من آن ذات ممتاز را میشناسم دلیل سرافراز را میشناسم

من آن غنچهٔ آواز را میشناسم من آن محرم راز را میشناسم

خداوند اعجاز را میشناسم



[illegible]



[illegible]



[illegible]



... کتاب مناقب مرتضوی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد افزون از عطای ... ذوق • که باهم در طریق حمد کی شوق
جنان ماه ضمیرم کن منور • که از دل برکشم الله اکبر • بشکر خویش گویا کن
زبانم • که از دست زبان اندر امانم • حمد و ثنای نامعدود شایسته
درگاه پادشاهیست که وحده لا شریک که صفت خاص اوست شکر
وسپاس بیشمار سزاوار واحد الوجود است که لم یلد ولم یولد
وحدانیت اوست فعل الذی دلت بوحدانیته آیاته
وشهدت بربوبیته مصنوعاته هو الاول الذی لا
یتصور مبداه وهو الاخر الذی لا یتخیل منتهاه
سبحان الله تبارک وتعالی عما
یصفون للمؤلفه فلک سرگشته خورشید دانش • ملک ...

...

شمع صفاتش • جناب بارگاه عرش اعظم • جناب بحر دانش
در دو عالم • نبود یک ذره موجود او نبود • نشد یک ذره بی هستیش موجود •
جهان فانی و ذات اوست دایم • قدیر و قادر و قیوم
قایم • و درود تحیه ورود نامعدود و صلوات بارکات نا
محدود سزاوار مقصود آفرینش و مطلب و مطلوب خداوند ا
دانش و بینش یعنی مهتر عالم و خلاصه اقالیم عرب و عجم مهر سپهر
جلالت و صدرنشین محفل رسالت سحاب نیسان گوهر
شفاعت هادی امم لوادی اطاعت و طاعت قافله سالار
قوافل اولیا و انبیا سرور و سرور ازصنوف صفیا و نقبا
برگزیده اصطفا رسول خدا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم ابدا الی یوم المیعاد للمؤلفه جمالش مشعل راه طریقت
دلش مرآت خورشید حقیقت • ضمیرش نوربخش قرص
خورشید • جبینش فیض بخش صبح امید • سراج بزم جنت
... او • ... عرش ... • فلک دلوانه
... گر ... • ملک ... • ...
... اصحاب وجدال • جنابش کعبه ارباب ایمان

وسلام فراوان وصلوات بی پایان بر اولاد گرامی و احفاد
سامی او که هر یک گوهر درج سعادت و اختر برج سیادت اند و بر خلفای
شرفای راشدین برگزیدگان بدر منیر دلپذیر بحکم اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بمثابه ستارگان نور
افشان و مانند سیارگان درخشان بودند لمؤلفه رباعی
صدیق و فاروق اکبر • حوش جامع مصحف و شاه صفدر • لظاهر
چهار رو باطن همه یک • بجز احول اینجا نیارد کسی شک • رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین الی یوم الدین و بر علمای
شریعت و طریقت و خلفای حقیقت و معرفت که بتمسک علمای امتی
کانبیاء بنی اسرائیل که قایمقام انبیای بنی اسرائیل اند تخصیص
بر روح پر فتوح شیخنا و استاذنا مرشد الخواص و العوام فی دار
الاسلام افضل المحققین و الموحدین قدوة العاشقین و العارفین
اکمل الذوات رفیع الدرجات العارف بالله یعنی میر عبدالله
الحسینی المشهور بمشکین قلم و المتخلص بتخلص مشکین کاشته ملک طریقت
قطب آفاق [illegible] بحر بوستان [illegible] • دمش داد هزاران
رد و رسالها • نقش سنگ سنجاب کوه گلبوی [illegible] جبین

گلـ

٤ مغز گلکش • کمال خط نستعلیق ملکش • مزین رهبرش تاج ولایت
بر و شد چشم معراج هدایت • طیب الله تعالی ثراه و جعل
الجنة مثواه اما بعد فقیر الحقیر کثیر التقصیر خادم فقرا محمد صالح
الحسینی الترمذی عفی ذنوبه و ستر عیوبه بزبان نیاز و بلسان
انکسار عرض و بر رای معنی آرای ارباب فطنت و اصحاب نکهت
مختفی و محتجب نماند که این مجموعه محمود که هر حرفش گلدسته
گلستان ولایت است و هر سطرش شاه راه وادی هدایت
باب مدینه علوم صوری و معنوی مصطفوی المسمی بمناقب
المرتضوی آن شد که در یومی از ایام بکلبه احزان این ذره حقیر محلی بود
و جمعی از اعزه شیرین کلام معلی مقام که سر تا پا بانوار صلاح
آراسته و به پیرایه فلاح پیراسته بخطاب بزرگی و مشیخت
پناهی معروف و مشهور بودند با حضور موفور السرور در حضر امد بعنایت
صمدی نسبت فیاضی را صلای عام در داده صحبت جذب و ذوق و
هنگامه عشق و شوق به انفاس گرم داشتند که شیخی از مقبلان
صاحب [illegible] و تجرید [illegible] نخبه [illegible] و نقل [illegible] و معاینه
کرده می شد [illegible] از [illegible] مضمون [illegible] لطیف
برکت و بهجت تشریف قدوم شریف ارباب عرفان و اصحاب

تسبیح ٣

وجدان در و دیوار بیت این ضعیف کیف حکم و ان من شیء الا یسبح و
لکن لا تفقهون تسبیحهم بکلیف قال و بر تصدیق مقال حال
صداقت مآل داعی نمود مثنوی مناولیت در کوچه میفروش که امروز
در هر که یابید مدهوش گریبانش گیرید دامان کشید دولتش بدیوان
مستان برید بعد از مشاهده حالت وجدان و افاقت باز آمده و حکم
من عرف الله طال لسانه نسیم شبنم بگلستان حقایق و
معارف لاریب ریشکوفه صداوندان معرفت وزیدن گرفت
و رشحات رشحات اسرار نامتناهی غیبی از آن سحاب گوهر
حقیقت چکیدن در این جنس سخن در علامت انسان کامل
عزیزی کهف صاحب تذکرة الاولیا در ذکر غوث اعظم سلطان
قدس سره می نویسد که روزی ابراهیم بر کوهی با بزرگی سخن حقیقت
میگفت آن بزرگ اگر کوهی را بگوید روان شود در رفتن آید فی الحال
کوه در حرکت آمد ابراهیم فرمود ای کوه بایست که من مثلی مینمایم کوه
ساکن شد مطابق این واقعه از شیخ بحر و بر فرید الدین گنج شکر
نور الله مرقده نیز بظهور پیوسته چنانچه در راحت القلوب مینویسند
که در ولایتی آشنائی صحبت شیخ مذکور بود با شیخ بهاء الدین ذکریا ملاقات
افتاده خدمت شیخ ذکریا [illegible] میکنند بعد از ادای سلام و مصافحه

٦

بکلام و تکلم آمده از روی محبت و اخلاص و مودت و خصوص سپید
استغفار فرمود که ای برادر کامکار کار خود کمی رساینده آن
فرزند یا دیده تقریر کشف بر این کرسی که نشسته اگر بگویم در هوا شود فی الفور
بر هوا شد بعد از تشریح این بیان یکی از اهل وجدان که مست
بازم بکمالش که لب لعل در بار هنگام تکلم در دانائی رحیت از
استیلای حضور فایض النور سر او از خطاب انسان کامل مخصوص
کسبی است که صاحب این نسبت باشد که واقف مواهب ناسوت
و عارف معارف لاهوت منبع عقول است مجمع محامد مظهر اسرار
فتوت مصدر آثار مروت خورشید سپهر امامت و مرتفع نشین
سریر کرامت ختم مصحف و صابت دیباچه رساله عنایت قاضی
محکمه عدالت صاحب سریر سید البشر سرور اولیا جانشین خاتم انبیا
صاحب مناقب ناصب اعلام مناصب امام المشارق و المغارب
اسد الله الغالب امیر المومنین و قدوة الواصلین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه و رضی الله تعالی عنه با آن در بار معجز آثار فرموده لو
کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانچه یکی از اکابر سلف ترجمه
این کلمه کرده که هر حرفش سطرلاب طریقت و هر نقطش قطب فلک
حقیقت است لمولفه حال [illegible]

کر حجاب از میانه برخیزد. آن یقین ذره نیفزاید. از استماع نام آن
همام خواص و عام و کلام ولایت نظام تمام حاضرین کرم الله وجهه
گویان جبین نیاز و تواضع از روی سرور و طرب بر زمین ادب
نهاده لب بتحسین کشودند و از کثرت ذوق و غلبهٔ شوق بر فرق متکلم
این کلمهٔ جامع الکلام صد رنگ جواهر آفرین نثار نمودند قضارا
در اواخر مجلس یکی از علمای بزرگ که خلعت تبرا در بر داشت و از
افراط جهالت تولا می پنداشت حاضر آمده گفت الحمد لله والمنه
که در مجمع اهل سنت و جماعت اسم از فضایل و مناقب حضرت ٤
مرتضی علی علیه السلام مذکور میگردد در قسم حروف گفت این
نوع کلمه بمحض نه لایق گفتن است و این حرف ریزه بمقدار
که آنرا گوهر قیمتی تصور کرده نه قابل شنیدن که گلستان آمال این
طایفهٔ علیهٔ عالیه سرا سرار الغام عام از سرچشمه فضل و جان
سبز و سیراب است و که ومه سلسلهٔ سنیه سنیه را از ازل رکوع
ارادت لم یزل بر آستانه رفیع منیع الولایت شیخ و شاب
این طبقه از نهایت اعتقاد خاص بنابت حلاصی خطاب تحباب
مستطاب [illegible] آب عالم و عالمیان کرده مضمون مطبوع این
چند بیت [illegible] نظم [illegible] چشمه [illegible] بروان آنی [illegible] گوشم تا

چه فرمائی تو ته التصوری که پا رویت متصور شود شکیبائی تا بهشتی
کنان کوته دست تو در حسن بلند بالائی سر با آستانه خدمت کر
رانی و کر به بخشائی وساعة فساعة بل انا فانا جهان جهان
فیوض و عالم عالم سرور فایض النور از آن مطلع آفتاب هدایت و منبع
دریای ولایت می بیند و این بیت آهسته در گوشش خواندم بیت دشنام
بمذهبی که طاعت باشد مذهب معلوم اهل مذهب معلوم و گوشش
نمودم که از تبرا تبرا کرده تولا بتولا آرد در جواب گفت مدت مدید و عهد
بعید است که فقیر از مبدء تمیز بعرصهٔ هستی آمده بخدای بیچون لم یزل و ابدی
و بهر مقامی که نام نامی و مناقب گرامی حضرت شاه ولایت پناه علیه الصلوة
والسلم مذکور شد چشم حیرت در رنگ و روی اجتماع عاشقان عیان معاینه
کرده و بسیاری جهال ضال در صدد آزار و در مقام انتقام گشته اند بنابرین
ابرام تمام گفتم این نیز از کثرت عشق و استیلای محبت تواند بود و این
اشکال را [illegible] و توجیه و جبه تشریح و تنقیح توان داد وجه اول آنکه شرط
عاشق آنست که از فرط رشک و غیرت روا ندارد که اسم معشوقش را
غیری بر زبان آرد چنانچه در یکی از رسایل نظر قابل رسیده که مجذوبی
از مجذوبان صاحب انحال بوده که اگر کسی در حضور نام خدا بگفتی از دور
رشک آن کس را سنگ و کلوخ [illegible] میشد [illegible] انداختی و دل بر

اول اولیا آنست که هیچ فرقه نسبت بآنجناب حرفی بلکه بیتی در دل
راه ندارد چنانچه بعضی از مشرکان که بلقب نصیری ملقب اند معبود خویش
دانسته مشغولست که ناف خود را که سر چشمه کناهش توان نامید
بر نوک تیغ بیدریغ نهاده علی آنست گویان لبان کردابادی چرخ بر زنند
بقدرت قادر ستار مقدار دانه خشخاش مجروح نمیگردد والله اعلم
بالصواب بهر حال عجب گروهی است ضال نعوذ بالله منها و جمعی از رهگذران
صحرای ضلالت از فرط حماقت و جهالت شریک نبوت دانند و بعضی
از اجهل اشقیا اطلاق سهو و نسیان بر جبرئیل علیه السلم
کنند که در رسانیدن وحی خطا کرد زیرا که حضرت علی ابن ابی
طالب علیه الصلوة والسلم مخاطب بخطاب پیغمبری بود استغفر الله ٤
واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا
ایشان نیز قومی اند که گمراه و نصاری بزبان خویش نام نامیش
شنطیا خوانند و مشکل کشای حاضر و غایب دانسته در شدت
مهمات و وقوع ملتمسات پناه بالطاف جابش آرند و سبب مزید
اعتقاد این قوم موقوف بتقریر قصه است که از زبان صادق القول
استماع دارم [illegible] و از کتب معتبره دیده ام که مومنی را با یکی
از علمای نصاری در [illegible] پارسی [illegible] واقع شد اتفاقا

جهاز در گردابی افتاده مدت مدید و عهد بعید چون گردون
گردان در گردش بود و تا بی غایت صمدی راه بر آمد بعید مینمود
آن مومن چند کرت نادعلیا مظهر العجائب خوانده و از نتایج امیری
بقدر مقدور مذکور ساخت عالم نصاری گفت نام بزرگی که تو
میبری من نیز در انجیل دیده ام اگر بتحقیق بر گزیده حق است از تعالی
ما غریقان گرداب غم و بلا و اسیران زندان الم و جفا را از آن
بیناک بطفیلش خلاصی و رهایی کرامت فرماید بقدرت الهی در دم
سواری برقع پوش بر روی آب تاخته آمد جهاز سرگشته را از
گرداب یک تیر پرتاب بیرون انداخته از انظار غایب شد
چنانچه این خبر در میان قوم نصاری مشتهر و منتشر است از آن زمان
آن گروه نیز از مخلصان و معتقدان حلقه بگوش اند اما بجلالت معبود
موجود و رسالت احمد محمود تا بتصدیق قلب صمیمی کلمه مکرمه
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله
نگویند دوستی هیچ فردی سود مند نباید هیمه گلخن جحیم ابد الاباد
مستحق عذاب عظیم و سزاوار عقاب الیم الی یوم المیعاد و
گروهی است شیعه که ایشان بعد از سرور کاینات و مفخر موجودات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات خیر البشر و امام بر حق دانند

کشند که به کمان کیفیتی چرا عزیزی نام مطلوب و محبوب من بر زبان ٩
می آرد وجه ثانی آنکه عشاق را از سبب اضطراری و دائمی نه اختیاری
که اسم معشوق در حضور ایشان مذکور گردد ناگاه تغیری در چهره ایشان
پدید آید که رنگشان بزردی مبدل شود چنانچه صاحب هدایة السعدا
در کتاب شفا نقل میکند که حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة
والسلام را با [illegible] بسیار بود اما چون نام متبرک پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم شنیدی زرد میشدی و هرگز نام
آنسرور را بی وضو بر زبان نراندی از آن رنگ زردی و سرخ
روی عشاق حقیقی تحقیقی بالتخصیص زرد روی است لمؤلفه رخ چون
کاه و تن چو موی از غم * اینست [illegible] عشق * و نیز مولوی ٥
معنوی در دیباچه مثنوی حکایتی می آرد از بیماری کنیزکی که
بعشق زرگری زار و نزار شده بود و حکمای شهر و اطبای
دهر در فکر تیمارش بزبان ملامت و لبهای خجالت بعجز [illegible]
معترف شدند ناگاه بامر سبب ازلی و بحکم حکیم لم یزلی عارف
ربانی از عالم غیب پدید آمده بمجرد دیدن [illegible] مکاشفه بر
احوال [illegible] شرف گشته بلفظ فصیح بدین عبارت بلیغ اشارت
باشارت کرد که این کنیزک خون گرفته را نه عارضه علت دل [illegible]

عنصر نیست بل عقده که حل آن موقوف بوقوف زبان زرگریست ١
پس نبض را بدستیاری دانش کامل بدست گرفته اسامی
اقالیم سامی و ممالک نامی را بسبیل شمار تکرار نمود القصه چون نام
سمرقند که دران سرزمین معشوقش ساکن بود بر زبان آورد نبضش
مانند مرغ نیم بسمل طپیدن و رنگ رویش مانند کهربا مایل بزردی
گردید و عیاذا بالله اگر از استماع نام نامی آن قافله سالار
قوافل اولیای کرامی تغیری از روی ناخوشی در روی نا
خوش پدید آید پس آن شقی لعین زرد روی دارین است و آن
تغیر از استیلای صلابت و مهابت اسم شریفشان اشرف
شرفا النسب فی البدن بهمه مخبر زرد روی دنیا و آخرت است
٥ خیرا اما پیشه عقلای کامل و عرفاء واصل آنست که طریقه ظنوا بالمؤمنین
از دست نداده در صعوبت و زشتی مظنه نیک را از دست نداده
در وجوه احسن کوشند جهت آنکه ظن نیک را آنچه حسنات و مظنه
بد ثمره سیئات و نیز گفتم من از اعتقاد بعضی عوام بدنهاد نهایت
بی اعتقادم که عداوت بندگان حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام را
در باره فردی از افراد مومن مسلم جایز دارند حاشا و کلا چه جای
قدوس [illegible] مسلم که کمی از فضایل آل اهل صفا و اولویت آن

حجت و نصوص و احادیث که در شان شان وارد است چنانچه در
محل خود بر سبیل تفصیل مذکور و تشریح خواهد یافت و الا اکثر
جمعی از مقتدایان اسلام بمقتضای اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم آن سید اوصیا و افضل
اولیا که بمنشور موفور السرور آیه کریمه انما ولیکم الله
و بحکم حدیث شریف من کنت مولاه فعلی مولاه
مقتدا و پیشوای جمیع مومن و مومنه است زهی سعادت
ابدی و خوش دولت سرمدی بیت این سعادت بزور بازو نیست
تا نبخشد خدای بخشنده لیکن اقتدای زبانی چندان نتیجه بخش
نیست صمیمی باید و آن آنست که مقتدایان نظر طلب بر اقوال
و افعال آن مقتدای دوسرا بگمارند و بقدر مقدور مطابق
او در دایره عمل آرند و ترک لاف و گذاف کرده دید انصاف
بر حدیث من قال لا اله الا الله محمد رسول الله
دخل الجنة بغیر حساب بگشوده زبان دل از طعن و لعن ازانی
و بما عدت بحث بعید با ایمان قرآن مجید مبادرت نموده آیه
معظمه مرتوجیه [illegible] ران ارانده اند نگاه دارند و عظمت این کلمه اعظم
که عنوان عقد نسق شان دیوان کاینات است از بی تمیزی
بهر نفس

۱۴ و بپید الشی حقیر شمارند و بهوای نفس خود دم از دعوت
الوهیت نموده امت محمدی را که آن شفیع المذنبین تا دم وا
پسین امتی امتی گفته از عالم فنا بعالم بقا شتافته از درگاه
جهان پناه رب العالمین بر آرند و ناتوانند بحکم
من سکت سلم و من سلم نجی مهر سکوت به بسیاری لب
بر لب نهاده استین بقیل و قال لهو و لعب نفشانند
زیرا که علامت محب حقیقی و مقتدای حقیقی آنست که او
متصف بصفات محبوب و موصوف باوصاف مقتدای خود
گردد و بر هر ذوی العقول مبین و مبرهن است که آن گوهر
افشان فیز اولیا موصوف بصفات سرور انبیا علیه الصلوة
والسلام بوجه اتم بوده و انساب معلای خیر النبیین لقب علی
شفیع المذنبین است فهم من فهم   امیر المومنین
که موصوف باوصاف شفیع المذنبین باشد کی برین معنی رضا دارد
که فردی از افراد مومنین ملعون یا مطعون گردد هی هی پس چه گنجایی
کبار بزرگوار رسید از ارباب و لهذا اگر از خلفای
ثلثه خوشنود نبودی بقوتض امر خلافت کردی [illegible] طلب حق خود
چنانچه با معاویه بضرب شمشیر حرب می نمودی با ایشان [illegible] نمودی

و درین باب حاجت دلیل نوشتن نیست زیرا که در کتب
متداوله دلایل کثیره مسطور است نقلی چند از احوال
خجسته مآل آنحضرت کرم الله وجهه که از آفتاب تابان انور
و اظهر است تحریر نموده می آید امید که محبان حقیقی و
مخلصان تحقیقی بنظر انصاف مطالعه نمایند نه از روی تعصب
ابواب ملامت بر نا فکشایند مشهور و معروفست که
روزی که خادم را هشتاد مرتبه بانگ زد لیک نشنید زبان
معجز بیان فرمود که ای فلان از چه این همه غفلت بخود جایز
داشتی گفت ای مخدوم آوازت مستمع بودم لیکن خواستم
ترا بر سر غضب آرم فرمود آنکه مرا خواست در مقام غضب
آوردن غضب کردم و ترا نیز آزادی شادی باد فی الحال
بدستیاری کرم تمسکی بقلم مشکین رقم قلمی نموده
بدستش داد و نیز فرمود تا در قید حیات باشم مثوبت تو
بدستور سابق بخود واجب و لازم شمرم و قصه کافری
که در هنگام مغلوب شدن بر روی مبارک غالب کل غالب
آب دهان انداخت و آن سپهسالار رزمگاه بردباری
تحمل جمیل [illegible] خنجر کین و نیام تمکین پنهان ساخت [illegible]
من الشمس

۱۷ من الشمس است چنانچه مولوی معنوی در مثنوی این معنی خبر
میدهد مثنوی از علی آموز اخلاص عمل * شیر حق را دان
مطهر از دغل * در غزا بر پهلوانی دست یافت * زود شمشیری
بر آورد و شتافت * تا جدا گرداندش سر از بدن * او زغصه
آب دهن * چون خیو انداخت بر روی علی * افتخار
هر نبی و هر ولی * ذو الفقار انداخت از دست و نشست * ترک
قتلش کرد و شد از ذوق مست * گشت حیران آن مبارز زین عمل * از
نمودن عفو و رحمت بی محل * گفت بر من تیغ تیز افراشتی * از چه
افکندی چرا بگذاشتی * گفت من تیغ از پی حق میزنم * بنده
حقم نه مامور تنم * شیر حقم نیستم شیر هوا * فعل من بر دین من باشد
گواه * مشهور است که آنحضرت شربت طلبیده بان مقهور بر دو دو فرمود
او را تو بنوش آن لعین از بیم آنکه درین زهر هلاهل آمیخته نفرت نمود
و آن مکرم مکرم کرم الله وجهه بزبان شفاعت بیان فرمود که معبودی
که خلاصه جان جمیع عباد در تحت تصرف و قبضه قدرت قاهره
اوست که اگر مینوشیدی شرط کرده بودم که [illegible] فردوس برین
قدم ننهم بیت دوستان را کجا کنی محروم [illegible] که نظر داری
و این چند کلمه که بزبان فارسی تحریر نموده می آید ان ترجمه کلام و کتاب

نظام آل امام خواص و عامست که ناصه ای عز و جل را شناختیم از
هیچ مخلوقی نه شکر کردم نه شکایت از انکه هرچه بمن رسید ازو
دیدم و هرچه ازو بود همه نیکو بود المقصود هرگاه ذات فایض البرکات
مقتدای لی همتای ما باین گونه صفات موصوف و متصف باشد پس انصاف
انست که ما لاف اقتدای آن مقتدای وادی هدی نزنیم زیرا فرض
عین و عین فرض است که بقدر وسع و طاقت در پیروی او کوشیم چنانکه
از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که گفت
اِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ أَطَاعَ اللهَ وَعَمِلَ أَعْمَالَنَا نه طریقه صفا را
پشت و باز ده بحث و جدل لا حاصل را او رد و وظیفه خود ساخته چون ٩
دهل میان تهی نعره کشیم لو الدی بحث و جدل پیش ما و رس بحث
کنی سهل شوی هیچ کس و یکی انکه شرایط مسلمانی انست که مؤمن سینه
خود را دفینه و گنجینه کینه نسازد که سینه مؤمن مؤمن خزینه نقد سینه
حقایق ربانیست و اینه جمال شاهد سبحانیست پس بنظر تامل و تفکر
تصور کن که اگر نقد آئینه دار سلطان مجازی اینه بلوث زنگ کدورت
گرداند بلاشک و ارتیاب مخاطب خطاب عتاب و مستحق شدید عذاب
و عقاب گردد و خود بیداد باده رین اطناب رفت و جمعی اند تفضیل
که ایشان فضل حیدر بر خلفای ثلاثه اما خلافت صوری بر نهجی که باشان

از جمله

اکثر صحابه بر ترتیب باقیه قبول دارند و گویند سر رشته خُذ ما
صَفَا دَع مَا كَدِر را از دست ندهیم لیکن این طایفه علیه را
عوام اهل تشیع و تسنن معتقد نیستند گویند طایفه است مذبذب شاین
در جواب گویند ما نه مذبذبیم بل هیچ اهل ایمانیم که الْإِيمَانُ بَيْنَ
الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ و تفسیر این حدیث شریف چنین است که بعضی از
علمای علوم صوری کرده اند یعنی صاحب ایمان را باید که برزخ بیم و امید
باشد آری اگرچه جهت تنبیه و ترغیب عامه جز این معنی نتوان گفت اما
بشارت خاصی که از اخواص و لیا از برای ارشاد و تلقین طالبان
اخص اشارت فرمایند انست که مؤمن محقق کسی است که مستغنی مطلق شده
باشد از خوف و رجا و لهذا الکلمه کریمه لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ
يَقِينًا دالست بر همین معنی و نیز خطاب با آنانی که در افضلیت و اولویت
اول ولی و اکمل اصفیا سخن دارند میگویند ما در اثبات فضل و فضولی
نمیکنیم الحکم کثرت نصوص و احادیثی که در شأنش وارد گشته
از انزو ذات فایض البرکات والاصفاتش نسبت بجمیع صحابه مجمع کمالات
و فضایلست چنانچه در اکثر کتب معتبره سلف مثل کشف المحجوب و
دلایل النبوه و معارج النبوه و شواهد النبوه از محمد حنفی و احمد بن حنبل
شیبانی علیه الرحمه و المغفره منقول است که کعب فقیهی که از حضرت

[illegible]

آن نطق و فصاحت که بد و بود علی بود موسی و عصا و ید بیضا و نبوت
در مصر بفرعون که بنمود علی بود جبرئیل که آمد ز بر خالق بیچون
در پیش محمد شد و مقصود علی بود آن لحمک لحمی بشنو تا که بدانی
آن یار که او نفس نبی بود علی بود آن شاه سرافراز که اندر شب معراج
با احمد مختار یکی بود علی بود چندانکه نظر کردم و دیدم
بحقیقت از هر دو جهان مقصد و مقصود علی بود آن قلعه
گشائی که در قلعه خیبر بر کند بیک حمله و بگشود علی بود آن گرد
سرافراز که اندر ره اسلام تا کار نشد راست نیاسود علی بود آن
شیر دلاور که برای طمع نفس بر خوان جهان پنجه نیالود
علی بود در هر دو جهان جمله رسید او ز پنهان شمس الحق تبریز که بنمود
علی بود و این شعر از شافعی منقولست شعر لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبْدَى
مَحَلَّهُ لَكَانَ الْخَلْقُ طُرًّا سُجَّدًا لَهُ كَفَى فِي فَضْلِ مَوْلَانَا
عَلِيٍّ وُقُوعُ الشَّكِّ فِيهِ أَنَّهُ اللهُ وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَ
لَيْسَ يَدْرِي عَلِيٌّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللهُ معنی بیت اول یعنی اگر
بدرستی که آشکار اگر دی مرتبه خود را مرتضی هر آینه بودندی همه
مردمان همه سجده کننده معنی بیت ثانی کافی و بسنده بود در فضل خدا اذنا
علی واقع شدن شک در وست که اوست خدا معنی بیت سیم

بر دشافعی و ندانست این کار را که پروردگار او علیست یا خدا او فقد و
ابرار شاه قاسم انوار گوید غزل نور ولایت توی شاه سلام
علیک شمع هدایت توی شاه سلام علیک معدن
عرفان توی مخزن احسان توی کاشف قرآن توی شاه سلام
علیک حضرت حق را او دود مالک ملک شهود فامع کبر و بهود
شاه سلام علیک لحمک لحمی نبی گفت ترا با ولی سرور مردان
علی شاه سلام علیک با همه انبیا آمد در خفا ظاهر با مصطفی
شاه سلام علیک قاسم مسکین تو بر ره و بر دین تو بنده
مسکین تو شاه سلام علیک و محرم اسرار شیخ عطار در مظهر جوهر
که تخمینا دوازده هزار بیت است و تمامی در منقبت حضرت امیر المؤمنین
علیه الصلواة و السلام تصنیف کرده گوید مثنوی گر هزاران سال باشی در طلب
ور هزاران جام کیری تا بلب ور بهر روز می گذاری صد نماز ور بداری صوم
با عمر دراز یا تو اندر علم دین اعظم شوی در علوم از شافعی
اعلم شوی یا چو حنبل مقتدای دین شوی در علوم مالکی ره بین شوی
مهر حیدر گر نباشد در دلت کی توان گفتن سلیم و مقبلت هر که
در عشق علی نبود درست رافضی دانم من او را از نخست و نیز
در جای دیگر گوید بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را

مرتضی علی علیه السلام کرم الله وجهه بما رسیده از هیچ صحابه کبار رسیده
و قدوة المحققین جنید بغدادی قدس سره گوید امام اولیا در شریعت
و طریقت و معرفت حضرت مرتضی علی علیه السلام است کرم الله وجهه و اگر از
محاربانی که با مخالفان دین کرد باز پرداختی هر آینه از وی چندان
از علم حقایق و معارف نقل کردندی که دلها طاقت آن نیاوردی
و در شرح معرفت که حضرت امیر المومنین علیه السلام سرور و کال است
و مرا ورا سخنانی است که هیچکس پیش از وی نگفته و بعد از وی کسی مثل
آن نیاورده و در صحایف و هدایت السعدا و روضة الاحباب و جیب السیر
مسطور است که از صحاح اخبار بتواتر ایراد یافته که سید ابرار صلی الله علیه ١٠
و آله و سلم اکثر در مخاطبه صحابه رضی الله علیهم فرمودی اقضاکم علی
والقضاء یحتاج الی جمیع العلوم و زبدة العارفین خواجه معین الحق والدین
قدس سره در کنج الاسرار در سبیل تلقین و ارشاد مر طالبان حق را فرماید که
طالب قرب الهی جل جلاله چون خواهد تربیه باطن اقفال زند باید که بصدق
دل ده کرت کلمه تشهد و ده مرتبه درود محمود بر آل مقصد و مقصود و باب
الوجود و ده دفعه نام نامی سرور اصفیا حضرت علی مرتضی علیه الصلاة و السلام
گفته متوجه بذکر با فکر گردد چرا که سر حلقه اولیا بعد از خاتم انبیا علیه السلام
اوست و اکثر سلاسل طریق طریقت متابعت امیر المومنین مرتضی علی علیه السلام در

حقیقی بدل و جان استقامت ندارد اگرچه در علم علامه روزگار گشته
هزار سال عمر در ریاضت و مجاهده صرف نماید بلاشک و ارتیاب
مشام جانش از شمایم معرفت لاریبی و دیده عمیده دلش از مشاهده شواهد
غیبی محروم و مهجور ماند و صاحب راز سید محمد گیسو دراز که از خلفای
اعظم سراج السالکین و شیخ محمود نصیر الدین چراغ دهلی است قدس
سره هما در بحر المعانی می آرد که اگر شمه از آفتاب اعجاز حضرت مرتضی
علی علیه السلام بیرون دهم هستی که جمال آفتاب تمامی محو گردد
و آنچه از و مشاهده کرده ام اگر بیان کنم خاندان نبوت انبیا از آدم تا
عیسی مریم همه از وی شناسی و قصیده از مولوی معنوی جلال
الدین رومی قدس سره العزیز رسیده قول خود می آرد از آنجمله چند ١٠
بیت اینست نظم تا صورت پیوند جهان بود علی بود ٭ تا نقش
زمین بود و زمان بود علی بود ٭ هم اول و هم آخر و هم ظاهر و
باطن ٭ هم عابد و هم معبد و معبود علی بود ٭ هم آدم و هم
شیث و هم ادریس و هم ایوب ٭ هم یوسف و هم یونس و
هم هود علی بود ٭ هارون ولایت که پس از موسی عمران
و آله علی بود علی بود علی بود ٭ این کفر نباشد سخن کفر نه این است
تا هست علی باشد و تا بود علی بود ٭ عیسی بوجود آمد و دجال سخن گفت ٭

کرده باشد و حق سبحانه و تعالی میفرماید لعنة الله علی الظا
لمین و اهل تشیع نیز گویند هرگاه در تو فضل حضرت مرتضی علی علیه
السلام تحقیق شد خلفای ثلاثه را از جمله واجبات است که ظالم کفاری
و بما در طعن و لعن مراهقت و مواهقت نمای تفصیل در جواب فریقین گویم
حاشا که لفظ ظلم یا غصب بصحابه کبار توان اطلاق کرد لیکن در ترتیب
خلافت صوری خلفای اربعه را دقیقه است از دقایق نهانی و سری از
اسرار الهی که جز بحصول کشف منکشف نگردد و بی تائید عنایت لم یزلی
و سعادت ازلی معلوم نه چنانچه بسیاری از اسرار غیبی و آثار لا
ریبی است که در حیز افهام عقلا و معرض اوهام حکما امکان
صورت پذیرفتن ندارد اما عند الله از امر لیتی است منیع و
مرتبتی رفیع مثل واقعه خضر و موسی علیهما السلام و صاحب فواتح در
آخر کتاب از عارف ربانی شیخ علاء الدوله سمنانی قدس سره
نقل میکند که حقیقت حال آنست که تا در میان اصحاب کسی مستعد
خلافت داشت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام ملتفت آن نشد
و چون هیچ یکی را قابل این منصب نماند بضرورت قبول کرد
و ولایت علم باطن است و وراثت علم ظاهر و امامت علم باطن
و ظاهر و صیانت حفظ نسل ظاهر حضرت امیر المومنین علیه السلام

بعد از سید المرسلین وارث و امام و وصی برحق بود بعد از آن خلیفه
صوری هم شد و صاحب حدیقه خطاب با اهل التعصب کرده
مثنوی مصلحت بود آنچه کرد علی ٭ تو چرا سال و ماه در جدلی
بود بوبکر با علی همراه ٭ تو زبان فضول کن کوتاه عظمت از حضرت
نبی و ولی است ٭ در لحاف خلاف حقش چیست ٭ آنکه با مرتضی علی نه
نکوست ٭ هرکه گو باش من ندارم دوست ٭ گر بد است از عقبه و ذنب
هم ز پس مندارم یارب ٭ و قدوة محققان مخدوم جهانیان قدس
سره در ملفوظ خود گوید در باب امیر المومنین کرم الله وجهه بسیار مبالغه
کنند حتی بی وضه النضریه و سحابیه و صبابیه و غرابیه المقصود
طوایف بسیار زمصلح ذکر جمله اطالتی دارد ٭ اما مذهب فرقه ناجیه
آنست که افضل اولیا و اکمل اوصیا و خیر البشر بعد محمد مصطفی صلعم اوست
ابوبکر و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و جمیع صحابه رضی الله عنهم
رحمانند و نیز در ملفوظ مذکور مسطور است که روز سه شنبه بتاریخ بیست
و سیوم رجب سخن در اختلاف صحابه بعد پیغمبر صلعم بود مخدوم فرمود از انس
بن مالک رضی الله عنه مروی است که گفت لما سوینا التراب علی
قبر رسول الله انکرت قلوبنا یعنی هرگاه برابر کردیم خاک را
بر قبر رسول صلعم انکار کرد دلهای ما و نیز گفت متفق علیه است که در مرض الموت

تمام است و متوجه جمال ازلی شاه نور الدین نعمت الله ولی
که در زمان خویش بلا ارتیاب قدوه اقطاب بود در دیوان با
برهان خود مرتب بدو لبت پر از غزل و قصاید در منقبت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته از انجمله یک قصیده او
اینست قصیده دم بدم دم از ولای مرتضی باید زدن ❀ دست
دل در دامن آل عبا باید زدن ❀ نقش حب خاندان بر لوح جان باید
نگاشت ❀ مهر مهر حیدر بر دل چو ما باید زدن ❀ دم مزن با هر که او
بیگانه باشد از علی ❀ و ز نفس خواهی دل با آشنا باید زدن ❀ رو
بروی دوستان مرتضی باید نهاد ❀ مدعی را تیغ غیرت بر قفا
باید زدن ❀ لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار ❀ این سخن را
از سر صدق و صفا باید زدن ❀ در دو عالم چارده معصوم می باید
گزید ❀ پنج نوبت بر در دولت سرا باید زدن ❀ هشت ای باید
جستن از اولاد رسول ❀ پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن ❀
کربلای ار عشق شهد کربلا ❀ کاشفانه آن بلا را مرحبا باید زدن ❀
هر درختی کان ندارد میوه حب علی ❀ اصل و فرعش را قلم تا
بیا باید زدن ❀ دوستان خاندان را دوست باید داشتن ❀ بعد از آن

۲۵ دم از وفای مرتضی باید زدن ❀ سرخی روی موالی سکه نام علیست ❀
سرخ و دینار دین چون پادشاه باید زدن ❀ بی ولای آن ولی
لاف ولایت میزنی ❀ لاف میا که دانی از کجا باید زدن ❀ ما
لوای از ولای آن ولی افراشتیم ❀ طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن ❀
بر در شهر ولایت خانه باید گرفت ❀ خیمه در دار السلام اولیا باید
زدن ❀ از زبان نعمت الله منقبت باید شنید ❀ بر کف نعلین سید
بوسها باید زدن ❀ و این عقیده را اکثری از اصحاب صوفیه
که بهره مند از معرفت حقیقی گشته اند دارند چنانچه قدوة المحققین
شیخ نظامی قدس سره در سکندرنامه میگوید مثنوی که هر چهار است
گوهر چهار ❀ فروشنده را با اصولی چکار ❀ بمهر علی گرچه محکم پیم ❀
ز عشق عمر نیز خالی نیم ❀ همید ون درین دیر روشن دماغ ابوبکر
شمع است و عثمان چراغ ❀ و درین محل اعتراضی که اهل
تسنن و تشیع بر تفضیلی دارند و هر دو گروه را هدف خود
ساخته اند اینست اهل تسنن گویند هر گاه تو فضل دادی
امیر المؤمنین علی را بر خلفای ثلاثه پس در بضرورت غصب
بر ایشان [illegible] اند و هر که بر صحابه کبار رسید بر اصلی الله علیه
واله وسلم غصب و ظلم اطلاق کند فی الحقیقه بر خویشتن ظلمی

رسول ص فرمود ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا
لن تضلوا بعدی یعنی بیارید کاغذ تا بنویسم برای
شما وصیتی که هرگز گمراه نشوید بعد از من درین اثنا عمر
بن خطاب گفت حسبنا کتاب الله ان هذا الرجل
فلا تشتد و یعنی بسند است ما را کتاب خدا بدرستی
که این مرد را یعنی پیغمبر را درد مستولی شده چون اختلاف
از حد اعتدال تجاوز کرد آنسرور ص فرمود قوموا عنی یعنی
برخیزید از پیش من حاضری گفت بدعت و ضلالت که بعد از
نبی صلی الله علیه و اله وسلم پدید آمد همین اختلاف صحابه بود
فرمود چون در مسایل کلامیه فضایل صحابه مذکور شود من بنا بر آنچه
نکنم بنا بر اتهام جهال اضلال اما آنچه در فضل صحابه گفته ام جان
و جهال فقیر معلوم است و نیز گفت خلافت بر دو نوع است کبری و
صغری که باطن است باجماع امت بحکم خدا و رسول ص بر خلیفه
اولیا علی مرتضی ع تعلق دارد و صغری که ظاهر است میان امت
مختلف فیه است و موجب رسیدن خلاف طریقت با امیر المؤمنین
از جانب رب العالمین آنست که در لیلة المعراج سرور کائنات
حجره نورانی دید مقفل از جبرئیل [illegible] رسید که یا اخی منها هم

۳۶ درین حجره در آیم گفت یا سید المرسلین حکم الهی نشود آنسرور مشغلت نمود
چون حکم شد جبرئیل ع در بگشاد صندوقی بود از نور و قفل نور
بر آن زده آنسرور ص فرمود یا اخی در بگشا جبرئیل بی اذن سوال
گشود آنحضرت از رب العالمین باز مشغلت نمود حکم شد جبرئیل ع در بگشاد
صندوقی بر آمد از نور و قفل نور المقصود و بر همین منوال چون هفتم
صندوق گشاده شد در درونش خرقه بود رسول ص گفت خداوندا این خرقه
مرا باشد فرمان شد که ای محمد ص بپوش که برای تو از چندین هزار پیغمبر باز
داشته ام آنحضرت ص بشوق تمام مخلع شد و روح الامین مبارکباد گفت
آنسرور عرض نمود بار خدایا این خرقه متبرک مخصوص بذات من است یا
یکی از امت من خواهد رسید فرمان شد که هر کس از اصحاب تو عیب
پوشی اختیار کند مراورا باشد چون از معراج باز آمد صحاب را طلبیده
فرمود که امشب این خرقه بمن مرحمت شده و اما مشروط بشرطیست هر کس
از شما موافق رای و مطابق رضای حق سبحانه و تعالی سخن گوید این
خرقه از و باشد ابوبکر برخواست آنسرور بزبان معجز بیان فرمود ای
ابوبکر اگر این خرقه بتو دهم چکنی گفت صدق ورزم فرمود
اجلس مکانک یعنی بنشین بجای خود عثمان برخواست فرمود
اگر ترا دهم چکنی گفت حیا ورزم سعادت حق سبحانه تعالی فرمود اجلس

مکانک عمر رجوع است فرمود اگر بتو دهم چگونه کنی گفت عدل کنم فرمود
اجلس مکانک حضرت امیر المؤمنین علی رجوع است فرمود که یا علی
اگر بتو دهم چکنی گفت الصاحب قاب و تیمن عیب پوشی بکار
شعار خود سازم فرمود انت لها وهی لک یعنی بپوش که تو
برای آنی و او برای تست حضرت امیر المؤمنین بپوشید آنرور
وصحابه مبارکباد گفتند از اینجاست که خرقه و بیعت مشایخ رحمهم الله
از حضرت امیر المؤمنین بخاتم النبیین میرسد چنانچه کمال نبوت بذات
فایض البرکات محمد مصطفی ختم شد همچنین کمال ولایت بذات عالی
صفات مرتضی علی اختتام پذیرفت مؤلف کرد قصه معراج
در راحت القلوب ملفوظ شیخ فرید قدس سره نیز مسطور است و
ما جمعی هستیم از اهل سنت وجماعت که از اصحاب کبار و خلیفه
چهارمش دانیم و در مقام شریعت چهاریاری از اهل بیت کرام
وخلیفه اول بحسب ارشاد و تلقین علوم صوری ومعنوی در مقام طریقت
ومعرفت چنانچه اسم مبارکش را بعد از اسم مطهر مقدس سید
کاینات در شجره رابطه طریقت ثبت نمائیم و این سخن مشتهر و جلیست
وهو عیان لا یحتاج بالبیان لو الدی با ثبوت [illegible]
بدست درخلافت چون بنی امیه نشست مطلب از تطویل کلام آنست که هر

کی

۳۰۱

کس در سلسله سنیه و اهل سنت عقیده فاسد دارد فسخ اعتقاد خود
کند زیرا که ما جواب مشروح گفتیم درین محل الغالم اگر گفت درباره خوارج
چگونه گفتیم خروج آن ملعونان بر دو در خلاف آنحضرت کرم الله وجهه
بعد از واقعه شنیعه حکم شده بود الحمد لله علی احسانه که آن گروه بی
شکوه را قهار حقیقی و جبار تحقیقی بعدل بی عدیل خود بخاک تیره برابر
ساخت چنانکه امروز در عرصه زمین یکتن از آن فرقه لعین موجود نیست
بعد از طی بکلمات مذکوره و مقدمات مسطوره عزیزی چند از آل ارباب
عرفان و اصحاب اقبال که بکلبه احزان این حیران تشریف شریف
ارزانی داشتند گفتند رفع مظنه عبثی که اهل تشیع را درباره اهل سنت است
در غایت سهولت و نهایت آسانی است هیچ گفت هدایت نمائید
فرمودند از جنس آیات قرآنی و احادیث سبحانی و فضایلی که بذات
محبوب یعسوب المسلمین و مطلوب الکاملین کرم الله وجهه منسوب است
و در تصانیف شریف علمای مذهب ما مسطور صحت شعوری باید تا از
هر کتابی من وعن نقل بر داشته مجموعه سازد و از بهر الزام کسانی
که درباره اهل سنت عداوت امیری که دوستی او بحکم حدیث عنوان
صحیفة المؤمنین حب علی بن ابی طالب سرمایه دیوان جمیع
مؤمن و مؤمنه است [illegible] نسبت [illegible] اندازد گفتیم این را

از آنچه تو بالذات متنفری اعزیزان متهم کردی گفتیم ای برادر
بجان برابر الحق سخن عاقلانه گفتی و گوهر عاقبت اندیشی سفتی
اما نشنیده انما الاعمال بالنیات والحمد لله که مطلب
این نحیف از جمع نمودن مناقب مرتضوی نه که از مطالعه اش
خلفای ثلاثه معاذ الله مورد طعن و طنز باشند چنانچه بعضی از علمای
اهل تشیع بهمین نیت تالیف و تصنیف کرده اند ولهذا اعتقاد
من مدح و منقبت یکی توصیف و تعریف هر چهار است و اگر متعرضی
درین محل بحکم من تشبه بقوم فهو منهم زبان اعتراض
کشاید گنجایش دارد لیکن ما جواب وافی شافی داریم که در محبت
امیر المؤمنین مشابهیم بایشان نه در عداوت خلفای ثلاثه و
باعتقاد اهل سنت عداوت خلفای ثلاثه رفض است بمحبت
امیر المؤمنین چنانچه صاحب تشریح نفحات این محبت نه هر که من
قال حب علی رفض فهو خارجی وکافر لان الله تعالی
احبه واحبه النبی والصحابة والمؤمنون اجمعون
یعنی هر که گوید دوستی علی را رفض پس او خارجی کافر است
چه خدا و رسول و صحابه و جمیع مؤمنان او را دوست
داشته اند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جهت ترغیب

محبان

۳۰۵

صحابه و امت بمحبت امیر المؤمنین مثل من احب علیا
دخل الجنة بغیر حساب بما حدیث فرموده وقطب
بحر و بر فرید الدین گنج شکر قدس سره در راحت القلوب
میگوید هر مریدی که یک لفظ از فرموده پیر خود بنویسد ثواب
آن زیاده از طاعت و عبادت هزار سال است بعد از وفات
مقامش اعلی علیین خواهد بود پس از اینجا قیاس باید کرد شخصی که موفق
بسعادت نوشتن پیران کاینات گردد او را در آخرت
چه درجه خواهد بود چنانچه اخطب الخطبای خوارزم ابو المؤید
در کتاب مناقب از حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه روایت
کند که رسول فرموده ان الله تعالی جعل لاخی علی فضا
ئل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا
بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن
کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة یستغفر
له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن استمع فضیلة من
ع فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع
ومن نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب
التی اکتسبها [illegible] ای عزیز [illegible] که

دانشی باید کامل و سامانی با دانش کامل شامل زیرا که این قسم مجموعه
که جمع آوردن کتب معتبره انصرام نه پذیرد بلکه بی مدد از روح
مقدس حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین کرم الله وجهه حسب الخواهش
دوستان سر انجام نگیرد عزه کلهم خطاب بمتکلم کرده گفت لا در
حقیقت بذات انسان قدرتی کرامت کرده که بهر گونه امری که توجه
مصروف دارد معطل و موقوف نگذارد باید که بحکم السعی منی
والاتمام علی الله پس سعادت عظمی و عبادت کبری توموفق
گردی و این پایان فصاحت و بلاغت را بتایید عنایات
صمدی در نوردی مثنوی گفتم چنین شگرف کاری ٭ از من باید
روزگاری من چون کنم قبول این حرف ٭ گنجایش بحر نیست در
ظرف ٭ بعد از استماع انکار این خاکسار بشاشت با
بشارت نموده زبان در بار مضمون این بیت التفات فرمود
هر که کرده است بارها تصنیف ٭ نیست دشوار پیش او تألیف
المقصود چون خواهش شیخ و شاب پیش از پیش مشاهده شد
مثلث فاتحه فاتحه کردم دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
بر آورده قرائت فاتحه نموده بمنازل فیوض نازل خود متوجه گردید
ببرکت و میمنت فاتحه فکر دل این بیدل را انشراحی و انفتاحی

پدید آمد بنظر تامل و تفکر مطالعه لا تتحرك ذرة الا باذن
الله کرده از خود در رفتم بعد از ساعتی بحال اصلی باز آمده با خود
گفتم ای کشفی این اشارتیست از اشارات غیبی و بشارات لا
ریبی که خاطر فاطر من کل الوجوه از جمیع امور جهت باحثه
مشغول بحصول این عادت سرمدی و عبادت ابدی شو بتوفیق
یافتن این امر عالی معالی از عنایت خاص حضرت ایزد متعال
شمری بعد از تقریر این مقدمات مسطوره و تذکیر کلمات مذکوره
تا آن صورت حال آنکه باهتمام تمام در صدد گرد آوردن کتب
معتبره گشتم بعنایت جامع المتفرقین اکثری از نسخ متقدمین و متاخرین
جمع آورده در استنباط احوال حجسته مآل الحضرت کرم الله
وجهه بودم که اخوی اعزی قرة العینی میر محمد مؤمن طال الله عمره که در
نسبت برادر حقیقی است و حب اتحاد و یگانگی محبوب حقیقی اکرمه
فی الدارین ببرکت صاحب قاب قوسین بزبان اخلاص و بلسان
اختصاص گفت ای برادر اگرچه موفق شدن باین گونه امر عظیم از
ثمرات سعادت ازلی است اما نشنیده که اهل تجربه گفته اند چه
خوش گفت بیت کس از دست جور زبانها نرست ٭ اگر خود نبی است و
گر خود پرست ٭ ملاحظه دارم مبادا از جمع نمودن این مجموعه محمود

علی است فضائل جمع کرده که از وی کثرت و بسیاری شمرده
نشود پس هر کس که یک فضیلت از فضائل بتصدیق دل ذکر کند اعز
گناهان آینده و گذشته او را بیامرزد و هر که یک فضیلت از فضایل
او بنویسد ملایکه استغفار کنند جهت وی تا از آن نوشته یک لفظ بر جا
بود و معصیت مستمع فضایل او را که بر وی جمع کرده باشد حق سبحانه
و تعالی بیامرزد و هر کس نظر کند در کتاب فضایل وی حق سبحانه و تعالی
گناهان او را بیامرزد و هم در کتاب مذکور از عبد الله بن عباس و در
مودات بیر سید علی همدانی از عمر بن الخطاب مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود لَوْ أَنَّ الرِّیَاضَ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ مِدَادٌ
وَ الْجِنُّ حُسَّابٌ وَ الْإِنْسُ كُتَّابٌ مَا أَحْصَى فَضَائِلَ عَلِيِّ
بْنِ أَبِيطَالِبٍ یعنی اگر همه درختی که نباتات قلم شوند و دریای محیط
مداد و جن حساب کنند و آدمیان نویسنده هر آینه فضایل حضرت
مرتضی علی شمرده نشود مب کتب بفضل ترا آب بحر کافی نیست که تر
کنی سر انگشت صفحه بشماری و حال آنکه این بی بضاعت عدیم الاستطاعت
قلیل البضاعت را که چه مجال نوشتن مناقب سامی آن سرور اولیای
کرامی لیکن و تمنای [illegible] امر خورشید جهان [illegible] علوم علمای اهل
سنت و جماعت [illegible] بالغرض مجال تحمل [illegible] بعضی از جهال

ضال مؤلف این مجموعه محموده منسوب برفض خواهد بود و پس بر بن
نقد روای بر احوال و اقوال راویان و مؤلفان سلف عَصَمَنَا اللهُ
مِنَ الْمُتَعَرِّضِ الزَّنِيمِ أَمَّا الْحَمْدُ لِلّٰهِ که ملامتی را عند الله منزلتیست
عظیم و درجاتی رفیع یکی از اکابر سلف در علامت اهل ملامت گوید
ملامتی نه آنرا گویند که بخلاف شرع شریف نبوی کاری کند تا خلق بر
وی زبان ملامت گشایند ملامتی آنست که در کار حق نظر بر رضای خالق
حقیقی کرده از خالق باک ندارد و عزیز البسیاری از مریدان و معتقدان
احوال گزیده اهل مشایخ رحمهم الله اجمعین که لب تشنگان بر چشمه
هدایت آن خضر وادی ولایتند بر سبیل تفصیل در حیز تحریر آورده ا
چون در محفلی بمعرض تقریر آید طالبان از استماع آن ابواب بهجت و مسرت
بر دل گشایند پس از استماع مناقب قبله مشایخ و قدوه خطاب
انواع که ورث و طالب رجال فراینده هیهات هیهات در کجا
آنانکه باین صفت مذمومه موصوفند چه توان گفت و تا چند این غض
فاحش را در عبارت آرایی تکلف و تغافل توان نهفت تمثیلی
در باب این قسم بی تمیزان بخاطر رسید احوال ندامت
این نوع جهال بعینه مشابه [illegible] بعضی از اهل کفار بر سیم
اهل اسلام [illegible] مقام زیارات اولیا [illegible] و عجب ظاهر به [illegible]

مندی و شکستگی تمام زیارت نمایند اما اگر ایشان بتکلیف
گفتن کلمهٔ طیبه لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه محمّدٌ رسولُ اللّٰه کنیم از دل و جان
منحرف شده حجتهای باطل و مزخرفات لاطایل پیش آرند و مطابق
این حال در هدایة السعدا می آرد که در زمان سلطان شمس الدین
مردی از مشهد مقدس بدهلی آمد و فضایل و مناقب حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام می نوشت بعضی متعصبان بروی
بدگمان شده گفتند ازین رفض مفهوم میشود چون این خبر بسلطان
رسید محضر کرد و آن مشهدی مدح نامهٔ سلاطین و شیوخ در
دیباچهٔ کتب دهلویان مرقوم بود که بجای نام هر ممدوح نام ائمهٔ
معصومین ع نوشته بود علمای عهد از راه عداوت پیش آمده گفتند
واللّٰه تو رفض مبتدعانه قرار دادند که او را بسوزند چون حقیقت
کار معلوم شد همه شرمسار گشتند حقا در تعجبم از کسانی که گوش
محبت و بندگی خلفای راشدین سید العالمین زنند از مطالعهٔ
مناقب و فضائل خلیفه که کمال خلافت بحکم اَلْخِلَافَةُ بَعْدِی
ثَلٰثُونَ سَنَةً بوجود متبرک او ختم شده متألم و متاذی گردند
سبحان اللّٰه رفیع القدر است این خلیفهٔ چهارم که گوی
خلافت رسول [illegible] در [illegible] بود که [illegible] در جهان

انی

باشی من با تو باشم و چون بعالم اطلاق انتقال فرمائی این
مواقفت ارادت نمایم و بطفیل و سنیت ملباس امامت
ملبوس گشته تا قیام قیامت با یازده فرزند ارجمندت مرافقت کنم
و رتبهٔ فرزندان زینت بجایی رسانم که علی از اسمان چهارم فرود
آمده بصد جان آرزو و تماشای ازین مقتدایان المقتدای دوسرا گردد
المقصود در صورت تقصیر جامع مناقب نباشد بلکه این قسم
متعصبان از دایرهٔ اهل سنت و جماعت مطرودند و بحکم این
بیت مردودِ بیت هر که گزیند بغض یک را محروم ز لطف هر
چهار است اینچنین ناکسان را باید نظر بر حدیث اَللّٰهُمَّ والِ مَن
والاهُ وعادِ مَن عاداهُ کرده اشک ندامت بر رخسار زندگانی
حال خود ریخته و خاک حسرت و غرامت بر سر ریخته معالجه مرض باطن که
چون شرک خفی محقق است نمایند تا سنی پاک گشته بدین چند بیت
زبان فصاحت بیان لو الذی من محب چار یار مصطفی خارجی
کو خون خورد زین ماجرا هر که را ایک ذره دانش یار شد از قرابت
مخلص این چار شد چار عنصر هم بهم آمد از آن که شوند این
چار از بر ده عیان فقیر معتقد عقیدهٔ حمیدهٔ قدوة الابرار شیخ عطار است
که در تذکرة الاولیا می فرماید انصاف آنست که چون پادشاه دنیا

پناه نیز دوازده حرف پنجم اسم متبرک آنحضرت علی بن ابی طالب
مؤلف دوازده حرف ششم نظام بعضی از مصالح عالم محتاج
بزمان است و زمان عبارت از ساعات شب و روز و هر یک از لیل و
نهار است در حال اعتدال دوازده ساعت هفتم محل سبعهٔ سیاره
منحصر در دوازده برج است هشتم بحکم آیهٔ کریمهٔ اِنَّ اللّٰهَ عِدَّةَ اِثْنَا
عَشَرَ شَهْرًا فِی کِتَابِ اللّٰهِ در سالی دوازده ماه است نهم بر طبق
آیهٔ کریمهٔ وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ بَنِی اِسْرَائِیلَ اِثْنَا عَشَرَ
نَقِیبًا نقباء موسی علیه السلم دوازده نفر بودند دهم سید کاینات علیه
افضل الصلواة و اکمل التحیات در لیلة العقبی از انصار دوازده کس
بنیابت تعین فرموده بودند یازدهم اسباط یعقوب علیه السلام
بمقتضای آیهٔ کریمهٔ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَی اُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ
وَبِهِ یَعْدِلُونَ وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ اَسْبَاطًا دوازده نفر
بودند دوازدهم ائمهٔ معصومین علیهم الصلواة والسلام نیز
در عدد اثنا عشر است بحسب احادیث نبوی چنانچه در صحیحین از جابر ابن
سمره رضی اللّٰه عنه مرویست که گفت سَمِعْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ یَکُونُ بَعْدِی اِثْنَا عَشَرَ اَمِیرًا
فَقَالَ کَلِمَةً لَمْ اَسْمَعْهَا فَقَالَ اَبِی اَنَّهُ قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ

قریش

قریش یعنی شنیدم از رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که می
گفت بعد از من خواهند بود دوازده امیر پس گفت کلمه که
نشنیدم از آن پدر من گفت رسول فرمود که آن دوازده امیر
از قریش خواهند بود و در اعلام الوری مسطور است که حضرت
امام زین العابدین صلوات اللّٰه علیه از آبای بزرگوار خود روایت
نمود که جابر انصاری امیر المؤمنین گفت اِثْنَا عَشَرَ مِنْ
اَهْلِ بَیْتِی اَعْطَاهُمُ اللّٰهُ عِلْمِی وَفَهْمِی اَوَّلُهُمْ اَنْتَ
یَا عَلِیُّ وَاٰخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِی یَفْتَحُ اللّٰهُ تَعَالٰی
عَلٰی یَدَیْهِ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَمَغَارِبَهَا
یعنی دوازده کس اند از اهل بیت من که حق سبحانه و تعالی عطا
کرده بایشان علم و فهم من اول ایشان توی یا علی و آخر
ایشان قائمی است که مفتوح میسازد خدای تعالی بر دست مشارق
و مغارب ارض را و از امام جعفر صادق علیه التحیة والسلام مرویست
که گفت رسول ص اَلْاَئِمَّةُ بَعْدِی اِثْنَا عَشَرَ اَوَّلُهُمْ عَلِیُّ
ابْنُ اَبِی طَالِبٍ وَاٰخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمْ خُلَفَائِی وَاَوْ
صِیَائِی وَاَوْلِیَائِی وَحُجَجُ اللّٰهِ عَلٰی اُمَّتِی اَلْمُقِرُّ بِهِمْ
مُؤْمِنٌ وَالْمُنْکِرُ لَهُمْ کَافِرٌ یعنی دوازده کس اند از اهل بیت

و احضرت محمد مصطفی را ادانی با پدر که فرزندان او را انجامی خود شناسی
و اقربا و وزرا و صحابه او را انجامی خود دانستی پاک باشی حقا و ثم حقا
بیت ای من دل شده این راه خود بجو دمی بویم ❊ بارها گفته ام و بار دگر
میگویم ❊ که اگر جمع نمودن مناقب حضرت مرتضی علی ع رفض است
انچنین رفض سعادت ابدی و دولت سرمدی تصور کرده مصرع
شافعی علیه الرحمه را الصدق دل چون تکرار نمایم **مصرع** فَلْیَشْهَدُ
الثَّقَلَانِ اَنِّی رَافِضٌ و بحکم و فور محبت و عقاد خطاب
بجناب مستطاب الولایت مآب کرده ببانگ بلند این رباعی را
از زبان قصیر اللسان میرانم **لمؤلفه** تا جان بتن است راه حیدر
پویم ❊ تا چشم بسر جمال حیدر جویم ❊ خواهم که بهر موی فرو
رفته زبان ❊ چون ذکر خدای گر حیدر گویم ❊ وَالسَّلَامُ عَلٰی
مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی امدیم بر سر فهرست الواب و مدعا ضمیر منیر ارباب
فضل و دانش مبین و مبرهن است که این مجموعه محموده مشتمل است
بر دوازده باب دیت لیتبرّ فختم بالخیر **باب اول** در بیان
نصوص قرانی که در شان امیر المؤمنین امام المتقین و یعسوب
الوصلین مطلوب [illegible] امام المشارق و المغارب اسد الله الغالب
علی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام کرم الله وجهه وارد و

نازل شده

٢١ نازل شده و ما یتعلق بها **باب دویم** در بیان احادیث نبوی صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ **باب سیم** در بیان فضایل و مناقب مرتضوی
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ **باب چهارم** در بیان عقد و نکاح
حضرت علی مرتضی با سیدة النسا **باب پنجم** در بیان علم و کشف
باب ششم در بیان خوارق و ظهور کرامات معجزآیات **باب**
هفتم در بیان زهد و ورع **باب هشتم** در بیان سخاوت **باب**
نهم در بیان قوت و شجاعت **باب دهم** در بیان فراست
و کیاست **باب یازدهم** در بیان ممکن شدن بر سریر خلافت صوری و
معنوی **باب دوازدهم** در بیان انتقال از عالم فنا بعالم بقا و بیمن حصول درجه
شهادت و وصل شدن بذات خدا وند جل و علی و انحصار
الواب در عدد دوازده تبرّکا و تیمّنا جهت اشارات دوازده که
فضایل آن مجمع کمالات و مناقب او در هزار باب بلکه در صد
هزار کتاب نگنجد چه **اول** عدد حروف کلمه معظمه لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ که بنای دین اسلام بر وست دوازده است **دویم**
کلمه کریمه محمد رسول الله که اصل ایمان متعلق بان است
مرکب بدوازده حرف است **سیم** کلمه [illegible] که خاصه خطاب
مستطاب آنحضرت است [illegible] دوازده حرف [illegible] **چهارم** شاه ولایت

که گفت بدرستی که الله تعالی خطاب عتاب باصحاب مستطاب مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی ایات قران مجید و یاد کرد امیر
المؤمنین را الا بخیر و نکوی **منقبت** و هم از وی مرویست که گفت
فرود نیاید در شان هیچکس از کتاب الله انچه فرود آمد در شان
حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه **منقبت** از حذیفة ابن
الیمانی رضی الله عنه مرویست که گفت در قران خطاب یا
ایها الذین امنوا ذکر نشد که امیر المؤمنین ع لب و لباب
و منفرد آن خطاب نبود **منقبت** از مجاهد رضی الله عنه مرویست
که گفت حضرت امیر المؤمنین ع سابقه آن است که امیر و مشوا
و سر خطاب یا ایها الذین امنو باشد زیرا که بر جمیع مؤمنان در اسلام
اورا سبقت کرده و این روایات همه از مناقب حافظ
احمد بن مردویه علیه الرحمه منقول است و بعضی از اینها در اوسط
طبرانی و صواعق محرقه نیز منظر در آمده و هم در کتب مذکوره گفت
نَزَلَتْ فِیْ عَلِیٍّ ثَلَاثُ مِائَةِ آیَةٍ یعنی نازل شده است در شان
حضرت مرتضی علی سیصد آیه کریمه قوله تعالی اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ
وَرَسُوْلُهٗ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ
وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُوْنَ یعنی متصرف نیست در شما

مگر خدا

٢٧ مگر خدا و رسول او و آن مؤمنان که اقامت صلوٰة میکنند و صدقه و
زکواة میدهند در حالت رکوع جمهور مفسرین متفق اند که آیه مسطوره در شان
حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده و قصه چنان است که روزی سایلی در
مسجد منور آنسرور آمده استدعا نمود هیچکس او را چیزی نداد و سایل
دست بسوی آسمان بر داشته گفت بار خدایا گواه باش که در مسجد رسول تو
سوال کردم و اکنون محروم میروم و درین حین حضرت امیر المؤمنین علیه
التحیة و الثنا نزدیک خیر المرسلین در نماز در رکوع رسیده بود بسایل
بانگشت خنصر اشاره نمود سایل آمده انگشتری از انگشت خنصر آن
حضرت بیرون کرد و در آن اثنا آثار وحی بر بشره مبارک خیر البشر
پدید آمد و جبرئیل آیه کریمه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ را بر حضرت نبوت
پناه ص اورد و حسان بن ثابت انصاری که مداح رسول ص بود در باب
شعری گفت از انجمله یک بیت است **شعر** فَاَنْتَ الَّذِیْ اَعْطَیْتَ
وَکُنْتَ رَاکِعًا ❊ فَدَتْکَ نُفُوْسُ الْقَوْمِ یَا خَیْرَ رَاکِعٍ و در امالی
شیخ شهید نور مرقده مسطور است که وزن حلقه انگشتری چهار
مثقال و نگینش که از یاقوت احمر بود پنج مثقال و قیمت آن خراج مملکت
شام و خراج شام سیصد شتر بار نقره و چهار شتر بار طلا بود و آن
انگشتری از طوع بن حران بود که حضرت امیر المؤمنین ع اورا کشته

من اول ایشان علی و آخر ایشان قائمست و ایشان خلفا و اوصیا و اولیای منند و حجت الله اند بر امت من مقر ایشان مؤمن است و منکر ایشان کافر و در ارشاد شیخ سعد الرحمن بن عباس از ابی جعفر ثانی بن علی مرویست که حضرت امیر المؤمنین گفت که رسول صلعم اصحاب خود را فرمود آمنوا بلیلة القدر فانه ینزل فیها امر السنة وان کذلک الامر من بعدی علی ابن ابیطالب و احد عشر من ولده و بهمین اسناد از حضرت امیر المؤمنین مرویست که گفت شب قدر در هر سالی میباشد و در شب که فرود آید در آن شب کار آن و مر آن کار را والیانند بعد از مصطفی ابن عباس پرسید که یا امیر المؤمنین کیستند آن والیان گفت انا و احد عشر من صلبی ائمة محدثون و از جابر ابن عبد الله انصاری مرویست که گفت بخدمت سیدة النسا فاطمه زهرا علیها السلم رفتم در دست مبارکش لوحی بود دیدم که در و اسما اوصیا مرقوم بود شمردم دوازده اسم بود آخر آن دوازده وصی قائمست از فرزندان فاطمه سه کس از ائمه اثنا عشر محمد نام دارند و سه کس از ایشان مسمی بعلی و در کشف الغمه از احمد بن حنبل و در شیخ داود از مسروق منقول است که ما با عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه در مسجد

نشسته بودیم

نشسته بودیم مردی آمده گفت ای ابن مسعود آیا گفته است شما را پیغمبر که بعد از وی چند امام خواهند بود گفت آری بعد د نقبای بنی اسرائیل و حسب کلام ملک الجلیل العلام نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر است چنانچه مسطور گشت **باب اول** در بیان آیات بابرکات قرآنی که در شان حضرت امیر المؤمنین و قدوه المتقین یعسوب الواصلین و مطلوب الکاملین امام المشارق والمغارب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه نازل شده و ما یتعلق به قال امیر المؤمنین کرم الله وجهه نزل القرآن اربعة ارباع فربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سیر و امثال و ربع فرایض و احکام شریعة لنا کرائم فی القرآن یعنی قرآن بچهار بخش نازل شده یک ربع در تعریف و توصیف ماست و یکربع در مذمت و منقصت اعدای ما و یکربع سیر و قصص و امثال است و یکربع فرایض و احکام شریعتست از اوامر و نواهی و ما راست آیات کریمه و شریفه که در قرآن مجید است **منقبت** از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که گفت نیست در قرآن هیچ آیتی کریمه که حضرت امیر المؤمنین سر آن و پیشوای آن آیت نباشد **منقبت** هم از وی مرویست که گفت نازل نشد آیه خطاب یا ایها الذین آمنوا که امیر المؤمنین صلعم امیر آن آیه نبود یعنی امیر اصحاب آن خطاب بود **منقبت** و هم از وی مرویست

وانگشتری را بخدمت رسول آورد و آن سرور با امیر المؤمنین صلعم عطا فرمود چنانچه از قصه مذکوره چند کس از اکابر سلف خبر میدهند ناصر خسرو میگوید **بیت** آنچه علی در رکوع داد فرو ریخت زانچه همه عمر داده حاتم طائی حکیم سنائی علیه الرحمه در حدیقه میگوید **بیت** در قیام و قعود دعوی او کرد در رکوع و سجود جود او کرد مولوی معنوی گوید **بیت** پاک و منزه از صفات مموس گشته او بذات داده زکوة اند صلوة الله و مولانا علی و نیز قدوه ابرار شاه قاسم انوار گوید **بیت** بر زبر کنیس تو آمد و گیتی جودادگان بدرویش انگشتری فردوسی گوید **بیت** شهنشاه است مسلم کرم که گاه رکوع کند برای حق انگشتری نثار انگشت ملا عبد الرحمن جامی در هفت بند که در منقبت حضرت امیر المؤمنین گفته میگوید گر معجز گشت الکن مسیحا در کلام در تفهیم الصلوة آمد ترا اعجاز سلمان فارسی گوید **بیت** گر بعزت مصطفی را ذریه گشت منزل بهر اعزاز تو نص انما ور لطاعت گفت عیسی را ز اوصاف ترا در یقیمون الصلوة آمد و لا بتانرا خدا ملا قاسم کاهی گوید **بیت** لب بل داد حاتم در نماز آن معدن احسان دل ها که را اش چون بود فارغ ز ارز و زیور قوله تعالی

ومن الناس

ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی از مردمان کسی هست که بفروشد جان خود را در راه حق تعالی برای طلب رضای او و ابن اثیر در کتاب خلاف که جامع است میان کاشف و کشاف و ثعلبی در تفسیر خود بروایت عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما می آرند که آیه مذکوره در شان حضرت امیر المؤمنین صلعم نازل شد و سبب نزول آن بود که چون رسول صلعم شب غار بحکم پروردگار هجرت نمود امیر المؤمنین صلعم قایم مقام خود ساخت تا قرض مردم را که بر ذمه اش بود ادا نماید و ودیعتهای مردم را رد فرماید پس امیر المؤمنین صلعم بر فراش سید المرسلین تکیه کرد و مشرکان گرد اگرد سرای حمایون در آمده قصد وی مینمودند خدای عز و جل وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که من میان شما هر دو برادری داده ام و فرمان چنان است که عمر یکی از شما درازتر از عمر دیگری باشد پس کدام یک از شما در زندگانی برادر دیگر اختیار میکند جبرئیل گفت بارخدایا من زندگانی خود اختیار میکنم میکائیل نیز چنین گفت خدای تعالی فرمود که ای جبرئیل و میکائیل شما هیچ علی بن ابیطالب نباشید که میان محمد صلعم و او عقد مواخات بسته ام و او بر فراش محمد صلعم خواب کرده نفس خود را فدای محمد صلعم

کردند و شما مردود بر زمین روید و علی را از مکاید دشمنان محفوظ دارید
و لقب موده قیام نموده جبرئیل جانب سر و میکائیل جانب پا ایستادند تمام
شب او را محافظت نمودند و جبرئیل میگفت بشارت باد ترا ای امیر
المومنین علیه السلام مثل تو کیست که خدای تعالی بتو مباهات میکند
در ملائکه آسمان و زمین مولف گوید آری رسول او را از میان
احباب خود بجای خود اختیار کرد که در شب غار بسترش او
و در روز غدیر منبر و بقتال کردنش تیغ دو سر و به بتشکنش دوش
و با خورش کوثر و این نه مخفی است بلکه در دیده عالمیان است
از آفتاب اظهر و جهادش فی الله بود و نان دادنش لوجه الله و
جان دادنش ابتغاء مرضات الله منقبت قوله تعالی
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و
علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم
ولا هم یحزنون یعنی آن کسانیکه صدقه میدهند اموال خود در شب
و روز پنهان و آشکارا پس هست ایشان را اجری نزد پروردگار
ایشان و نیست خوف و غم ایشان را از تفسیر ثعلبی و اسباب
نزول واقدی و کشاف زمخشری و مناقب ابن مردویه و کتاب
نهج الحق و مسند احمد بن حنبل و صحاح [illegible] از عبدالله بن عباس

مروی

مرویست که آیه مسطوره در شان حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه
نازل شد زیرا که امیر المومنین در ملک خود بجز چهار درهم چیزی دیگر
نداشت یکدرهم از آن در شب صدقه داد و یکدرهم روز و یکدرهم
در ستر و یکدرهم علانیه بعد از آن آیه کریمه الذین ینفقون
اموالهم نازل شد و صاحب تفسیر حسینی در روضة الشهدا آورده
آورد که بعد از نزول آیه کریمه سید المرسلین از امیر المومنین پرسید که
یا اخی ترا برین تصدق چه باعث شد گفت یا رسول الله طریق عطاء صدقه را
منحصر درین وجه یافتم تا شاید که وجهی ازین وجوه مقبول درگاه رب
العالمین افتد بنابرین التزام طرق اربعه نمودم سید کاینات علیه
افضل الصلوة و اکمل التحیات فرمود ای پور ابوطالب آنچه مقصود
تو بود یافتی منقبت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة یعنی ای آنانکه
ایمان بخدا و رسول آورده اید هرگاه مناجات پیغمبر کنید باید پیش از
راز و مناجات خود صدقه را مقدم دارید ثعلبی و واقدی و غیر ایشان
از علمای تفسیر آورده اند که اغنیا اکثر مناجات کردند چنانچه فقرا و اهل
صفه را مجال مجالست نماند و از کثرت مناجات و استطاله جلوس ایشان
آثار ملالت و کراهت در جبین مبین [illegible] ظاهر گشت هرچه

اهل عسرت و ضیقه بودند وجه تصدق هیچ نداشتند و اغنیا
محبت دنیای دون را بر مناجات آنسرور ترجیح دادند بعد از
چند روز این آیه بتوبیخ و تقریع ایشان که أأشفقتم أن
تقدموا بین یدی نجواکم صدقات یعنی آیا شما
بترسیدید از آنکه در پیش از راز و مناجات پیغمبر با صدقه را
مقدم دارید ثعلبی از حضرت امیر المومنین علی روایت کند که گفت
چون آیه مناجات فرود آمد حضرت رسالت پناه مرا خواند گفت ترى
دینارا یعنی چه اجتهاد میکنی که یکدینار زر صدقه دهند گفتم طاقت
آن ندارند فرمود پس چند گفتم حبه یا جوی آنسرور فرمود بسیار
تقلیل کردی و نیز روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین گفت
دریستکه در کتاب خدا آیتی است که پیش از من هیچکس بر آن آیه عمل
ننموده و بعد از من کسی بر آن عمل نکند و آن آیه مناجات است
زیرا که چون این آیه فرود آمد در بساط من یکدینار زر بود آنرا
بده درهم فروختم هرگاه قصد مناجات رسول ص کردمی از آن درهم
تصدق نمودمی و چون آن دراهم تمام شد حکم آیه مناجات منسوخ
گشت بآیه أأشفقتم ان تقدموا الآیه [illegible] پیغمبر که از
عتاب حق [illegible] و در تفسیر مدارک مسطور است

که بعد از نزول

که بعد از نزول آیه مذکوره امیر المومنین ع از سید المرسلین ده سوال
کرد از آنجمله یکی اینست که گفت یا رسول الله ما الحق آنسرور
فرمود الحق اذا انتهت الیک یعنی خلاف حق است
هرگاه منتهی شود بتو منقبت قوله تعالی وتعیها اذن واعیة
یعنی در می یابد و فهم میکند کلمه حق و تحقیق را گوشی که شنوا و فهم
کننده در صحیح ترمذی بروایت امیر المومنین ع کرم الله وجهه و در
مناقب ابن مردویه و تفسیر ثعلبی و واقدی بروایت بریده اسلمی
مسطور است که رسول فرمود یا علی بدرستی که الله تعالی فرمود که ترا
نزدیک دارم و دور نگردانم و تعلیم و تفهیم تو کنم که تو فهم
میکنی و در می یابی چون رسول صلی الله علیه و اله و سلم با امیر المومنین ع
فرمود آیه مذکوره نازل شد و از مکحول مرویست که بعد نزول آیه
مسطوره آنسرور رو بسوی امیر المومنین ع کرده گفت دریستکه خواستم
از حق سبحانه و تعالی که اذن واعیه را گوش تو گرداند حضرت
امیر المومنین میفرمود بعد از آن هر کلامی که شنیدم و فهم
کردم یاد گرفتم منقبت قوله تعالی افمن کان مومنا
کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی حق سبحانه و تعالی
بر سبیل انکار میفرماید آیا کسی که مومن بود مانند کسی است که

فاسق بود پس ایشان برابر نخواهند بود در کشاف و اسباب نزول
و بحر المناقب مسطور است که جمهور مفسرین متفق‌اند درین که سبب
نزول آیه مذکوره آن بود که ولید بن عقبه برادر مادری عثمان بن عفان
با امیر المؤمنین کرم الله وجهه منازعت کرده گفت اسکت
فانک صبی والله انا ابسط منک لسانا واحد
سنانا یعنی خاموش باش که تو کودکی و من بخدا که زبان و سنان
از تو فصیح‌تر و تیزترم امیر المؤمنین با وی گفت اسکت
فانک فاسق یعنی خاموش باش که تو فاسقی پس حق سبحانه
و تعالی از برای تصدیق کلام امیر المؤمنین آیه مسطور فرستاد
و ولید مذکور در فتح مکه معظمه از خوف و هیبت شمشیر او
اسلام آورده چون عثمان بر سریر خلافت نشست او را والی
کوفه کرد و او بمداومت شرب خمر اشتغال نمود حتی
که یکنوبت در مستی نماز فرض بامداد را چهار رکعت ادا نمود
بعد از سلام روی بمؤمنان کرده گفت اگر خواهید چند
رکعت دیگر بیفزایم که توفیق رفیق من گشته و نوبت دیگر
در عین امامت قی کرد و از بوی پلید خمر فسق ولید ظاهر گردید و
بهمین علت از حکومت کوفه معزول گشت و در رقعه که جناب

عزلی بعد

٥٥

عزلی بعد از آنست هر دو حسان بن ثابت انصاری مطابق
حال او شعری گفت شعر انزل الله الکتاب العزیز فی
علی وفی الولید قرآنا ۰ فتبوء الولید من ذاک
فسقا ۰ وعلی مبوء ایمانا ۰ لیس من کان
مؤمنا عرف الله ۰ کمن کان فاسقا خوانا ۰
سوف یجزی الولید خزیا ونارا ۰ وعلی لا شک
یجزی جنانا ۰ فعلی یلقی لدی العرش عزا ۰ وولید
یلقی هناک هوانا یعنی بیت اول نازل کرد الله تعالی
کتاب عزیز را در باب مرتضی علی ع و در باب ولید قرآنیه یعنی لائق آن معنی
بیت دویم پس مهیا شد ولید از آن فسق را و مهیا شد جناب
امیر المؤمنین از آن ایمان را معنی بیت سیم نیست آنکس که مؤمن
باشد که بشناسد خدا را مثل کسی که باشد فاسق و خیانت کننده
معنی بیت چهارم زود باشد که جزا داده شود ولید غم و آتش را
و اجر داده شود مرتضی علی ع بهشت را معنی بیت پنجم پس مرتضی
علی ع ملاقی کرده شود نزدیک عرش عزت را و ولید ملاقی کرده شود
در آنجا خواری و ذلت را مؤلف گوید قصه شرب خمر ولید که در
سنه سی ظاهر گشته در اکثر تواریخ مثل اعثم کوفی و روضة الاحباب

رسل بفضل نیز مسطور است منقبت قوله تعالی یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالتک والله یعصمک من الناس یعنی ای اکرم مرسلین
برسان آنچه بسوی تو از پروردگار تو فرود می آید و اگر این کار نکنی
همانا که رسالت و پیغامهای کردگار خود نرسانیده باشی و فرمان
بجای آر که حق سبحانه و تعالی ترا از گزند و بد اندیشی مردم
مصون و محفوظ نگه دارد در حلقة الاولی و تفسیر ثعلبی مسطور است
که چون نازل شد آیه مذکوره در موضع غدیر خم که مابین مکه و مدینه
است رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر بر آمده فرمود من
کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر کرا من مولای و خداوند او
باشم پس علی مولای او باشد آنگاه عمر بن الخطاب گفت یا علی
اصبحت مولای و مولی کل مؤمن ومؤمنة یعنی
مژده و بشارت باد ترا ای علی که خداوند من و جمیع مؤمن
و مؤمنه شدی و حافظ ابن مردویه در مناقب از عبد الله ابن
مسعود رضی الله عنه می آرد که گفت ما میخواندیم این آیه را در
عهد رسول صلعم بدین طور که یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین یعنی

ای رسول

٥٧

ای رسول برسان آنچه منزل شده بسوی تو از پروردگار تو که بتحقیق
علی خداوند مؤمنان است و نیز ابن مردویه از ابن عباس و زید
ابن علی روایت کند که چون الله تعالی رسول خود را امر کرد که اظهار
فضل و کمال امیر مؤمنان قیام نماید و درباره وی گوید آنچه حق تعالی
فرموده است او گفت یا رب بدرستی که قوم من با امور جاهلیت قریب
و حدیث العهدند و این فرمان را بر نتابند بعده از آن منزل فیوض
نازل گشته بطرف مکه رفت بعد از مراجعت از حج در منزل غدیر
خم نزول فرموده حق سبحانه و تعالی آیه مذکوره فرستاد پس
با روی مبارک حضرت امیر المؤمنین ع دست حق پرست خود گرفته
فرود آمد و بر منبر صعود فرموده بعد از ادای توحید باری تعالی
روی بسوی اصحاب مستطاب کرده گفت الست اولی بالمؤمنین
من انفسکم یعنی آیا نیستم من بهتر ای مؤمنان از نفسهای شما
گفتند یا رسول الله تو بجمیع وجوه از ما اولی تری آنگاه بزبان معجز
بیان فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه واعن من اعانه واخذل
من خذله وانصر من نصره یعنی هر کرا من مولا و خداوند
باشم پس علی ع مولا و خداوند او است بار خدایا دوست دار کسی را که

علی را دوست دارد و دشمن دارد کسی را که علی را دشمن دارد و یاری
ده آنرا که علی را یاری دهد و فرو گذارد کسی را که علی را فرو گذارد
راوی گوید و اله بحکم این آیه کریمه و حدیث نبوی ولایت حضرت
امیر المؤمنین بر گردن صحابه و سایر اهل اسلام واجب و فرض
شد **نظم** روا از برای سر دین خویش تاجی ساز ❁ ز خاک پای چو آن
مرد و آل من والاه ❁ ز دل عداوت او دور دار تا نخوری ❁
ز تیغ لفظ نبی زخم عاد من عاداه ❁ و نیز در مناقب ابن مردویه از
ابن هارون عبدی منقولست که گفت رای و جهتها و من مایل برای
خوارج بود تا هنگامی که از ابو سعید خدری شنیدم که می
گفت هیهات هیهات مردمان مأمور شدند بشش فرض ❁
به پنج عمل نمودند و ترک یکی از جهالت کرده براه ضلالت افتادند
مردی پرسید که آن پنج فرض کدامست گفت کلمه طیبه صلوة
و زکواة و حج و صوم شهر رمضان گفت کدامست آن
یکی که ترک کرده اند گفت ولایت حضرت علی ابن ابیطالب ع
آنمرد گفت دوستی امیر با این پنج فرض مفروض است گفت بلی
آنمرد گفت بدرستی که مردمان کافر شده باشند که حق ولایت
حضرت علی علیه السلم بجا نیاورده اند ابو سعید رضی الله عنه گفت
مرا چه گناه

مرا چه گناه باشد **للمؤلفه** سرمایه زندگانیم حب علیست ❁ پیرایه شادمانیم
حب علیست ❁ حاجی سوی کعبه رفت من سوی نجف ❁ چون کعبه
جاودانیم حب علیست ❁ **ایضاً** پروانه انوار جمال علی ام ❁ دیوانه امرا
کمال علی ام ❁ از جمله جهان بریده گشتی ❁ و انکه که طالب وصال علی ام
منقبت قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز
تمام گردانیدم دین شما را برای شما و تمام کردم برای شما
نعمت خود را و راضی شدم برای شما را دین اسلام هم در مناقب
ابن مردویه از ابو سعید خدری مرویست که فرود آمد این آیه کریمه روز
غدیر خم در زمانی که سید المرسلین دست امیر المؤمنین ع را گرفته برداشت
در حین نزول گفت الله اکبر باکمال دین و تمام نعمت و رضای پروردگار
برسالت من و ولایت علی **للمؤلفه** آنکس که بمصطفی نخستین یار است ❁
آنکس که دلش خزینه اسرار است ❁ آنکس که بجمع مؤمنان سردار است ❁
سلطان دو کون حیدر کرار است ❁ **رباعی** یکتائی و یکی بخدا ایزد شد ❁
سلطانی عالم بمقامی رسید ❁ محبوبی او بمصطفی می رسد ❁
شاهی جهان بمرتضی میرسد **منقبت** قوله تعالی اجعلتم سقایة
الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم

الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله
واقدی در اسباب نزول آورده که حضرت امیر المؤمنین علی
و عباس و طلحه بن شیبه افتخار کردند عباس گفت من صاحب
سقایه ام یعنی آب دادن بحاجیان تعلق بمن دارد طلحه گفت که
من صاحب سقایه ام که مجاور خانه کعبه ام و مفتاح او در دست منست
که حضرت امیر المؤمنین علی ع گفت نمیدانم چه میگوئید مدتی که من
پیش از همه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز کرده ام و منم صاحب
جهاد آنگاه حق سبحانه و تعالی آیه مسطور را فرستاد و تفسیر آیه
کریمه چنین است که آیا گردانید آب دادن بحاجیان و عمارت
کردن مسجد حرام را همچو کسی که ایمان آورده بخدا و بروز آخرت
و در راه خدا جهاد کرده این صفات نزد خدای تعالی برابر نشود
و بعد از آن جهت از دیاد بیان فرمود الذین آمنوا و هاجروا
و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم
درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یبشرهم
ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها
نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم
یعنی آنانکه ایمان آورده اند و مهاجرت و جهاد کرده اند در راه
خدای

خدای عز و جل بمالها و نفسهای خود رتبه ایشان عظیم تر است
از دیگران نزد رحمن و ایشانند فایز و رستگار مژده و بشارت
میدهد پروردگار ایشان برحمتی از حضرت خود برضوان و خوشنودی
و بجنات و لذاتی که ایشانرا که در انجا نعیم مقیم است و حال آنکه
ایشان در بهشت همیشه باشند بدرستیکه نزد الله تعالی مزد بزرگ
حاصل است واقدی بعد از بیان ایراد آیات مذکوره گفت
الله سبحانه و تعالی حضرت مرتضی علی ع را در دعوی خود تصدیق
کرد و برای او بایمان و مهاجرت گواهی داد و مر او را تزکیه
نمود و بستودن منزلتش رفیع و بلند گردانید بسبب آنچه در شان
وی داد و در رتبه اش انجائی رسانید که بعد از نبی غیر او هیچ
کس بآن رتبه نرسد **منقبت** قوله تعالی انی جاعلک للناس بس
اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین یعنی رب العزت به ابراهیم خطاب میکند و
برسبیل اصطفی و امتنان می فرماید بدرستیکه من ترا امام انام و
سابق خلایق گردانیدم ابراهیم علیه السلام از حضرت بیچون
مسئلت نمود که ذریت و فرزندان مرا هم چنین گردان حق تعالی
فرمود عهد و پیمان من که امامت و خلافت است نمیرسد بآن فرزندان

توکه بت پرست باشند عمیدی از عبد الله ابن مسعود روایت کند که سید المرسلین در شأن نزول این آیه فرمود که دعوت و مسئلت ابراهیم که جهت ذریت کرده منتهی شده فرمود با با من رسید که هرگز پیش هیچ بت سجده نکرده بنابران حق سبحانه و تعالی مرا پیغمبر مرسل کرد و علی را وصی من منقبت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی آنانکه ایمان آورده اید در راه خدای تعالی پرهیزکار شوید و همراه راستگویان باشید و ابن مردویه و خطیب الخطبا خوارزمی در مناقب خود در روایت ابن عباس رضی الله عنهما می آرد که کونوا مع الصادقین علی و اصحابه یعنی باشید با امیر المؤمنین و اصحاب او بحکم حدیث نبوی کتابت از صادقین امیر المؤمنین و اصحاب عالیجناب او بند للمؤلفه سر حلقه اولیا علی ولی است؛ شاهنشه اصفیا علی ولی است؛ محبوب و محب و عاشق ذات احمد؛ والله که پیر ما علی ولی است منقبت قوله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی ای محمد تو ترسانندهٔ بیمکننده نیستی و هر قومی را هادی و راه نمای هست محدث حنبلی در مسند و شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب خود از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کنند روایت حنبلی است

است که چون آیه مذکوره نازل شد آن سرور دست بر سینه خود نهاده فرمود منذر و بیمکننده منم و بدست خود بسوی دوش حضرت مرتضی علی اشارت کرده گفت توی یا علی هادی و راه نمای خلق و بعد از من بسبب تو خلق راه یابند و روایت فردوس الاخبار است که چون آیه مذکوره نازل شد رسول فرمود منم منذر و علی است هادی و بواسطه تو ای علی هدایت یابند اهل هدایت نه بواسطه غیر تو و روایت ابن مردویه است که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آیه انما منذر خواند و بدست خود اشارت بسینه خود کرد و لکل قوم هاد خواند و اشارت بامیر المؤمنین کرده گفت ره یافتگان بعد از من بسبب تو راه یابند للمؤلفه اگر تمام جهان دشمنست غمی؛ که دوستی ز ره صدق با خدا دارم؛ اگرچه موی بمو عاصی گنه کارم؛ مرا بحشر و بکس نیست حاجتی کشفی؛ که ره نماره حق چو مرتضی دارم قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی در صواعق محرقه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ثابت بنانی مرویست که مراد از ثم اهتدی پیروی اهل بیت است و در مسند احمد ابن حنبل و کتاب شفا و دستور الحقایق و هدایت

وهدایت السعدا از حضرت امیر المؤمنین مرویست که گفت بدرستی که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم گرفت دست حسنین را و فرمود من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیمة یعنی کسی که دوست دارد مرا و این هر دو را و پدر و مادر اینها را باشد با من در درجه من روز قیامت و بعضی برآنند که مراد از کان معی فی درجتی معیت قرب و شهود است و بعضی معیت مکان و منزل با قرب و شهود گفته اند بحکم من احب قوما فهو منهم منقبت قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در صواعق محرقه می آرد که جمهور مفسرین برآنند که آیه مذکوره در شأن حضرت مرتضی علی و حسنین و سیدة النساء علیهم الصلوة و السلم و از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که بعد از نزول آیه مذکوره آن سرور چادر خود بر ایشان کشیده گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی خدایا اینها اهل بیت و خاصه من اند دور کردان از ایشان رجس را و پاک

و پاک گردان ایشان را پاک کردنی بروایتی فرمود الا من اذی قرابتی فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله یعنی دانا و آگاه باشید که هر که ایذا کند اهل بیت مرا پس بتحقیق که ایذا کرد خدا را و بروایتی دیگر فرمود والذی نفسی بیده لا یؤمن عبدی حتی یحبنی و لا یحبنی حتی یحب ذوی قربای یعنی قسم بآنکه حال من بید قدرت اوست که ایمان نیارد بنده مؤمن تا دوست ندارد مرا و دوست ندارد اهل بیت مرا در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة از ام المؤمنین عایشه و در تفسیر ثعلبی و فصل الخطاب از ابو عباس و مقاتل مرویست که بعد از نزول آیه انما یرید الله آن سرور چادری از موی سیاه از خود دادکه حضرت امیر المؤمنین علی و فاطمه زهرا و حسنین علیهم الصلوة و السلم آمدند ایشان را در زیر آن چادر کشید آیه مذکوره قرائت نمود منقبت قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین در صحیح مسلم و مصابیح و مشکوة از سعد وقاص

مرویست که گفت چون آیه مذکوره نازل شد سید انبیا حضرت
امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلواة والسلم را
طلبید گفت هٰؤُلَاۤءِ اَهْلُ بَیْتِی و در صواعق محرقه و کشاف
زمخشری مسطور است که نیست دلیل قوی تر از این بر افضلیت
آل عبا و مراد از آل عبا حضرت مرتضی علی و فاطمه و حسنین اند زیرا که
رسول صلعم بعد از نزول آیه هنگام مباهله در یک پهلو حضرت امام
حسن ع و پهلوی دیگر حضرت امام حسین ع و پیش و حضرت مرتضی علی ع
و پس پشت حضرت فاطمه زهرا علیها الصلواة والسلم جا
دادند پس دانسته شد که حق سبحانه و تعالی حضرت مرتضی علی را
نفس پیغمبر و اولاد و ذریه او را ابنا و نساء آنحضرت یاد فرمود
منقبت قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی
النَّبِیِّ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا
تَسْلِیْمًا یعنی بدرستی که الله تعالی و ملائکه صلواة میفرستند بر
نبی ای آن کسانیکه ایمان آورده اید سلام و صلواة فرستید
بر نبی و هم در صواعق محرقه از کعب مرویست که بعد از
نزول آیه مذکوره صحابه گفتند یا رسول الله تعلیم کن بما که چگونه
صلواة و سلام فرستیم بر تو فرمود بگویید اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
محمد

مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ و در روایت حاکم پرسیدند از رسول صلی الله
علیه و اله و سلم که چگونه صلوات و سلام فرستیم بر تو و اهل
بیت تو فرمود بگویید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ راوی
گوید بنا بر این سوال صحابه و جواب رسول صلعم بموجب نص قطعی دلیل
ظاهر است بر این که امر بصلواة بر اهل بیت و بقیه آل مراد است
منقول است یکی از صحابه و علی آل محمد گفت آنسرور فرمود من فارق
بَیْنِیْ وَبَیْنَ اٰلِیْ بِعَلٰی فَلَیْسَ مِنْ اُمَّتِیْ منقبت قوله تعالی
سَلَامٌ عَلٰۤی اٰلِ یٰسِیْنَ هم در صواعق محرقه مسطور است
که تحقیق که نقل کرده اند جماعت مفسران از ابن عباس که مراد
از آیه مذکوره سلام بر آل محمد است صلعم و بعضی بر آنند که مراد
الیاس پیغمبر است که الیاسین نیز آمده چنانچه میکائیل و میکال
اما قول اصح است منقبت قوله تعالی وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ
وَاَنْتَ فِیْهِمْ یعنی نکرده است الله تعالی عذاب بر آن جماعت که
تو در آنها باشی و هم در صواعق محرقه آورد که مراد از اَنْتَ
فِیْهِمْ اهل بیت اند و اهل بیت مانند مر اهل زمین را چنانچه
آنسرور فرمود اَلنُّجُوْمُ اَمَانٌ لِاَهْلِ السَّمَآءِ وَاَهْلُ بَیْتِیْ
اَمَانٌ لِاُمَّتِیْ یعنی چنانچه اهل سما بوجود نجوم قایم اند همچنین

اهل زمین بوجود اهل بیت من قایم اند یعنی قایم بودن دنیا
بوجود با جود اهل بیت علیهم الصلواة والسلم دانسته اند
منقبت قوله تعالی وَلَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی
یعنی حق سبحانه و تعالی بحبیب خود وعده احسان میکند و میفرماید که
عطا خواهد کرد هر آینه ترا ای محمد پروردگار تو القدر که راضی
شوی و هم در صواعق محرقه مسطور است که قرطبی از ابن
عباس روایت کرده که رسول صلعم گفت وعده کرده است بمن پروردگار
من این که هر کس اقرار کند بتوحید خدای عز و جل و بنبوت من
و بولایت علی و فاطمه و حسن و حسین که ایشان اهل بیت من اند هر
آینه او را عذاب کرده نشود منقبت قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا یعنی
بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند زود
باشد که حضرت رحمن خلق کند برای ایشان محبتی در مناقب خطیب
از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که این آیه در شان حضرت
امیر المؤمنین ع نازل شده که رب العالمین برای او در دلهای مؤمنان
محبت و مودت آفریده و ابن مردویه در مناقب از براء بن عازب
آورده که حضرت رسول صلعم با امیر المؤمنین گفت یا علی قل اللّٰهم اجعل
فی

لِیْ عِنْدَكَ عَهْدًا وَّاجْعَلْ عِنْدَكَ وُدًّا وَّاجْعَلْ
فِیْ صُدُوْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ مَوَدَّةً هٰذِهِ الْاٰیَةُ یعنی ای علی
بگو بار خدایا بگردان برای من عهد و محبت نزد خود و بیافرین برای
من در سینهای مؤمنان مودتی پس نازل شد این آیه منقبت قوله تعالی
وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ یعنی در قیامت فرمان آید که خلایق را
ایستاده کنید بدرستی که پرسیده خواهند شد در مناقب ابن مردویه از ابن عباس
و در مسند احمد ابن حنبل از ابو سعید خدری مرویست که حضرت رسول
فرمود معنی قول حق تعالی لَیُسْئَلُوْنَ عَنِ الْاِقْرَارِ بِوِلَایَةِ عَلِیِّ بْنِ
اَبِیْ طَالِبٍ یعنی سوال کرده شوند از اقرار کردن بولایت علی بن ابی
طالب مؤلف گوید در بعضی از کتب احادیث بنظر در آمده که جمیع
انبیا در لیلة المعراج بصاحب قاب قوسین و سید الثقلین گفتند ما همه
مبعوث شده ایم بر شهادت لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و اقرار کردن نبوت
تو و ولایت علی بن ابیطالب منقبت قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ در مناقب
ابن مردویه و خطیب خوارزمی از زید ابن شراحیل که کاتب حضرت
امیر المؤمنین بود مرویست که شنیدم از حضرت مرتضی علی ع
که میگفت رسول با من حرف میزد و در حالتی که او را تکیه داده

بود هم رسینه خود را بشنیده باشی قول خدای تعالی را که فرموده
بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کردند آن گروه بهترین مخلوقاتند
آن تویی و محبان تو و وعده گاه من و شما حوض کوثر است و هنگامی که
برای محاسبه زانو در آیند خوانده میشوید و حال آنکه پیشانی و دست
های شما نورانی باشد و خطیب خوارزمی در روایت دیگر از جابر ابن
عبد الله انصاری آورده که گفت نزدیک حضرت پیغمبر صلعم جمعی از
صحابه کبار بودند که حضرت مرتضی علی ع آمد فرمود بدرستی که برادر من
بسوی شما آمد بعد از آن دست بر کعبه زده گفت بحق آنکه جان من بید
قدرت اوست که این و محبان این رستگارند در روز قیامت و نخستین
شماست در ایمان آوردن بخدا و بیشترین شما در وفا کردن بعهد
و پیمان و بهترین شما در قیام نمودن بفرمان خدا و عادل ترین شما در
حق رعیت و نیکوترین شما نزد حق از روی افزونی مرتبه جابر گوید
بعد از نزول آیه مذکوره هرگاه حضرت مرتضی علی ع آمدی اصحاب رسول
گفتندی جاء خیر البریه یعنی آمد بهترین مخلوقات **قطعه** گر بپرسد کسی
که علی را نظیر هست ، با او بگو که آب بوی گلاب نیست ، در پیش کبریا
بجز از ختم انبیا ، کس را مقام و منزلت بوتراب نیست **منقبت** قوله تعالی
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ

مقتدر

مُقْتَدِرٍ یعنی بدرستی که پرهیزکاران در جنات و جوی روانند در
نشیمن صدق نزد پادشاه بسیار قدرت در مناقب ابن مردویه از
جابر انصاری مرویست که روزی نزد حضرت رسول اصحاب او یاد جنت
کردند فرمود بدرستی که اول اهل جنت از روی دخول علی بن ابی طالب
است ابو دجانه انصاری گفت یا رسول الله تو بما خبر دادی که جنت
بر انبیا حرام است تا آنکه من بجنت نگذرم و حرام است بر جمیع امم تا امت
من نگذرند فرمود بلی اما ندانستی که خدای عز و جل لوایی است از نور
و عمودی از یاقوت که بر آن نوشته است لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللّٰهِ وَآلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ وَصَاحِبُ اللِّوَاءِ إِمَامُ
الْقِيَامَةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ جابر گوید چون نبی ولی را بدین
منقبت یاد کرد مرتضی علی علیه السلام گفت ستایش مر خدا را که ما را
بطفیل تو مکرم و مشرف گردانید انس را فرمود بشارت باد ترا یا اخی
هیچ بنده محبت تو نسبت بخود نکند و مودت تو محقق نشود مگر حق
سبحانه و تعالی او را همراه ما برانگیزد روز قیامت آنگاه این
آیه را خواند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ
و در مناقب خطیب هم از جابر مرویست که حضرت رسول مرتضی علی را
گفت هر کس ترا دوست داشت و متولا گردد حق عز و جل او را همراه ما

در منزل ما آرام دهد بعد از آن آیه مذکوره را تلاوت نمود **لمؤلفه**
ای چند خراب هیچ و خاک حسی ، وز فرط هوس بهر طرف چون مگسی ،
گر قرب اله خواهی ای سالک راه ، رو دوستی علی گزین تا برسی ،
منقبت قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولٰئِكَ
الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در مناقب خطیب و کشف الغمه
از ابن عباس مرویست که معنی این آیه کریمه را از رسول ص پرسیدم فرمود
جبرئیل مرا گفت که آن علی است و محبان او که سابقان و پیشروانند
بجنت و مقربانند نزد خدا بجنت کرامتی که ایشان راست **منقبت**
قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ
یعنی بتحقیق آنانکه ایمان بقیامت نمی آرند از راه راست
برگشته اند محدث حنبلی گوید از صراط محمد و آل محمد مراد است و ابن مردویه
از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کند که گفت آنانکه بهره ندارند از ایمان
برگشته اند از ولایت ما که صراط المستقیم عبارت از ولایت و محبت
اهل بیت ماست **منقبت** قوله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی بگو ای محمد با امت خود این که مر شما را
از ظلمت کفر بر آورده بنور اسلام مشرف ساختم اجری نمیخواهم مگر
دوستی اهل بیت در تفسیر مدارک و فصل الخطاب و هدایة السعدا و

کشف الغمه

کشف الغمه مسطور است که بعد از نزول آیه کریمه از خاتم الانبیا علیه من
الصلوات افضلها و اکملها سوال نمودند جماعت کیستند که محبت و
مودت ایشان بر خلایق واجب شده از برای تاکید سه نوبت فرمود
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم التحیة والسلام **منقبت** قوله تعالی قُلْ
كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
یعنی بگو ای محمد بسنده است حق تعالی در گواه بودن میان من و شما
و آنکس که نزد اوست علم کتاب محدث حنبلی از محمد بن حنیفه رضی الله
عنه روایت کند که گفت نزد کسی که علم کتاب است آنکس بحکم أَنَا
مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا علی بن ابی طالب است و ثعلبی
در تفسیر خود از عبد الله بن سلام که دانشمند قوم یهود بود و آخر بشرف اسلام
مشرف شد روایت کند که گفت من از حضرت رسول ص پرسیدم کیست
آنکس که نزد اوست علم کتاب بکلمه حصر فرمود آنکس منست بجز علی ع
ترجمه منظومه از پیمبر سوال کرد یکی ، که بگو نزد کیست علم کتاب ، در
جواب از ره بود اش گفت ، بیت الحجر علی بگو در باب **منقبت** قوله
تعالی وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى حق سبحانه
و تعالی سوگند یاد میکند بستاره زهره و منعطف بتحول آن ستاره که فردا

قیامت که صاحب شما گمراه نشده و از سر هوا و هوس نطق نمیکند
و نیست نطق او جز وحی ابن مغازلی مالکی روایت کند از ابن عباس
که گفت با طایفه از جوانان قریش در مکه معظمه نشسته بودیم و رسول ص
در میان ما بود که ستاره فرود افتاد آن سرور فرمود که این ستاره
در منزل هر کس افتاده وصی من و بعد از من خلیفه است جوانان دیدند
که در منزل فیوض حضرت امیر المؤمنین افتاد از فرط جهالت با آن
سرور صلی الله علیه و آله و سلم گفتند تو بسبب محبت علی گمراه شده
از آنجهت آیه کریمه والنجم نازل شد و در مناقب ابن مردویه از
ناحیه عرفی مرویست که گفت چون رسول صلی الله ابوابی که در مسجد
بود امر کرد آنجمعی از صحابه شاق نمود یکی گفت عباس و ابو بکر و عمر
و عثمان و غیره را بیرون کردی بجای خود ابن عم خود را آرام دادی
و دیگری گفت در تعظیم و رفع منزلت تقصیر نمی کند چون آن سرور
دانست که آنجمعی از صحابه دشوار آمده صلواة جامع خواند چون
جمیع صحابه جمع شدند بر منبر برآمده بعد از فراغ خطبه بزبان معجز
بیان فرمود ای مردمان نه من در ها را البته شما را از مسجد
بیرون کرده ام و نه علی را بجای خود آرام داده ام آنگاه آیه
والنجم اذا هوی خواند یعنی هرچه نطق میکنم الهام از قبل وحی است

ستاره هود

نه از هوا و هوس منقبت قوله تعالی فان الله هو موليه وجبريل
وصالح المؤمنين یعنی بدرستی که خدای تعالی ناصر است
پیغمبر و جبرئیل و صالح مؤمنان هستند در مسند احمد ابن حنبل از
مجاهد و در تحفه و مشارق از عمر و عاص و در مناقب ابن مردویه از
ابن عباس و اسما بنت عمیس مرویست که شنیدم از حضرت محمد
مصطفی ص که می فرمود صالح المؤمنین حضرت مرتضی علیست منقبت
قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه
نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روزی که خوار
نکند حق تعالی رسول خود را و آنانرا که با وایمان آورده اند با
نور ایشان روانه میشود در پیش ایشان و دست راست محدث
جبلی آورده که نازل شد این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین و محبان
او ابن مردویه از ابن عباس روایت کند اول کسی که از حلل و
جامهای جنت کسوت یابد ابراهیم علیه السلم بود از جهت دوستی
او با خدای عز و جل آنگاه حضرت محمد مصطفی ص جهت آنکه برگزیده
خداست بعد از آن علی در آورده شود میان ایشان بسوی جنت
پس گفت مراد از قوله الذین امنوا معه نورهم یسعی بین
ایدیهم حضرت علیست و اصحاب رضی الله عنهم منقبت

قوله تعالی والذین جاؤا بالصدق وصدق به
ابن مردویه از مجاهد و محدث جبلی از امام محمد باقر صلوات الله علیه
آورده الذین جاؤا بالصدق محمد است صلی الله
علیه و آله و سلم و صدق علی علیه السلام
منقبت یوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائکة
تنزيلا یعنی یاد کن روزی را که در آن روز بشکافد آسمان بسبب
از سفیدی ابر بالای هفتم طبقه و غلظ او برابر همه سموات و
او گران تر است از همه آسمانها و قادر مختار امروز بقدرت کامل
خود نگاه میدارد در روز قیامت او را بر آسمانها افکند و بهر آسمانی
که رسد آن آسمان بشکافد در تفسیر حافظی و تفسیر علی ابن ابراهیم
از ابی عبد الله مرویست که گفت الغمام که آسمانها را بشکافد
حضرت امیر المؤمنین علیست زیرا که مظهر العجائب و مظهر الغرائب
است چنانچه در دنیا امور عجیبه و غریبه بظهور رسانید در آخرت نیز رسانند
منقبت قوله تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق
وبه یعدلون یعنی از جمله کسانیکه آفریدیم امتی و جماعتی هستند
که خلق را بحق راه راست مینمایند و هدایت میکنند و بعضی از راه باطل
عدول مینمایند و میل از طریق غلط می نمایند و می گردند و در مجمع

الافق

المناقب و مناقب ابن مردویه مسطور است که زادان رضی الله عنه
روایت میکند از حضرت مرتضی علی علیه الصلواة والسلام که گفت
تفترق هذه الامة علی ثلاث وسبعين فرقة اثنان
وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهم الذين
قال الله تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه
یعدلون وهم انا وشیعتی یعنی این امت هفتاد و سه
فرقه می شوند و هفتاد و دو بدوزخ میروند و یکی بجنت و این گروه که حق
تعالی در شان ایشان آیه مسطوره میفرماید و آن فرقه منم و محبان من
لمؤلفه ای که از دل طالب حق گشته ٭ اثبات او ج مطلق گشته ٭
دوستی مرتضی را ابنر ساز ٭ نفس دونرا پای در زنجیر ساز ٭ مهر حیدر چشم دل
بینا کند ٭ مهر حیدر قطره را دریا کند ٭ مهر حیدر گر نباشد راه ٭
میرود بیچاره ره رو در سقر ٭ مهر حیدر را به ایمان بین ٭ مهر حیدر زندگی جان
بین ٭ گشت از مهر علی روشن دلم ٭ هست از مهرش منور محفلم ٭ گوهر بس آمد از
بحر علی ٭ دارم امید ولایت آن ولی ٭ بنده حیدر بجان و دل شدم ٭
زان بنور ذات حق واصل شدم ٭ دست من و دامان حیدر روز حشر ٭ نام پاکش
بر زبانم روز نشر منقبت قوله تعالی وجنات من اعناب وزرع
ونخیل صنوان یعنی صنوان دو درخت خرما را گویند که از یک

بیخ و بن باشند در بحر المناقب از جابر بن عبد الله انصاری مرویست
که از حضرت رسول صلعم شنیدم که بحضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب
علیه التحیة والسلام میفرمود اَلنَّاسُ اَشْجَارٌ شَتّٰی وَ اَنَا وَ اَنْتَ
مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ قَرَاَ الْاٰیَةَ یعنی مردمان چون از درختهای
گوناگونند و من و تو از یکدرختیم و بعد از ان آیه مسطوره را خواند منقبت
قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ یعنی بدرستی که الله تعالی
داخل میکند انکسانرا که ایمان اورده اند و عمل نیک کرده اند بجنتها
که روانه میشود از تحت آن جویها ابن مردویه از مجاهد رضی الله عنه روایت
کند که کفت آیه مسطوره در شان حضرت امیر المومنین مرتضی علی علیه السلام
و حمزه و عبیده نازل شد در وقتیکه با عتبه و شیبه مبارزت کردند و در شان
کفار خارا این آیه فرود آمده قوله تعالی فَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا قُطِّعَتْ
لَهُمْ ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ عَذَابَ الْحَرِیْقِ یعنی آنانکه کافر شدند برای
ایشان جامها از آتش بریده شد تا عذاب ایشان در آتش صعب باشد
منقبت قوله تعالی فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُوْنَ
یعنی حق سبحانه و تعالی با سید انبیا می فرماید که اگرچه ترا از عالم
بقا خواهیم برد بسکس از ایشان یعنی از منافقان انتقام می ستانیم

داد از دل کافر

و در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری و در مناقب
ابن مردویه از ابن عباس مرویست که این آیه در شان حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام نازل شد زیرا که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود او بعد من از جهت شک کنان و ظالمان داد می ستاند منقبت
قوله تعالی وَارْکَعُوْا مَعَ الرَّاکِعِیْنَ یعنی نماز کذارید و رکوع
کنید با نماز کذاران و رکوع کنندکان محدث حنبلی و ابن مردویه از
ابن عباس رضی الله عنهما روایت کنند که کفت این آیه کریمه خاصه در شان
حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی علیهم الصلواة والسلام نازل شد
زیرا که اول ایشان باهم نماز و رکوع کردند منقبت قوله تعالی فَالْیَوْمَ
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُوْنَ عَلَی الْاَرَائِكِ یَنْظُرُوْنَ
یعنی در روز قیامت انانکه ایمان آورده اند از مشاهده حال کافران می
خندند بر سریرهای اراسته نشسته نظر میکنند خطیب خوارزم در مناقب آورده
که حضرت امیر المومنین علی با نفری چند از اصحاب عالیجناب خود بسوی
حضرت رسول صلعم می آمد پس ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن وایل و
چندی دیگر از مشرکان خندیدند بنابرین حق سبحانه و تعالی آیه مسطوره
فرستاده لمؤلفه ای بی تو تشنکان اسرار ۞ وی مبداء ملجا سلاسل
هرکس که بسینه کینه ات داشته ۞ بغض تر ابی طرود دل ۞ باحربه زده

به بند کاشته ۞ دوزخ بودش مقام و منزل ۞ وانکس که محب تو نجاتش
لطف تو همیشه باد شامل منقبت قوله تعالی لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ
عَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ یُبَایِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ الی آخره
یعنی بتحقیق راضی شد الله تعالی از مومنان در ان حین که بیعت میکردند
با تو ای محمد در زیر درخت خطیب خوارزم از جابر ابن عبد الله روایت
کند که این آیه کریمه در شان اهل حدیبیه که نازل شد در ان روز هزار و
چهارصد نفر بودیم آنسرور ما را فرمود امروز شما بهترین اهل روی
زمین و ما همه بیعت کردیم زیر شجره یعنی کشته شویم و از دشمن روی
نکردانیم اما والله احق و اولی درین مردمان باین آیت امیر المومنین
علی بود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرمود وَ اَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِیْبًا
یعنی مژده داد با ایشان از فتح نزدیک که خیبر است و ان بدست
امیر المومنین ع بود منقبت قوله تعالی یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ
وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ یعنی ای پیغمبر بس است ترا الله تعالی
و انانکه اتباع تو کردند از مومنان در بسط هجرت و یاری کردن محدث حنبلی
کوید جمیع مفسران متفق اند برین مراد از مَنِ اتَّبَعَكَ علی بن ابیطالب
است منقبت قوله تعالی وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ اُولٰٓئِكَ
هُمُ الصِّدِّیْقُوْنَ وَالشُّهَدَاۤءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَنُوْرُهُمْ

یعنی

یعنی انکسانیکه ایمان بخدا و پیغمبران او آوردند ایشان صدیقان
و شهیدانند و مر ایشانرا مزد و نور حاصلست محدث حنبلی کوید آیه
مسطوره در شان حضرت امیر المومنین مرتضی علی علیه السلام نازل
شد زیرا که اول کسیکه تصدیق رسالت پیغمبر نمود او بود و تمام عمر در
سبیل الله در جهاد کذرانید و اخر بدرجه شهادت فایز کشت قوله
تعالی وَکَفَی اللّٰهُ الْمُؤْمِنِیْنَ الْقِتَالَ وَکَانَ اللّٰهُ قَوِیًّا عَزِیْزًا
حافظ ابن مردویه در مناقب خود از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که
کفت ما این آیت را در زمان بارها آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم
چنین قرائت می نمودیم وَکَفَی اللّٰهُ الْمُؤْمِنِیْنَ الْقِتَالَ بِعَلِیٍّ
وَکَانَ اللّٰهُ قَوِیًّا عَزِیْزًا یعنی الله تعالی بسند کردانید مومنانرا
بلکه رهانید ایشانرا بواسطه علی علیه السلم از جنک و قتال کردن
با عمرو بن عبدود و هست الله تعالی قوی و غالب و حکایت این
قصه بتفصیل در سوره احزاب مذکور است مؤلف کوید حدیث
لَضَرْبَةُ عَلِیٍّ یَوْمَ الْاَحْزَابِ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَیْنِ معاز
جنک حضرت امیر المومنین علی ع با عمرو بن عبدود واقع شد منقبت قوله
تعالی وَاجْعَلْ لِیْ لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْاٰخِرِیْنَ یعنی حق
سبحانه و تعالی حکایت میکند از ابراهیم علیه السلم که کفت ای

من لسان بگو در آخر الزمان بیا فرین در مناقب ابن مردویه از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که لسان صدق علی ولی است
و ولایت او بر حضرت ابراهیم علیه السلام معروض شد ابراهیم
گفت بار خدایا علی را از ذریه من گردان حق سبحانه و تعالی
ملتمس او را مبذول داشته خواهش او را بالفعل آورد **منقبت**
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و للرسول
اذا دعاکم لما یحییکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید
اطاعت خدا و رسول کنید هرگاه که خواند شما را بچیزی که زنده
کند شما را در مناقب ابن مردویه هم از حضرت امام محمد باقر علیه
السلام مرویست که مراد از دعاکم لما یحییکم ولایت
حضرت علی بن ابیطالب است یعنی بخواند شما را الولایت علی
ولی الله **منقبت** قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ا
طیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
یعنی ای آنکسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول
او را و اطاعت کنید اولی الامر را در مناقب ابن مردویه از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت
امیر المومنین علی علیه السلم اولی الامر است باصالت و سایر حکام
بتبعیت

بتبعیت و در تفسیر فخر رازی می آرد که مفسرین در اولی الامر دو
قول ایراد نموده اند فرقه گویند مراد امرا اند و زمره گفته اند
علما اند اما از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول
است که مراد ائمه اثنا عشرند که حق تعالی اطاعت ایشانرا
قرین طاعت خود و رسول داشته زیرا که جایز نیست که حق تعالی
واجب کرداند اطاعت احدیرا علی الاطلاق تا ثابت شود
عصمت او و دانده که ظاهر او مثل باطن اوست ایمن بود
از غلط و سهو و عمد و این صفات حاصل نیست در امرا و علما
پس متعین ائمه هدی باشند و در کشف الغمه از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که گفت چون آیه مذکوره نازل شد گفتیم
یا رسول الله ما خدا و رسول را می شناسیم پس اولی الامر
چه کسانند که حق تعالی اطاعت ایشانرا قرین کرده بطاعت خود
آنسرور فرمود که خلفای منند بعد از من اول ایشان علی است
و بعد از و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی که معروفست
در توریت بباقر و زود باشد که دریابی او را ای جابر پس هرگاه
به بینی سلام من برسان دیگر جعفر دیگر موسی دیگر علی بن موسی
دیگر محمد بن علی دیگر علی بن محمد دیگر حسن بن علی دیگر هم نام و هم

کنیت من حجة الله فی الارض محمد بن الحسن که فتح کند حق سبحانه و تعالی
بر دست او مشارق و مغارب ارض را و او غالب شود بشیعه
و اولیای خود جابر گوید من گفتم یا رسول الله آیا باشد شیعه او را انتفاع
از وجود در غیبت او فرمود بحق آنکه مرا براستی بخلق فرستاد که ایشان
مستضیء گردند بنور او و منتفع بولایت او در غیبت وای جابر این از را
که مکنون سر الهی است و مخزون علم نامتناهی اوست باید مخفی داری
از نامحرمان پس این دلالات و روایات مؤید این معنی است که
مراد ائمه هدی اند که امامت و عصمت ایشان ثابت و اتفاق
جمیع امت است بر علو رتبت و عدالت ایشان **منقبت** قوله
تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضا
ئق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه
کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر و الله
علی کل شیء وکیل یعنی تو مگر ترک کننده بعضی امور وحی را
و دل تنگی بسبب گفتن منافقان که چرا از آسمان گنجی فرو فرستاده
نشد بر محمد یا خود فرشته همراه از آسمان نیامد تو ای محمد نذیر و
پند دهنده هستی و خداست بر هر شیء کار فرما در تفسیر علی بن ابراهیم
و علی بن عیسی و فخر رازی و مناقب ابن مردویه علیهم الرحمه
از حضرت

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که مصطفی
با مرتضی گفت ای برادر بدرستی که من از خدای عز و جل درخواستم
که میان من و تو مواخات محبت اندازد خواهش من بفعل آمد و مسئلت
نمودم که میان من و تو اخوت کند آن مسئول نیز مبذول شد و
التماس نمودم که ترا وصی من کند چنان کرد پس مردی از منافقان
در غیبت گفت و الله یک صاع خرما که در مشک کهنه باشد بهتر است
از آنچه محمد از پروردگار خود مسئلت نمود چرا درخواست نکرد
فرشته از حق تعالی که معاونت و معاضدت او کند بر دشمنان یا گنجی
که بدان استعانت نماید بر فقر و فاقه و شدت احتیاج بنابرین حق
سبحانه و تعالی این آیه فرستاد **منقبت** قوله تعالی و لما
ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون
یعنی چون عیسی بن مریم را ضرب المثل کردیم دیدیم قوم تو ای محمد
از آن ضرب المثل اعتراض میکنند از حضرت امیر المومنین مرویست
که آنسرور با من گفت بدرستی که در تو مثلی و داستانی است از
عیسی چه عیسی را قومی دوست داشته در محبت او هلاک شدند یعنی
ابن الله گفتند و قومی دشمن داشته در دشمنی او هلاک شدند پس
منافقان در غیبت گفتند رسول راضی نشد برای علی بهیچ مثلی

ود استانی بغیر از عیسی لاجرم این آیه کریمه نازل شد منقبت قوله
تعالی وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ
سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ یعنی بیرون کشیدیم آنچه در سینهای اهل
جنت بود از کینه و صفات ذمیمه در نجال برادرانند که بر سریرها نشسته
اندروی با یکدیگر دارند از ابو هریره مرویست که حضرت مرتضی علی
علیه السلام گفت ای رسول خدا ای کدام یکیست دوست تر نزد تو من
یا فاطمه آنحضرت فرمود فاطمه نزد من دوست تر است و تو عزیزتری
از وی یا اخی می بینم ترا بر حوض کوثر ایستاده مردم شقی را از حوالی
حوض دور میکنی بدرستی که بر آن حوض ابریقهاست بعدد ستارهای
آسمان و تو و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و عقیل در جنت باشید
بر سریرها نشسته روبروی یکدیگر و تو همراه من باشی و محبان تو
همچنین در جنت باشند بعد از آن آیه کریمه اخوانا علی سرر
متقابلین را قراءت نموده گفت نظر نمی کنند هیچ یک از ایشان
در قفای صاحب خود یعنی همه در مشاهده جمال کمال حقانی مستغرق
خواهند بود منقبت قوله تعالی طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ
محمد بن سیرین گفت طوبی درختیست در جنت اصل و بیخ آن
در حجره حضرت علی بن ابیطالب و در جنت حجره نیست که شاخی

الشجار

ازش جهانی نیست درو نباشد منقبت قوله تعالی وَنَادَىٰ أَصْحَابُ
الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَاهُمْ یعنی ندا کنند اصحاب
اعراف مردمانی که ایشان را بسیما و نشان می شناسند اعراف
کوهیست مشرف بر جنت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که مائیم اصحاب اعراف هر که را بشناسیم داخل کنیم در جنت منقبت
قوله تعالی ربنا ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ
عِبَادِنَا یعنی بعد از آن بمیراث دادیم کتاب را بکسانیکه برگزیدیم
از بندگان خود امیر المؤمنین فرمود نحن اولئک یعنی مائیم آن
گروه منقبت قوله تعالی حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانقَلَبُوا
بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ از ابی رافع مرویست که این آیه کریمه
در شان حضرت امیر المؤمنین علی نازل شد زیرا که حضرت رسول
امیر را با چند نفری بطلب ابوسفیان فرستاد اعرابی از بنی
خزاعه ایشان را دیده گفت بدرستی که قوم ابوسفیان و اتباع او
اسباب جنگ از بهر شما جمع کرده اند امیر المؤمنین علیه السلام
گفت حسبنا الله نعم الوکیل منقبت قوله تعالی إِنَّ
الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ
یعنی بدرستی که آن کسانیکه سابقه نیکوییها حاصلست ایشان را از مال

گروه از جهنم دور کرده شده اند از نعمان قیسی مرویست
که آیه مسطور در شان حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه نازل
شده زیرا که امیر المؤمنین شبی این آیه تلاوت کرده گفت من
از آن کسانم که سابقه حسنی ایشان را حاصلست و چون اقامت
صلواة گفته بنماز برخواست و میخواند لا یسمعون حسیسها
یعنی نمیشنوند بانگ آتش را آنانکه ایشان را سابقه حسنی حاصلست
منقبت قوله تعالی فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
الْكَافِرِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا یعنی آگاه گردانید
آگاه کننده میان مردمان که بتحقیق لعنت خدایست بر کافرانی که
دین خود را لهو و لعب فرا گرفته اند از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه مرویست که این آگاه کننده حضرت امیر المؤمنین است
منقبت قوله تعالی مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا
یعنی هر که روز قیامت با حسنه و نیکویی آید او را ده چندان ثواب
و جزا خواهد بود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده الحسنة
حبنا و السيئة بغضنا یعنی نیکوی محبت ماست و بدی
دشمنی ما شیخ ابابکر طبادی گوید در خانه کعبه گر بود منزل تو ٭ ور زمزم اگر
سرشته باشد گل تو ٭ گر مهر علی نباشد اندر دل تو ٭ مسکین تو و سعیهای

سعیهای بیحاصل تو منقبت قوله تعالی مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ
خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَن جَاءَ بِ
السَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ یعنی هر که در قیامت با نیکویی
بیاید او را بهتر از آن ثوابست و آنانکه بدین صفت موصوفند
از ترس آن روز ایمن اند و هر که به بدی آید در دوزخ بروی در افتد حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود الحسنة حبنا اهل
البيت و السيئة بغضنا من جاء بها اكبه الله على
وجهه في النار یعنی حسنه محبت ماست که اهل بیت رسولیم و سیئه
بغض ما هر که این آرد حق سبحانه و تعالی او را در آتش بروی در افکند
قطعه هست از بهر دوستان علی ٭ جنت و خلد و شربت و کوثر ٭ گر نبودی
زبهر اعداء آتش ٭ نافریدی خدای نار سقر ٭ دوستی علیست آنچنانکه
که نذارد در سیئات ضرر ٭ دشمنی علی است سیئه ٭ که همه خیرهاست باوی
شر منقبت قوله تعالی وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا مقاتل بن سلیمان گفت این آیه در شان حضرت
امیر المؤمنین علی نازل شده زیرا که نفری چند از اهل نفاق
نموده ایذای امیر را می کردند و بروی دروغ می بستند منقبت
قوله تعالی وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ یعنی

مخالفت رسول کردند بعد از آنکه ظاهر شد ایشان را راه هدایت
از حضرت امام محمد باقر مرویست که گفت شاقوا الرسول
فی امر علی یعنی مخالفت مصطفی کردند در کار حضرت امیرالمؤمنین
علی مرتضی کرم الله وجهه منقبت قوله تعالی واذان من الله
ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر یعنی اعلام کردن
حاصل شد از خدای تعالی و رسول او بسوی مردمان روز حج اکبر
که خدا و رسول بری و بیزار است از مشرکان ابن مردویه در
مناقب گوید جمهور مفسرین متفق اند که این آگاه کردن اشارتست
بآنکه حضرت امیرالمؤمنین مرتضی علی مرترا آگاه کرد ازان چهل آیه
که خواند از سوره برات و این واقعه چنان بود که حضرت محمد مصطفی
سوره مذکوره را بدست ابوبکر داده بسوی مکه معظمه فرستاد که بر
کافران بخواند بعد از آن حضرت مرتضی علی را شتر خود داده روان
کرد تا سوره مذکوره از ابوبکر گرفته بر کفار خواند و فرمود مامور
شده ام برسانیدن این سوره که من باشم یا کسی که از من باشد
منقبت ولتعرفنهم فی لحن القول ابوسعید خدری گوید لتعرفنهم
فی لحن القول ببغض علی بن ابیطالب یعنی هر آینه می شناسی
منافقان را در کجی قول و بدی گفتار ایشان بسبب خصومتی که با مرتضی

علی دارند منقبت قوله تعالی ام حسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون یعنی مردمان پنداشتند
که متروک و معاف میشوند که گویند ایمان آوردیم و ایشان ازموده
نشوند از حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه مرویست که من از
حضرت رسول پرسیدم بچه چیز ازموده خواهند شد فرمود بتصدیق
ولایت تو منقبت قوله تعالی اولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین
اولوا الارحام خویشان نزدیک که مؤمن باشند و مهاجر
همدیگر را احق و اولی اند در کتاب الله اتفاق مفسرین آنست که این
آیت در شان حضرت امیرالمؤمنین علی نازل شده زیرا که مؤمن و
مهاجر و خویش نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او بود
مثنوی ای ثنای تو قوت ایمان ٭ مدح حیدر بگوی از دل و جان
آن رفیق آفت سرای فضول ٭ آن علمدار علم دار رسول ٭ هم
نبی را وصی و هم داماد ٭ چشم پیغمبر از جمالش شاد ٭ مرتضی که
کرده برد انش ٭ همره جان مصطفی جانش ٭ هر دو یک روح کالبد
شان دو ٭ هر دو یک قبله و صفوشان دو ٭ دور رونده چو اختر گردون ٭
دو برادر چو موسی و هارون ٭ نایب مصطفی بروز غدیر ٭ کرده

اورا الشرع خویش امیر ٭ ای خوارج بدل ترا که سگی است ٭ کفر و
دین نزد تو ز جهل یکیست منقبت قوله تعالی والعصر ان الانسان
لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات از
عبدالله ابن عباس مرویست که گفت مراد از ان الانسان
لفی خسر ابوجهل لعین است و از الا الذین امنوا
حضرت امیرالمؤمنین علی و سلمان منقبت قوله تعالی و
تواصوا بالحق وتواصوا بالصبر یعنی وصیت کردند
باهمدیگر حق را و توصیت نمودند باهم صبر را هم از ابن عباس
مرویست که گفت مرتضی که این آیه در شان حضرت امیرالمؤمنین
علی نازل شده منقبت قوله تعالی واما من اوتی کتابه
بیمینه قوله تعالی هل یستوی هو ومن یامر
بالعدل وهو علی صراط مستقیم قوله تعالی
ویؤت کل ذی فضل فضله قوله تعالی یا لعبد
ادعوا الی الله علی بصیرة ومن اتبعنی قوله تعالی
افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق قوله
تعالی والسابقون الاولون قوله تعالی وبشر
المحسنین الذین الی قوله تعالی ومما رزقناهم ینفقون

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که آیات
مسطوره در شان حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه نازل
شده منقبت گوید از آیه کریمه فلعلک تارک بعض ما
یوحی جمیع آیات را تا اینجا از مناقب طراز المحدثین حافظ
احمد بن موسی بن مردویه نقل کرده شده منقبت ام حسب
الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین
امنوا وعملوا الصالحات سواء محیاهم
ومماتهم ساء ما یحکمون یعنی آیا پنداشتند آنانکه سیئات
و بدیها ساختند اینکه بگردانیم ایشان را همچو آنانکه ایمان آوردند و عمل
نیک کردند برابر در حیات و ممات چه بد نمودند داوری ایشان
خطیب خوارزم در مناقب می آرد که این آیه کریمه در شان
حضرت امیرالمؤمنین علی و حمزه و عبیده بن الحارث در غزای
بدر چون مبارزت کردند جهت قتال عتبه و ولید بن عتبه منقبت
قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر
یعنی از جمله مومنان هستند که راست گفتند و بجای آوردند آن
عهد و پیمان را که با حق تعالی بسته بودند بعضی از ایشان شهید شدند

وبعضی منتظرند در مناقب خطیب مسطور است که این آیه در شان
حضرت امیرالمومنین علی وحمزه وعبیده نازل شد ومراد از
فمنهم من قضی نحبه عبیده وحمزه اند رضی الله عنهما که عهد
کرده بودند که در هیچ غزا پشت نکنند وهمچنین در غزا جهاد کردند
تا شهید شدند ومراد از ومنهم من ینتظر علی بن ابیطالب
است منقبت قوله تعالی یوفون بالنذر ویخافون
یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی
حبه مسکینا ویتیما واسیرا انما نطعمکم لوجه الله
لا نرید منکم جزاء ولا شکورا الی آخره یعنی وفا می
نمایند بنذری که در طاعت کنند ومی ترسند از روزی که است
محنت وشدت وفاش وآشکار امید هند بدوستی خدای عز وجل
طعام با وجودی که خود محتاج اند بدان طعام وایثار مینمایند درویش
بی مایه را وخورد سال بی پدر را واسیر را این مطعمان بلسان مقال یا
بزبان حال میگویند جز این نیست که میخورانیم این طعام شما را برای
طلب لقای باری تعالی ونمیخواهیم از شما پاداشی ومکافاتی
ونه سپاسی در تفسیر بحر المواج وحافظ وحسینی مسطور است که در
سبب نزول آیات بینات سوره هل اتی جمهور مفسران متفق اند

که روزی سید المرسلین صلی الله علیه بخانه حضرت امیرالمومنین علی آمد وایشان
علیهم الصلوة والسلام را بیمار دید امیرالمومنین مرتضی
علی وسیدة النساء علیهما الصلوة والسلام را گفت نذری
کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز
روزه بگیرند چون حق سبحانه وتعالی سبطین را شفا بخشید ایشان
روزه گرفتند ومقداری جو قرض جهت گرفته آرد کرده نان پختند
چون نماز شام خواستند افطار کنند مسکینی بدر خانه آمد گفت
یا اهل البیت انا مسکین یعنی مرا طعام دهید که حق سبحانه وتعالی
شما را دولت لقای خود در عوض کرامت فرماید حضرت امیر
المومنین نصیب خود را بآن مسکین داد وسایر اهل بیت علیهم
الصلوة والسلام نیز موافقت نموده با آب خالص روزه گشودند و
شب بطاعت گذرانیده دیگر روز روزه گرفتند باز وقت افطار
یتیمی بدر خانه آمده سوال کرد طعامی که بود ایثار نمودند شب سیم
نیز اسیری بسر وقت ایشان رسید آنچه از اطعمه بود باو داده
با آب خالص افطار نمودند تمام شب بطاعت الهی بسر بردند بعد از آن
سوره هل اتی نازل شد وچندی از اکابر سلف نیز از این معنی خبر
میدهند شاه قاسم انوار گوید الا ای شهنشاه ملک کبریا علی الحق

توی مومنان را امیر بنص کلام وحدیث پیمبر ولی ووصی خدا وبنی ترا
از اهنوان خواند انسان کامل که هستی بمعنی سمیعا بصیرا چو کردی
ادا صوم یوفون بالنذر شدی ایمن از شره مستطیرا بود
یطعمون الطعام آنکه دادی بمسکین ودیگر یتیما اسیرا ز انا نخاف
از خدا گشتی ایمن ز یوما عبوسا واز قمطریرا شیخ عطار گوید
بمسکین نانی از بهر خدا داد خداوند جهانش هل اتی داد خواجه
عبدالله انصاری گوید آن شنیدی که حیدر کرار کافران کشت و
قلعها بکشاد تا بداد او سه نان قرص جوین هفده آیت خدای
بفرستاد ملا جامی گوید لوح را عبدا شکورا الکف در سر
اول سعیکم مشکورا آمد سر تا از هل اتی با ملایک سر ز اندر
سخن گفتن یاد کرد باز در انا نخاف حمد میگوید خدا امیر هاشمی گوید
گرچه رشت قسمت خود را امیر داد بمسکین ویتیم واسیر لاجرم
آمد نعیم عطا در خور او مایده هل اتی سلمان گوید ای
برابر کرده ایزد باخلیلت در وفا آیت یوفون بالنذر است بر
قولم گواه بود با ایوب همره در که صبر وشکیب گشته با جبریل
همره در ره خوف ورجا لوح را در شکر عبدا شکورا الکف گشت
از برایت سعیکم مشکورا اندر هل اتی کمال گوید دریای علم و
مطلع

مطلع دین زبده نفس خورشید هل اتی ومه برج لا فتی منقبت
قوله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التورية
ومثلهم فی الانجیل یعنی محمد فرستاده خدا است وآن
مومنانی که با وی اند سخت وغلیظ اند بر کافران ومهربان میان
یکدیگر می بینی ایشان را رکوع وسجود کنندگان اند یعنی اکثر اوقات
مشغول نماز ومیطلبند فضلی از خدای عز وجل یعنی زیادتی ثواب
وخوشنودی او وعلامتهای ایشان در رویهای ایشان ظاهر است
از اثر سجده این وصف که مذکور شد صفت ایشان است در توریت
وانجیل مولف گوید در آیه کریمه والذین معه اشداء در
شان خلفای اربعه نازل شده ومیان اهل سنن وتشیع
اختلاف بلکه حجت نزاع بر خلافت صوری دانسته گویند از
والذین معه مراد ابوبکر است زیرا که با سید ابرار صلی الله علیه
وآله الاخیار در شب غار براهتف جان نثار نموده واشداء علی
الکفار صفت عمر بن الخطاب است چه در مباحثه ومجادله او

با اهل شرک و نفاق علما را اتفاق است و رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ وصف عثمان ابن عفان که او موصوف بصله رحم بود چنانچه مشهور و معروف است وَتَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا تا آخر آیه بحال حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه که اکثر اوقات بطایف طاعات و عبادات میگذشت بمرتبه که هر شب هزار تکبیر احرام از خلوت ذی لسمع خادمان علیه عالیه اش میرسید و بعقیده اهل تشیع از وَالَّذِينَ مَعَهُ تا مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شده و هم از کتب معتبره اهل سنت حجتهای ظاهره و دلایل باهره بسبیل سند آورده بثبوت رسانیده که از وَالَّذِينَ مَعَهُ مراد از ذات عالی صفات امیر المؤمنین است زیرا که اول کسیکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارده او بود چنانچه در کتاب صفوة الزلال هم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که گفت صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ سَبْعَ سِنِينَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ أَحَدٌ وَيُصَلِّيَ أَحَدٌ و در صحیح ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که گفت أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ و غیر ازین شرف قرب بمعیت و اتحادی که بحسب ظاهر و باطن امیر المؤمنین علی با سید المرسلین صلی الله علیه و آله
است

هست هیچیکی از اهل بیت عظام و صحابه کرام را در آن شارکت نیست چنانکه حدیث كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ مُطِيعًا يُسَبِّحُ اللهَ ذَلِكَ النُّورُ وَيُقَدِّسُهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ الی آخره مخبر این معنی است و گویند چون امیر المؤمنین متولد شد رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را غسل داده و در کنار گرفته و زبان معجز بیان خود در دهان بابرکاتش نهاده و اول چیزی که حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام تناول فرموده لعاب مبارک رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه در شواهد النبوه می آرد که روزی بر زیر منبر کفت پرسید از من ماورای عرش را که در میان دو پهلوی من علوم بسیار است و این اثر لعاب خیر البشر است علیه السلام و هم چنان در کنار فیض آثار سید ابرار پرورش می یافت تا هنگامیکه آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم بسبیده الشار الوی داده هجرت گزین فرمود و در تمامی غزوات علم سپه کاینات بدست او بوده و در آخرت لوای الحمد نیز بدست او خواهد بود و در لیلة المعراج همراه بود و چون آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم در میان صحابه بود و مرتبه عقد مواخات منعقد گردانید او را هر دو نوبت با خود عقد اخوت بست چنانچه گفت

فرمود أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ و نوبت دیگر گفت أَنَا أَخُوكَ و در زمان شکستن بتان بر دوش مبارک رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود و در وقت مباهله نیز همراه بود و آن سرور را صلی الله علیه و آله وسلم بعد از رحلت غسل داد و تکفین نمود و بقبر در آورد و اول شخصی که بر جنازه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارده و آخر کسی که از قبر مبارک بیرون آمد او بود و أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ نیز وصف ذات فایض البرکات اوست زیرا که آیه مذکوره در غزای خیبر بعد از فتح نازل شده بسبب نزول در کل تفاسیر و صحاح سته و مشکوة و غیره چنین مذکور است که آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم یکمرتبه ابوبکر و دو دفعه عمر بن الخطاب را رایت داد و علم داده با جمعی از اصحاب کبار بجنگ روانه کرد و ایشان روی بفرار آوردند پس آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ و رایت نصرت آیت بدست حق پرست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام داده روانه فرمود و آن فتح بر دست حق پرست امیر مومنان علیه السلام و امام صبد نقال شد و در شروح لامیه آمده که امیر عرب را سید ابرار کرار از آن رو خواندی که بکرات از حمله بر کفار کردی و فرار ننمودی از اینجاست که صاحب نزهة الارواح گوید شیرمردی که در هیجا هیچ روی پشت نداده و شیری که هیچ پشت روی
بداد

نیاورده آن پردلی که بیک نعره لشکر را دوپاره میکرد و آن صفدری که بیک حمله قلعه را دوپاره می افکند و آیه کریمه وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ که در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ عمرو عبدود نازل شده و در صدر سطور گذشته نیز مخبر این معنی است که مراد از أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ امیر المؤمنین علی است و گویند رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ نیز توصیف ذات والا صفات امیر است علیه السلام نه وصف عثمان بن عفان زیرا که از فرط صله رحم او مخالفت و منازعت میان صحابه و مومنان بسر حدی رسید که یزید پلید لعنه الله دعوی خلافت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نموده چه ظلمها و ستمها که بر اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نکرد و این همه خرابی از دوستی مروان حکم که رد کرده سید الثقلین و شیخین بود شد که او را وزیر امر خلافت حضرت رسالت پناه ساخت و معاویه را حاکم شام و ولید بن عقبه را که بشرب خمر و فسق اشتغال داشت والی کوفه گردانید عزیزی گوید سلطان ار اپد نفس پرور را بر مردم مسلط انداز که از نفس پرور هنر نیاید هنر سروی ر انشاید و مروان سر گروه اشرار الناس معاشی پیش گرفته بدعتها نهاد مثل درهان بر در داشتن و بیگناه بر قتل محمد بن ابی بکر اقدام نمودن و علی هذا القیاس و بالاخره کار بجایی رسانید که اکثر صحابه و غیره

مقتول شده خلیفه را کشتند چنانچه مشهور است و در اکثری از
کتب متداوله معتبره مسطور است پس تا برین رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ خاصه
وصف حضرت امیر المؤمنین علیست که چون حضرت فرزوری بر
سریر خلافت صوری جلوس فرمودند عجبهای مذکوره را ازطرف کرد
تا بود چیزی بار دیگر افطار نه نمود و چون اهل بیتش تکلیف تناول نمودن
طعام کردندی گفتی ملاحظه دارم در عهد من کسی گرسنه مانده باشد
و من سیر باشم و در تفسیر حافظی در شرح فاتحه مسطور است که روز جمعه
حضرت امیر المؤمنین علی بر منبر خطبه می فرمود و جامه کهنه پر پیوند در
بر داشت و بانند لیف خرما شمشیری در دست عبد الله بن عباس
بخاطر آورد که این مناسب حال ستوده مآل امیر نیست آنحضرت
بعلم ولایت بر اراده اش مشعر گشته فرمود بدرستی که چندان رقعه
بر رقعه دوزانیدم که از دوزندهٔ آن منفعل شده علی را از زینت دنیا
چه کار که گل او خار است و نوشش نیش بار و چگونه شاد باشم که بلندی در
اندک زمانی بسر آید و بمعرض فنا در آید و چگونه سیر خورم که در ولایت حجاز
شکمها گرسنه بود و چگونه راضی شوم تا که مؤمنان مرا امیر خوانند
و مرویست که کفش حضرت امیر المؤمنین در زمان سید المرسلین ص دو جامه
سطبر خریده قنبر رضی الله عنه را مخیر گردانید قنبر یکی را از آن دو

جامه

و منقذ ای خود آنها
و در دشواریها با
ایشان شریک باشم
و از عهدی بن ثابت

جامهٔ اختیار کرد و دیگری را حضرت امیر المؤمنین ع در پوشید و در
روضة الشهدا می آرد که در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه
السلام از بصره تا صعد سمرقند در تحت تصرف بود اما بجدی متواضع
بود که در بازار کوفه پیاده راه میرفت و مردمی که بمعاملات دنیوی
اشتغال داشتند که زاهد خود را واقف نگشتندی چون بروی
انبوه کردندی گفتی ای مؤمنان علی را راه دهید چون مردم آواز
دلنوازش را استماع مینمودندی راه میدادند و چون در معنی آیه
تَرٰیهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا تا آخر که باتفاق علمای فریقین در شان
امیر المؤمنین تأمل میکنیم نیز صریح دلالت میکند وَالَّذِیْنَ مَعَهُ
مَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجِیْلِ تمام در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل
شده زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید می بینی ایشان را رکوع و
سجود کنندگان میطلبند فضلی از خدای و علامتهای ایشان در
رویهای ایشان هویدا و آشکار است از اثر سجده و این وصف
که مذکور شد صفت ایشانست در توریت و انجیل و حال آنکه
در توراة و انجیل نام هیچ یکی از صحابه عظام رضی الله عنهم
ثبت نشده بجز نام نامی شاه اولیا که در توراة ایلیا و در
انجیل سنطیاست و اگر درین محل متعرض زبان اعتراض گشاید

که از وَالَّذِیْنَ مَعَهُ تا آخر همه صیغه جمع واقع شده بر یک فرد چگونه راست
آید جواب آنست که از جهة تعظیم حق سبحانه و تعالی ولی حق خود را چنین
یاد کرده چنانچه در آیه کریمه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِیْنَ
اٰمَنُوا الَّذِیْنَ گفت و حال آنکه درین آیت خلاف اراده است
چرا که هیچ کس بجز امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰة و السلام در رکوع صدقه
نداده و چون اَلْکِنَایَةُ اَبْلَغُ مِنَ الصَّرِیْحِ دأب عرب است
بنابرین حضرت حق بکنایه و اشاره متکلم شده تا هر که سعادتمند
ازلی گشت بمقصد اصلی راه برده فائز بامانی بود و اگر مبطل طالب
بهر از نهانی بی بهره و مبتلای شقاوت گشته در حجب کثیف ظلمانی بماند
و اگر خواهیم با وجود دلایل مذکوره رعایت صیغه جمع کنیم پس قول اهل
سنت از وَالَّذِیْنَ مَعَهُ تا آخر چگونه بر یک نفر صادق
آید بنابرین بگوییم در شان آنها که در آن غزا حاضر بودند نازل شده
برین تقدیر هم نسبت با امیر المؤمنین بالاصالة است و نسبت بسایر صحابه
بتبعیت چرا که حق سبحانه و تعالی اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ میفرماید و
و در آن غزا اکثر صحابه روی بفرار آوردند و فتح خیبر بدست
امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰة و السلام شده و این نه مستشهد
طلبست وَهُوَ عِیَانٌ لَا یَحْتَاجُ بِالْبَیَانِ منقبت قوله

تعالی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا
یَبْغِیَانِ فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ یَخْرُجُ
مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا
تُکَذِّبَانِ یعنی بیامیخت حق سبحانه و تعالی دو
دریای نور را در حالتی که ملاقی اند با هم میان ایشان برزخی
است که از حد تجاوز نکنند پس کدام یک این نعمتهای پروردگار خود
تکذیب میکنید بر می آید از آن دو دریا مروارید و مرجان
در تفسیر شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی و تفسیر غیره
و در روایت ابو سعید بن جبیر و سلمان فارسی باسناد سفیان
ثوری رحمة الله علیه مسطور است که مراد از مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ
حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی است و فاطمه علیهم الصلوٰة و
السلام و از بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ محمد مصطفی است و از لُؤْلُؤُ
وَالْمَرْجَانُ حسن و حسین علیهم الصلوٰة و السلام مؤلف گوید
اگر کسی اعتراض کند که در اول باب چنین مسطور شد که آیاتی
که مخصوص است حضرت امیر المؤمنین علیست ذکر کرده میشود و
حال آنکه بعضی آیات مخصوص امیر نیست بلکه حمزه و عبیده و سلمان
و غیرهم داخل اند جواب آنست که چون حضرت امیر المؤمنین علی

علیه السلام مقتدا و مقتدای امت نزول امثال این آیات نسبت
بامیر بالاصاله است و بدیگران بالمتابعه پس همانا که مخصوص بحضرت
کرم الله وجهه بوده باشد ترجمه در بیان احادیثی که سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم در مناقب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
کرم الله وجهه فرموده و ذات فایض البرکاتش را باحسن وجوه ستوده
و هر حدیثی که درین مجموعه محموده مسطور است مستور نماند که کتب معتبره
و جامع و راوی آن حدیث منسوب کرده شد اگر خدشه کرهه بخاطر قاصر
کس خطور کند آن کتب را بدست آورده رفع خطره نماید و تحقیق و یقین
کامل حاصل کند هر گاه احادیثی که در کتب معتبره مندرج اند و له تواتر و باشد و
جمیع علما و فضلای عرب و عجم در ایرادش متفق باشند ملاسک
وارتیاب نیست قال النبی صلی الله علیه وآله و
سلم کنت انا و علی نوراً بین یدی الله مطیعاً
یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان
یخلق آدم اربعة عشر الف عام فلما خلق الله
آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل ینقله
من صلب الی صلب حتی اقر فی صلب عبد
المطلب فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب
عبدالله

عبدالله و قسم علی فی صلب ابی طالب فعلی
منی و انا منه ترجمه در کتاب اربعین ابو المکارم
الحسن الدمغانی و نزل السائرین شرف الدین در کرخی الث
فعی و مناقب خطیب خوارزم و مودات میر سید علی همدانی
و مسند احمد بن حنبل و بحر الانساب جعفر حجت از سلمان فارسی
رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلی الله علیه وآله ما و علی از یک
نور بودیم و آن نور بدرگاه خدای عز و جل تسبیح و تقدیس
می کردیم پیش از آنکه آدم را بیافرید چهارده هزار سال چون
آدم را آفرید آن نور را در صلبش تعبیه کرد و لایزال از صلبی بصلبی
منتقل می ساخت تا در صلب عبد المطلب قرار داد پس آن نور را
بر دو جزو قسمت کرد قسمی مرا در صلب عبدالله قرار داد و قسم
علی را در صلب ابوطالب پس علی از منست و من از علی ام
منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
ان الله تعالی خلقنی و علیاً من نور واحد بین
یدی العرش یسبح الله تعالی و یقدسه قبل ان
یخلق آدم بالفی عام فلما خلق آدم سکنا صلب
نوح ثم نقلنا من صلب طیب و بطن طاهر
لا نهیک فیناحا ثلة الی صلب ابراهیم حتی و

وصلنا الی صلب عبد المطلب فصار قسمین
فی عبدالله و قسم فی ابیطالب فخرجت منه
و خرج منه علی ثم اجتمع نوری و من علی فی فاطمة
والحسن والحسین نوران من نور رب العا
لمین ترجمه در صحیح بخاری و بدایة السعدا از روایت جابر ابن
عبدالله انصاری مسطور است که گفت رسول خداوند تعالی مرا
و علی را از یک نور آفرید میانه عرش که تسبیح و تقدیس میکرد
آن نور خدا را پیش از آنکه آدم را بیافرید و هزار سال چون آدم
بیافرید ساکن شدیم در صلب آدم پس انتقال نمودیم از صلب و شکم پاک
و نبود در میان ما حجابی تا آمدیم در صلب نوح علیه السلم و باز نقل
کردیم از صلب و بطن پاک و نبود در میان ما حجابی تا صلب ابراهیم
علیه السلم تا آنکه وصل شدیم بصلب عبد المطلب پس گشت آن
نور دو قسم یک قسم در صلب عبدالله قرار یافت و قسم
دیگر در صلب ابیطالب پس بر آمدم من از پشت عبدالله و علی
از پشت ابیطالب پس جمع شد نور من و علی در فاطمه حسن
و حسین دو نورند از نور پروردگار عالمیان و حدیث المسطور
در خزانة الجلالیه این عبارت آمد فصار نصفین نصف
الی عبدالله و نصف الی ابی طالب فخلقت
انا من

انا من جزء و علی من جزء فالانوار کلها من نوری
و نور علی یعنی گشت آن نور دو نصف نیمه در پشت عبدالله
جا گرفت و نیمه در پشت ابیطالب پس پیدا کرده شدم من از جزوی
و علی از جزوی پس همه انوار از نور من و علی است و در تمهید می
آرد که وقتی مرتضی پیش مصطفی آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گفت مرحبا یا اخی و ابن عمی والذی نفسی
بیده خلقت انا و هو من نور واحد یعنی خوشی
و خرمی باد به برادر من و پسر عم من و قسم بانکه نفس من بید قدرت
اوست که پیدا کرده شدم من و او از یک نور منقبت قال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم مکتوب علی
باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله و علی
اخ رسول الله قبل ان یخلق الله السموات و
الارض بالفی عام ترجمه در صحاح سته و مودات مسطور است
که رسول گفت نوشته شده بر در بهشت پیش از آنکه بیافرینه
حق سبحانه و تعالی آسمانها را ابد و هزار سال که نیست اله مگر
الله الله محمد فرستاده خدا است و علی برادر رسول خدا است
منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان علیاً

منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن و مؤمنة
بعدی لا یؤدی عنی الا علی ترجمه در صحاح
سته و صواعق محرقه ابن حجر و مصابیح و مسند احمد بن حنبل و مشکوة
روایت حبشی بن جناده مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت بدرستی که علی از منست و من از علی ام و او ولی و حاکم هر
مؤمن و مؤمنه است بعد از من ادا نکند و نرساند از من دین مرا
مگر علی منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
الصدیقون ثلاثة حبیب النجار مؤمن آل یس و حزقیل
مؤمن آل فرعون و علی و هو افضلهم ترجمه در
شرح مصابیح و صواعق محرقه از ابن عباس مرویست که رسول صلعم
گفت صدیقان امت سه اند اول حبیب النجار دویم حزقیل سیم
علی ابن ابیطالب و او افضل همه صدیقان است و حدیث مسطور در بعضی
از کتب باین عبارت آمده سباق الامم ثلاثة لم یکفروا بالله
طرفة عین علی بن ابی طالب و صاحب یس حبیب نجار
و حزقیل آل فرعون و هم الصدیقون علی افضلهم مؤمن
منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا
علی انت اول المسلمین اسلاما و انت اول المؤمنین
ایمانا

ایمانا و انت منی بمنزلة هارون من موسی
ترجمه در اربعین ابو المکارم و نزل السائرین بروایت
قدوة اصحاب عمر بن الخطاب و در صفوة الزلال المعین روایت
ابن عباس رضی الله عنه مسطور است که رسول فرمود ای علی
اول مسلمانان از روی اسلام و توی اول مؤمنان از روی
ایمان و توی از من بمنزله هارون از موسی منقبت قال
النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی
انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه
لا نبی بعدی ترجمه در صحیح ترمذی و مسلم و بخاری و مصابیح و
مشکوة و صحایف و هدایة السعداء از سعد وقاص و زید بن
ارقم و در شرف النبی از اسماء بنت عمیس و در مودات از
جابر بن عبدالله انصاری مرویست که رسول صلی الله علیه گفت
ای علی تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری
نیست یعنی چنانچه هارون در فضایل و کمالات موصوف بصفات
موسی بوده تو با من آنچنانی مگر مرتبه نبوت که بر ما ختمست و ترا
نیست منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم ما تریدون من علی ما تریدون من

علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه
و هو ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی ترجمه
در مسند احمد بن حنبل و مسند جوزی و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی
و مصابیح و مشکوة و صواعق محرقه بروایت عمران بن حصین مسطور
است که رسول صلعم گفت چه میخواهید از علی چه میخواهید از علی بدرستی
که علی از من است و من از ویم و او حاکم و ولی هر مؤمن و مؤمنه
است بعد از من ترجمه منظومه علی آمد ولی هر مؤمن ؛ فتد اکن
را آل وصی و ولی ؛ سرور انبیا چنین فرمود ؛ که علی از من است و
من ز علی منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم یا علی انت اخی فی الدنیا و الآخرة ترجمه در
صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة و صواعق محرقه بروایت قتاده
و عبدالله ابن عمر مسطور است که چون رسول صلعم میان دو
کس از اصحاب خود برادری داد حضرت امیرالمؤمنین مرتضی علی
علیه السلام را با هیچکس برادری نداد امیرالمؤمنین نزد سید
المرسلین صلعم آمده گفت یا رسول الله میان صحابه برادری دادی
برادر من کیست رسول صلی الله گفت ای علی تو برادر منی در دنیا و
آخرت و در مسند احمد ابن حنبل مسطور است که رسول صلی الله علیه و
آله و سلم

و سلم انما ترکتک لنفسی انت اخی و انا اخوک فان
ذکرک احد فقل انا عبدالله و اخو رسول الله
لا یدعیها بعدک الا کذاب و الذی بعثنی بالحق ما
اخترتک الا لنفسی و انت منی بمنزلة هارون من
موسی غیر انه لا نبی بعدی و انت وارثی یعنی ای علی
من ترا نگذاشتم مگر از برای خود تو برادر منی و من برادر تو بعد از من
اگر کسی ترا یاد کند بگو من بنده خدا و برادر رسول خدایم و دعوی
برادری من نکند غیر از تو مگر کذابی و بحق آن خدای که مرا بخلق
فرستاده که من ترا اختیار کردم الا برای خود و تو از من بمنزله
هارونی از موسی بغیر از آنکه پس از من پیغمبری نیست و تو میراث خوار
منی منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
اول هذه الامة ورودا علی الحوض اولها
اسلاما و هو علی بن ابی طالب ترجمه در استیعاب
بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه مسطور است که گفت رسول صلعم
اول این امت وارد شود در حوض کوثر اول این امت است از
روی اسلام و آن علی بن ابیطالب است و حدیث مذکور هم
در استیعاب باین عبارت نیز آمده اولکم ورودا علی الحوض

أوّلكم إسلامًا وهو علي بن أبي طالب منقبت قال
النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم لعليٍّ أنت منّي وأنا
منك ترجمه در صحیح مسلم و بخاری از براء بن عازب مرویست که
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت علی از من است و من از ویم منقبت
قال النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم من آذى
عليًّا بعثه الله يوم القيامة يهوديًّا أو نصرانيًّا
ترجمه در مسند احمد بن حنبل مسطور است که رسول صلی الله علیه وآله
گفت هر که برنجاند علی را خدای تعالی او را با جهود یا ترسا حشر
کند منقبت قال النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم
أنا المنذر وعليٌّ الهادي وبك يا عليّ يهتدي
المهتدون ترجمه در فردوس الاخبار از ابن مسعود و در اربعین
از ابن عباس رضی الله عنه و در مودّات از جابر بن عبد الله انصاری
رضی الله عنهم مرویست که رسول گفت من بیم کننده ام خلایق را
و علی است هادی و بتو ای علی مهتدیان هدایت یابند ترجمه منظومه
نبی آن رهبر هدی فرموده * که منم منذر و علی هادی * یعنی پی کعبه
مقصود * می برد ره نورد هر وادی مؤلف گوید حدیث مذکور مطابق است
آیه کریمه إنّما أنت منذرٌ ولكلّ قومٍ هادٍ منقبت قال
النبی

النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم إنّي أقول
كما قال أخي موسى اجعل لي وزيرًا من أهلي
عليًّا أخي اشدد به أزري وأشركه في أمري
ترجمه در مسند احمد بن حنبل و هدایة السعدا مسطور است که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم فرموده بدرستی که من همچنان میگویم که برادرم
موسی گفت بار خدایا بگردان برای من از اهل من وزیری
علی را که برادر منست پشت مرا قوی کن بوی و او را در کار
من شریک ساز منقبت قال النبي صلّى الله عليه وآله
وسلّم لمّا أسري بي إلى السماء إذا على العرش
مكتوبٌ لا إله إلّا الله محمّد رسول الله أيّدته
بعليّ ترجمه در کتاب شفا قاضی ابو الفضل یحصبی و در فصل
الخطاب خواجه محمد پارسا از ابو الحمرا مرویست که رسول ص
فرمود شب معراج مرا بر آسمان بردند ناگاه دیدم بر عرش نوشته
بود لا إله إلّا الله محمّد رسول الله أيّدته بعليّ منقبت
قال النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم مثل عليٍّ في
الناس كمثل قل هو الله أحد في القرآن ترجمه در
اربعین و فردوس الاخبار مسطور است که رسول ص فرمود مثل علی

در او میان جهان است که مثل سوره اخلاص در قران یعنی چنانچه
سوره اخلاص اشرف سوره قرانست که چنانچه دلالت می کند به وحدت
ذات و معرفت صفات الهی که اشرف همه ذوات و صفاتست هم
چنین علی در میان خلایق وحید و یگانه است ترجمه منظومه علم قران
علی رساند بخلق * نفر آیت سبعه آمد از آن * نسبت ذات
او بزمره خلق * هست چون قل هو الله قران منقبت قال النبي
صلّى الله عليه وآله وسلّم حبّ عليّ بن أبي طا
لب يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب ترجمه در
اربعین و مودّات از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مرویست
که رسول گفت دوستی مرتضی علی گناهان را بخورد چنانچه آتش هیزم را
ترجمه منظومه حب شاه ولایت آتش وار * آکل جمله گناهان است
جرم ما هیزم است میسوزد * هیزم از آتشی که سوزان است منقبت
قال النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم قسمت الحكمة
على عشرة أجزاء فأعطي عليٌّ تسعة أجزاء والناس
جزءًا واحدًا ترجمه در تفسیر ثعلبی از عبد الله بن مسعود رضی الله
عنه مرویست که شخصی سؤال کرد از رسول ص که حکمت در حق
البشر فرمود قسمت کرده شده حکمت بر ده جزو پس داده شد
بعلی نه جزو

بعلی نه جزو و یکجزو بهمه جهانیان ترجمه منظومه مصطفی گفت کرده شد
قسمت * حکمت آن شمع انجمن را * تو ده جزو داده شد زان ده
نه علی را یکی دگرها را منقبت قال النبي صلّى الله عليه
وآله وسلّم أنا مدينة العلم وعليٌّ بابها فمن
أراد العلم فليأت الباب ترجمه در صحیح ترمذی و حلیة
الاولیا و مسند بزار و اوسط طبرانی از جابر ابن انصاری و در
مودّات و مستدرک حاکم و صواعق محرقه از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست
که رسول ص فرمود من شهر علمم و علی در آن پس کسی که خواهد علم را گو که
از در آن شهر بیاید یعنی بحکم وأتوا البيوت من أبوابها
بی آنکه توسل کنند بامیر المؤمنین ممکن نیست بهره یافتن از رسول ص
ترجمه منظومه بحر علم و عمل چه گفت که من * شهر علمم علی در است مرا *
هر کسی را که علم می باید * گو در آید بصدق از در ما منقبت قال النبي
صلّى الله عليه وآله وسلّم أنا دار الحكمة وعليٌّ
بابها ترجمه در صحیح ترمذی و مستدرک حاکم و مشکوة و مصابیح و حلیة
الاولیا و صواعق محرقه از حضرت امیر المؤمنین مرویست که گفت رسول ص
که من سرای حکمتم و علی در آن سرا هر که خواهد در سرای حکمت شود باید
که از در سرا در آید و اگر نه بحکم السارق والسارقة

فاقطعوا ایدیهما دست ایشان از دامن مقصود کوتاه کرداند

منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله حق علی هذه

الامة کحق الوالد علی ولده ترجمه در اربعین از جابر ابن

انصاری مرویست که رسول صم فرمود که حق علی بر من است چه

حق پدر است بر فرزند خود چنانچه پدر سبب حیات صوری فرزند است

و همچنین امیرالمومنین سبب حیات معنوی این امت است

که بغیر تعلیم کرده می شود هر آن نیکبختی که قدم اخلاص و اعتقاد

بر جاده متابعت امیر نهد و سخنانش بسمع جان و دل استماع

نماید و علوم حقایق و معارف که وی فرموده بداند و بدان

کائنات و بحیات ابدی فایض گشته بنجات سرمدی المومن

حی فی الدارین مخصوص گردد منقبت قال النبی

صلی الله علیه و آله و سلم اعلم امتی علی بن

ابیطالب و هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی رضی

الله عنه مرویست که رسول صم فرمود دانا تر امت من علی ابن ابی

طالب است منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله

و سلم انا میزان العلم و علی کفتاه و الحسن

و الحسین خیوطه و فاطمة علاقته و الائمة

عموده

عموده یوزن به اعمال المحبین و المبغضین

لنا ترجمه هم در کتاب مذکور روایت ابن عباس رضی الله

عنهما مسطور است که رسول صم فرمود که من ترازوی علمم و علی هر دو

کفه آن حسن و حسین رشتها و فاطمه علاقه او و دیگر امامان عمود

آن وزن کرده می شود باین ترازو اعمال دوستان و دشمنان

ما منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

علی اقضی امتی ترجمه در صحیح ترمذی از حضرت امیرالمومنین

امام حسین علیه الصلوة و السلام و در استیعاب از ابوسعید خدری

رضی الله عنه مرویست که رسول صم گفت عادل تر و فاضل تر امت من

علی بن ابیطالب است منقبت قال النبی صلی الله علیه

و آله و سلم من احب علیا فقد احبنی و من ا

ابغض علیا فقد ابغضنی و من آذی علیا

فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله ترجمه در مسند

ابو ثعلبی و مسند بزار و صواعق محرقه و استیعاب از سعد وقاص

مرویست که رسول صم فرمود کسی که دوست دارد علی را پس تحقیق

دوست دارد مرا و کسی که دشمن دارد علی را پس تحقیق دشمن دارد

مرا و کسی که رنجاند علی را پس تحقیق رنجاند مرا و کسی که رنجاند

مرا پس تحقیق رنجاند خدای عز و جل را منقبت قال النبی صلی

الله علیه و آله و سلم یا علی اوتیت ثلاثا لم یوتهن

احد و لا انا اوتیت صهرا مثلی و لم اوت انا مثلی

و اوتیت صدیقة مثل ابنتی و لم اوت مثلها

و اوتیت الحسن و الحسین من صلبک و لم اوت

من صلبی مثلهما و لکنکم منی و انا منکم ترجمه در شرف

النبی از ابو حمرا مرویست که رسول فرمود یا علی داده شده مر ترا

سه فضیلت که داده نشده هیچکس از خلایق را و نه مرا اول آنکه

خسری همچو من تو ارزانی داشته و مرا نیست دویم منکوحه

همچو فاطمه دختر من تراست و مرا نیست لیکن شما یعنی علی و فاطمه

و حسن و حسین از من اید و من از شمایم و حدیث مسطور در بحر

الدرر باین عبارت بنظر در آمده که یا علی انک اعطیت

ثلثا و لم اعط اعطیت صهرا مثلی و لم اعط

و اعطیت مثل فاطمة و لم اعط و اعطیت مثل

الحسن و الحسین و لم اعط منقبت قال النبی

صلی الله علیه و آله و سلم من اراد ان ینظر

الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی فی

زهده

زهده و الی موسی فی هیبته فلینظر الی علی بن

ابی طالب بیهقی باسنادی که او راست باین عبارت

روایت کند که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی

نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی

فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی

بن ابی طالب و در صحایف و هدایة السعدا و جواهر الاخبار

باین عبارت از جابر مرویست من احب ان ینظر الی اسرافیل

فی هیبته و الی میکائیل فی رتبته و الی جبرئیل

فی جلالته و الی آدم فی سلمته و الی نوح فی

خشیته و الی ابراهیم فی خلته و الی یعقوب

فی حزنه و الی یوسف فی جماله و الی موسی فی

مناجاته و الی ایوب فی صبره و الی یحیی فی زهده

و الی یونس فی ورعه و الی عیسی فی سنته و الی

محمد فی حسبه و خلقه فلینظر الی علی فان فیه لتسعین

خصلة من خصال الانبیاء جمع الله فیه و لم یجمع

احدا غیره گفت رسول صم کسی که هر که خواهد دوست دارد

که بنگرد بسوی اسرافیل در هیبت او و بسوی میکائیل در مرتبه او و بسوی

جبرئیل در بزرگی او و بسوی آدم در درستی و اسلام او و بسوی
نوح در ترس او از خدای تعالی و بسوی ابراهیم در دوستی او و
بسوی یعقوب در اندوه او و بسوی یوسف در حسن او و بسوی
موسی در ارکش او و بسوی ایوب در شکیبایی او و بسوی
یحیی در زهد او و بسوی عیسی در عبادت و سنت او و بسوی
محمد در بزرگی او و حسب و خلق او پس کو که بنگرد بسوی علی
بن ابی طالب بدرستی که در وی نود خصلت از خصال پیغمبران
که جمع کرده است خدای تعالی در وی و نه در غیر او منقبت قال
النبی صلی الله علیه و آله وسلم علی مهندس
فی ذات الله ای علیم خبیر ترجمه در استیعاب مرویست
که رسول فرمود علی مهندس است در ذات خدای تعالی یعنی
نیک دانا و آگاه است منقبت قال النبی صلی الله
علیه و آله وسلم ایها الناس ولا تشکوا
علیا فوالله انه لاخشن فی دین الله ترجمه در حلیة الاولیا
روایت ابو سعید خدری مسطور است که بعضی از مردمان شکایت
حضرت امیر المومنین علی علیه السلم پیش رسول کردند رسول گفت
ای مردم شکایت علی مکنید بخدا که او بتحقیق درشت یعنی محکم در دین

دلیل

و یگانه در راه خدا چون در اقامت قواعد اسلام سعی کند از
ملامت هیچ آفریده نیندیشد لا یخافون لومة لائم صفت
اوست و اشداء علی الکفار در شان او و حدیث
مسطور در صواعق محرقه و مستدرک حاکم از راوی مذکور بدین
عبارت مرویست لا تشکوا علیا فوالله انه لاخشی
فی ذات الله او فی سبیل الله یعنی شکوه علی مکنید
بخدا سوگند که بتحقیق و درستی او ترسنده تر است در ذات خدا یا در
راه خدا منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله
وسلم لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مومن
ترجمه در مسند احمد بن حنبل و صحیح ترمذی و مشکوة از ام سلمه
رضی الله عنها مرویست که رسول ص گفت دوست نمیدارد علی را
منافق و دشمن نمیدارد او را مومن و در صحیح مسلم و صواعق
محرقه از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه منقول است که
گفت قسم بآنکه رویانید دانه و پیدا کرد آدم فرزانه بدرستیکه عهد
کرده است رسول با من که دوست نمیدارد مرا مگر مومن و دشمن
نمیدارد مرا مگر منافق منقبت قال النبی صلی الله علیه و
آله وسلم لا تسبوا علیا فانه ممسوس فی ذات

الله عز وجل ترجمه در حلیة الاولیا روایت کعب بن عجره مسطور
است که رسول ص گفت علی را سب مکنید و بد مگوئید که او ممسوس است
در ذات خدای منقبت قال النبی صلی الله علیه
و آله وسلم من سب علیا فقد سبنی ترجمه در
مستدرک حاکم و مسند احمد حنبل و صواعق محرقه روایت
ام سلمه رضی الله عنها مسطور است که رسول ص گفت کسی که سب
کرد علی را پس بتحقیق سب کرد مرا منقبت قال النبی صلی
الله علیه و آله وسلم النظر الی علی عبادة ترجمه در
معجم طبرانی و مستدرک و صواعق محرقه و بحر المعارف
از ابن مسعود و در فصل الخطاب از ابوبکر مرویست که گفت
رسول ص نظر کردن بسوی حضرت مرتضی علی عبادت است
ترجمه منظومه تا بکی در طاعت دیگران ؛ دست بندی بسینه
هر ساعت ؛ رو متاب از طاعت شاهی ؛ که نظر بر رخش بود
طاعت منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم علی
یزهر فی الجنة ککوکب الصبح لاهل الدنیا ترجمه
در صواعق محرقه و جمع دیلمی و بیهقی از انس بن مالک مرویست
که رسول ص گفت علی چون در آید در بهشت میدرخشد مانند آفتاب

اهل دنیا

بر اهل دنیا ترجمه منظومه مرتضی در بهشت جاویدان ؛ چون در آید
بطالع فیروز ؛ میدرخشد رخش بر اهل جنان ؛ چون درخشیدن
ستاره روز منقبت قال النبی صلی الله علیه
و آله وسلم ذکر علی عبادة ترجمه در جمع دیلمی و صواعق
محرقه و بحر المعارف از ام المومنین عایشه و در فصل الخطاب
از ابی بکر مرویست که گفت رسول ص که ذکر مرتضی علی عبادت
است ترجمه منظومه ذکر خیر علی کند همه روز ؛ هر که ذکر خدایش عادت
کرد ؛ بعبادت کرا که پیغمبر ؛ گفت ذکر علی عبادت کرد منقبت قال
النبی صلی الله علیه و آله وسلم اللهم لا تمتنی
حتی تریني علیا ترجمه در صحیح ترمذی و مشکوة روایت
ام عطیه مسطور است که رسول ص امیر المومنین را بغزای میفرستاد
و در وقت روانه کردن از غایت شوق و محبتی که بلقای او داشت
هر دو دست بدعا افراشته گفت بارخدایا مرا نمیرانی تا علی را باز
بینم منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
علی فی الجنة ترجمه در صحیح ترمذی و ابن ماجه روایت
عبد الرحمن بن عوف مسطور است که رسول ص گفت علی کرم الله وجهه
در بهشت است منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله

وسلّم بعلی لحمك لحمی دمك دمی قلبك قلبی
نفسك نفسی روحك روحی **ترجمه** در دستور الحقایق
مسطور است که سبب ورود این حدیث آن بود که روزی سید
المرسلین امیر المؤمنین را درون پیراهن خود در آورد چنانچه ش
مصطفی با مرتضی یک شد اما سر نبی و ولی بنمود و در این حال حدیث
مذکور می فرمود و در مدایة السعدا و بعضی از کتب دیگر چنین
مسطور است که روزی امامین پیش سید الثقلین حاضر بودند اعرابی
رسید که یا رسول الله ایشان کیستند فرمود پسران من گفت پسران
علی گفت بند فرمود ایشان ند پس امیر علیه السلام را در کنار گرفته
حدیث مذکور را فرمود **منقبت** قال النبی صلّی الله علیه
واله وسلّم لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی انا ابو القاسم
الله یعطی وانا اقسم ثم رخّص ذلك لعلیّ وبنیه
ترجمه در تفسیر ثعلبی از ابو هریره مرویست که رسول ص گفت جمع
نکنید میان اسم و کنیت من یعنی چون یکی از فرزندان خود را
نام نهید کنیتش ابو القاسم نکردانید و اگر ابو القاسم کنیت کنید
نامش محمد نکردانید که جمع این اسم و کنیت از مخصوصات
ذات منست که خدای تعالی عطا میکند من قسمت میکنم و خدا
محمود

محمود ذات و من محمدم پس رخصت داد امیر را و اولاد او را
کنیت ابو القاسم را جمع کنند بعد از آن امیر المؤمنین و فرزندان
او را رخصت داد که امیر علیه السلام فرزند خود را محمد نام کرد و کنیت
ابو القاسم کردانید و در مستدرک حاکم از محمد حنفیه صلوات الله علیه
مرویست که روزی میان طلحه و امیر المؤمنین ع منازعت شد طلحه گفت
تو فرزند خود را محمد نام کرده و کنیتش ابو القاسم حال آنکه رسول ص جمع
این نام و کنیت بر همه امت حرام کردانیده امیر علیه السلام یکی از
حضار فرمود که فلان و فلان را حاضر کن جمعی از اصحاب رسول ص
آمده گواهی دادند که آنسرور صلی الله علیه واله وسلم بامیر ع و فرزندان
او رخصت داده و بر سایر امت حرام ساخته **منقبت** قال
النبی صلّی الله علیه واله وسلّم ان الله
خلق حلقة باب الجنة من یاقوت احمر على
صفایح الذهب فاذا دقّت الحلقة على
الباب طنّت وقالت یا علی یا علی یا علی **ترجمه** در مناقب
خطیب مسطور است که رسول ص فرمود بدرستی که حق سبحانه و
تعالی در بهشت را حلقه از یاقوت سرخ آفرید بر صفحه های طلا
تعبیه کرده هرگاه بر در بهشت آن حلقه را زنند آوازی بر آید و گوید

یا علی یا علی یا علی **منقبت** قال النبی صلّی الله علیه و
اله وسلّم لما خلق الله تعالى آدم ونفخ فیه من
روحه عطس آدم فقال الحمد لله فاوحی الله حمدنی
عبدی بعزّتی وجلالی لولا عبدان
ارید ان اخلقهما فی دار الدنیا ما خلقتك
قال الهی یکونان منّی قال نعم یا آدم ارفع رأسك
وانظر فرفع رأسه فاذا مکتوب على العرش
لا اله الا الله محمد نبی الرحمة وعلیّ مقیم الحجة **ترجمه**
هم در کتاب مذکور از عبد الله مسعود رضی الله عنه مرویست
که رسول گفت چون حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید از
روح خود در و دمید آدم عطسه کرد و گفت الحمد لله پس گفت
خدای عز و جل لی عبدی یعنی ستایش کرد مرا بنده من
بعزت و جلال من که اگر مقصود از آفرینش دو بنده نبودی
که ارادت من چنانست که ایشان را بیافرینم هر آینه ترا نیا
فریدمی آدم گفت الهی آن هر دو بنده از نسل من خواهند بود فرمود
بلی آنگاه فرمان شد ای آدم سر بردار و نگاه کن آدم سر برداشته
نظر کرد بر عرش مجید نوشته بود لا اله الا الله محمد نبی

الرحمة وعلیّ مقیم الحجة **منقبت** قال النبی صلّی
الله علیه واله وسلّم حاکیا عن الله تعالى من
عرف حق علیّ زکی وطاب ومن انکر حقه لعن وخاب
اقسمت بعزّتی ان ادخل النار من عصاه وان
اطاعنی وادخل الجنة من اطاعه وان عصانی
ترجمه در کتاب مذکور مسطور است که گفت نبی حق سبحانه و تعالی ع
بمن فرمود کسی که حق مرتبه مرتضی شناخت پاک و خوش شد و کسی که
انکار کرد حق او را ملعون و زیان کار شد سوگند میخورم بعزت خود
اینکه داخل کنم در دوزخ کسی را که عصیان کند او را اگرچه اطاعت
کند مرا و داخل کنم در بهشت کسی را که طاعت کند او را اگرچه عصیان
کند مرا **منقبت** قال النبی صلّی الله علیه واله وسلّم
جاءنی جبرئیل من عند الله عز وجل بورقة
آس خضراء مکتوب فیها ببیاض انی افترضت محبة
علی بن ابیطالب على خلقی فبلّغهم ذلك عنّی
هم در کتاب مذکور و فردوس الاخبار روایت جابر بن انصاری
رضی الله عنه مسطور است که رسول ص گفت آمد بمن جبرئیل از حق تعالی با
برگی سبز از آس و در روی نوشته بسفیدی بدرستی که من فرض کردم دوستی

علی را از خلق پس بر سان این حدیث را ای شان ازین منقبت
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا علی لا
یحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری و
غیرک ترجمه در صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة و طیبی و هدایة
السعدا از ابوسعید خدری و در مسند بزار و صواعق محرقه
از سعد مرویست که رسول صلعم گفت علی را نیست کسی را حلال و جایز
نیست که درین مسجد جنب گذرد مگر مرا و ترا منقبت قال النبی
صلی الله علیه و آله وسلم لعلی انت و شیعتک
تأتی یوم القیمة راضین مرضیین و یأتی
عدوک غضابا ترجمه در صواعق محرقه از ابن عباس
مرویست که چون نازل شد آیه کریمه منقبت ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة
رسول صلعم گفت مرتضی علی را که تو و شیعه تو می آیند روز قیامت
بحالی که راضی باشند شما از خدا و خدا از شما و می آیند
دشمن تو در حالی که خشمناک است منقبت قال النبی
صلی الله علیه و آله وسلم علی خیر البشر بعدی
من ابی فقد کفر ترجمه در صحائف و هدایة السعدا و مودات

از حذیفه ابن الیمان رضی الله عنه مرویست که رسول صلعم گفت که
مرتضی علی بهترین بشر است بعد از من کسی که ابا کند پس بتحقیق کافر است
منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم علی
باب حطة من دخل فیه کان مؤمنا و من خرج منه
کان کافرا ترجمه در افراد دارقطنی و صواعق محرقه و مودات
از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که رسول صلعم گفت علی در توبه و
استغفار است هر که در آید در آن در مؤمن بود و هر که بیرون شود
از آن در کافر است ترجمه منظومه ذات سلطان اولیا باب است ٭
کفر و ایمان بطوف او مظهر ٭ هر که داخل در و بود مؤمن ٭ واکه
خارج از و بود کافر منقبت قال النبی صلی الله علیه
و آله وسلم علی منی بمنزلة الراس من بدنی ترجمه در
مناقب خطیب از براء بن عازب و در جمع دیلمی و فردوس الاخبار
و مودات و صواعق محرقه از ابن عباس مرویست که رسول صلعم گفت
علی از من بجای سر است از بدن ترجمه منظومه گفت سردار هاشمی
نسبت ٭ نسبت مرتضی علی با من ٭ نسبتی هست با بدن سر را ٭ نسبتش
نسبتی سر است و بدن منقبت قال النبی صلی الله علیه
و آله وسلم انا و علی من شجرة واحدة و الناس

من اشجار شتی ترجمه در اوسط طبرانی و صواعق محرقه
از جابر بن عبد الله انصاری و در مودات از ابن عباس مرویست
که رسول صلعم گفت من و علی از یک درختیم و دیگر مردمان از درختان پراکنده
ترجمه منظومه شجر معرفت رسول خدای ٭ گفت در شان قاتل کفره
خلقت ناس هر یک از شجر است ٭ من و او هر دو از یکی شجره منقبت
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الله
تعالی جعل ذریة کل نبی فی صلب علی بن
ابیطالب ترجمه در اوسط طبرانی و صواعق محرقه و فردوس
الاخبار و مودات از جابر بن عبد الله انصاری و در مناقب
خطیب از ابن عباس مرویست که رسول صلعم گفت بدرستی که خدای
تعالی گردانید نسل هر پیغمبر را در صلب او و گردانید ذریه مرا از
صلب علی بن ابیطالب ترجمه منظومه هر نبی را نبیره داد و ٭ داد از
صلب آن حجسته نبی ٭ نبیره او را ٭ خلق کرده خدا ز صلب علی
منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لو لم
یخلق الله علیا لما کان لفاطمة کفو ترجمه در فردوس
الاخبار و مودات از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که رسول صلعم
گفت اگر نمی آفرید خدای تعالی علی را هر آینه نمی بود فاطمه را همسری

ترجمه منظومه مهتر انبیا و بهتر خلق ٭ گفت در شان شاه دین پرور ٭ که
علی گر نبی شدی مخلوق ٭ خود نبیه است فاطمه همسر منقبت قال
النبی صلی الله علیه و آله وسلم رأیت لیلة الا
سری مثبتا علی ساق العرش انا غرست جنة
عدن بمحمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی ترجمه در
حلیة الاولیا روایت ابو نعیم مسطور است که رسول صلعم گفت چون
شب معراج مرا بر آسمان بردند دیدم بر ساق عرش نوشته که
من که خداوندم بهشت جنت عدن را انواع درختان کشته ام
محمد برگزیده منست از آفرینش من او را بعلی یاری داده ام
منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی
و وارثی ترجمه در فردوس الاخبار و مودات از بریده
رضی الله عنه مرویست که رسول صلعم گفت هر پیغمبری را وصی و وارثی
است بدرستی که علی وصی و وارث منست ترجمه منظومه وصی
وارث رسول خدای ٭ مرتضی را شمر که گفت نبی ٭ هر نبی را
وصی و وارث بود ٭ وصی و وارث من است علی منقبت
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم عنوان

صحیفة المؤمن حب علی بن ابیطالب ترجمه در مناقب
خطیب و مودات و صواعق محرقه از انس بن مالک مرویست
که گفت رسول صلعم سرنامه صحیفه اعمال مومن دوستی علی بن ابیطالب
است ترجمه منظومه نامه مشرکست اگه درو نبود نام سرور غالب هست
عنوان نامه مومن دوستی علی ابیطالب منقبت قال النبی
صلی الله علیه و آله و سلم رحم الله علیا اللهم
ادر الحق معه حیث دار ترجمه در صحاح سته بروایت
امیر المؤمنین ع مسطور است که رسول صلعم گفت که رحمت کند حق تعالی
علی را خداوندا حق را با علی دایره گردان هر جا که رود منقبت
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان
الجنة تشتاق الی ثلاثة علی و عمار و سلمان
ترجمه در صحیح ترمذی و نسائی و مستدرک حاکم و صواعق محرقه
بروایت انس بن مالک مسطور است که رسول صلعم گفت بدرستی
که بهشت مشتاق است بلقای سه شخص علی بن ابیطالب و عمار یاسر
سلمان فارسی منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم یا علی ان فیک مثلا من عیسی ابغضه
الیهود حتی بهتوا امه و احبته النصاری حتی

انزلوه

انزلوه بالمنزلة التی لیست له ثم قال علی
یهلک فی اثنان محب مفرط یقرظنی بما
لیس فی و مبغض یحمله شنآنی علی ان
یبهتنی ترجمه در مسند احمد بن حنبل بزار و ابو علی و مستدرک
حاکم و مشکوة و صواعق محرقه بروایت حضرت امیر المؤمنین
ع مسطور است که رسول صلعم گفت یا علی در تو مثلی است
از عیسی که یهودان او را دشمن گرفتند حتی که مادرش را
بهتان گفتند و ترسا دوست گرفتند و از فرط محبت
منزلتی اثبات کردند که آن منزلت مر او را نبود یعنی ابن الله
گفتند پس امیر المؤمنین گفت دو طایفه در من هلاک شوند
یکی آنکه از فرط محبت مرا منزلتی اثبات کند که در من آن
منزلت نبود و آن مرتبه الوهیت و نبوت دویم آنکه
عداوت من وی را بر آن دارد که در حق من بد بگوید منقبت
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
لعلی ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی
و خلقت انا و انت من شجرة واحدة فانا
اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها

فمن تعلق بغصن منها ادخله الله تعالی الجنة
ترجمه در مسند احمد بن حنبل و مودات و حلیة الاولیا بروایت جابر ابن
عبد الله انصاری رض مسطور است که روزی رسول صلعم در عرفات
با مرتضی علی ع گفت بدرستی که الله تعالی پیغمبران را از درختان
پراگنده و من و تو از یک درخت آفریده شده ایم من اصل آن درختم تو
فرع و حسن و حسین شاخها پس هر که بشاخهای این درخت تعلق کرد
خدای تعالی او را در بهشت فرود آورد منقبت قال النبی صلی
الله علیه و آله و سلم من احب علیا فقد
احبنی و من احبنی فقد احب الله تعالی و من
ابغض علیا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد
ابغض الله تعالی ترجمه در سنن ترمذی از سلمان و در صواعق
محرقه از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که رسول صلعم گفت کسی که
دوست دارد علی را پس بتحقیق دوست داشته است مرا و کسی که
دوست دارد مرا بتحقیق دوست داشته خدا را و کسی که دشمن
دارد علی را بتحقیق که دشمن داشت مرا و کسی که دشمن داشت مرا
بتحقیق که خدای را دشمن داشته ترجمه منظومه مرهم سینه دل افگار
آنکه ازو کس نکو نشمرد گفت نبی هر کسی که آزرد مرتضی حق و مرا

آزارد

آزارد منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
یا علی انت قسیم النار و الجنة یوم القیمة ترجمه
در سنن دارقطنی و صواعق محرقه مسطور است که گفت رسول صلعم ای
علی تو قسمت کننده دوزخ و بهشتی و از حضرت امام رضا صلوات
الله علیه منقول است که در روز قیامت دوزخ میگوید یا علی این از
منست و آن از تو منقبت قال النبی صلی الله علیه و
آله و سلم لا یجوز احد الصراط الا من کتب له
علی الجواز ترجمه در سنن دارقطنی و صواعق محرقه و فصل
الخطاب از ابو بکر مرویست که رسول صلعم گفت نخواهد گذشت از صراط
هیچ احدی مگر کسی را که بنویسد علی از برای جواز از صراط منقبت
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله
افترض طاعتی و طاعة اهل بیتی علی الناس
خاصة و علی الخلق کافة قیل یا رسول الله
فما الناس و ما الخلق قال الناس اهل مکة
و الخلق ما خلق الله تعالی من ذی زوج ترجمه
در حلیة الاولیا از ابی ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که رسول
صلعم گفت علی باب علم منست و بیان کننده مر امت را چیزی که

فرستاده شده ام بآن چیز یعنی سانند احکام الهی است بعد از من
دوستی او ایمان و دشمنی او نفاق است و نظر بسوی او مهربانی
و دوستی او عبادت منقبت قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم ستکون من بعدی فتنة فاذا
کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه
فاروق بین الحق والباطل ترجمه هم در فردوس الاخبار
از ابی لیلی غفاری مرویست که گفت رسول صلعم زود باشد که شود
پس از من فتنه و آشوبی پس هرگاه واقع شود آن فتنه لازم گیرد
علی بن ابیطالب را یعنی آنکه ارید متابعت و پی روی او را بدرستی که او
جدا کننده است میان حق و باطل ترجمه منظومه قائل لا نبی بعدی
گفت بعد من فتنه شود حاصل بعلی گروید کان ساعت اوجدا
میکند حق از باطل ترجمه در مسند احمد بن حنبل و مستدرک حاکم و
صواعق محرقه از ابوسعید خدری رضی الله عنه مرویست که گفت
با جمعی از صحابه در خدمت حضرت رسول صلعم میرفتیم که دوال
نعلین آنسرور گسسته شد حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام آنرا
فرا گرفته اصلاح میکرد پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یا
ایها الناس ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن

کما قاتلت علی تنزیله فقلنا من هو یا رسول الله
فقال ذالک خاصف النعل فخرجت فبشرته
بها قال رسول الله فلم یلتفت به وجاء کأنه
سمعه ترجمه ای مردمان بدرستی که از شما کسی هست که بر تأویل
قرآن مجید قتال کند همچنانکه من بر تنزیل قرآن کشتم یا رسول الله
کیست آن فرمود آنکه نعل مرا اصلاح می کند ابوسعید گوید
من پیش حضرت امیر المؤمنین بشارت دادم اصلا ملتفت
نشد چنانکه گوئی شنیده بود منقبت ان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم صعد المنبر فحمد الله
واثنی علیه وقال این علی بن ابی طالب
فوثب الیه علی فقال انا یا رسول الله فقال
ادن منی فدنی منه وضمه الی صدره وقبل
ما بین عینیه ورأینا دموع عینی رسول
الله تجری علی صدره وقال یا علی صوته یا
معشر المسلمین هذا علی بن ابی طالب هذا
شیخ المهاجرین والانصار هذا اخی وابن
عمی وجسمی ولحمی وشعری هذا ابو السبطین

گروه شما می فرستم تا گردن همه شما زده فرزندان شما را اسیر کرداند
و اموال شمار الغنیمت بستاند عمر بن الخطاب گوید بخدا که من هرگز آرزوی
امارت نکردم مگر آن روز و سینه را پیش میبردم باینکه آنکه شاید پیغمبر صلعم
بگوید که انست آنروز در این اثنا امیر المؤمنین علی ع ملتفت شده فرمود
هو هذا یعنی این است آنکه از من و مثل من است منقبت
قال النبی صلی الله علیه وسلم هذا علی
اقدمکم سلما واسلاما ترجمه در مناقب ابن
مردویه از ابوذر غفاری مرویست که ما در خدمت آن
سرور صلی الله علیه وآله وسلم رفته گفتیم کیست دوستترین
اصحاب نزد تو که اگر کاری افتد با او مراجعت کنیم و اگر
حادثه رو نماید از او مفارقت نکنیم فرمود این علیست
که مقدم شماست در طاعت و اسلام منقبت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم علی یعسوب
المسلمین والمال یعسوب المنافقین
ترجمه در صواعق محرقه از حضرت امیر المؤمنین ع
علی کرم الله وجهه مرویست که رسول صلعم گفت علی پادشاه
مسلمانانست و مال پادشاه منافقان ترجمه منظومه

گفت این عم خویش نبی آنکه مطلوب طالبان باشد که تو یعسوب
اهل ایمانی مال یعسوب ظالمان باشد منقبت قال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم یا فاطمة
ان کرامة الله ایاک زوجتک من اقدمهم
سلما واکثرهم علما وافضلهم حلما ان الله
اطلع الی اهل الارض اطلاعة فاختارنی منهم
وبعلک فاوحی الی ان ازوجه ایاک واتخذه
وصیا ترجمه در وسیلة المتعبدین از ابن عباس رضی الله
عنه و در مناقب خطب از سلمان فارسی مرویست که وقتی
رسول صلعم عارضه دست داد و جناب سیدة النساء علیها
التحیة والثنا برسبیل عیادت آمده بگریست آن سرور صلعم فرمود که
ای فاطمه بدرستی که کرامتی که از خدای تعالی تراست من ترا
تزویج کردم بکسی که او اقدم صحابه است از روی اسلام و
اکثر ایشان بعلم و افضل ایشان بحلم و بدرستی که الله تعالی
اطلاع بسوی اهل زمین و نظری فرموده مرا از ایشان بر
گزید و شوهر ترا و بسوی من وحی کرد تا او را با تو تزویج کنم و
او را وصی خود گردانم منقبت قال النبی صلی الله علیه

وآله وسلم ان اخي ووزيري وخير من اترك
بعدي تقضي ديني وخير من اخلفت بعدي
علي بن ابي طالب ترجمه در مناقب ابن مردويه وهدايت
السعدا از سلمان فارسي وانس بن مالك مرويست كه رسول ص
گفت برادر من ووزير من وبهترين كسي كه گذاشته ام بعد از
خود كه ادا ميكند دين مرا وبهترين كسي كه خليفه كرده ام بعد از
خود علي بن ابيطالب منقبت قال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم يا ايها الناس اني تركت فيكم ما
ان اخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي واهل
بيتي ترجمه در صحيح ترمذي ومشكوة از جابر بن عبد الله انصاري
ودر مصابيح وهدايت السعدا از حسان بن ثابت مرويست
كه در روز عرفه رسول ص بر منبر برآمده بعد از توحيد وتمجيد گفت
اي مردمان من گذاشته ام در ميان شما چيزي را كه اگر بگيريد
او هرگز بضلالت نيفتيد وآن كتاب الله وعترت من واهل
بيت من اند منقبت قال النبي صلى الله عليه وآله
وسلم الا ايها الناس انما انا بشر مثلكم
يوشك ان ياتيني رسول ربي فاجبت وانا

تارك

تارك فيكم الثقلين اولهما كتاب الله فيه
الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واهل
بيتي اذكركم الله في اهل بيتي من تبعهما كان
على الهدى ومن تركهما كان على الضلالة
ترجمه در صحيح مسلم ومصابيح ومشكوة ومشارق الانوار وهدايت
السعدا بروايت زيد بن ارقم مسطور است كه در موضع غدير
خم كه ميان مكه ومدينه است رسول ص خطبه خوانده گفت اما
واگاه باشيد اي مردمان جز اين نيست كه بشري ام مثل شما
نزديك است كه بيايد مرا فرستاده خدا يعني ملك الموت و
من اجابت كنم او را با شتقال وارتحال از دنيا وحال آنكه
من گذاشته ام ميان شما دو امر عظيم اول قرآن كه در او
هدايت ونور است پس عمل كنيد بكتاب الله دويم اهل
بيت من ميان ميكنم شما را از خدا در باب اهل بيت خود
كسي كه تابع شد اين هر دو را العمل ولاء والقبا دهست ان
كس بر هدي وكسي كه ترك كند اين هر دو را هست او بر
گمراهي منقبت قال النبي صلى الله عليه وآله و
سلم ان الله كما فرض حب علي وفاطمة و

ذريتهما على البرية فمن بادر منهم بالاجابة جعل
منهم الرسل ومن اجاب بعد ذلك جعل منهم
الشيعة وان الله جمعهم في الجنة ترجمه در خلاصة
المناقب مسطور است كه گفت رسول ص بتحقيق كه خداي تعالى
كه جميع محامد مختص براو است فرض كرد دوستي علي وفاطمه
وذريه ايشان را بر خلق پس كسي كه سبقت نمود از اين
خلايق بقبول محبت گردانيد از ايشان پيغمبران وكسي كه
بعد ايشان اجابت نمود گردانيد شيعه كه عبارت از اوليا است
بدرستي كه خداي تعالى جميع خواهد كرد ايشان را در بهشت
منقبت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
من احب ان يحيى حياتي ويموت موتي
ويدخل الجنة التي وعدني ربي فليتول
علي بن ابي طالب وذريته الطاهرين
ائمة الهدى ومصابيح الدجى من بعده
فانهم لن يخرجوكم من باب الهدى الى باب
الضلالة ترجمه هم در كتاب مذكور مسطور است
كه گفت رسول ص كسي كه دوست دارد اين كه زندگاني كند

مانند زندگاني

مانند زندگاني من وبميرد همچو موت من ودر آيد در بهشت
كه وعده كرده پروردگار من مرا پس بگو كه دوست دارد علي
بن ابيطالب را واولاد پاك او را كه ائمه هدي وچراغ تاريكي
اند بعد از او وبدرستي كه ايشان هرگز نيارند شما را از راه
راستي بسوي گمراهي قال النبي صلى الله
عليه وآله وسلم اول من اتخذ علي بن ابي
طالب اخا من اهل السماء اسرافيل ثم
ميكائيل ثم جبرئيل واول من احبه منهم
حملة العرش ثم رضوان خازن الجنة ثم
ملك الموت وان ملك الموت يترحم على
محب علي بن ابيطالب كما يترحم على الانبياء
ترجمه هم در كتاب مذكور مسطور است كه اول كسي كه
گرفت علي بن ابيطالب را به برادري از اهل آسمان اسرافيل
است بعد از آن ميكائيل پس جبرئيل واول كسي كه دوست
داشت علي را از اهل آسمان حاملان عرش اند بعد از آن
رضوان خازن بهشت آنگاه عزرائيل وبدرستي كه ملك الموت
ترحم ميكند بر محبان علي چنانچه ترحم ميكند بر انبيا منقبت

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فضل علي بن ابي طالب على جميع الصحابة
بسبعين مرتبة ترجمه هم در كتاب مذكور
مسطور است كه گفت رسول ص تفضيل داده شده است علی
مرتضی علیه السلام بر جمیع صحابه بهفتاد درجه منقبت قال
النبي صلى الله عليه وآله وسلم والذي
نفسي بيده لا تزول قدم عبد يوم القيمة
حتى يسأله الله عن حبنا واهل البيت
فقال عمر وما يرى حبكم من بعدكم فوضع يده
على رأس علي بن ابي طالب فقال حبي من
بعدي حب هذا ترجمه در كتاب مذكور مسطور است
كه گفت رسول ص سوگند بانكه نفس من بيد قدرت اوست
كه نلغزد قدم بنده روز قيامت تا آنكه سوال كند حق سبحانه
و تعالی از محبت و اهل بیت با گفت عمر چیست که محبت
شما یا رسول الله پس نهاد رسول ص دست خود را بر فرق علی
بن ابیطالب و گفت محبت من بعد از من محبت این است
منقبت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
بعلی

والذي نفسي بيده لا تزول يا علي ان الله
قد غفر لك ولذريتك ولولدك ولاهلك
لشيعتك ولمحب شيعتك فابشره وانك
لانزع البطين ترجمه در جمع ديلمي وصواعق محرقه
مسطور است كه رسول ص فرمود اي علي بدرستي كه خداي
تعالی بتحقیق بخشیده است مر ترا و فرزندان ترا و اهل
بیت ترا و دوستان ترا پس بشارت ده بدرستی که تو
نیستی بزرگ باطن منقبت قال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم اني تارك فيكم الثقلين
احدهما اعظم من الآخر كتاب الله حبل
ممدود من السماء الارض وعترتي اهل الی
بيتي ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض
فانظروا كيف تخلفوني فيهما ترجمه در تفسير
ثعلبي و مشكواة و مصابيح و كتاب شفا و نصاب الاخبار
و اربعين بروايت زيد بن ارقم مسطور است كه چون
رسول ص در حجة الوداع بمنزل غدير خم رسيد گفت
بدرستي كه من گذاشتم در ميان شما دو چيز كه هر يكي از ايشان

بزرگتر است از دیگری یکی کتاب خدا که رسن کشیده
شده است از آسمان بسوی زمین و دیگری عترت من و
اهل بیت من اند و هرگز جدا نشوند این هر دو از هم تا آنکه
وارد آیند بر حوض کوثر پس نظر کنید که چگونه مخالفت خواهید
کرد مرا در این هر دو منقبت قال النبي صلى الله
عليه وآله وسلم الا ان مثل اهل بيتي
فيكم مثل سفينة نوح من ركبها
نجى ومن تخلف عنها هلك ترجمه در مسند
احمد بن حنبل و مشكواة و شرف النبوة و هداية السعدا
از ابي ذر غفاري رضي الله عنه مرويست كه او در كعبه را
گرفته ميگفت شنيدم از رسول ص كه ميفرمود مثل اهل بيت
من در شما مثل سفينه نوح است هر كه سوار شد بر آن
كشتي خلاصي يافت و هر كه تخلف كرد هلاك شد منقبت
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
لكل شيء اساس واساس ديني حب اهل
بيتي ترجمه در تشريح و هداية السعدا مسطور است كه گفت
رسول ص هر چيز را بنيادیست و بنياد دين دوستی اهل
بیت

بیت من است منقبت قال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم لعلي وفاطمة والحسن والحسين
انا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم
ترجمه در صحيح ترمذي و مصابيح و مشكواة از زيد ابن ارقم
مرويست كه رسول ص فرمود مر علي مرتضى و سيدة النساء
و حسنين را عليهم الصلوة والسلم كه من جنگ كننده
ام با كسي كه جنگ كند با ايشان و صلح كننده كسي که صلح
کند با ایشان و در صواعق محرقه مسطور است که چون آیه
کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البيت ويطهركم تطهيرا نازل
شد رسول ص فرمود انا حرب لمن حاربكم وسلم
لمن سالمكم منقبت قال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم احبوا الله لما يرزقكم
من نعمه واحبوني بحب الله واحبوا
اهل بيتي بحبي ترجمه در شرح مشكواة و نصاب
الاخيار و فصل الخطاب و معاني الاخبار و هداية السعدا
و خلاصة المناقب مسطور است كه گفت رسول صلى الله

دوست دارید ای مؤمنان خدای را بجهت آنکه پرورش
داده است شما را بنعمت و دوست دارید مرا بمحبت خدا
و دوست دارید اهل بیت مرا بدوستی من منقبت قال
النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا فاطمة
اما ترضين ان الله اطلع على اهل الارض
فاختار اباك وزوجك ترجمه در فردوس الاخبار
مسطور است که گفت رسول ای فاطمه آیا راضی نیستی که خدای
تعالی نظر کرد بر اهل زمین و برگزید پدر ترا و شوهر ترا منقبت
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا علي
انت وشيعتك تردون على الحوض
رواء مرويين مبيضة وجوهكم وان
اعدائكم يردون على الحوض ظماء مقمحين
ترجمه در جمع دیلمی و صواعق محرقه مسطور است که رسول
گفت ای علی تو و محبان تو وارد میشوند بر حوض سیراب و سیر کرده
شده در آن حالتی که سفید است رویهای شما و بدرستی که
دشمنان شما وارد میشوند بر حوض تشنه با قبح وجهی منقبت
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا علي

اما ترضى انك معي في الجنة والحسن والحسين
وذرياتنا واشياعنا عن ايماننا وشمائلنا
ترجمه در مناقب ابن مردویه و صواعق محرقه مسطور است
که رسول گفت ای علی آیا راضی نمیشوی تو باین که باشی با من در
بهشت با حسن و حسین و فرزندان ما پس پشت ما و ازواج ما پس
فرزندان و شیعیان ما چپ و راست ما منقبت قال النبي
صلى الله عليه وآله وسلم معرفة آل محمد
براءة من النار وحب آل محمد جواز على الصراط
المستقيم وولاية آل محمد امان من العذاب
ترجمه در معانی الاخبار و فصل الخطاب مسطور است که گفت
رسول معرفت آل محمد سبب نجات است از آتش دوزخ و دوستی
آل محمد سبب گذشتن است از صراط و بندگی آل محمد امان است
از جمیع عذابها منقبت قال النبي صلى الله عليه و
آله وسلم لو يعلم الناس متى سمي علي امير المؤمنين
ما انكروا فضله سمي بذلك وآدم بين الروح
والجسد قال الله الست بربكم قالوا بلى فقال
تعالى انا ربكم ومحمد نبيكم وعلي اميركم ترجمه

در فردوس الاخبار بروایت حذیفة بن الیمان مسطور است که گفت
رسول اگر میدانستند مردمان که کی نامیده شد علی امیر المؤمنین
انکار نمیکردندی فضیلت او را خوانده شد علی باین نام حال آنکه آدم
میان روح و جسد بود گفت الله تعالی بروح آدم و ذریت او که آیا
نیستم پروردگار شما گفتند آری هستی پروردگار ما پس گفت منم
پروردگار شما و محمد نبی و علی ولی شما منقبت قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم عن جابر بن
عبد الله الانصاري يوم الحديبية وهو آخذ
بيد علي قال هذا امير البررة وقاتل الكفرة
منصور من نصره مخذول من خذله يمد بها
صوته ترجمه در مستدرک حاکم و صواعق محرقه و مودات از جابر
بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویست که شنیدم از رسول در حدیبیه
در حالی که گرفته بود سید الانبیا دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
و گفت این علی پادشاه نیکوکاران و کشنده کافران است نصرت
کرده شده هر که یاری کرد علی را و فرو گذاشته شده هر که فرو گذاشت
علی را و درین کلام آواز خود بلند کرده بود منقبت قال النبي
صلى الله عليه وآله وسلم لما اسري بي الى السماء

ثم من السماء الى سدرة المنتهى وقفت بين يدي
ربي فقال يا محمد قلت لبيك وسعديك قال
لقد بلوت خلقي وامتحنت فايهم رأيت اطوع
لك قلت ربي عليا قال قد صدقت يا محمد
قال فهلا اتخذت لنفسك خليفة يؤدي
عنك احكامك وتعلم عبادي من كتابي ما
لا يعلمون قلت اختر فان خيرك خيري قال
اخترت لك عليا فاتخذه لنفسك خليفة وو
صيا وهو نحلته علمي وحلمي وهو امير المؤمنين
حقا لم ينلها احد قبله وليست لاحد بعده
يا محمد علي راية الهدى وامام من اطاعني
ونور اوليائي وهو الكلمة التي الزمتها
للمتقين من احبه فقد احبني ومن ابغضه
فقد ابغضني فبشره بذلك يا محمد قلت ربي
لقد ابشرته ترجمه در بحر المعارف و خلاصة المناقب و مناقب
خطیب بروایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در حلیة الاولیا
بروایت ابو هریره مسطور است که رسول گفت چون شب معراج

برد مرا خدای تعالی بسوی آسمان تا سدرة المنتهی ایستادم
پیش پروردگار فرمود ای محمد گفتم لبیک و سعدیک گفت
بتحقیق آزمودم خلق خود را و نعمت دادم ایشان را پس
که ایمن از ایشان مطیع تر است مر ترا گفتم ای پروردگار من
علی فرمود ای محمد راست گفتی و گفت آیا نمیگیری برای خود خلیفه
که ادا کند از تو احکام ترا و تعلیم کند بندگان مرا از کتاب
من آنچه نمیدانند گفتم تو اختیار کن بدرستی که برگزیده تو برگزیده منست
فرمود اختیار کردم برای تو علی را پس تو هم فراگیر او را برای
نفس خود خلیفه و وصی و او محل علم منست و حکمتهای من و امیر
مؤمنان است بر حق رسیده است آن امارت را هیچ یکی قبل
از وی و بعد از وی ای محمد علی علم هدایت و امام مطیعان
و نور اولیای من و او کلمه ایست که لازم کرده ام متقیان را هرکه
او را دوست دارد بتحقیق دوست داشته مرا و هرکه او را دشمن
دارد بتحقیق دشمن داشته مرا پس بشارت ده ای محمد علی را باین
کرامت گفتم خدایا بشارت دهم علی را منقبت قال النبی صلی
الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی فی لیلة
المعراج من تحب من الخلق یا محمد قلت علیا
فقال

فقال التفت الی یسارک فالتفت فاذا علی
من یساری فاتم ترجمه هم در بحر المناقب و خلاصة المناقب
مسطور است که رسول ص گفت در شب معراج فرمود بمن خدای
تعالی که ای محمد که را دوست میداری از خلایق گفتم علی را
پس گفت بنگر بجانب چپ خود دیدم که علی ایستاده است
منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
ان الله خاطبنی لیلة المعراج بلغة علی قلت
یا رب انت خاطبتنی ام علی قال یا محمد انا شیء
لست کالاشیاء اقاس بالناس و اوصف
بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیا من
نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد
فی قلبک احدا احب الیک من علی بن ابی
طالب فخاطبتک بلغته و لسانه لیطمئن قلبک
ترجمه در مناقب خطیب و بحر المناقب و خلاصة المناقب
مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بدرستی که الله
تعالی خطاب کرد مرا شب معراج بزبان علی من گفتم یا رب تو
خطاب کردی با من یا علی فرمود ای محمد موجودم نه همچو

اشیا که قیاس کرده شوم به تشبیهات آفریدم ترا از
نور خود و علی را از نور تو و من مطلعم بر اسرار دل تو پس نیافتم
نزد تو کسی را دوستتر از علی از این جهت بلغت و زبان او
با تو سخن گفتم تا دل تو آرام گیرد و موانست پذیرد منقبت
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من
اراد ان یتمسک بحبل المتین فلیحب علیا
و ذریته ترجمه در دستور الحقایق بروایت زید ابن ارقم
مسطور است که گفت رسول ص کسی که خواهد تمسک کند برشته
استوار هر آینه دوست دارد علی و فرزندان او را
منقبت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم خلق
الله عز و جل من نور وجه علی بن ابی طالب
سبعین الف ملک یستغفرون له و لمحبیه
الی یوم القیمة ترجمه در بحر المناقب و مناقب خطیب مسطور
است که رسول ص گفت آفرید خدای تعالی از نور روی علی
بن ابیطالب هفتاد هزار فرشته که آمرزش میخواهند از
برای علی بن ابیطالب و دوستانش تا روز قیامت منقبت
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا کان
یوم القیمة

یوم القیمة یصعد علی بن ابیطالب علی الفردوس
و هو جبل عال فی الجنة و فوقه عرش رب
العالمین و من سفحه تتفجر انهار الجنة و
تتفرق فی الجنان و هو جالس علی کرسی من
نور یجری بین یدیه التسنیم لا یجوز احد
علی الصراط المستقیم الا و معه براءة بولایته
و ذریته اهل بیته و هو یشرف علی
الجنة فیدخل محبیه الجنة و مبغضیه النار
ترجمه هم در بحر المعارف و خلاصة المناقب مسطور است که
رسول ص گفت چون قیامت قایم شود بالا رود علی بر فردوس
و آن کوهیست بلند در بهشت و بالای او عرش پروردگار است
و از دامن آن کوه جویها روان شده در بهشت متفرق گردند و او
بر کرسی نشسته و از پیش او چشمه تسنیم روان باشد و هیچکس را
از صراط رخصت گذشتن نبود مگر آنکه با او براتی باشد از دوستی
علی و اهل بیت او و او مشرف شود بر جنت دوستان خود را
در بهشت در آورد و دشمنان را در دوزخ اندازد منقبت قال
النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ان الله

تعالى أشرف على الدنيا فاختارني على
رجال العالمين ثم اطلع الثانية فاختارك
على رجال العالمين ثم اطلع الثالثة فاختار
الأئمة من ولدك على رجال العالمين ثم
اطلع الرابعة فاختار فاطمة نساء العالمين
ترجمه در مودات از حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام
مرویست که رسول صلعم گفت ای علی بدرستی که خدای تعالی
واقف و دیده ور شد بر دنیا پس برگزید مرا بر مردان عالم
بعد از آن مطلع شد مرتبه دویم برگزید ترا پس مطلع شد
مرتبه سیم برگزید ائمهٔ معصومین از فرزندان تو بر مردان
عالمیان پس مطلع شد مرتبه چهارم برگزید فاطمه را از زنان
عالمیان منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم یا علی انت خیر البشر من شك فیه
فقد كفر ترجمه هم از حضرت امیر المؤمنین ع
مرویست که گفت رسول صلعم ای علی تو بهترین آدمیانی هر
کسی که شك آرد درین تحقیق کافرست ترجمه منظومه بهترین
بشر علی را دان * که چنین گفت بهترین البشر * برگردی ازو که

دارد

دارد دین * هر که برگشت ازو شود کافر منقبت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم لا یحب علیا
الا مؤمن ولا یبغضه الا کافر ترجمه هم از حضرت
امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام مرویست که رسول صلعم گفت
دوست نمیدارد علی را مگر مومن و دشمن نمیدارد او را مگر کافر
منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
بغض علی كفر وبغض بنی هاشم نفاق ترجمه
هم از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام مرویست
که رسول صلعم گفت دشمنی علی کفرست و بغض سایر بنی هاشم
نفاق منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم ان الله تعالی جعل لكل نبی وصیا فشیث
وصی آدم ویوشع وصی موسی وشمعون وصی
عیسی وعلی وصیی وهو خیر الاوصیاء فی الدنیا
والآخرة وانا الداعی وهو المضیء ترجمه هم از
امیر المؤمنین ع مرویست که گفت رسول صلعم بدرستی که حق سبحانه
وتعالی گردانید از برای هر نبی وصی پس وصی آدم شیث
بود و وصی موسی یوشع و وصی عیسی شمعون و وصی من علی

بهترین اوصیاست در دنیا و عقبی و منم خواننده براه راست
و اوست روشنائی آن راه منقبت قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یا علی انت تبرئ ذمتی وانت خلیفتی
علی امتی ترجمه هم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که رسول صلعم گفت یا علی تو ادا میکنی حق بردم را
از گردن من و تو خلیفه و جانشین منی بر امت من منقبت قال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم لما اسری بی الی
السماء تلقتنی الملائكة بالبشارة فی كل سماء حتی
لقینی جبرئیل فی محفل من الملائكة فقال یا محمد لو
اجتمع امتك علی حب علی ما خلق النار ترجمه
هم از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که رسول صلعم گفت که چون
بمعراج بردند مرا بسوی آسمان ملاقی شدند فرشتگان بمژده
در هر آسمان تا آنکه ملاقات کرد مرا جبرئیل در مجلس خود با جمعی
از ملائکه پس گفت یا محمد اگر جمع میشدند امت تو بر دوستی علی
ابن ابیطالب آفریده نمیشد آتش دوزخ منقبت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم کف علی کفی ترجمه هم
از امیر المؤمنین مرویست که گفت رسول صلعم کف دست علی

بود.

کف دست منست یعنی هر که با وی بیعت و یا مصافحه کند
با من کرده باشد منقبت قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم یا علی لا یبغضك من الانصار الا
من كان اصله یهودیا ترجمه هم از امیر المؤمنین
کرم الله وجهه که گفت رسول صلعم یا علی دشمن ندارد ترا از انصار
مگر کسی که باشد اصل او یهودی منقبت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم یا علی من اطاعنی
فقد اطاع الله ومن اطاعك فقد اطاعنی
ومن عصانی فقد عصی الله ومن
عصاك فقد عصانی ترجمه هم از امیر المؤمنین ع
مرویست که رسول صلعم گفت ای علی کسی که فرمان برداری
کند مرا پس تحقیق که فرمان برداری کرد خدا را و هر کسی که
فرمان برداری تو کرد بتحقیق که فرمان برداری من کرد
و آنکه نافرمانی من کرد بتحقیق که نافرمانی خدا کرد و آنکه نافرمانی
تو کرد بتحقیق که نافرمانی من کرد منقبت قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یا علی من ولدك فمن اطاع
هم فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصی الله

وَهُم عُروَةُ الوُثقى وَهُمُ الوَسيلَةُ اِلَى اللهِ تَعالیٰ
ترجمه هم از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که گفت
رسول ص ای علی امامان از فرزندان تواند هر کس فرمان برداری
کرد ایشان را پس بحقیق فرمان برداری کرد خدای را و هر که
نافرمانی کرد ایشان را بتحقیق فرمانی کرد خدا را و ایشانند ریسمان
استوار درست و ایشانند وسیله و واسطه بسوی حق سبحانه
و تعالی منقبت قالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَسَلَّم
لَو اَنَّ عَبداً عَبَدَ اللهَ مِثلَ ما قامَ نُوحٌ فی قَومِهِ
وَ کانَ لَهُ مِثلَ اُحُدٍ ذَهَباً فَاَنفَقَهُ فی
سَبیلِ اللهِ وَ مُدَّ فی عُمرِهِ حَتّی یَحُجَّ اَلفَ عامٍ عَلی
قَدَمَیهِ ثُمَّ مِنَ الصَّفا وَ المَروَةِ قُتِلَ مَظلُوماً
ثُمَّ لَم یُوالِكَ یا عَلِیُّ لَم یَشُمَّ رائِحَةَ الجَنَّةِ وَ لَم یَدخُلها ترجمه هم از امیر المؤمنین ع مرویست که گفت
رسول خدا که اگر بنده پرستش کند مقدار آن مدت که نوح ع
در قوم خود ایستاده بود و باشد مر آن بنده را مانند
کوه احد زر پس آن را انفقه کند در راه خدای عز و جل و
عمر آن بنده چندان دراز شود که هزار حج کند در مدت هزار

سال پیاده پس در میان صفا و مروه بجور کشته شود و آن
بنده دوستی تو نداشته باشد ای علی نشنود بوی بهشت
و در نیاید در و منقبت قالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ
وَ آلِهِ وَسَلَّم لا تَستَخِفُّوا الشّیعَةَ فَاِنَّ الرَّجُلَ
مِنهُم لَیَشفَعُ فی مِثلِ رَبیعَةَ وَ مُضَرَ ترجمه هم از
امیر المؤمنین کرم الله وجهه مرویست که گفت رسول ص که
سبک مدارید پیروان علی را بدرستی که اگر مردی از
ایشان درخواست کند گناهان جمعی را که مانند گوسفندان
قبیله ربیعه و مضر باشند ظاهرا مراد از آن مرد اویس
قرنی است زیرا که محرم اسرار شیخ عطار در تذکرة الاولیا
مینویسد که در حرب صفین که امیر المؤمنین را با معویه حرب
واقع شد اویس رضی الله عنه آمده با امیر ع بیعت نموده
بدرجه شهادت رسید لیکن تفاوت درین است که شیخ
میگوید بعدد موی گوسفندان ربیعه و مضر بالتماس اویس
رض از امت محمد ص آمرزیده خواهند شد و در حدیث شریف
قید موی نیست ظاهرا بنابر اختلاف روایت تفاوت
شده وَاللهُ اَعلَمُ بِحَقایِقِ الاُمُورِ منقبت قالَ النَّبِیُّ صَلَّی

اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَسَلَّم یا عَلِیُّ اَنَّكَ تَقرَعُ بابَ الجَنَّةِ
فَتَدخُلُها بِلا حِسابٍ ترجمه هم از حضرت امیر المؤمنین ع
مرویست که گفت رسول ص کسی که آخرین سخن او صلوات بر من
و بر علی باشد داخل بهشت میشود بیحساب منقبت قالَ النَّبِیُّ
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَسَلَّم مَن اَحَبَّ اَن یَرکَبَ
سَفینَةَ النَّجاةِ وَ یَتَمَسَّكَ بِالعُروَةِ الوُثقی وَ
یَعتَصِمَ بِحَبلِ المَتینِ فَلیُوالِ عَلِیّاً بَعدی وَلیُعادِ
عَدُوَّهُ وَ لیَأتَمَّ بِالاَئِمَّةِ الهُدی مِن وُلدِهِ
فَاِنَّهُم خُلَفائی وَ اَوصِیائی وَ حُجَّةُ اللهِ عَلَی الخَلقِ
بَعدی وَ سادَةُ اُمَّتی وَ قائِدُ الاَتقِیاءِ اِلَی الجَنَّةِ
حِزبُهُم حِزبی وَ حِزبی حِزبُ اللهِ وَ حِزبُ اَعدائِهِم
حِزبُ الشَّیطانِ ترجمه هم از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام مرویست که گفت رسول ص هر کس خواهد سوار شود بکشتی
نجات و بچسپد بریسمان محکم و چنگ در زند بریسمان خدای
که استوار است پس باید که دوستی کند علی را بعد از من و دشمنی
بکند دشمن او را و گناه نکند یعنی مطیع باشد امامان را که راه
نماینده اند بسوی حق سبحانه و تعالی از فرزندان او و بدرستی

ایشان خلفا و اوصیای منند و حجت الله اند بر آفریدهای خدا
بعد از من و بزرگان امت منند و کشندگان و پرهیزکاران اند
بسوی بهشت و جنگ با ایشان جنگ است با من جنگ است
با خدای عز و جل و جنگ با دشمنان ایشان جنگ با شیطان
منقبت قالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَسَلَّم
یا عَلِیُّ اِنّی رَاَیتُ اسمَكَ مَقرُوناً بِاسمی فی
اَربَعَةِ مَواطِنَ فَاَنِستُ بِالنَّظَرِ اِلَیهِ اِنّی لَمّا بَلَغتُ
بَیتَ المُقَدَّسِ فی مِعراجی اِلَی السَّماءِ وَجَدتُ
صَخرَةً بِها لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ اَیَّدتُهُ
بِوَزیرِهِ وَ نَصَرتُهُ بِوَزیرِهِ فَقُلتُ لِجَبرَئیلَ
وَ مَن وَزیری فَقالَ عَلِیُّ بنُ اَبی طالِبٍ فَلَمّا
انتَهَیتُ اِلی سِدرَةِ المُنتَهی وَجَدتُ عَلَیها
اِنّی اَنَا اللهُ لا اِلٰهَ اِلّا اَنَا وَحدی وَ مُحَمَّدٌ
صَفوَتی مِن خَلقی اَیَّدتُهُ بِوَزیرِهِ وَ نَصَرتُهُ
بِوَزیرِهِ فَقُلتُ لِجَبرَئیلَ وَ مَن وَزیری
قالَ عَلِیُّ بنُ اَبی طالِبٍ فَلَمّا جاوَزتُ سِد
رَةَ المُنتَهی وَ انتَهَیتُ اِلی عَرشِ رَبِّ العالَمینَ

وجدت مکتوبا انی انا الله لا اله الا انا و
محمد حبیبی من خلقی ایدته بوزیره فلما هبطت
الی الجنة وجدت مکتوبا علی الجنة لا اله
الا الله محمد حبیبی من خلقی ایدته بوزیره
ونصرته بوزیره ترجمه هم از حضرت امیر المؤمنین ع
کرم الله وجهه مرویست که رسول ص گفت ای علی دیدم من نام
ترا همراه نام خود در چهار جا پس انس گرفتم بدیدن آن
بدرستی که چون رسیدم به بیت المقدس در شب معراج
خود بسوی آسمان یافتم بر سنگی که در بیت المقدس هست نوشته
لا اله الا الله محمد رسول الله وایدته بوزیره
ونصرته بوزیره یعنی نیست خدای مگر الله و محمد فرستاده
بر حق و من که خدا اویم قوت و یاری دادم محمد را بوزیر او
پس گفتم جبرئیل را که کیست وزیر من گفت علی بن ابی طالب ع
پس رسیدم بسدرة المنتهی و یافتم بر او نوشته که منم خدای
سزای پرستش و نیست خدای مگر من که یگانه ام و محمد برگزیده
منست از آفریدهای من قوت و یاری دادم محمد را بوزیر
او گفتم جبرئیل را که کیست وزیر من گفت علی بن ابی طالب و چون

درگذشتم از سدرة المنتهی رسیدم بسوی عرش پروردگار عالمیان
یافتم نوشته بر پایهای عرش بدرستی که منم خدای و نیست خدای
جز من و محمد حبیب من است از آفریدهای من قوت و یاری
دادم محمد را بوزیر او و چون فرود آمدم بسوی بهشت یافتم نوشته
بر در بهشت که نیست خدای جز من و محمد دوست من است از آفریدهای
من قوت و یاری اورا بوزیر او منقبت قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم من کنت ولیه فعلی ولیه ومن
کنت امامه فعلی امامه ترجمه از سیدة النساء حضرت
فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا مرویست که رسول ص گفت کسی را
که من باشم ولی پس علی ولی اوست و هر کرا من امام باشم
پس علی امام و پیشوای اوست منقبت قال النبی صلی
الله علیه وآله وسلم اعلم امتی من بعدی علی بن
ابی طالب ترجمه از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که رسول
ص گفت داناترین امت من علی بن ابی طالب است منقبت
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم یا ابا بکر
کفی وکف علی فی العدل سواء ترجمه از ابی بکر مرویست
که گفت رسول ص ای ابی بکر کف من و کف علی یعنی دست من و دست

علی در عدل برابر است ترجمه منظومه پیشوای رسل امین خدای
آنکه در عدل برسر آمده است گفت کف من و کف حیدر در عدالت
برابر آمده است منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب
لما خلق الله النار ترجمه از عمر بن الخطاب مرویست که رسول ص
گفت اگر جمع میشدند آدمیان بر دوستی علی بن ابی طالب هر آینه
نمی آفرید خدای تعالی آتش دوزخ را منقبت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم یا علی انت سید فی
الدنیا والاخرة من حبک فقد احبنی وحبیبی
حبیب الله وعدوک وعدوی عدو الله وا
والویل لمن ابغضک من بعدی ترجمه از عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما مرویست که رسول ص بسوی من دید و گفت ای علی تو
سید و بزرگی در دنیا و آخرت هر که دوست دارد ترا بتحقیق
دوست داشته مرا و دوست تو دوست من است و دوست
من دوست خدا است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من
دشمن خدا و وای بر آنکس که دشمن دارد ترا بعد از من منقبت قال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم لن تضلوا ولن

تهلکوا وانتم بحب علی واذا خالفتموه فقد
ضللتم طریق الهدی ووقعتم فی الغی فاتقوا
الله فی ذمة الله علی بن ابی طالب ترجمه هم از
وی مرویست که گفت رسول ص گمراه و هلاک نشوید در حالی
که شما بر دوستی علی باشید و هرگاه مخالفت کنید شما او را
پس بتحقیق که گم کرده اید راههای راست را و افتاده اید در
گمراهی پس بپرهیزید از خدای تعالی در گذاشتن حق خدای
بر گردن خود از فرمان بردن علی بن ابی طالب منقبت
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم افضل
رجال العالمین فی زمانی هذا علی وافضل
نساء العالمین من نساء الاولین والاخرین
فاطمة ترجمه هم از وی مرویست که گفت رسول ص که بهترین
مردان عالمیان در زمان من این علی است و بهترین زنان
عالمیان از زنان اولین و آخرین فاطمه است منقبت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم یا ابن عباس علیک
علیا فان الحق علی لسانه والنفاق فی مجانبته
وان هذا قفل الجنة ومفتاحها بدخلون

الجنة وبه یدخلون النار ترجمه هم از وی مرویست
که گفت رسول صلعم ای ابن عباس بر تست پیروی علی بدرستی که
حق بر زبان و نفاق دور است از و بدرستی که ابن علی قفل
و کلید درهای بهشت است بوسیله دوستی او در آیند مردم
در بهشت و بواسطه دشمنی او در دوزخ منقبت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم علی وشیعته هم
الفائزون یوم القیمة ترجمه هم از وی مرویست که
گفت رسول صلعم علی و گروه او رسنده اند بنعمتهای اخروی در روز
قیامت منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله یا عبد الله
ابشر لان الله تعالی ایدنی بسید الاولین
والاخرین والوصیین علی فجعله لقوتی فان
اردت ان تترعرع وتنتفع فاتبعه ترجمه هم از وی
مرویست بدرستیکه خدای عز و جل قوت و توانائی داد مرا به
بزرگی پیشینیان و پسینیان و به بزرگ اوصیا که آن علیست پس
گردانید حق سبحانه و تعالی علی را همسر من اگر خواهش داری که
بزرگ شوی و فایده گیری پس پیروی علی کن منقبت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم رایت علی باب الجنة
مکتوبا

مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخ رسول
الله ترجمه از جابر رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلعم دیدم بر
دروازه بهشت نوشته که نیست خدای سزاوار پرستش بجز الله و محمد
فرستاده خداست و علی برادر رسول خدا منقبت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم یا علی لو ان احدا عبد
الله حق عبادته ثم شک فیک واهل بیتک و
هو افضل الناس کان فی النار ترجمه هم از جابر مرویست
که گفت رسول صلعم در حضور مهاجر و انصار که ای علی بدرستی که کسی
پرستد خدای تعالی را چنانچه حق پرستش اوست پس از آن شک
کند در تو و اهل بیت تو و حال آنکه بهترین آدمیان بود باشد در آتش
دوزخ منقبت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا
خیر فی امة لیس فیها احد من ولد علی یامر با
لمعروف وینهی عن المنکر ترجمه هم از جابر مرویست
که رسول صلعم گفت نیست نیکوئی در امتی که نیست در آن امت کسی
از فرزندان علی که امر کند بمعروف و باز دارد از منکر منقبت
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم والذی
بعثنی بالحق نبیا ان الملائکة لیستغفرون لعلی

ولتشفق علیه وآله وسلم والذی بعثنی وشیعته
اشفق لوالدین علی ولده ترجمه هم از جابر مرویست
که گفت رسول صلعم بحق آن خدای که برانگیخت مرا برسالت و براستی
و بدرستی که فرشتگان آمرزش میخواهند از برای علی و مهربانند
بر دوستان او مهربان تر از پدر و مادر بر فرزند خود منقبت
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا کان
یوم القیمة یاتینی جبرئیل بحزمتین من المفاتیح حزمة
من المفاتیح الجنة علی مفاتیح الجنة اسماء المؤمنین
من شیعة آل محمد وعلی مفاتیح النار اسماء المبغضین
من اعدائه فیقول یا احمد هذا المبغضیک وهذا
المحبیک فادفعها الی علی بن ابی طالب یحکم بما یرید
فوالذی قسم الارزاق لا یدخل مبغضه الجنة
ولا محبه النار ابدا ترجمه هم از جابر مرویست که
گفت رسول صلعم هرگاه شود روز قیامت بیاید بسوی من جبرئیل با
دو دسته کلید یک دسته از کلیدهای بهشت و یک دسته از کلیدهای
دوزخ بر کلیدهای بهشت نوشته نامهای مؤمنان از پیروان آل
محمد و بر کلیدهای دوزخ نامهای دشمنان او پس میگوید جبرئیل
بمن

بمن که ای محمد این دسته کلید از برای دوستان تست و این
دسته از برای دشمنان تو من بدهم آن هر دو دسته را
بعلی بن ابیطالب که داوری کند میان مردم بانچه خواهد بحق
آنکه بخشش کرد روزیها که در دنیا بیند دوستان علی در بهشت
و دشمنان او در دوزخ همیشه منقبت قال النبی صلی
الله علیه وآله وسلم اول ثلمة فی الاسلام مخا
لفة علی ترجمه از جابر مرویست که گفت رسول صلعم نخستین
رخنه در اسلام مخالفت و عدم متابعت مرتضی علیست منقبت
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ایها
الناس احبوا علیا فان الله یحبه واستحیوا
منه فان الله یستحیی منه ترجمه از عقبه بن عامر مرویست
که گفت رسول صلعم ای مردمان علی را دوست دارید بدرستی که
حق سبحانه و تعالی دوست میدارد او را و او شرم دارید از
وی بدرستی که الله تعالی شرم میدارد از و منقبت قال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی
اصطفانی علی الانبیاء واختارنی واصطفی
علی الاوصیاء وصیا وصیه ابن عمی وصهری له

وَشُدَّ بِهِ عَضُدِي كَمَا شَدَّ عَضُدَ مُوسَى بِأَخِيهِ
هَارُونَ وَهُوَ خَلِيفَتِي وَوَزِيرِي وَلَوْ كَانَ
بَعْدِي لَكَانَتِ النُّبُوَّةُ لَهُ ترجمه از انس بن مالک مرویست
که گفت رسول صلعم بدرستی که خدای تعالی برگزید مرا از پیغمبران
و مختار ساخت مرا و برگزید از اوصیا وصی مرا و کردانید
آن وصی پسر عم من و مرا ساخت بدرزل او و استحکام
و قوت داد بآن وصی بازوی مرا چنانچه مستحکم کرد بازوی
موسی را به برادر او هارون و آن پسر عم من و وزیر منست
و اگر میبود پس از من نبی هر آینه میبود نبوت مر او را
منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
حَدَّثَنِي جَبْرَئِيلُ عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ اللهَ تَعَالَى
يُحِبُّ عَلِيًّا مَا لَا يُحِبُّ الْمَلَائِكَةَ وَلَا النَّبِيِّينَ
وَلَا الْمُرْسَلِينَ وَمَا مِنْ مُسَبِّحَةٍ يُسَبِّحُ اللهَ إِلَّا
وَيَخْلُقُ اللهُ مِنْهُ مَلَكًا يَسْتَغْفِرُ لِمُحِبِّهِ وَشِيعَتِهِ
إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ترجمه هم از انس مرویست که گفت
رسول صلعم که حکایت کرد بمن جبرئیل از خدای تعالی که
دوست میدارد علی را خدای تعالی بدوستی که دوست

دارد

ندارد بآن نه فرشتگان و نه پیغمبران را و نه مرسلان را و
نیست هیچ سبحی که تسبیح کند خدا را مگر که بیافریند خدای
از آن تسبیح فرشته که آمرزش خواهد از برای دوستان
و پیروان او تا روز جزا منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحَبَّكَ يَا عَلِيُّ كَانَ مَعَ النَّبِيِّينَ
فِي دَرَجَتِهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ مَاتَ بِبُغْضِكَ
فَلَا يُبَالِي مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا ترجمه از عمر
بن الخطاب مرویست که گفت رسول صلعم کسی که دوست دارد
ترا ای علی باشد با پیغمبران در درجات ایشان روز قیامت
و کسی که بمیرد بدشمنی تو پس باک ندارد از آنکه بمیرد یهودی
یا نصرانی منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ خَيْرُ رِجَالِكُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَخَيْرُ شَبَابِ
كُمُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَخَيْرُ نِسَائِكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ترجمه از ابن عمر
مرویست که گفت رسول صلعم که بهترین مردان شما علی بن ابیطالب
است و بهترین جوانان شما حسن و حسین اند و بهترین زنان شما
فاطمه دختر محمد است صلعم منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِي
أَهْلِي وَخَيْرَ مَنْ أَتْرُكُ بَعْدِي يَقْضِي مَوْ
عُودِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ترجمه از انس بن مالک
رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلعم بدرستی که برادر من
و وزیر من و خلیفه من در اهل من و بهتر کسی که میگذارم
پس از خود که ادا میکند وعده مرا علی بن ابیطالب است
منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
إِنَّ اللهَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ مَنْ خَرَجَ عَلَى عَلِيٍّ فَهُوَ
كَافِرٌ وَاجِدٌ النَّارَ ترجمه از عایشه مرویست که گفت
رسول صلعم بدرستی که الله تعالی بتحقیق پیمان بست با من بدرستی
کسی که بیرون آید بر علی پس او کافر است و سزاوار است
آتش دوزخ گفت عایشه فَأُنْسِيتُ هٰذَا الْحَدِيثَ
يَوْمَ الْجَمَلِ حَتَّى ذَكَرْتُهُ بِالْبَصْرَةِ وَأَنَا أَسْتَغْفِرُ اللهَ
وَعَسَى أَنْ يَكُونَ ترجمه یعنی من فراموش کرده بودم
این حدیث را در روز جنگ جمل تا آنکه یاد آوردم آنرا
در بصره و آمرزش میخواهم از حق تعالی و امیدست که آمرزش
باشد مر منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

ان في

إِنَّ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ تَحْتَ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ترجمه از محمد بن الحسن بن
علی مرویست که گفت رسول صلعم در لوح محفوظ زیر عرش
نوشته شده است که علی بن ابیطالب امیر مومنان است منقبت
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى
جَعَلَ عَلِيًّا قَائِدَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْجَنَّةِ بِهِ يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ وَبِهِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قُلْنَا كَيْفَ ذٰلِكَ
قَالَ الْمُحِبُّهُ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَبِبُغْضِهِ يَدْخُلُونَ
النَّارَ ترجمه از محمد حنفیه رضی الله عنه مرویست که گفت رسول صلعم
بدرستی که خدای تعالی کردانیده است علی را پیش رو کشنده
مسلمانان بسوی بهشت که باو در می آیند در بهشت و دوزخ
و باو عذاب کرده میشود روز قیامت گفتیم چگونه است این
یا رسول الله گفت بوسیله دوستی علی در می آیند در بهشت و
بسبب دشمنی او در می آیند در دوزخ منقبت قَالَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا فَرَغَ اللهُ
تَعَالَى مِنَ الْحِسَابِ الْمَعَادِ يَأْمُرُ لِلْمَلَكَيْنِ فَيَقِفَانِ
عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَجُوزُ أَحَدٌ إِلَّا بِبَرَاءَةٍ وَلَا يَتَرَمَّنْ

عَلِيٌّ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ اَكَبَّهُ اللهُ فِي النَّارِ ترجمه
از ابو سعید خدری مرویست که رسول صم گفت هرگاه فارغ
شود خدای عز و جل از حسابی که مقرر شده است بفرماید مردو
فرشته را که بایستند بر پل صراط تا گذر نکند هیچ کس از صراط
مگر بسبب برات و حکمنامه دوستی از علی پس هر کس را که
نباشد این برات سرنگون سازد اورا خدای تعالی در
آتش دوزخ منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِيمَانُ اَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
اِنْ وُضِعَ اِيمَانُ عَلِيٍّ فِي كِفَّةٍ لَرَجَحَ اِيمَانُ عَلِيِّ بْنِ
اَبِي طَالِبٍ ترجمه عبد الله بن حذیفه پسر مره عنزی
از پدر کلان خود روایت کند که گفت دو مرد پیش عمر
بن خطاب آمده پرسیدند این مسئله را از مردی که در آن
مکان حاضر بود پس گفت او انمود انمود بهر دو انگشت خود
پس بازگشت عمر بسوی آن دو مرد دید و گفت دو طلاق
است پس گفت یکی از آن دو مرد بعمر که سبحان الله آمدیم
ما بسوی تو و تو امیر مومنانی و پرسیدیم از تو مسئله و جواب
دادی تو متوسل شده بسوی مردی و حال آنکه بخدا اگر نکند

که با تو سخن

که با تو سخن نکرد و باشارت جواب داد گفت عمر
که آیا میدانی تو کیست این مرد این برادر رسول خداست
گواهی میدهم من که عمرم بدرستی که شنیده ام از
رسول خدا که میگفت اگر نهند ایمان اهل آسمان و
زمین را در پله ترازو و بنهند ایمان علی را در پله دیگر هر
آینه زیاده آید ایمان علی بن ابیطالب بر اهل آسمانها و
زمین منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ سُمِّيَ النَّاسُ مُؤْمِنِينَ مِنْ اَجْلِ عَلِيٍّ
وَلَوْ لَمْ يُؤْمِنْ عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ مُؤْمِنٌ فِي اُمَّتِي وَ
سُمِّيَ مُخْتَارًا لِاَنَّ اللهَ تَعَالَى اخْتَارَهُ وَسُمِّيَ
الْمُرْتَضَى لِاَنَّ اللهَ تَعَالَى ارْتَضَاهُ وَسُمِّيَ
عَلِيًّا لِاَنَّهُ لَمْ يُسَمَّ اَحَدٌ قَبْلَهُ بِاِسْمِهِ وَسُمِّيَتْ
فَاطِمَةُ بَتُولًا لِاَنَّهَا تَبَتَّلَتْ وَتَقَطَّعَتْ عَمَّا
هُوَ مُعْتَادُ الْعَوْرَاتِ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَ
لِاَنَّهَا تَرْجِعُ كُلَّ لَيْلَةٍ بِكْرًا وَسُمِّيَتْ مَرْيَمُ
بَتُولًا لِاَنَّهَا وَلَدَتْ عِيسَى بِكْرًا ترجمه از ام
سلمه رضی الله عنها مرویست که گفت رسول صم نامیده شدند

آدمیان بلقب مومنین بواسطه علی و اگر ایمان نمی آورد علی
هر آینه مومن نمیبود از امت من کسی و نامیده شد علی را
مختار بواسطه آنکه خدای تعالی برگزید اورا و نامیده شد
مرتضی جهت آنکه الله تعالی از وی راضی است و او رضی
از خدا است و نامیده شد او علی بواسطه آنکه نام نکرد رب
العزت کسی را پیش از وی باین اسم و نامیده شد فاطمه
بتول از برای آنکه آنچه معتاد است مر عورات را که در
هر ماه می بینند از وی منقطع بود یا آنکه میگشت فاطمه صلوة
الله علیها در هر شب بکر مولف گوید تبتل در اصل بمعنی
قطع است چنانچه عبارات صراح دلالت میکند بمعنی
که اَلتَّبَتُّلُ الْقَطْعُ وَيُقَالُ هِيَ الْعَذْرَاءُ الْمُنْقَطِعَةُ
عَنِ الْاَزْوَاجِ وَيُقَالُ هِيَ الْمُنْقَطِعَةُ عَنِ
الدُّنْيَا اِلَى اللهِ وَهِيَ نَعْتُ فَاطِمَةَ بِنْتِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ترجمه
پس بر این تقدیر تسمیه فاطمه به بتول جهت آن باشد که منقطع
است از دنیا بسوی خدا و تسمیه مریم بنا بر انقطاع از
ازواج است منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

واله وسلم

وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ بَخٍ بَخٍ مَنْ مِثْلُكَ وَالْمَلَائِكَةُ
تَشْتَاقُ اِلَيْكَ وَالْجَنَّةُ لَكَ اِنَّهُ اِذَا كَانَ
يَوْمُ الْقِيٰمَةِ يُنْصَبُ لِي مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ وَلِاِبْرَاهِيمَ
مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ وَلَكَ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ فَنَجْلِسُ
عَلَيْهَا وَاِذًا مُنَادٍ يُنَادِي بَخٍ بَخٍ مِنْ وَصِيٍّ
بَيْنَ حَبِيبٍ وَخَلِيلٍ ثُمَّ اُوتِيَ بِمَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ
وَالنَّارِ فَاَدْفَعُهَا اِلَيْكَ ترجمه از زید بن ارقم مرویست
که گفت رسول خدا صم ای علی خوشا حال تو خوشا حال تو کیست
مانند تو که فرشتگان آرزومند تو و بهشت مر تراست بدرستی
هرگاه شود روز قیامت برپای کرده شود از برای من منبری از
نور و از برای ابراهیم منبری از نور و از برای تو منبری از
نور پس بنشینیم ما بر آن منابر در آن هنگام ندا کند ندا کننده
که خوشا حال وصی که نشسته است ما بین حبیب و خلیل خدا
پس آورده شود کلیدهای بهشت و دوزخ و بدهم من آن
کلیدها را بدست تو منقبت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللهَ تَعَالَى اَيَّدَ هٰذَا الدِّينَ
بِعَلِيٍّ وَاَنَا مِنْهُ وَفِيهِ اُنْزِلَ اَفَمَنْ كَانَ عَلٰى

بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ الْآیَة ترجمه از ابو ذر غفاری رضی الله عنه
مرویست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که خدای عز و جل فوت
داد این دین را بعلی و من از ویم و در شان وی فرود آمده آیه کریمه
اَفَمَنْ کَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ تا آخر آیه مبارکه منقبت عَنِ
الْاِمَامِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ عَنْ آبَائِهِ اَنَّهُ سُئِلَ رَسُولُ
اللهِ صلی الله علیه و آله عَنِ النَّاسِ فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله خَیْرُهَا وَ اَتْقَیٰهَا
وَ اَفْضَلُهَا وَ اَعْلَمُهَا وَ اَقْرَبُهَا اِلَی الْجَنَّةِ وَ
اَقْرَبُهَا مِنِّی وَ لَا فِیکُمْ اَلتَّقِیُّ وَ لَا اَقْرَبُ اِلَیَّ مِنْ
عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ ترجمه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه از آباء بزرگوار روایت کنند بدرستی که پرسیدند از رسول
خدا از آدمیان پس گفت رسول صلی الله علیه و آله که بهترین و پرهیزکارترین
و فاضلترین و داناترین و نزدیکترین آدمیان بسوی بهشت و
نزدیکترین ایشان از من و نیست در میان شما پرهیزکارتر
و نزدیکتر بسوی من از علی بن ابی طالب منقبت عَنْ اَنَسٍ قَالَ
کُنْتُ مَعَ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
فَاَقْبَلَ عَلِیٌّ فَقَالَ النَّبِیُّ هٰذَا حُجَّةٌ عَلٰی
اُمَّتِی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عِنْدَ اللهِ ترجمه از انس رضی الله

عنه روایت

عنه مرویست که گفت بودم با پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از مقابل پیدا شد
مرتضی علی علیه السلام گفت رسول صلی الله علیه و آله این مرد حجت است بر امت
من روز قیامت نزد خدای عز و جل ترجمه عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ
قَالَ قِیلَ یَا رَسُولَ اللهِ مَتٰی وَجَبَتْ لَکَ
النُّبُوَّةُ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَ اللهُ آدَمَ وَ
نَفَخَ الرُّوحَ فِیهِ وَ قَالَ وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ
بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰی
اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلٰی فَقَالَ اَنَا رَبُّکُمُ
الْاَعْلٰی وَ مُحَمَّدٌ نَبِیُّکُمْ وَ عَلِیٌّ اَمِیرُکُمْ ترجمه از ابی هریره
مرویست که گفته شد یا رسول صلی الله علیه و آله کی واجب مر ترا نبوت پیش
از آنکه بیافریند حقتعالی آدم را و بدمد جان را در وی گفت نبی صلی الله علیه و آله
در آن هنگام که گرفت پروردگار از فرزندان آدم از پشتهای
ایشان فرزندان ایشان را و گواه گرفت ایشان را بر نفسهای
ایشان یعنی گفت آیا نیستم من پروردگار شما گفتند هستی تو پروردگار
ما پس گفت الله سبحانه و تعالی که من پروردگار شمایم بالاتر
از همه و محمد نبی شما و علی امیر شماست مؤلف گوید کُنْتُ وَلِیًّا
وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّینِ قول امیر المؤمنین ع مطابق حدیث

مسطور است زیرا که ولی بمعنی والی نیز آمده منقبت عَنْ اَنَسٍ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله یَا اَنَسُ اِنْطَلِقْ فَادْعُ لِی
سَیِّدَ الْعَرَبِ یَعْنِی عَلِیًّا فَقَالَتْ عَائِشَةُ اَلَسْتَ
سَیِّدَ الْعَرَبِ فَقَالَ اَنَا سَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ
وَ عَلِیٌّ سَیِّدُ الْعَرَبِ فَلَمَّا جَاءَ اَرْسَلَ رَسُولُ اللهِ
صلی الله علیه و آله اِلَی الْاَنْصَارِ فَاَتَوْهُ فَقَالَ لَهُمْ یَا مَعْشَرَ الْاَنْصَارِ
اَلَا اَدُلُّکُمْ عَلٰی مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی
قَالُوا بَلٰی یَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ هٰذَا عَلِیٌّ فَاَحِبُّوهُ
بِحُبِّی وَ اَکْرِمُوهُ بِکَرَامَتِی فَاِنَّ جَبْرَئِیلَ اَمَرَنِی
بِالَّذِی قُلْتُ لَکُمْ عَنِ اللهِ تَعَالٰی ترجمه از انس بن
مالک مرویست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ای انس برو
و بخوان از برای من سید و بزرگ عرب را یعنی مرتضی علی را
گفت عایشه که آیا نیستی تو سید و بزرگ عرب فرمود که من
سید و بزرگ فرزند آدمم و در من فخر نیست و علی بزرگ
و سید عرب هرگاه آمد علی پس رسول صلی الله علیه و آله فرستاد او را
بسوی جماعت انصار چون آمدند گفت رسول صلی الله علیه و آله مر ایشان را
که ای گروه انصار آیا راه بنمایم مر شما را چیزی که اگر با و

دست بزنید

دوست باشید هرگز گمراه نشوید بعد از من گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود این علیست دوست دارید این را بواسطه دوستی من
و گرامی دارید بسبب گرامی داشتن من و بدرستی که جبرئیل امر کرد
مرا از جانب الله تعالی آنچه گفتم مر شما را منقبت قَالَ النَّبِیُّ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ یَأْتِی النَّاسُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
بِالْاَعْمَالِ فَلَا تَنْفَعُهُمْ اِلَّا مَنْ قَبِلْتُ اَنَا وَ عَلِیُّ
بْنُ اَبِی طَالِبٍ عَمَلَهُ بَعْدَ قَبُولِ الْاُمَّةِ ترجمه از ابی
امامه باهلی مرویست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله می آیند مردمان روز
قیامت بعملهای خود پس سود نکند ایشان را اعمال ایشان مگر
کسی را که بپذیریم ما و علی اعمال او را پس از پذیرفتن امت
منقبت عَنْ اَبِی مُوسَی النَّهْدِی قَالَ کُنْتُ مَعَ رَسُولِ
اللهِ صلی الله علیه و آله فِی بَقِیعِ الْغَرْقَدِ وَ مَعَهُ اَبُو بَکْرٍ وَ عُثْمَانُ وَ
عُمَرُ وَ نَفَرٌ مِنْ اَصْحَابِهِ وَ عَلِیٌّ فَالْتَفَتَ اِلٰی
اَبِی بَکْرٍ فَقَالَ یَا اَبَا بَکْرٍ هٰذَا الَّذِی تَرَاهُ وَ
زِیرِی فِی السَّمَاءِ وَ وَزِیرِی فِی الْاَرْضِ یَعْنِی
عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ فَاِنْ اَحْبَبْتَ اَنْ تَلْقَی اللهَ
وَ هُوَ عَنْکَ رَاضٍ فَارْضِ عَلِیًّا فَاِنَّ رِضَاهُ

رضاه الله وغضبه غضب الله ترجمه از ابو موسى
نهدی مرویست که بودیم با رسول صلعم در موضع وبقیع فرقد
من وابوبکر وعثمان وعمر وجمعی از صحابه وحضرت امیر
المؤمنین علی علیه الصلوة والسلم پس نگاه کرد رسول صلعم بسوی ابوبکر
وگفت ای ابوبکر این کسی را که تو می بینی وزیر منست در
آسمان وزمین یعنی علی پس اگر میخواهی که ملاقات کنی خدای
تعالی را در حالتی که او از تو راضی باشد پس خوشنود کن علی را بدرستی
که خوشنودی او خوشنودی خداست وخشم وی خشم خدای
منقب عن ابی ذر الغفاری قال سمعت النبی صلعم
یقول ان الله تعالی اطلع الارض اطلاعة من
عرشه بلا کیف ولا زوال فاختارنی
وجعلنی سید الاولین والاخرین من
النبیین والمرسلین واعطانی ما لم یعطی
لاحد وهو الرکن والمقام والحوض والزمزم
والمشعر الاعلی والجمرات العظام بمنزلة الصفا
وبیاره المروة واعطانی الله ما لم یعط احدا
من النبیین والملائکة المقربین قلنا وما ذا

یا رسول الله

یا رسول الله قال اعطانی علیا واعطاه العذ
راء البتول ترجع کل لیلة بکرا ولم یعط ذلك
احدا من النبیین والحسن والحسین ولم یعط
احدا مثلهما واعطاه صهرا مثلی ولیس
لاحد مثلی واعطاه الحوض وجعل الیه قسمة
الجنة والنار ولم یعط ذلك الملائکة وجعل
شیعته فی الجنة واعطاه اخا مثلی ولیس
لاحد اخ مثلی ایها الناس ومن اراد ان یطفی
غضب الله وان یقبل الله عمله فلینظر الی علی
فالنظر الیه یزید فی الایمان وان حبه یذ
یذیب السیئات کما یذیب النار الرصاص
ترجمه از ابی ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که گفت رسول
بدرستی که خدای عز وجل مشرف شد وبدید مر زمین را دیدنی
از عرش خود بی کیف وبی زوال برگزید مرا وگردانید مرا سرور
وبزرگ پیشینیان وپسینیان از پیغمبران ومرسلان وعطا کرد مرا
چیزی که عطا نکرد احدی را از عالمیان وآن رکن ومقام ابراهیم
وحوض وکوثر وچاه زمزم ومشعر ومنارهای بزرگ که جانب

راستش صفا وجانب چپ مروه است وداد مرا چیزی چند
که نداد بیکی از پیغمبران وفرشتگان مقرب گفتیم چیست
آن یا رسول الله گفت داده است خدای تعالی مرا علی و
اورا فاطمه دوشیزه که آنچه زنان را در هر ماه معتاد است
از او منقطع است وباز میگردد هر شب بسوی دوشیزگی ونداد
آنچنین زوجه هیچ پیغمبر را او داده است باو دو فرزند که
حسن وحسین اند ونداد هیچ پیغمبر را مانند این دو پسر وداده است
باو خسری همچو من ونداد کسی را مانند من خسری وداده است
باو حوض کوثر وگردانیده است بسوی او بخش کردن بهشت
ودوزخ ونداد این مرتبه بفرشتگان وداده است پی
رو ان او را بهشت وداده است باو برادری مانند من
ونیست کسی را برادری همچو من ای گروه آدمیان هر
هر که خواهد فرو نشاند آتش غضب خدای تعالی را واینکه
قبول کند خدای تعالی کردهای او را پس باید که نظر کند
بسوی علی بن ابیطالب بدرستی که نظر کردن بسوی او زیاده
میکند ایمان ودوستی او میکند از دید بیهار اخیار چنانچه میگدازد
آتش ارزیز را منقبت عن ابی هریرة قال سمعت

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انه
قال من صام یوم الثامن عشر من ذی الحجة کان
له ستین شهرا وهو یوم الذی اخذ فیه النبی
بید علی بغدیر خم فقال من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
ترجمه از ابی هریره مرویست که شنیدم از رسول صلعم که گفت هر
کس روزه بگیرد در روز هجدهم ذی الحجه مر او راست ثواب
شصت ماه روز هجدهم ماه مذکور روزیست که گرفت از رو
جناب پیغمبر دست علی را در موضع غدیر خم وگفت هر کس را
من حاکم وامیر باشم علی حاکم وامیر اوست بار خدایا دوست
دار آنکس را که علی را دوست دارد ودشمن دار آن را که
علی را که دشمن دارد منقبت عن عمر بن الخطاب قال
نصب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
لعلی علما فقال من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل
من خذله وانصر من نصره اللهم انت
شهیدی علیهم فقال کان فی جنبی شاب

حُسْنُ الوَجْهِ طَیِّبُ الرِّیحِ فَقَالَ یَا عُمَرُ لَعَقَدَ
رَسُولُ اللّٰهِ عَقْدًا لَا یَحِلُّهُ وَکَذَا وَکَذَا
اِلَّا مُنَافِقٌ فَاحْذَرْ اَنْ یَحِلَّهُ فَقَالَ قُلْتُ
یَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنَّكَ حَیْثُ قُلْتَ فِی عَلِیٍّ کَانَ
جَنْبِی شَابٌّ حَسَنُ الوَجْهِ طَیِّبُ الرِّیحِ فَقَا
کَذَا وَکَذَا قَالَ یَا عُمَرُ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ وَلَدِ
آدَمَ لٰکِنَّهُ جَبْرَئِیلُ اَرَادَ اَنْ یُؤَکِّدَ عَلَیْکُمْ مَا
قُلْتُهُ فِی عَلِیٍّ ترجمه از عمر بن الخطاب مرویست که گفت
برپای کرد رسول صلعم از برای علی علیه السلام و گفت هر که را من حاکم و
امیرم علی حاکم و امیر اوست بار خدایا دوست دار آنرا که علی را
دوست دارد و دشمن دار آنرا که علی را دشمن دارد و فرو
گذار آنرا که علی را فرو گذارد و یاری کن آنرا که علی را یاری
کند بار خدایا تو گواه منی بر ایشان گفت عمر که در پهلوی من
جوانی بود نیکو روی و خوشبوی گفت آنجوان که ای عمر هر
آینه بتحقیق بسته است رسول صلعم عقدی که وا نکند آنرا چنین و چنین
مگر منافق پس پرهیز کن تو از آن که بگشاید این عقد را پس گفت
عمر گفتم ای رسول خدا آنجوان که جایی که تو گفتی در حق علی آن
سخنان

سخنان بود در پهلوی من جوانی خوش روی و خوشبوی
گفت من چنین رسول صلعم فرمود ای عمر آنجوان از فرزند ان
آدم نبود و لیکن جبرئیل علیه السلام بود که خواست محکم کند آنچه بر
شما گفتم در حق علی مؤلف گوید حدیث مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ در صحیح ترمذی و مسلم و مصابیح و مسند احمد
بن حنبل و مشکوٰة و صواعق محرقه و غیره نیز مسطور است چنانکه
عبارت مشکوٰة این است عن البراء بن عازب و زید بن ارقم
اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا
نَزَلَ بِغَدِیرِ خُمٍّ اَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ
وَآلِهِ فَقَالَ اَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ اَنِّی اَوْلٰی بِالمُؤْمِنِینَ
مِنْ اَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلٰی قَالَ اَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ اَنِّی اَوْلٰی بلی
بِکُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ قَالُوا بَلٰی فَقَالَ اَللّٰهُمَّ
مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ
مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ فَلَقِیَهُ عُمَرُ بَعْدَ
ذٰلِكَ فَقَالَ لَهُ هَنِیئًا یَا ابْنَ اَبِی طَالِبٍ اَ
صْبَحْتَ وَاَمْسَیْتَ مَوْلٰی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ
و در صواعق محرقه می آورد اَنَّهُ رَوَاهُ عَنِ النَّبِیِّ

ثَلٰثُونَ صَحَابِیًّا وَاِنَّ کَثِیرًا مِنْ طُرُقِهِ صَحِیحٌ وَ
حَسَنٌ یعنی بدرستیکه روایت کرده اند از نبی این
حدیث را سی نفر از صحابه بدرستی که بسیاری از طرق
او صحیح و حسن منقبت عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ
رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
یَقُولُ لِعَلِیٍّ حَسْبُكَ اَنْ لَیْسَ لِمُحِبِّكَ حَسْرَةٌ
عِنْدَ مَوْتِهِ وَلَا وَحْشَةٌ فِی قَبْرِهِ وَلَا فَزَعٌ
یَوْمَ القِیٰمَةِ از ام المؤمنین عایشه مرویست که شنیدم
از رسول صلعم که می فرمود مر علی بن ابیطالب صلعم که پسندیده
است ترا ای علی این که نیست دوست ترا افسوس و
پشیمانی نزد مردن وی نیست او را ترسی در گور و نه اضطرابی
در روز قیامت منقبت عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ کُنَّا نُصَلِّی مَعَ
النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَالْتَفَتَ
اِلَیْنَا فَقَالَ اَیُّهَا النَّاسُ هٰذَا وَلِیُّکُمْ بَعْدِی
فِی الدُّنْیَا وَالآخِرَةِ فَاحْفَظُوهُ یعنی علیًّا ترجمه
از ابن عمر مرویست که نماز میکردیم با رسول صلعم پس نگاه کرد بجانب
ما و گفت این مرد یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام حاکم و امیر
شماست

شماست بعد از من در دنیا و آخرت پس نگاه دارید او را
یعنی ادب او را منقبت عَنْ عُمَرَ قَالَ مَرَّ سَلْمَانُ لِقَاءَ
رَبِّی وَهُوَ یُرِیدُ اَنْ یَعُودَ رَجُلًا وَنَحْنُ جَالِسٌ
فِی حَلْقَةٍ وَفِینَا رَجُلٌ قَالَ لَو [illegible]
بِاَفْضَلِ هٰذِهِ [illegible] بَعْدَ نَبِیِّهَا وَاَفْضَلُ
هٰذَیْنِ الرَّجُلَیْنِ اَبِی بَکْرٍ وَعُمَرَ فَقَامَ سَلْمَانُ
فَقَالَ وَاللّٰهِ لَو هٰذَیْنِ الرَّجُلَیْنِ اَبِی بَکْرٍ وَعُمَرَ
ثُمَّ مَضٰی سَلْمَانُ فَقِیلَ لَهُ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ مَا
قُلْتَ قَالَ دَخَلْتُ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ وَهُوَ فِی
سَکَرَاتِ المَوْتِ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ هَلْ
اَوْصَیْتَ قَالَ یَا سَلْمَانُ اَتَدْرِی مَنِ الاَوْصِیَاءُ
قُلْتُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَعْلَمُ قَالَ اِنَّ آدَمَ وَصِیُّهُ
شِیثٌ وَکَانَ اَفْضَلَ مَنْ تَرَکَهُ بَعْدَهُ وَوَصِیُّ
مُوسٰی یُوشَعُ وَکَانَ اَفْضَلَ مَنْ تَرَکَهُ بَعْدَهُ
وَوَصِیُّ سُلَیْمَانَ آصَفُ بْنُ بَرْخِیَا وَکَانَ اَفْضَلَ
مَنْ تَرَکَهُ بَعْدَهُ وَاِنِّی وَصَیْتُ اِلٰی عَلِیٍّ وَهُوَ اَفْضَلُ
مَنْ اَتْرُكُ بَعْدِی ترجمه از عمر بن الخطاب مرویست که گفت

گذشت سلمان فارسی و او میخواست که بپرسد بیمار را و ما
نشسته بودیم در حلقه و بود در میان ما مردی و گفت اگر خواهید
خبر کنم شما را به بهترین این امت بعد از پیغمبر این امت و بهتر
ازین دو مرد یعنی ابو بکر و عمر پس خواست سلمان و گفت
قسم بخدا که اگر خواهم هر آینه خبر دهم شما را افضل این
امت بعد نبی و افضل از ابو بکر و عمر روان شد پس گفته
شد مر او را که ای ابا عبد الله چه گفتی و از کجا گفتی گفت در
آمدم بر رسول صلعم در حالی که در سکرات موت بود گفتم ای
رسول خدا آیا وصیت کردی فرمود ای سلمان آیا میدانی
تو که کیانند وصی انبیا گفتم خدا و رسول خدا داناتر اند
پس فرمود بدرستی که وصیت کرد آدم علیه السلم شیث را
و شیث بهترین آن جماعت بود که گذاشت پس از خود از
فرزندان و وصیت کرد نوح علیه السلم سام را و بود سام
بهترین مردم که گذاشت پس از خود و وصیت کرد موسی علیه
السلم یوشع را که بود یوشع بهترین آن جمعی که گذاشت بعد از
خود و وصیت کرد سلیمان علیه السلام آصف بن برخیا را
و آصف بود بهترین کسی که گذاشت بعد از خود و وصیت
کرد عیسی

کرد عیسی علیه السلام شمعون را و بود شمعون بهترین مردم
که گذاشت بعد از خود و من وصیت میکنم بسوی علی و علی
بهترین مردم است که میگذارم پس از خود منقبت عن عمر
قال لما عقد عقد مواخاة بین اصحابه
قال هذا علی اخی فی الدنیا والاخرة وخلیفتی
فی اهلی و وصیی فی امتی و وارث علمی
و قاضی دینی ماله منی وما لی منه نفعه
نفعی وضره ضری من احبه فقد احبنی ومن
ابغضه فقد ابغضنی منقبت از عمر مرویست که گفت
آنگاه که بست رسول صلعم عقد برادری در میان اصحاب خود
فرمود که این علی برادر من است در دنیی و آخرت و خلیفه
من در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من
و ادا کننده دین من مال او از آن من و مال من از آن
اوست نفع من نفع او و ضرر او ضرر من است هر کس دوست
دارد او را بتحقیق که دوست دارد مرا هر کس که دشمن دارد
او را بتحقیق که دشمن دارد مرا منقبت عن سلمان الفا
رسی قال دخلت علی النبی صلی الله علیه

و آله وسلم واذا الحسین علی فخذه وهو
یقبل عینیه وفاه ویقول انت سید بن
سید وانت امام بن امام وانت حجة بن
حجة ابو حجج تسعة من صلبک تاسعهم قائمهم
منقبت از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که گفت در آمدم
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و در آن وقت حضرت امیر
المؤمنین حسین صلوات الله علیه بر بالای ران آنحضرت نشسته
بود پیغمبر صلعم می بوسید هر دو چشم و دهن او را و میگفت
تو سیدی و پسر سیدی و امامی و پسر امامی و حجت خدائی و
پدر حجتهای نه گانه از پشت تو اند که نهم آن حجتها قائم آنها است
که برپای دارنده دین خدا است منقبت عن زید بن خارجة
مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قال لما کان اللیلة التی اخذ فیها رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم علی الانصار بیعة
الاولی فقال اخذت علیکم ما اخذ الله
علی النبیین من قبلی ان تحفظ لی بما تحفظوا
انفسکم وتمنعونی فیما تمنعوا انفسکم وتحفظوا
علی بن

علی بن ابی طالب بما تحفظوا انفسکم فانه
صدیق الاکبر بزید الله به دینکم وان
الله اعطی موسی العصا وابراهیم النار
المطفئة وعیسی الکلمات التی کان یحیی
بها الموتی واعطانی هذا ولکل نبی
آیة ربی والائمة الطاهرون انثنی من ولده
لن تخلو الارض من الایمان ما بقی احد من
ذریته وعلیهم تقوم القیامة منقبت از زید بن
خارجه رضی الله عنه که غلام حضرت رسول صلعم بود مرویست که
چون شد آن شب که گرفت در آن شب رسول خدا بر انصار بیعت
نخستین خود را پس گفت بتحقیق گرفتم من بر شما بیعت چنانچه گرفته است
خدای تعالی بر پیغمبرانی که بوده اند پیش از من این که نگاه دارید
مرا و باز دارید از آن چیزهایی که باز میدارید جانهای خود را
و نگاه دارید علی بن ابیطالب را از آنچه باز میدارید جانهای
خود را پس بدرستی که علی صدیق اکبر است می افزاید خدای تعالی
دین شما را بعلی و بدرستی که خدای تعالی داده است موسی را
عصا و ابراهیم را آتش سرد کرده و عیسی را سخنانی که

زنده میکرد و آن مرده را او داد خدای تعالی مر این را
یعنی علی را او مر هر پیغمبر را آنچه نیست از پروردگار من بر
صدق و بزرگی او و اما آن پاکیزه نشان پروردگار منند از فرزندان
او و هرگز خالی نشود در روی زمین از امامان یعنی شخصی از اولاد
او باقی و پاینده باشد و بر پای نشود در روز قیامت مگر بذریت
او مؤلف گوید از حدیث یا علی إن الله تعالی أشرف
علی الدنیا فاختارنی علی رجال العالمین
ثم اطلع الثانیة فاختارک علی رجال
العالمین إلی آخره اینجا جمله احادیث از جمع عارف
ربانی میر سید علی همدانی که موسوم بمودات است از مودت
ثالثه نقل کرده ترجمه نوشته شد اگرچه احادیث مذکوره در کتب دیگر
از کتب معتبره بنظر در آمده اما چون بر جمع سید مذکور قدس
سره اعتماد تمام بود بنا برین نوشتن اسامی کتب دیگر پرداخت

باب سیوم در بیان بعضی از فضایل اصفیا و اول
اولیا حضرت امیر المؤمنین و امام العارفین علی المرتضی
کرم الله وجهه و ما یتعلق بها مر ارباب دانش و اصحاب
بینش ظاهر و باهر است که بعد از کلام خدای عز و جل و علی

وحدیث محمد

وحدیث محمد مصطفی علیه التحیه و الثنا هیچ کلامی فصیح تر و شریف
تر از کلام حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نیست
بنا برین بعد از بیان آیات بابرکات قرآنی و حدیث
حبیب سبحانی افتتاح این باب تبرکا و تیمنا بکلام
معجز انجام آن امام معلی مقام کرده شد و انجمله صد چهار
کلمه است که از منظور نظر فرید کار خواجه محمد ده
دار نور مضجعه شرح کرده موسوم بنخبة البیان کرد اینده
مؤلف بشرف مطالعه اش انصاف است که شارح
طیب الله ثراه در متانت عبارت و رسائی معانی
داد شرح داده اگر رساله مذکوره را تمام می‌نوشت باعث
موجب اطالت باب می‌شد ازین وجه معنی تحت لفظ
بقدر دانش کوته اندیش خود در حیز تحریر آورد امید
که موافق رضای و مطابق رای جهان آرای آن
حضرت کرم الله وجهه باشد منقبت قال امیر المؤمنین
کرم الله وجهه أنا الذی عندی مفا
تیح الغیب لا یعلمها بعد محمد غیری یعنی
منم آنکس که نزد من است کلیدهای غیب که نمیدانند

آن کلیدها را بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم غیر من
منقبت قال امام المتقین کرم الله وجهه
أنا بکل شیء علیم یعنی منم بحقیقت هر چیز دانا و
آگاه منقبت قال امام المسلمین علیه السلام
أنا الذی قال فیه رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم أنا مدینة العلم و علی بابها
یعنی منم آنکس که گفت رسول خدا در شان وی که منم
شهر علم و علی در آن منقبت قال امام العا
رفین کرم الله وجهه أنا ذو القرنین المذ
کور فی الصحف الأولی یعنی منم ذو القرنین
ذکر کرده شده در کتب سماوی که پیش ازین نازل شده
منقبت قال امام الواصلین کرم الله وجهه
أنا الحجر المکرم التی تفجر منه اثنی عشر عینا
یعنی منم [illegible] مکرم که روان شده [illegible] از وی
دوازده [illegible] ولایت ائمه اثنی عشر منقبت قال [illegible]
الموحدین کرم الله وجهه أنا الذی عندی
خاتم سلیمان یعنی منم آنکس که نزد من [illegible] خاتم

سلیمان علیه السلام

سلیمان علیه السلام یعنی متصرفم در جمیع مخلوقات
از جن و انس و غیر آن بیت حکم سلیمان نبی میرفت
بر دیو و پری بود دش ز تو انگشتری الله و مولانا علی
قال امام المحققین کرم الله وجهه أنا
الذی أتولی و أتکفل حساب الخلایق
یعنی منم آنکسی که متصدی و متکفلم حساب خلایق را منقبت
قال امام السالکین کرم الله وجهه
أنا اللوح المحفوظ یعنی منم لوح محفوظ که ثابت است
در ضمیر مهر نور من جمیع صور کونیه الهی منقبت قال
امام المحسنین کرم الله وجهه أنا مقلب
القلوب و الأبصار إن إلینا إیابهم ثم
إن علینا حسابهم یعنی منم گرداننده دلها و چشمهای
ظاهر و باطن مردم بسوی خیر و شر بدرستی که بسوی ماست
رجوع و [illegible] کشف [illegible] و بتحقیق که بر [illegible] حساب
[illegible] منقبت قال امام الصادقین کرم
الله وجهه أنا الذی قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یا علی الصراط

صراطك والموقف موقفك يعني منم آن كسي كه
گفت رسول صلى الله عليه وسلم اي علي طريقه طريقه تست وموقف موقف
تو يعني براه نجه تو ثابت ور اسخي بر همان ثابت بايد بود با آنكه
پل صراط صراط تست وتو صاحب ومتصرف آني هر كرا
خواهي سهو برق خاطف بگذراني وبجنات نعيمش واصل
سازي وهر كرا خواهي نگون سار بدركات جحيمش ونيتي
وبعضي البجز والالام مكث عبور وشدت مرور موافقه نماي
بحب خلاص وتفاوت مراتب اعتقاد كه بتو دارند
وهمچنين موقفهاي قيامت موافقهاي تست وبتو
تعلق دارد هر كرا خواهي در ظل حمايت خود كشيده
شدت محنت انجا بروي آسان كني وبعضي العقوبت
انتظار وگذشتن ايام حساب كه پنجاه هزار سالست
معاقب گرداني منقبت قال امام العا
لمين كرم الله وجهه انا الذي عنده
علم الكتاب على ما كان وما يكون
يعني منم آن كسي كه نزد من است دانش كتاب الهي بر خبر كه
بود وباشد منقبت قال امام الاولين كرم الله

علي الامام

وجهه انا آدم الاول انا ابراهيم الخليل
حين القي في النار انا مونس المؤمنين يعني
منم آدم اول ومنم نوح اول ومنم ابراهيم خليل در آن
وقتي كه انداخته شد در آتش ومنم مونس وغمگسار مؤمنان
منقبت در مرآت الطالبين مسطور است كه خلق كرد حق
تعالى بعد از بهشت ودوزخ را ششصد هزار سال ده هزار
سال آدم پيش از خلق آدم صفي وعمر داد هر آدم را
ده هزار سال پس ميراند وخلق كرد بعد ايشان باز
همچو ايشان ده هزار آدم وعمر داد هر آدم را بدستور
سابق ده هزار سال وپس خلق كرد بعد از آدمهاي مرتبه
اول ودويم آدم صفي را بنابرين در زمان هر آدم تو حيثيت
پس نوح اول بدين معني صادق آمد. بيت عالم لطفي وعين
جود از روي يقين. ذات مقصود تو ايجاد دو عالم آمده
بود بر آدم مقدم معنيت اندر ازل. نام سبقت كرده بر جواد
را دم آمده. آدم اول تويي گر راست مي پرسي زمن. گرچه آدم
از ره صورت مقدم آمده. صدق دعوي را در اين معني خطاب
بو تراب. شاهد است اما ز هر عيان مبهم آمده منقبت

قال امام الفاتحين كرم الله وجهه انا
فتاح الاسباب يعني گشاينده وسبب گردانندهٔ
سببها قال امام المتعبدين كرم الله وجهه
انا منشئ السحاب يعني منم پديد كننده ابرها
منقبت قال امام السابقين كرم الله وجهه
انا مورق الاشجار يعني منم برگ دهنده وسبز كنندهٔ
درختان منقبت قال امام المستوفين كرم الله
وجهه انا داحي الارضين انا سماك السموات
يعني گستراننده زمينها وبلند سازنده آسمانها منقبت قال
امام العادلين كرم الله وجهه انا الذي عندي
فصل الخطاب انا قسيم الجنة والنار
يعني منم آن كسي كه نزد من است فصل خطابها يعني خطاب
فاصل ميان حق وباطل وكلام جدا سازنده ومتمايز
كننده ميان صواب وخطا ويا كلامي كه در نهايت
وضوح وظهور است در وا نمودن حقايق وفهميدن و
فهمانيدن معارف منم قسمت كننده درجات جنت
بر اهل جنت ودركات جهنم بر اهل جهنم قال

امام المعصومين

امام المعصومين كرم الله وجهه انا ترجمان
وحي الله انا معصوم من عند الله يعني منم تفسير
وبيان كننده وحي الهي منم معصوم ومحفوظ از صغاير وكباير
وخطرات وشكوك عمداً وسهواً بعصمتي كه از جانب حق
تعالى است منقبت قال امام المرشدين كرم الله
وجهه انا حجة الله على من في السموات و
فوق الارضين يعني منم حجت قاطع وبرهان ساطع
جهت وحدانيت وكمال قدرت الهي بر آنانكه در افلاكند
از جنس ملايك ونفوس قدسي وبر ساكنان طبقات
زمين از انس وجن وملايك ارضي وسماوي منقبت قال
امام المبشرين كرم الله وجهه انا خازن
علم الله انا قائم بالقسط يعني منم گنجينه وگنجور علم الهي
ومنم قائم ومتصف بعدل وعدالت منقبت قال امام
المنذرين كرم الله وجهه انا دابة الارض
يعني منم دابة الارض كه آن از علامات وامارات قيامت
است منقبت قال امام المقسطين كرم الله
وجهه انا الراجفة انا الرادفة يعني منم آن نفخه

اولی که بغایت حرکت دهنده وجنباننده است مر زمین را
ومنم رادفه یعنی نفخهٔ دویم ورادف بنا بر آن نامیده
شد که در عقب اولی است مأخوذ از ردف چنانچه مأخوذ است
از رجف وآن شدت تحرکیت منقبت قال امام
العاشقین ع کرم الله وجهه انا الصیحة بالحق
یوم الخروج الذی لا یکتم عنه خلق السموات
والارض یعنی منم آن صیحه حق که در روز بیرون آمدن
وحشر کردن خلایق است اجمال روزی که پوشیده نیست
از وی مخلوقات آسمانها وزمین منقبت قال امام
المقربین ع کرم الله وجهه انا صوت علی بن
ابی طالب فی الحروب کاصوات الرعد
یعنی منم آواز علی بن ابیطالب در جنگ همچو آوازهای
رعد منقبت قال امام الراشدین کرم
الله وجهه انا اول ما خلق الله حجته وکتب
علی حواشیه لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله ووصیه یعنی منم اول کسی که خلق کرد
الله تعالی حجتا ورا ونوشته بر اطراف ولا اله ا

الا الله محمد

الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ووصیه
وقال ثم خلق العرش وکتب علی
ارکانه الاربعة لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله ووصیه ونیز گفت
آنحضرت ع کرم الله وجهه که بستر خلق کرده عرش را ونوشت
بر ارکان چهار رکانه او کلمات مذکوره وقال ثم
خلق الارضین فکتب علی اطرافها لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله وو
صیه ونیز گفت آنحضرت ع کرم الله وجهه که بستر خلق کرد
طبقات زمین را ونوشت بر اطراف وجوانب او
کلمات مذکوره وقال ثم خلق اللوح فکتب
علی حدوده لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله ووصیه ونیز فرموده آنحضرت ع کرم الله
وجهه که بستر خلق کرد لوح محفوظ را ونوشت بر اطراف
وجوانب او کلمات معهوده منقبت قال امام
المتوکلین ع کرم الله وجهه انا الساعة التی
لمن کذب بها سعیرا یعنی منم آن ساعتی که هر کس

کذب وتکذیب او است واجب شده بروی دوزخ ومراد
از ساعت روز قیامت است منقبت قال امام
المشاهدین ع کرم الله وجهه انا ذلک
الکتاب لا ریب فیه یعنی منم آن کتاب که نیست
هیچ شکی وریبی در وی که عبارت از قرآن مجید است
منقبت قال امام الراکعین کرم الله وجهه
انا اسماء الحسنی التی امر الله ان یدعو بها یعنی
منم اسماء الهی که امر کرده است حق سبحانه وتعالی با آنکه
خوانده شود او را بآن اسما
ای مرغ خوش
الحان بخوان الله ومولانا علی تسبیح خود کن بر زبان الله و
مولانا علی اسمش عظیم واعظم است غفار وفرد عالم است
مولا وحی ادم است الله ومولانا علی خواهی که یابی روشنی دل
جان در ره او برفشان کو جان ودست الله ومولانا علی
سلطان بی مثل ونظیر پروردگار هور رش دارنده زمان ودهر
الله ومولانا علی شاهنشه روی زمین نامش امیر المؤمنین
خوانده امام اولین الله ومولانا علی منقبت قال
امام الساجدین کرم الله وجهه انا النور

الذی

الذی اقتبس منه موسی هدی منقبت منم آن نوری که طلب روشنائی
کرد از وی موسی ع پس هدایت یافت بآن نور منقبت قال امام
المکرمین کرم الله وجهه انا هادم القصور منقبت منم
براندازنده قصرهای دنیا وعمارات عالم منقبت قال
امام المجتهدین کرم الله وجهه انا مخرج
المؤمنین من القبور یعنی منم برآرنده مؤمنان از
قبرهای ایشان منقبت قال امام المحسنین کرم
الله وجهه انا الذی عندی الف کتاب
من کتب الانبیاء یعنی منم کسی که نزد من است هزار
کتاب از کتب انبیا علیهم السلام منقبت قال امام
المتکلمین ع کرم الله انا المتکلم لکل لغة فی
الدنیا یعنی منم سخن گوینده بهر لغت وزبان که در دنیا است
منقبت قال امام المتعالین ع کرم الله و
وجهه انا صاحب نوح ومنجیه انا صاحب
ایوب المبتلی ومنجیه شافیه انا صاحب
یونس ومنجیه یعنی منم صاحب نوح ونجات دهنده
او ومنم صاحب ایوب که مبتلا بود بانواع محنتها ونجات

دهنده وشفا بخشنده او منم صاحب یونس ونجات دهنده
وی منقبت قال امام القادرین کرم
الله وجهه انا اقمت السموات السبع بنوری
وقدرة الکاملة یعنی منم که برپا کرده ام هفت آسمان را
بنور قدرت کامله خود منقبت قال امام العالمین
کرم الله وجهه انا الذی بی اسلم ابراهیم
الخلیل لرب العالمین واقر بفضله یعنی منم
آنکسی که بسبب من اسلام آورد ابراهیم خلیل پروردگار
دگار عالمیان را واقرار کرد بفضل وبزرگی او منقبت
قال امام القانتین کرم الله وجهه انا
عصاء الکلیم وبه اخذ بناصیة الخلق اجمعین
یعنی منم عصای موسی کلیم وبال گیرنده ام موهای پیشانی
خلق را وقابض ومتصرف در ایشان منقبت قال امام
المعطوفین کرم الله وجهه انا الذی نظرت
فی عالم الملکوت فلم اجد غیری شیئا و
قد غاب یعنی منم آنکسی که نظر کردم در عالم ملکوت پس
نیافتم غیر خود چیز دیگر را وتحقیق که غایب بود غیر منقبت

قال الامام الداعی

قال امام الامرین کرم الله وجهه انا
الذی احصی هذا الحق وان کثر وحتی
ادیتهم الی الله منم آنکسی که می شمارم وجمیع اعداد
خلق را اگرچه بسیار شوند تا آنکه مودب میگردانم ایشان را بسوی
حق تعالی منقبت قال امام الطاهرین کرم الله
وجهه انا الذی لا یبدل القول لدی وما
انا بظلام للعبید یعنی منم آنکسی که مبدل ومتغیر نمیشود
قول وکلام پیش من ونیستم من ظلم کننده مر بندگان را
منقبت قال امام المقدسین کرم الله
وجهه انا ولی الله فی الارض والمفوض
الیه امره والحکم فی عباده یعنی منم ولی خدا
در زمین وکذاشته شده بسوی من امر خدا وحکم میکنم در
بندگان وی چنانچه فرموده باشد چنانچه منم اسم منقبت قال
امام الملهمین کرم الله وجهه انا الذی
دعوت السموات السبع فاجابونی فامر
تها فینصون یعنی منم آنکسی که خواندم آسمانهای
هفتگانه را پس اجابت نمودند مرا پس حکم کردم برپا

اند منقبت قال امام المخبرین کرم الله وجهه
انا الذی بعث النبیین والمرسلین
یعنی منم آنکسی که خواندم وطلب اطاعت نمودم ماه وآفتاب
را پس اجابت کردند مرا مولوی معنوی گوید خواجه خیر البشر
باب شبیر وشبر راجع شمس وقمر شاه سلام علیک حیدر
لشکرشکن باب حسین وحسن شیر خدا ابوالحسن شاه سلام
علیک منقبت قال امام المهاجرین کرم
وجهه انا فطرت العالمین یعنی منم که خلق کردم
عالمیان را منقبت قال امام المجاهدین کرم الله
وجهه انا داحی الارضین وعالم بالاقالیم
یعنی منم گستراننده زمینها ودانا بجمیع اقلیمها
قال امام الشهیدین کرم الله وجهه
انا امر الله والروح یعنی منم امر خدا وروح
او که فرموده قل الروح من امر ربی منقبت
قال امام المبارزین کرم الله وجهه
انا الذی قال الله لا عدائی القیا فی
جهنم کل کفار عنید یعنی منم آنکسی که گفت ایزد

هم الکار دل

مر دشمنان او را بیفکنید در آتش دوزخ هر کافر کردن
کش را منقبت قال امام الافصحین کرم الله
انا الذی ارسیت الجبال وبسطت الارضین
انا مخرج العیون ومنبت الزروع ومشرف
الاشجار ومخرج الاثمار یعنی منم آنکسی که
لنگر کرده ام کوهها را بجهت نگاهداشت زمین و
گسترانیده ام زمینها را بجهت سکونت مخلوقات و
منم بیرون آرنده چشمها و رویاننده زراعتها وبلند
کننده درختها وبرآرنده میوها منقبت قال امام
المقاتلین کرم الله وجهه انا الذی اقدر
اقواتها ومنزل المطر ومسمع الرعد والبرق
یعنی منم آنکسی که تقدیر واندازه کرده ام ومقدر ساخته ام
قوتهای مردم را وفرود آرنده باران وشنواننده
آواز رعد وبرق منقبت قال امام المتقدمین
کرم الله انا مضیء الشمس ومطلع الفجر و
منشئ النجوم ومنشئ الفلک فی البحور
یعنی منم روشن کننده آفتاب وبرآرنده صبح وپیدا

مومنان غم

کننده ستارها وروان سازنده کشتی در دریاها مولوی
معنوی گوید لوحا کم هفت اختری هم سالکان از رهبری ✿ هم
حوری الله ومولانا علی منقبت قال امام المفاخرین
کرم الله وجهه انا الذی اقوم الساعة
انا الذی ان امت فلم امت وان قتلت
فلم اقتل یعنی منم آنکسی که برپا میکنم روز قیامت را
منم آنکه اگر میرانده شوم نمی میرم واگر کشند کشته نمیشوم
منقبت قال امام الشهیدین کرم الله
وجهه انا الذی اعلم ما یحدث انا بعد آن
وساعة بعد ساعة انا الذی بعد خطرات
القلوب ولمح العیون وما تخفی الصدور
یعنی منم آنکسی که میدانم چیزی را که پیدا میشود در هر وقتی
از اوقات ودر هر ساعتی از ساعات منم آنکسی که میدانم
چیزهای که خطور میکند ومیگذرد در دلها ولمک زدن
چشمها وچیزهای که مخفی و پوشیده است در سینهای
مردم منقبت قال امام الخطیبین کرم الله وجهه
انا صلواة المؤمنین وزکوتهم وحجهم وجهادهم

یعنی منم

یعنی منم نماز مومنان و زکواة وحج وجهاد ایشان
سبحان حی لاینام پیدا از وهر صبح وشام
حج ونماز است وصیام الله ومولانا علی قال امام ال
الوارثین کرم الله وجهه انا الناقور الذی
قال الله تعالی فاذا نقر فی الناقور انا صاحب
النشر الاول والاخر انا اول ما خلق الله نو
ری وانا علی من نور واحد یعنی وقتی که
دمیده شود در صور منم صاحب نشر و برانگیختن اول که
از قبر است واین کنایه از زنده ساختن است وهمچنین
منم صاحب نشر آخر یعنی برانگیختن بسوی عرصات ومنم
اول کسی که خلق کرده است حق تعالی نور مرا ومن وعلی
از یک نوریم منقبت قال امام المعظمین کرم الله
وجهه انا صاحب الکواکب ومزیل الدول
انا صاحب الزلازل والرواجفة وانا صا
حب المنایا وصاحب البلایا وفصل
الخطاب یعنی منم صاحب کواکب ودور کننده
دولت منم صاحب زلزله ورجفه ومنم صاحب مقصودها

وصاحب بلاها وکلامی که امتیاز کننده است میان حق و
باطل منقبت قال امام الباذلین کرم الله
وجهه انا صاحب ارم ذات العماد التی
لم یخلق مثلها فی البلاد وانا ذلها انا
المنفق الباذل بما فیها یعنی منم صاحب ارم که
خداوند عمود وستونها آنچنان ارمی که مخلوق نشده مثل
او در هیچ شهری ونه فروتر از وی ومنم انفاق وبذل
کننده بچیزی که در آن ارم است از نفایس وجواهر وغیره
منقبت قال امام الاشجعین کرم الله انا اهلکت
الجبابرة المتقدمین بسیفی ذو الفقار یعنی منم
هلاک کردم جباران وسرکشان پیشین را بتیغ وکوشش
ذو الفقار شمس تبریزی گوید سردفتر اهل انجمن علامه مصر ویمن ✿ آن
پردلی در شمس بکش الله ومولانا علی ✿ ای بنده شیرین زبان از دل و
گر با بی مال ✿ هر دم بگو از صدق وجان الله ومولانا علی ✿ گر عاشقی و
راه بین عزم شو خود رهبین ✿ واگه زجان ودل گزین الله و
مولانا علی ✿ ای شمس دین جان ها زجان در معانی رفشان تا ابد
در گوش جان الله ومولانا علی منقبت قال امام المعلمین

کرم الله

کرم الله وجهه انا الذی حملت النوح فی ال
السفینة التی عملها انا الذی انجیت ابراهیم و
مونسه انا مونس یوسف فی الجب ومخرجه انا
انا صاحب موسی والخضر ومعلمهما یعنی منم آنکسی
دادم که برداشتم نوح را در سفینه که ساخته بود او را منم آنکه نجات
ابراهیم را از آتش ومونس اویم در غربت منم مونس یوسف
در چاه و برآرنده وی از چاه منم صاحب موسی وخضر وتعلیم
کننده آن هر دو حکمتها وغوامض اسرار الهی منقبت
قال امام المحبین کرم الله وجهه انا منشئ
الملکوت والکون یعنی منم سبب وباعث پیدا
ساختن ملکوت وعالم کون یا منم پیدا کننده این هر دو
منقبت قال امام المجاهدین کرم الله وجهه
انا المباری انا المصور فی الارحام یعنی
یعنی منم مبرا ومنزه از نقصانها منم صورت دهنده
اطفال در رحمها منقبت قال امام المفسرین کرم الله
وجهه انا الذی ابری الاکمه والابرص
ادفع الابرص واعلم ما فی الضمایر انا

اُنَبِّئُکُم بِمَا تَاکُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُیُوتِکُم
یعنی منم آنکسی بنا میکنم یا پنهانی دررزا درا ود و رسیارم
رص و هیچ را و دانا و وا قفم آنجه در ضمایر و خاطرهاست
منم که خبر میدهم بچیز که میخورید شما و چیز که ذخیره می نهید
انزا در خانهای خود قَالَ اِمَامُ الْمُطِیعِینَ ع
کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ اَنَا الْبَعُوضَةُ الَّتِی ضَرَبَ اللّٰهُ
بِهَا مَثَلًا یعنی منم آن بعوضه که مثل آورده است الله
الله تعالی که اِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَحْیِی اَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا
مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا قَالَ اِمَامُ الْمُطِیعِینَ
ع کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ اَنَا الَّذِی اَطَاعَنِیَ اللّٰهُ فِی
الظُّلْمَةِ یعنی منم آنکسی که اطاعت و فرمان برداری بود
مرا الله تعالی در وقت ظلمت و تاریکی یعنی اجابت کرد مسؤل
مرا در ظهور وقت قَالَ اِمَامُ الْاَجْوَدِینَ
کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ اَنَا الَّذِی اَقَامَتْنِیَ اللّٰهُ وَالْخَلْقُ
فِی الظُّلْمَةِ وَدَعَا لِی طَاعَتِی فَلَمَّا ظَهَرَتْ
اَنْکَرُوا وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا
عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ یعنی منم آنکسی که بر پا کرد و حجت

صاحب

ساحب حق تعالی حقیقت مرا و حال آنکه جمیع مخلوقات در
ورطه ظلمت و نیستی بودند و خواندآن خلق را بسوی طاعت
من پس بعد از آنکه روشن و ظاهر شد آن ظلمت و در مرتبه
وجود آمدند آن مخلوقات انکار کردند طاعت و فرمان
برداری مرا چنانچه خود فرموده و اشارت نموده است
حق سبحانه تعالی که در کمال بزرگی و نهایت بلندی است
در کلام مجید خود فرموده فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس هرگاه آمد او
ایشان شناختند قدر او را کافر شدند باو قَالَ
اِمَامُ الْمُتَکَلِّمِینَ ع کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ اَنَا الَّذِی
کَسَوْتُ الْعِظَامَ لَحْمًا یعنی منم پوشانیده ام استخوانها را
لباس و کسوت گوشت قَالَ اِمَامُ الْاَعْلَمِینَ
کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ اَنَا الَّذِی هُوَ حَامِلُ عَرْشِ اللّٰهِ
مَعَ الْاَبْرَارِ مِنْ وُلْدِی وَحَامِلُ الْعِلْمِ اَنَا
الَّذِی عَلِمْتُ تَاوِیلَ الْقُرْآنِ وَالْکُتُبِ السَّالِفَةِ
اَنَا الرَّاسِخُ فِی الْعِلْمِ یعنی منم آنکسی که او بردارنده عرش
خداست با جماعت ابرار که از فرزندان من اند منم آنکسی که
بردارنده علم است یعنی لوای حمد و منم آنکسی که تأویل میدانم

تأویل معانی قرآن و کتب گذشته را و منم راسخ و استوار کرده
شده در علم منقبت قَالَ اِمَامُ الصَّائِمِینَ ع کَرَّمَ اللّٰهُ
وَجْهَهُ اَنَا وَجْهُ اللّٰهِ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ اَنَا صَاحِبُ الْجِبْتِ
وَالطَّاغُوتِ یعنی منم ذات الله تعالی که در آسمانها و زمین
است و هر شیئی که هست هلاک و فانی شونده است مگر ذات
او منم صاحب و خالق جبت و طاغوت که بتان و اکثر شرکانند
منقبت قَالَ اِمَامُ الرَّاسِخِینَ ع کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ
اَنَا بَابُ اللّٰهِ الَّذِی قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ الَّذِینَ
کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ
لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّٰی یَلِجَ
الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَکَذٰلِکَ نَجْزِی
الْمُجْرِمِینَ یعنی منم آن باب که مذکور است در آن کریمه
کریمه اِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا یعنی درستی و تحقیق آنانکه
تکذیب کردند آیات ما را و استکبار و سرکشی نمودند از آن آیات
گشاده نشود ایشان را درهای آسمان و داخل نشوند در بهشت تا
آنکه در آید شتر در سوفار سوزن و این خود بجهت عادت محال پس

در آمدن

در آمدن ایشان در بهشت نیز محال باشد بهمین روش جزا میدهیم
مجرمان را منقبت قَالَ اِمَامُ الْمَجْدِ وَمِینَ ع کَرَّمَ اللّٰهُ
وَجْهَهُ اَنَا الَّذِی خَدَمَنِی جَبْرَئِیلُ وَمِیکَائِیلُ
اَنَا الَّذِی رُدَّتْ لِیَ الشَّمْسُ مَرَّتَیْنِ اَنَا الَّذِی
خَصَّ اللّٰهُ جَبْرَئِیلَ وَمِیکَائِیلَ بِالطَّاعَةِ لِی یعنی
منم آنکسی که خدمت کردند مرا جبرئیل و میکائیل منم آنکسی که رد
کرده شد و باز پس آورده شد از جهت من آفتاب را دو مرتبه
منم آنکسی که خاص کردانید حق سبحانه و تعالی جبرئیل و میکائیل را
بطاعت و فرمان برداری من منقبت قَالَ اِمَامُ الْاَعْظَمِینَ
کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ اَنَا اِسْمٌ مِنْ اَسْمَاءِ الْحُسْنٰی وَهُوَ
الْاَعْظَمُ وَالْاَعْلٰی یعنی منم اسمی از اسماء حسنی الهی و آن
اسم اعظم است و اعلی منقبت قَالَ اِمَامُ الْمُبْرِهِنِینَ
ع کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ اَنَا صَاحِبُ الطُّورِ وَاَنَا
صَاحِبُ الْکِتَابِ الْمَسْطُورِ اَنَا بَیْتُ اللّٰهِ الْمَعْمُورُ
اَنَا حَرْثُ النَّسْلِ اَنَا الَّذِی فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتِی عَلٰی
کُلِّ ذِی رُوحٍ مُتَنَفِّسٍ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ تَعَالٰی یعنی منم
صاحب طور و آن کوهیست مشهور در مدین و منم صاحب

کتاب مسطور یعنی قران یا لوح محفوظ و منم بیت معمور و آن
خانه ایست در آسمان بمقابل کعبه و عمارتها لقدر زایران
و طواف کننده های اوست و در اخبار آمده که داخل میشوند
در بیت المعمور هر روز هفتاد هزار فرشته که به طواف
و بآن نوبت طواف ایشان نمیرسد یا مراد به بیت معمور
کعبه باشد که معمور است بحاجیان و زایران چنانچه در مدارک
مسطور است و منم آنکسی که فرض کرده اله تعالی طاعت مرا بر هر
ذی روح و متنفس از خلق خود منقبت قال امام الغا
لبین کرم الله وجهه انا الذی انشر الاولین
والاخرین انا قاتل الاشقیاء بسیف ذو الفقار
ومحرقهم بالنار یعنی منم آنکسی که نشر کرده و برانگیخته
خلق اولین و اخرین را منم کشنده بدبختان و بدکاران
بکوشش ذوالفقار و منم سوزنده خرمن حیات ایشان بآتش
غضب ملاقاسم کاهی گوید آن عدو دین حق ممنوع معانی کرمن
وی آدم مسعود علی بود آنکه بشمشیر وی از آینه دین زنگ
ستم و بدعت و بزدود علی بود آن فاتحه دولت و مفتاح
سعادت کو قفل در مصطبه بگشود علی بود منقبت قال

امام الکاظمی

امام الکاملین کرم الله وجهه انا الذی اظهر حق
الله علی الذین انا منتقم من الظالمین انا الذی
ادی دعوة الامم انا الذی ارد المنافقین من
حوض رسول الله یعنی منم آنکسی که ظاهر کرد اینده و
غالب کردم حق تعالی را در دین و منم انتقام کشنده از ظالمان
و منم آنکسی که قبول میکنم دعوت امتها را و منم آنکسی که رد
کنم منافقان را از حوض کوثر یعنی اگر خواهم فرو نشانم آتش
منافقان را از آب حوض کوثر منقبت قال امام الامنین
کرم الله وجهه انا باب فتح الله من دخله کان
امنا انا الذی بیدی مفاتیح الجنان و مقا
لید النیران یعنی منم اندر که گشاده است او را آن الهی
کسی که درآید از آن در باشد امان یابنده از انواع مکروهات
و ازین منم آنکسی که بدست اوست کلیدهای بهشت و دوزخ
منقبت قال امام المظفرین کرم الله وجهه
انا الذی جهد الجبابرة باطفاء نور الله و
ادحاض حجته فیابی الله الا ان یتم نوره و
ولایته اعطی الله بنبیه و نهر الکوثر و اعطانی

نهر الحیوة انا مع رسول الله فی الارض فعرفنی
الله من یشاء و یمنعنی من یشاء یعنی منم آنکسی که
سعی کرده بودند جباران بفرو نشاندن نور الهی و کم
کردن حجت او را پس متصل کرد مرا الله تعالی بر این که تمام
شود نور او و ولایت او و داد خدای تعالی نبی خود را دریای
کوثر و مرا دریای حیات من با رسول خدایم در زمین پس شنا
سایند مرا کسی را که خواست و منع کرد مرا کسی را که نمی
خواست منقبت قال امام الواصفین کرم الله
وجهه انا قائم فی خضر حیث الارواح تتحرک
والانفس تتنفس عمری یعنی منم آنکسی که ایستاده ام
در سبزیهای در ملکوت آنجا که ارواح میجنبند و نفس میکشی
که نفس سوگند عمر من منقبت قال امام الصامتین
کرم الله وجهه انا عالم صامت و محمد عالم
ناطق یعنی منم دانای خاموش و محمد صلی الله علیه و آله
و سلم دانای گویا منقبت قال امام المقادرین
کرم الله وجهه انا صاحب القرن الاولی
انا جاوزت موسی الکلیم و اغرقت فرعون

انا عذاب

انا عذاب یوم الظلة یعنی منم صاحب القرن الاولی
که در حدیث واقع است خیر القرن قرنی یعنی
بهترین قرنها قرن من است و منم که مجاوره و مکالمه
کرده ام با موسی و غرق کرده ام فرعون را منم سیراب
روزی که غیر از ظل عرش سایه نباشد منقبت قال امام
الکاملین کرم الله وجهه انا باب
الله و امین الله انا احیی و امیت انا اخلق
و ارزق انا السمیع انا العلیم انا البصیر
انا الذی اجود السموات السبع والارضین
السبع فی طرفة عین انا الاولی و انا الثانی
یعنی منم ابابت رحمت الله و راز دار اله و من زنده می
کردانم و من پیدا میکنم و رزق میدهم منم شنوا منم گویا
منم دانا منم بینا منم ظاهر و باطن منم آنکسی که سیر میکنم هفت
آسمان و هفت طبقه زمین را در یک چشم زدن منم اولی یعنی
نفخه اول و منم ثانی یعنی نفخه ثانی منقبت قال امام الما
لکین کرم الله وجهه انا ذو القرنین هذه الامة
یعنی منم ذو القرنین این امت منقبت قال امام الکاملین

كرّم الله وجهه انا الذي انفخ في الناقور يوم عسيرا على الكافرين غير يسير يعني منم آنكسي كه نفخ ميكنم در صور در آن روز كه نعابت سخت است بر كافران وحال آنكه اصلا احتمال آساني ندارد منقبت قال امام المعشوقين كرّم الله وجهه انا الاسم الاعظم وهو كهيعص يعني منم اسم اعظم كه آن كهيعص است منقبت قال امام المصلين كرّم الله وجهه انا المتكلم في لسان صبا انا عيسى انا يوسف الصديق انا الذي تاب الله لي انا الذي يصلي في آخر الزمان عيسى في خلفي انا المنقلب في الصور يعني منم كه گويا شدم در زمان خورد سالي منم عيسى منم يوسف صديق منم آنكسي كه توبه داده است الله تعالى مرا يعني قبول كرده است توبه من منم آنكسي كه نماز ميكند در آخر الزمان عيسى در عقب من منم گردنده در صورتها

آن نكته تحقيق حقايق بحقيقت كز روي يقين مظهر حق بود علي بود آن نقطه توحيد احد كز دم احمد جز او نفس وحدت نشنود علي بود آن بود وجود دو جهان كز ره معني پي اوشدي

علي بود

عالم موجود علي بود آن نور مجرد كه بود در همه حالت با يوسف با عيسى و با هود علي بود با ملك سليماني و با عصمت يحيى با منزلت آدم و داود علي بود هم صابر و هم صادق و هم قانت و منفق هم هادي و هم شاهد و مشهود علي بود هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن هم واعد و هم موعد و موعود علي بود اين سر بشنو باز زشمس الحق تبريز كز نقد وجود دو جهان سود علي بود منقبت قال امام الحافظين كرّم الله وجهه انا الآخرة والاولى انا ابدئ واعيد انا فرع من فروع زيتون وقنديل من قناديل النبوة يعني منم آخرت و اولى كه ذريات منم پيدا كننده و مبدا اشيا منم اعاده و حشر كننده آنها منم شاخي از شاخهاي زيتون كه قسم ياد كرده است بآن الله تعالى والتين والزيتون و منم قنديلي از قنديلهاي نبوت كه نگاه ميدارم شمع رسالت را از باد آفات منقبت قال امام الزكيين كرّم الله وجهه انا مظهر الاشياء كيف اشاء يعني منم ظاهر كننده اشيا و پيدا سازنده موجودات چنانچه بخواهم

منقبت قال امام الناظرين كرّم الله وجهه انا الذي ادري اعمال العباد لا يعزب عني شيء في الارض ولا في السماء يعني منم آنكسي كه مي بينم عملهاي بندهارا پوشيده نيست برمن هيچ چيزي نه در زمين و نه در آسمان منقبت قال امام الخاشعين كرّم الله وجهه انا مصباح الهداية انا مشكوة فيها نور المصطفى انا الذي ليس شيء من عمل عامل الا بمعرفتي يعني منم چراغ هدايت منم مشكوة كه در وست نور محمد مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم منم آنكسي كه نيست در مرتبه اعتبار عمل هيچ عاملي مگر آن عمل معرفت و دانستگي من باشد قال امام الرافعين كرّم الله وجهه انا خازن السموات والارض انا قائم بالقسط انا عالم بتغير الزمان وحدثانه انا الذي اعلم عدد النمل ووزنها وعدد قطرات الامطار يعني منم گنجور آسمانها و زمين كه همه در تصرف قدرت من است منم قايم بعدل منم دانا بتغير و فتن زمان

از فالي

از فالي بحالي و از حوادث او منم آنكسي كه ميدانم عدد موره و وزن او را و مقدار كوههار او و وزن آنها را و عدد قطرهاي باران را منقبت قال امام الخاضعين كرّم الله وجهه انا آيات الله الكبرى التي اراها الله فرعون وعصى يعني منم آيات و نشانهاي بزرگ الهي آنچنان آياتي كه نمود آنها را حق تعالى بفرعون و عصيان ورزيد فرعون منقبت قال امام المسبحين كرّم الله وجهه انا الذي اقبل القبلتين واحيي من نبين واظهر الاشياء كيف يشاء يعني منم آنكسي كه اقبال كرده ام و مواجهه ساخته ام دو قبله يعني بيت المقدس و كعبه را منم كه زنده ساخته ام دو مرتبه اين اشارت است بقصه مشهوره نضير اصفي از اين مقوله خبر ميدهد بيت زغمزه ولب آن فتنه عجم ديدم ز شهسوار عرب آنچه بر نضير گذشت و قصه مذكوره در باب خارق لعون الله تعالى با سانيد صحيحه بر سبيل تفصيل ايراد خواهد يافت و منم كه ظاهر ميسازم اشيا را چنانچه خواهم منقبت قال امام المصلحين كرّم الله وجهه

انا الذی رمیت وجه الکفار کف تراب فرجعوا
وهلکوا انا الذی جحد ولا بتی الفراعنة فمسختهم
یعنی منم آنکسی که انداختم برروی کفار مشت خاک پس بر
گشتند وهلاک شدند ومنم آنکسی که انکار کردند ولایت
مرا هرآنکه از امتهای گذشته پس مسخ کرد ایشان را
حق تعالی ایشان را منقبت قال امام المشفقین
کرم الله وجهه انا الذی سالف الزمان و
خارج وظاهر فی اخر الزمان یعنی منم آنکسی که پیش
از زمانم وخارج از زمان وظاهر شونده در اخر الزمان
قال امام الاورعین کرم الله وجهه انا
قاصم فراعنة الاولین ومخرجهم ومعذبهم
فی الاخرین انا معذب الجبت والطاغوت
ومخرجهم ومعذب یغوث ویعوق و
نسر وقد اضلوا کثیرا یعنی منم شکننده
گردن شرکان پیش وبرآرنده ایشان از مملکت ایشان
وعذاب کننده ایشان در اخرت منم عقوبت کننده
جبت وطاغوت وبرآرنده ایشان از خانه کعبه و

عذاب کننده

عذاب کننده یغوث ویعوق ونسر که بتان مشرکانند
قال امام العالمین کرم الله وجهه
انا متکلم بسبعین لسانا ومفتی کل
شیء علی سبعین وجها انا الذی عالم ما
یحدث فی اللیل والنهار امرا بعد امر وشیئا
بعد شیء الی یوم القیمة یعنی منم گویا بهفتاد زبان
وفتوی دهنده هر چیز را که پیدا میشود در شب وروز
وهر چیزی که واقع میشود وبعد هر چیزی واین کنایه است
جمیع امور یعنی بیدانم هر امری که واقع خواهد شد تا روز
قیامت قیومی وهم اکرمی سلطانی هم اعظمی
رجمله عالم اعلمی الله ومولانا علی هم انبیا گویا زتو هم اولیا دانا زتو
هم عارفان شیدا از تو الله ومولانا علی جان زتو
ربان زتو ارکان زتو ابدان زتو هم روح وهم ریحان زتو
الله ومولانا علی قال امام المکرمین کرم الله
وجهه انا الذی عندی اثنان وسبعون
اسما من اسماء العظام منم آنکسی که نزد من است
هفتاد ودو اسم از اسماء اعظم قال امام

المغالمین کرم الله وجهه انا الذی ادری اعمال
الخلایق فی مشارق الارض ومغاربها
ولا یخفی علی کل شیء منهم یعنی منم آنکسی که میدانم عملهای
مخلوقات را در مشرق ومغرب وپوشیده نیست از من
هیچ چیز از ایشان ای رهنمای مومنان الله و
مولانا علی ای ستر پوش هر عیب آن الله ومولانا علی دهنده
راز همه انجام وآغاز همه ای قدر وعز از همه الله و
مولانا علی منقبت قال امام الاطهرین اکرم الله
وجهه انا الکعبة الحرام والبیت الحرام و
البیت العتیق انا الذی یملکنی الله شرق
الارض وغربها من طرفة عین ولمح البصر یعنی
منم کعبه حرام وبیت الحرام وبیت العتیق که هرسه اسم
کعبه شریف است ومنم آنکسی که مالک مشرق ومغرب
میکرداند الله تعالی مرا در یکچشم زدن واین کنایه است
از تمامی روی زمین منقبت قال امام الافضلین
کرم الله وجهه انا محمد المصطفی انا علی
المرتضی کما قال النبی صلی الله علیه واله

وسلم

وسلم علی ظهر منی انا الممدوح بروح القدس
انا المعنی الذی لا ینقع علی اسم وشبهه یعنی
منم محمد مصطفی منم علی المرتضی چنانچه فرمود انحضرت صلی الله
علیه واله وسلم که علی ظاهر شده است از من منم مدح کرده
روح القدس منم صاحب معنی که واقع نمیشود در پس شنباهی
منقبت قال امام الاکملین کرم الله وجهه
انا اظهر الاشیا الوجودیة کیف اشاء
فیها یعنی منم که ظاهر میکردانم اشیا وجودیه را هر نوعی که
میخواهم صدق امیر المومنین وامام المتقین وخیر الوصیین
وافضل الناس بعد خیر النبیین صلوات الله علیهم اجمعین
آن امام مبین ولی خدا آفتاب وجود اصل صفا
آن امامی که قایم است بحق در زمین و زمان وسما ذات او
هست واجب العصمت او منزه ز شرک وکفر وریا عالم وحدت
مسکن او او برون از صفات ما فیها اوست جان حقیقت
انسان جمله فانی شوند او بر جا جنبشی او بود زحی قدیم گردش
او بود بملک بقا ذات سبحانت باقی وبیچون وان صفاتش
علی عالی را نیست خالی صفات او از ذات هست محسوس او

بذات خدا اوست الکنج مخفی لاهوت که ز حق او بحق شده پیدا
لقد آن کنج علم بی پایان بنت دیگر بجز علی وعلا حکمت او جز او
بزاند کس کو حکیم است و عالم اشیا اول حق بلا بود اول
آخر حق بود بلا آخری ناصر انبیاست او الحق اولیا راست دیده
بینا او بحق ظاهر است در کونین بیقین دان که اوست بدر دجا
او بحق است حق از و ظاهر او بحق است وجاه دان و بقا
لمعه نور روی او کرده آفتاب ارضیای خورشید ابود از نور
او دل آدم که شده تاج ...ر اسما بمولای علی بحق خدا
بنهند در بهشت آدم یا مطلع کشته است بر همه شئی آدم از علم
آن امام تقا سجده کردند در برش ملکوت زانکه بد نور خالق
یکتا درره قدس عالم جبروت انبیا را دلیل راه نما شیث در
رحم دید نور علی نوح از دانچه یافت میطلبید تا رسیدش بنزل
علیا کرد ذکرش خلیل در چه شد بر و نار لاله حمرا چو نسرین و
سنبل و گل شد نار نمرود در خلیل خدا رو باو کرد چنگ اسمعیل
کشت قربان کیش او لصفا پس که نالید پیش او یعقوب لوی
یوسف شنیدند شد بینا نور او دید موسی عمران کشت واله در آن
شب یلدا ارلعنی فتاده بد چو دکشته مستغرق وصال ولقا

کفت یا رب

کفت یا رب مرا نشانه ده کفت دادم ترا ید بیضا بود با جمله انبیا
در سر گشت با ذات مصطفی پیدا در شریعت در مدینه علم در
حقیقت امیر هر دو سرا لطف او بود همدم مریم کشت عیسی از آن
سبب پیدا اثر او دید سید کونین در شب قرب و در مقام دنی
از علی می شنید نطق علی لعلی جز علی نبود آنجا او علی است ابن
عم رسول اوست و آلی شوهر زهرا ره روان طالب اند
او مطلوب عارفان صامتند او گویا خلق جهال او لبود عالم
همه ذاتان واد لبود دانا علم جاوید شد برش روشن کرد تحقیق
رمز ما اوحی اوست مقصود کل موجودات اوست واقف ز
کنهای خدا ذره ینت بمشیت حق از ثری تا که فوق تخت سرا
خاصه علم واحدیت اوست کرده او قصر دین شرع بنا اول و
آخر او بود در دین ظاهر و باطن او بود بخدا تا بدانی تو سر معنی
ز نسبی در ولایت والا گر تو لا کنی بحیدر کن تا برندت بجنة الماوی
نور اعظم بکرد مرقد اوست دایما در طواف و کرد دعا کفت
احمد خود از سر تحقیق بوتراب است شاه هر دو سرا گر بود
روشنت که یا من انجوا الجه کم کنی غوغا مومنان جمله رو باو دار نیز
که امیر است و هادی و ملا ما همه ذره ایم و او خورشید ما همه

والها او

قطره ایم و او دریا ما همه مرده ایم و او زنده ما همه پستی ایم و
او اعلی ما همه غافلیم و او آگاه ما همه فانی ایم و او بقا
شمس دین چونکه صادقی در عشق جان فدا کن برای مولانا تا
شود حاصلت وصل جانان تا رسد قطره است سوی دریا بنده
ماندان بجان میباش کر بخواهی رسی بجنت لوا در
احمد بن حنبل از ابن عباس مرویست که شنیدم از حضرت
امیر المومنین علی علیه الصلواة والسلام که میکفت أنا عبد الله
وأخو رسول الله وأنا الصديق الأكبر لا يقولها
غيري إلا كاذب مفتر یعنی منم قطب عالم و قایم مقام
حبیب رحمن و برادر رسول الله و منم صدیق اکبر این کلمه را کسی
نکوید بجز من مکر مفتری اسم عبد الله مخصوص قطابیت
ولهذا اکابر انبیا علیهم السلم که قطاب اعصار بودند در
قرآن مجید هر جا ذکر کرده موسوم بعبد الله کرده اند قال
الله تعالی انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا در
مصابیح القلوب و سیر النبی ص و کفایة المومنین از حضرت
امام حسین علیه الصلواة والسلم که کفت روزی پدر من بر کنار فرات
تکیه غسل بآب در آمد ناکاه موجی بر آمد پیراهنش را ببرد چون

برون آمد

برون آمد هاتفی کفت انظر عن یمینك وخذ ما ترى
چون نکاه کرد پیراهنی دید در دیبای بچیده فرا کرفت رقعه
از کریبانش افتاد که بر و نوشته بود بسم الله الرحمن
الرحيم هذه هدية من الله العزيز الحكيم الى علي
بن ابي طالب هذا قميص هرون بن عمران كذلك
واورثناها قوما آخرين يعني اين تحفه ايست از خداوند
عزيز حكيم بسوي علي بن ابي طالب اين هديه قميص است كه ارث
داده شده است بعمران و همچنين ميراث ميدهيم او را بقوم ديگر
از جمله في حبيب السير و مناقب ابن مردويه از انس بن
مالك مرويست كه رسول ص فرموده بهشت مشتاق است از
من كه چهار كس من خواستم معلوم كنم پس نزد ابوبكر رفته كفتم رسول
ص فرموده ان الجنة تشتاق الى اربعة من امتي بپرس
از آن حضرت كه آن چهار كس كدام اند ابوبكر كفت ملاحظه
دارم كه اگر من از جمله آن چهار نباشم بنو تميم مرا سرزنش كنند
آنگاه نزد عثمان رفته حديث مذكور را با وی در ميان نهادم
او نيز كفت انديشه دارم كه اگر از جمله آن چهار نباشم بنو اميه
زبان طعن من کشایند پس نزد عمر رفته کفتم او نیز در جواب

کفت می ترسم که اکر داخل آن چهار نباشم تو عدی مرا
کنایتها کویند بعد از ان نزد حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة
والسلم رفته کفتم امیر علیه السلام کفت والله از انسرور رسول
کنم اکر از جمله آن چهار باشم لوازم حمد الهی بتقدیم رسانم و
واکر نباشم از خدای عز وجل مسئلت نمایم که مرا از آن جمله
کرداند وبسوی رسول متوجه شد ومن باوی رفتم تا در
آمدیم در سرای همایون پیغمبر در حالی که سر مبارکش در
کنار دحیه کلبی بود چون دحیه امیر را دید سلام کرد و کفت
بگیر سر مبارک پسر عم خود که تو سزاوارتری از من چون رسول
بیدار شد سر خود را در کنار حضرت امیر المومنین مرتضی علی
دید فرمود یا اخی نیاورده است ترا نزد ما مکر حقی کفت یا
رسول الله وقتی که داخل شدم در خانه سر مبارک تو بر زانوی
دحیه کلبی بود بر من سلام کرده کفت بکیر سر پسر عم خود را که تو
از من احق واولایی باین کار فرمود یا اخی شناختی او را
کفت رسول خدا بهتر شناسد فرمود جبرئیل بود امیر علیه السلم
کفت یا رسول الله مرا انس آکاه کردانید که تو فرمودهٔ که بهشت
آرزومند چهار کس است از امت من کدامند آن چهار کس

امیر از

آنسرور صلعم بدست حق پرست خود سه نوبت بسوی حضرت امیر
المومنین علی کرم الله وجهه اشارت فرمود و انه تو اول ثب نی
منقبت در مناقب حافظ مردویه از ابن عباس و ابن مسعود
رضی الله عنهم مرویست که روزی در آمد حضرت علی مرتضی
علیه السلام بخانه حضرت محمد مصطفی صلعم عایشه نزد آنسرور صلعم بود پس امیر المومنین
علیه السلام در میان سید المرسلین صلعم و ام المؤمنین نشست عایشه کفت
یا علی این نه جای تست آنسرور صلعم فرمود کوتاه کن و دست بدار
از این سخن و مرنجان مرا در رنجش برادر من بدرستی که او است
امیر مؤمنان و بهترین مسلمانان و پیشوای آنانیکه دست وروی
ایشان نورانی است و در روز قیامت بر صراط می نشیند و
اولیا و دوستان خود را بجنت داخل میسازد و اعدا را
در آتش می اندازد و شافعی علیه الرحمه کوید شعر عَلِیٌّ حُبُّهُ جُنَّةٌ قَسِیمُ
النَّارِ وَالْجَنَّةِ وَصِیُّ الْمُصْطَفَی حَقًّا اِمَامُ الْاِنْسِ
وَالْجِنَّةِ حکیم ثنائی نایب کردکار حیدر بود صاحب ذوالفقار
حیدر بود مهر و کینش دلیل منبر و دار حلم و خشمش قسیم جنت و نار
منقبت در اوسط طبرانی و مستدرک حاکم و صواعق محرقه از ام
سلمه رضی الله عنها منقول است که کفت کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ

جنّة

عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا غَضِبَ لَمْ یَجْتَرِءْ اَحَدٌ یُکَلِّمُهُ
اِلَّا عَلِیٌّ یعنی وقتی که رسول صلعم غضبناک میشد دلیری نمیکرد هیچ
یکی که همکالمه کند باوی مکر مرتضی علی علیه السلام منقبت در مصابیح و مشکوة
و روضة الاحباب و حبیب السیر و معارج النبوة از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که در محاصره طایف رسول صلی الله علیه
و آله و سلم با مرتضی علی علیه السلام بطریق راز سخنان میکفت چون زمان
میان راز بامتداد کشید مردمان کفتند عجب عجب از دور و
دراز لیست که با پسر عم خود میکوید رسول صلعم بر اسرار ضمایر
مشرف شده فرمود مَا اَنْتَجَیْتُهُ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ اِنْتَجَاهُ یعنی
من بخود باوی راز نکفتم بلکه الله تعالی با وی راز میفرمود
از اینجاست که حکیم سنائی کوید بیت محرم او بود کعبه را زان
محرم او کشته سر یزدان زانکه بانقش خانه تنزیل خازن کنج
نامهٔ تاویل راز دار خدا و پیغمبر راز دار همیشه حیدر منقبت
در کنز العباد و در ایتاء السعد امسطور است که روزی سید کاینات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات پنج مرتبه سجده کرد و اصحاب
استفسار نمودند یا رسول رب العالمین سبب سجدات چیست
فرمود جبرئیل آمد کفت بدرستی که الله تعالی دوست میدارد علی را

را بهم

پس سجده کردم چون سر بر داشتم کفت دوست میدارد فاطمه را
باز سجده کردم کفت دوست میدارد حسنین را دیکر سجده
کردم کفت دوست میدارد کسانی را که دوستند مر ایشان را
دیکر سجده کردم کفت دوست میدارد دوست دوستان ایشان را
دیکر سجده کردم منقبت در مسند احمد بن حنبل و صحاح سته روایت
انس بن مالک مرویست که چون عبد الله بن عباس بجالت نزع
در آمد کفت بار خدایا تقرب میخواهم بسوی تو بدوستی علی
بن ابیطالب منقبت در کشف الغمه و مناقب خوارزمی و حبیب السیر
روایت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه مسطور است
که شاه ولایت پناه صلعم در زمان حیات سید المرسلین صلعم ملقب
بامیر المومنین بود و قصه چنان است که روزی رسول صلعم کفت یا
اخی با آفتاب جهانتاب سخن کن که او نیز با تو سخن خواهد کرد
امیر المومنین کفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الْمُطِیعُ
لِلّٰهِ آفتاب در جواب کفت عَلَیْکُمُ السَّلٰمُ یَا اَمِیرَ
الْمُؤْمِنِینَ وَاِمَامَ الْمُتَّقِینَ وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ
و نیز کفت یا علی تو و دوستان تو در بهشت خواهید بود
و اول کسی که کسوت جنت خواهد پوشید محمد مصطفی صلعم خواهد بود

وبعد از آن تو چون شتاب بدین مژده و بشارت متکلم شد امیر
امیر المؤمنین ع بسوی قبله ساجد شد و اشک از چشم مبارکش
در سیلان آمد رسول ص فرمود یا اخی وحبیبی ارفع راسک
فقد بکی الله بک اهل سبع سموات یعنی ای
برادر من و دوست من بردار سر خود را بتحقیق که میگریاند آنچه
بسبب تو اهل هفت آسمان را منقبت در حسن الکبار مسطور است
که هفت شتر شتاب با امیر ع تکلم نمود منقبت در مناقب خطیب خوارزمی
و مناقب ابن مردویه و بحر المناقب و حلیة الاولیا و حسن الکبار از
انس بن مالک مرویست که رسول ص مرا گفت از جهة من آب
ترتیب کن چون تفرمود قیام نمودم و وضو ساخته و نماز گزارده
فرمود ای انس اول کسی که امروز پیش من آید امیر المؤمنین و سید
المسلمین و خاتم الوصیین و امام الغر المحجلین است گفتم پدر و مادرم
فدای تو باد آن که ام کس باشد فرمود همین زمان طالع میشود
و درین اثنا حضرت امیر المؤمنین ع آمده دست بر در زد آنسرور ص
گفت انت امیر المؤمنین وخیر الوصیین و اولی الناس بعد
النبیین بود زبینده بفرق تاج دین * زانکه میشد بود
امیر المؤمنین * بعد از آن برخاسته با مرتضی ع معانقه کرد و

عرق از روی

وعرق روی مبارک خود بر روی او مالید و عرق روی او بر
روی خود پس امیر علیه السلام گفت یا رسول الله موجب این
شفقت و التفات چیست فرمود یا اخی چرا با تو مهربانی نکنم و
حال آنکه تو احکام دین مرا ابلاغ مینمایی و سخن مرا بامت میرسانی
و بیان میکنی امتی را آنکه بعد از من اختلاف کنند در آن
منقبت در صحیح ترمذی و صحیح نسائی و صحایف و مشکوة
و مصابیح و دستور الحقایق و هدایة السعدا و در مجلد ثانی
حبیب السیر هم از انس مرویست که روزی مرغ بریان نزد نبی
آخر الزمان علیه الصلوة الرحمن آوردند رو بسوی آسمان کرده
گفت اللهم ائتنی باحب خلقک یاکل معی
هذا الطیر یعنی بار خدایا دوسترین خلق خود را نزد من
فرست تا این مرغ بریان را تناول نماید پس حضرت امیر المؤمنین ع
همان دم نزد سید المرسلین ص آمد و سرور ابرار با حیدر کرار
مرغ بریان را تناول فرمود منقبت در شرح حافظیه مسطور است
که امیر ع را مرتضی از آن خوانند که همیشه در رضای حق سبحانه
و تعالی بوده و آنسرور نیز از وی راضی و شاکر بوده منقبت
در صحاح سته و مشکوة و مصابیح و دستور الحقایق و صحایف

و صواعق محرقه و مسند احمد بن حنبل و اوسط طبرانی و مسند بزار
و تشریح و شروح الاتیه و هدایة السعدا از زبان عربی و در حبیب
السیر و روضة الاحباب و معارج النبوه و شواهد النبوه بعبارت
پارسی باسانید صحیحه چنین مسطور است که بتواتر ایراد یافته که امیر
المؤمنین بخطاب مستطاب کرار غیر فرار مخاطب شد که در جنگ
خیبر آنسرور ص عمر را امیر لشکر کرده فرستاد چون رو بفرار
آورد ابوبکر را امیر لشکر نموده فرستاد او نیز شکست عظیم خورد
آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم بنابر التماس عمر دیگر بار او را امیر لشکر
نموده فرستاد چون باز لشکر اسلام انهزام یافت پس بزبان معجز
بیان فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار
یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله یعنی هرآینه
عطا کنم علم را فردا بمردی که حمله بتکرار میکند و گریزنده نیست
خدا و رسول او را دوست میدارند او نیز خدا و رسول را دوست
میدارد و نیز در شروح الاتیه گوید امیر المؤمنین را کرار از آن خوانند
که بتکرار حمله بر کفار آورده و در هیچ رزمگاه فرار ننموده چنانچه صاحب
نزهة الارواح گوید آنسرور ص مطلبی آن ابن عم نبی آن شجره ولایت
و آن فرع ثمره نهایت آنکه بی او بود مدینه علم را در میبایست

و آنکه با او

و آنکه با او قصر دین را هیچ در نمی بایست شیر مردی که در هیچ
بهیچ روی پشت نداده و شیری که در هیچ جا بهیچ پشت
روی نیاورده آن پر دلی که بیک نعره لشکری را دو پاره می
میکرد و آن صفدری که بیک حمله قلعه دوباره می افکند
سخنش بکرویه بود از آن در دوستان می نشست و تیغش
دو رویه بود از آن دشمنان را می شکست نظم شیر یزدان که تیغ
خنجرش * خصم را افشرده حلق در حنجره * بود از آسیب اوپش
از اجل * جان دشمن از غزا در غرغره * اوست قلب لشکر
اسلام از آن * مهر دین با مهر او باندسره * برفراز قدر عالی
منظرش * من نگویم آسمان را کنگره * چون کم از یک نقطه مو
هوم شد * در محیط مرکزش نه دایره * متوجه جمال ازلی
شاه نور الدین نعمت الله ولی گوید احمد مرسل امام انبیاست *
حیدر کرار قطب اولیاست * از چه رو کرار خوانند
شاه را * گر نگویم من بگویم با تو راست * بارها در کسوت
پیغمبران * آمد و شد این دلیل منتهاست * بارها پوشید
دلق آدمی * آن علی کو شهسوار لافتاست منقبت در
دستور الحقایق و کنج الاسرار مسطور است که امیر المؤمنین ع

ملقب بلقب اسد الله الغالب از آن زمان شد که چون سید
کائنات صلعم بمعراج رفت در بارگاه کبریا شیری دید بار زنجیرهای
نور بسته هر بار منظور است که مشترز و دآن شیر حمله میکرد از جبرئیل
علیه السلام پرسید که یا اخی این اسد چه میخواهد گفت یا رسول الله
تفحص کن مگر از متاع دنیوی چیزی زاید با تو هست چون نظر
کرد انگشتری در دست حق پرستش بود برآورد و بجانب شیر افکند
چون از معراج آمد امیر المؤمنین علیه الصلواة والسلام مبارکباد
عرض نموده و آن انگشتری را در پیش او نهاد آنسرور صلعم
فرمود جزاك الله في الدارين خيرا يا اسد الله
الغالب بیت مرتضی کرنبت اشیر حضرت بر ذات شب
معراج چون خاتم گرفت از دست آن سرور منقبت در صحیح
بخاری و مسلم و صواعق محرقه و روضة الاحباب و روضة
الشهدا و معارج النبوة مسطور است که در غزوه ذو العشیره
چون سید کائنات صلعم صلح و معاهده نموده بمدینه سکینه بازگشت
درین سفر ظفر اثر امیر المؤمنین حیدر را بکنیت ابو تراب مکنی کرد آنچه
عمار یاسر گوید در غزوه مذکوره من و امیر علیه السلام در پای درخت خرمایی
بخواب رفته گرد آلوده شده بودیم که آنسرور صلعم بر بالین ما

امیر بالمعی

آمده با امیر المؤمنین علیه الصلواة والسلام گفت قم یا ابو تراب
و فرموده یا اخی ترا خبر دهم از بدبخت ترین مردمان گفت
آری فرمود دو کس اند یکی آنکه ناقه صالح را عقر کرد دویم آنکه
محاسن ترا بخون رنگ کند این بگفت و دست حق پرست
خود بر سر و روی امیر المؤمنین علیه السلام میکشید و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد
النبوة می آرد که روزی سید کائنات صلعم بخانه سیدة النسا
علیها التحیة والثنا در آمده پرسید که ای فاطمه پسر عم من کجاست
گفت میان من و او گفتگوی شده است بنابرین در خانه قیلوله
نکرد آنسرور صلعم بر وی شتافته امر بتجسس نمود یکی گفت در فلان
جا بخواب رفته سید المرسلین صلعم بآنجا رفته دید که ردا از دوش
مبارکش افتاده و خاک آلود گشته خاک را بدست خود دور
میکرد و می فرمود قم یا ابو تراب گویند از آن روز او اسمی را
هیچ نامی و کنیتی از ابو تراب خوشتر نبودی مؤلف گوید
چون این دو روایت تفاوت عظیم بود بنابرین هر دو را در حیز
تحریر آورده و بعید نیست که سید المرسلین صلعم نسبت بامیر المؤمنین علیه السلام
اینگونه التفات دو مرتبه کرده باشد والله تعالی اعلم بحقایق
الامور منقبت در دستور الحقایق می آرد چه نسبت است

که هرگاه اسم یکی از صحابه مذکور شود رضی الله عنه گویند از استماع
نام حضرت امیر المؤمنین علیه الصلواة والسلام کرم الله وجهه بروایت
که روزی سید کائنات صلعم پیش از بعثت بخانه ابو طالب آمد و فاطمه
بنت اسد که والده امیر المؤمنین علیه السلام بود گفت یا محمد صلعم هرگاه تو در خانه
در می آیی فرزند رحم من چند آن روی خود را بر شکم میزند که بی اختیار
قیام مینمایم بزبان معجز بیان فرمود کرم الله وجهه و بروایت دیگر
چون والده امیر علیه السلام را از مشاهده جمال محمدی صلعم طاقت
نشستن نماندی بر سبیل تعظیم قیام نمودی روزی ابو طالب گفت
محمد صلعم بمثابه فرزند تست این همه اکرامش چرا میکنی گفت والله که داعیی
که از من واقع میشود به هشیاری نیست اگر در حالتی که بجانب
من محمد صلعم می آید قیام نه نمایم فرزند رحم من از غایت طپیدن
و نهایت اضطراب هلاک شود گفت بی برهان قبول اینمعنی
نتوان کرد پس ابو طالب و حمزه اتفاق نموده دستهای
خود را بر دوش مادر اسد الله الغالب محکم کرده سید کائنات را
صلی الله علیه وآله وسلم از بیرون خواندند بمجرد مواجهه انوار
مصطفوی والده امیر علیه السلام بتائید صمدی و بقوت مرتضوی قیام
درست نمود آنسرور صلعم فرمود کرم الله وجهه و بروایتی هرگاه

آنسرور

آنسرور صلعم بخانه عم خود آمدی روی مبارک بسوی رحم والده
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرده فرمودی السلام علیک یا امیر
از درون شکم گفتی علیک السلام یا رسول الله و بهر
طرفی که آنسرور صلعم رو بآنجانب نمودی بعد از اطلاع اینمعنی
فرمود علیه السلام کرم الله وجهه یعنی بزرگ گرداند حق سبحانه و تعالی
ذات او را منقبت هم در کتاب مذکور از والده امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که چون مدت هفت ماه امیر علیه السلام در رحم تربیت یافت
روزی خوابیده بودم و سید کائنات نزد من بزور هر دو
دست نشسته بود که ابو طالب آمده با من از راه غضب
گفت محمد صلعم جوانست ترا شرم نمی آید که خوابیده و از روی
حمیت و غیرت شمشیر علم کرد تا او را بکشد گفتم مرا ناحق
مکش و خود را در میان خویش و قوم بدنام مساز که محمد صلعم
معصوم است و بجای فرزند من او نه از بهر خاطر من چنین
قریب نشسته بود بلکه مکالمه بفرزند رحم من داشت و این راز
از امروز بر تو آشکار میگردانم که هرگاه محمد صلعم از بیرون
آید السلام علیك یا اخی میگوید این از درون
شکم علیکم السلام یا رسول الله میگوید و بهر جانبی

که محمد ص میکرد دیا می‌نشنید این فرزند روی خود بهمان طرف
میکرداند ابوطالب گفت تا نه بینم باور نکنم و آنحضرت بنابر
مشاهده مناقشه از کثرت حیا بیرون تشریف برده بود فاطمه
بنت اسد رضی الله عنها کس بطلب او فرستاد چون آمد گفت یا محمد ص
بدستور سابق بدین فرزند سلام کن آنحضرت ص سلام کرد
امیر علیه السلام جواب سلام باز داد ابوطالب خوشحال شده گفت
یقین که محمد برادرزاده من خاتم انبیاست منقبت در حکایات
ناصری گوید چه سبب است که چون نام حضرت امیرالمؤمنین
علی ع مذکور شود کرم الله وجهه گویند زیرا که هیچ گاهی روی
از محاربه کفار نگردانیده و هرگز پیش بت سجده نکرده منقبت
در حکایات الصالحین مسطور است که کان علیّ بن ابی
طالب کرّم الله فی بطن امّه وکلّما اراد
امّه ان تسجد بصنم مدّ علیّ رجلیه فی بطنها
فما امکنها ان بقدرة الله تعالی یعنی بود علی بن
ابیطالب ع در بطن مادر خود هرگاه خواستی مادر امیر ع که
سجده کند مر بت را دراز میکرد مرتضی علی ع هر دو پای
خود را در شکم مادر پس قادر نمیشد بر سجده کردن بت بقدرت
خدای تعالی

خدای تعالی بیت تا نافت روی رحق جبهه پیش بت ننهاد *
مکرم است بهر وجه وجه اطهر او * بعد از تسلیم روایات مذکوره مسطوره
قول سالکان طریقت آنست که چون تسلسل ارشاد و بیعت
بموجب خرقه معراج بذات فائض البرکات مرتضی علی ع تا قیام
قیامت باقی و پایدار شد ازین وجه کرم الله وجهه گویند منقبت
در فتوحات القدس مسطور است که چون مادر حضرت امیر ع
حامله گردید اکثری اوقات شاه رسل و هادی سبل آمدی و روی
بسوی شکم والده امیر ع کرده زبان معجز بیان کشودی و با
ابن عم خود تکلم نمودی و شاه ولایت پناه ع در شکم مادر
زبان بجواب سلطان نبوت کشودی والده امیرالمؤمنین ع
حقیقت حال و قال را بسمع ابوطالب رسانید ابوطالب
متحیر گردید از سید کاینات ص پرسید که حقیقت حال
چیست و مکالمه تو با کیست فرمود با برادر خود سخن میگویم و با
وصی خود راه گفت و شنید میپویم ابوطالب گفت برادر
تو کیست فرمود برادر من شاه اولیاست ما هر دو یکنور بودیم
وقتی که نه عرش بود و نه کرسی نه آسمان بود و نه زمین با
تقدیس و تسبیح حق تعالی می‌نمودیم رفیق و شفیق من در

ابتداء بود و در انتها نیز همراهی خواهد نمود ابوطالب
چون این سخن بشنید دانست که این هر دو برادر مشعل راه
هدایت خواهند گردید یکی بمسند رسالت خواهد رسید
و دیگری بمنصب ولایت چون وقت آن شد که آفتاب ولایت
از مطلع غیب طلوع نماید و ظلمت کفر بنور هدایت بزداید در
حضرت امیرالمؤمنین ع از درد طلق بیقرار گردید بسوی کعبه راه
نورد دید و از برای درد خود دوا طلبید بگوش هوش او ندا در
رسید که برون میای و بدرون خانه در آی مصراع نشان آشنا
داری چرا بیگانه میگردی چون بدرون کعبه شد پرده دید درون
پرده نهان گردید ذات مقدس امیر ع زیر آن پرده از پرده
غیب بعالم شهادت خرامید مقارن این حال مرغ سفیدی
از سقف خانه پدید آمده بمنقار خود بر سینه امیر اسم علی رقم
کرد اینه و پیش ازین در عالم شهود کسی را نام علی نبود
و در آن وقت هر جا طفلی متولد شدی ابوجهل لعین از
خاکپای بتان سرمه در چشمش کشیدی چون خبر ولادت سلطان
ولایت بآن لعین رسید متوجه گردید چون امیر علیه السلام را
دید خواست بر داشته سرمه در چشمش کشد هر چند زور کرد نتوانست
که برادر

که برادر دیس اصابع خود بر چشم وحدت بین امیرالمؤمنین ع
نهاد که بگشاید و از خاکپای بتان کحل سازد هر چند زور نمود
نتوانست کشود در آنحال شاه ولایت ولی زهد ابت بقوت بازوی
امامت طپانچه بر رویش زد چنانچه بر قفایش دو گردنش کج شد
و آن کجی در گردن آن نابکار است تا آخر عمرش بود و نابکاری آن
لعین بخلق عالم می‌نمود المقصود مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام از همعی اندوهگین گشته گفت ای فرزند دلبند چرا دیده
نمیگشائی و نظر بعالم نمیفرمائی میترسم مبادا اعمی باشی
و جانم بناخن غم و الم بخراشی در آنحال الهام ملک علام بسید
انام علیه الصلواة والسلام رسید که ابن عم تو متولد شده
بشتاب و او را دریاب آفتاب سپهر رسالت با جمیع
احباب متوجه گردید و ماه آسمان ولایت را بر داشته بر
دامن خود باحترام و اعزاز نشانید چون بوی گیسوی مشکبار
محبوب آفریدگار بمشام حیدر کرار رسید دیده بر جمال جهان
آرای او گشود و سلام و تحیت بجا آورده بستود آنسرور ص
سرمه مازاغ البصر در دیده آن چشم چراغ دین کشید و بینائی
او را بکحل ماطغی مکحل گردانید بیت بجز رسول بروی

کسی نظر نکشود که از ازل نظری داشته بمنظر او منقبت در روضة
الشهدا می آرد که ولادت شاه ولایت درون بیت الله بعد از
واقعه فیل سی سال روز جمعه سیزدهم شهر رجب شد بیت شد او
درّ و بیت البحر امش صدف ۞ کسی را میسر نشد این شرف ۞ از شیخ مفید
رحمه الله منقولست که در یمن مردی بود که وجه توجه بر دوام بسوی محراب
عبادت داشت و باتمداد ورع و زهادت پشت بر دنیای دنی
و امتعه فانی کرده بود گوییا اینچند بیت مؤلف مناقب مرتضوی
خاصه در مدح اوست مثنوی وصل حق از دو عالم رسته ۞ وز
تعلقهای هستی جسته ۞ روز و شب سر در گریبان داشتی ۞ دیده بر دیدار
جانان داشتی ۞ گر به پیشش جلوه کردی مهر و ماه ۞ سوی مهر و مه نکردی
نگاه ۞ رو بسوی قبله اش بودی مدام ۞ غیر حق کس را نکردی احترام ۞
نامش مثرم بن دعیب الشقبام و بخطاب زاهد یمن معروف و صد
نود سال از عمرش گذشته و درین مدت از طاعت الهی ملول
نگشته شبی روی نیاز بدرگاه جهان پناه قاضی الحاجات کرده
در مناجات گفت خداوندا ملکا یکی از بزرگان حرم محترم خود را
بمن ملاقی گردان خدنگ دعای بی ریایش بهدف اجابت
رسید و ابوطالب که بسفر یمن رفته بود بزیارت او توجه فرمود
چون او را دید

چون او را دید تعظیم تمام کرده سر و رویش را بوسید و در
پهلوی خودش نشانید پرسید که از کجایی گفت از تهامه
مکه گفت از کدام قبیله گفت از بنی هاشم بن عبد مناف
دیگر بار سر و روی ابوطالب را بوسید زبان براند الحمد لله
حق سبحانه و تعالی دعای مرا رد نکرد که یکی از مجاوران
حرم شریف خود را بمن نمود پرسید نام تو و نام پدر تو چیست
گفت ابوطالب بن عبد المطلب زاهد گفت و الله در انجیل
خوانده ام که عبد المطلب را دو نبیره بود یکی اجمل انبیا نام پدرش
عبد الله و دیگری افضل اولیا نام پدرش ابوطالب چون آن
نبی خدا سی ساله شود ولی خدا متولد شود آنگاه گفت ای
ابوطالب آن نبی خدا بوجود آمده گفت آری محمد متولد شده
و از عمرش سی و نه سال گذشته گفت بشارت باد ترا
بدرستی که امسال فرزندی از صلب تو در وجود آید که مقتدای
اولیا و پیشوای اتقیا باشد ای ابوطالب چون بمکه معظمه
رسی به برادرزاده خود بگو که مثرم ترا نیاز بسیار عرض
کرده و گواهی میدهد که خدای عز و جل لا شریک است و تو که
محمدی رسول خدا و خاتم انبیائی و چون ولد تو متولد

شود او را نیز سلام من برسان و بگو پیری هوادار تو
بوده چنین گفت که تو وصی محمدی بدان حضرت نبوت تنها
بدرزد و بوجود متبرک تو ولایت هویدا شود او خاتم نبوت
باشد و تو فاتح ولایتی ابوطالب گفت ای شیخ آنچه تو میفرمائی
حقیقت آن در نمی یابم مگر برهان مبرهن و دلیل مبین بمن نمائی
گفت چه برهان میطلبی که از خدای تعالی بدوستی آن نبی
و ولی درخواست کنم درخت اناری بر در خانه زاهد خشک
شده ابوطالب گفت ازین درخت خشک انار تازه میخواهم
زاهد دست بر داشته گفت پاکا قادرا آنچه از سر نبی و ولی
تو گفتم اگر راستست ازین درخت خشک انار تازه مرحمت
کن فی الحال بقدرت پروردگار درخت انار سبز شده گلنار
بر وی پیدا آمده دو انار لطیف سیراب به بست و در دم پخته
بر زمین افتاد زاهد هر دو انار را برداشته پیش ابوطالب
نهاد چون بشکافت دانها مانند لعل رمانی سرخ بود ابوطالب
دانه چند از آن تناول نمود در رنگش نطفه سرایت کرده
منقول است که سرخ روئی حضرت امیر المؤمنین علی ع کرم الله
وجهه از آن بوده القصه ابوطالب شادان و خندان از
خلوت را

خلوت زاهد بیرون آمده روانه شد چون بمکه معظمه رسید امیر ع
از پشتش برحم فاطمه بنت اسد منتقل شد و چون مدت حمل
گذشت والده امیر المؤمنین ع روایت کند در طواف بیت الله
بودم که آثار مخاض بر من ظاهر شد چون محمد مصطفی ص مرا دید گفت
ای مادر ترا چه حالست که تغیری در رنگت مشاهده میشود صورت
حال بعرض رسانیدم فرمود طوف خانه تمام کن گفتم طاقت
نمانده گفت درون کعبه در آی که سر الهی است و در شأن مصطفی
از یزید بن قعنب مرویست که با عباس بن عبد المطلب بودم
و جمعی از بنی عبد العزی برابر بیت الحرام نشسته بودیم که
فاطمه بنت اسد بمسجد در آمد و در عین طواف اثر طلق بروی
ظاهر شد چون مجال بیرون رفتن نماند گفت خداوندا بحرمت
این خانه متبرک که ولادت را بر من آسان گردان راوی گوید
دیدم که دیوار خانه کعبه شق شده و فاطمه درون رفت و روز
چهارم امیر المؤمنین ع را بر دست گرفته بیرون آمد داود بنا
کتی گوید که پیش از امیر المؤمنین ع و بعد از و هیچکس باین شرف
عظمی مشرف نگشته که در خانه کعبه متولد شده باشد و در معنی
یکی از فصحای عرب گفته شعر وَلَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْمُعَظَّمِ أُمُّهُ ۞ طا

وَطَابَ وَلِیدُهَا وَالْمَوْلِدُ یعنی زاییده است او را در
حرم متبرک مادر او پاکست مادر و فرزند و پاک است جای تولد
او **نظم** جوهر چو پاک بود و صدف نیز پاک بود * آمد میانه حرم کعبه
در وجود * کعبش ز فیض کعبه صفا داشت لاجرم * بر دوش سید دو
جهان جلوه مینمود **مولوی معنوی گوید** ای شحنه دشت نجف * از تو
نجف دیده شرف * تو دری و کعبه صدف * مستان سلامت
میکنند **ملا عبد الرحمن جامی گوید** کسوی کعبه رود شیخ و من براه نجف
رب کعبه که انجا سر است حق لطرف * تفاوتی که میان من است و
او این است * که من بسوی گهر رفتم او بسوی صدف المقصود
چون فاطمه بنت اسد از حرم محترم بخانه آمد امیر ع را در مهد
نهاده ابو طالب را بشارت داد و او از کثرت بهجت و مسرت
دلیرانه آمد تا روی مبارک فرزند خود را ببیند امیر کرم الله
وجهه دستش را گرفته بخراشید چون سید کاینات صلعم
پرسید که وی را چه نام کرده اید بعرض رسانیدند که پدرش
زید و مادرش اسد نام کرده بزبان معجز بیان فرمود نامش
علی عالی همتا نهاد فاطمه گفت بخدا من نیز درون خانه
کعبه از هاتفی شنیدم که گفت نام نامیش علی کنید اما من دانسته

پنهان کردم

پنهان کردم و بروایتی میان پدر و مادر در تسمیه مجادله افتاد
بعد از چند روز پدر بحرم آمدند و مادر امیر المؤمنین علی علیه
الصلوة والسلام روی آسمان کرده رجزی آغاز کرد که یک
بیتش این است **شعر** بَیِّنْ لَنَا بِحُکْمِکَ الْمَرْضِیِّ * مَاذَا تَرَی
مِنِ اسْمِ هَذَا الصَّبِیِّ الهی حکم فرما آنچه رضای تست در نام
این کودک ناگاه از بام خانه کعبه رجزی شنیدند که هاتفی میخواند
و از آن ابیات یک بیت این است **شعر** فَاسْمُهُ مِنْ شَامِخٍ عَلِیٍّ
عَلِیٌّ اشْتُقَّ مِنَ الْعَلِیِّ **بیت** کام دهن و کام زبان است این
نام * آرام دل و راحت جان است این نام * چون آنسرور ص گفت
کجاست مولود را بنظر کیمیا اثر آوردند از غایت محبت و نهایت
شفقت از گهواره بیرون آورده طشت و آفتابه طلب نموده بدست
حق پرست خود شستن آغاز کرد چون جانب راستش شسته شد
امیر ع بجانب چپ گردید بی آنکه آنسرور ص او را بگرداند **[illegible]**
بوقت غسل از آن گشت از بری بیری که زحمتی بکشد دست
حضرت از برای او چون پیغمبر ص این حال را مشاهده نموده چندان بگریست
که محاسن مبارکش از آب دیده تر شد والده امیر ع گفت یا محمد ص
سبب گریه چیست گفت می بینم که این کودک مرا غسل بدهد و

من هم در پیش وی میکردم بی آنکه مرا بگرداند و در روز
اول من این غسل دادم روز آخر این مرا غسل خواهد داد چون
حضرت از تغسیل او فارغ شد در کنار گرفته رو بر روی امیر ع نهاد و
زبان معجز بیان در دهانش کرد و مدت مدید حضرت امیر المؤمنین
زبان سید المرسلین ص میمکید چنانچه در صحاح اخبار بتواتر ایراد یافته
که آنچه اول امیر علیه الصلوة والسلام تناول نموده لعاب مبارک
آنسرور ص بوده و بروایتی شسته در کنار مادرش نهاد چون مادر پستان
در دهانش خواست بنهد قبول نکرده گریه آغاز نمود چنانکه مدتی برین
نهج بود چون آنحضرت ص باین معنی اطلاع یافت آمده در کنارش گرفته
زبان در دهانش نهاد بعد از مکیدن زبان شیر مادر خورد المقصود
بهر وجه اول چیزی که امیر ع خورده لعاب بابرکات آنسرور ص است
و از میمنت رشحات لعاب آن دهن که سرچشمه اسرار وَمَا
یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَی بود بمرتبه دانا شد که بر منبر برآمده فرمود
سَلُونِی عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ و این نقل مذکور در کتاب
اشعار موسی تالیف شیخ محسن و در منقبت سیزدهم منافع الاولاد
تالیف ملا ضیاء الدین حسینی و در هدایت السعدا نیز مسطور است
و هم در بشایر المصطفی آورده که آنسرور ص تربیت امیر ع میفرمود

پیوسته

پیوسته خبر میگرفت چنانچه در کنار خود پرورش میداد چون قریب
به پنج سالگی رسید در انوقت تنگی و بی برگی میان قریش
پیدا شد و بجهت خشکی سال عشرت بعسرت مبدل گردید ابو طالب
چون عیالمند بود روزی آنسرور ص با عباس عم خود فرمود که تو
توانگری و ابو طالب درویش و کثیر العیال و ببلای قحط مبتلا
بیا تا باتفاق رفته هر یک ما از وی فرزندی برداریم تا بقدری
سبکبار گردد عباس قبول اینمعنی نموده با پیغمبر ص بمنزل ابو
طالب آمده صورت حال تقریر نمودند ابو طالب در جواب
گفت عقیل را از پسران بمن گذارید و باقی را مختارید
آنسرور ص امیر ع را قبول نموده و عباس جعفر را و امیر المؤمنین
در کفالت سید المرسلین ص میبود تا هنگامی که مبعوث شد
و سیدة النساء فاطمه زهرا ع را بوی داد و حجره تعیین فرمود
مثنوی بایام طفلی امام البشر * ببر برد اندر سرائی * پس چنین
ز خیر الانام * بکسب کمالات گردید تمام * **للمؤلفه** در فضائل بی
نظیر آمد علی * رحمة عالم امیر آمد علی * آنعلی کو با محمد ص در شکم
داشت ایمان بلکه در بطن قدم * آنعلی کو مادرش در کعبه زاد
آنکه بر دوش پیمبر ص پا نهاد * آن علی کو چون بپاید در جهان پشت

او را سرور پیغمبران ٭ آن علی کو نامش از غیب آمده ٭ آنچه از
غیب است بی عیب آمده ٭ آن علی کو عارف راز خفی است ٭
آن علی کو سرور اهل صفاست ٭ آن علی کز علم بر سر تاج یافت ٭
آن علی کو خرقهٔ معراج یافت ٭ آن علی کو انس و جان را ره نمود ٭
گوی میدان سلونی در ربود ٭ آن علی کو خاتم خود در نماز ٭
کرد با سائل ز بهر حق نیاز ٭ آن علی کو انما در شان اوست ٭
هر دو عالم تابع و فرمان اوست ٭ آن علی کو شیر یزدانش خطاب ٭
آن علی کو قدوهٔ شیخ است و شاب ٭ آن علی کو مجتبی و مرتضی است ٭
آن علی کو راز دار مصطفی است ٭ آن علی کو اولین اولیاست ٭
آن علی کو بهترین اوصیاست ٭ آن علی کو قطب وقت خویش بود ٭
در همه وادی ز جمله پیش بود ٭ آن علی کو ساقی کوثر بود ٭ رتبهٔ
او از همه برتر بود ٭ آن علی کو را اویس آمد مرید ٭ آن اویسی کو
بصفین شد شهید ٭ آن علی کو شاه دل درویش بود ٭ مدحت
او در دلم مستی فزود ٭ کرم الله وجهه در شان اوست ٭ بیشک افزون
از همه ایمان اوست منقبت در بیان اول من آمن منهم بالنبی
صلی الله علیه و آله و سلم در دفتر ثانی روضة الاحباب
می آرد که میان اهل سیر و اهل تواریخ رحمهم الله خلاف است
که اول

که اول کسی که از صحابه رضی الله عنهم برسول صلعم ایمان آورده
بود اگرچه بعضی بر آنند که ابوبکر بود و این قول از عمر بن عتبه و ابو
سعید و حسان بن ثابت منقول است اما جمعی از صحابهٔ عظام
کرام بر آنند که حضرت امیر المؤمنین ع کرم الله وجهه بوده و این قول
از ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن الاسود کندی
و خباب بن الارت و جابر بن عبد الله انصاری و خزیمة بن
ثابت انصاری و زید بن ارقم و انس بن مالک و عباس عم
نبی رضی الله عنهم منقول است و دیگر روایت از ابن عباس
رضی الله عنه این است که الأسبق ثلاثة السابق الى
موسى عليه السلام يوشع بن نون السابق الى
عيسى عليه السلام صاحب يس السابق الى محمد
صلى الله عليه وآله وسلم علي بن ابي طالب عليه
الصلوة والسلام و از ابو ذر غفاری و سلمان فارسی
رضی الله عنهما مرویست که آنسرور دست امیر المؤمنین ع را بدست
حق پرست خود گرفته فرمود ان هذا اول من آمن بي یعنی
بدرستی که اینست اول کسی که ایمان آورده بمن و نیز از سلمان
مرویست که آنسرور صلعم فرمود اول من هذه الامة ورودا

على الحوض واولها اسلاما علي بن ابي طالب ع
و در مقصد اول از کتاب مذکور در بیان نکاح سیدة النساء
فاطمه زهرا ع با علی مرتضی بتحریر پیوسته که آنسرور صلعم با فاطمه ص
فرمود ترا در عقد مردی در آوردم که عرفان او از همه
بیش است و ایمان وی از همه پیش و از خزیمة بن ثابت
انصاری در مدح حضرت امیر المؤمنین ع شعر با این معنی این
دو بیت منقول است حیث قال شعر ما كنت احسب
هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابي
حسن اليس اول من صلى لقبلتهم واعلم ا
الناس بالفرقان والسنن و یکی از فصحای عرب
اشاره بسبقت اسلام امیر نموده میگوید شعر قل لابن
ملجم والاقدار غالبة هدمت ويلك للاسلام
واركانا قتلت افضل من يمشي على قدم
واول الناس اسلاما وايمانا و این بیت
از کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین ع کرم الله وجهه
دلیل قوی بر این معنی است عربیه سبقتكم الى الاسلام
طرا غلاما ما بلغت اوان حلمي یعنی سبقت کردم
از هم

از همه شما در اسلام و حال آنکه نرسیده بودم زمان بلوغ را الغرض
گوید صاحب روضة الاحباب از برای ثبوت سبقت اسلام
حضرت امیر المؤمنین ع بر همه مؤمنان همین بیت اکتفا نموده اما
در شرح وقایه و فصل الخطاب و صواعق محرقه و اربعین امام
المحدابادی پنج بیت دیگر بنظر در آمده که شعر در فضایل حضرت
امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام است و آن این است
عربیه محمد النبي اخي وصهري وحمزة سيد الشهداء
عمي وجعفر الذي يضحي ويمسي يطير مع
الملائكة ابن امي وبنت محمد سكني وعرسي
منوط لحمها بدمي ولحمي وسبطا احمد ولداي
منها فمن منكم له سهم كسهمي واوجب
لي ولايته عليكم رسول الله يوم غدير خم یعنی
بیت اول آنسرور صلعم برادر من و خسر من است و حمزه که سید
الشهدا است عم من و معنی بیت دویم جعفر طیار که صبح و
شام مشغول بود در عبادت و با ملایکه در طیران است پسر مادر
من است معنی بیت سیوم دختر محمد مصطفی آرام من است و عروس
من مربوط است گوشت او گوشت من و خون او خون من است

معنی بیت چهارم و دو نواسه آن سرور ص پسران منند از دختر
او پس کیست از شما که مرا و را النصیب باشد همچو نصیب من
معنی بیت پنجم واجب کرد اینده از جهت من ولایت خود
بر شما رسول خدا ص روز غدیر خم اما آخر مقدمات مسطور صاحب
روضة الاحباب میگوید صحیح نزد محققان اهل سیر و تواریخ
آنست که اول خدیجه کبری و حضرت علی مرتضی ع ایمان آورده
بعد از آن زید ابن حارثه آنگاه ابو بکر پس بلال رضی الله عنه
و ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده که از محمد
بن قرطبی پرسیدند اسلام امیر المومنین علی ع اسبق بود یا
اسلام ابا بکر گفت سبحان الله امیر ع اول بدین دولت
مشرف شد اما رعایت پدر خود کرده در پیش خلایق ظاهر
نمیساخت و ابو بکر بعد از وی فایز گشته اظهار اسلام خود
نمود از جهت مردم نادان در اشتباه افتادند و در مجلد ثانی
حبیب السیر در سبق اسلام امیر المومنین ع حیدر میگوید و در بسیاری
از کتب معتبره روایت صحت اثر محرر گشته که جناب خیر البشر
روز دوشنبه مبعوث شد و امیر ع روز سه شنبه بجهت استماع
تصدیق نمود و در صحیح ترمذی از انس بن مالک مرویست که گفت

بعث الله

بُعِثَ رَسُولُ اللهِ يَوْمَ الاِثْنَيْنِ وَصَلّى عَلِيٌّ يَوْمَ
الثُّلَثا یعنی پیغمبر ص روز دوشنبه مبعوث شد و حضرت امیر ا
المومنین ع روز سه شنبه نماز گزارد و از ابن عباس رضی الله عنه
مرویست که گفت اَوَّلُ مَنْ صَلّی مَعَ النَّبِیِّ عَلِیُّ بْنُ اَبی
طالِبٍ ع یعنی اول کسی که با نبی صلی الله علیه و آله و سلم نماز
گزارده حضرت امیر المومنین علی ع بوده و از زید بن ارقم
مرویست که گفت اَوَّلُ مَنْ اَسْلَمَ عَلِیٌّ و در کتاب یواقیت
تالیف ابی عمر زاهد از عبد الله بن عباس منقولست که حضرت
امیر المومنین ع را چهار فضیلت است که هیچ یکی از اهل بیت و
صحابه کبار را آن فضایل میسر نیست اول آنکه نخستین کسی که با
سید کاینات ص نماز گذارد اوست دویم آنکه در تمامی غزوات
علم سرور کاینات ص بدست او بوده سیم در جمیع معارک
تخصیص در روز هراس قدم بر جاده شکیبائی ثابت داشته
فرار ننموده و یوم المهراس که جنگ حنین گویند چهارم سرور
انبیا محمد مصطفی ص را غسل داده و تکفین نموده و بقبر در آورده
و در سیر النبی تالیف امام سعید کازرونی و حبیب السیر از عفیف کندی
پسر عم اشعث بن قیس منقول است که پیش از ظهور اسلام

نوبتی جهت طواف بیت الله بمکه معظمه رفتم روزی در منازل عباس
نشسته بودم ناگاه مردی از نهانخانه که در آن نزدیکی بود بیرون آمده
در آفتاب نظر کرد چون دید که از وسط السما میل کرده در نماز
ایستاد بعد از آن عورتی هم از خانه بر آمده اقتدا کرد القصه
کودکی نیز بلوغ رسیده از همانجا بیرون آمده مقتدی شد من از عباس پرسیدم
که این مرد بزرگ کیست و مطلبش ازین کار چیست گفت این مرد محمد بن عبد الله
برادر زاده من است و این ضعیفه منکوحه او خدیجه بنت خویلد است
و این کودک علی بن ابیطالب ابن عم او و گمان می برم که محمد ص
بشرف نبوت مشرف گشته و کنوز کسری و قیصر بر وی فتح خواهد شد
و این نماز است که ادا میکنند و تا حال غیر ازین دو کس احدی متابعت
محمد ص نکرده گویند عفیف بعد از آنکه بشرف اسلام رسید پیوسته
این حکایت را نقل میکرد و تاسف میکشید اه اگر من در آن روز
ایمان می آوردم ثانی امیر ع می بودم در سبقت اسلام و هم در
سیر النبی ص بروایت محمد بن اسحق مسطور است که گفت اول کسی
که ایمان برسول ص آورده متابعت کرد از زنان خدیجه بود و از مردان
حضرت امیر المومنین علی علیه الصلواة و السلام و در آن وقت ده ساله
بود و بعد از وی زید بن حارثه پس ابو بکر در کتاب درج الدرر

مسطور

مسطور است که در مذهب ارباب سیر و اصحاب خبر و محدثین ثقات
اتفاق است که اول کسی که از امت بشرف اسلام مشرف شد
از زنان خدیجه کبری رض بود و از ذکور حضرت علی مرتضی چنانچه
از روایات صحیحه بثبوت پیوسته که چون سید کاینات
علیه افضل الصلواة و اکمل التحیات بانذار امت و تمهید قواعد
رسالت مامور و مبعوث شد خدیجه کبری و علی مرتضی ع را
اطلاع بخشید این هر دو بی تامل و بلا توقف گفتند اَشْهَدُ
اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ
پس ایشان را بر سر چشمه آبی برده بدستوری که از جبرئیل ع
تعلیم گرفته بود وضو و نماز را آموخت و پیش ازین دو
تن احدی با آنسرور ص در نماز اقتدا نکرده بود و نقطه
دایره مطالب علی بن ابیطالب ع در ظل کفایت محمدی ص
میگذرانید و در خدمت آنسرور ص شب و روز و روز و شب
بسر میرسانید و در آن زمان ده ساله بود و ابو بکر پس از چند سال
بعد از طلب معجزه و مشاهده و مکاشفه ایمان آورد چنانچه
در خبر است که آن مرکز دایره توفیق ابو بکر صدیق برسم
تجارت بیمن رفته بود و در یمن پیری بود سیصد و نود ساله

لغایت صاحب ریاضت و فراست چون ابوبکر را دید احوال
و مطابق واقعه خبر داد حتی حال سیاهی که زفاف بود و نشانی
بر اسش بیان نموده گفت ای ابوبکر زود بوطن خود باز گرد
که پیغمبر آخر الزمان هم در قوم تو است که مبعوث شده اکنون بحکم
الهی در عوام و خواص اظهار نبوت کرده و تا حال بجز زوجه و پسر
عم او دیگری با و نگرویده بشتاب و سعادت متابعتش دریاب
که تو نیز از سابقان باشی و رجزی محتوی بر دوازده بیت بیا
دش داده گفت چون بخدمت آنسرور صلعم رسی سلام من برسان
و این رجز را البتان نیاز از جانب من بخوان ابوبکر بعد از
فراغ مشاغل دنیوی متوجه حرم محترم شد چون بمکه رسید با عتبه
بن ربیعه و ابوالبختری و عقبه بن ابی معیط و ابوجهل لعین که
از محبان و مصاحبان او بودند ملاقات نموده گفت هیچ
امری حادث شده که مشعر بر بدایع باشد گفتند آری محمد بن
عبدالله یتیم ابوطالب دعوت نبوت میکند اگر ترا با او صداقتی
است خود را از نصیحت دریغ مداری و برین سخنش بگذاری
ابوبکر الجماعت حال را تسکین داده متوجه خانه خدیجه کبری
رضی الله عنها شد و در حال آنسرور صلعم را ملازمت کرد که با حضرت

مرتضی علی

مرتضی علی در مکالمه بود و آنچه از قواعد اسلام و شرایع از جبرئیل
علیه السلام فرا گرفته بود به برادر خود تعلیم مینمود بعد از آن
روی مبارک سوی ابوبکر کرده گفت ای پسر ابوقحافه دانا و
آگاه باش که من رسول خدایم و خلق عالم را دلیل و راه نمایم وقت
مغتنم شمار و پیش از بلغای امت رفته خاص در ربقهٔ اخلاص
درآر ابوبکر گفت ای محمد تو که دعوی نبوت و رسالت مانند
انبیای سابق میکنی معجزهٔ تو چیست و شاهد حال و مقال تو کیست
فرمود آن پیره مرد که در شهر یمن بتو رسیده نشانهای مخفی
ترا بتو نموده بصیقل موعظهٔ وافره و نصایح باهره زنگ غفلت
و ضلالت از آینه دلت بزدود و این رجز که محتوی بر دوازده بیت
است انشا کرده بتو آموخته و مشعل ارشاد و هدایت بر سر راهت
افروخته آن رجز را تمام برخواند ابوبکر بغایت متحیر شده گفت
شرح و بیان حال من مطابق واقع و عیان از کجا دانستی و نقل
این حکایت بی تفاوت کم و بیش چگونه توانستی فرمود این خبر
بحکم حق سبحانه و تعالی جبرئیل امین بمن رسانیده و ازین قال و
مقال واقف گردانیده ابوبکر بزبان معتقد مبین و بلسان صدق
و یقین گفت چون حال تو برین منوال است برسالت تو اعتراف

آوردم و بنبوت تو از دل و جان اقرار کردم پس منطقهٔ خدمت
بر میان بسته و از مقام مخالفت برخاسته در عتبهٔ متابعت نشست
وَاللهُ وَلِیُّ التَّوفِیق و در آن زمان ابوبکر چهل و پنج ساله و بروایتی
چهل چهار ساله بود چنانچه شمه‌ای ازین مقوله در شواهد النبوة و روضة
الاحباب نیز مسطور است و در صفوة الزلال المعین در شرح احادیث
سید المرسلین تالیف حافظ ابو نقطانی بروایت ابوحبه عرنی
مسطور است که گفت من از حضرت امیرالمؤمنین علی که میفرمود صلیت
مَعَ رَسُولِ اللهِ سَبْعَ سَنَةٍ قَبْلَ اَنْ یُسْلِمَ اَحَدٌ وَیُصَلِّیَ
اَحَدٌ یعنی من با رسول صلعم نماز گذاردم مدت هفت سال پیش از آنکه
دیگری اسلام آرد و نماز گذارد و در جامع الاصول نیز مسطور است
که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اول کسی است که بآنسرور صلعم
ایمان آورده و در آن حین در عمرش اختلاف است بعضی بر آنند
که پانزده ساله بود و بعضی چهارده ساله و بعضی سیزده ساله و بعضی
ده ساله گویند اما اصح قول اخیر است زیرا که در اکثر کتب معتبره
بتواتر ایراد یافته که پیش از بلوغ ایمان آورده و کلام معجز نظامش
که در صدد مذکور شده مخبر همین معنی است و نیز فرموده اَنَا الصِّدِّیقُ الا
کبر اٰمنت قبل اَنْ اٰمَنَ اَبوبکر یعنی منم صدیق بزرگتر

ایمان آوردم

ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد و ابوعبدالله نیشابوری
رحمة الله علیه گوید هیچ خلافی و اختلافی نیست میان ارباب
تواریخ و اصحاب خبر و محدثین ثقات در آنکه حضرت مرتضی علیه
الصلوٰة والسلام اول کسی است که بآنسرور صلعم ایمان آورده
و اقتدا بنماز کرده و در استیعاب بروایت ابوحبهٔ عرنی
رضی الله عنه می آرد که گفت از حضرت امیرالمؤمنین ع شنیدم که میفرمود
خدای عز و جل را عبادت کردم پیش از آنکه ازین امت دیگری
عبادت کند بمدت پنج سال مؤلف گوید تفریق میان این دو قول
آنست که چون سابق اشاره فرمود بآنکه بمدت هفت سال با
رسول صلعم نماز گذارده‌ام پیش از آنکه دیگری اسلام آرد و نماز
گذارد بنابراین امیرالمؤمنین ع متفرد بود بصفت جامعیت
میان شرف اسلام آوردن و نماز گذاردن و بدیگری این
جامعیت نبود پس تواند که در آن مدت دیگری اسلام آورده باشد
اما نماز نگذارده باشد و در قول دیگر اشاره فرمود بآنکه پنج سال پیش
از دیگران عبادت کرده‌ام که عبارت است از تهذیب
ظاهر باستعمال شرایع کما هو حقه و تخلیهٔ باطن از اخلاق و اوصاف
حمیده پس ازین دو قول چنان مستفاد میشود که حضرت امیرالمؤمنین

بمدت هفت سال بجامعیت فضیلت اسلام و اقامت صلوٰة
بر دیگران سبقت نموده بمدت پنج سال پیش از انکه دیگری از
اصحاب رضی الله عنهم نوعی از انواع اما باسلام کامل و اما
بغیره عبادت کند امیر المؤمنین جامع مراتب عبادت و برات
بر وجه اتم و اکمل بود در مناقب خطیب و غیره بروایت سلمان
فارسی رضی الله عنه مسطور است که گفت شنیدم از محمد مصطفی ص
که میفرمود ما و علی از یکنور بودیم در پیش خدای تعالی و آن نور
تسبیح و تقدیس میکرد حق سبحانه و تعالی را پیش از خلقت آدم
علیه السلام چهار هزار سال الوهیت که هر روز ازان مقدار مدت
هزار سال این جهان است کما قال الله تعالی لو اما
عندی کالف سنة و چون حق سبحانه و تعالی آدم را
آفرید آن نور را در پشت وی ترکیب کرد پس همیشه یکجا بودیم
تا به پشت عبد المطلب انگاه از یکدیگر جدا شدیم بنابرین یک بخش
منم و یک بخش علیست بر ارباب دانش و اصحاب بینش واضح
باد که هرگاه سید المرسلین ص را با امیر المؤمنین ع سابقه نسبت اتحاد
و یکتایی در عالم غیب و اطلاق چنین بود که اشتراک و هم بود و در
عالم شهادت نسبت عینیت میفرماید لحمك لحمی و دمك دمی

ودمك دمي

روحك روحی قلبك قلبی نفسك نفسی
و مطابق حدیث حق سبحانه و تعالی در آیه مباهله امیر المؤمنین ع
را نفس سید المرسلین میفرماید کما قال الله تعالی و قل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و
انفسنا و انفسکم چنانچه شان نزول این آیه کریمه در باب
آیات تفصیل مسطور گشت پس اینجا دوئی کجا ماند که باشند اوردیم
با آنکه امیر المؤمنین ع اول کسی است که اسلام اورده و با پیغمبر ص نماز
گذارده زیر اکه بحکم حدیث نبوی اسلام از کتم عدم بعرصه وجود
نیامده که سید المرسلین ص و امیر المؤمنین ع هر دو یک نور بودند و آن
نور بصفت تسبیح و تقدیس موصوف بوده و الله باعتقاد فقیر
اسلام شعاعی است از پرتو آفتاب فایض البرکات
ایشان چرا که فی الحقیقه نور بودند و شعاع از نور منفک نمیشود
لیکن این همه مقدمات مسطوره و تکلمات مذکوره که در صدد
تحریر نموده امد از جهت فهمانیدن عوام است و اگر نسبت
اتحاد عالم غیب بمثال این دو پادشاه گوییم بمنزله است که کسی را
مجال تفکر و تذکر باشد اگر این حیث هر دو برادر یکدیگر را مصاحب
ساخته بگویند سزاوار است لو الذی اتحاد نسبت میان من و تو

من و تو نیست میان من و تو نظم آن بهتر و عالم و این جهتر دو
کون ❊ آن سرور رسالت و این صفدر وفا ❊ آن ختم انبیاست کزو
یافت زیب و فر ❊ هم ملک نبوت و هم تخت مصطفا ❊ وین
شاه اولیاست که از قدر و احترام ❊ ذاتش مشرف است بتشریف
انما ❊ آن مظهر فتوت و این مجمع کرم ❊ آن مطلع کرامت و این
منبع سخا ❊ آن عارف حقیقت و این هادی طریق ❊ آن حاکم
شریعت و این والی ولا ❊ آن آسمان رفعت و این آفتاب دین ❊
الضاحب لعمرک و این نص هل اتی ❊ آن شاه من عرف شده و
سلطان لو کشف ❊ انما هر با و سبن شده و خورشید طاوها ❊ آن
پیشوای امت و این رهنمای خلق ❊ آن قامع ضلالت و این
دافع بلا ❊ آن بحر رستگاری و این کشتی نجات ❊ آن جرم را
شفاعت و این رنج را شفا ❊ آن کعبه سعادت و این قبله ❊
آن ملجا مروت و این مامن رجا ❊ آن رحمت الهی و این فضل
ذو المنن ❊ آن عالم لدنی و این عالم بقا ❊ محکوم آن دو حکم
قضا آمد از قدر ❊ مامور این دو امر قدر آمد از قضا ❊ از راست
چرخ تابع و اجرام زیر حکم ❊ این راست سدره منزل و عرش است
متکا ❊ این هر دو شاه کو هر دریای رحمتند ❊ باکو هر نفیس میامیز کهربا ❊

دابا هر

دا ای حدیث لحمک لحمی بهر چیست ❊ کین هر دو تن یکیست
یکی را ابیس دو تا ❊ و بعضی از مجتهدین و علمای دین گویند
اری اگرچه بر همه مومنان و صدیقان در سبقت اسلام حضرت
امیر المؤمنین علی ع شکی و شبهه نیست لیکن چون در وقت
بعثت سید الانام علیه الصلوٰة و السلام بحد بلوغ رسیده
بود سخنی میرود و فقیر منکر این مسئله است اُمّی با تمیز چندرا
این هنر است نه عیب و اگر اسلام کودک عند الشرع جایز
نمیبود حضرت امیر المؤمنین ع که در مدینه علم محمد است
چون میفرمود عربیه سبقتکم الی الاسلام طرا
غلاما ما بلغت اوان حلمی بل دولتی که بعضی
از صحابه کبار را العبد از انکه چهل سال در جهالت عمر بسر برد
روی نمود و حضرت امیر المؤمنین ع را در رحم مادر صد هزار
درجه افزون تر از ان میسر و محصل بود و آن چیست عشق
مادر زاد با سید کاینات علیه افضل الصلوٰة و اکمل
التحیات و التسلیمات اری چرا عشق نباشد هرگاه پیش از
خلقت آدم علیه السلام چهار ده هزار سال الوهیت نسبت
غیبت بود و از عشق مادر زاد تا اسلام اوردن نزد ارباب

معارف و عرفان و اصحاب حقایق و ایقان یقین که فرق
تمام خواهد بود و این را مؤلف از پیش خود نمیگویم بلکه در کثیری
از کتب معتبره بروایات صحیحه متواتره ایراد یافته و بثبوت
پیوسته که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام پیش از
بعثت سید المرسلین در رحم مادر با آنسرور مکالمه نموده اقرار
نبوت و رسالت میکرد چنانچه بر سبیل تفصیل در صدر مسطور
گشت منقبت در حین الکتاب مسطور است که روزی شاه
ولایت و نور هدایت در سن هیجده و هفت سالگی بر
غرفه بام نشسته رطب تناول مینمود و سلمان در پایین غرفه
خرقه میدوخت و قواعد فقر و فنا می اندوخت شاه ولایت
پناه یک خسته خرما بر وانداخت و او را ابدال مشرف
ساخت سلمان گفت من پیر سال خورده ام و در راه حضرت
اورده و تو خورد سالی مناسب نیست که با من چنین پیش می
آیی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کرم الله وجهه گفت ای سلمان تو
خود را بزرگ میدانی و مرا خورد سال میخوانی مگر روی در
فراموشی آورده و از احوال و اهوال دشت ارژنه فراموش
کرده و آگاه نیستی از آنکه چه کس در نجات بر روی تو گشاده که
ترا اشتر

ترا از شتر شیر محفوظ داشته از سر نو حیات داد سلمان متحیر
گردیده گفت یا امیرالمؤمنین از قصه دشت ارژنه و شیر چاپلوس
نمای و بمفصله تقریر کن و زنگ غفلت از دلم بزدای فرمود
تو در بیابان آب بودی و از بیم شیر جزع و فزع مینمودی در آن
حال روی به دعا آوردی و از برای نجات دعا کردی دعای
تو باجابت مقرون گردید من آنجا در گذر بودم و از آن صحرا عبور
مینمودم من بودم آن سوار که زره بر کتف داشت و تیغ برکشید
و شیر را دو نیم گردانید و ترا ابر منزل نجات رسانید سلمان گفت
نشان دیگر هست آنرا نیز بیان نمای و ابواب حیرت بر
روی من بگشای امیرالمؤمنین یکدسته گل تر و تازه باطراوت
بیحد و اندازه از آستین برآورده فرمود هدیه تو با آن سوار دادی
و از مساعدت او منت بر جان نهادی سلمان بیشتر متحیر
گردیده ساعتی راه تفکر نوردید ها تفی آواز داد و نقاب
از روی خطاب بگشاد که ای پیر متقی بسوی پیشوای انبیا
و مقتدای اصفیا راه بنمای و بعرض حال زبان بگشای
سلمان متوجه ملازمت سید الثقلین و مقتدای النجاحین
گردید و ماجرا را بموقف عرض رسانید که من در انجیل نعت تو

خواندم و در عرصه محبت تو توسن اقبال را راندم و دست توجه از
جمیع ادیان فشاندم و دین ترا از پدر خود پنهان نمودم و پیش
او از همین معنی لب نگشودم اما پدرم از حال من آگاه گردید و در مقام
کشتن من آمده مرا رنجانید لیکن از ملاحظه مادر من از کشتن حذر
مینمود و حیلها میفرمود که مرا بقتل رساند و دل خود را از دغدغه
من فارغ گرداند بنابرین بمن کارهای مشکل میفرمود و مرا حل
آن مشکلات امر مینمود از این سبب روی بغربت نهادم
و در دشت ارژنه افتادم چون ساعتی خوابیدم قضا را محتلم
شدم بعد از بیداری بر سر چشمه رسیدم که غسل کنم شیری درم
خواری پیدا شده روی بمن نهاده در کنار چشمه بر سر جا جهای
من ایستاده من روی بسوی قاضی الحاجات آورده زبان به
تضرع و ابتهال گشودم و از شر آن شیر مسئلت نمودم ناگاه
سواری پیدا شده آن شیر را بتیغ آبدار دو نیم کرد و نیز از آب
برآمدم کابش را بوسیدم چون فصل بهار بود و صحرا گلزار دسته
گل برچیده هدیه آن سوار کرده ابدم در بین ثنا گوهر وجود آن
سوار نایاب گردید بهر سو شتافتم اثری نیافتم مدت بیست و
چند سال ازین واقعه گذشته و من این واقعه را در هیچ مدت
بکسی ظاهر

ظاهر نکرده ام الحال ابن عم تو بمن اظهار این قصه نمود و
ابواب تحیر بروی من گشود یا رسول الله او علم غیب از که
آموخته و اسرار لاریب چگونه اندوخته آنسرور فرمود
آنچنین چیزها را از برادر من عجب مدار بلکه از او عجب تر از او
دیده ام ای سلمان چون بمعراج رفتم از سدرة المنتهی گذشته
بمقامی رسیدم که جبرئیل از همراهی من فرو ماند یکتنه بعرش
مجید رسیدم و دامن از کثرت وجود فشاندم و با خدای تعالی
راز می گفتم و جواب می شنفتم در آنحال شیری در مقابل خود
ایستاده دیدم چون نظر بر وانداختم دیدم اسدالله الغالب
علی بن ابیطالب است چون از معراج باز گردیده بمضجع خود
رسیدم علی با تحیت و سلام و احترام بالا کلام در آمد گفت
ای خیر الانام مبارکباد ترا غایت تلک علام پس زبان
بگشود و رازی که میان من و پروردگار گذشته بود لفظا بلفظ
بیان نمود ای سلمان از زمان آدم تا حال هر کس از انبیا و
اولیا و صلحا و اتقیا ببلایی و محنتی گرفتار میشد علی ایشانرا
نجات میداد و ابواب خلاصی بر روی ایشان میگشوده
چنانچه حدیث قدسی مخبر از این معنی است یا احمد ما ارسلت علیا

مع كُلِّ نبيٍّ سِرًّا و معك سِرًّا و علانيةً قاسم کاهی

گوید آدم و نوح بوده و ادریس هم ابراهیم و یوز عمرانست

گاه اسحاق و گاه اسمعیل گاه داؤد که سلیمانست گفت

بمصطفی شب معراج سخنی که عقل حیرانست مؤلف گوید قصه

دشت ارژنه اگرچه از آفتاب مشهورتر است اما اگر کسی ا

ملجائی در دل باشد چهل مجلس عارف ربانی شیخ علاء الدوله

سمنانی را نیز مطالعه نماید ایضا قاسم کاهی گوید هوی بغض علی

هر کس که کارد در زمین دل بذارد قصه سلمان و دشت ارژنه

باور و قصه معراج در دستور الحقایق و کنج الاسرار چنانچه در

صدر مذکور شد نیز مسطور است و هم در معنی مولوی معنوی گوید

است آه سرفراز که اندر شب معراج با احمد مختار یکی بود علی بود

شیخ سعدی گوید چتر داد مصطفی در صورت باز بفته در شب

معراج سبحان الذی اسری علی با محمد همچو نور دید با دیده

قرین در گذشته پای او از حد او ادنی علی بر گذشت از

نه فلک آن سرور صاحبقران با محمد شد نزول بر عالم بالا علی لو اله ای

گشت هم معراج با احمد علی زین سخن واقف بود روح ولی

زین دو تن شد نور وحدت آشکار زین دو تن گشته حقیقت پیدار

انی ای

زین دو تن یزدان شناسی شد پدید زین دو تن دریافت گنج دل

کلید زین دو تن انوار دار و معرفت این دو تن در فخر برتر از

صفت ذات این هردو ز یکنور آمده خارجی زین رشک

رنجور آمده خواجه حافظ شیرازی نیز از همین معنی بر سبیل اشاره خبر میدهد

که آنچه حق سبحانه و تعالی با آن سرور از اسرار گفته بود حضرت

امیر المؤمنین که بحکم حدیث نبوی ساقی کوثر است آمده بتفصیل

بیان نمود بیت سر خدا که عارف سالک بکس نگفت در حیرتم

که باده فروش از کجا شنید ملا جامی گوید در سقایم هر که در حق علی

انکار کرد از کف ساقی جنت شربت کوثر نیافت آنکه

چون ما آبرو از خاک در گاهش نجست جز لبان خشک و چشم تر

ز خشک و تر نیافت منقبت در وسیلة المتعبدین از ابو ذر

غفاری رضی الله عنه مرویست که شنیدم از رسول که میفرمود

بدرستی که حق سبحانه و تعالی هیچ فریضه قبول نمیکند اگر

دوستی مرتضی علی ع مقرون نباشد که او برادر و داماد

و بازوی منست پس روی بمن کرده گفت ای ابوذر چون

شب معراج مرا بر آسمان بردند فرشته دیدم بر تخت نور

نشسته و بر سرش تاجی از نور یکپایش در مشرق و یکی در

مغرب و در پیش وی لوحی بود که تمام دنیا را درو میدید و همه

خلایق در میان دو زانوی وی بودند و هردو دستش نیز بمشرق و

مغرب میرسید از جبرئیل پرسیدم که این فرشته چه نام دارد

گفت عزرائیل پیش وی رفته سلام کردم و در جواب گفت

علیکم السلام یا خاتم انبیا و برادر علی مرتضی گفتم تو او را می شناسی

گفت چرا نشناسم که حق سبحانه و تعالی مرا بقبض روح جمیع ارواح

خلایق متوکل کرده غیر از روح پرفتوح تو و علی که روح هردو شما

بمشیت و ارادت خود قبض خواهد کرد منقبت در کفایة المؤمنین

از سعد بن خالد مرویست که روزی سید کاینات علیه الصلوة والسلام

عارضه تب روی داد چون امیر المؤمنین بخدمت سید المرسلین

آمد آن سرور فرمود یا اخی مرا تب بشورش دارد امیر المؤمنین دست

راست خود بسینه مبارکش نهاده گفت یا داء اخرجی فانه عبد الله

و رسوله راوی گوید دیدم که آن سرور برخواسته نشست گفت یا اخی

خدای تعالی از فضایلی که بتو کرامت کرده یکی آنست که همه دردها

مطیع و منقاد تو گردانیده منقبت هم در کتاب مذکور از محمد

بن سنان مرویست که روزی بخدمت امام جعفر صادق صلوات

الله علیه بودم که مردی از چین آمد امام فرمود مارا مردم چین

می شناسند

می شناسند گفت بلی یابن رسول الله در بلاد ما درختی است که در

فصل بهار روزی دو بار گل کند و شکوفه بشکفاند در اول روز

بر گلش نوشته می بینیم لا اله الا الله محمد رسول الله و بر گل

آخر روز مرقوم یابیم لا اله الا الله علی خلیفة رسول

الله منقبت در احسن الکتاب از امیر المؤمنین امام حسن صلوات الله

علیه مرویست که شبی مرا پدر من فرمود ای فرزند در خانه آب

نیست و من احتیاج بغسل دارم بغایت شب تاریک بود برخواسته

بطلب آب رفتم در بین اثنا هاتفی گفت یا امام المتعبدین سطل آ

بستان که از بهشت عنبر سرشت آورده ام پس از آن آب

طهارت کرده بنماز تهجد مشغول گشت چون آب آوردم دیدم

بنماز مشغول است گفتم ای پدر آب از کجا حاصل شد فرمود حق سبحانه

و تعالی سطل آب فرستاد بعد از فراغ غسل منادی بگفت یا علی تو

و مثل تو کیست که جبرئیل از بهشت بهر تو آب آورد تا غسل کنی

و نیز جبرئیل بمن گفت از این عمل مرا فخری حاصل شد میان ملائکه

و بدین شرف مباهات کنم تا روز قیامت منقبت در مصابیح القلوب

از ابن عباس مرویست که روزی سید کاینات ع از نماز فارغ

شده برخواسته گفت هر که مرا دوست میدارد عقب من بیاید

٧٦

ما همه روان شدیم تا بمنزل زهره فلک نبوت و بقعه خطه
رسالت چراغ اهل بیت مصطفی فاطمه زهرا علیها التحیة
والثنا رسیدیم در بین اثنا تاجدار هل اتی و شهسوار
میدان لافتی مشرف بتشریف انما مخصوص بعنایت
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
یعنی امیر المؤمنین علی مرتضی ع گلیمی در خود پیچیده و دستها
در گل آلوده بدرون آمد بهتر و بهتر عالم گفت یا اخی خبر ده
مرا ما زا آنچه دیروز مشاهده کردی گفت یا رسول الله خواستم
وقت نماز پیشین طهارت کرده نماز فرض ادا کنم آب نبود
حسن و حسین ع را برای آب فرستادم ساعتی نگذشت که هاتفی
گفت یا ابو الحسن بجانب راست خود نگاه کن چون نظر کردم
سطلی دیدم از زر معلق در هوا و در و آبی سفیدتر از برف
و شیرین تر از عسل و خوشبوتر از گلاب از آن آب وضو
ساخته اندکی آشامیدم و قطره بر سرم چکید که خنکی آن
بدلم رسید پیغمبر ص گفت یا اخی آن سطل از بهشت بود
و آبش از زیر درخت طوبی و آن قطره که بر سر تو چکید که خنکی
آن بدلت رسید از زیر عرش بود پس تنگش در بر کشید در

میان هر دو ابرویش بوسه داد و گفت دوست و نور چشم من
کسی است که در روز غزا دمش جبرئیل بود منقبت هم در کتاب
مذکور منقول است که کسی روزی پیش هارون الرشید رفتم
شافعی و محمد یوسف و محمد اسحق نیز حاضر بودند هارون شافعی را گفت
چند حدیث از فضایل امیر المؤمنین علی ع یاد داشته باشی گفت تا
پانصد یوسف را گفت تو چند حدیث یاد داری گفت تا هزار که
زیاده اسحق را گفت تو چند حدیث روایت میکنی گفت فضایل
او که بتواتر بما رسیده اگر بیم و ترس مانع نبودی بیان کردمی هارون
گفت ترس از کیست گفت از تو و عمال تو هارون گفت
بیان کن و از هیچ اندیشه بخاطر میار اسحق گفت پانزده هزار
حدیث مسند و پانزده هزار مرسل هارون گفت من چیز دهم
شما را از فضایل وی که بچشم خود دیده ام و بشما نیز نمایم
بهتر از آنچه شما یاد دارید گفتند بفرمای گفت عامل دمشق بمن
نوشت که اینجا خطیبی است که امیر المؤمنین علی ع را دشنام میدهد
و نام او اسکوبه پس آن ملعون را از دمشق طلبیده گفتم چرا امیر
المؤمنین را دشنام میدهی گفت برای آنکه پدران مرا کشته
گفتم او هر که را کشته بحکم خدا و رسول کشته گفت اگر چنین است

من وی را دشنام میدهم پس جلاد را فرمودم تا صد تازیانه بر وی زده در خانه
انداخته قفل کرد چون شب در آمد اندیشه کردم که وی را چگونه
بکشم و بسوزانم با آتش غرق کنم یا با تیغ پاره پاره گردانم در این
خیال بخواب رفتم در آسمان گشاده شد و رسول ص فرود آمد
پنج حله پوشیده و حضرت امیر المؤمنین علی ع نیز فرود آمده
پنج حله پوشیده و حضرت امام حسن و امام حسین ع نیز فرود آمده
دو دو حله پوشیده و جبرئیل فرود آمد یک حله پوشیده با کاسه
در دست پر از آب صاف آنگاه رسول ص از دست جبرئیل
بستد و در سرای من قریب پنجاه هزار کس بودند فرمود هر که
شیعه علی است ازین مجمع برخیزد چهل کس برخواستند پیغمبر ص
ایشان را آب داده گفت آن دمشقی را بیارید چون او را
خانه بیرون آوردند امیر المؤمنین علی ع را النظر بر وی افتاد
گفت ای ملعون چرا مرا دشنام میدهی و گفت خدایا
مسخ گردان در حال صورت سگ شد بفرمود تا آن سگ را
باز در آن خانه بند کردند من از خواب بیدار شدم گفتم در خانه را
باز کرده آن دمشقی را بیارید چون آوردند سگی بود و کنون
در آنخانه است بفرمود تا آوردند اما گوشش بگوش آدمی شباهت
داشت

داشت آن سگ را گفت چون دیدی عذاب خدای تعالی در پیش
افکند و آب از چشمش روان شد شافعی گفت از اینجا دورتر برید که
مسخ است از عذاب ایمن نتوان بود چون او را باز در آنخانه کردند
صاعقه در آمد و آنخانه با سگ دمشقی و هرچه در او بود بسوخت
منقبت در مسند احمد حنبل و مناقب خطیب و بحر المناقب و معارج
النبوة مسطور است که یکی از تشریفات قیامت که با پیغمبر ص مخصوص
باشد آنست که لوای حمد در دستش بود و همه انبیا و رسل در ظل
آن لوا باشند چنانچه گفت لِوَاءُ الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي
و در روایت دیگر فرمود أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
وَلَا فَخْرَ بِيَدِي لِوَاءُ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمَئِذٍ
آدَمَ وَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا وَهُوَ تَحْتَ لِوَائِي و آن لوا را هزار
ساله راه ارتفاع باشد و قبضه اش از نقره سفید و سنانش از
یاقوت حمرا و زبرجد او از زمرد خضرا و مر او را سه ذوایب بود
از نور یکی در مشرق دویم در مغرب سیم در مکه و بر وی سه سطر
مکتوب است اول بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ثانی الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ثالث لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ
مؤلف گوید در مودات بروایت عبد الله بن سلام مسطور است

که در سطر سیم عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ نیز مسطور است و طول هر سطری
هزار روزه راه است چون این لوا را در فضای عرصات
حاضر گردانند منادی ندا کند اَیْنَ النَّبِیُّ الْأُمِّیُّ الْعَرَبِیُّ
الْقُرَیْشِیُّ الْمَکِّیُّ الْحَرَمِیُّ التِّهَامِیُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ خَاتَمُ
النَّبِیِّینَ وَسَیِّدُ الْمُرْسَلِینَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِینَ رَسُولُ
رَبِّ الْعَالَمِینَ آنسرور پیش آمده این لوا را بدست خود گیرد
بعد از آن تمامی انبیا از آدم تا عیسی بن مریم با سایر صدیقان و شهدا
و صالحان و کافه اهل عرفان در حوالی آن لوا مجتمع گردند
آنگاه از برای هر کدام ایشان از این فرقه براق و حله و تاج
حاضر گردانند و از برای حضرت مقدس نبوی صلوات الله
و سلامه علیه تاجی از نور آورده و بر فرق همایون آن سلطان انس و
جان نهند و لبسی از حریر خضرا در بدن مبارکش بپوشانند و
هفتاد هزار علم و هفتاد هزار لوا پیش آنحضرت بزند پس آنسرور آن
افواج و اعلام الویه مذکوره را در سایه لوای الحمد در آورد
و لوای حمد را بدست مبارک شاه مردان علی مرتضی علیه الصلوة
والسلام دهد و هر که طریقه متابعت سنت محمدی صلعم مسلوک داشته
همراه آنسرور سالم و غانم بجنات عدن نزول نماید

اللهم ارزقنا

تاج محمدی است مبارک شاه مردان علی مرتضی علیه الصلوة والسلام ... زاده از فرق

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا بِفَضْلِكَ مُتَابَعَةَ هٰذَا السَّيِّدِ
الْأَمِينِ وَالنُّورِ الْمُبِينِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ و وجه تسمیه لواء الحمد در تفسیر بحر
العلوم بود در بعضی از کتب تذکره چنین بنظر در آمده که چون
آدم علیه السلام در وقت در آمدن روح ببدن عطسه
نمود در جواب اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّكَ سَبَقَتْ رَحْمَتِي
غَضَبِي بشنود و در آن حین نور محمدی در جبین آدم متحرک
بود و گویند در حین عطسه از وی آوازی آمد چنانچه مروارید بسایند
آدم گفت الهی این آواز چیست خطاب آمد که نور فرزند تست
محمد نبی آخر الزمان آدم آن را تمنای مشاهده نور محمدی شد و این
آرزو در دل مستولی گشت آن نور را از پیشانی آدم انتقال داده
بسر انگشت مسبحه اش جلوه گر ساختند آدم علیه السلام انگشت
مسبحه بر آورده بشهادتین ما درت نمود و این سنت در میان
اولاد او تا قیامت گذاشت و نقوش مهر و محبتش بر صفحه
دل جان بر قوم صدق و ایقان بنگاشت و از برکت
انتقال آن نور بیمین آدم بیمین و برکت و خیر و سعادت قرین
یمان آمد و اولادی که جانب یمین ممکن بودند سعادتمند ملقب

اصحاب یمین گشتند و آنچه در شمال آدم بودند از سعادت
محروم ماندند القصه چون آدم جمال محمدی صلعم در آئینه مسبحه دید
خطاب آمد که ای آدم هر که را فرزندی از غیب بحضور آید
هدیه باو ارزانی دارد اکنون هدیه تو باین فرزند ارجمند چه خواهد بود
گفت خداوندا از لطایف و عواطفی که از خزانه کرم بمن مرحمت
فرموده همین کلمه الحمد است که بر زبان من اجرا کرده اجر این
از ثواب این حمد باین فرزند دلبند ارزانی داشتم حق تعالی از
ثواب آن حمد این لوا را آفریده بلواء الحمد موسوم گردانیده
بسید انبیا اختصاص فرموده مشهور پیوسته که بر آن لوا جلاجل
باشد با قبههای نور آویخته و در هر قبه حوران با جمال نشسته و بدست
هر یک رایتی و در آن رایتها تعیین ازواج ایشان نموده و حوران
در غرفات آن قبات منتظر ازواج خود می باشند تا هر کدام
قرین خود را در میان خلایق عرصات ببینند دست نیاز دراز کرده
نامرد خود را با کرام و عز از تمام بر تخت باز کشند بعد از آن
ملایکه را فرمان شود تا علم را بر دارند چون ملایکه از حمل آن عاجز آیند
حق سبحانه و تعالی فرماید اَیْنَ اسد الله الغالب یعنی شیر
حضرت ما علی بن ابیطالب کجاست امیر المومنین علیه السلام حاضر شده

آن لوا را

آن لوا را چون گل دسته بر سر دست گرفته از پل صراط بگذراند و بروایتی
حق سبحانه و تعالی بادی از زیر عرش بفرستد تا علی عالی قدر را
با لوای حمد بر داشته بفضای جنت فرود آورد و آن علم در آن روز
بر سر شاه مردان بجای تاج باشد و اولیا بر مثال جواهر زواهر در
تاج مرصع لوای حمد پس بر سرش بر فرق قیامت مبین تاج سلیمان و
مرغ بر سر او و تا آن لوا در عرصات قایم بود اهل دوزخ را
در عذاب تخفیفی باشد و چون از صحرای عرصات بعرصه جنات
حذاب بر دوزخیان صعب گردد و اطباق جهنم بر ایشان منطبق سازند
آن هنگام خلایق قدر و منزلت لواء الحمد را بشناسند و لیتایش
از اقدام نمایند منقبت هم در معارج النبوة ذکر تطهیر بیت الحرام
از انجاس اصنام و ارجاس از لام باهتمام سید الانام علیه الصلوة
والسلام چنین می آرد که مشتمل کتب سیر جمله و مشحون است از این
خبر که مشرکان سیصد و شصت بت در اطراف کعبه نصب کرده بودند
و ابلیس علیه اللعنه اقدام آن بتان از رصاص در زمین استوار کرده بود
آنسرور صلعم نیزه یا چوبی که در دست داشت با آن بتان اشارت فرموده
میگفت قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ
آن بتان بمجرد رسیدن چوب در می افتادند با آنکه پایهای ایشان

بر خواص استوار بود و همچنین هر بت که در خانهای مشرکان
بود آن روز همه بر رو در افتادند و سید المرسلین با امیر المؤمنین ع اشاره
کرد تا اساف و نائله را بشکست و بر روایتی اساف بر صفا منصوب
بود و نائله بر مروه گویند اصل آن دو بت یکی از اساف بن عمرو
بود مردی از جرهم و دیگری نائله بنت سهل هم از قبیلهٔ جرهم هر دو
در خانه زنا کردند خدای عز و جل ایشانرا مسخ کردانید
که سنگ شدند و قریش از کمال جهالت و فرط حماقت و ضلالت
به پرستیدن آن دو بت ممسوخ اشتغال نمودند چون آن
صنم که نائله نام داشت شکسته شد از درونش زنی سیاه و برهنه
بیرون آمد آنسرور ص فرمود این است نائله و از عبد الله بن عباس رض
منقول است در آن روز آنسرور ص روی هر بتی که اشارت
کرد بقفا در افتاد و بصحت رسید که بتی چند در موضعی
وضع کرده بودند که دست ما آنها نمیرسید چون مصطفی ص
با مرتضی ع در کعبه در آمد امیر المؤمنین ع بعرض رسانید که یا رسول الله
پای بر کتف من نه و این بتان را از مکان آنها بینداز
آنسرور ص فرمود یا اخی ترا طاقت بار من نیست تو پای
بر دوش من نه و باین امر اشتغال نمای امیر المؤمنین ع

بموجب فرموده عمل نموده پای قدم بر دوش سرافراز دین
نهاد و بحکم شکست کردن بت همچو فرق تبکر او
نقل است در زمانی که پای مبارک امیر ع بر دوش متبرک
آنسرور بود آنحضرت پرسید که یا اخی چگونه می یابی
خود را گفت یا رسول الله خیال می بینم که حجب مرتفع
شده و سر من بساق عرش رسیده بهر چه دست دراز بکنم
اگر چه آسمان است بقبضه قدرت درآید من آسان است فرمود
یا اخی خوشا وقت تو که کار حق میکنی و چه حال من که
بار حق میکشم و بر روایتی گفت یا اخی رسیدی بانچه
مطلوب تو بود بیت زهی نقش پای که بر دوش احمد
ز مهر نبوت مقدم نشیند آورده اند که چون امیر المؤمنین ع
بتان را بر زمین انداخت خود را از دوش مبارک بر زمین ص
افکنده تبسم نمود آنسرور ص موجب تبسم پرسید گفت یا رسول
الله تبسم از برای آن بود که خود را از چنین جای بلند انداختم
و المی بمن ملحق نگشت فرمود یا علی الم چگونه بتو رسد که محمد ص
ترا برداشته و جبرئیل ع فرود آورده لطیفه گویا حق سبحانه
و تعالی میگوید ای بنده امر و بردارنده تو منم کما قوله

وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ فرود آرنده تو و بهشت
من باشم وَيُدْخِلُهُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا آنجا که بردارنده
محمد ص بود و فرود آرنده جبرئیل هیچ متقی بعلی رسید جانی
که بردارنده و فرود آرنده من باشم امیدوار باش که هیچ
محبتی تو عذاب نخواهد گشت أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ
مُهْتَدُونَ و در بیان اهل اشارت نکتها ایراد
نموده اند اول بر در آمدن امیر المؤمنین ع بر دوش سید المرسلین ص
سه حکمت گفته حکمت اول آنکه نبوت را قوت زیاده است
از ولایت که ولی بار نبی نتواند کشید اما نبی بار ولی تواند
برداشت چنانچه شمه از معنی آنسرور ص خود بیان نمود حکمت
ثانیه آنکه آنسرور ص مدینه علم بود و امیر المؤمنین ع در آن قاعده
الست که در را بشهر شناسند نه شهر را بدر حکمت ثالثه
آنکه حق تعالی میفرماید إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ
اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بمقتضای این فرمان بتان هیزم دوزخ
و آتش افروز جهنم باشند و آنسرور ص خاصیتی بود که دست حق
پرستش هر چه رسیدی آتش از وی تصرف ننمودی چنانچه در
بعضی روایات آمده که روزی بخانه سیدة النسا فاطمه زهرا

علیها التحیة و

علیها التحیة و الثنا تشریف ارزانی فرموده بود اتفاقا فاطمه علیها
السلام نان در تنور می بست و از حرارت و شرارت نار تن
مبارک جگر گوشه رسول ص بر مثال مجموع نان گرم بود آنسرور ص در
امداد و اعانت آن فرزند ارجمند بر سبیل مواقفت نانی چند
بدست مبارک در تنور بست هر نانی که فاطمه علیها السلام در تنور
بسته بود پخته برآمد و هر کرده که آنحضرت در تنور بسته بود
خام بماند فاطمه انگشت تحیر در دندان تفکر گرفته تعجب نموده
یا که در این حکمت چیست جماعتی که ناقصات العقل در شان
ایشانست نان ایشان پخته و نان آن نا پخته أَيُّكُمْ مِثْلِي
أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي خام و مشکل واقعه است آنچه خام بود
پخته و آنچه پخته بود خام آنسرور ص فرمود ای نور دیده عجب
که اینهم از کمال معجزات ماست که اثر کرده نان شرف
مس دست ما یافته هر چه دست من اثر آن یابد آتش بر آن
کار نکند و شاهد دیگر بر صدق این مدعا سفره ابو درداست
رضی الله عنه که دست مبارک آنسرور بحکم نوبت باو رسیده
بود هر بار که چرکین گشتی آتش افروختی و انرا در آتش نهادی
چرکهای وی بسوختی و سفره سفید و پاک از آتش بیرون آمدی

کذالک اینجا نیز اگر بر دوش امیر المومنین بر آمد تا بتان را اندختی البته از
آتش سالم و محفوظ ماندی و فرمان اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ نافذ گشتی و نکته دیگر
آنست تا آن که بدست محمد مصطفی صلعم یکبار رسید آتش در و تصرف
ندارد دل بنده مومن که مدت پنجاه و شصت سال در قدرت
الهی منقلب است که قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اِصْبَعَيْنِ مِنْ اَصَا
بِعِ الرَّحْمٰنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ اگر از آتش دوزخ
مصون و از نار فراق محفوظ ماند چه عجب اشاره دویم کافران
همه بت را در خانه کعبه نهادند چون شرف اضافت وَاَنْ
طَهِّرَا بَيْتِيَ داشت بتخانه نشد دل مومن که تشریف گنجانی
وَلٰكِنْ يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ یافته اگر معصیتی چند بتکانه
نشود چه عجب اشاره سیوم آنکه سیصد و شصت بت در خانه
کعبه نهاده بودند اضافت او را از حق سبحانه و تعالی باز
نداشتند اینجا که در هر شبانروزی سیصد و شصت نظر
دل بنده خود را تقویت داده باشد چگونه اضافت و اختصاصش
ساقط گردد و نقلی در این باب بشنو آورده اند آن روز که قوم
موسی علیه السلام را ابر دریا میگذرانیدند موسی پیش و پس ترفت

وهارون در عقب

وهارون در عقب و بنی اسرائیل در میان ایشان از برکت
مقدمه و ساقه مجال آن نبود که موئی را اندام قوم تر گرداند
کذالک اینجا اشارت است که چون روز قیامت شود از حضرت
رب العزت جل و علی خطاب در رسد که ای محمد صلعم تو خود گفته
بودی که اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسٰى
اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي آنسرور صلعم گوید بلی خدای تعالی
فرماید که چون امت ترا بر دریای آتش دوزخ باید گذشتن تو و
علی یک کدام مقدمه و دیگری ساقه شوید و امت را در میان
خویش جائی دهید تا آتش را زهره آن نباشد که یکموی را از امت
ترا بسوزد نقلست در صحیح واقدی و استیعاب ابو النصر همدانی و
روضة الاحباب و حبیب السیر و روضة الصفا و معارج النبوه مسطور است
که در مقدمات هجرت علمای فن سیر چنین آورده اند که چون جماعت
مشرکان قریش بشقاوت و طیش در دار الندوه مشاورت در باب
آنسرور صلعم نموده همه بر قتل قرار دادند و بر فحوای اجمعین عهد و پیمان بستند
خدای تعالی حبیب خود را از مکر ایشان خبردار گردانید و مکر ایشان را
باطل ساخت چنانچه فرموده وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ
الْمَاكِرِينَ و جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا واقعاتی که در مجلس نحس آن

گروه بی شکوه گذشته بود یکیک بآنسرور عرض نمود و این آیه خواند
وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِي مُخْرَجَ
صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا
و قصد کفار را بتفصیل بیان نموده گفت فرمان چنان است که امشب
در مضجع خود استراحت ننمائی و روز دیگر تهیه اسباب سفر کرده
بمدینه باسکینه توجه فرمائی المقصود چون شب شد رؤسای قریش
مثل ابوجهل و ابولهب و ابی بن خلف و جمعی دیگر از اشقیا بر در سرای
حضرت محمد مصطفی صلعم بدستوری که قرار کرده بودند جمع آمده انتظار می
بردند که چون آنسرور در خواب شود آن ملعونان بقتل و هلاک او
بپردازند ابولهب گفت امشب تا صبح او را نگاه میداریم که تو و هر
هاشم را معلوم شود که ما او را بهیئت اجتماعی کشته ایم آنسرور صلعم
بر حال ارباب ضلال اطلاع یافته حضرت امیر المومنین علی علیه
السلام را فرمود یا علی مرا اذن هجرت بمدینه داده و فردا
تجهیز سفر مینمایم و ودایعی که از مردم نزد من است بتو می سپارم که بصاحبانش
رسانده خود را زود بمدینه رسانی که امشب مشرکان قصد
قتل من دارند چادر سبز من پوشیده در خوابگاه من تکیه کن ان شاء الله
هیچ مکروهی بتو نخواهد رسید امیر علیه السلام بفراغ بال تکیه کرده نفس نفیس خود را

فدای ذات

فدای ذات مقدس آنسرور صلعم گردانید و مشهور رسیده که در آن
شب امیر المومنین بر فراش خاص سید المرسلین صلعم تکیه نمود حق سبحانه
و تعالی جبرئیل و میکائیل را وحی فرمود که من در میان عقد
مواخات بسته عمر یکی دراز تر از عمر دیگری ساختم کدام یکی
از شما حیات برادر خود را بر حیات خویش میگزیند هر یک از آن
دو فرشته مقرب گفتند من حیات خود را دوست میدارم و زندگانی
دیگر برادر را بر زندگانی خود اختیار نمیکنم وحی آمد که چرا مثل علی نشوید
که چون میان او و محمد عقد مواخات بسته ام او جان خود را
وقایه نفس محمد صلعم گردانیده و حیات محمد را بر حیات خود اختیار نموده
باید که ازین طارم خضراء الخطه بزیر آئید و علی را از شر اعدا نگاه
دارید ایشان هر دو بفرمان سلطان بیچون از سقف نیلگون
در پرواز آمده بعرصه ربع مسکون نزول فرمود جبرئیل بر بالین
و میکائیل جانب پای امیر المومنین علیه السلام ایستاده جبرئیل میگفت بخ بخ
لَكَ يَا عَلِيُّ یعنی کیست یا علی مثل تو که مباهات کرد حق
تعالی بتو بر ملائکه ملا اعلی بیت هر آنکه بهر خدا راه نفس بربندد
ملک ز عرش بفرمان او کمر بندد بعد از آن در شأن امیر المومنین
آیه کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مَرضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُوفٌ بِالعِبَادِ نازل شد و امیر المؤمنین
علیه السلام نیز در بیان این حدیث فرمود عربیه وَقَيْتُ بِنَفْسِي
خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الحَصَى وَمَنْ طَافَ بِالبَيْتِ العَتِيقِ
وَبِالحَجَرِ رَسُولُ الإِلَهِ خَافَ أَنْ يَمْكُرُوا بِهِ فَنَجَّى
ذُو الطَّوْلِ الإِلَهُ مِنَ المَكْرِ وَبَاتَ رَسُولُ اللهِ
فِي الغَارِ آمِنًا فَوُقِيَ فِي حِفْظِ الإِلَهِ وَفِي سِتْرِهِ
وَبِتُّ أُرَاعِيهِمْ وَمَا يُثْبِتُونَنِي فَقَدْ وَطَّنْتُ
نَفْسِي عَلَى القَتْلِ وَالأَسْرِ معنی شعر اول یعنی وقایه کردم
نفس خود را بهترین کسی را که سنگ بسته است یعنی بر شکم خود و
بهترین کسی که طواف کرده خانه کعبه و حجر الاسود را معنی شعر دویم پیغمبر خدا
اندیشه کرد از اینکه مکر کنند با وی پس نجات داد خداوند بزرگ او را
از مکر معنی شعر سیوم شب کرد رسول خدا در غار بی بیم و ترس و نگاه
داشته شد در حفظ و ستر اله معنی شعر چهارم و شب کردم من این نگاه
دارم آن مشرکان را و ثابت نداشتند مرا پس تحقیق بجدم من نفس
خود را از قتل و اسیری و در جمیع کتب سیر آورده اند که چون امیر
المؤمنین ع بر بستر سید المرسلین تکیه کرد و آنسرور ص از خانه بیرون
رفته از اول سوره یس تا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
خوانده

خوانده مشت خاکی بر کف مبارک گرفته بر سر آن مقهوران
لعین پاشید و گویند کردی از آنجا که بر بستر هر یاد یمانی که
نشست در جنگ بدر با آتش دوزخ پیوست و آنسرور ص
بسلامت از ایشان بگذشت بعد از آن شخصی بر ایشان
ابلیس آنجا پیدا شد پرسید که شما اینجا از برای چه کار فرا
آمده اید و انتظار که می برید ایشان گفتند که با منتظر محمدیم گفت
بخدا سوگند که محمد از خانه بیرون آمده و بر سر شما خاک ریخته
رفت ایشان دست بمفارق خود زده فرقهای خود را خاک
آلوده یافتند پس از شکاف در نگاه کرده دیدند شخصی در جامه
آنسرور خفته گفتند اینک محمد خفته چون العزم دست برد
قدم در خانه نهادند امیر المؤمنین ع از جای خود برخاست
چون دانستند که محمد رسول الله از آنجا رفته از امیر علیه
الصلوة والسلام پرسیدند که محمد کجاست گفت مرا با
بمحافظت متوکل کرده اند چه دانم که او کجاست شما نیکو
میدانید که تمام شب در طلب او بسر برده اید مشرکان
منفعل شده زمانی امیر ع را محبوس داشتند آخر بشارت ابو
لهب نسبت بعرض از و باز داشتند مؤلف گوید اگرچه قصه کوره

در باب آیات در بیان آیه کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللهِ مسطور گشته اما چون در کتب مذکوره بر تشید
تفضیل امیر المؤمنین بنابرین تکرار نوشته نشد منقبت در وسیلة المتعبدین و
مناقب خطیب و کشف الغمه و معارج النبوة و روضة الاحباب و
حبیب السیر مسطور است که آنسرور ص در سال اول از هجرت میان
ارباب وقار و سکینه و اهالی مکه و مدینه عقد اخوت منعقد گردانید
چهل و پنج نفر از مهاجران مکه و چهل و پنج نفر از انصار مدینه
و بروایت دیگر از اصبغی پنجاه نفر با هم و تعیین آنسرور ص سلسله
مواخات محکم گردانیده از آنجمله سلمان فارسی با ابو درداء و ابوبکر
با خارجه بن زید انصاری و عمر بن الخطاب با عتبان بن مالک
و عثمان بن عفان با اوس بن ثابت و ابو عبیده جراح با سعد معاذ
و زبیر بن عوام با سلمة بن سلام و طلحه بن عبد الله با کعب بن مالک
و عبد الرحمن بن عوف با سعد بن الربیع و مصعب بن عمیر با ابو
ایوب انصاری و ابو حذیفه بن عتبه با عباد بن بشر انصاری و عمار
یاسر با ثابت بن قیس و عبد الله جحش با جهم بن ثابت و ارقم بن ابی ارقم
با ابو طلحه انصاری علی هذا القیاس و در اسباب مکتوبی نوشتند که با
یکدیگر معاونت و مواسات نمایند و از یکدیگر میراث برند و بال
عقد

عقد از یکدیگر میراث میبردند تا بعد از غزوه بدر آیه کریمه وَأُولُوا
الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ نازل
شد و میراث بردن بعقد مواخات منسوخ شد و در شرح صحیح بخاری نقل
از ابن عبد البر آورده که مواخات دیگر سوای این مواخات بوده میان
مهاجران پیش از آنکه انصار در زمره صحاب در آیند و حاکم عبد الله
نیشابوری نیز درین باب حدیثی بروایت ابن عمر که آنسرور ص عقد برادری
بست میان ابوبکر و عمر و میان طلحه و زبیر و میان عثمان بن عفان و
عبد الرحمن عوف پس امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام گفت یا رسول الله
میان یاران عقد برادری بستی و مرا با هیچ برادری تعیین نکردی برادر
من کیست آنسرور ص فرمود أَنَا أَخُوكَ یعنی من برادر توام و بروایتی
گفت أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ یعنی برادر منی در دنیا و آخرت
القصه این جماعت که مذکور شدند از جمله مهاجر بودند رضی الله عنهم پس معلوم شد
عقد مواخات دو نوبت بوده و هر نوبت امیر ع را برادر خود خوانده
بیت علی زاهد و هر شیر نر از طفل نظیر کسی که همچو پیمبر بود برادر او
منقبت در مودات و روضة الصفا و حبیب السیر و معارج النبوة مسطور است
که علمای سیر و اخبار چنین آورده اند که در اول شهر ذیقعده سال نهم از
هجرت آنسرور ص را داعیه آن شد که حج بگذارد چون استماع نمود که مشرکان

برسم جاهلیت در موسم حج بمکهٔ معظمه آمده برهنه طواف خانه
مینمایند از کراهت اختلاط ایشان آن عزیمت را موقوف کرده
ابوبکر را بامارت سیصد نفر از اصحاب تعیین فرموده که بمکه رود و
خلایق را مناسک حج بیاموزد و از اوایل سوره برات تا چهل آیه
بمردم بخواند چون ابوبکر از ذوالحلیفه احرام بسته روان گشت متعاقب
این حال جبرئیل علیه السلام آمده پیغام رب العزت جل و علا رسانید
که هیچکس تبلیغ رسالت و ادای پیغام نکند الا تو یا علی و بروایتی مگر
تو یا مردی که از تو باشد چون امیرالمومنین ع از آن قوم بزیادتی قرب
من کل الوجوه با آنسرور شرف اتحاد و اختصاص داشت آنسرور ص او را
بر کیفیت حال آگاه کرده ایشانرا فرمود که از عقب ابوبکر برو و سوره براترا
از وی گرفته در موسم حج بمردم بخوان و این چهار کلمه را نیز تبلیغ
برسان یکی آنکه بهشت در نیاید مگر کسی که بحلی اسلام متحلی بود دوم
آنکه هیچ برهنه طواف کعبه نه نماید سیوم آنکه بعد از امسال کسی از
ارباب شرک و ضلال حج نگذارد چهارم آنکه از مشرکان و کفار
هر که عهد موقت با خدا و رسول داشته باشد تا انقضای الوقت بر
عهد خود ثابت باشد و اگر عهد او موقت نبود تا چهار ماه در امان باشد
و بعد از انقضای این مدت اگر مسلمان نشود خون و مال او هدر باشد
جابر انصاری

جابر انصاری گوید با سیصد کس با ابوبکر بیرون آمده بودیم چون
بعرج رسیدیم وقت نماز بامداد در آمد ابوبکر پیش رفت که امامت
کند هنوز در نماز شروع نکرده بود که آواز ناقه خاصه رسول ص
بگوشش رسید توقف نموده گفت این آواز ناقه رسول الله است
گویا مامور شده که حج گذارد توقف نمائید تا بخدمتش نماز بگذاریم
و درین اثنا حضرت امیرالمومنین علی ع بر شتر آنسرور سوار رسید
ابوبکر از امیرالمومنین ع پرسید که بچه امر آمده یا مأموری امیرالمومنین
گفت فرمان واجب الاذعان چنین صادر شده که سوره براترا
بمن دهی که بر خلق بخوانم و این کلمات اربعه را بسمع مردم رسانم
ابوبکر آیات بینات را تسلیم نموده و در عقب امیر ع نماز گذارد و بعد
از آن امیرالمومنین ع برخواسته اوایل سوره براترا تا چهل آیه
بمردم خوانده کلمات اربعه را بایشان رسانید و در هر موقفی از مواقف
حج خطبه خوانده احکام بیان فرمود و بآنچه مأمور شده بود قیام نمود
آورده اند که چون امیرالمومنین کلمات اربعه را بسمع مردم رسانید
یکی از میان آواز داد که اگر بریده نشدی آنچه میان ما و پسر عمت
سوگند هر آینه ابتدا میکردیم با تو بشمشیر امیر ع گفت اگر نه بر رسول ص
دشوار آمدی که مرا فرموده که هیچ مگوی تا باز آیی هر آینه برگشتنی

تو اقدام نمودمی گویند چون امیرالمومنین بمکه رسید شمشیر کشیده
گفت بخدا سوگند که هیچکس طواف خانه کعبه برهنه کند مگر آنکه او را
بتیغ تادیب کنم و یا جامه بپوشد که باو مستور باشد المقصود
چون امیر ع از قضایا فراغت یافته مراجعت نمود ابوبکر بآن
سرور ص گفت یا رسول الله از من چه صادر شد که مرا از قرائت
سوره برات منع فرمودی آنسرور ص فرمود ای ابوبکر هیچ
امری از تو بوقوع نیامده و منقصتی بحال تو راه نیافته تو مصاحب
منی در غار اما جبرئیل علیه السلام آمده گفت فرمان الهی چنین است
اداء این کار نه نماید الا تو یا کسی که از تو باشد منقبت در صحیح
ترمذی و مشکوة از ابن عباس و زید ابن ارقم و براء بن عازب
مرویست که گفتند چند کس از اصحاب رسول ص در مسجد درها باز
کرده بودند آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به بندید آن درها
بغیر از در علی بن ابیطالب پس بعضی از مردم درین باب سخنان
گفتند چون این حکایت بسمع اشرف اقدس نبوی رسید بر پای
خواسته حمد و ثنای باری تعالی گفته فرمود اما بعد بدرستی که من
بستن ابواب امر کردم بغیر از باب علی پس یکی از شما در باب
سخن گفته والله من هیچ نه بستم و نه گشادم تا هنگامی که بآن مأمور گشتم
بیت

بیت گشایش از در دیگر مجو بغیر علی ۰ که غیر باب علی اجل
را ورد زد منقبت در مسند احمد بن حنبل از ابن عمر مرویست که گفت
بدرستی که مرتضی علی سه فضیلت داده شد که اگر یکی از آن فضائل
مرا باشد دوست تر است نزد من از شتران سرخ موی یکی آنکه
رسول ص بتول را بوی داد دویم آنکه جای داد او را در مسجد
که حلال است مرا در آن مسجد آنچه حلال است مر او را الغرض رسول
ص باو رخصت داده که جنب در مسجد رود سیوم آنکه روز خیبر علم باو
عطا نمود مؤلف گوید نقل مذکور در صواعق محرقه از عمر بن
الخطاب نیز منقول است و در روضة الاحباب و روضة الصفا
و حبیب السیر و معارج النبوه مسطور است که اهل سیر رحمهم الله
آورده اند که در سال دهم از هجرت آنسرور ص را با نصاری نجران
مصالحه واقع شد منقول است که چون مکتوبی فرستاده ایشانرا
باسلام دعوت نمود انجماعت بعد از مشورت چهارده کس را از
رؤسای قوم خود اختیار کرده بمدینه فرستادند که احوال
تحقیق نموده خبر باصحاب خود رسانند و مقدم آن وفد مردی
بود از بنی کنده نامش عبدالمسیح و لقبش عاقب و مرد دیگر نامش ایهم
و لقبش سید بود و آن عاقب امیر و صاحب رای اهل نجران بود

وسید صاحب قبیله در افعال بود و مرد دیگر از ربیعه ابو
الحارث بن علقمه که دانشمند و صاحب مدارس الطایفه بود
باقی از اعیان و مشاهیر قوم خود بودند و ابو الحارث برادری
داشت نام او کرز بن علقمه او نیز از جمله آن چهارده نفر بود
در اثنای راه استر ابو الحارث بسر درآمد کرز بن گفت بسر درآید آن
کس که ابعد است از دین یعنی آنسرور صلعم استغفر الله ابو الحارث
گفت بلکه تو بسر درآیی کرز بن گفت ای برادر چرا چنین میگویی
گفت بخدا سوگند محمد صلعم بتحقیق که خاتم انبیاست و ما انتظار
ظهورش می بریم کرز گفت چون حال برین منوال است چرا قبول
دینش نمیکنی گفت بواسطه آنکه با محمد صلعم ملتزم مخالفت قوم است
اگر این صورت از ما بظهور آید اعتبار ما نزد نصاری نماند و آنچه
بما داده اند از نفایس متغیر و کرایم اموال باز ستانند از استماع
این سخن محبت اسلام در دل کرز پیدا شد و شتر بعجل تمام راند
چون بسعادت مصافحه آنسرور فایز گشت ایمان برسالتش
آورده کلمه عرض نمود منقول است که چون بمدینه رسیدند جامهای
خود را دور ساخته حلّهای ابریشمی پوشیده و انگشتریهای طلا
در دست کرده بمسجد مقدس و مطهر درآمدند سلام کردند آنسرور صلعم جواب

بازداده

بازداده از ایشان احتراز فرمود و هر چند تکلم نمودند جواب
نشنیدند ناچار از مسجد بیرون آمده عثمان بن عفان و عبد
الرحمن بن عوف را بنابر سابقه معرفتی که داشتند پیدا کرده
گفتند پیغمبر شما مکتوبی بما نوشته دعوت نمود چون آمده تحیت
و سلام تقدیم رسانیدیم جواب سلام نشنیدیم و هر چند سخن
کردیم بجز سکوت چیزی ندیدیم اکنون مصلحت چیست باز گردیم
یا توقف کنیم عثمان و عبد الرحمن هر چند فکر کردند جواب آن گروه
نیافتند امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام نیز در آن مجلس حاضر
بود عثمان و عبد الرحمن گفتند یا ابا الحسن رای جهان آرای تو
درین باب چیست فرمود رای من آنست که جامهای ابریشمی
و انگشتریهای زرین را از خود دور کنید و جامهای متعارف
در بر کرده بمجلس همایون آنسرور صلعم درآیید آن قوم بفرموده امیر المؤمنین
عمل نموده سلام کردند آنسرور صلعم جواب ایشان باز داده فرمود
سوگند بآنکه مرا براستی بخلق فرستاده که چون این جماعت کرت
اول پیش من آمدند شیطان با ایشان بود از آنجهة جواب
سلام ایشان باز ندادم و بمکالمه زبان نگشادم بعد از آن
ایشان را باسلام دعوت فرمود ابا نمودند و در انکار و عناد ا

افزوده سوال درباره عیسی کردند آنسرور جواب داد که او بنده و
رسول خدا بود استغفاء ال کرده پرسیدند هیچ دیده
که عیسی بی پدری بود فرمود نی گفتند پس او چگونه بنده و مخلوق
بود فرمود امروز جواب این سخن نمیگویم اقامت کنید تا جواب
سخن خود بشنوید روز دیگر حق سبحانه و تعالی این آیه کریمه
فرستاد إِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِنْدَ اللهِ کَمَثَلِ آدَمَ
خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ فَمَنْ حَاجَّكَ
فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَ
نِسَاءَکُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ آنسرور صلعم
ایشان را طلبیده آیات منزله را خواند مضمون آیه کریمه اقرار
نه نموده بر اعتقاد خود مصر بودند آنسرور صلعم فرمود اگر باور
نمیدارید بیایید که با یکدیگر مباهله کنیم یعنی دعا کنیم در شأن
یکدیگر و گوییم لعنت خدا بر دروغگویان گفتند امروز ما را مهلت
ده تا درین باب تأمل کرده فردا مباهله نماییم رفته با عاقب که

رئیس ایشان بود گفتند رای تو درین باب چیست گفت ای گروه
نصاری بخدا سوگند که شما بتحقیق دانید که محمد صلعم مرسلست و درین باب
عیسی دلیلی ظاهر آورده مباهله با وی مکنید و الله هیچ قومی با پیغمبری
مباهله نکردند که بعد از آن زنده باشند بهتر این است که با وی
مصالحه نموده جزیه قبول کنید و بدیار خود باز گردید روز دیگر صباح
که صباغان قدرت زرناب آفتاب از بوته سیماب گون فلک بر
طلول ریختند و مذهبان حکمت برین صفحه لاجوردی پیکر زبرجدی
منظر از ذهب احمر خورشید انور شمسه بدر چهره منور قرص
آفتاب برابر انگیختند آنسرور از حجره مبارک خود برآمده دست
حضرت امام حسن بگرفت و حضرت امام حسین را در بغل جای داده
و سیدة النساء فاطمه زهرا و سلطان الاولیا علی مرتضی علیهم ا
الصلاة والسلام چون زهره و ماه در پی آن آفتاب فلک
رسالت پناه روان گشتند و آنسرور صلعم با اولاد و امجاد خود
میفرمود چون من دعا کنم شما آمین گویید گروه نصاری این
پنج تن را دیدند و حدیث دعا و آمین شنیدند پرسیدند از ابو
الحارث که دانشمند ایشان بود گفت ای یاران بدرستی
که رویی چند می بینم که اگر از حق سبحانه و تعالی درخواهند

کوه را از جای خود زایل گردانند زنهار مباهله نکنید که بر
روی زمین نصرانی نخواهد ماند گفتند یا ابا القاسم ما با تو
مباهله نمیکنیم فرمود مسلمان شوید گفتند این کار از ما نیاید
فرمود پس محاربه را آماده شوید گفتند یارا طاقت مقاومت
و قوت محاربه عرب نیست لیکن مصالحه میکنیم با تو
برین منوال که هر سال دو هزار حله هزار در ماه صفر و
هزار در ماه رجب بدهیم و بهای هر حله چهار درم باشد
و رسول تو که بدیار ما آید مهمانداری کنیم بشرط آنکه ما را
بدین ما بگذاری و با ما محاربه ننمائی و بروایتی گفتند
سی اسب و سی اشتر و سی زره و سی نیزه بدهیم بعد از آن
صلحنامه درین باب نوشته و گواهی جمعی از صحابه رضی الله
عنهم بر آن ثبت کرده بایشان داد مؤلف گوید اگرچه
در باب آیات ثبات بنیان آیه مباهله مسطور گشته اما چون
در کتب مذکوره بر سبیل تفصیل ایراد یافته مکرر نوشته شد
منقبت در وسیلة المتعبدین و مناقب خوارزمی از عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه مرویست که روزی در سفر حجة الوداع
رسول ص بسوی صحرا برآمد و من در خدمت بودم دیدم
که آه

دیدم که آه سرد برکشید گفتم ای محبوب رب العالمین چرا
آه سرد میکشی فرمود ای ابن مسعود خبر مرگ مرا رسانیدند و می
بینم که اگر امت در ضلالت می افتد گفتم یا شفیع المذنبین کسی را
خلیفه خود نمیکنی فرمود کرا خلیفه کنم گفتم ابوبکر را آنسرور هیچ
نگفت باز آه سرد کشید گفتم عمر را خلیفه کن آنسرور باز آه سرد
کشید گفتم یا سید المرسلین ص مرتضی علی را خلیفه کن از بهیج گفت
وه شما هرگز این کار نکنید و هرگاه او را قائم مقام خود کنم سید
قبول ننمایید بخدا سوگند که اگر شما این کار را بکنید شما را میکردید
بجنت داخل میکردم منقبت هم در وسیلة المتعبدین و مناقب
خطیب خوارزمی از ام المؤمنین عائشه مرویست که گفت
که چون وقت فوت حضرت رسول ص قریب شد فرمود ادعوا
الی حبیبی من عمر را خواندم بسوی وی نظر کرده باز سر بر بالین
نهاده فرمود ادعوا الی حبیبی من گفتم وای بر شما ای برادل
علی بن ابی طالب را طلبید که رسول غیر او را نمیخواهد چون مرتضی
علی علیه الصلوة والسلام آمد او را بر سینه خود منضم ساخته در درون
را ابن کنجانید چنانکه هر دو برادر از یک گریبان سر بدر کرده بودند و
همچنان با مرتضی علی ع هم آغوش بود که روح پاکش بفردوس برین

جز امید منقبت در صحیح ترمذی و مشکوة و مصابیح از جمیع بن عمیر
مرویست که روزی همراه عمه خود بخانه عائشه درآمده پرسیدم
که یا ام المؤمنین مَن كانَ اَحَبَّ النّاسِ اِلى رسولِ
اللهِ یعنی دوست ترین مردمان بسوی رسول الله که بود گفت فاطمه
فَقُلتُ اِنَّما اَسئَلُكَ عَنِ الرِّجالِ قالَت بَعلُها یعنی
گفتم از مردان می پرسیم گفت شوهر او مؤلف گوید زمخشری در
کتاب ربیع الابرار می آرد که بعد از سؤال و جواب مسطور ام المؤمنین
گفت چرا دوست ترین مردمان نباشد که پیوسته روزه دار و شب بیدار
بود بخدا که دیدم در حین وفات آب از دهن اطهر سرور کائنات
در کف حضرت مرتضی علی ع جاری شد و او بپاشید آنرا از روی
گویند چون چنین بود ترا که برین داشت که با وی حرب کردی ام
المؤمنین چادری بر روی خود کشید بسیار گریست و گفت برین
مقدر بود منقبت در روضة الشهداء از ابن عباس رضی الله عنهما
مرویست که روزی صحابه از آنسرور پرسیدند که یا شفیع
المذنبین و خیر الناس چه کلمات بود که آدم علیه السلام آنرا بر
زبان راند و ببرکت آن حق سبحانه و تعالی توبه اش را قبول کرد
فرمود سَئَلَ آدَمُ عَن رَبِّهِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ فاطِمَةَ
وحسن

وَحَسَنٍ وَحُسَینٍ اَن تَتُبَ عَلَیَّ یعنی سؤال کرد
از حق سبحانه و تعالی اینکه ای پروردگار من بحق این پنج تن
که توبه مرا قبول کن الله تعالی توبه آدم را قبول کرد رباعی
یارب بمحمد و علی و زهرا یارب بحسین و حسن و آل عبا
کز لطف برآر حاجتم در دو سرا بی منت خلق یا علی الاعلی منقبت
در مودات از جمیع بن عمیر مرویست که از ام المؤمنین عائشه
پرسیدم که منزلت امیر المؤمنین علی ع در پیش سید المرسلین ص
تا چه غایت بود گفت اَکرَمُ رِجالِنا عَلی رَسُولِ اللهِ
یعنی گرامی ترین مردمان بود پیش رسول الله منقبت هم در مودت
از ابی سالم مرویست که من از جابر انصاری رض پرسیدم که چه
ترا از رسول فضایل حضرت مرتضی علی معلوم شده با من
بیان کن جابر گفت امیر المؤمنین ع بعد از خیر النبیین ص بموجب
نصوص قرآنی و احادیث حبیب سبحانی خیر البشر است پس گفتم
چه گویی در حق آنانکه بغض و عداوت او در دل داشتند گفت
ایشان بتحقیق کافر شده اند دشمن ندارد علی را مگر کافر
منقبت هم در مودات از هاشم بن مقبول است که گفت
شنیدم از عبد الله بن مسعود که میگفت سند کردم هفتاد

سوره فرا از رسول صلعم و باقی را از بهترین امت گفتم بهترین امت
کیست گفت علی بن ابی طالب منقبت هم در مودات و مناقب خطیب
و بحر المناقب از علقمه بن قیس و از ابی اسود بن یزید منقول است
که با ابو ایوب انصاری گفتم در زمانی که از جانب امیر المؤمنین علی علیه الصلوات
والسلم بجنگ معاویه میرفت که ای ابا ایوب تو شرف صحبت
پیغمبر صلعم دریافته با وجود این بر قائلان کلمهٔ لا اله الا الله شمشیر میکشی گفت
ای علقمه و اسود روزی در خدمت رسول صلعم نشسته بودم و انس
بن مالک ایستاده بود که در خانه جنبید رسول ع انس را گفت ببین پس در
کیست گفت عمار است فرمود طلب چون آمد گفت ای عمار زود باشد
که در امت من ظاهر شود فساد و فتنها چنانکه شمشیر بکشند بعضی
از ایشان بجنت روند و بعضی بدوزخ چون این واقعه معاینه کنی
باید که موافقت علی نمائی هرچند تمام عالم مخالفت کنند بدرستی
که علی برنمیگردد از راه راست و فرمان برداری او فرمان برداری
من است و فرمان برداری من فرمان برداری خدا منقبت هم در مودات
روایت از رافع خادم سید المرسلین صلعم مسطور است که هرکس حق
امیر المؤمنین نشناسد بدرستی که از سه حال بیرون نیست یا منافق است
یا ولد الزنا یا مادرش در حالت حیض حامله شده او را بوجود آورده منقبت م

هم در مودات

هم در مودات از ابی وائل منقولست که شنیدم از عبد الله
بن عمر که می شمرد اصحاب کبار پیغمبر صلعم را برین منوال که ابوبکر
و عثمان وغیره و نشمرد امیر المؤمنین ع را درایشان پس گفت ای
عبد الله چرا از اصحاب حضرت مرتضی علی علیه السلم که نمیشماری او را
گفت مرتضی علی از اهل بیت پیغمبر است صلعم و قیاس کرده نمیشود
با وی هیچ یکی از صحابه را با رسول خدا در مرتبه و نسب و بدرستیکه خدای
تعالی می فرماید لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعْنَاهُمْ ذُرِّيَّاتِهِمْ یعنی
آنکسانیکه گرویدند همراه ساختیم بایشان ذریات ایشانرا اگرچه بدان
ایشان از پی درآوردیم با ایشان ذریات را الحسن فاطمه
علیها السلم با رسول خداست و حضرت مرتضی علی ع نیز با رسول
و بتول است منقبت هم در مودات از عبد الله بن حنبل منقولست
که گفت پرسیدم از پدر خود از بهترین صحابه گفت ابوبکر و عمر
و عثمان پس خاموش شد گفتم ای پدر چرا نام حضرت مرتضی علی را
بر زبان نیاوردی گفت ای فرزند مرتضی علی ع بحکم آیه مباهله
نفس پیغمبر است صلعم و بحکم إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ از اهل بیت رسولست
و بحکم إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ و حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ
مَوْلَاهُ امیر مومنان است برابر نمیشود هیچ یکی از صحابه با وی منقبت

هم در مودات از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که گفت در مرض موت روزی سر مبارک رسول ع در کنار مبارک
امیر المؤمنین علی ع بود و مهاجر و انصار در منزل فیوض نازل سید
المرسلین صلعم مجتمع بودند در آن هنگام روی بسوی امیر المؤمنین
کرده فرمود یا اخی قبول میکنی وصیت مرا و بجا می آری وعدهای
مرا امیر المؤمنین ع گفت بلی یا رسول الله و در گریه شد چنانچه از کثرت
رفت بیهوش گردید پس گفت رسول ع ای بلال بیار شمشیر و خود و
زره و اسب و ناقه مرا و پارچه که در ایام فاقه در هنگام عبادت
بر شکم می بستم چون بلال حاضر نموده قیام نمود پس انگشتر را از انگشت
خود در آورده فرمود که یا اخی این اسباب خاصهٔ من تعلق بتو دارد
و ببر این چیزها را و به بخانه خود که هیچکس را بعد از من درین امور با تو
مضایقه نباشد امیر المؤمنین علی ع آن چیزهای متبرک را بر سر و دیده نهاده
در حضور مهاجر و انصار بخانه خود برد منقبت در مسند احمد بن حنبل
مسطور است که از نابغه غلام ابن عمر پرسیدم که بعد از رسول کدام
خیر الناس کیست گفت کسی است که بر او حلال است آنچه بر پیغمبر ص
حلال است و بر وی حرام آنچه بر پیغمبر ص حرام است گفتم آن کیست
گفت تو از کجا و این سوال از کجا بعد از آن استغفار کرده گفت

آنکس علی

آنکس علی بن ابی طالب است که پیغمبر ابواب مسجد را بست و باب
او را امید و نبست و فرمود یا علی دیگری را حلال نیست که درین
مسجد جنب آید بجز مرا و ترا و هرچه بر من واجب است بر تو واجب است
و تو وصی و وارث منی و ادا میکنی وام و وعدهای مرا و زینت
من بدرجهٔ شهادت میرسی منقبت در صواعق محرقه مسطور است
که روزی امیر المؤمنین مرتضی علی ع و ابوبکر بطوف مرقد مقدس و
مطهر آنسرور میرفتند امیر علیه السلم گفت تَقَدَّمْ أَنْتَ يَا أَبَا بَكْرٍ
یعنی پیش شو تو ای ابوبکر گفت مَا كُنْتُ أُقَدِّمُ رَجُلًا سَمِعْتُ
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ فِيهِ عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ یعنی
چگونه پیش شوم از مردی که شنیدم از رسول خدا که میگفت در
شان او که علی از من است و من از ویم و هم در صواعق محرقه
از شعبی مرویست که گفت روزی در زمان خلافت خود ابوبکر با
جمعی نشسته بود که حضرت مرتضی علی ع آمد ابوبکر استقبالش
نموده گفت مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَعْظَمِ النَّاسِ
مَنْزِلَةً وَأَقْرَبِهِمْ قَرَابَةً وَأَفْضَلِهِمْ حَالَةً عِنْدَ
رَسُولِ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الطَّالِعِ یعنی هرکس خواهد
نظر کند بسوی بزرگترین مردمان از روی مرتبه و نزدیکترین ایشان

ارزوی نسبت و فضل پس ارزوی حالت از ما بر رسول پس
نظر کند بسوی این که طالع شد یعنی مرتضی علی ع منقبت هم در صواعق
محرقه و مستدرک حاکم از ابن مسعود منقول است که گفت
أَقْضَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلِيٌّ و از سعد بن مسیب منقولست
که میگفت عمر بن خطاب نَتَعَوَّذُ بِاللهِ مِنْ قَضِيَّةٍ لَيْسَ
لَهَا أَبُو الْحَسَنِ یعنی پناه می بریم بخدا از قضیه که نباشد مر
او را ابو الحسن و هم از سعد مرویست که گفت لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ
مِنَ الصَّحَابَةِ يَقُولُ سَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ إِلَّا
عَلِيٌّ یعنی نبود هیچ یکی از صحابه که بگوید سوال کنید از من سوی
عرش را مگر مرتضی علی و از ام المؤمنین عایشه منقول است که می
گفت أَنَا أَعْلَمُ مَنْ بَقِيَ بِالسُّنَّةِ یعنی بدرستیکه مرتضی علی
عالم ترکسی است که باقی مانده است بسنت نبوی و گفت عبد الله
بن عباس كَانَ لِعَلِيٍّ مَا شِئْتَ مِنْ ضِرْسٍ قَاطِعٍ فِي الْعِلْمِ
وَكَانَ لَهُ الْقِدَمُ فِي الْإِسْلَامِ وَالصِّهْرُ بِرَسُولِ
اللهِ وَالْفِقْهُ فِي السُّنَّةِ وَالنَّجْدَةُ فِي الْحَرْبِ وَالْجُودُ
فِي الْمَالِ یعنی بود مرتضی علی را هر چه که میخواستم از دندان برنده
در علم یعنی هر مسئله مشکله را جواب میفرمود و بود مر او را سبقت

در اسلام

در اسلام و بود مر او را خویشی سید کاینات و علم در سنت
و دلیری در جنگ و بخشش در مال و در اوسط طبرانی و صواعق
محرقه هم از ابن عباس منقول است که گفت كَانَتْ ثَمَانِيَ
عَشَرَ مَنْقَبَةٍ مَا كَانَتْ لِأَحَدٍ هٰذِهِ الْأُمَّةِ یعنی
بود مر علی مرتضی را هجده صفت که نبود و نیست مر یکی ازین
امت را منقبت در بحر المعارف مسطور است که روزی
رسول رب العالمین و بسوی حضرت امیر المؤمنین ع کرده گریست
امیر علیه السلام پرسید یا رسول الثقلین موجب گریه چیست آن
سرور در اثنای گریه فرمود یا اخی گریه من از برای ضلالت امت
است که بغض تو در سینه ایشان قرار گرفته اکنون ظاهر
نمیکنند مگر بعد از من و حال آنکه حق سبحانه و تعالی ایشان را
لعنت کرده و از همین معنی جبرئیل خبر داده است مرا که این فرقه
ضال در حق تو ظلم و با تو جنگ خواهند کرد و بتو و با ولاد تو
اهانتها خواهند رسانید و احوال آل تو بدین منوال خواهد بود
تا آنکه یکی از اولاد تو محمد ع نام حاکم و والی امت گردد آنگاه
امت من و سایر خلایق محبت اولاد تو اجتماع نمایند و اعدای
ایشان نگونسار شوند و محبان شادمان گردند و در ان زمان

شهرها متغیر و مردم اندک شوند و فرح و سرور در میان مردم
حاصل شود پس آن سرور ص خوشحال شده فرمود ای گروه مومنان
سعی موفور بجا آرید که بغض علی و آلش در دل شما قرار نگیرد و هر
دو دست بدعا بر داشته گفت خداوندا آل علی آل منست
ببر از ایشان رجس او پاک ساز ایشان را و یار ایشان باش
و خوار کن ایشان را و منقطع مکردان نسل ایشان را با قیام قیامت
و عزیز دار بعزت خود حق را با ایشان دار هر جا که باشند
بیت سعدی اگر عاشقی کنی جوانی ❊ عشق محمد بس است و
آل محمد نظم سادات نور دیده اشراف عالمند ❊ از عزت
محمد و زحرمت علی ❊ فرد اطعام معده دوزخ بود دلی ❊ کامروز
در محبت ایشان نیست منجلی ❊ گر خورده ای از ایشان صادر شود برنج ❊ ممتلی
مثال شکست قیمت جوهر بجا بلی ❊ از بهر آنکه سید کونین گفته است
الصالحون لله الطالحون لی منقبت در بشارة المصطفی باسناد
طویل از ائمه معصومین علیهم الصلوة و السلام منقول است
که روزی رسول ص شاد و خندان بخانه امیر المومنین ع آمده گفت
بشارت دهم ترا یا اخی بدانکه درین ساعت جبرئیل ع آمده این
پیغام از رب العالمین آورد که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای

محمد

محمد بشارت ده علی را که دوستان تو مطیع و عاصی از
اهل بهشت اند بعد از استماع این مژده امیر المؤمنین ع بخوش
وقتی تمام سجده شکر بجا آورده گفت خداوندا گواه باش
که من همه نیکوئیهای خود در ان حال خود بخشیدم پس سیدة النساء
فاطمه زهرا علیها الصلوات و السلام گفت خداوندا من
نیز همه نیکوئیهای خود در ان حال علی بخشیدم بعد از ان مابین
حق سبحانه و تعالی را گواه گرفته گفتند که ما همه نیکوئیهای خود را
بدوستان علی بخشیدیم آنگاه آن سرور فرمود شما از من کریمتر نیستید
من هم همه نیکوئیهای خود در ابتدا بدوستان علی بخشیدم پس جبرئیل ع آمده
گفت ای محمد حق سبحانه و تعالی بتو و اهل بیت تو سلام میرساند
و میگوید شما از من کریمتر نیستید بدرستی که آمرزیدم و بخشیدم جمیع
گناهان دوستان علی را و ایشان را روزی گردانیدم بهشت
و نعمتهای دیدار خود منقبت در هدایة السعداء از حضرت
امام جعفر الصادق صلوات الله علیه مرویست که روزی سرور
انبیا محمد مصطفی ص در مسجد با جمعی از صحابه نشسته بود که شاه
اولیا علی مرتضی ع آمد آن سرور فرمود هر کس خواهد بنگرد آدم
علیه السلام را با صفوتش و نوح را با برکتش و سلیمان را با ملکش

دابراهیم را باخلتش و ایوب را باصبرش و یوسف را باحسنش
و داود را باخلافتش و موسی را بامناجاتش و ادریس را بامنزلتش
و عیسی را بازهدش و محمد را باطاعتش هر آینه به بیند را در من علی را
یکی از صحابه گفت یا رسول الله این فضایل در علی جمع است آنسرور
فرمود بلی و این را من از خود نمیگویم بلکه حق سبحانه تعالی
در کلام مجید خود با دوازده پیغمبر علی را برابر کرده است چنانچه
آدم علیه السلام را گفت ان الله اصطفی آدم وعلی را
گفت ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
نوح را گفت انه کان عبدا شکورا وعلی را گفت انا
هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا
وسلیمان را گفت وآتیناه ملکا عظیما وعلی را گفت اذا رأیت
ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا ابراهیم را گفت وابراهیم
الذی وفی وعلی را گفت یوفون بالنذر ویخا
فون یوما کان شره مستطیرا ایوب را گفت فلما
اسلما وتله للجبین وعلی را گفت ومن الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله یوسف را گفت انا وجدناه
صابرا نعم العبد انه اواب وعلی را گفت وجزاهم

بما صبروا

بما صبروا جنة وحریرا داود را گفت انه کان
رسولا نبیا وعلی را گفت ان الابرار یشربون کاس
من کان مزاجها کافورا موسی را گفت انا جعلنا ک
خلیفة فی الارض وعلی را گفت ولیستخلفنهم
کما استخلف الذین من قبلهم
و ادریس را گفت ورفعناه مکانا علیا
وعلی را گفت وسندس وخضر واستبرق
وحلوا اساور من فضة وسقاهم ربهم
شرابا طهورا وعیسی را گفت واوصانی بالصلوة
والزکوة وعلی را گفت والذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
وتمت که محمد را گفت انا اعطیناک الکوثر
فصل لربک وانحر وعلی را گفت عینا
یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا
ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا
ویتیما واسیرا غزل ای رازال بحر رز کی کهر
کن تو ابجر علم کبریا * گرد و جهان خاک شود بر درت شبت

عجب مرد خردمند را * زانکه خدا از دو جهان انتخاب * داده ترا
عزت بی منتها عزت ذات تو از کلک قضا * نقش نگارد ش
مثل از شما * همه شود آن نقش با نوار مهر کاینه گرد و جهان از ضیا *
چرخ چو پیش نظرت آورد * زین همه نکس که بود مرترا * هم تو شوی
شیفته اش گاه دید * هم تو بتعظیم نخیزی زجا مولوی معنوی
گوید ای سرور مردان علی متان سلامت میکنند * وی سپه مردان
علی متان سلامت میکنند * ای شحنه دشت نجف از تو تحف دیده
شرف * تو دری در کعبه صدف متان سلامت میکنند * ای دلبر د
دلدار تو ای مونس و غمخوار تو * ای محرم اسرار تو متان
سلامت میکنند * ای طالب و مطلوب ما ای مقصد و مقصود ما * ای عابد
معبود ما متان سلامت میکنند * ای قبل لعالم تاج تو دوش نبی
معراج تو * تاج شهان از تاج تو متان سلامت میکنند * ای نور
پاک مصطفی با مصطفی در یک عبا * ای مجتبی ای مرتضی متان سلامت میکنند
ای شاه محتشم در دین و دنیا محترم * بحر سخا کان کرم متان میکنند
ای از همه عصیان بری مردان عالم را سری * علم محمد را دری
متان سلامت میکنند * اندر سما نامت ولی * اندر زمین سمت علی
در علم دین تو کاملی متان سلامت میکنند

ای امام

جانرا غلامت میکنند * ستی زجانت میکنند متان سلامت
میکنند * ای بادصبح مشکبو سوی نجف آور تو رو * با آن امام
دین بگو متان سلامت میکنند * آن نور چشم را بگو آن روی چهر را
بگو * آن حی حیدر را بگو متان سلامت میکنند * مفتاح دلها را
بگو مصباح جانها را بگو * آن حوض و سقا را بگو متان سلامت
میکنند * با این و با آن هو بگو با قل کفی و نون بگو * با لؤلؤ مکنون
بگو متان سلامت میکنند * آن شیر یزدان را بگو آن زید میدان را بگو * آن
شاه مردان را بگو متان سلامت میکنند * آن شمع ایمان را بگو
آن بحر عمان را بگو متان سلامت میکنند * آن ابن اله را بگو القدرت
اله را بگو آن حجت الله را بگو متان سلامت میکنند * معشوق عاشقان را
بگو آن شاه صادق را بگو قرآن ناطق را بگو متان سلامت میکنند
با خواجه قنبر بگو با صاحب منبر بگو * با ساقی کوثر بگو متان سلامت
میکنند با قاتل کفار بگو با حیدر کرار بگو با آن دل و دلدار متان
سلامت میکنند * با عارف تقدیر بگو با سید تطهیر بگو * با شبر و شبیر بگو متان
سلامت میکنند * با زین دین عابد بگو با نور دین باقر بگو با جعفر
صادق بگو متان سلامت میکنند * با موسی کاظم بگو * با طوسی عالم بگو
با صایم دایم بگو متان سلامت میکنند * هم با تقی گو و نقی با سید ال

منفی؛ کای شاه تو توحقی بشان سلامت میکنند؛ یا میر دین هادی یا کو عسکری
مهدی بگو؛ یا والی عهدی بگو بشان سلامت میکنند ولو الذی
الشاه دین پرور علی بشان سلامت میکنند؛ ای ساقی کوثر علی بشان
سلامت میکنند؛ ای سرفراز اولیا بدر الدجی در دو سرا ای جانشین
مصطفی بشان سلامت میکنند؛ شاهنشه پیر و جوان دارنده کون و
مکان؛ ای جان و جانان جهان بشان سلامت میکنند؛ نگوبین زنونکین
زنو آتشین نقش هم زنو؛ اعلای علیین زنو بشان سلامت می کنند؛
ها ای نسیم مشکبو سوی نجف آور تو رو؛ یا ساقی کوثر بگو بشان سلامت
میکنند؛ یا قدوه اصحاب گو یا زبده احباب گو؛ یا قبله اقطاب گو بشان
سلامت میکنند؛ یا سرور ابرار گو یا رهبر احرار گو؛ یا حیدر کرار گو
بشان سلامت میکنند؛ یا قاتل کفار گو یا هادم انکار گو؛ یا سید
مختار گو بشان سلامت میکنند؛ یا منبع اسرار گو؛ یا مبدع آثار گو
یا زبده اطهار گو بشان سلامت میکنند؛ یا خازن جنت بگو یا مخزن
حکمت بگو؛ یا حی رحمت بگو بشان سلامت میکنند؛ یا رایت عزت بگو
یا آیت رحمت بگو؛ یا معدل امت بگو بشان سلامت میکنند؛ یا حاکم
عادل بگو؛ یا واصل کامل بگو؛ یا عالم عامل بگو بشان سلامت میکنند؛
یا قابل و مقبول گو؛ یا قاتل و مقتول گو؛ یا عاقل و معقول گو بشان سلامت
میکنند

میکنند یا واصل و موصول گو؛ یا حاصل و محصول گو بشان
سلامت میکنند؛ یا عارف و معروف گو یا واصف و
موصوف گو؛ یا کاشف و مکشوف گو بشان سلامت می
کنند؛ یا حامد و محمود گو؛ یا قاصد و مقصود گو؛ یا عابد و معبود
گو بشان سلامت میکنند؛ یا ناطق و منطوق گو یا سابق و
مسبوق گو؛ یا عاشق و معشوق گو بشان سلامت می کنند
یا ناطق صادق بگو؛ یا عاشق شایق بگو؛ یا حاذق فایق بگو
بشان سلامت میکنند؛ یا آیت نجوی بگو یا راز او او ادنی؛
بگو؛ یا رایت اعلی بگو بشان سلامت میکنند؛ یا حیدر
صفدر بگو؛ یا سرور رهبر بگو؛ یا مطهر و مظهر بگو بشان
سلامت میکنند؛ آن جان عالم را بگو؛ جانان عالم را
بگو؛ سر آن خاتم را بگو بشان سلامت میکنند؛ آن فتح و
نصرت را بگو؛ اقبال و شوکت را بگو؛ عشق و محبت را
بگو بشان سلامت میکنند؛ سلطان دینار را بگو جانان و
زنیار را بگو؛ بستان رعنا را بگو بشان سلامت می کنند
شاه مکرم را بگو ماه معظم را بگو؛ راه مسلم را بگو بشان
سلامت میکنند؛ ینبوع حیوان را بگو؛ مطبوع خلقان را بگو مجموع

یا قابل و مقبول گو

قرآن را بگو بشان سلامت میکنند؛ شاه ولایت را بگو راه هدایت را
بگو گاه حمایت را بگو بشان سلامت میکنند؛ مقصود ایجاز را
بگو معبود عرفان را بگو؛ مسجود مبتلان را بگو؛ بشان سلامت می
کنند؛ یا سرور نجفی بگو یا رهبر و صفی بگو بشان سلامت میکنند؛

یا دلبر نجفی بگو

منقبت در مجلد ثانی حبیب السیر از امام ناطق امام جعفر صادق ع
مرویست که روزی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر منبر مسجد کوفه بر
آمده فرمود ایها الناس مرا از رسول ع ده عطیه است که افضل
محبوب تر است نزد من از آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند اول
آنکه رسول ع فرمود برادر منی در دنیا و آخرت دوم آنکه گفت
نزدیکتر بمن خلایق بمن در روز قیامت سیوم آنکه گفت منزل تو
در بهشت برابر منزل قبوض نازل من خواهد بود چنانچه منازل
اخوان مقابل یکدیگر باشند چهارم فرمود وارث منی در
اهل بیت و خواص من پنجم گفت قایم مقام منی و امامی تا
قیام قیامت بر صحاب و امت من ششم گفت نگاه دارنده
اهل منی در غیبت و حضور من هفتم گفت تو قایم بعدلی در میان
رعیت من هشتم گفت تو ولی عهد منی و ولی من و ولی خداست
نهم گفت دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست

وهم فرمود تو قسمت کننده بهشت و دوزخی مر امم را منقبت
وهم در کتاب مذکور و مناقب ابو المؤید خوارزمی از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چون
صانع بیچون آسمان و زمین را خلق کرد نبوت من و ولادت
علی بن ابیطالب را بر ایشان عرض کرد آسمان و زمین هر دو
قبول نمودند و امر دین بما هر دو تفویض یافت پس صاحب سعادت
کسی است که بوسیله ما سعید گردد و شقی کسی که بسبب متابعت ما
بشقاوت مبتلا گردد منقبت در بیان آنکه سید کاینات
علیه الصلوة اختیار ازواج مطهرات خود در حالت حیات و ممات
خود بدست امیر المؤمنین علی ع داده بود مخفی نماند که تا دنیا پیدا شده
هیچکس امر طلاق زوجه خود را بدست دیگری نداده در تاریخ اعثم
کوفی و دفتر ثانی روضة الاحباب و مجلد حبیب السیر مسطور است
که بعد از واقعه حرب جمل خاتون لابن شعار هند ابت دیار
و صاحبات آثار خود بمنزل عایشه که بعضی از زنان اهالی بصره نشسته
بودند و میگریستند تشریف برد و حضرت امیر المؤمنین ع بر فوق زمی
آیات عتاب آمیز خواند و گفت خطاب ربانی در شان زنان پیغمبر
آخر زمانی این است وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و تو متمسک شده

بشبهه خطای که ترا روی نموده و مرتکب اموری گشتی که مناسب
حال تو نبود با وجودی که نسبت قرب و قرابت مرا با حضرت
رسالت پناه میدانستی و از آنسرور مکرر شنیده بودی که من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
وطریق معاودات بمن مسلوک داشتی و با معاندان من علم
مراهقت و مواهقت افراشتی و چون مرتبه امومت مؤمنان در
دین یافتی چرا از پرده عصمت فسئلوهن من وراء
حجاب برتافتی مجمل کلام آنکه مضی ما مضی اکنون صواب
آنست که بر خطای خویش اصرار ننمائی و بصوب مدینه در زمان
روان گردی و بمنزلی که حضرت مقدس نبوی ترا آنجا گذاشته
بوده باشی تا اجل تو بتو رسد این بگفت و از نزد او بیرون آمد
و در فتوح ابن اعثم کوفی آورده پیش از آنکه جناب حضرت
امیر المؤمنین با ام المسلمین تکلم فرماید صفیه بنت الحارث که زوجه
عبد الله بن خلف خزاعی بود فریاد و نوحه میکرد و سایر زنان
مصیبت با جمعی گفته یا قاتل الاحباب و مفرق الجمع یعنی
ای کشنده دوستان و پریشان کننده جمعیت و یاوه گفتن آغاز
کردند و زوجه عبد الله خلف گفت یتیم ساختی فرزندان عبد الله بن
خلف را

خلف را خدای تعالی فرزندان ترا یتیم کرداناد امیر المؤمنین
نگاه بجانب او کرده گفت بدان و آگاه باش ای صفیه که ترا
من ملامت نمیکنم زیرا که مرا دشمن گیری و بد گوئی زیرا که جد ترا
در روز بدر و عم ترا در روز احد و زوج ترا در حرب جمل بقتل
آورده ام و اگر من کشنده احبه شما می بودم چنانکه تو زعم آنت
هر آینه میکشتم هر احدی را که درین سرا است پس بجانب عایشه
اقبال فرموده گفت من قصد آن کردم که درین گشایم و هر
کس درین خانه باشد تیغ سیاست بگذرانم و اشارت بجانب
خانه فرمود که عبد الله بن زبیر و جمعی دیگر از بقیة السیف حرب
جمل در آنخانه مختفی بودند لیکن من عافیت و سلامت مسلمانان
میخواهم عایشه و سایر زنان مصیبت رسیده از بیم آن
خطاب ترک گریه و سخنان درشت کرده خاموش شدند بعد
آنکه نصایح و حکایات گذشته با عایشه تمام کرده بیرون رفت روان
شد نقل است که روز دیگر غنچه نبوت و رسالت و سرو بوستان
جلالت یعنی شاهزاده حسن علیه الصلوة والسلم را ابرسیم
رسالت بخانه عایشه فرستاد امام آمده گفت امیر المؤمنین
میفرماید بدان خدای که بشکافت و بیافرید آدم فرزانه را

که اگر در زمان تجهیز سفر مدینه نپردازی پیغامی بتو فرستم و ترا آنچه
کنم بر امری که کیفیت آن را تو نیک میدانی راوی گوید عایشه
در آنوقت سر خود شانه میکرد جانب راست بافته بود
میخواست جانب چپ بباید چون شاهزاده حسن این پیغام رسانید
شق الیسر گیسوی خود را نابافته در زمان از آن مکان برجست
و با خواص و خدم خویش گفت بار سرا بر راحله نهید و بکار سازی
سفر مدینه مشغول شوید که هیچ چاره جز رفتن بمدینه ندارم و کمال
اضطراب در بشره اش ظاهر شد یکی از رؤسای بصره
از بنی هلب با عایشه گفت یا ام المؤمنین عبد الله بن عباس
نزد تو آمد و همین پیغام رسانید و تو سخن با او بلند کردانیدی که ما
همه آواز ترا در حین مقاوله و محاربه با او شنیدیم چنانچه وی
بغضب برخواست و از خانه بیرون رفت و پدر این جوان
یعنی حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلم خود با تو از این مقوله سخن
رانده هیچ قبال القبول و نه نمودی اکنون چه افتاد که بقول پسر
او اینهمه اضطراب ترا دست داد عایشه گفت این جوان سبط
رسول و فرزند بتول و نور دیده اهل قبول است هر کس خواهد نظر
بهر دو چشم خانه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم انداز دباید که
نظر بچشمان

نظر بچشمان این فرزند او کنند و بتحقیق من دیدم مر رسول را
او را می بوسید و می بوئید و بسینه اطهر خودش ملصق
میکردانید و پدرش بدست او پیغامی فرستاده و مرا بر
امری اطلاع داده که بجز طریق سلوک مدینه بموردان و آنی
دیگر ندارم اثر آن از کیفیت آن امر استفسار نمود گفت
حضرت رسالت پناه را از روی از غنایم نفلی رسیده
بود میان ذوی القربای خود قسمت میفرمود ما نیز یعنی زوجات
مطهرات آنحضرت از آن نصاب حصه و نصیبی طلبیدیم
و در آن طلب الحاح و مبالغه از حد اعتدال گذرانیدیم
علی بن ابیطالب زبان بملامت ما گشوده گفت بس است
که مبالغه کردید و الحاح از حد گذرانیده اید حضرت را ملول
و بیحضور ساختید و ما را توبیخ و تقریع بسیار نمود ما نیز
تجهم نمودیم روبروی او و سخنان خشونت آمیز گفتیم
وی این آیه را بر ما خواند که عسی ربه ان طلقکن
ان یبدله ازواجا خیرا منکن یعنی شاید بود
که اگر او دست از شما بدارد و شما را در حوضه مطلقات
در آرد پروردگار او بهتر و سره تر از شما عوض و بدل دهد

اورا ما نیز در خشونت و درشتی افزودیم رسول از درشتی و غلظت
قول ما که با و نمودیم در غضب شده نظر بجانب علی کرده فرمود ای
علی من طلاق ایشان را در قبضهٔ اختیار تو در آوردم و بتو مفوض
ساختم و ترا وکیل خود کردانیدم که هر کدام از ایشان را که تو
از قبل من طلاق دهی نام او از دفتر امهات المؤمنین محو شود چون آنحضرت
امر طلاق ما را با و طلاق فرموده و فرق میان حیات و ممات
ننموده مرا علی بن ابی طالب بچشمی تنبیه میکند اکنون من از فراق علی
می اندیشم که مبادا چیزی بر زبانش رود که تدارک آن از تصور
سؤال کرده می ترسم که از رسول دور شوم و در آنجهان از دولت
ملاقات و سعادت خدمت او محروم مانم شعر لكل شيء عدمته
خلق • وما نفقد الحبيب من خلق مصرع خوشتر از
جان و جهان مشکل است • مشکل اسیر کوی تو بر خوشتر است • در شواهد
النبوة از ابو حنیفه عربی منقول است که در ایام محاربهٔ معاویه جناب
شاه ولایت مآب بر کنار دریا فرود آمده بود ناگاه مردی بر او
آمد گفت السلام عليك يا امير المؤمنين وامام
المتقين امام ع در جواب فرمود عليك السلام آن مرد
عرض کرد من شمعون بن یوحنا ام صاحب این دیر و بدیری بشارت

کرده‌ای

کرد که آنجا سکونت داشت و گفت نزد ما کتاب انجیل است که
اصحاب عیسی علیه السلام از یکدیگر بمیراث گرفته اند اگر فرمائی
از پیش تو آورده بخوانم فرمود بیار آمد کتاب انجیل را آورده
در لغت رسول علیه الصلوة و السلام و اوصاف و کمالات است وی
خواند در خبرش مسطور بود که روزی در کنار این دریا فرود آید مردی که
اقرب باشد بخاتم النبیین در قرابت و نسبت و دین اهل مشرق را
یار باید و با اهل مغرب مقاتله نماید و این چند کلمه نیز در صفت او
مرقوم بود والدنيا اهون عنده من رماد اشتدت
به الريح في يوم عاصف والموت في حب الله
اهون عليه من شرب ماء يشربه الظمآن العون
له رضوان الله والقتل معه شهادة یعنی دنیا سهلتر است
نزد او از خاکستری که سخت شده باشد در روز باد سخت و مردن در دوستی
خدا آسان تر است بر او از نوشیدن آبی که می نوشد او را تشنه
و یاری دادن مر او را رضای خدای تعالی است و کشته شدن با او
شهادت پس آنمرد گفت نبی مبعوث شد بوی ایمان آوردم و چون تو
اینجا فرود آمدی بخدمت تو مشرف شده عهد کردم که تا زنده ام و مرده ام
با تو باشم حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بگریست و حضار نیز پس

بگریستند

بر زبان بلاغت بیان راند الحمد لله الذي لم يجعلني
عنده منسيا واحمده الذي ذكرني في كتاب الابرار
یعنی شکر مر خدا را که نکرده است مرا نزد خود فراموش و شکر میگویم
آنکس را که یاد کرده است مرا در کتاب ابرار خود پس بجهت عربی فرمود این
مرد مؤمن را با خود نگاه دار چون شام و چاشت طعام با مردم خوراندی
وی را طلب کردی بالاخره در لیلة الهریر که حرب با معاویه صعب شد
شهید گشت رحمة الله علیه و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بر وی نماز جنازه
ادا نموده بخاک سپرده فرمود هذا رجل مؤمن من اهل بيتي
یعنی این مرد مؤمن از اهل بیت من است منقبت در شواهد النبوة و
روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر و معارج النبوة مسطور است
که ناقلان آثار چنین گفته اند که بعد از انعقاد شرط صلح چون سهیل بن
عمرو را بخدمت آنسرور آوردند دوات و قلم برحسب گفت حضرت
مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اوس بن خولی انصاری را طلب کرد تا
بکتابت عهدنامه قیام نماید سهیل گفت ای محمد باید پسر عم تو علی بنویسد
بنابر التماس سهیل آنسرور ص با امیر المؤمنین فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحيم
سهیل گفت بخدا سوگند که ما رحمان را نشناسیم که چه کس است بنویس
باسمك اللهم مسلمانان گفتند ما بغیر از بسم الله الرحمن الرحیم چیزی

نمی نویسم

نمی نویسم رسول ص فرمود یا اخی بنویس باسمك اللهم امیر المؤمنین
علیه السلام بفرموده عمل نمود بعد از آن گفت بنویس هذا ما
قضى عليه محمد رسول الله امیر المؤمنین ع آنرا نوشت
سهیل گفت ما اعتراف برسالت تو نداریم اگر میدانستیم که تو
رسول خدائی ترا از زیارت خانه او منع نمیکردیم آنسرور ص فرمود
یا اخی لفظ رسول الله را حک ساز و بجایش محمد بن عبد الله بنویس
چون آنسرور ص امیر ع را احک لفظ رسول الله دلالت فرمود امیر ع
گفت لا والله من وصف رسالت را محو نکردانم و بروایتی سهیل
بن عمرو گفت ای علی رسول الله را محو کن و الا من از این مصالحه
برآرم امیر المؤمنین ع صحیفه را گذاشته دست بشمشیر برد تا سر
آن مشرک را از حلقوم تن جدا کند آنسرور ص فرمود بگذار ای اخی
امیر المؤمنین گفت یا رسول الله مرا جرأت ادب و تعظیم جانب تو
مانع می آید که من این کلمه را محو کنم رسول ص آن صحیفه را گرفته لفظ
رسول الله را محو فرمود و بروایتی با آنکه هرگز خط نوشته
بود خود از طریق اعجاز ابن عبد الله نوشت و بعضی گویند
خود محو کرده و امیر المؤمنین را فرمود که این کلمه را ادراک
تحریر آرد و از مسلمانان ابی بکر و عمر بن الخطاب و عبدالله

بن عوف و سعد وقاص و عثمان بن عفان و ابو عبیده جراح و
محمد بن مسلمه و ابو جندل بن سهیل اسامی خود در آن
صحیفه ثبت نمودند و از کفار حویطب بن عبد العزی و بکر بن
حفص و جمعی دیگر شهادت خود در آنجا نوشتند و مورخه
در عهد پیغمبر آمدند و بو بکر توسل بقریش جستند و چون از تحریر
صلحنامه فارغ شدند آنسرور ص روی همایون بجانب امیر المؤمنین
علیه الصلواة و السلام آورده فرمود یا اخی ترا نیز مثل این واقعه روی
خواهد نمود و لعینه الواقعه در لشکر صفین که میان امیر المؤمنین
کرم الله وجهه و معاویه مدت مقابله و مقاتله بدور و دراز کشید
عاقبت بر صلح قرار یافت چون عهدنامه مینوشتند که این
کتاب مصالحه حضرت امیر المؤمنین است معاویه گفت لفظ
امیر المؤمنین را محو سازید و بنویسید علی بن ابیطالب که من اگر
میدانستم علی امیر مؤمنان است با وی مقاتله نمیکردم و متابعت
و مبایعت وی می نمودم امیر المؤمنین گفت صدق رسول الله
بنویسید همچنانکه معاویه میگوید چنانچه در باب شجاعت بر
سبیل نوشته خواهد شد منقبت در راحة السعد از زاهد بن بزید تفصیل
سلمی مرویست که رسول لشکری از تابع حضرت امیر المؤمنین ع

نم

نموده همین فرستاد و من نیز ملازم رکاب حضرت امیر المؤمنین ع
بودم چون آمدیم آنسرور پرسید که چون بود سفر و چگونه بود
صحبت صاحب ع امیر شما من شکایت کردم از وی و غیر از من
شکایت کرد دیگری آنسرور بغضب تمام از من رو گردانیده
گفت ای بریده آیا نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان
گفتم هستی یا رسول الله فرمود هر کرا من ولی باشم علی ع ولی اوست
منقبت در شرف النبوة و در راحة السعد از اسحق بن سلیمان
هاشمی منقول است که روزی در مجلس هرون الرشید از
مناقب و فضایل حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه مذکور بود
گفت مردم عوام بر من گمان میبرند که من علی و فرزندانش را
دوست نمیدارم حق سبحانه و تعالی بهتر میداند فرط محبت مرا
که با میر و اولاد و امجاد اوست و بتحقیق او را معلوم است که من
معترف و قایل بر افضلیت ایشانم و بجد احادیث صحیحی بمن از
ابن عباس رضی الله عنهما رسیده که گفت روزی در خدمت
سید کاینات علیه افضل الصلواة و السلام حاضر بودم که سیدة
النساء علیها التحیة و الثنا گریان آمد آنسرور ص فرمود ای فرزند
پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز گریانید ترا گفت نور دیدهای

حسن و حسین از خانه بیرون رفته اند هرچه میجویم نمی یابم فرمود ای
فرزند اندوهگین مباش الله که ایشان را آفریده او مهربانتر است بر
ایشان از من و تو آنگاه دست مبارک برداشته گفت یا جامع
المتفرقین هرجا این دو فرزند ارجمند منند تو نگاهبان ایشان باش
در این حین روح الامین در رسیده گفت یا سید المرسلین اندوهگین
مشو که ایشان در دنیا و آخرت فاضلند و پدر ایشان افضل است
و در حظیره بنی النجار اند خیر البشر بعد از استماع این بشارت با اصحاب
مستطاب خود بسوی حظیره روان گردید چون بآنجا رسید دید
هر دو یکدیگر را کنار گرفته خوابیده اند و ملکی یکبازوی خود در زیر ایشان
گسترده و بازوی دیگر سایه کرده آنسرور ص بجانب سر ایشان
بشفقت تمام می بوسید تا آنکه بیدار شدند پس حضرت امام حسن ع را
بر کتف راست و حضرت امام حسین ع را بر کتف چپ خود نشانده
بسوی منزل خود روان گشت و جبرئیل ع در برابر و صحابه متعاقب
آنسرور میرفتند در آنحال زبان معجز بیان سفر نمود و الله شرف
و بزرگی دهم شما را چنانچه خدای تعالی بزرگی داده است شما را
در آن اثنا ابو بکر پیش آمد گفت یا رسول الله یکی ازین دو
گوشواره عرش بمن ده که بردارم رسول ص فرمود ای ابو بکر

نیکو مرکبی

نیکو مرکبی است مرکب ایشان و نیکو سوارانند ایشان
و پدر ایشان بهتر است از ایشان القصه چون بمنزل
در مسجد در آمد بلال را فرمود تا ندا کند که مؤمنان حاضر
آیند چون از صغیر و کبیر و وضیع و شریف حاضر آمدند بدستور سابق ایشان ع
را بر کتفین نشانده بر منبر بر آمده گفت ایها الناس آگاه کنم نم
شما را از بهترین خلایق از روی جد و جده و مادر و پدر و عم
و عمه و خال و خاله گفتند آری فرمود آن حسن و حسین اند که جد
ایشان محمد رسول الله است و جده ایشان خدیجه بنت خویلد
که افضل از ازواج مطهرات من است و مادر ایشان فاطمه
بنت من که سیدة النساء است در دنیا و آخرت و پدر ایشان
علی بن ابیطالب که بعد از من خیر البشر است و عم ایشان
جعفر طیار و عمه ایشان ام هانی بنت ابیطالب و خال
ایشان قاسم پسر من و خاله ایشان زینب بنت من آنگاه
گفت خداوندا میدانم حسن و حسین و مادر و پدر ایشان با دوستان
خود در بهشت خواهند بود میخواهم از تو هر که ایشانرا دشمن
دارد ابد الآباد در دوزخ باشد راوی گوید هرون الرشید
آب از دیده میریخت چنانکه از بسیاری گریه آواز گلوی

اوگرفته شده بود در وقتی که این حکایت بحضار مجلس بیان نمود
منقبت در فصل الخطاب هم از ابن عباس رضی الله عنه منقول
است که گفت چون حق سبحانه وتعالی فتح داد مداین را
بر اصحاب آنسرور صلعم در زمان عمر بن الخطاب و حکم کرد عمر که
غنیمت را قسمت کنند پس حضرت امام حسن و امام حسین علیهما
الصلواة والسلم آمده گفتند بده یا عمر حق ما را آنچه حق
سبحانه وتعالی بر مسلمانان فتح داده عمر بتعظیم و تکریم تمام
دو هزار درهم پیش ایشان نهاد پس عبدالله بن عمر
آمده گفت ای پدر بده حق مرا از آنچه مرحمت کرده است
خدای تو مثال مرا داد عمر به پسر خود پانصد درهم پس پرسش
گفت زهی عدل و انصاف که چنین مرا از من مضاعف میدهی
و حال آنکه من از زمان حیات رسول صاحب شمشیر و جهادم
و ایشان کودکی اند هنوز از مدینه قدم نهاده اند عمر گفت
چنین است که تو میگوئی لیکن ترا و پدر ترا چه مجال که برابری با ایشان
میکنی آری بیار پدری مانند پدر ایشان و مادری مانند مادر ایشان
و جدی مانند جد ایشان و جده مانند جده ایشان و عمی مانند عم ایشان
و خالی مانند خال ایشان بدرستی که نمی توانی آورد زیرا که پدر
ایشان

ایشان علی المرتضی و مادر ایشان فاطمه زهرا و جد ایشان محمد مصطفی
و جده ایشان خدیجه کبری و عم ایشان جعفر طیار و عمه ایشان ام هانی
بنت ابیطالب زوجه آنسرور که معراج در خانه او شد و خال ایشان
ابراهیم بن رسول الله و خاله ایشان رقیه و ام کلثوم بعد از استماع این
فضایل عبدالله بن عمر پشیمان شد و خاموش گشت منقبت هم در کتاب
مسطور مرقوم است که در تفسیر آیه کریمه قُل اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَا
تَّبِعُونی یُحبِبکُمُ اللهُ الآیه شیخ ابو علی موسی رحمة الله علیه
آورده که چون آنسرور صلعم در لیلة المعراج جمعی از معصومان ملاء اعلی که
محمد و محمد میگفتند و تسبیح کی از ایشان مقدم تر بود دید از جبرئیل
علیه السلم پرسید که این چه قوم اند گفت یا سید المرسلین ایشان علویان
و مقدسان عالم علوی اند همچنانکه علویان آل پاک تو اشراف اهل
زمین اند فرمود یا اخی ایشان این درجه عالی بچه حیثیت یافتند گفت
از تسبیح نام مبارک تو که علی الدوام عبادت ایشان همین است
مؤلف گوید بنا بر خبر مذکور و بحکم این حدیث که قال النبی صلی
الله علیه وآله وسلم خلق الله عز و جل من نور وجه
علی بن ابی طالب سبعین الف ملک یستغفرون
له ولمحبیه الی یوم القیمة شیخ عطار قدس سره مظهر العجا

نیز از همین معنی خبر میدهد نظم اگر فضل علی گوئی بتفصیل
بقول ناصبی آتش کن تو تعطیل هزار از نور روی مرتضی گرد
فرشته چند ملک یار اند آکرد عدد هفتاد هزاران هشت هزاری که ایشان
بر شمار ارند قراری بتسبیح پیوسته که ملائکه مذکوره علوی اند پس
برین تقدیر بس وجهی فرقه مذکوره آل علی توان گفت زیرا که بدو واسطه
هستی یافت و آفریدگار حقیقی حق سبحانه وتعالی است چه در عالم
علو و چه در سفلا یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید پس همچنانکه
سادات را در عالم شهود از صلب علی آفریده و شریف ترین
مخلوقات ارضی گردانید که الک از نور رویش فرقه از ملائکه
آفریده اشرف مقدسان سماوی کرد معراج قادر است او هر چه
خواهد آن کند ولهذا در خبر است که عیسی علیه السلام را از عطسه
آدم علیه السلم از کتم عدم بعرصه وجود موجود گردانید در آسمان
چهارم نشیند چنانچه میر خسرو دهلوی در نعت گوید منقبت
نحت آدم از آن نور تاب • عطسه زد از دیدن آن آفتاب
چشمش از آن نور چو تر شده • عطسه آن نور مسیحا شده و این نوع
امر غریبه نه از رب العالمین عجیب است و نه منسوب گردانش بدست
مجمع الصفات امیرالمؤمنین غریب که یکی از القاب معلایش مظهر
مظهر العجا

مظهر العجایب و مظهر الغرایب است چنانچه در تفسیر حافظی
در بیان آیه کریمه یوم تشقق السماء بالغمام مسطور است
آن غمامی که روز قیامت آسمان را شکافد مرتضی علی است
زیرا که مظهر العجایب و مظهر الغرایب است همچنانکه در دنیا امور
عجیبه بظهور میرسانید در آخرت نیز امور غریبه ظاهر سازد و
تواند بود که بحکم کنت انا و علی نورا بین یدی
الله مطیعا یسبح الله ذلک النور و یقدسه
قبل ان یخلق آدم اربعة عشر الف عام
از پرتو آن نور ملائکه مذکوره مخلوق شده باشند بمقتضای
کل شیء یرجع الی اصله محمد محمد میگفته باشند لیکن
درین صورت لازم است که علی علی هم میگفته باشند اگرچه
در فصل الخطاب از سهو کاتب اسم علی مرقوم نیست اما
آنچه بر دل فقیر درین آخر شب بر سبیل الهام وارد شده و مؤید
بجز این تقریر است که ملائکه علوی ذکر این دو اسم متبرک
میکنند چنانچه مولوی معنوی ازین معنی خبر میدهد نظم
شیر و ولی خدا شاه سلام علیک • معدن جود و سخا
شاه سلام علیک • نام تو بر آسمان زمزمه قدسیان • رحمت

بر روحانیان است و سلام علیک و درین محل نه جای تعجب است
زیرا که بعد از نزول آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ
يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ الآیه اصحاب رضی الله عنهم
استفسار نمودند که یا رسول الله صلوات و سلام چگونه بر تو فرستیم
فرمود بگویید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
گفتند یا رسول الله مراد از آل کیستند فرمود علی و فاطمه و حسن
و حسین ع چنانچه شأن نزول آیه مسطور است در باب آیات
از صواعق محرقه و مستدرک حاکم بر سبیل تفصیل مرقوم شد
چون یقین حاصل کردید که تمام ملائکه سمائی و ارضی بر محمد و علی و
آل پاک ایشان صلوات و سلام میفرستند اگر فرقه اسم محمد
و علی را تسبیح خود داشته باشند ارباب ایمان و اصحاب
ایقان را نه محل شک تواند بود و نیز در باب احادیث
در حیز تحریر آمده که انس روم فرمود بر دروازه بهشت حلقه است
از یاقوت احمر هرگاه او را بجنبانند بگوید یا علی یا علی یا علی و
در کفایة الطالب از انس بن مالک مرویست که رسول الله ص
میفرمود که چون در شب معراج از طرف سموات گذشته فرشته
دیدم بر منبر نور نشسته و فرشتها گرد او در آمده از روح الامین

پرسیدم

پرسیدم که این فرشته کیست گفت یا رسول الله پیش او رفته
سلام کن چون رفتم دیدم علی بن ابی طالب است گفتم ای
جبرئیل علی پیشتر از من آمده گفت نه لیکن حق سبحانه و تعالی
از نور علی این فرشته را آفرید بجمیع ملائکه امر کرده که هر شب
جمعه و روز جمعه هفتاد هزار نوبت زیارت این میکنند و هم
در کفایة الطالب و وسیلة المتعبدین از جابر بن عبدالله انصاری
رضی الله عنه مرویست که گفت رسول الله صلعم وقتی که مرا بردند بر
آسمانها و بر اول آمدم از حجابها شنیدم که منادی این ندا
میکرد خوشا پدری که پدر تست ابراهیم و خوشا برادری که
برادر تست علی المقصود اینچنین اسرار بی ریب در عالم
شهود و غیب بسیار است که بی تائید عنایت صمدی
درک آن دشوار است مثنوی هر کسی کی داند این اسرار را
کیست آنکو فهمد این گفتار را ه کی بپاید سر حق در فهم
کس ه کی بگنجد راز حق در وهم کس ه مینویسم هرچه
میفرماید او ه حیرتی رو داده از این گفتگو ه مستی عشقش
مرا از من ربوده ه نیستم آگاه از گفت و شنود ه ای منزه وصفش
از اقوال ما ه کنه رازش برتر از احوال ما ه وصف

ذاتش را پایان باشد سکوت ه این موتی وصف حی لا یموت
منقبت در مناقب خطیب از انس بن مالک مرویست که
شبی سید کاینات علیه افضل الصلوات را دیدم که از سر
غضب رو بسوی من کرده فرمود ای انس ترا چه بر آن
داشت که آنچه از من در فضل و کمال علی شنیدی ادا نکردی
که آخر بعقوبت برص مبتلا شدی و اگر استغفار علی
تدارک تقصیرات تو نمیکرد بهر آینه رایحه جنت نمیشنیدی
اکنون در باقی عمر آشکار کن این خبر را که موالیان
علی و آل او پیشروان و سابقانند بسوی جنت و همسایهای
حسن و حسین و حمزه و جعفر و علی صدیق اکبر است هر کس
او را دوست دارد بشارت ده باو که خاتم انبیا میگوید
مترس از هول روز قیامت منقبت مؤلف گوید در
زمان تالیف این کتاب مطابق بشارت مذکور شخصی از
غیب از عالم لاریب باین حقیر مژده داد و سبب ظاهر
باعث آن شد که شخصی پیش فقیر آمده گفت بچه کار مشغولی
گفتم بتالیف مناقب امیر المؤمنین ع گفت هیچ از فضایل
خلفای ثلاثه هم درین کتاب مرقوم نموده گفتم نه مگر تقریبا

گفت ظاهر

گفت ظاهر میشود که مذهب ائمه اثناعشر داری گفتم که ام مومن
از دایره مذهب و ملت ایشان بیرون است و لهذا
شیخ عطار در تذکرة الاولیا مینویسد که امام اعظم
از شاگردان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و
شافعی بمدائح اهل بیت افتخار میکرد چنانچه گفته شعر
لَوْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلَانِ
أَنِّي رَافِضِيٌّ و چون ملک اگر خاکپای ایشان میشدی
توتیای چشم خود کردی بعد از استماع این مقدمات
گفت من مرید سید محی الدین ام هر مذهبی که او داشته
بر حق است گفتم تو اگر مرید ایشانی من هفت واسطه خلیفه
ایشانم چنانچه خرقه و شال از خواجگان چشت قدس
اسرارهم دارم الحمد لله که ازین سلسله متبرکه نیز یافته ام
معروف کرخی را که پیر پیران سید محی الدین است و چندین
هزار دل کامل از دولت دامن او برخاسته اند خود دربان
حضرت امام علی موسی رضا بسته ام کقول الشاعر بیت
بحق شیخ دین معروف کرخی ه که دربان علی موسی رضا
بود ه و اگر اعتماد نکنی در شجره ارادت که آنرا اصطلاح

صوفیه را ابطه صوری خوانند ولیکن که پرتو تو داده مرقوم خواه
بود بگشا و پس اتفاقا در کردن خود بر سبیل حایل داشت برادر
خواند دید که نُه واسطه سید محی الدین مرید حضرت امام علی
موسی رضاست ع و حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا به پنج
واسطه مرید و خلیفه سرور اولیا علی مرتضی ع آنگاه گفتم ای عزیز
باتمیز این نه ارادتست که از پیران خود غافل باشی ولاف
مریدی او زنی گفت من از عهده جواب نمیتوانم بر آمد
لاکن اینقدر میدانم هرکس تنها مناقب مرتضی علی علیه السلام
بگوید یا بنویسد البته با خلفای ثلاثه نقاری از و در دل
دارند گفتم این چه عقیده ذمیمه است که داری و اهل التسنن را
بدنام می سازی زیرا که من درین کتاب مناقب سیدة النسا
و امامین و جعفر صادق وغیره هم نوشته ام از انجا تو
گفت که از ایشان غباری بخاطر داشته باشم گفت نه
اما چون خلفای اربعه را میان هم مخالفت و مخاصمت بود
چنانچه ملا عبد الرحمن جامی در اعتقادیه خود از نمیغنی خبر میده
مثنوی هر خصومت که بود شان باهم ۞ بتعصب مزن درینجا
دم ۞ حکم آن قصه با خدای گذار ۞ بندگی کن ترا بحکم چه کار ۞

بنابری

نابرین هرکه تنها بتوصیف و تعریف امیر ع پردازد ظن غالب
که از شیعه باشد گفتم حاشا که میان ایشان خصومت بود
چه اگر مخالف بودی قدوه اصحاب عمر بن خطاب در
میان مسایل مشکله رجوع بحضرت امیر المومنین ع نمودی نعوذ
بِاللهِ مِنْ مُعْطَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ
لَهَلَكَ عُمَرُ نفرمودی و منقول است که ابو بکر بجانب
امیر ع بسیار نگریستی روزی یکی از حضار وجه آن معنی استفسار
نمود گفت از پیغمبر ع استماع دارم میفرمود النَّظَرُ إِلَى
عَلِيٍّ عِبَادَةٌ بنا بر ان اخبار فقیر را یقین کامل حاصل است که
میان ایشان محبت بود نه عداوت چنانچه مطابق عقیده
خود خطاب با هل التعصب کرده این چند بیت در شاهد قدسی
گفته لمؤلفه هرکه بد با صحبت پیغمبر است ۞ نزد من بیشبهه آن کس
کافر است ۞ مرتضی بیزار از آن زندیق هست ۞ کو عدوی
حضرت صدیق هست ۞ آنکه صدیق است مقبول خداست
همنشین پادشاه انبیاست ۞ صدر دین احمد آمد از ازل
یافت نور از روی وی بدر عمل ۞ ذات پاکش صدق را
سرمایه ده نو عروس علم را پیرایه ده ۞ خاطرش دریای

عرفان آمده ۞ پای تا سر قالبش جان آمده ۞ سینه اش گنجینه اسرار حق
سر بسر آیینه دیدار حق ۞ یار غار احمد مختار اوست ۞ ثانی اثنین
اذ هما فی الغار اوست ۞ حق تعالی هرکه را گوید ثنا ۞ کی بر آید
وصف او از دست ما ۞ دوستی مرتضی را این صفت ۞ نیست
ای نادان نداری معرفت ۞ که نگین دشمن شوی از جهل خویش
دشمنی خلق دانی دین و کیش ۞ سب اصحاب محمد روز و شب
پیشه خود سازی از بغض و غضب ۞ چون روا داری
بخود این ظلم را ۞ حاش لله نیست رضی مرتضی ۞ مهر حیدر را
چنین آمد صفت ۞ که کند در جانت منزل معرفت ۞ گر بجانت
مهر حیدر جا کند ۞ قدر تو از نه فلک بالا کند ۞ حق تعالی بهر
امت آفرید ۞ تا بگوی روز و شب لعن یزید ۞ گاه گوی کو ورا
یا کم کشتم ۞ زانکه پس از کشتن او سر خوشم ۞ چون یزید
ثانی آمد نفس تو ۞ گر کشی او را بسی باشد نکو ۞ دشمن آل
رسول آمد یزید ۞ خاک بر فرقش بگو هل من مزید ۞ دشمن
حق تعالی آمد از ازل ۞ من همیگویم ز گفت لم یزل ۞
زشت باشد دشمن حق از یزید ۞ گر کشی پیدا شوی چون با
یزید ۞ از دل و جان مرتضی را دوستدار دشمن حق را

بکن قتل

بکن قتل اختیار ۞ کاو عثمان را بگوی نابکار ۞ مرتضی کی داند
این مذهب روا ۞ گر به پرسم از تو هرگز دیده ۞ یا کسی در عمر
خود بشنیده ۞ گر بعالم یک مسلمان بکری ۞ دختر خود را دهد
با کافری ۞ یا یقین گوی که زینان چون شود ۞ از چنین
امری هر آن خوان شود ۞ پس تو خود انصاف ده ای یار
من ۞ دل مکن آزرده از گفتار من ۞ شاه دین دختر
بکافر چون دهد ۞ کی خلاف شرع در خاطر نهد ۞ آنکه او عثمان
و عفان آمده ۞ مقبل درگاه سبحان آمده ۞ جامع قرآنست
ذات پاک او ۞ مدرک راز نهان ادراک او ۞ از جنبش
موج زن دریای علم ۞ ابر جود و کان خلق و بحر حلم ۞ وصف
او برون بود از فهم ما ۞ غیر او کی گنجد اندر وهم ما ۞
بهتر از عثمان عمر را می شناس ۞ کز وجودش یافت
دین محکم اساس ۞ او چو تاج سروری بر سر نهاد ۞ یکهزار و
شصت و شش منبر نهاد ۞ شد بسی در عهد او دین رواج
خانه دین را بود از اش سراج ۞ چون عمر بر مسند عزت
نشست ۞ آفتاب از شرم بر رخ پرده بست ۞ وجه
فوتش خشت های بوده است ۞ مست جام لایزالی بوده است

هر که این پیشوای عالمند* خضر راه و رهنمای عالمند* هر یکی را
کار دنیا در دو سر* بود آنکه مفتی ای پسر* چون تو دنیا را طلبکاری
بجان* عار داری از آنچه خود داری کمال* دوستی چار یار
ایمان منست* مخلص هر چار را از جان و دلم* مهر ایشان هادی راه صواب
مهرشان مقصدهای بی حجاب* لطف شان کعبه رسان پی سفر*
قهر ایشان آتش افروز سقر* هر که را مهر علی در سینه است* بالیقین
آن سینه اش بی کینه است* مهر تقلیدی ندارد اعتبار* مهر تقلیدی
نمی آید بکار* هیچکس مهر علی در سینه داشت* سینه خود را تهی از کینه
داشت* در همه انوار ربانی بدید* وای بر آنکس که از کوری ندید* مذهب
صوفیه را کن اختیار* تا شوی در هر دو عالم بختیار* بعد از استماع
این ابیات مسطوره گفت اگر حال مطابق مقال باشد عین کمالست
کفیتم العزیز فکر حال خود کن که از ثواب ظنوا بالمؤمنین
خیرا محروم مانده نبکالی حضرت معذب نگردی و گفتم آنچه ملا
عبدالرحمن جامی گفته که میان خلفای اربعه مخاصمت بود و آیا هر چهار
یکدیگر را خصم بودند یا خلفای ثلاثه با امیرالمؤمنین خصومت داشتند
و آن قصه که ام است که حکمش موقوف بر خصه است کشف آن قصه
خلافت و ظاهرا ازین مهتر در خاطر امیرالمؤمنین خصومت شده گفتم

ازین عقیده

ازین عقیده ملا جیان استغفار میشود که خلفای ثلاثه خلافت را نسبت
از امیرالمؤمنین گرفته اند هر گاه حقیقت حال چنین باشد که جمیع اولیا که
نسبت ارادت بیعت ایشان با امیر منتهی گشته معاذ الله با خلفای
ثلاثه دوست نباشند چه دوست دشمن دشمن است و هر مریدی که دشمن
پیر خود بود مرتد است نه مرید المقصود هر چند دلایل معقوله و مقالات
منقوله بیان نمودم اما از آنجا که تعصب در دلش مکان پذیرفته
چنانکه مصراع باشیر اندر آمد و با جان بدر شود* اصلا اثر نکرد از زده
خاطر شده رفت و در راه یکی از آشنایان فقیر ملاقی شده و قصه
باز رانده گفت میخواهم در جمعه آینده فلانی را در مسجد جامع بقتل آرم اگر
کشته شوم شهید و اگر بکشم خود را غازی انگارم آن آشنا گفت
مدتیست که من با فلانی نسبت اخلاص و اختصاص دارم حقا که در دلش
ذره از تعصب راه نداشته باشد چه او امروز چند سالست که از نظر لمعه
انّ الله علی کلّ شیءٍ محیط و از مشاهده فاینما تولّوا فثمّ
وجه الله بلکه نسبت توحید حاصل شده و صدقی انتقال در ایام مجالس
عرس و غیره از وجد و حالش روجه حال ظاهر و باهر میگردد و بحکم قول مولوی
معنوی که هر کس را خواهد در مثنوی جوید باید که در مضمون این چند
غزل بی بدل که از ذات طبع فلانی است لحظه ملاحظه کنی که غلبات

شوق و آیات حضور و ذوق در غایت وضوح و نهایت ظهورست
غزل کدام دیده که بر طلعت تو شیدا نیست* کدام دل که وصال
تو اش تمنا نیست* کدام تن که براه تو پایمال نشد* کدام سر که ز عشقت
درو سودا نیست* کدام کس که ز چون خضر زنده ابدست* کدام دم
که درو معجز مسیحا نیست* کدام گل که ز عشقش نه بلبل افغانست* کدام
سبزه که صد نوع درو تماشا نیست* کدام ذره که در وی نه آفتاب نهانست
کدام قطره که در وی نهفته دریا نیست* بهر کجا که نظر میکنی جمال حق است
عیان بعین یقین این خبر او هویدا نیست* مرا چه باک ز رسوائی است ای
ناصح* کدام عاشق سرگشته بخت رسوا نیست* کدام چیز که کشفی نه عاشق است
برو* از آنکه دلبر هر جائیش بیکجا نیست ولهُ آتش مهری که ما را از ما ربود
ماییم* دانی که در دو عالم یکتا نمود ماییم* آن آتشی که از جان مستی جان
ربوده* و آن باده که بر دل مستی فزوده ماییم* انکو ره طریقت جوید بجان
همیشه* و انکو در حقیقت بر دل گشوده ماییم* ای زاهد از لطافت هر تا چند
غیر بینی* باطن حق است بنگر کز در نموده ماییم* بشناس صورت خود
تا پی بری بمعنی* آینه جمال رب ما کو زدوده ماییم* هر ذات ذوالجلالیم خورشید
لایزالیم* غرق محیط حالیم اوج فزوده ماییم* در هر دو کون جز ما کو
نیست موجود* بنگر بچشم کشفی بود و نبوده ماییم ایضا در دل خویشتن

نور تجلی

نور تجلی یافتیم* مست گشتیم و مقام خود معلی یافتیم* تا بنور آفتاب
وصل روشن شد ضمیر* عاشق معشوق را در خویشتن یافتیم* چون
رهبر از حقیقت جان و دل آگاه گشت* ذات حق را در همه عالم
هویدا یافتیم* در ش خود تا نقش اسباب ثابت کی شدیم* نه فلک را
مضمر اندر جهت اعضا یافتیم* قطره بودیم از بحر ازل جوشش
زدیم* بیک چون دیدیم خود را عین دریا یافتیم* تا گل صد
بوستان خرامت وشیدا دیده ایم* در خس صد شعله را پنهان و
پیدا یافتیم* تا بزلف یار دل بستیم و رستیم از جهان* کشفیا کام
دل خود در بهشت یافتیم ولهُ ای همه هر جا نشیم تا در دلم جا کرده* در جهان
چون هاشم فرد یکتا کرده* کیست آنکو خبر تو آرد تاب دیدارت
بهر* تو بچشم خود جمال خود تماشا کرده* تا گل حسن تو شگفته است
در گلستان عشق* عالمی را هیچو بلبل مست و شیدا کرده* ای
سپهر دلبری را ماه از سودای خویش* هر زمان خلق دگر را زار و
بیصبر اکرده* زان دو گیسو پای در زنجیر داری جان خلق* زان غم و من
آتش اندر ملک دلها کرده* هم من کفشی که مهر من نثاری نگار
هم مرا چون اشک من در خلق رسوا کرده* تو لعب ساده
بیمای زمستی در خلا* بر ملا کوا زجه مار آباد پیما کرده* غلغل و کوش

غایب پرشد از عرش برین٭ کشفیا تا از دلجان ترک دنیا کرده
ولـه خود بینی و خود پرستی است آئینم٭ شید ای خودم که سر بسر
تزئینم٭ گر مؤمن صادقم و گر بد دینم٭ اینم اینم هر انچه هستم اینم٭ و نیز
در مجموعه رازکه از مصنفات اوست انچه پیت از حال معرفتش
گواهی میدهد ولـه آئینه روی کائناتم٭ بیرون ز جهان و از جهاتم
دریای روانم و هم امواج٭ چون عین صفات عین ذاتم٭ هم خنده
ذوق اهل عشقم٭ هم گریه و درد اهل ماتم٭ با من مکنید عرض احوال
حلال جمیع مشکلاتم٭ چون غنچه نهان بخویش بودم٭ اکنون گل
باغ کائناتم٭ این جمله صفت که کردم اثبات٭ با اینهمه وصف
بی صفاتم٭ مآل مقال آنکه اورا با اهل التشیع سوای محبت حضرت
امیر المؤمنین و مودت امام المسلمین علیه الصلوٰة والسلم کرم الله وجهه
مناسبتی و مشابهتی نیست و این اظهار محبت امیر المؤمنین علیه السلم
نه از تعصب و بغض اصحاب است بلکه از راه پیر پرستی است که نزد
ارباب طریقت و اصحاب سلوک از فرایض و واجبات است چنانچه
منقول است که شبلی یکی از مریدان خود را گفت که بگو لا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ شبلی رَسُوْلُ اللّٰهِ چون بفرموده قیام نمود
شیخ گفت مثنوی ای هر قدمت ورای افلاک٭ از شائبه ریا
دل پاک

دلت پاک٭ انیست نهایت مریدی٭ اینجا بمقام خود رسیدی٭
بعد از آن گفت استغفر الله شبلی یکی از خادمان استان محمد است
او را چه مجال که این سخن گوید و چگونه در راه کفر و زندقه بود لیکن
مطلب امتحان اعتقاد تو بود الحمد لله قصوری در خلاص تو نیست
اکنون برو که کار تو تمام شد و در فواید الفواید از سلطان المشایخ نظام
الدین اولیا منقول است که بحزن هلوی بنا بر تقریبی گفت تنکذر گیرو
محکم گیر و فلانی نه تهف امروز در محبت حضرت امیر المؤمنین غلو دارد
کسی که از احوال و اقوال بزرگان سلف واقف است و بر مصنفات
و مؤلفات ایشان عبور کرده میداند که جمیع اولیا را رجوع بجناب
آن ولایت مآب است لمؤلفه حال خاصان ز امید انند عام٭ خاص
بند ارند عام اندر منام٭ پس عجب است از تو که با وجود دعوی مسلمانی
و خدا پرستی قصد کشتن این طور سید کریم الطرفین که اسم همی است
و جمعی کثیر بحسب ظاهر و باطن از وی مستفید و بهره ورند داری اگر که
از این اسلحه نمونه درگذری و خود را العقوبت ابدی و هلاکت
سرمدی گرفتار نگردانی زیرا که آنسرور در باب اکرام و احترام
اولاد و احفاد و امجاد خود با مت بسیار تاکید فرموده کَمَا قَالَ مَنْ
صَافَحَ اَوْلَادِیْ فَقَدْ صَافَحَنِیْ وَمَنْ جَلَسَ مَعَ اَوْلَادِیْ

فَقَدْ جَلَسَ مَعِیْ وَمَنْ زَارَ قَبْرِیْ فَكَاَنَّمَا زَارَنِیْ فِیْ
حَیَاتِیْ زیرا که می فرماید هر کس مصافحه کند و نشیند با ولاد من پس
بحقیق با من مصافحه کند و مجالست نموده و هر که زیارت کند قبر مرا چنانست
که زیارت کرده در حین حیات مرا و نیز فرموده اَكْرِمُوْا اَوْلَادِیْ
اَلصَّالِحُوْنَ لِلّٰهِ وَالطَّالِحُوْنَ لِیْ و بنا بر آیه کریمه قُلْ لَا
اَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی محبت سادات
بر جمیع اهل اسلام فرض عین و عین فرض است نمی بینی در قعده
اخیر تا صلوات بر پیغمبر و آل او نفرستند نماز درست نیست لایق
حال مؤمنان آنست که محبت آل مصطفی و مرتضی را بهترین فرایض
دانند چه این فرض در هیچ حال بر خلاف فرایض معهوده نقصان نپذیرفت
چنانچه کلمه طیبه را گفتن در تمام عمر یکبار فرض است و صوم در تمام
سال یکماه و نماز در شبانروزی پنج وقت اگر مقیم باشد مسافر بود و هر اثر
و زکوٰة تا صاحب نصاب نگردد و همچنین حج بحصول استطاعت و
زاد و راحله فرض نیست کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَعَلَی النَّاسِ
حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَیْهِ سَبِیْلًا اما محبت اهل
بیت فرضی است دائمی که بهیچوجه من الوجوه از ذمه مؤمنان ساقط
نمیشود بنا بر این نظر بآیه وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْكُمْ اِلَی التَّهْلُكَةِ کرده
از این خیال

از این خیال ندامت مآل درگذر چون از آن عزیز صاحب تمیز اینگونه
مواعظ و نصایح استماع نموده از قساوت قلبی که داشت او را نیز
از اهل التشیع پنداشته از وی نیز رنجید القصه آن آشنا مضطرب
تمام و مضطر از ما لا کلام پیش فقیر آمد گفت ای فلانی از روی دوستی
و اخلاص دیرینه که با تو دارم ترا آگاه میسازم باید که در جمعه آینده از خود با
خبر باشی زیرا که فلانکس در حق تو اینچنین سلاحه کرده گفتم بیت مژده با
این دل که دلدار آمده٭ جان بکف نه وقت ایثار آمده٭ بعد از آن گفتم
العزیز در وقتی که فقیر بسته عمای یاران شروع در تالیف این کتاب
کرد چون از علم ظاهر هیچ علم باطن بی بهره بود متالم شده گریست
و ساعتی سر بزانوی تفکر نهاده از خود رفت مقارن انحال در خواب
ولی ایزد متعال یعنی سلطان الاولیا امیر المؤمنین علی مرتضی کرار
بر سر خاک رخود گرد بشارت وَلَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ مبشر
گردانید در آنوقت که این خاکسار بانکسار تمام از آن معدن جود
و احسان التماس نمود که ای سرور ابرار الصبا این کار منجر به درجه
شهادت بمن مرحمت شود و موجب تاسف اینده ولت محبت داشت
قدسی آیات تو باشد امید است که التماس این نیاز درجه قبول
یافته رباعی از لطف تو هیچ بنده نومید نشد٭ مقبول تو جز مقبل و بد نشد

لطفت بکدام ذره پیوست دمی • کان ذره به از هزار خورشید نشد •
واز کرم عمیم آن پیشوای اسخیا و مقتدای اصفیا العجب که پیش
از انصرام خدمت بر سبیل مساعدت مزد عطا کند زنهار از این
معنی اندیشه بخاطر میار و سوگند دادم که یاران و محبان فقیر
نیز از همقوله اظهار مکن که مبادا پیش از قصد قاصد قصد قتلش
کرده فقیر را از مقصد اصلی و مقصود کلی محروم و مهجور سازند بنابر
مبالغه فقیر اخفاء را از قبول نموده بمنزل خود رفت چون شب
جمعه در آمد سر گریبان طلب شاهد شهادت فرو برده مراقب گشتم
که فی الجمله نسیان از عالم کون و مکان رو داده شنیدم که منادی
این ندا میکرد مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ ع
فَنَحْشُرُ وَ اَنَا اَكُونُ بِمَنْبَرِهِ وَ يَسَارِهِ و این کلام رحمت انجام
دوبار تکرار کرده چون با فاقت آمدم تغیری و ذوقی عظیم از راه
بهجت و مسرت روی داد سجده شکر الهی بتقدیم رسانید و نگران
بودم که این صبح دولت از افق رحمت کی طلوع نماید و این
شاهد سعادت کدام ساعت نقاب حجاب از چهره چون آفتاب
کشاید چون روز شد بعد از نماز اشراق و چاشت غسل نموده رخت
سفید پوشیده و بدن خود را بعبیر و عود مطیب ساخته با ابتهاج تمام

[illegible]

و اشتیاق ما لا کلام این چند بیت بر زبان قلم البیان رانده •
بجانب مسجد جامع روان شدم نظم منم سنی پاک و پیرو شرع
رسول الله • ز عشق مرتضی زان رفضم متهم دارد • اگر عشق علی
رفض است پس رفض است ایمانم • خدا زین شیوه در محشر مرا پس
محترم دارد • امیر المؤمنین حیدر علی بن ابیطالب چو دارد حامی خود
کشفی از دشمن چه غم دارد • چون خطیب بمنبر بر آمده آغاز خطبه نمود
آن دوستی که میخواست این عاصی را از معاصی پاک سازد کاردی که
از ماوراء النهر او را بر سبیل سوغات آمده بود در کمر خلانده جانب
ب را این بمقدار که محل دولت نشست و خطیب که بخطبه اشتغال
داشت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ میخواند و در اثنا
تسبیح هر لحظه بچپ و راست خود نگاه میکرد تا آنکه مؤمنان از نماز
فارغ شدند بعد از فراغ نماز چون طالب مطلوب نارسانیده بمنزل
خود روان گشت و این درویش در پیش پیش آهش گرفته با او هم
آغوشی نموده بفشرد و لرزه در بدنش پدید آمده او را بر زمین انداخت
بعد از آنکه بحال آمد سر بر قدم طالب شهید شهادت و شاهد
سعادت نهاده زبان باستغفار گشوده تائب یَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ شیخ سعدی شیرازی منم کز جان

شدم مولای حیدر • امیر المؤمنین آن شاه صفدر • علی کو را افتدا
میکند ولی خوانند • با مر حق وصی کردش پیمبر • بحق پادشاه هر دو عالم •
خدای بی نیاز و فرد اکبر • بحق آسمانها و ملایک • کز آنجا هیچ جای
نیست برتر • بپنج ارکان شرع و هفت اقلیم • با فلاک و ده و دو برج
دیگر • بکرسی و بعرش و لوح محفوظ • بحق جبرئیل آن خوب منظر •
بمیکائیل و اسرافیل و صورش • بعزرائیل و هول گور منکر •
بتوریت و زبور و صحف و انجیل • بحق حرمت هر چار دفتر • بحق آیة الکرسی
یس • بحق سوره طه سراسر • بحق آدم و نوح و ستوده • بحق هود و شیث
دادگستر • بدرد بدرد یحیی و درمان لقمان • بذو القرنین و لوط و نیک
محضر • با براهیم و قربان کردن او • باسحق و باسمعیل و هاجر • بختم
انبیا احمد که باشد • شفیع عاصیان در روز محشر • بحق مکه و بطحا و زمزم
بحق مروه و رکنی و مشعر • بتعظیم رجب با قدر شعبان • بحق روزه و
تصدیق داور • برنج اهل بیت آه زهرا • بخون ناحق و شبیر و
شبر • باب دیده طفلان مظلوم • بسوز سینه پیران غم خور • که بعد از
مصطفی در جمله عالم • نبد فاضلتر و بهتر ز حیدر • مسلم بود سلونی گفتن
او را • که علم مصطفی را بود داور • یقین اندر سخا و علم و عصمت •
ز پیغمبر نبود او هیچ کمتر • اگر دانی بگو جز علی کیست • که دلدل زیر

الحق بود

ران اش بود در خور • چه گویم وصف آن شاهی که جبرئیل • کهی مدیح
گوئیش گاه چاکر • بدان گفتم که تا خلقان بدانند • که سعدی زین سعادت
نیست بی بر • ابا سعدی تو نیکو اعتقادی • ز دین و اعتقاد خویش
برخور • باب چهارم در بیان عقد و نکاح امیر المؤمنین علی مرتضی با سیدة
النساء فاطمه زهرا علیها التحیة و الثنا بر ضمیر ارباب دانش و
اصحاب بینش واضح و لایح می‌گرداند که این عقد مبارک باتفاق
مورخین در سال دویم از هجرت در ماه رجب المرجب منعقد
گشته و در بیان این احسن القصص اهل سیر و روایات آورده اند
بعضی مجمل و بعضی مفصل اما آنچه مؤلف جامع زیافته ترجمه اش شتافته
روایت صفوة الصفوه تالیف ابن جوزی رحمة الله علیه از ام سلمه رضی
می آرد که چون فاطمه زهرا علیها التحیة و الثنا از مرتبه صبا بدرجه
ن رسید اکابر قریش بخطبه اش مبادرت نمودند آنسرور ع
بسخن ایشان التفات نفرمودند تا روزی ابوبکر اظهار این
معنی نمود جواب فرمود که کار او وابسته با مر حق است و
بروایتی گفت انتظار وحی می برم پس عمر بن الخطاب التماس نمود همان
جواب شنود از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که روزی
ابوبکر و عمر و سعد معاذ در مسجد نشسته سخن سیدة النساء در میان

داشته میکفتند که اکابر قریش از آن سرور صلعم التماس آنمعنی
نمودند بدرجه قبول نیفتاد وحضرت مرتضی علی علیه الصلواة
والسلم هنوز ازینمقوله ظاهر نکرده ابوبکر کفت غالب ظن
آنست که فقر مانع اوست ومهم سببده آنست که در تسویف
وتعویق افتاده جهت حضرت مرتضی علی است که خدا ورسول
به تزویجش رضا داده پس کفت با من موافقت نماید که به
نزدیکش رفته بخطبه فاطمه ترغیب نمائیم اگر از جهت فقر عذری
کوید مددکاری کنیم سعد کفت یا ابابکر خدای تعالی ترا همواره
توفیق امور خیر کرامت فرماید خوش باشد قدم در راه نه هر سه یار
بطلب حیدر کرار بر آمدند و در آنوقت حضرت امیر المومنین عم در
نخلستانی شتر را آب میداد چون نظر فیض اثرش بر ایشان
افتاد قدمی چند استقبال آمده استفسار حال نمود ابوبکر
کفت یا ابوالحسن هیچ خصلتی از خصال محموده نیست که ترا
در آن بر همه مومنان سبقت نباشد و نزد سید کاینات
علیه افضل الصلواة منزلتی داری که هیچکس را با تو در آن مشارکت
نیست چرا بخطبه فاطمه زهرا علیها التحیه والثنا مبادرت
نمینمائی امیر المومنین عم آب در دیده کردانید وکفت ای

ابوالحسن

ابوبکر تهییج نمائی آتشی را که بکلفت تمام تسکین داده ام
بیاد میدهی انچه بقصد فراموش کرده ام رغبتی که مرا
درین امر است مافوق آن متصور نیست لیکن حیا و فقر مانع
میشود ابوبکر کفت یا ابوالحسن تو خود میدانی که دنیا نزد خدا
ورسول اعتباری ندارد باید که قلت مال بهیچ حال
مانع این مقال نکردد پس حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه
بزیارت رسالت پناهی شتافت در زمانی که آن حضرت صلعم
بمنزل ام سلمه تشریف داشت چون امیر علیه السلم حلقه بر در زد
ام سلمه کفت کیستی آن سرور صلعم فرمود برخیز در بکشا هذا رجل
یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله یعنی این مردیست
که خدا ورسول را دوست میدارد خدا ورسول هم او را دوست
میدارند کفت پدر ومادرم فدای تو باد کیست اینمرد که دربارهٔ
او چنین کواهی میدهی فرمود برادر وپسر عم من علی بن
ابیطالب است ام سلمه کوید بسرعت تمام در بکشادم سوکند
بخدا که قدم درون ننهاد تا دانسته که من بحجرهٔ خانه خود در آمدم
انکاه سید المرسلین صلعم او را طلبیده نزد خود نشاند حضرت امیر المومنین
سر مبارک خود فرود انداخته در زمین می نکریست چنانچه کسی حاجتی

ارد واز عرض آن شرم دارد آنسرور فرمود یا اخی چنان پندارم
که حاجتی داری واز اظهارش شرم میکنی هرچه در دل داری بکوکه
حاجت تو نزد ما مقضی است امیر علیه السلم کفت یا رسول الله ترا
معلوم است که از زمان صغر مرا از پدر ومادر من جدا کرده و بکنار
خود شرف اختصاص ارزانی فرموده وتربیتهای ظاهری وباطنی
مستعد کردانیده وآن احسان وشفقت که از تو درباره خود مشاهده
کرده ام واز پدر ومادر عشر عشیر آن ندیده ام حاصل که ذخیره عمر
وزندکانی ومایه عیش وکامرانی من توئی اکنون که بدولت خدمت
تو از مساعدت سعادت بازوی تمکین من محکم کشته وفوز وفلاح و
خیر ونجاح دارین مسلم شده تمنای آن در خاطرم نقش بسته که
مرا بدامادی برکزینی ومدتی است که داعیه خطبه فاطمه در دل
دارم واز جهت توهم کستاخی در تسویف داشته بر زبان نمی
آرم هیچ امکان دارد یا رسول الله که انمعنی بظهور آید ام سلمه
کوید من از دور نکاه میکردم ودیدم که از استماع این سخن چهرهٔ
همایون سید المرسلین چون آفتاب برافروخت ومتبسم ومبتهج
کشته فرمود یا اخی هیچ داری از ما یحتاج تاهل که بان توسل
نمائی کفت یا رسول الله از نظر فیض اثر پوشیده نیست که در بساط

را فرزند

من شمشیریست وزرهی وشتری هرچه فرمای حاکمی فرمود شمشیر ترا
ضرور است که پیوسته بجهاد دها در مینمای وشتر که مطیه ورحله
تست آن نیز لابد است لیکن بدرع با تو کفت مینمائیم وترا بشارتی
نیز میدهم یا ابوالحسن بدرستی که حقتعالی عقد فاطمه را با تو در آسمانها
بست وپیش از آنکه تو بیائی ملکی از آسمان بتهنیت من فرستاد که هرکز آن
فرشته را ندیده بودم والهٔ بسیار بود ومرا اسلام رسانیده کفت که
ابشر یا محمد بجمع الشمل وطهارة النسل من از وی سوال کردم
که ایها الملک این بشارت بطهارت نسل عبارت از چیست کفت
من سبطائیلم وفرشته موکل یکی از قوائم عرش مرا حقتعالی اجازت
فرمود تا ترا به بشارتی مبشر کردانم واینک جبرئیل می آید وکیفیت
واقعه را او بیان خواهد کرد با سبطائیل این سخن در میان داشتیم
که جبرئیل حریر پاره سفید از جنت آورد که در روی دو سطر از نور
مسطور بود کفتم ای جبرئیل این چه نامه است ومضمونش چیست کفت یا رسول
الله حق سبحانه وتعالی ترا از خلق برکزیده واز برای تو برادری
وصاحبی اختیار کرده فاطمه را بوی داده او را بدامادی برکزین
کفتم کیست آنکس که خلعت اخوت من برقامت او چست ودرست
آمده کفت برادر تو در دین وپسر عم تو از روی نسبت علی بن ابیطالب

است و حقتعالی عقد و نکاح ایشانرا در آسمان منعقد کردانید باین
طریق که اول فرمود تا زینت تمام خود را بیاراستند و بحور عین
وحی فرستاد تا زیورها خود را مزین کردانیدند و بشجره طوبی پیغام
نمود که بجای زر و ورق حُلّها ترتیب داد بعد از آن امر کرد ملائکه
کرام را که در آسمان چهارم نزدیک بیت المعمور جمع آمدند و
منبری از نور موسوم بمنبر کرامت که آدم صفی علیه السلام روی
خطبه خوانده و در پیش بیت المعمور گذاشتند پس حقتعالی وحی فرستاد
بملکی که اسم او راحیل است در میان فرشتگان هیچ کس در
فصاحت و لطافت نطق و حسن صوت او نیست بر آن منبر
بر آمده حمد و ثنای خداوند جل و علا بتقدیم رسانید از حسن صوت
و سلامت عبارت او فرشتگان طباق سموات در اهتزاز
و افلاک در جنبش آمدند بعد از آن وحی فرمود که ای جبرئیل من
کنیزک خود فاطمه بنت محمد را صلعم به بنده خود علی بن ابیطالب عقد
بستم تو نیز در میان ملائکه آن انعقاد را مؤکد کردان من
بفرمان الهی عقد نکاح ایشان بستم ملائکه را گواه کرفتم و صورت
واقعه بر این حریر ثبت ساخته و بشهادت ملائکه موشح کردانیده
بنظر شرف تو آوردم حکم چنان است که بمشک مهر کرده برضوان

کهخازن

که خازن جنت است بسپارم و چون این عقد منعقد کشت
بشجره طوبی امر فرمود تا حلی و حلل نثار کردانید و ملائکه و
حور عین و ولدان جنت بتلاش تمام هر یکی حله و زیوری
ربودند و هدایا و تحف بتبرکی خواهد بود بعد از آن مرا امر
فرمود تا ترا باین عقد ازدواج بشارت دهم و تهنیت
رسانم و نیز تو بشارت ده ایشانرا بدو فرزند ارجمند
طاهرین فاضلین در دنیا و آخرت آنکاه خواجه کاینات
علیه افضل الصلواة فرمود یا ابا الحسن بخدا که هنوز جبرئیل بر
معارج افلاک قدم ننهاده بود و بال اقبال بطیران در فضای
ملکوت نکشاده که تو حلقه بر در زدی اکنون فرمان پروردکار
جل و علی در نیابت نافذ کشته که بمسجد روم و بروش اشهاد
انعقاد این عقد مبارک بتقدیم رسانده از فضایل و مناقب
تو حرفی چند بسمع اصحاب رسانم که چشم تو بآن روشن و
دل تو بآن مطیب شود چون امیر المؤمنین ع از نزد آن
سرور صلعم فرحان بیرون آمده بسرعت بجانب مسجد روان
شد در راه با ابوبکر و عمر ملاقات افتاد ایشان استفسار
حال نمودند کفت خواجه کاینات ملتمس مرا امضا و قبول داشته

ایک میرسد و مقرر چنان است که یاران در مسجد مجتمع باشند تا
انعقاد آن عقد بروش اشهاد تحقق پذیرد پس شیخین با امیر
المؤمنین علیه الصلواة والسلام کرم الله وجهه بمسجد موافقت نمودند
و هنوز بمسجد در نیامده بودند که آنسرور با رخساره چون ماه شب
چهارده برافروخته از عقب رسید ببلال فرمود که مهاجر و انصار را
جمع کن چون اصحاب اجابت بلال نموده بمجلس همایون حاضر
آمدند آنسرور صلعم بر منبر بر آمده بعد از حمد و ثنای باری تعالی روی
بسوی حضار کرده کفت بدانید ای معشر مسلمانان که برادر
من جبرئیل فرود آمد و خبر چنین آورد که الله تعالی ملائکه را در
بیت المعمور جمع فرموده کنیزک خود فاطمه بنت محمد صلعم را به بنده
خود علی بن ابیطالب عقد بست و مرا امر نمود تا در میان شما تجدید
آن عقد کنم و حجت نکاح بحضور شهود عدول مسجل کردانم
پس خطاب کرده فرمود یا اخی برخیز و قاعده خطبه بجا آر سلطان
الاولیا امیر المؤمنین علی مرتضی از میان انجمن صفیا و مجمع اتقیا
برخواسته بعد از ادای حمد و ثنا و شکر آلاء و نعما و درود بر محمد
مصطفی کفت بدرستیکه تزویج فرمود مرا سید انبیا بفرزند ارجمند
خود فاطمه زهرا و صداق آن درع من مقرر شد و من برین معنی

رضا دادم

رضا دادم از آن سرور صلعم بپرسید و تحقیق آن کواه باشید
اصحاب رو بسوی سید کاینات آورده کفتند یا رسول الله
باین طریق تزویج فرموده باین جمله کواه شویم فرمود بلی بعد
از آن از اطراف جوانب آواز بر آمد که بارک الله
فیهما و جمع شملهما آنکاه بمنزل شریف معاودت نموده
در اعلان نکاح کوشید و با امیر المؤمنین ع فرمود برو درع
بفروش و ثمن آنرا بیار امیر ع آن درع را بچهارصد و بروایتی
چهارصد و هشتاد درهم بدست عثمان بن عفان فروخت
چون زره تسلیم عثمان کرده قبض ثمن نمود عثمان کفت یا ابا
الحسن من باین درع اولی هستم از تو یعنی هر تصرف که خواهم
بکنم فرمود بلی کفت فی الواقع تو باین درع اولی تری از من
بعطیه شرعیه بتو ارزانی داشتم شاه ولایت پناه بحکم لا ترد شکر
منعم حقیقی ادا المؤده هم درع و هم زره بخدمت آنسرور صلعم آورد
کیفیت حال را معروض داشت سید کاینات ص عثمان را
دعای خیر فرموده قبضه از آن دراهم کرفته تحویل ابوبکر
نمود تا آنچه ما یحتاج است سرانجام نماید سلمان کوید مرا و بلال را
همراه ابوبکر فرستاد که مدد کاری نماییم چون بیرون آمدیم

سیصد و شصت درم بود از آن اسباب جهاز ابتیاع نمودیم
برین دستور که فراشی از حسن مصری محشو به پشم و نطعی و
سادهٔ از ادیم حشو آن لیف خرما و عبادهٔ جرمی و اوانی چند
سفالین و پرده از پشم اینهارا به پیش نظر فیض اثر آنسرور حاضر
آوردیم اشک در دیده گردانیده باین دعا تکلم فرمود اللهم
بارك لقوم اعلى آنيتهم الخزف یعنی خداوندا برکت
فرما بر قومی که خوب ترین اوانی ایشان کوزه و کاسهٔ سفالین
باشد و باقی دراهم را بام سلمه حواله نمود که از ابتر تیب بعضی
مهمات دیگر صرف کند و بروایتی جرای لوی خوش داد از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که مدت یکماه در مجلس شریف آنسرور ع
دیگر از تمیقوله ذکور نشد و مرا از شرم یارای آن نبود که توانم
سخن بگویم اما گاهی که بخلوت ملاقات فتادی فرمودی
نعم الزوجة زوجتك ابشر انها سيدة النساء
العالمين یعنی نیکو جفتی است جفت تو بشارت میدهم که
بهترین زنان عالمیان است بعد از انکه ماهی برین بگذشت
عقیل برادر حضرت امیر المؤمنین ع گفت ای برادر بواسطه این
عقد و ازدواج مرفه الحال و خوش وقت شدیم اما میخواهیم

بزودی

بزودی این دو کوکب اقبال از برج وصال قران نمایند تا
چشم ما روشن گردد امیر المؤمنین ع فرمود من نیز در بن اراده
هستم اما از اظهارش شرم میدارم عقیل دست امیر المؤ
منین ع را گرفته بدر حجره سید المرسلین ص آمده بام ایمن خادمه
آنسرور ص این سخن در میان آورد او گفت شما خبر گردید
دیگر درین مهم تردد منمائید تا جماعت عورات بالفاق
ازواج طاهرات این مهم را کفایت نمائیم که سخن عورت
درین مهم انفع است ام سلمه گوید ام ایمن این خبر را اول
بمن گفت بعد از ان بباقی ازواج وما همه بخانه عایشه که حضرت
رسالت ص آنجا بود در رفته سخنان حضرت امیر پیش آورده
ذکر خدیجه کبری رضی الله عنها و ترتیب امور و ساختگی مهمات
کلی و جزویه او را یاد کردیم که اگر در کار فاطمه او سلوک
بجا میکرد بودی دیدهای ما روشن بشدی آنسرور اب
در چشم مبارک گردانیده فرمود مثل خدیجه کجاست تصدیق
من کرد در وقتی که همه مردم تکذیب می نمودند و تمامی
مال خود صرف رضای من کرد دین خدای تعالی را اعانت
نمود مرا حق سبحانه و تعالی فرموده تا در ایام حیات او بشارت

داد مرا بخانه که در بهشت از فضه و زمرد آفریده من بتکلم مبادرت
نموده گفتم یا رسول الله هرچه از اوصاف کمال خدیجه میگوی
اهل آنست الکنون ابن عم تو میخواهد که او را از دو جلیله جلیله اش
درازی و این دو گوهر دریای نبوت و ولایت را برشته
اتصال درکشی فرمود ای ام سلمه علی خود از بمعنی برمن ظاهر
نساخته گفتم یا رسول الله او مردیست موصوف بصفت
حیا از انجهت اظهار نکرده پس آنسرور ص بام ایمن فرمود علی را بخوان
امیر المؤمنین ع بر سر راه منتظر بود ام ایمن آمده گفت بیا که رسول الله
ترا میخواهد امیر ع آمده سر از شرم فرو انداخته بنشست آنسرور ص
فرمود یا اخی میخواهی با جفت خود قرین گردی گفت نعم یا
رسول الله سید المرسلین ص وعده بفرداشب نموده فرمود تا برتیب
امور فاطمه از تزیین و تحسین و ترتیب فراش و اوانی
بتقدیم رسانند و از آن دراهم که بام سلمه ع سپرده بود ده درم
بامیر ع تسلیم فرمود تا خرما و روغن و پنیر بخرد به پنج درم روغن
و چهار درم خرما و یک درم پنیر خریده در نظر خیر البشر آورد
رسول ص سفره از ادیم طلبیده بدست مبارک خود همه را با یکدیگر
ترکیب کرده حیس ترتیب فرمود حیس طعامیست که از سه چیز

سازند

سازند بعد از ان فرمود یا اخی بیرون رو هر که ملاقات کنی با
خود بیار حضرت امیر المؤمنین ع بیرون آمده جمعی کثیر در
مجمع دید معاودت نموده گفت یا رسول الله مردم بسیارند
فرمود جماعه جماعه را درآر تا طعام خورده بروند بفرموده
قیام نمود چون حساب کردند هفتصد کس از آن طعام ببرکت
کف با کفایت آنسرور ص سیر شدند چون ولیمه تمام شد آن
منقضی شد یک دست حضرت مرتضی علی و بدست دیگر
دست فاطمه ع را گرفته بمنزل گاه ایشان آورده بامیر المؤمنین
ع سپرده فرمود یا علی نیکو جفتی است جفت تو و امیر ع را نیز
با فاطمه سپرده گفت نیکو زوجیست زوج تو بعد از ان
ایشانرا درون خانه فرستاد هر دو بازوی در را بدست
حق پرست گرفته دعا ببرکت و جمعیت ایشان فرموده بخدای تعالی
سپرده باز گشت اسما بنت عمیس را آنجا دید موجب توقف
پرسید گفت یا رسول الله دختر ان را در وقت زفاف
حاجتی میباشد من از برای آن اینجا توقف نموده ام فرمود
حق تعالی حوائج دنیا و آخرت ترا کفایت کناد از امیر المؤمنین
کرم الله وجهه منقولست که هم در آن اوان نوبت دیگر

سبحانه با تشریف آورد و بروایتی روز چهارم از زفاف
که ما هردو تکیه داشتیم و عبای بر خود کشیده چون آواز
مبارکش شنیدیم خواستیم برخیزیم سوگند داد که همچنان
بجای خود باشید و آمده بر بستر ما نشست و هر دو پای
مبارک در میان ما در آورد چنانکه من پای راستش را بر سینه
خود نهادم و فاطمه پای چپ را و با ما بتکلم مشغول بود
و با بغلم مستعد بعد از آن فرمود یا اخی برخیز و مقداری
آب بیار آوردم بر آن آب آیتی چند خوانده فرمود
بپاشم و اندکی بگذار از آنچه گذاشتیم بر سر و روی سینه
من افشانده فرمود اذهب الله عنک الرجس
یا ابا الحسن وطهرک تطهیرا باز فرمود یا اخی آبی
تازه بیار آوردم از برای فاطمه نیز بر همین منوال سلوک داشت
پس مرا بیرون فرستاد و از فاطمه استفسار حال من
کرد گفت یا رسول الله موصوف است بصفات کمال
اما بعضی از عورات قریش مرا گاهی ملامت میکنند که شوهر تو
فقیر است فرمود ای فرزند پدر تو فقیر است شوهر تو نیز
فقیر به تمامی خزاین روی زمین را از زر و نقره بر ما عرض
کردند

کردند قبول نکردیم فقر را فخر خود دانسته آنچه مرضی حق
است اختیار نمودیم ای فرزند اگر بدانی آنچه ما میدانیم
دنیا در نظر تو خار گردد بخدا ای که زوج تو اقدم اصحابست
از روی اسلام و اکبر ایشان از روی علم و اعظم ایشان
از روی حلم ای نور دیده من حق تعالی از اهل عالم دو
کس را اختیار نمود پدر ترا و شوهر ترا نیکو شوهریست
شوهر تو زنهار که عصیان او نورزی و فرمان بردار
او نمایی بعد از آن مرا اسم طلبید وصیتها برعایت خاطر
خاطر فاطمه و مراعات جانب او نمود و برفق و تلطف و دلالت
فرموده گفت فاطمه از منست چون او را خوشوقت داری
مرا خوشوقت داشته باشی و اگر او را محزون داری مرا محزون
داشته باشی و شما را بحق تعالی سپرده خواست که برخیزد
فاطمه گفت یا رسول الله کنیزکی بخدمت من تعیین فرمای تا در
بعضی مهمات ممد من باشد فرمود خادمه انعام نمایم یا چیزی
بهتر از خادمه گفت بهتر از خادمه فرمود هر روز سبحان الله
بگو سی و سه نوبت و الحمد لله بگو سی و سه بار و الله اکبر بگو سی و
چهار کرت بعد از آن لا اله الا الله یکنوبت تا از بن صد کلمه

روز قیامت هزار حسنه در نامه اعمال خود ثبت بینی و ترازوی
خود سنگین یابی بعد از آن بیرون آمد امیر المؤمنین ع گوید بخدا
سوگند که فاطمه هرگز مرا در غضب نیاورده و عصیان
من نورزید تا که جان مبارکش را قبض کردند و من نیز هرگز خاطر
او را از نرنجانیدم و یکی از لطائف این واقعه آنکه در کتب
اهل تذکیر مثل مسبعات وغیره بنظر در آمده که چون
سیدة النساء ع از چهار صد درهم صداق که بهای درع
بود واقف شد بحضرت رسالت ص گفت بنات مردم
صداق درهم و دینار باشد و دختر ترا هم ازین جنس صداق
بود پس فرق چه باشد از حق تعالی درخواست فرمای که
صداق مرا شفاعت امت تو گرداند آنسرور ص مسئلت
نمود فی الفور باجابت رسید و قطعه حریری جبرئیل علیه السلام
آورد دو سطر در روی مکتوب بود مضمونش آنکه حق تعالی
مهر فاطمه زهرا را شفاعت امت عاصی پدر بزرگوار او
گردانید و گویند سیدة النساء آن رقعه را به تبرک نگاه میداشت
تا آخر عمر چون وقت ارتحال رسید وصیت فرمود که این
نامه را با من در قبر دفن کنید که چون روز قیامت برخیزم حجت
خویش گر

خویش گردانیده امت عاصی پدر خود را بشفاعت رسانم حق سبحانه
وتعالی سیدة النساء ع را شش فرزند ارزانی داشت سه از ذکور
و سه از اناث حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و رقیه و محسن که
سقط شد و بآن مرض درجه شهادت یافت و خاتمش بعد از
رحلت سید المرسلین ص در مدت شش ماه و بروایتی کمتر در مدینه
خصال — سکینه واقع شد ذکر اوصاف کمال و شمائل آن پسندیده
زیاده از آنست که درین مختصر مذکور گردد در منقبت در شواهد
النبوه مسطور است که اسماء بنت عمیس از سیدة النساء روایت
کند که چون علی مرتضی شب اول نزد من آمد از وی اندیشیدم
زیرا که شنیدم ارض با وی تکلم میکرد بامداد آنرا با رسول ص
حکایت نمودم سجده طولانی کرده فرمود بشارت باد ترا
بطهارت نسل بدرستی که حق سبحانه وتعالی فضیلت داد زوج
ترا بر جمیع خلایق و زمین امر نمود که آنچه بروی از مشرق تا مغرب
بگذرد با وی عرض کند **باب پنجم در بیان علم و کشف حضرت امیر المؤمنین**
و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه الصلواة والسلام
و ما یتعلق بها در تفسیر بحر الدرر و ریاض القدس از عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین ع مرا

فرمود ای عبد الله بعد از نماز عشا نزد من آی چون رفتم
فرمود معنی الف و لام الحمد میدانی گفتم امیر المؤمنین بهتر میداند
آنگاه در معنی الف و لام تا پاسی از شب چندان حقایق بیان
نمود که هرگز بخاطر من شمهٔ از آن عبور نکرده بود پس در تفسیر
حای الحمد در آمده پاسی دیگر معارف فرمود بعد از آن بیان
میم بیان فرمود ای عبد الله آنچه بیان کردم شنیدی گفتم
بلی یا امیر المؤمنین استماع نمودم و حیران گشتم آنگاه فرمود
یا عبد الله لَوْ کَتَبْتُ فِی مَعَانِی الْفَاتِحَةِ لَاَوْقَرْتُ
سَبْعِینَ بَعِیرًا یعنی ای عبد الله اگر بنویسم در بیان معانی
سورهٔ فاتحه هر آینه بار کنم هفتاد شتر را و نیز فرمود هر کس
سورهٔ فاتحه را درست بخواند از آتش دوزخ ایمن گردد
و هر که معانیش بواجبی بداند وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَاَکْرَمَهُ
اللّٰهُ بِرُؤْیَتِهِ وَقُرْبَتِهِ یعنی واجب شود مر او را بهشت
و بزرگ گرداند او را حق سبحانه و تعالی بدیدار و قرب
خویش ابن عباس گوید علم خود را در جنب علم آنحضرت
بان قطرهٔ یافتم در بحری و از ابن فخری رض مرویست که روزی
امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلم فرمود لَوْ شِئْتُ لَاَوْقَرْتُ

بباء بسم

بباء بِسْمِ اللّٰهِ سَبْعِینَ بَعِیرًا یعنی اگر خواستمی از تفسیر بسم الله
هفتاد شتر را بار کردمی و هم از وی مرویست که روزی امیر المؤمنین
علیه الصلوة و السلم فرمود بخدا اگر خواستمی از احوال جمیع مردم خبر
دادمی لیکن ملاحظه دارم که در محبت من بدین و شریعت رسول ع
کافر شوند منقبت در مجلد ثانی حبیب السیر مسطور است که روزی امیر المؤمنین
بیکی از اصحاب خود میفرمود در قرآن هیچ آیتی نازل نشده در
بر و بحر یا در سهل و جبل و یا در لیل و نهار مگر آنکه من بر آن عالم باشم
که در شان که و در کدام وقت نازل شده هم در کتاب مذکور
مسطور است که سند جمیع سالکان عالم صوری و معنوی از جنس
کلام و تفسیر و فقه و معانی و منطق و نحو و صرف و غیره علی هذا القیاس
بامیر المؤمنین ع درست میگردد منقبت در روضة الشهدا مسطور است
که سلطان اولیا امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلم می فرمود که خاتم
انبیا مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر
منکشف گشت بیت نبی در گوش او یک علم در داد • و زان
اندرونش صد علم بگشاد • چو شهر علم دین پیغمبر آمد • در آن شهر
بیک حیدر آمد منقبت در فصل الخطاب از ابن عباس منقولست
که حق سبحانه و تعالی ده جزو علم آفریده نه جزو را تنها بامیر المؤمنین

علیه السلام داده و یکجزو را بتمام عالمیان قسمت نموده و بخدا که مرتضی ع
درین حصه هم شریک غالبست بر همه ما و هم از وی منقولست که علم الهی
شش سدس است پنج سدس از آن فقط حضرت امیر المؤمنین ع راست و یک سدس
جمیع مردم را و بدرستی که در آن سدس ششم نیز شریکست تا غایتی که
از همه ما اعلم است منقبت در شرح تعرف و شواهد النبوة و حبیب السیر مسطور است
که حضرت علی بن ابیطالب سرور عارفان و مراد راستخان است که پیش
از وی کسی بمیان متکلم نشد مقولهٔ از وی حدیث ماند آن بیاورده تا نجدی
که بر منبر بر آمد فرموده بپرسید از من از آنچه و رای عرش هر چه می پرسید که
میان دو پهلوی من بسیار علوم است و این از تأثیر لعاب رسالت پناه ع
است و این خبریست که چشانده است رسول ع مرا انجدایتی که بهان من قبضه
قدرت اوست اگر فرمان رسد که از توراة و انجیل سخن گویند هر آینه
من وساده وضع کنم و بر روی نشسته خبر دهم در آنچه در آن هر دو کتاب سابقا
مسطور است چنانکه اهل دو کتاب گفته مراد ز طلب تصدیق نمایند و در شواهد
النبوة می آرد که چون حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه این سخن فرمود در آن
مجمع مردی بود و پدر او علب بیانی میگفتند از روی انکار و اکراه گفت این مرد پس
طول و عرض کرد سخن را هر آینه سوالی کنم که از جوابش درماند پس گفت
کفش سوالی دارم امیر المؤمنین ع فرمود وای بر تو اگر سوالی کنی از تفقدی و دانایی کن

نه از برای

نه از برای طعنه و ستیزه و علب گفت تو مرا بین داشتی پس سوال کرد و هل
رَاَیْتَ رَبَّکَ حَتّٰی عَرَفْتَهُ یعنی آیا دیدی پروردگار خود را که شناختی
او را امیر گفت لَمْ اَعْبُدْ رَبًّا لَمْ اَرَهُ یعنی نپرستیده مقصد ای را نا دیدم
گفت کَیْفَ رَاَیْتَهُ یعنی چگونه دیدی گفت مَا رَاَتْهُ الْعُیُوْنُ
بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ لٰکِنْ رَاَتْهُ الْقُلُوْبُ بِحَقَائِقِ الْعِرْفَانِ
یعنی ندیدم او را آنچه سر بطریق بیان عقلی و حجت کشفی دعلب صیحه زده بر
زمین افتاد و بعد از مدتی بهوش آمده گفت با خدای عهد کردم که دیگر سوالی نمی
سوال نکنم امیر المؤمنین ع فرمود اگر حاجت بکار رید تو باشد منقبت
در تفسیر حافظی در نهج البلاغة چنین منقولست که بعضی از خوارج استفسار
نمودند هر در جواب آن عبادت کوره فرمود واله بحقایق الامور یعنی
در تنزیل این از ابن فخری منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع را بر منبر کوفه
دیدم مدرعهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عمامهٔ مبارکش بر سر نهاده و شمشیر آنحضرت
حمایل و انگشتری آنسرور هم در انگشت کرده میفرمود بپرسید از من هر چه خواهید
پیش از آنکه مرا نیابید بدرستیکه میان پهلوهای کوچک من که محل دلست
علم بسیار است و الله اگر بالشی از برای من دو تا کنند پس آن بالش
نشستمی و فتوی دادمی اهل توراة را بتوراة و میان اهل انجیل بانجیل
تا آنکه خدای تعالی توراة و انجیل را بتکلم می آورد با خلق میگفتند بدرستیکه علی

تحقیق شما را فتوی با حکامی که در ما فرو آمده و حال آنکه شما منحرف اید و فهم
نمی کنید و در روایت دیگر در بدایت السعد مسطور است که فرمود بخدا
اگر بالشی از برای من گسترده شدی و بر آن نشستمی حکم کردمی میان اهل تورات
بتورات و میان اهل انجیل بانجیل و میان اهل زبور بزبور و میان اهل اسلام
بقرآن مؤلف گوید بالش گستردن کنایت از فراغت باشد و متمکن بودن
از زاوجه ایست که در شواهد النبوة از جنید بغدادی قدس سره منقولست که اگر
امیرالمؤمنین کرم الله وجهه در محاربات که با مخالفان از برای تقویت دین
کرده باز پرداختی هر آینه چندان علم حقایق و معارف نقل کردند
که دلها طاقت ضبط آن نیاوردی بیت دلش بحریست پر از گوهر علم کلامش
عبرت عقد لآل است زبانش مظهر اسرار ذات است بیانش سر بسر سحر حلالست
چنان بر روی حقایق منکشف شد که دانا از جواب هر سوالست منقبت
در شواهد النبوة مسطور است که چون حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه بکوفه آمد
خلایق بر وی مجتمع گشتند میان ایشان جوانی بود که خواستگاری زنی نمود
روزی امیرالمؤمنین نماز بامداد کرده شخصی را فرمود که بفلان موضع مسجدی است
و متصل آن مسجد خانه در آنجا زنی با مردی نزاع دارند هر دو تن را پیش من
حاضر ساز آن شخص رفته ایشان را آورد امیر روی بسوی ایشان کرده فرمود که با
خصومت شما بدور و دراز کشید جوان عرض نمود یا امیرالمؤمنین چون این زن را

در نکاح

در نکاح آورده ام پیش او رفتم مرا الفرقه الفرق آواز بر آورد که اگر تو بستنمی همان ساعت
از پیش خود راندمی از آن وقت باز من نزاع در میان افتاده فرمود تو خاموش بنشین روی
مبارک بحاضران کرده گفت بسیار سخنان است که بحضور جمعی طلب نتوان دیگری
را آن وقوف نداشته باشد همه برخواسته کناره گرفتند آنگاه روی بجانب زن
کرده فرمود این جوان را میشناسی گفت نه فرمود من بگویم چنانکه بشناسی اما
طریقه انصاف آنکه سر رشته راستی از کف ندهی گفت نه دهم پس فرمود تو
فلان بنت فلانی و این عمی داشتی مرد و یکدیگر را محب بودید شبی از جهت قضای
حاجت بیرون شدی و او با تو صحبت کرده همان شب آبستن شدی و آنرا
با مادر خود اظهار نموده از پدر مخفی داشتی چون وقت وضع حمل شد شب بود مادر
ترا از خانه بیرون برد چون فرزند متولد شد او را در خرقه پیچیده بیرون دیوار
که محل قضای حاجت مردمان است نهادی سگی آمد او را بو کرد سنگی بجانب او
انداختی اتفاقا آن سنگ بر سر آن کودک رسید و بشکست او را در تو سرش بست
پس او را همانجا گذاشته و دیگر حال او ندانستید آن زن بتصدیق قلب و زبان
اقرار کرد که صورت احوال چنین است لیکن از این واقعه هیچکس غیر از من و مادر
من آگاه نبود پس فرمود چون بامداد شد مردی از فلان قبیله او را بر گرفته
برده تربیت نمود تا بزرگ شد و همراه ایشان بکوفه آمد و ترا بزنی خواست
و آنگاه جوان را فرمود که سر خود برهنه کن چون برهنه کرد اثر شکستگی در سرش هویدا

بود آنگاه فرمود ای عورت این جوان پسر تست و تو مادر این پسری خدای تعالی
شما را از حرام محفوظ داشت پسر خود را بگیر و برو مناقب مقام بعلم غیب در کوفه زنی
از شوهر جدا افتاده بود معنی او را فرزند بود نداشت و شوهر منقبت هم در شواهد النبوة
از جندب بن عبدالله الازدی منقولست که در جمل و صفین در رکاب مستطاب حضرت
امیرالمؤمنین کرم الله وجهه سرافراز بودم و مرا در این شکی نبود که حق بطرف ماست اما
چون بنهروان فرود آمدم این خطره مذمومه بخاطرم خطور کرد که این جماعه همه
قرا و خیار ما اند کشتن ایشان سخت دشوار است بامدادی از میان لشکرگاه
با مطهره آب بیرون شدم و نیزه را بر زمین فرو برده و سپر را بر او نهاده در
سایه اش متفکر نشستم ناگاه امیرالمؤمنین بار خدا ره چون بهر مسلمین آمده پرسید
که هیچ آب داری مطهره پیش او آوردم بدست حق پرست گرفته چندان دور
رفت که از نظر پنهان شد بعد از آن آمد وضو ساخته در سایه آن سپر
بنشست ناگاه سواری دیدم که از جانش می پرسید گفتم یا امیرالمؤمنین
این سوار ترا میخواند فرمود وی را بخوان چون خواندم پیش آمد و
گفت یا امیرالمؤمنین مخالفان از نهروان گذشته آب را بریدند فرمود که ایشان
گذشته باشند باز گفت والله که گذشتند و فرمود غلط است آن سوار گفت
حقا که بار رایات ایشان را از آن طرف آب تا ندیدم نیامدم فرمود خلافست
زیرا که محل افتادن و خون ریختن ایشان را اینجاست و از ایشان ده زنده نماند

مگر کم از ده تن

مگر کم از ده تن و از اصحاب من کشته نشود مگر ده تن پس خواست من با خود گفتم
الحمد لله میزانی بدست آمد که حال امیر را بشناسم و عهد با خدا کردم که اگر مخالفان
از نهروان گذشته باشند اول کسی که با امیر محاربه کند من باشم و اگر نه در محاربه
و قتال ابطال عساکر اعدا ثابت و مستقیم باشم چون از صفوف گذشته
دیدم رایات ایشان رجال خود در جای که بود قایمست پس از پشت من خبر یافته گفت
حقیقت کار بر تو روشن شد گفتم بلی یا امیرالمؤمنین فرمود بکار مشغول باش که
یکی را از ایشان قتل خواهی کرد و یا دیگری زخم خواهی زد و همچنان بود که یکی
از زمره مخالفان کشته یا دیگری او تخته زخمی بر و زدم و او بر من هر دو از خود
رفته بر زمین افتادیم تا وقتی بخود باز آمدم که امیرالمؤمنین از محاربه فارغ شده
المقصود و چون بر سر شمار کشتگان آمد چنانچه فرموده بود از ایشان نه تن با
ما و از اصحاب منطاش نیز نه تن شهید شده شخصی الذ احوال وی خبر دادم
که ترا صلب خواهند کرد در فلان موضع بر فلان درخت خرما و همچنانکه فرموده بود
بعینه واقع شد منقبت هم در شواهد النبوة مسطور است که روزی حجاج کمیل
بن زیاد را طلب کرد کمیل گریخت آن لعین وظایف قوم او را باز گرفت
کمیل با خود گفت عمر من بآخر رسید نشاید که قوم خود را محروم سازم پیش آمد حجاج گفت
خواهان آن بودم که بر تو دست یابم کمیل گفت از عمر من باقی نمانده مگر اندکی آنچه
خواهی بکن زیرا که حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه مرا سابق خبر داده که قاتل من

تو خواهی بود حجاج وی را در حال گردن زده شهید شد رحمة الله علیه منقبت هم در شواهد
النبوة مسطور است که روزی حجاج لعین گفت میخواهم که برسم یکی از اصحاب ابوتراب
و بقتلش بخدای تعالی تقرب جویم گفتند ما هیچ کس نمیدانیم که با وی پیش از قنبر
صحبت داشته باشد پس قنبر را طلبید گفت از دین و ملت علی بیزار شو گفت مرا بنمای
که فاضلتر از دین وی باشد راه نمای گفت ترا خواهم کشت بهر نوع کشتنی که
میخواهی اختیار کن قنبر گفت اختیار بدست تست بهر نحوی که امروز مرا بکشی
من نیز ترا فردا آن نوع خواهم کشت مرا خبر کرده است امیر او وصی مخبر صادق
که ترا حجاج بظلم خواهد کشت آن لعین قنبر را شهید ساخت منقبت هم در شواهد
النبوة مسطور است که براء بن عازب امیر المؤمنین ع فرمود که چون تو زنده باشی من
حسین را جماعه از مخالفان دین شهید کنند تو وی را نصرت نکنی چون حضرت
امام حسین صلوات الله علیه را یزید پلید شهید کرد براء بن عازب گفت بتحقیق
راست فرموده بود وصی مخبر صادق که حضرت امام حسین ع کشته و من او را
از روی غفلت نصرت نکردم و پس از پیش اظهار ندامت و غرامت
مینمود منقبت هم در شواهد النبوة مسطور است که در بعضی از سفرها چون بکربلا
رسید بجانب راست و چپ خود نگریست و گریان گریان از آن دشت
بگذشت و گفت والله که این محل خوابیدن شتران ایشان و موضع شهید
شدن ایشان است حضار استفسار نمودند که یا امیر المؤمنین این چه موضع است

زبان معجز بیان فرمود که این کربلاست اینجا قومی کشته شوند که بحساب بهشت
در آیند در آن وقت هیچ کس تاویل کلام ولایت نظام او ندانست تا آنروز
که واقعه جانسوز حضرت امام حسین ع واقع شد رباعی بشتافته ز عشق روی
آل علی ع هزار لعنت حق بر عدوی آل علی ع تا که دعوی حب خود همی کنی
تا بهیچ دمی ز سوی آل علی ع جان هرچه در روح خلط شد ز روی
قدر یکتا ز سوی آل علی منقبت در شواهد النبوة مسطور است که چون حضرت
امیر المؤمنین کرم الله وجهه لشکر طلبید بعد از قیل و قال بسیار لشکر فرستادند
پیش از آنکه لشکر بوی رسد بزبان خارق بیان فرمود که از کوفه دوازده
هزار و یکصد مرد می‌آید یکی از اصحاب آن سرور گوید چون این سخن شنیدم بر کناره
لشکر نشسته یک یک را در شمار آوردم از آن عددی که معین
نموده بود نه یکی کم آمد نه یکی زیاد منقبت هم در شواهد النبوة و حبیب السیر و
تاریخ اعثم کوفی مسطور است که روزی در سفر حرب صفین اصحاب مستطاب
حضرت امیر محتاج بآب شدند هر چند چپ و راست شتافتند اثری از آب
نیافتند ایشان اندکی از جاده دور کردند دیری ظاهر شد در میان بیابان
اصحاب از ساکن دیر طلب آب کردند گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ
راه است اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین پیش از آنکه ما را طاقت نماند

[illegible] فرمود این سنگی که زیر پای من است بر بالای آب
[illegible] جمعی [illegible] نموده جهد کردند نتوانستند آن سنگ را
[illegible] پس امیر از اشتر فرود آمد و انگشت مبارک آن سنگ را از بالای
چشمه [illegible] آب ظاهر شد در غایت صافی و نهایت شیرینی چنانکه در آن
سفر [illegible] از آن آب [illegible] شاد شدند و تمام مردم بطفیل [illegible] کوثر
[illegible] برداشتند پس آن سنگ را [illegible]
[illegible] بالای چشمه روح افزا نهاده
[illegible] چون [illegible] کرد از دیر فرود آمد
گفت [illegible] منقبت [illegible] فرمودند پس گفت چه کسی فرزند
من وصی [illegible] امیر المؤمنین است [illegible] گفت دست بیار که
[illegible] امیر المؤمنین دست بوی داد گفت اشهد ان لا
اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد انک
وصی رسول الله بعد از آن امیر از وی پرسید که بچه سبب از ملت آبا و
اجداد خود برگشته امروز ایمان آوردی گفت یا امیر المؤمنین ما در کتب خود
دیده‌ایم و از علمای خود شنیده‌ایم که در این موضع چشمه ایست و بالایش سنگی
که از آن نهاده‌اند و کسی نشو اند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر چون من این کار را از تو

مشاهده کردم بآرزوی خود رسیدم [illegible] چون
حضرت امیر المؤمنین این سخنان شنید چندان گریست که محاسن مبارکش
از آب دیده تر شد و گفت الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا
وکنت فی کتبه مذکورا منقبت [illegible]
خدا را که نبودم من نزد او از فراموشان و بودم من در کتابهای او
مشهور و مذکور پس آن راهب [illegible]
سوم [illegible] نموده [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
که [illegible] برای او [illegible]
فرمودی او [illegible] منقبت [illegible] در شواهد النبوة [illegible] مسطور است
که ملک روم در زمان عمر ابن خطاب [illegible] رسول
[illegible] بعد [illegible] حضرت [illegible]
وجهه آمد [illegible] نظر در آورده فی الفور دوات طلب نموده جواب
و در بیچه رسول قیصر داد رسول [illegible] جواب نوشته کیست عمر گفت
بی‌شباهی این عم و داماد و وصی نبی است منقبت هم در شواهد النبوة
و حبیب السیر مسطور است که روزی معاویه لعین گفت چگونه توان
دانست که علی بن ابیطالب پیشتر از عالم رحلت میکند یا من حضار
مجلس گفتند طریق این را نمیدانیم گفت من این را هم از علی [illegible]

معلوم کنم [illegible] که در حق تو آمده بود بتأمل سه نفر از معتمدان
خود [illegible] گفت [illegible] یک مرحله و از آنجا هر یک بعد از دیگری
[illegible] مر آثار گوشه لیکن همه باید که متفق باشید در ذکر [illegible]
[illegible] آن در موضع قبر و که از مدکان نماز و غیره آن [illegible]
[illegible] کرده بود بخود قرار داده روان شدند چون [illegible]
[illegible] در آن محل کو رسیدند از کجا میرسی گفت
از شام [illegible] گفت معاویه مرد بعضی مردم بملازمت امیر المؤمنین
آمده این خبر را باز گفتند [illegible] اصلا وقطعا التفات نمود
روز دیگر شخص دویم آمده خبر مردن معاویه گفت بعضی باز بخدمت
امیر علیه الصلوة والسلام آمد گفته هم ملتفت نشد روز سیم دیگری آمده
او نیز موافق آن دو کس خبر گفت باز مردم آمده گفتند یا امیر المؤمنین این خبر
تحقیق شده و بصحت پیوست زیرا که امروز دیگری آمد موافق آن دو کس
پیشین خبر مردن معاویه را باز گفت فرمود شما از مکر و حیلهای وی
غافلید بخدا که وی نمیرد تا دامیکه محاسن علی بخون وی رنگین نشود ابن
اکلة الاکباد یعنی پسر گفتار جگر خوار با آن ملاعبه بکند پس آن سه تن این
خبر را بمعاویه لعین رسانیدند گوینده از استماع این خبر بغایت خوشوقت
شد و مخفی نماند که امیر را از آنکه معاویه را ابن آکلة الاکباد می فرمود که در
حلق

جنگ احد درش هند جگر سید الشهدا حمزه عم مصطفی را باشتیاق تمام
بقحص نموده خورده بود چنانچه ملا سعد الدین تفتازانی [illegible] از معنی خبر میدهد
نظم داستان پسر هند مگر نشنیدی * که از او و سه کس او به پیمبر [illegible]
پدر او در دندان پیمبر بشکست * مادر او جگر عم پیمبر بمکید * او بناحق حق داماد
پیمبر بگرفت * پسر او سر فرزند پیمبر ببرید * بر چنین قوم تو لعنت [illegible]
لعنة الله یزید و علی آل یزید **منقبت** هم در شواهد النبوة مسطور است که حضرت
امیر المؤمنین کرم الله وجهه در یکی از خطبا اشاره بقتل عام بعد از کرده فرمود
گوییا می بینم که یکی از بنی عباس [illegible] چنانکه شتر قربانی را و او وجدت
آن ندارد که آن بلا از خود دفع کند وای بروی وای بروی چه خوار
شده است او در میان قوم بسبب آنکه امیر و پدر کار خود را که اشته
روی بدنیای دون آورده بعد از آن هم در آن خطبه فرمود ذکر خواهیم
شمار اخبر دهم از نامها و کنیتها و حلیها و موضع قتل آن اشان **منقبت**
هم در شواهد النبوة مسطور است که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
روز حرب صفین با وزیر خود گفت یا اباسلمه یعنی ابو مسلم کجاست محمد حنفیه
گفت وی در آخر صفوف است فرمود ای فرزند مراد من ابو مسلم خولانی
نیست مقصود من صاحب جیش است که از جانب مشرق با رایت سیاه
پدید آید و چندان محاربه کند که حق تعالی بواسطه او حق را با مرکز خود قرار

دهد [illegible] وقت آنانکه دوستی موافقت کنند در اعدای [illegible]
[illegible] بنمایند **شوالف گوید** معتقد شیعه امامیه آنست که ابو مسلم اگرچه
[illegible] که در عهد بنو امیه نسبت با امیر المؤمنین شایع بود بر انداخت و
[illegible] را نیست و نابود مطلق ساخت اما کوتاهی که کرد چه در آن زمان حضرت
امام محمد را صلواة الله علیه امام و خلیفه بر حق بود ابو مسلم بعد از فتوحات ملک را
حواله منصور دوانقی نمود **منقبت** در معارج النبوة از ابن عباس منقولست
که چون سید کاینات علیه افضل الصلوة نماز بامداد که زردی روی مبارک
بسوی اصحاب کردی و شعشع انوار جبین آن شفیع الامه پیش ظلمات [illegible]
از ساحت قلوب حجاب مرتفع و مندفع گشتی روزی نماز صبح که ادا
جبین مبارک بجانب صحابه نکرده باشاره عالیه علی ابن ابی طالب را همراه کرده
با خود از مسجد بدر آورد اصحاب از کیفیت احوال واقف نا آنکه با علی
مرتضی بحجره فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا در آمد عمر را فرمود که بر در حجره
توقف نموده آینده گان از دخول منع کند مبنی بر آنکه حضرت امام حسین
متولد گشته و ملایک بزیارت تهنیت گویان می آیند درین اثنا
ابوبکر آمد امیر عمر را بر در حجره متوقف دید از حال آنحضرت استفسار
نمود گفت در حجره است و مرا از برای منع آینده گان در اینجا باز
داشته ابوبکر گفت مرا اجازت هست که در آیم امیر عمر گفت
الزدم

آنسرور را امروز شغلیست رسیده حیث گفت فرزند [illegible]
متولد شده و فرشتگان بزیارتش آمده تهنیت میگویند تا اول [illegible]
چهار هزار فرشته آمده اند و دیگر نیز می آیند از تعیین این عدد
و از کیفیت اطلاع امیر المؤمنین بر شمعی متعجب ماند بعد از [illegible]
عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و باقی اصحاب جمع آمده
منتظر بودند تا حضرت رسالت پناه بیرون آمد ابوبکر آنچه
از امیر المؤمنین شنیده بود بموقف عرض رسانید آنسرور
فرمود یا اخی ترا از این معنی که اطلاع دارد و اعداد ملایکه را چگونه
دانستی فرمود از ابدال افواج ملایکه واقف شدم و هر زمره
که از فرشتگان می آمدند اعداد خود بلغت خاص تقریر مینمودند
من آن عددها را با یکدیگر گرفتم تا این مبلغ رسید آنسرور فرمود
ذادک الله عقلا و علما یا علی **منقبت** هم در معارج
و زهرة الریاض مسطور است که چون حضرت رسالت پناه
داعی اجیبوا اذا داعی الله را اجابت نمود طایر [illegible]
نشین روح نازنین او با روح علیین پرواز کرد و بدن مبارکش
در روضه متبرکه بنقاب احتجاب متواری گشت بعد از ده روز
اعرابی تازیانه بدست گرفته و برقع بر روی افکنده در مسجد آمده گفت

السلام علیکم یا اصحاب رسول الله آنچه از شما
فوت شد حق تعالی عوض ارزانی دارد و ان کان محمد قد
مات فان الله حی لا یموت ابدا اعظم الله اجرکم وغفر
ذنبکم وما اعظم مصیبتکم بموت سیدکم گفت
وصی پیغمبر شما کیست ابوبکر بامیرالمؤمنین ع اشاره کرد او رو بامیرالمؤمنین
کرم الله وجهه آورده گفت السلام علیک یا وصی رسول
الله امیر ع گفت علیک السلام یا مضر و یا صاحب البئر
ابوبکر و حاضران از جواب امیرالمؤمنین ع متحیر گشتند اعرابی
گفت ای جوان نام من چون دانستی و مرا صاحب بئر چگونه گفتی
امیر ع گفت مرا برادرم محمد مصطفی ص خبر داده و گفت حال
ترا این تقریر نموده اگر خواهی حال تو در میان آرم مضر پرسید نام تو
چیست فرمود علی بن ابیطالب و گفت تو از عرب و نام تو مضر
و نام پدرت دارم و مدت سیصد و شصت سال از عمر تو گذشته
در ابتدا که صد سال از عمر تو گذشته بود انذار قوم خود نموده بظهور
سید کاینات ص بشارت دادی و گفتی از تهامه مردی بیرون آید
با رخساری از ماه نورانی‌تر و با سخنی از عسل شیرین‌تر هر که بوی
تمسک نماید نجات دارین یابد پدر یتیمان و مسکینان باشد صاحب
شمشیر

شمشیر بود و در دار گوش نشیند و کفش خود را پیوند زند خمر و زنا را حرام کرده
و از قتل و ربا نهی فرماید خاتم انبیا باشد و سید اولیا امتش پنج وقت
نماز گذارند ماه رمضان بصیام گذرانند و حج بیت الله بتقدیم رسانند
ای گروه بادا ایمان آرید چون ابتدا این امر دلالت کردی با تو
بجاربه میان درست نموده در آیند او قفای تو کوشیدند ترا در چاه عمیق
انداختند و خاطر از تردد تو باز پرداختند چنانچه یا حال در آن چاه
محبوس بودی چون طالع محمدی در نور دیدند حقتعالی قوم ترا
بسیل هلاک گردانید ترا از آن چاه نجات کرامت فرمودی
بعد از آن این از عالم غیب بسمع تو رسید که ای مضر بدرستی که
محمد مبعوث شد و تو از زمره اصحاب وی بمدینه رفته زیارت
قبرش نمای بنابرین توشه ره و در قطع منازل و طی مراحل نموده
باینجا رسیدی که بزیارت قبر آنحضرت مشرف شوی مضر چون این
سخنان استماع نمود در گریه آمده گفت یا علی این قصه را چون
دانستی و برین حال از کجا اطلاع یافتی امیر ع گفت مرا سید کاینات
خبر داده بود که مضر بعد از وفات من باید چون بوی ملاقات
کنی سلام من بوی برسان چون مضر نوید سلام شنید و سعادت
سلام مستعد گردید پیش آمده بوسه بر فرق حضرت امیر ع داد و نشست

امیر فرمود تا مضر برقع از جمال خویش بردارد چون برداشت نوری
از جبینش ساطع شد که تمامی مسجد منور گشت بعد از آن گفت چند
سوالی دارم که بر جواب آن اطلاع نیابد مگر نبی و یا وصی او امیر فرمود
سوال کن گفت خبر کن مرا از زنی که مادر و پدر ندارد و از زاده بی پدر و از
زنی که بی پدر بوجود آمد و از رسولی که نه از جن و انس است و نه ملایکه
و نه از بهایم و نه از سباع و از قبری که صاحب خود را با خود سیر
داد و از حیوانی اصحاب خود را بیم کرد و از حجی که خورد و نیاشامید
و از بقعه که ابتدای خلقت او یکنوبت پیش آفتاب بروی نتافت
و دیگر نخواهد تافت و از جمادی که زنده بزاد و از زنی که بیک ساعت فرزند
از وی متولد شد و از دو ساکن که حرکت نکند و از دو متحرک که
ساکن نگردند و از دو دوست که دشمن نشوند و از دو دشمن که دوست
نگردند و دیگر خبر کن مرا از شیئی و لاشیئی و از خوبترین اشیا و از
زشت‌ترین اشیا و آنچه اول در رحم متعلق گردد و آنچه آخر در قبر رود
چون مضر این بیت مسئلت نموده امیر ع بجواب هر یک بتفصیل مبادرت
نمود گفت اول پرسیدی از زنی که پدر و مادر ندارد آن آدم علیه
السلام و از زاده بی پدر و مادر حوا رضی الله عنها و زنی که بی پدر
بوجود آمد عیسی علیه السلام است و رسولی که نه از جن و نه از انس و نه
از ملا

و نه از ملایکه و نه از بهایم و نه از سباع غرابی است که حقتعالی بتعلیم قابیل
فرستاده بود کما قال الله تعالی فبعث الله غرابا یبحث
فی الارض و آن قبر که صاحب خود را سیر داد ماهی بود که یونس علیه السلام را
مدتی در شکم داشت و باطراف و جوانب بحر سیر میکرد و آن حیوانی
که اصحاب خود را بیم میکرد موری که بطلب رزق بیرون آمده بود و با قوم
خود موران بر ستون بالای سر سلیمان میرفت آن مور گفت ای قوم شتابید
که خاک بر سر سلیمان نریزد و پیغمبر خدا از شما متاذی نگردد و آن حجی که خورد
و نیاشامید و دیگر نخورد عصای موسی علیه السلام بود که سحر ساحران را
فرو برد و در شان او آمده که تلقف ما یافکون و بقعه که آفتاب یکنوبت
پیش بانجا نتافت و دیگر نخواهد تافت اندریای نیل بود که حقتعالی از برای
قوم موسی شکافته قعر آن پدید آورد و آفتاب بر آنجا تافت چنانکه گرد از
قعرش بر آمد و بعد از گذشتن قوم آب برهم ریخته بحال اول بازگشت
و آن جمادی که از وی حیوان متولد شد سنگی بود که از وی ناقه صالح
پیغمبر بیرون آمد و آن دو ساکن که متحرک نگردند آسمان و زمین است و مراد
از متحرک انتقال است از مکانی بمکانی و دیگر آن دو متحرک که ساکن نگردند
آفتاب و ماه است و آن زنی که بیک ساعت بزاد مریم است که بیک ساعت
حامله شد و یک ساعت بار داشت و ساعت دیگر بدرد مخاض متحیر گشته

علیهم علیه السلام به ابراد و آن دو دوست که هرگز دشمن نگرد دجسم و جان
و آن دو دشمن که هرگز دوست نگردد موت و حیات و شبی موش و کابی
احسن اشیا صورت بنی آدم و اقبح اشیا بدل پسر و اول آنچه در رحم
بسته گشت شهاوت است و آخر چیزی که در قبر بریزد استخوان خرزنه که در قصای
ظهر است مضر چون جواب سوالهای خود بشنید برخواسته بوسه بر
فرق همایون و ناصیه میمون شاه مردان شاه مردان بداد و اصحاب نطاب
که دران مجلس حاضر بودند بتقبیل انامل آنسرور قرالیا و سرور صفیا علیه الصلاة
والسلام کرم الله وجهه مبادرت نمودند و او را وصی و وارث علم رسول
دانسته بفضایل و مفاخر زبان بحسین گشودند آنگاه مضر گفت یا علی مرا بر قد
مطهر سید کاینات دلالت کن تا بر وفات آن ذات عالی صفات
بگریم امیر بدر رفته همراه گردد که بر قد منور دلالت نمود مضر قبر مبارک را در
بغل گرفته سینه بران درج ایمان نهاد امیر فرمود ساعتی مضر را
بحال او گذارید که وقت مفارقت اوست از دنیا چون بعد از ساعتی
در آمده دیدند سر بر مرقد متبرک نهاده و جان بحق تسلیم نموده اصحاب تجهیز و
تکفین او نموده نزدیک بقبر سید الشهدا حمزه رضی الله عنه مدفون ساختند
منقبت دهم در معارج النبوة و زهرة الریاض از ابن عباس منقولست
که یهودی در شام هر شبنه بقراءت توراة اشتغال مینمود شبی
دانوازی

در توراة نعت آنسرور در چهار محل دید [illegible]
در هشت موضع بازیافت بقطع و اخراج [illegible]
جا مرقوم دید بتحیر شده گفت [illegible]
پیشتر مثبت میکرد و بجای [illegible]
از ان از جهاب خود استفسار حال [illegible]
این محمد که در تهامه دعوی نبوت میکند تا دید [illegible]
بحق توراة که مرا از زیارتش منع مکنید پس [illegible]
بمدینه رسید و اول با کسی که ملاقات نمود سلمان رضی [illegible] چون
سلمان را خوش هیچ در روی خود بر حال برد که حضرت رسالت صم
گفت انت محمد و حال آنکه سی روز از ارتحال آنسرور صم گذشته سلمان
رض در گریه شد و گفت من غلام او یم یهودی گفت محمد صم کجاست سلمان
متفکر شد که اگر گویم فوت شده طالب بمطلوب نارسیده نومید بازگردد
و اگر گویم از زمره حیات خلاف گفته باشم از نزد اصحاب و برم پس با
یهودی بمسجد آمد صحابه محزون نشسته بودند یهودی بر مظنه آنکه آنسرور
در میان اصحابست گفت السلام علیک یا ابو القاسم
و یا محمد چون مرد غریب نام حبیب بر زبان راند یکبار ناله و فغان
از میان اصحاب برخواست و آواز شیون و گریه در ان انجمن استیلا

در وقت حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه [illegible] آورده فرمود تو کیستی
که مصیبت ما را تازه میکنی [illegible] ظاهرا
[illegible] حضرت علیه السلام [illegible] یک
ماه [illegible] فلک [illegible] نهاده و دلهای دوستان را
بر آتش فراق نهاده یهودی آه حسرت آمیز از سینه برکشید
گفت نظم سوختم [illegible] ش وای درد آنچه با من کرد غم با کس نکرد
کاش مادر سنگ زادی جای من جای شیرم زهر دادی
در دهن و چون بزاد توراة نخواندمی چون خواندم نعت
محمدی صم ننمی چون دیدم بدیدارش مشرف گشتمی بعد از ان
گفت کسی باشد که تعریف صورت و سیرت آنسرور صم نماید
امیر فرمود از من بشنو پس نام توصیف نمود علی گفت
بتحقیق نام ترا در توراة مسطور یافتم و بدرستی که توی
وصی آنسرور صم الکنون حلیه مبارکش مهر ع فرمود در روی مبارکش
بمرتبه روشن بود که در برابرش آفتاب تیره مینمود و قد دل
برش در غایت اعتدال و سر خیز البشر مد و رو پیشانی گشاده
و چشمهای درخنده اش سیاه و ابروی دلجویش پیوسته و
و دندانها از یکدیگر گشاده چون تبسم نمودی نور از لبهایش
درخشندی

درخشیدی و کفین مبارکش تکیه گفا بیت [illegible] چون
صحن قدرت گرفته و شکم میمونش با پشت همان [illegible]
دو دوش [illegible] گوشت [illegible] مهر و الایح نمود و دران
گوشت و پوست و خون نقش بقلم قدرت کلمه قدرت لا اله
الا الله محمد رسول الله نوشته و در خط هر شش [illegible]
توجیه حیث شئت فلک مضمون کشید چون امیر المومنین ع
علامات و امارات آنسرور صم بدین وجه تقریر نمود یهودی گفت
صدقت یا علی در توراة نیز چنین دیده ام اکنون مطلوب آنست
سر و رص جامه باشد که مشام را بوی اش منام مهر ع بسلمان فرمود که
رفته خرقه متبرکه آنسرور را ص بیار سلمان بدر خانه آمده آواز بتول شنید
که از فراق رسول صلی الله علیه نالان میگریست و امامین علیهم الصلاة والسلام
نشسته بودند در گریه موافقت بمصونش آنچه میگفت مثبت میکردند
بیت ای نور دیده رفتی و ما را گذاشتی سرگشتگان بی پدر و یار گذاشتی
رفتی به بزم وصل ز دست جفای هجر مجروح خسته اهل وفا را گذاشتی تو
مرهم جراحتی بر سینه ولیک مرهم ببرده درد بلا را گذاشتی چون سلمان
حلقه بر در زد سید النسا ع گفت کیست که در خانه یتیمان میکوبد و بعقد
حال غریبان نمیاید گفت خادم اهل بیت سلمانست امیر المومنین ع مرا فرستاده

چه بهتر که [illegible] نموده [illegible] که [illegible]
[illegible] وگر ابا دارید که درین امر خطیر [illegible] سوال [illegible]
منقولست که [illegible] بود [illegible]
[illegible] اصحاب استشمام نموده [illegible] تسلیم یهودی
کرده [illegible] استطابه رایحه اش نموده بر سر قبر آن سرور آمده روی نیاز
بخاک نهاده گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ اللّٰهُمَّ إِنْ قَبِلْتَ إِسْلَامِي
فَاقْبِضْ رُوحِي فِي السَّاعَةِ یعنی بار خدایا اگر اسلام قبول
فرموده جان مرا همین ساعت قبض فرمای و این بگفت و جان بداد
اصحاب مستطابش بکفن و تجهیز نموده در بقیع غرقد مدفون ساختند
منقبت در تفسیر فخر رازی و ترجمه بخواص مسطور است که بعد از رحلت
رسول صم از قیصر روم کتابتی بمدینه طیبه آمد مضمونش آنکه سوره فاتحة
الکتاب از نزد شما بما رسیده و بر معانی آن اطلاع یافتیم اما شبهه
در اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ خطور میکند که اگر یقین دین شما
بر حق است و قبول آن مستلزم وصول بطریق قویم پس طلب آن تحصیل
حاصل واگر در حقیقت در دین خود شکی دارید پس ایمان که ثمره یقین است
هنوز در دل شما تحقیق نپذیرفته رفع این شبهه نمایند و مراد از
المغضوب علیهم

مغضوب علیهم [illegible] طایفه اند و از ضالین که ام فرقه اند اگر
[illegible] جواب این سوال [illegible] برای ما [illegible] سوال [illegible] بمدینه [illegible]
[illegible] و قبول دین اسلام [illegible] مطلوب [illegible]
اصحاب رجوع بجناب باب مدینه علم رسالت مآب [illegible]
[illegible] سوال قیصر روم اطلاع یافت فرمود اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
أَيْ ثَبِّتْنَا عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَاهْدِنَا طَرِيقَ الْجَنَّةِ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی آن راه راست که بما کرامت کرده ما را بر آن
ثابت دار و در ایام حیات ما در دنیا و چون رحلت بعالم بقا کنیم
برکت این اثبات و استقامت بجنت دلالت فرمای و دلیل
بر این است که آیت دیگر فرمود وَهٰذَا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
فَاتَّبِعُوهُ اول آن استقامت صراط فرموده و تحقیق آن
یقین نموده آنگاه باتباع آن که عبارت از ثابت بودنست بر آن
دلالت میفرماید و مراد از مغضوب علیهم یهود اند و از ضالین نصاری
یعنی قوم و دلیل وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ که در شان ایشان
واقع شده وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ که درباره نصاری
صادر گشته و هر که از طریق محمدیه و اهل بیت او انحراف جوید حکم
آن دارد و در آخر مکتوب قیصر روم مرقوم بود که ام سوره است

از سوره قرآنی که هفت آیه است [illegible] هفت [illegible] و هفت حرف
از حروف [illegible] که در انجیل [illegible] هفت در
[illegible] شود [illegible]
سوره [illegible] که از سبع [illegible] آن هفت که ثا و جیم و
ذا و شین و ظا و خا و فا [illegible] آن همین سوره است که
[illegible] که در اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ آن شبهه داشته
بود آن کتابت را جواب کرده فرستاد چون قیصر روم بخواند حقیقت دین
اسلام بروی منکشف گشت اما از قوم خود از اظهار آن [illegible] کرد بدل
قبول اسلام نمود و هدایا بجهت اهل اسلام را بار فرستاد منقبت در تفسیر
ثعلبی از عبد الله ابن مسعود رضی الله منقولست که گفت قرآن بر هفت حرف
نازل شده و هر حرف از آن ظاهری و باطنی است و نزد حضرت امیرالمؤمنین علی علم
ظاهر و باطن قرآن حاصلست و مراد از حرف درین قول شاید قراءت باشد
یعنی قرآن بر هفت قراءت نازل شده و یا مراد از حرف اصل باشد که بر هفت
اصل نازل شده مُحْكَم وَمُتَشَابِه وَمُفَصَّل وَمُجْمَل وَمُأَوَّل
وَنَاسِخ وَمَنْسُوخ منقبت در اربعین جار الله علامه مسطور است
که چون حدیث أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا بگوش بعضی
از خوارج رسید از روی حسد ده نفر از علمای ایشان پیش حضرت امیرالمؤمنین
آمدند

آمدند گفتند یا علی ما هر که [illegible] سوال [illegible] اگر جواب [illegible] هر که جدا جدا
دادی پس تحقیق [illegible] که تو در شهر علم رسولی امیرالمؤمنین گفت
بپرسید آنچه [illegible] که علم بهتر است
یا مال فرمود علم بهتر است [illegible] دلیل فرمود [illegible] علم
میراث پیغمبران است و مال میراث قارون و هامان و
فرعون دیگری پرسید فرمود علم بهتر است [illegible] از مال زیرا
که صاحب مال را دشمن بسیار بود و صاحب علم را دوست و دیگری
پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال بتصرف کم
شود و علم زیاده دیگری پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا
که صاحب مال را بخیل خوانند و صاحب علم را کریم دیگری
پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال را از دزد
محافظت باید کرد و علم را احتیاج محافظت نیست دیگری پرسید
فرمود علم بهتر است از مال زیرا که از صاحب مال فردا
حساب طلبند و از صاحب علم نه دیگری پرسید فرمود علم بهتر است
از مال زیرا از علم دل روشن میشود و از حب مال سیاه
دیگری گفت که علم بهتر است یا مال فرمود که علم بهتر است صاحب مال همچون
فرعون دعوی خدائی کند و صاحب علم گوید ما عبدناک حق عبادتک

بعد ادای جواب و سوالات فرمود دنجه اهی که جان علی بن ابی طالب
در قبضه قدرت اوست که اگر سؤال کنند ما و اهی که من زنده باشم هرگز
جواب عجز نکرد و چون خوارج بجنگ عمرو دانا [illegible] از امیر المومنین [illegible]
کردند هر ده نفر با جمعی از تابعان خود زبان با ستغفار کشاده تایب
و مومن شده منقب در فصل الخطاب فی معارف [illegible] حضرت
امیر المومنین مسطور است که وقتی [illegible] علیه افضل الصلوة
در خانه بود و مرا فرمود یا اخی [illegible] فان الملائکة عندی
و یاخذون [illegible] اند
نزد من اند و میگفت [illegible] از
ملایکه می آمدند و [illegible] بر فرقه من [illegible] او را می
شنیدم دانستم که [illegible] فرشته اند چون [illegible] دادن
فارغ شد گفتم یا رسول الله این جمعی که رفتند سیصد و سی فرشته بودند
فرمود بلی اما چگونه دانستی گفتم سمعت ثلثمائة و ثلثون
صوتا فعلمت انهم ثلثمائة و ثلثون یعنی شنیدم سیصد و سی
آواز پس دانستم بدرستی که ایشان سیصد و سی تن اند آنسرور ص دست
مبارک بر سینه من نهاده فرمود زادک الله ایمانا و علما یا
علی منقب هم در فصل الخطاب مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب

اما قدامه

زنی مجنونه را آوردند که زنا کرده بود عمر بحکم رجمش نموده امیر المومنین کرم الله وجهه
گفت از رسول ص شنیدم که می فرمود رفع القلم عن ثلث عن
المجنون حتی یبرأ و عن الغلام حتی یدرک و عن النائم
حتی یستیقظ فخلی عنها یعنی [illegible] است خدای تعالی قلم
[illegible] و دیوانه تا که [illegible] شود و از کودکان تا که بالغ شوند و از نایم
[illegible] عمر [illegible] و رجوع کرد و بقول امیر المومنین
[illegible] عجزت النساء ان یلدن مثل علی بن ابی طالب
لولا علی لهلک العمر یعنی [illegible] امیر المومنین علی و اگر
علی [illegible] منقب در تفسیر [illegible] العرفان در بیان
آیه کریمه لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح
فیما طعموا الآیه [illegible] که در زمان عمر بن الخطاب قدامه بن
مظعون شراب خورده بود خلیفه خواست که بر وی اجرای حد کند
قدامه آیه مذکوره را خوانده گفت بر من حد واجب نیست خلیفه دست
از وی برداشت چون این خبر بامیر المومنین رسید اقامت الشرع انداخت گفت
یا ابا حفص چرا ترک حد کردی از قدامه عمر گفت وا این آیه بر من خوانده
حضرت امیر المومنین ع فرمود قدامه از اهل این آیه نیست چه که مرتکب
حرام شده و اهل ایمان بموجب آیه حرام را حلال نخوانند پس او را باز

اجرای حد

گردان و توبه اش ده تا آنچه گفته بخورد [illegible] توبه [illegible] کند
بقتل آرکه او از ملت اسلام [illegible] حد بر [illegible]
توبه کرد منقب در دفتر ثانی [illegible]
که در رسالت [illegible] از [illegible] زمان عثمان بن عفان [illegible]
[illegible] که [illegible] و نکاح [illegible] شوهر
بمدت شش ماه فرزندی آورده عثمان [illegible] بحکم [illegible] و چون
حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه بکیفیت واقعه اطلاع یافت [illegible]
آمده فرمود که اگر در اجرای این حد [illegible] تاخیر نمایند اولی و انسب
است زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن میفرماید و حمله و فصاله
ثلثون شهرا و این آیه کریمه مشتمل است بر اقل مدت حمل و مدت
و مدت فصال بمقتضای کلام اعجاز نظام و الوالدات یرضعن اولادهن
حولین کاملین دو سالست پس اقل مدت حمل شش
ماه باشد و زنای این زن ثابت نشود عثمان بعد از ملاحظه این مقدمات
شخصی را از عقب فرستاد که در رجم آن ضعیفه بحکم العجلة من
الشیطان تعجیل نکنند تا رسیدن فرستاده کار از دست رفته بود
منقب بوشد ازو که پس از مرگ بسهراب دهند نوشدارو نه به فایده کرده باک
بود منقب در بحث فن بدیع مطول مسطور است که حضرت امیر المومنین

ع علی الصلوة

علی علیه الصلوة والسلام نامه نوشت بمعاویه با این عبارت
فضحح [illegible] غرک فصار قصار ذلک فاخش
فاخش فعلک فعلک تهدی بهذا یعنی
مغرور کرده ترا عزت تو پس عنقریب خواهد شد خواری بر تو پس
بترس از بدنهادی فعل خود شاید که براه راست نماید خدای
تعالی [illegible] قنبر بود رضی الله عنه چون پیش معاویه رفت
او نظیر [illegible] فامنش کرده از بندی بهزل گفت هل
عندک خبر من السماء یا پیش تو هست خبری از آسمان
قنبر رض گفت آری ان العلی فی قفائک و ملک
الموت فی هوائک یعنی امیر المومنین در عقب تو می آید و
عزرائیل ع در طلب تو معاویه منفعل شده خاموش گشت پس
قنبر با کفش بر سر گلیمش روان شد که تا ملاقات کند معاویه گفت
فاخلع نعلیک قنبر گفت هذا وادی المقدس
یعنی تو مبتکوی فرود آر نعلین خود را چنانچه حق سبحانه و
تعالی بموسی علیه السلم بر طور سینا گفته بود مگر این وادی مقدس است
معاویه نیز سر در پیش افکنده خجل شد پس با میر المومنین ع در جواب نوشت
که غلی قدری علی قدری یعنی بمرتبه جوش میزند دیگ من

هم در مطول و مختصر معانی مسطور است که علی مشتق از علو است و معنی
علو بلند از همه چیزها و معاویه مشتق از عوعو آواز سگ را گویند و در بعضی
از کتب معتبره بنظر در آمده که معاویه در زمان خود مسجدی از بیت المال
بنا کرد و بدان مفاخرت مینمود چون این خبر بسمع مبارک حضرت امیر المؤمنین
رسید فی البدیهه این سه بیت را نوشته فرستاد **عربیه** سمعتک تبنی
مسجدا من خیانة و انت بعون الله غیر موفق کمطعمة
الرمان من کسب فرجها جری مثلا للخائن المتصدق
و قال لها اهل البصیرة و التقی لک الویل لا تزنی و لا
تتصدقی **معنی بیت اول** شنیده ام که تو بنا میکنی مسجدی از خیانت چون
اگر بعنایت خدای تعالی توفیق نخواهی یافت **معنی بیت دویم** چنانچه صدقه دهنده
زنیکه نامش رمان بوده از کسب فرج خود جاریست مثل تو از برای خیانت
در صدقه دادن آن زن **معنی بیت سیوم** و گفت آن زن را مردم که صاحب بصیرت
و تقوی بود زمان را در وقتی که او آمده گفت یا رسول الله من از کسب زنا
صدقه میدهم فرمود لا تزنی و لا تصدقی یعنی نه زنا بکن و نه
تصدق بده **منقبت** در مصابیح القلوب مسطور است که حضرت امیر المؤمنین
کرم الله وجهه بیرون کوفه با جمعی از محبان در نخلستانی در زیر درختی نشسته
خرما تناول مینمود رشید هجری گفت این نیکو خرمائیست فرمود بعد از فوت
من ترا

من ترا بر چوب این درخت دار کشند رشید گوید بعد از وفات
حضرت امیر المؤمنین علی هر روز رفته از درخت خرما غمخواری مینمودم
که خشک نشود روزی به آنجا رسیدم دیدم پژمرده شده گفتم آه اجلم
نزدیک رسیده روز دیگر رفتم نیمه از آن بریده ستون چرخ چاه کرده
بودند دیگر روز کسی آمد که امیر عبید الله ترا میخواند چون بدر کوشک رسیدم
آن نیمه درخت را دیدم آنجا افتاده پای بر روی زدم گفتم مرا از جای تو
آورده اند پس مرا پیش ابن زیاد بردند آن شقی گفت بیا از آنچه دروغهای
علی بن ابیطالب گفتم بگذار که او هرگز دروغ نگفته و مرا خبر داده که دست
و پای و زبان مرا ابیری و بردارم کنی گفت من او را دروغگو سازم دست و
پایت ببرم و زبانت را بگذارم پس فرمود تا دست و پای او را بریدند بردار
کردند رشید رضی الله عنه بردار احادیث صحیحه در حق اهل بیت روایت میکرد
و میگفت بپرسید پیش از آنکه زبانم ببرند چون این خبر آن ملعون رسید از
سر قهر و غضب گفت زبانش را ببرید تا دیگر بار دم نزند آمدند زبان بیرون
کنند رشید گفت نه دعوی کرده بود آن سگ که صاحب مرا دروغگو
کرد اند پس زبان بیرون کرده قطع کردند همان ساعت شهید شد و بسعادتی شرف
گشت که هرگز بشقاوت مبدل نگردد **بیت** هر که در عشق مشرف گشت که دهدش
خون بها علی ولی **منقبت** در روضة الشهداء مسطور است که حضرت امیر المؤمنین

علی علیه الصلوة و السلام کرم الله وجهه با لشکر ظفر اثر در راه نهروان بر
دیری بگذشت راهب دیری بر بالای دیر بود نعره زده گفت ای لشکر اسلام
پیشوای خود را بگوئید که نزدیک من آید چون این خبر بامیر المؤمنین علیه السلام
رسانیدند عنان مرکب را بانطرف کرد راهب چون نزدیک رسید پیر راهبی
دید گفت ای سرور لشکر کجا میروی گفت بحرب دشمنان دین گفت متوجه
حرب مخالفان مشو که این زمان ستاره مسلمانان در هبوط است و طالع
ملت اسلام در نهایت ضعف چند روزی توقف کن که روی بصعود نهد
و طالع مسلمانان قوت گیرد امیر المؤمنین ع فرمود چون دعوی علم آسمانی
میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبر ده پیر گفت حقا که من هرگز نام این
ستاره را نشنیده ام امیر ع سؤال دیگر کرد و پیر جواب نتوانست داد
امیر ع فرمود معلوم شد که از احوال آسمان چندان وقوف نداری از
حالات ارضی چیزی بپرسم آنجا که ایستاده میدانی که در زیر قدم تو چه دفن است
گفت از آن اطلاع ندارم فرمود ظرفی است پر از دنانیر با این عدد و نقش سکه
مرین سؤال پیر گفت این سخن را از کجا میگوئی امیر ع گفت بعنایت رب العالمین
و نیز فرمود چون این قوم حرب کنیم از لشکر اسلام کم از ده کس کشته شوند و از
لشکر مخالفان کم از ده کس جان بسلامت برند پیر از این سخنان متحیر شد
پس بفرموده امیر ع زیر قدم او را کندند ظرفی بیرون آمد از دنانیر چون شمردند
۵۴

همان عدد بود و همان سکه بود پیر فی الحال از دیر بیرون آمده بدست حق پرست
امیر ع بیعت نموده مسلمان شد امیر المؤمنین ع با شوکت تمام و سطوت ما
لا کلام روی بنهروان آورد و با لشکر خوارج که از راه ضلالت خود را
در بادیه طغیان و وادیه عصیان انداخته بودند و از غایت ادبار مورد طعن
انقیاد و اطاعت نشوابب هرگونه معایب که در سرشته در مقابله آمده
راه مقاتله گشودند از آن چهار هزار کس سه هزار منصور بودند و یک تن
در عرصه تلف شده نه کس گریخته جان از آن عرصه خون آشام بیرون بردند
و از لشکر اسلام نه کس شربت شهادت چشیدند و باقی رخت زندگانی
از آن وادی خون آشام بساحل سلامت کشیدند پس بعد از فتح فرمود ذو
الثدیه را بجوئید در کشتگان بسیار جستند نیافتند جمعی گفتند شاید کشته
نشده از معرکه فرار نموده باشد فرمود والله دروغ نگویم او کشته شده او را
بجوئید چون مرتبه دویم جستند در زیر چهل تن از کشتگان یافتند همان
روشنی که امیر المؤمنین ع فرموده بود **منقبت** در دفتر سیوم روضة الاحباب
از جابر ابن عبد الله انصاری منقولست که در زمان عمر بن الخطاب کعب
احبار را عمر پرسید کلمه که رسول ص در آخر حالت نزع بان تکلم فرموده
چه بود عمر گفت من در آن وقت حاضر بودم از علی بن ابیطالب بپرس
آنحضرت بعد از سؤال فرمود در آن وقت من آنحضرت را بسینه

خود مرضم ساخته بهم در مبارکش پر رشش من بود که این برکوش من نهفته گفت الصلوة الصلوة
گفت گفت آری آخرین وصیت نبیا این باشد زیرا که برین مامور شده بر ایشان مبعوث شوند
منقبت در کتاب امالی روایت کند از صالح بن عیسی ابی احمد بن محمد عجلی با سناد طویل
از حارث اعور که گفت من بسر می گفتم با امیر المؤمنین علیه السلام کرم الله وجهه در حجره که نام موضعی
است در کوفه در آن هنگام که گذشتیم بر دیر [illegible] ناقوس می زد آن حضرت فرمود ای حارث
میدانی چه میگوید این ناقوس گفتم وصی خاتم انبیا بهتر داند گفت بدرستی که مثل میزند دنیا
و خرابی او را و میگوید شعر لا اله الا الله حقا حقا صدقا صدقا ان الدنیا قد
غرتنا واشغلتنا واستهوتنا یا ابن الدنیا جمعا جمعا تفنی
الدنیا قرنا قرنا ما من یوم یمضی عنا الا اوهن رکنا قد ضیعنا
دارا تبقی واستوطنا دارا تفنی لیتنا ندری ما فرطنا فیها الا
یوما متنا [illegible] این بحر الا ناقوس [illegible] ناقوس نهیده اند مصرع چهار
فعل است بسکون عین و این بحر مستفعلن است و کلمه طیبه لا اله الا الله که مصرع
اول این ابیات است تقطیعش چنین است [illegible] شیوع مای [illegible] معنی بیت اول
کلمه طیبه لا اله الا الله حق و صدق است و تکرار حق و صدق جهت مبالغه آمده معنی بیت دوم
بدرستیکه دنیا فریب داد ما را و لهو و خطا انداخت ما را معنی بیت سیوم ای پسر دنیا
جماعت جماعت و قرن قرن را فانی میکرداند معنی بیت چهارم نمی گذرد هیچ روزی از ما مگر
آنکه سست می شود از ما رکنی معنی بیت پنجم ضایع کردیم ما سرای باقی را و وطن ساختیم سرای فانی
معنی بیت ششم [illegible] بدانستیم ما که بر ما اینچه تقصیر کرده ایم در دنیا مگر روزیکه بمیریم
پس گفتم یا امیر المؤمنین نصاری میدانند آنچه ناقوس میگوید فرمود اگر میدانستند
هر آینه عیسی را خدا نمی گفتند و دیگر من و شنودش سرانی گفتم بحق تسبیح
نبوده ناقوس را نوعی که منوحش بین ابیات هر کدام را میخواندم تا رسید
بمصرع فیها الا یوما متنا پس ترانی گفت بحق آنکه نه گفته خود و م
[illegible] گفتم آن مردی که در بر رامن بود گفت آیا مسیحیان او و نبیا فرستادی است
گفتم این عم سرور ابیات پس و ترانی گفت مرا آنکه پس یا فتیم در تورات نوشته که
در آخر انبیا پیغمبری خواهد بود که وصی او تفسیر کند آنچه ناقوس گوید اکنون منم ملازمت
حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام آمده مسلمان شد الحمد لله علی ذلک
منقبت هم در کتاب مذکور با سناد طویل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقول است که اعرابی بر پیغمبر هفتاد درهم بهای ناقه دعوی کرد آن سرور فرمود
بهای ناقه را بتو داده ام اعرابی گفت میخواهم مردی که حکم کند میان من و تو پس
آن سرور با اتفاق اعرابی ابوبکر را حکم کرد ابوبکر گفت چه دعوی داری بر پیغمبر
اعرابی گفت هفتاد درهم از بهای ناقه ابوبکر گفت چه میگوئی ای رسول خدا
فرمود من بهای ناقه را داده ام ابوبکر گفت یا رسول الله تحقیق اقرار کردی که از وی
ناقه گرفته اکنون دو گواه بگذران بر ثبات سخن خود یا هفتاد درهم را ادا کن
آنگاه عمر بن الخطاب آمد آن سرور با اتفاق اعرابی عمر را حکم ساخت عمر نیز مطابق ابوبکر
گفت پس آن سرور غضب آلود بر خواست و گفت بر این میخواهم مردی را که
حکم کند مطابق حکم خدای تعالی پس باتفاق اعرابی حضرت امیر المؤمنین کرم الله
وجهه را حکم کرد امیر گفت ای اعرابی چه دعوی میکنی بر رسول خدا گفت هفتاد
درهم بهای ناقه پس اعرابی گفت پیغمبر میفرماید که من بهای ناقه را داده ام
آیا راست میگوید اعرابی گفت نه امیر المؤمنین جلال شمشیر از نیام کشیده گردن
اعرابی را زد آن سرور فرمود یا اخی چرا اعرابی را کشتی گفت بجهت آنکه تکذیب
رسول خدا کرد و هر که تکذیب تو کند حلال است ریختن خون او و واجب
است کشتن او آن سرور فرمود بحق آنکه مرا براستی برانگیخته که خطا نکردی یا اخی
در کشتن اعرابی تو حکم خدای را یعنی آنچه رضای خدای بود از تو بوقوع
آمد جزاک الله فی الدارین خیرا منقبت هم در کتاب مذکور با سناد
طویل از جمیع بناشی منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین هم بر سریر خلافت
صوری نشست و مردمان با وی بیعت کردند عمامه رسول هم بر سر نهاده خرقه
متبرک آن سرور در بر و نعلین سید الثقلین در پا و شمشیر خاتم انبیا را حمایل نموده
بر منبر آمده فرمود الحمد لله علی احسانه قد رجع الحق
الی مکانه و گفت ای مردمان بپرسید آنچه میخواهید پیش از آنکه
مرا نیابید در این حال اشعث بن قیس بر خواسته گفت یا امیر المؤمنین چگونه
جزیه میگیری از مجوس حال آنکه نازل نشده بایشان کتابی و بر ایشان نشده
[illegible]
بایشان و پیغمبری که گفت یا اشعث [illegible] که خدای تعالی کتاب و پیغمبر بایشان فرستاده و پادشاهی
پادشاهی بود که [illegible] کشته [illegible] حرمت با او جمع شد چون قوم او شنیدند گفتند
ای پادشاه [illegible] ما [illegible] که بر تو حد بزنیم [illegible] گفت بشنوید سخن
مرا اگر [illegible] بهتر است [illegible] شد ام [illegible]
بدرستیکه خدا [illegible]
[illegible]
اهل [illegible] و خدای تعالی [illegible] علم [illegible]
که داخل می شوند در دوزخ و جای [illegible] گفت یا امیر المؤمنین
دلالت کن مرا بعملی که [illegible] اقامت دنیا بر سر [illegible]
بعالم عالم ناطق و مال دار [illegible] که بخل کند [illegible] و بفقیر صابر هر گاه
عالم بپوشد علم خود را و غنی بخل ورزد و فقیر صبر نکند آن هنگام مشهور است یعنی
از آن هلاک میشود عارفان خدا شناس میدانند که در دنیا رغبت
میکنند بکفر و مردمان مغرور نشوند بکثرت مساجد و جماعت طایفه هستند
که بدنهای ایشان جمع است و دلهای ایشان [illegible] طایفه
اندر زاهد و راغب و صابر زاهد آنکه شاد نشود بچیزی از دنیا که بسوی او آید
محزون نگردد از آن چیزیکه برود و صابر آنکه آرزوی دنیا نکند اما چون
بدست آید معترض میشود از وی جهت آنکه میداند خرابی عاقبت او را و راغب

باک ندارد از حلال و حرام دنیا که باو رسد بل گفت یا امیر المؤمنین بشناسانه
مومن چیست گفت آنست که نظر کند بجز که خدا او چه کرده است بر وی
و رزقی باو آورده و نظر کند بآنچه خلاف خدا در آنست و بپرهیزد از آن سائل
گفت راست فرمودی یا امیر المؤمنین ع و تا پدید اشد بهره تبسم نموده و ظاهر بود
این تردد را در من حضرت علیه السلام بود منقبت در کفایة المؤمنین مسطور است
که ابوبکر در زمان خود خالد ابن ولید را با جماعهٔ کثیره بر قبیله بنی حنیفه که ایشان
در ادای زکوٰة اموال تاخیر نموده فرستاد تا ایشان را از راه راست الی آن
کند خالد بر آن قبیله غالب آمد غنایم و اسیر بسیار بدست آورد چون اسیران
بمدینه آوردند دختری یکی از اکابر خوله نام در میان ایشان بود چون نظرش
بر قبهٔ منور مطهر حضرت رسالت ص افتاد در نزدیک بقبر مبارک رفته بعد از
گریه بی نهایت و ناله بغایت گفت یا رسول الله پیش تو بشکایت آمده ام چون
نظر خلیفه بر آن دختر افتاد گفت چه شکایت میکنی گفت ای قایل کلمه طیبه لا
اله الا الله دهستیم ما را چون اسیر کرده اید خلیفه گفت شما منع زکوٰة کردید
خوله گفت این واقعه نه چنین است که مردم خاطر نشان تو کرده اند لیکن در
زمان حضرت رسالت ص ع از اغنیای ما زکوٰة گرفته بفقرا میدادند
ما گفتیم الحال نیز بدستور سابق عمل کنید التماس ما را قبول نداشته
ما ضعیفان را اسیر کردند یکی از حضار گفت یا امیر المؤمنین چرا این دختر سخن
میکنی

میکنی که ایشان بعد از این امری ابیکونه کلمات از روی عجز میگویند
خوله گفت من راست میگویم شما هرچه خواهید کنید پس خلیفه زنان
بزبان گوهر فشان گفت در عهد رسول خدا ص ام قاعده بود که
هر کس از اصحاب بر سر اسیری جامه می انداخت دیگر کسی
از آن جامه چیزی زیادت نمیکرد آن اسیر تعلق باو میداشت شما
نیز چنین کنید دو کس طلب آنکه خوله را از زنی گیرند جامه بر وی
انداختند خوله گفت لا والله هرگز این خیال صورت نه بندد
و این امر محال از قوت بفعل نیاید و هیچکس مرا مالک نشود اند
شده مگر آنکه خبر دهد از آنچه در حین ولادت من از من واقع شده
و بیان کند آنچه در آن وقت تکلم نموده ام یکی از حضار گفت
این دختر بفزع آمده سخنان لاطایل میگوید گفت بخدا که من
درین قول صادقم نه کاذب درین اثنا سرور غالب علی
ابن ابیطالب ع بمسجد درآمد و این ماجرا از رسول تفصیل استماع
نموده فرمود ای قوم صبر کنید تا ازین ضعیفه کیفیت حال سوال
کنم بعد از آن فرمود ای خوله چه میگوی گفت آنجماعه قصه تملک من
دارند و من منتظر آنم که هرکه خبر دهد از آنچه در حین ولادت از من
واقع شده فرمود گوش دل بجانب من دار و روی توجه بسوی من

آر در آن وقت که تو در شکم مادر بودی و درد طلق بر مادرت غالب
شد دست بمناجات بر داشته گفت اللهم سلمنی من هذا
المولود یعنی بار خدایا مرا در ولادت این فرزند سلامتی کرامت فرمای
در آن ساعت دعایش مقرون باجابت رسید و تو متولد شده گفتی
لا اله الا الله محمد رسول الله و گفتی ای مادر مرا از غم بحاله در
می آرد چه ترسیدی و او را از من فرزندی متولد خواهد شد جماعتی که در آن
وقت حاضر بودند ازین سخنان تو متحیر گشتند و آنچه از تو شنیده بودند
بر تخته مس نقش نمودند و آن تخته را مادرت در محل تولد تو دفن کرد
چون بروی اثر موت ظاهر شد ترا بحفظش وصیت نمود و در
زمانی که ترا اسیر می کردند تمامی همت خود بر آن مصروف برداشته آن
لوح نموده وقت بیرون آمدن خود را با آن رسانیده بر بازوی راست
خود بستی بیرون آر که صاحب آن فرزند منم و نامش محمد خواهد بود
راوی گوید دیدم خوله را که رو بقبله نشسته گفت اللهم
انت المفضل المنان اوزعنی ان اشکر نعمتک
التی انعمت علی و لم تعطها لاحد الا و اتممتها
علیه و آن تخته مس بیرون آورده در پیش حضار مجلس انداخت
چون صحابه این نوع واقعهٔ غریبه مشاهده کردند گفتند صدق
رسول الله

رسول الله حیث قال انا مدینة العلم و علی بابها
بعد از آن ابوبکر گفت یا ابا الحسن این دختر حق و ملک تست امیر المؤمنین
هم خوله را جهة احتیاط باسماء بنت عمیس که در آن ایام زوجه ابی بکر بود سپرد
تا از برای او وارثی پیدا شود و بعد از یکماه برادر خوله از جانب خواهر وکیل
شد با امیر المؤمنین ع عقد بست منقبت بر علم بکمال او پوشیده نیست که پیدا و
پنهان به نزد دشمن نیست منقبت هم در کتاب مذکور از ابن عباس منقول
است که در زمان یار ثانی قدوه اصحاب عمر بن الخطاب مردی بود اعرابی
آذربایجان شتری داشت که معاش عیال و اطفالش از مزد کرایه آن میشد
روزی از غلبه مستی جمهار گسسته رو به بیابان نهاد و آن مرد هرچند در
گرفتش سعی نمود مفید نیفتاد لاجرم چندی از اقربایش گفتند ما شنیده ایم
که چون امثال این مشکلات در حین حیات سرور کاینات علیه افضل الصلوات
واقع میشد رفته باین سرور عرض میکرد حق سبحانه و تعالی از یمن دعای
آن سرور آن مشکل حل میکرد و بهذا الحال اگر رسول از دار فنا بدار بقا
ارتحال نموده او را جانشینی است پیش او باید رفت تا ببرکت دعایش
این شتر رمیده رام گردد صاحب شتر خود را بمدینه رسانیده بملازمت
خلیفه ثانی آمده اظهار حال کرد فرمود ترا استغفار باید نمود که مرحاصل
شود گفت ای عمر بسیار استغفار کردم مؤثر نیفتاد فرمود بس تمود

نویسم اما چرا که تو دلیر رفته جش آن شتر چند روزی با مدعا بحصول انجامد بعد از این
نوشت که این مکتوبیست از جانب محمد بشما ای منافق جن [illegible] باید
باید که شتر رمیده را مطیع و منقاد کرده اید و از مخالفت این حکم بحذر باشید
آن مرد مکتوب را آویخت بر دل سوخته خود ساخته متوجه آذربایجان گشته
راوی گوید من بخدمت حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه الصلوات و السلام
کرم الله وجهه رفته صورت واقعه معروض داشتم فرمود مطابق معجزه نبی
کرامت ظاهر نشود دگر از وصی چون این سخن شنیدم مترقب و مترصد میبودم
که اگر کسی از آذربایجان بیاید حال صاحب شتر معلوم کنم روزی دیدم
آن مرد می آمد چند قدمی پیش رفته از حالش پرسیدم گفت چون مکتوب را
پیش شتر افکندم حمله بر من کرده مرا بزمین انداخت پس برادرم بعد از
ساعتی در رسید به تردد بسیار مرا خلاص کرد بعد از آن مدت مدید
تشویش کشیدم و این زخمی که بر روی من می بینی در آن وقت واقع
شده چون بحال آمدم گفتم پیش عمر رفته اظهار حال خود کنم تا فکر معیشت
عیال و اطفال من نماید چون بدار الشرع متوجه شدم با همراه رفتم عمر بعد از
استماع احوالش گفت حق سبحانه و تعالی برای هر کاری کسی را آفریده
ای ابن عباس این مرد را پیش حضرت علی بن ابی طالب برده حقیقت
کار معروض دار چون من و آن مرد بملازمتش رسیدیم بمجرد مواجهه
تبسم زد

متبسم شد فرمود در آن موضعی که شتر است بگوی اللهم
انی اتوجه بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین
اخترتهم على العالمين اللهم ذلل لي صعوبتها و
اكفني شرها فانك الكافي والمعافي
والغالب القاهر آن مرد این دعا یاد گرفته با آذربایجان رفت
سال دیگر دیدم آن شتر را زیر بار آورده بحج آمد و تحفه بسیار جهت
شاه ولایت هم آورد آنحضرت فرمود احوال را تو میگویی یا من
گفت یا امیر المومنین تو بفرما فرمود در وقتی که نظرت بر شتر افتاد دعا
خواندی شتر تخضع و تزلزل تمام پیش تو آمده خوابید اطاعت
ات کردن نهاد گفت بهمین عنوان بود که بر زبان مبارک بیان
نمودی و دیگر هر سال بحج آید و انتفاع بسیار از نتایج آن شتر
گرفته متمول گردید آنگاه آنحضرت رو بمن کرده بزبان خارق
بیان فرمود ای عبد الله اگر کسی را مشکلی در کار و نقصانی در مال
و یا بیماری در اهل و عیال پدید آید و از روی خضوع و خشوع دعای
مذکور خوانده بدرگاه حضرت الهی تضرع نماید البته حاجتش روا
گردد منقبت هم در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله منقولست که روزی حضرت امیر المومنین ع کرم الله وجهه فرمود حق

سبحانه و تعالی [illegible]
کرامت [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] که این هر دو [illegible]
[illegible] پسران امیر علی [illegible] استماع
این سخن رنگ مبارکش متغیر گشت و بغضب تمام گفت ای عبد الله تو در حیات من چنین خبرات
[illegible] ترا از بستر خواب سر بریده [illegible] کشند [illegible]
[illegible] روان چون شب
بسر آمد فردا صباح بر بستر خوابش کشته یافتند و معلوم نشد قاتلش کیست و سبب کشتنش [illegible]
منقبت در روضة الشهدا مسطور است که بقول اشهر حضرت امیر المومنین را هفده پسر بود و [illegible]
[illegible] پس کم و بیش [illegible] در صغر سن وفات یافتند چنانچه محسن که سقط شد
و در آن زمان که حضرت امیر المومنین ع عدد دوازده بزبان مبارک آورده بر اولاد [illegible] بودند
بر این تقدیر صحیح آن قول ثبوت پیوست والله اعلم بحقایق الامور منقبت
در کتاب مذکور از حضرت امام حسین ع منقولست روزی پیش حضرت امیر المومنین ع کرم الله وجهه
بر ما اذا زلزلت الارض زلزالها می خواندم تا به این آیه رسیدم که و قال الانسان
ما لها يومئذ تحدث اخبارها [illegible] از زمین سؤال میکنند
و زبان [illegible] شخصی حاضر گفت یا امیر المومنین مراد از
[illegible]

مرا دو [illegible] و على الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم
چیست و غرض از اصحاب اعراف کیست فرمود ماییم رجال اعراف
که میشناسیم دوستان و انصار خود را از روبهای ایشان و باشیم
میان دوزخ و بهشت وای بر آن کسی که انکار او کنیم و در شأنی این
مکالمه چند [illegible] خطاب کرد [illegible]
اظهار تشیع میکرد و این مرد منافقی بود که در جنگ نهروان که [illegible] از جانب
خوارج بیرون آمد با لشکریان شاه مردان محاربه کرده بدرکات جحیم
واصل شد و سرکار او معلوم گردید شخصی دیگر آمده گفت یا امیر المومنین ترا
دوست میدارم فرمود چرا دروغ میگویی او گفت حقا تو بر سرایر ضمایر
اطلاع تمام داری خجل شده رفت آنگاه مردی دیگر آمده گفت من ترا
و فرزندان ترا دوست میدارم و مراعات محامد بیش از پیش بیان نمود
و در بیان فضایل و مناقب دودمان آنحضرت سعی موفور بظهور رسانید
فرمود اینکه میگویی نه از تصدیق قلب است بلکه محض نفاق است زیرا
که محبان حقیقی و مخلصان تحقیقی ما را علامات و آثار است و ما می شناسیم
ایشان را هیچ کس دوست خاندان ما نشوند هر چند جهد نمایند اول لوث
دوم مخنث سوم [illegible] چهارم حرام زاده پنجم آنکه مادرش
در حالت حیض حاصل کرده باشد چون آنحضرت این مقالات شنید

بچه پیش معاویه لعین رفته یکی از متعنتان او شنیدند که همراه متقدای
والازمان حضرت امیرالمؤمنین ع جنگ کرده بدرکات جهنم رفت
للمؤلفه عبث است ز مجک حب آن امام انام حلال زاده کدام و حرام
زاده کدام منقبت هم در کتاب مذکور عمران از پدر خود میثم التمار روایت
کنند که گفت روزی امیرالمؤمنین ع کرم الله وجهه بمن فرمود که اگر معاویه
ترا طلب نموده امر کند که از من تبرا کنی چه خواهی کرد گفتم هرگز این کار نکنم و
دست از دامن ولای تو برندارم فرمود والله امر بقتل و صلب تو خواهد کرد گفتم
صبر کنم از راه محبت و وداد و طریق اعتقاد تو بسبب سر و جان در بگردم للمؤلفه
اگر سنگ جفا رسد و گر تیر بلا بارد دل از کویت نخواهم کند تا جان در بدن
دارم فرمود اگر چنین کنی از آتش دوزخ محفوظ و بوصول جنان و باش در بهشت
باشی عمران گوید پدر من با من گفت روزی باشد که معاویه ترا از تو طلب کند
و تو گوی پدرم در مکه است او جماعتی از سرهنگان با تو در قادسیه مقیم
سازد تا در وقت مراجعت از مکه مرا گرفته پیش او برند که من این خبر از
حضرت امیرالمؤمنین ع شنیده‌ام چون مدتی برین گذشت پدرم بحج رفت
و در همان ایام معاویه کس بطلبش فرستاد غلامانش اطراف خانه را گرفته در طلبش
سعی بلیغ نمودند چون نیافته مرا پیش معاویه بردند گفت پدرت کجاست حاضر کن
گفتم بحج رفته الحال در مکه معظمه است پس جمعی از توابع خود همراه من بقادسیه
فرستاد

فرستاد و چند سال در قادسیه مقیم بودند که پدرم مراجعت نمود چون گرفته پیش معاویه
لعین بردند گفت ای میثم اگر حیات خود میخواهی علی بن ابیطالب را نفرین
کن گفت لعنت خدا بر شما و نفرین کنندگان حضرت امیرالمؤمنین علی
باد ابدالآباد من هرگز این نوع ظلم بر خود روا ندارم پس بفرموده معاویه لعین
او را بر در خانه عمران بن حریث و از کونه اونجنید بعد از چهار روز خون
از دهنش جاری شد در خیال میکشتند سؤال کنید از من تا خبر شما را از فساد
وقایع بنی امیه چون سخنانش بمعاویه لعین رسید گفت لجام در دهن او
کنید تا سخن نکند چون لجام در دهنش کردند همان روز بجوار رحمت ایزدی
واصل شد و اول کسی که لجام در دهن قایل کلمه لا اله الا الله محمد
رسول الله کرده معاویه بود و نیز منقولست که در این چهار روز میثم هر چند
از برای گذاردن نماز فریضه اجازت میخواست معاویه در جواب میگفت
تا بر علی بن ابیطالب نفرین نکنی نمازت کی مستجابست در خلاصة المناقب
محبت حضرت امیرالمؤمنین ع را بسه وجه بیان کرده ظاهر و باطن و تحقیق اما بوجه
ظاهر تعلق وارد است که ایمان مورث ولایتست کما قال الله تعالی
الله ولی الذین آمنوا و امیرالمؤمنین علی ع امام اهل
ولایت کما قال النبی لعلی انت امام کل مؤمن و مؤمنة
بعدی پس اهل ولایت حضرت امیر ع را دوست دارند و بواسطه

ایمان و اهل نفاق بجهت عدم ایمان و اگر بوجه باطن تعلق دارد این
است که جنت مکان محمد رسول الله است کما قال الجنة
وما فیها من النعیم من نوری و قلبی مکان امیر ع در دل رسول الله
است لاجرم اهل ایمان امیر ع را دوست دارند بدان که از جنت
نصیب دارند و ارباب نفاق اگر چه دعوی محبت کنند اما دوست
ندارند زیرا که از جنت ایشان را نصیبه نیست و اگر بوجه تحقیق تعلق دارد
چون تجلی احدیت عیان ثابته ظاهر گشت و معارف و اسرار را جمع
اعیان از حق سبحانه و تعالی در آن نهاد و آن تجلی و مظهر آن صور
علمیه ذاتیه اعظم آمد و جوهریت او مجلای ذات شد و نور آن جنت
او مجلای علم گردید که آن بحقیقت محمد است لاجرم علی مجلای ذات
قدیم آمد زیرا که علی از من است پس در هر که جمال ذات و صفات
بیشتر ظهور کرد علی را دوست تر دارد و در هر که کمتر کمتر للمؤلفه
روز ازل داریم ما در دل هوای مرتضی توتیای دیده جان خاک پای
مرتضی ای خوشا جانی که در راه وفایش گشت خاک صد هزاران جان
گر بود سازم فدای مرتضی مژده عمر ابد بادا بر آن کز صدق
دل ساخت جان خود فدا اندر وفای مرتضی دوستی مرتضی
بگزین بجان ای شیخ شهر کس ولی هرگز نگشته بی ولای مرتضی
صد هزاران

خود
از سینه مهران و ... که لطف از رسیح بود ای خدا جو ساز در ثنای
مرتضی ... فی الحقیقه ... جانشین احمد مرسل
ور ای مرتضی ... او هر کس که جوید کرده است باش کره هرکه باشد
مادر ای مرتضی ... کله ای باب علم احمدی شو از خدا زیرا که بر شاهان شرف
دارد و کله ای مرتضی گر شب و روزت سوی کله ای او بین گز دو عالم ساختش
فارغ عطای مرتضی ... ابتلای دینوی دون پاک دل شو پس بگو ای که
میگوئی دل من مبتلای مرتضی بغض کینه از دل ... کن ای ... گر تو
میخواهی که گردی آشنای مرتضی بود قوت پاکش مانوار تجلی در حضور
نان جو بوده بظاهر گر غذای مرتضی تو غذای روح خود کردی همه چند
و الهی گوی نخواهم جز رضای مرتضی جنت فردوس مشتاقان لقای او بود از که
چون کشفی است مشتاق لقای مرتضی منقبت در احسن الکبار مسطور است که در
زمان ابوبکر بازرگانی مبلغ هزار دینار با ابوبکر سپرده بحج رفت چون بعد از
چند گاه مراجعت نموده بمدینه آمد ابوبکر از عالم فنا بدار بقا شتافته
بود و عمر بن الخطاب بجایش نشسته بازرگان بدار الشرع آمده طلب هزار
دینار نمود عمر گفت مرا از این معنی اطلاعی نیست گفت از عایشه تحقیق باید نمود
شاید او را اطلاع بوده باشد چون از عایشه پرسیدند گفت من نیز وقوف
نیستم بازرگان مشوش خاطر شده بنا بر صحبت آشنای سلمان فارسی

حقیقت حال اظهار کرد سلمان اورا انجناب مستطاب شاه ولایت ب
اورده قضیه موقوف عرض بانه حضرت امیر المؤمنین سید المرسلین صلعم آمده
گفت یا ابا حفص از عایشه اذن حاصل کن تا در موضعی که امانت مدفونست
بنماییم عمر گفت یا ابو الحسن ابوبکر با تو این شرط هر کرده بود فرمود یا ابا حفص
تو محرم ابوبکر بودی و اکنون وصی اویی هرگاه با تو نگفته باشد با من
چون گوید لیکن افزدکار ابوبکر بارض امر کرده که هرچه از شرق تا غرب
بروی بگذرد با من بیان کند آنگاه بمنزل عایشه تشریف برده اشارت کرد
موضعی که بقدم بکنند چون کندند ظرفی بر آمد که هزار دینار در و بود چون طفیل
حضرت امیر المؤمنین حق بحق دار رسید و دین از گردن ابوبکر نیز ساقط
حضار بانکار تمام گفتند کس که ام زبان وصف علی بن ابیطالب علیه السلام کند
که در هر وادی از همه در پیش است هم در علم و فراست و هم در قوت و شجاعت
و هم در سخاوت و مجاهدت و ریاضت و هم با پیغمبر در نسبت و قرابت
منقبت و هم در کتب مذکور مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب
دو سوداگر بتجارت رفته بودند و زنان هر دو حامله بودند اتفاقا در
یکروز وضع حمل هر دو شد یکی پسر زائید و دیگری دختر آن زن دهقی کار فرموده
دختر را بجای پسر گذاشته متصرف پسر شد مادر پسر از ین معنی واقف شد
بعد از قیل و قال بسیار بدار الشرع آمده دادخواه شد خلیفه فرمود تا

چون در عرب قاعده اکثر جهال بود دختر را زنده میکشتند بنابران مادر دختر

عورت

عورت دویم را تهمت کنند پس لقای عورت چرا دختر خود پسر این ضعیفه را
بدل کردی گفت یا امیر المؤمنین محض تهمتی است که در حق من میکنند چون
درین قضیه گواهی در میان نبود و در شرع بی شاهد هیچ مبحث تنقیح نمی پذیرد
بنابرین خلیفه گفت این ماجرا را پیش علی بن ابیطالب برید بیت مقتدای
دین باستحقاق اوست مفتی مطلق علی الاطلاق اوست المقصود
هر دو عورت را سلمان فارسی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورده صورت
حال معروض داشت امیر المؤمنین علیه السلام ترازو و سنگ و شیشه طلبیده یکی از آن
دو زن فرمود شیشه را پر از شیر خود کن چون کرد وزن نموده بریخت زن
دیگر را فرمود تا آن شیشه را پر از شیر کرد همچنان وزن کرده بریخت پس
حکم کرد که پسر از آن این زن است و دختر از آن او چون این خبر بعمر بن
الخطاب رسید گفت یا ابا الحسن چگونه تشخیص این امر غریب نمودی فرمود یا ابا
حفص شیر مادر دختر سبک می باشد و شیر مادر پسر سنگین بنابرین یقین شد
که پسر از صاحب شیر ثقیل است بعد از آن زن متغلب هم بزبان خود اقرار
کرد که دختر از آن منست منقبت هم در کتب مذکور از عمرو عاص منقولست
که بعد از وفات ابوبکر عمر بن الخطاب بجای او نشست یکی از علمای یهود
آمده گفت عالمترین شما بکتاب خدا و سنت مصطفی کیست عمر اشاره
بمرتضی علی علیه السلام کرد او گفت ای خلیفه هرگاه تو معترفی که او اعلم است

با وجود او تو از مردم بیعت می ستانی گفت او باین کار رغبتی نمی پردازد پس
یهودی روی بامیر علیه السلام آورده گفت تو چنانی که عمر دعوی کرده امیر علیه السلام
فرمود بپرس هرچه میخواهی تا جواب گویم گفت سوال من از تو هفت
و سه و یک است فرمود چرا نگوئی هفت گفت اول از سه پرسم اگر
جواب توانی گفت دیگر هم سوال کنم امیر علیه السلام فرمود شرط کن که اگر جواب
سوالات تو گویم بدین اسلام در آیی یهودی قبول نموده گفت
خبر ده از قطره خونی که اول بر زمین چکید و از چشمه که اول بروی زمین
روان شد و از درختی که اول در زمین پیدا شد فرمود که باعتقاد شما خون
هابیل که قابیل او را بکشت و نه چنین است آن قطره خون بطن حوا است
که پیش از وجود شیث بر زمین افتاد و بعقیده شما چشمه اول در بیت
المقدس بود و نه چنانست آن چشمه حیات است که خضر در زمان
ذو القرنین او را یافت و ماهی در و افتاده زنده شد و موسی و
یوشع بن نون بدو رسیدند و شما گویید درخت اول زیتون است
که نوح بجهت کشتی نشاند و نه چنان است آن عجوه است که آدم
علیه السلام از بهشت با خود آورد و انواع شجر از آنست یهودی
گفت بدان خدای که حاملی لیل و نهار است که پدرم هارون
باملای موسی چنین نوشته اکنون خبر ده از سه گانه دیگر اول

قبر اول

بعد آن حضرت امام علیه الصلوات والسلام چند امام اند و دویم در که ام بهشت
باشند سیوم از اول سنگی که از آسمان بر زمین آمد فرمود دوازده امام
عادل باشند و زیان ندارد ایشان را ظلم هیچ ظالمی و دلتنگ نشوند
از مخالفت هیچ مخالفی و سبکبارات علیه السلام در بهشت عدن باشد و ایشان
نیز با وی باشند و اول سنگی که بر زمین آمد بدانش شما صخره بیت المقدس
است و نه چنان است آن الحجر الاسود است در بیت الحرام که جبرئیل از آسمان
آورده یهودی گفت من نیز در کتاب هارون چنین دیده ام و گفت سوال
هفتم آنست که بعد از وصی خاتم انبیا چند سال باشد و او را بکشند یا بموت
خود بمیرد فرمود وصی پیغمبر منم و شصت و سه سال عمر من خواهد بود و از زخم
شمشیر شهید شوم کشنده من بدتر از عاقر ناقه صالح باشد یهودی زار زار
بگریست و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد
رسول الله و اشهد انك وصي رسول الله پس ورقی بخط عبرانی
از آستین بر آورده بدست حضرت امیر علیه السلام داد و آنحضرت در وی نگریسته
بگریست یهودی گفت یا وصی خیر المرسلین موجب گریه چیست فرمود تو اطلاع
دارم که حق سبحانه و تعالی مرا یاد کرده زیرا که درین ورق نام من مرقوم است
گفت آن را بین نامی آنحضرت انگشت مبارک بر آن نهاد و فرمود من در
تورات بایلیا و در انجیل بمیدرا موسوم و همچنان میگریست و میفرمود

الحمد لله که تمام درکتب و صحف ابرار ثبت کرده و مرا از فراموش شدن
نگاه داشته. منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان خلافت
عمر بن الخطاب نفری چند از علمای یهود آمده گفتند ای امیر مؤمنان
میخواهیم از تو چند سوالی کنیم اگر جواب آنها گویی ما بدین محمدی ایمان آریم
عمر گفت بپرسید هرچه خواهید گفتند ما را خبر ده از قفلها و کلیدهای آسمان
و از رسولی که از جن و انس نبود و قوم خود را انذار کرد و از پنج چیز که خلقت ایشان
که بواسطه رحم نشده و خبر ده از یکی و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت
و نه و ده و یازده و دوازده. عمر بن الخطاب ساعتی فکر کرده گفت معذور
دارید که مرا معلوم نیست اما شما را پیش مردی بریم که او بحکم خدا و
رسول اعلم و افضل این امت است پس با یهودیان پیش [illegible] آمد و ایشان
در حضرتش جواب [illegible] فرمود قفلهای آسمان شرک است و کلیدهای حروف
لا اله الا الله محمد رسول الله و رسولی که نه از جن و انس
و انذار قوم خود نمود مورچه است که چون لشکر سلیمان بر قوم او
گذشت او گفت در آشیانهای خود در آیید لشکر شما را پایمال کنند کما
قال الله تعالی یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان و جنوده. آن پنج تن که خلقت ایشان نه از رحم است آدم
و حوا و عصای موسی که ثعبان میشد و ناقه صالح و کبش ابراهیم علیه السلام بود

دلی فرمان

و یکی خدا است جل جلاله که شریک ندارد و دو آدم و حوا و سه موالید
سه گانه و چهار کتب سماویست توریت موسی و انجیل عیسی و زبور
داود و فرقان محمد علیه الصلوة والسلام و پنج نماز پنجگانه
است و شش بحکم و لقد خلقنا السموات والارض
وما بینهما فی ستة ایام شش روز است و شش جهت
نیز توان گفت و آنچه هفت است بحکم و بنینا فوقکم
سبعا شدادا هفت آسمان است که بر زبر یکدیگر خلق
کرد و هشت فرشته‌اند بر دارند عرش کما قال الله تعالی
و یحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة و نه آیات
بینات که بموسی علیه السلام فرستاد چنانچه در قرآن خبر میدهد
لتسع آیات بینات و ده عشره است که موسی وعده کرده
بود که سی روز در کوه طور ساکن باشد از آن ده روز دیگر تمام کرد
که چهل روز شد چنانچه میفرماید و واعدنا موسی ثلثین
لیلة و اتممناها بعشر و عقول عشره نیز توان گفت
و آنچه یازده است برادران یوسف‌اند که حق تعالی از آن خبر میدهد
انی رأیت احد عشر کوکبا و آنچه دوازده است
دوازده چشمه است که بعصای موسی ظاهر گردید کقوله

کقوله تعالی ان اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتی عشرة
عینا چون یهودیان این سخنان از حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه شنیدند
گفتند گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد رسول الله است و تو یا علی وصی محمد
[illegible] رسولی چنانچه هارون وصی موسی بود و همه یکبار مسلمان شدند
الحمد لله علی التوفیق مؤلف گوید که در کتاب الغرائب چنین مسطور است
که این یهودیان سه نفر بودند دو ایمان آوردند و یکی گفت من نیز ایمان
می آرم اگر چند سوال مرا جواب گویی امیر فرمود بپرس گفت در آسمان
و قمری و خروس و جغد و اسب و حمار چه میگویند فرمود در آسمان
الرحمن علی العرش استوی میگویند و خروس اذکروا الله یا
غافلون و قمری اللهم العن مبغض محمد و آل محمد و جغد
سبحان ربی المعبود و اسب در روز جهاد اللهم انصر
عبادک المؤمنین علی الکافرین و حمار بر عشار لعنت میکند
و ابلیس را دید بانگ میزند سائل گفت راست فرمودی که من در توریت
نیز چنین خوانده‌ام و اکنون یک سوال از حال اصحاب کهف دارم فرمود
حق سبحانه و تعالی خبر حال ایشان در قرآن مجید داده آنگاه قصه
مذکوره از اول تا آخر بیان نمود آن یهودی سیوم نیز بشرف اسلام مشرف
شد فغانی گوید امام اوست که داند رموز منطق طیر نه آنکه ره زن مردم شود بدام

دغل

و از منقبت هم در کتاب مذکور از ابی لیلی منقول است که ملک روم مال
بسیاری بجهت [illegible] در ایام [illegible] فرستاد چون آوردند [illegible]
داد و قاصد او را [illegible] بود و رسولان ملک صورت حال بقیصر نوشتند
در جواب نوشت که هر کس جواب این سه مسئله بگوید وصی پیغمبر اوست مال
تسلیم وی نمود و اگر کسی از عهده جواب برنیاید [illegible] رسول
دوم پیش ابوبکر آمد گفت تو خلیفه رسول خدایی گفت بلی گفت مرا خبر ده
از آنچه خدای تعالی را نیست و دوم آنچه نزد حق سبحانه و تعالی نیست سیم آنچه
که خدا نمیداند ابوبکر نظر بر ظاهر کرده گفت این چه کفر است که میگویی
و عمر بن الخطاب نیز پیش آمده درشتی نمود ابن عباس گفت این انصاف
که با سائل سختی پیش می آیید بگوئید نمیدانیم شیخین گفتند تو میدانی گفت
نه اما کسی را میدانم که او عالم تر از همه ماست و آن علی بن ابی طالب است
گفتند جزاک الله بدرستی که راست گفتی پس رسول قیصر را پیش حضرت امیرالمؤمنین
آوردند در وقتی که آنحضرت از تحریر کتابت فارغ شده بود رسول قیصر بعد از
ادای تحیت و سلام سؤالات مذکوره را معروض داشت فرمود آنچه خدا را
نیست شریک است و چیز که خدا نمیداند قول شماست که میگوئید عیسی پسر خداست و
خدا او را پسر خود نمیداند کما قال الله تعالی و ما یعلم فی السموات
والارض یعنی خدا نمیداند که او را پسری هست در آسمانها و زمین و آنچه

زد فه ابن [illegible] رسول [illegible] ان لا اله
الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد انک
وصی رسول الله [illegible] حضرت امیر المؤمنین ع نمود انحضرت
[illegible] تقسیم نمود منقبت هم در کتاب مذکور از اصبغ بن نباته
منقول است که در زمان عمر بن الخطاب پنج نفر را بعلت زنا گرفته بدار الشرع
آوردند عمر گفت تا هر پنج را حد زنند حضرت امیر المؤمنین ع کرم الله وجهه گفت این حکم کم
الحجه [illegible] این چنان نموده پس امر کرد یکی را که گردن بزدند دویم را
سنگسار کردند سیوم را حد زدند چهارم را نیمه حد زدند و پنجم را تعزیر
کردند عمر گفت یا ابا الحسن پنج کس را در یک قضیه پنج حکم مختلف کردی
فرمود اول را که گردن زدند ذمی بود که با زن مسلمان فساد کرده بود دویم آنکه
سنگسار کردند محصن یعنی زن داشت و زنا کرده جزای آن رجم بود و آنکه حد زدند
مجرد بود و چهارم بنده بود نیمه حد زدند پنجم دیوانه بود حد او تعزیر است بعد از
تحقیق تمام اهل مدینه زبان بمدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین ع گشوده وارث
علم سید المرسلین دانستند منقبت هم در کتاب مذکور از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که روزی حضرت امیر المؤمنین بجویره
بن مسهر گفت در وقتی که او عازم مزرعه خود شده بود که در راه شیری بتو
ملاقی خواهد شد مترس و بگو یا ابا الحارث انا اسد الله الغالب از

و او را

[illegible] اسد الله الغالب
امان داده چون [illegible] جویریه [illegible]
لب از شیر کوتاه کرد [illegible] پنج نوبت [illegible] سر در پیش افکنده
رفت چون برگشته آمد [illegible] احوال گفت
امیر المؤمنین آنچه فرموده بود دیدم [illegible]
پنج مرتبه همه [illegible] فرمود [illegible]
بر سان منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که نفری چند [illegible]
حضرت امیر المؤمنین ع آمده گفتند اراده داریم که [illegible]
[illegible] باشیم [illegible] آنحضرت
[illegible] که از سر اعتقاد و اخلاص [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible]
هنوز نشسته بودند فرمود آنچه شما میگوئید نه از صمیم قلب است
زیرا که از موی سر که نشنیده از سر چگونه خواهید کرد منقبت هم
در کتاب مذکور از حبشی بن جناده منقول است در وقتی که مردم با ابو بکر
بیعت میکردند من بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع رفتم فرمود ای حبشی میدانی
این مرد که امروز بیعت میکند چند گاه در دنیا باشد گفتم نه فرمود چندین
وقت حکومت کند و بمرگ خود بمیرد پس عمر بجایش نشیند و چندین وقت
حاکم باشد آنگاه شخصی او را زخم زند پس عثمان بجایش نشیند و العذر

چندین سال مسلمانان اجماع نموده او را بکشند بعد از آن مردم
حجاج تمام مرا امیر خود کرده اند و در اندک زمانی طریق خلاف و
نفاق سپرند راوی گوید آنچه وصی مخبر صادق خبر داده بود از مدت
ایام خلفای ثلاثه و غیره بی شایبه تفاوت بعین عیان معاینه کردم
منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که سوید ابن غفله بخدمت حضرت
امیر المؤمنین ع [illegible] آمده گفت بوادی قری بگذشتم دیدم خالد
ابن عرفطه وفات یافت از بهر وی طلب استغفار کن فرمود او نمرد
با مقدمه لشکر ضلالت بشود و علمدار ایشان حبیب ابن حماد باشد حبیب
حبیب در آن وقت حاضر بود بر پای خواسته گفت یا امیر المؤمنین
من شیعه توام حاشا که علمدار مخالفان تو شوم فرمود امروز چنین
میگوئی البته خواهی برداشت و اشاره بباب الثعبان کرده
گفت از این در با علم خواهی در آمد چون واقعه جانکاه کربلا شد
عبید الله زیاد و عمر سعد سردار و سپهسالار لشکر بودند و خالد مقدمه
لشکر و علم بدست حبیب بود مطابق فرموده حضرت امیر المؤمنین ع
بباب الثعبان در آمد منقبت هم در کتاب مذکور از ابراهیم بن محمد
الاشعری منقول است که حضرت امیر المؤمنین میخواست پاره مالی ببصره
فرستد شخصی آمده گفت یا وصی سید المرسلین ع مالی که ببصره میفرستی

حمالی

[illegible] من [illegible] [illegible]
آنچه [illegible] برده [illegible]
شخص منفعل شده از مجلس [illegible] منقبت [illegible]
عباس منقولست که چون حضرت [illegible]
ذی قار فرود آمد و فرمود فردا بامداد هزار مرد از کوفه بما رسند من منتظر
شدم که [illegible] و پیش [illegible] مردم بی عدد [illegible] تا صبح جماعه
رسیدند [illegible] نهصد و نود و نه نفر آمده که دست با
خود گفتم عجب که یکی کم شد در این حال از دور پیدا با جامه قبای صوف
در بر و آلات حرب برخود در است کرده پیدا شد پس بسعادت ملازمت
مشرف گشته گفتم یا امیر المؤمنین او یا وصی خیر المرسلین دست حق پرست
بده تا من بشرف بیعت تو در این سفر اقرار و جهاد کرده و در
حضور فرموده موفور السرور تو با این قوم باغی جنگ و محاربه کنیم که
بدرجه شهادت رسیم و این سعادت با خود به بهشت برد امیر المؤمنین ع
ع دست مبارک باو داده فرمود خبر داده بود مرا ابو القاسم محمد مصطفی
که اویس نام مردی را از امت من دریابی که او آزاد کرده خدا است
و بعدد موی گوسفندان ربیعه و مضر از امت من بشفاعت او در بهشت
روند و او شهید شود هنگامی که تو با اهل بغی محاربه کنی راوی گوید چون

هزار مرد در حساب من خوش شده ام اویس در حرب صفین مطابق
فرمود حضرت امیرالمؤمنین بدرجه شهادت رسید منقبت هم در
کتب مذکور از ابن عباس و جابر بن عبدالله و جابر بن انصاری و مالک
و مقداد بن اسود کندی رضی الله عنهم منقولست وقتی که شاه
ولایت پناه متوجه شام بود در روزی غبار از راه کرد و انبوه جمعی از
راه دیده مرکب نظر فی راند اصحاب گفتند یا امیرالمؤمنین چرا از راه
شام عنان گردانیدی و بدین جانب متوجه گردیدی فرمود آنچه
من می‌بینم به نظر شما در نمی آید و شاهد غیب بشما روی نمی نماید در این
جانب دیریست در دیر ترسای راه دین عیسی می پاید زناری
بسته در روی بنو احش ناقوس نهاده میروم که تا زنارش بگسلم
و ناقوسش بشکنم اگر موافقت میکنید روی براه آرید و اگر میل بر
مرافقت ندارید مختارید اصحاب در ملازمت حضرت امیرالمؤمنین
بجانب دیر براه شدند چون لشکر ظفر اثر قریب دیر رسید
مرد ترسا از بالای دیر سر بر آورده شاه ولایت پناه را دید در میان
لشکر مانند ماه در میان اختر روی باستفسار آورده گفت
ای جوان سرخ روی از کجا می آیی و بکدام طرف راه می پیمایی
شاه ولایت پناه فرمود از مدینه می آیم و بسوی شام بجهت غزا

بعد از

توجه نمودیم از روی بیت شاه ولایت پناه ای جوان ترسا بطلوع کوکب دیده بود از
بسرحد ولایت اسلام رسانید پس از استغفار نمود زنار فرو بشویید و نشان دارد
طایفه زدیان گفت تقدا ای ترس همه نام و نشان و حکایات ترسا
گفت بخوانده ام انجیل روی نامه دارم و از روی کتاب طرف خوانده ام
آن نام چیست ای قبلهٔ عالمتاب فرمود که نام من نام محمد مصطفی
بود و نام من مشتهر گفت در توریت بیت بیت نام است بود
چیست نام مصطفی است و نام انبیا گفت تو مسیحی که فرود آمدی از
آسمان که دور گردانی بیخ و غبار از اهل ایمان گفت مسیح نیستم اما عیسی
از دوستداران و محب شعاران منت ترسا گفت تو موسی
که ید بیضا و عصا آمده با معجز ثانی و ابواب اعجاز بر روی خلق گشاده
گفت موسی نیستم اما او هم از یاران و هوا داران من است گفت پس معبود
خود بگو نام تو چیست و لقبت تو چیست گفت در هر قومی و طایفه مرا نام
دیگر است چنانچه در عرب مرا اهل اتی گویند و مرا بدین نام خوانند طایفه
طایفه مرا حیدر خوانند و اهل مکه مرا ارباب البلد خوانند و اهل ایمان
نام من احمد می قوم کرده و ترکان مرا ایلیا نامند و زنگیان مرا مجیلا خوانند و
هندوان کبشن گویند و در حبشیان حامی عیسی و اهل خطا بالولیان و
در عراق با میر نحل مشهور و در خراسان بحیدر معروف و در یمان

اول نوشته بعبد المحمد و در دوم بعبد الصمد و در سیوم بعبد الحجه در چهارم
نامم ذوالفضل است و در پنجم مزکی و در ششم مسمی برب العلایم و در هفتم
تجلی اعلی حضرت عزت در مسند امارت نشانده و امیرالمؤمنین خوانده
و جد امجد و ابن عم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ابوتراب در زبان رانده و پدرم
ابوالحسن کنیتم خوانده و مادرم ابوالعشیر مرد ترسا بعد از استماع این حکایات
روی بنو احش ناقوس نهاد و از دردون الصامت آواز پر ولوله داشت شاه
ولایت پناه فرمود هیچ میدانی که نا قوس که ام راه می نوازد و در کدام
نغمه می پردازد و چه میگوید و نواز که میجوید گفت این از روی رنجه است
و من از خاک او خیچه خصال زبان روحی چه داند و عجمی خط چگونه خواند شاه
ولایت پناه فرمود سلیمان زبان مرغ و مور دانستی و چنان زبان آن
تو هستی من وصی مصطفی علیهم محل استبعاد نیست که اگر آنچه ناقوس
تو گوید بیان نمایم پس فرمود ناقوس سبوح قدوس سبحان
ذوالمنان حق آن حق میگوید آنگاه از نوای ناقوس تسبیح تعلیم داد
و آن منوال از روی در نوا انداخت ترسا چون این حکایات از شاه ولایت
پناه بشنود و همچنین برهانی مشاهده نمود در از بالای دیر فرود آمد جهت
و چون کبوتر بمعلق رزوق پرداخت حضرت رب العزت فرشته را فرمود که او را
مدد وارد و او را در هوا گرفته بر زمین که از دچون بر زمین رسید آهی از جگر بر

بکرد کی

کشید که بآسمان رسید و مضمون این بیت تکلم نمود بیت پس که با دولت
جام محبت خورده ایم گوش کرده ایم ست کرده نعره مستان و چهار صد ترسا که در آن
دیر بودند چون نعره او شنیدند بیرون دویدند و ماجرا از وی پرسیدند ترسا گفت
در انجیل خوانده ام که پیغمبر آخر زمان در این دیر بیاید و مستوجب مدح و ثنا باشد
هر که با او ایمان آرد نجات یابد و هر که طاعت او نکند بسوی دوزخ شتابد ترسایان
چون این سخن از رهبان شنیدند بخدمت حضرت امیرالمؤمنین رسیدند مسلمان
گشتند الحمد لله علی دین الاسلام منقبت هم در کتاب مذکور از
ابن عباس رضی الله عنه منقولست در آن جنگ که امیرالمؤمنین کرم الله وجهه میرفت
گفتیم یا امیرالمؤمنین لشکر ما کم است و در آن لشکر بسیار اگر توقف فرمایی تا مردم
جمع شوند اولیتر باشد فرمود فردا از این راه سه جوق لشکر جانب ما شود و هر جوق
پنج هزار و ششصد و شصت و پنج نفر باشد چون روز دیگر شد سوار شده بجانب کوفه
روان شدیم ناگاه غباری نمودار شد لشکر عظیم پیدا آمد شخصی از ایشان
بر آمده با من گفت توجه بکی گفتم عبدالله بن عباس او خاموش شد گفتم صاحب
علم درین لشکر کیست گفت فلان گفتم عدد لشکر چند است گفت پنج هزار و
ششصد و شصت و پنج نفر باز در راهی دیگر رفتیم غباری دیدم همان کیفیت
و جواب و سوال نیز همان نهج مذکور شد المقصود سه جوق ملاقی شدیم و
اعداد لشکر هر سه جوق پرسیدم چنانچه وصی مخبر صادق خبر داده بود

برهمان منوال بود پس برگشته بملازمت آمدم پرسید که از کجا می آیی گفتم
چون دیر شد از امیرالمومنین خبر آن سه جوق نشنیدم در اندیشه افتادم
که مبادا کمتر باشند رفته هر سه جوق را دیدم همان طور بود که عالم علم سلونی
فرموده بود پس گفت ای ابن عم فردا در میان ما و این قوم باغی جنگ شود
بر ایشان ظفر می یابیم بعون الهی و اموال ایشان را تقسیم کنیم هر یک را پانصد
درهم رسد چون روز دیگر شد گفت شما ابتدا بحرب مکنید تقرر نموده قیام نمودیم
پس آن قوم پیش آمده تیرها حواله لشکریان ما کردند چون ما خواستیم که شروع در
حرب کنیم فرمود هنوز لشکر ملائکه فرود نیامده چرا اشتاب میکنید چون
نزدیک بزوال شد درع آنسرور در بر کرده بود جنگ آورد فی الحال لشکر
مخالف هزیمت خورده لشکر ما را مال وافر بدست آمد بعد از قسمت به
هر یک چه رسید گفت پانصد درهم و دو هزار باقی مانده فرمود آن نصیب
حسن و حسین و محمد حنفیه است که هر کدام را پانصد درهم میشود مولف گوید که
سبحان الله این چه عدل است از آنکه نگفت که همه نصیب ماست تا خود
هم برابر باشد بهمه لشکریان با آنکه امیر لشکر بود و از اینجاست که آنسرور صلی الله
علیه و آله و سلم روزی ابوبکر را مخاطب کرده فرمود کَفّی وَ کَفُّ عَلِیٍّ فِی
العَدلِ سَوَاءٌ منقبت هم در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقول است که طلحه و زبیر در روز حرب جمل گفتند کسی را نخواهیم
درع دیگر

علی دشمن تر از وی نداشته باشد که این مکتوب با و رسانند یکی پیش آمد گفت
از من دشمن تر نخواهد بود پرسید که تا چه مرتبه عداوت داری گفت
تمنای آن دارم که او با اصحاب خود در دل من باشند و کسی شمشیر بر من بزند
که دو نیم شوم و آن شمشیر بجان من برسد پس مکتوب را باو سپردند گفتند او را می
شناسی و اگر نشناسی نشان دهیم نشانش اینست که بر استر رسول سوار است
و عمامه سیاه کاینات بر سر و کمان صاحب قاب قوسین در دست دارد
و اصحاب مشتطات سالت آب از پس او صف زده اند که هر که اسم یک بشر
شرزه است باید که ملاحظه نمائی تا پاره پاره سازند پس او آمده نامه بدست امیر اکبر
داد امیر مضمون نامه را بتفصیل گفت و آنچه طلحه و زبیر باو گفته بودند پیش از آنکه
او بگوید چنان لفظا باللفظ بیان نمود که گویا آنجا حاضر بود و آنچه حامل نامه بایشان
گفته بود باو اظهار نمود و سوگند داد او را که فی الواقع چنین بود گفت بلی یا
امیرالمومنین و تا این زمان تو از من دشمن تر نبود اکنون باعتقاد من دوستتر
از من نداری و بیزارم از هر که مخالف رای عالم آرای تست فرمود در رو
بایشان بگو که زنان شما و زنان لشکریان در پس پرده نشسته اند و حرم محترم
آنسرور را در میان فوج آورده اید و خلایق می بینند که درین محافه زوجه
رسول الله است و با عایشه بگو که قول خدا و سخن رسول را قبول نکرده از خانه
برآمدی و در میان نامحرمان آمده تردد میکنی آنانکه ترا برین آورده اند

فردای قیامت رسول خدا آنچه رو خواهید نمود بدرستی که غیر از شرمساری نتیجه
نخواهد بود ایشان را پس آنمرد فرزانه آنچه حضرت امیرالمومنین فرموده بود
رفته بایشان گفته بلشکر ظفر اثر امیر هم برگشته آمد در خدمت بود تا بدرجه شهادت
رسید منقبت هم در کتاب مذکور منقول است از ابی الفضل کرمانی که بر سر
منبر روز آدینه باسناد طویل روایت کرده که در زمان عمر بن الخطاب عورتی
بود عابده و نوافل ادا میکرد روزی دلش کباب خواست بشوهر خود گفت برای من
کباب بیار شوهرش چون در عیش و صلاح آراسته بود گفت اگر در بساط
چیزی باشد از تو دریغ ندارم درین حین گاوی بخانه ایشان در آمد عورت
گفت گاو را ذبح کرده کباب کن مرد گفت گاو مردم بچه دلیل بر ما حلال بود صبر
کن تا قاسم الارزاق سببی برانگیزد که مدعای تو بحصول پیوندد و گاو را
روانه بیرون کرد نوبت دویم باز گاو آمد همان ماجرا میان زن و شوهر گذشت
و گاو را بدر کرده بر در قفل زد بار سیم گاو دروازه را از ورشاخ شکسته در آمد
عورت گفت ای مرد هر کار بر حجتی و برهانی است یقین است که ما را درین گاو
حقی است که سه مرتبه بخانه ما آمد القصه چون زن مرد را در کشتن گاو دلیر ساخت
گاو را ذبح کرده عجالة الوقت پاره گوشت را کباب کرد چون بوی کباب
بمشام همسایه که دشمن او بود رسید بربام برآمد حقیقت را معلوم کرد و دانست که
گاو از کیست رفته بصاحبش گفت که فلانی گاو ترا کشته و هنوز در پوست کنده است
بجواب

چون صاحب گاو آمده دید چنان بود واقع است اهل محله را گواه ساخته آنمرد و زنش را
پیش عمر بن الخطاب برد عمر پرسید که چرا گاو این مرد را کشته در جواب دلیلی که
زنش از بهر حجت گفته بود بعرض رسانید عمر بن الخطاب گفت ای مرد دیوانه شده
گاو مردم را باین دلیل مستولی گشت پس حکم کرد که دستش را قطع کنند آن بیچاره را بصد
عجز بیازار می بردند که حضرت امیرالمومنین کرم الله وجهه را گذر بر آن طرف افتاد
پس بحقیقت حال مطلع شده گفت صدق رسول الله پس فرمود این مرد را باز
بدار الشرع برید که اینک من رسیدم آنگاه آمده گفت یا ابا حفص امروز درباره
این مرد آن حکم کنم که خدا و رسول فرموده عمر گفت یا ابا الحسن حکم حکم تست ای حکم تو
حکم کرد کارد فرمود صاحب گاو را گردن زنند و سرش را در پهلوی سر گاو نهاده فرمود
عدل خدای تعالی را تماشا کنید چون تقرر نموده قیام نمودند عمر بن الخطاب گفت یا
ابا الحسن صاحب گاو را چون قتل فرمودی آنحضرت گفت یا ابا حفص مرا رسول خدا
فرموده بود که بعد از فوت من وقتی باشد که چنین واقعه روی نماید باید که سر
صاحب گاو را ببرید با سر گاو بجائی نهید که سری از اسرار الهی مثل واقعه خضر و
موسی منکشف خواهد گردید پس هر دو سر را بیکجا نهاده یکی از ایشان چنین خواهد
چنانکه کسی نفهمید تا گاو سر آن مرد باواز بلند گفت ای مسلمانان بدانید و گواه
باشید که من پدر این مرد را ناحق کشته گاو را بالغصب متصرف شده بودم
حق سبحانه و تعالی امیرالمومنین را جزای خیر دهاد که در دار دنیا از من

قصاص کرفته و مرا از عقوبت آخرت و خلود دوزخ خلاص داده بعد از آن سر
کاو بتکلم آمده صورت واقعه را اجمال نمود از مشاهده این حال و از استماع
این قال و مقال غریو از اهل مدینه بر آمد و همه یکبار زبان بمدح و منقبت حضرت
امیر المومنین علیه الصلوة والسلام کشودند عمر بن الخطاب در میان دو ابروی علی را بوسه داده گفت لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ منقبت هم در کتاب مذکور از حضرت
امام جعفر صادق صلواة الله علیه منقولست که در زمان عمر بن الخطاب عورتی
چند دختری را آورده گفتند بکارت این دختر را رفته خلیفه آن زن را که متصدی
این دعوی بود با زنان دیگر نزد حضرت امیر المومنین ع آورد و آنحضرت هر یک
از آن زنان را علیحده نشاندند و آن زن مدعی را در خانه دیگر و یکی را طلبیده شمشیر
کشیده فرمود اگر دروغ گوئی سر ازتن تو بر دارم آن زن گفت یا امیر المومنین
الامان الامان قصه چنان است که این دختر یتیم را شوهر این زن
مدعی با و سپرده بسفر رفته و او از تو هم آنکه چون شوهرش از سفر باید مبادا
دختر را بزنی بگیرد و زنان همسایه را طلبیده شراب خورانیده و بزور دختر را شراب
داد و باتفاق همسایها بانگشت بکارتش را زایل کرد بعد از تفتیش مبحث فرمود
در دین محمدی صلعم تا امروز هیچ کس تفریق گواهان نکرده بجز من چنانکه دانیال
علیه السلام در صغر سن کرده بود حضار گفتند یا امیر المومنین حکایت دانیال را
نشنیده ایم فرمود دانیال یتیمی بود و پیره زنی او را تربیت میکرد ملکی از ملوک

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل که او را دو قاضی بودند و ایشان را دوستی بود زاهد زنی
داشت صاحب جمال و ستوده خصال عابده و زاهد که از زنان زاهد کاهی نزد
ملک رفتی و با و سخن گفتی روزی ملک زاهد را بمهمی فرستاد چون
زاهد با دو قاضی آشنائی تمام داشت گفت زن خانه من خبر دار باشید هر دو
قبول کرده هر روز بدر خانه اش رفته استفسار حال فرزندانش مینمودند روزی
چشم هر دو قاضی بر زوجه افتاد عاشق شدند و با و گفتند با ما جمع شو چون زن
موصوف بصفت صلاح و تقوی بود قبول این امر قبیح ننمود قاضیان گفتند
ما ترا بزنا متهم میسازیم و حکم رجم میکنیم گفت رجم جبار است و زنانه هر دو
قاضی پیش ملک رفته گفتند که زاهد زن خود را بما سپرده رفته است و او زن زانیه است
چنانکه بچشم خود دیده ایم که او زنا کرده ملک ازین سخن بسیار آزرده خاطر شده
گفت هر ابر قول شما اعتماد تمام است اما سه روز مهلت دهید بعد از آن او را رجم کنید
چون روز سیوم شد وزیر پیش ملک آمد گفت مردم این حکایت را بر سر زبان آورده
باور نمیکنند زیرا که این زن از شوهر خود زاهد و عابده تر است ملک گفت هیچ
حیله توان کرد که رجم این زن بتاخیر افتد وزیر بیرون رفت که در بن باده فکری
کند چون بکوچه عبور نمود کودکی دانیال نام در میان کودکان بازی میکرد گفت ای
کودکان بیائید تا من ملک باشم و فلان کودک زن عابده و فلان و فلان قاضیان
که زنا بر زن عابده گواهی داده اند کودکان گفتند چنین کن پس دانیال توده خاک

جمع کرد و شمشیری از نی ساخته پیش خود نهاد و گفت این یک گواه را که قاضی است
بفلان جا برید و گواه دوم را که قاضی دویم است بفلان جا پس از آن هر یک را
طلب نموده پرسید که زن عابده با که زنا کرده و در کجا کرده گفت بفلان کس
و در فلان موضع پس او را بجای خود فرستاد و گفت دویم را طلبیده
آورند گفت او خود گواهی داد که چه کس با عابده زنا کرده و در چه جا کرده تو نیز
گواهی ده او هم گفت با فلان کس در فلان موضع چون گواهان هم در
فاعل و در مکان مختلف گواهی دادند گفت دو مسموع نیست بواسطه آنکه
در گواهی شما اختلاف افتاد پس گفت قاضیان بر زن عابده تهمت
کرده اند برای غرض خود که او قبول نکرد ای کودکان منادی کنید که قاضیان
گواهی بدروغ داده اند و زن عابده را بزنا متهم کرده اند هر دو را بکشند
در فلانجا حاضر شوید چون وزیر این داستان را از دانیال علیه السلام استماع
نمود در پیش ملک آمده بسبیل تفصیل عرض کرد پس ملک قاضیان را طلب
نموده میان ایشان تفریق کرد هر یک از ایشان جدا جدا از فاعل
و مکان و وقت زنا پرسید هر دو مختلف گفتند پادشاه فرمود منادی
کنند که مردم در فلان موضع جمع شوند که قاضیان بی دیانت را که
نسبت زنا بدروغ بر زن عابده زاهد کرده می کشند مردم از دور در
موضع مقرر جمع شده قاضیان را کشتند چون استماع این نقل از حضرت امیر المومنین

کرم الله وجهه

کرم الله وجهه نمودند حضار مجلس زبان بمدح و منقبت کشودند گفتند جَزَاكَ اللهُ
خَيْرًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا وَصِيَّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که یکی از اصحاب
کبار گفت یا امیر المومنین چند چیز در خاطر داشتم که از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کنم میسر نشد تو با
من بیان کن فرمود بپرس گفت یا امیر المومنین وقتی که این کس در خواب چیزی می بیند
و چون بیدار میشود گویا درست است و بعضی اوقات خوابی می بیند که از حقیقت اصلا
و دیگری را در خواب می بیند و او را دوست میدارد و یکی را دشمن و میان ایشان
اصلا معرفتی نبوده و دیگر یک چیز بچشم می بیند و بگوش می شنود و در طول
مدت فراموش میکند در وقت حاجت و غیر حاجت یادش می آید سر این چیست
فرمود آنچه آدمی در خواب می بیند بحکم اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا
وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ
وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى هیچ کس نخسبد الا که شبهه موت
در او باشد و آنچه در خواب دید در حالی که روح از بدن مفارقت میکند آن
از ملکوت باشد آن خواب رحمانی است البته راست بود و هر چه دانو فتی
می بیند که روح با تن باشد آن خواب شیطانی است و آنکه یکی را می بیند دوست
دارد و دیگری را می بیند و دشمن دارد بمعرفتی سبب آنست که حق سبحانه وتعالی
ارواح را پیش از ابدان آفرید و هر ارواح الوقت مقر ایشان در هوا بود
دیدند جو هر ارام شاه

که بیگ کربلائی شده بود بیگردند چنانچه اسبان آنانکه از روز
دیگر از آشنا چشند مثال ایشان بغض وعداوت بوده باشد اما
آنچه سالها دیده وشنیده ودر وقت حاجت فراموش کند
هیچ دلیل نیست که او را آله نباشد چنانکه ماه را چون هاله
گرد اول در آید چیزها فراموش کنند آنچه دیده وشنیده باشد
آن مرد گفت بدرستی که راست فرمودی ای وَصِیِّ سَیِّدِ
الْمُرْسَلِین منقبت هم در کتاب مذکور ودر تنبیه الغا
فلین ابو اللیث سمرقندی بروایت ابو سعید خدری
مسطور است که روزی در اوایل خلافت عمر بن الخطاب
ما وعمر با امیر المؤمنین علی عَلَیْهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَام
در طواف خانه کعبه بودیم چون بحجر الاسود رسیدیم عمر گفت
مید

میدانم که تو سنگ سیاهی سود وزیان نتوانی کرد اگر نه آن بودی
که رسول صلعم بوسه کرده ترا بوسه نکردمی حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه گفت
یا ابا حفص خاموش باش که سود وزیان میکند گفت یا ابا الحسن از کجا میگوئی
فرمود از قرآن مجید که میفرماید وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ
مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ
بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا
عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ یعنی خدای تعالی چون بیافرید ذریت آدم را او ایشان را
معلوم کرد نیز که او آفریدگار ایشان است وایشان بندگان او پس بر ایشان
خطی نوشت ودر میان این سنگ نهاد وگفت گواه باش هر که نزدیک تو
آید وترا بوسه کند روز رستخیز از بهر وی گواهی ده پس این سود وزیان میکند
عمر گفت نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ مُعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ
یعنی پناه میگیرم بخدا از قضیه که نیست مر او را ابو الحسن لا حسن کاشفی گوید ای سده
مرفوع تو از نه فلک ارفع ٭ وی پرده رزدی تو ضیاء شمع مشعشع ٭ ماه عرب و
شاه عجم مفخر عالم ٭ سلطان سر اهل ولایت المع ٭ شاهنشه دین شیر خدا همسر
زهرا ٭ نفس نبی الله وسر دو سر مجمع ٭ هم اعظم وهم اعلم وهم افضل واکمل
هم بهتر وهم بهتر وهم اورع واشجع ٭ هست او سپهر شرع وولی عهد پیمبر ٭ روشن
کن این دایره سطح مربع ٭ از بعد نبی غیر علی کیست که او را ٭ گویند بحق میر امم شاه

شفیع ٭ فرمان ده اقلیم سلونی که بمعنی ٭ گنجینه آدم شد ومجموعه شرع ٭
منقبت در تاریخ اعثم کوفی مسطور است که چون ابو بکر خواست بجهت
تسخیر مملکت شام لشکر فرستد اکابر مهاجر وانصار را طلب نموده
رای زد هر کس صلاحی دید ورایی زدند بعضی صلاح دیدند که خود باید
رفت وبعضی گفتند که لشکر باید فرستاد وبالاخره بمنزل فیوض نازل حضرت
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده گفت یا ابا الحسن رای جهان آرای
تو چیست امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰة والسلام فرمود اگر لشکر فرستی
بفتح وظفر واثق باش واگر خود روی بنصرت ایزدی اعتماد کن که در
دو حالت همه کارها گشاید وفتح وظفر روی نماید ابو بکر گفت که
بَشَّرَكَ اللّٰهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ وبکس از کجا میگوئی فرمود من از آن
سرور علم استماع دارم که دین اسلام بر جمیع ادیان غلبه کند تا روز قیامت
ابو بکر گفت یَا أَبَا الْحَسَن چنانچه مرا بدین حدیث شاد کردی
خدای تعالی ترا بزیادتی درجات بهشت شاد کند ورو باصحاب
کرده گفت ای مسلمانان این مرد وارث علم ووصی مخبر صادق است هر که
در صدق این شک آرد چنانک منافق وزندیق است المقصود مطابق فرموده حضرت
امیر المؤمنین فتوحات روی نمود منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی
درجمع

منقب

در مسجد کوفه شخصی آمده گفت یا امیر المؤمنین عزیمت آن بخاطرم نقش بسته که در بیت
المقدس رفته بعبادت مشغول باشم فرمود زاد وکه ساخته بجوز وراحله که فروخته
درین مسجد ساکن شو که از جمله چهار مسجد مبترک ونیابت دو رکعت نمازی
که درین مسجد گذاری ثوابش از ده هزار رکعت که در مسجد دیگر گذاری الحمد
ویکی از فضایلش آنست که در وقت طوفان تنوری که بخت آب از آنجا جوشید
در گوشه این مسجد بوده وانجا که ستون پنجم است ابراهیم ونوح وادریس علیهم السلام
نماز گذارده اند ومدتی عصای موسی علیه السلام در اینجا بود وبت یغوث
ویعوق را از اینجا شکسته اند وچندین هزار خلق را روز قیامت از این سرزمین
حشر کنند وایشان را حساب وعقاب نباشد ودر صحن این مسجد یکی از مرغزارهای
بهشت خواهد بود واز اینجا سر چشمه در آخر الزمان ظاهر شود چشمه آب صاف
وچشمه شیر وچشمه روغن ودر جانب راستش ذکر است وجانب چپش فکر منقبت اسم
در کتاب مذکور مسطور است وقتی که حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه متوجه
شام شده بزمین کربلا رسید بر لب آب فرات چند نخل خرمائی دید رنگ
مبارکش متغیر شده وروی بسوی ابن عباس کرده فرمود که ای عبد الله
میدانی این چه مکان است گفت نمیدانم فرمود اگر میدانستی چنانچه من میگریم
تو نیز میگریستی وچندان بگریست که محاسن مبارکش از آب دیده تر شده
وآه سرد از سینه پر درد برآورده گفت آوخ آوخ چه افتاد بهمت سرا با آل

ابوسفیان وامام الثقلین امیرالمؤمنین حسین صلوات الله علیه را نزد خود خوانده گفت ای
جگر گوشه رسول و نور دیده بتول ترا بر بلاها و محنتها صابر باید بود که آنچه پدر تو از آل
ابوسفیان امروز می بیند فردا تو مثل آن از ایشان خواهی دید
پس بر اسب نشسته ساعتی گرد زمین کربلا بر آمده تجسس چنانچه
از کسی چیزی گم شده باشد بعد از آن فرود آمده آب طلب
نموده وضو ساخته دو رکعت نماز گذارده سر بر تکیه نهاده بخواب شده
و هم در زمان باضطراب تمام بیدار گشته ابن عباس را خوانده گفت
ای برادر عجب خوابی دیده ام گفت خیر باد یا امیرالمؤمنین بیان فرمای
فرمود دیدم جماعتی از مردان سفید روی شمشیرها حمایل کرده و
علمهای سفید بدست گرفته از آسمان فرود آمده گرد این زمین خطی
کشیده اند و این درختان شاخهای خود بر زمین می زدند و جوئی
پر از خون تازه میرفت و حسین پسرمن در میان جوی خون افتاده
دست و پا می زد بفریاد رس کسی نمیرسید و مدد می جست و کسی او را مدد
نمیکرد و آن مردان میگفتند صبر کنید ای فرزندان مصطفی و مرتضی ع و بدانید که بدست
بدترین خلق شهید میشوید و بهشت عنبر سرشت رضوان خازن جنان مشتاق دیدار
فرحت آثار شماست و نزد من آمده مرا تعزیت داشته گفتند بشارت ترا ای ابا
الحسن بخدای تعالی روز قیامت چشم ترا بدیدار حسین روشن میکرداند چون از چنین

خواب

خواب آلودی که دیدم زود بیدار شدم سوگند بدان خدای که جان علی بن ابی طالب در قبضه
قدرت اوست که مخبر صادق رسول بر حق صلی الله علیه و آله مرا فرموده بود که در وقت جنگ
اهل بغی بدشت کربلا چنین خوابی خواهی دید و گفت ای عبدالله این زمین را کربلا گویند
که حسین م او و شیعه او را و جماعتی از اولاد فاطمه بتول بنت رسول صلعم را درین مکان دفن
خواهند کرد و اهل آسمان این بقعه را زمین کربلا گویند و از خاک این بقعه
روز قیامت جماعتی را برانگیزند که ایشان بی شائبه حساب و عقاب به بهشت
روند ای عبدالله بیا تا گرد این زمین بگردیم باشد که خوابگاه آهوان را بیابیم
ابن عباس گوید گرد آن زمین میگشتیم تا خوابگاه آهوان را یافتیم حضرت
امیرالمؤمنین ع پاره از پشکل آهوان برگرفته میبوئید و رنگ آن پشکلها زعفرانی بود
و بوی آن چون مشک اذفر فرمود ای عبدالله کیفیت حال میدانی گفت نه
فرمود عیسی علیه السلام با حواریان برین سرزمین میگذشت چون بدین موضع رسید
پاره از پشکل آهوان برگرفته بوئید آهوان آمده گرد بر گرد او ایستادند
بقدرت ولایت اینجا حاضر بودم عیسی علیه السلام چون آن پشکل آهوان دید بسیار
بسیار گریست و حواریان نیز بموافقت گریستند گفتند یا روح الله موجب بوئیدن
این پشکلها و گریستن چیست گفت درین زمین فرزندان خاتم انبیا ص را خواهند
کشت و خونهای ناحق ریخته خواهد شد و این پشکلها از آنجهت خوش بوست که آهوان
از گیاههای این پشکلی زمین چریده اند بار خدایا و صی مصطفی ص را روزی کن

که درین زمین رسیده این پشکلها را همچو من ببوید تا او را تسلی حاصل آید ای عبدالله
این پشکلها را عیسی علیه السلام بدست گرفته پیش بینی خود داشته و از طول روزگار زرد گشته
این سخنان فرموده زار زار بگریست چنانچه آواز مبارکش بلند شد و بیهوش گشت
حضار چون حال برینمنوال دیدند دلتنگ شده بسیار گریستند چون بهوش آمد
برخواسته هشت رکعت نماز گذارد و بعد از سلام بعد از آن امام الثقلین امیرالمؤمنین
حسین علیه السلام را گفت ای فرزند در صبوری ثابت قدم باش که بلا و رنج نصیب
دوستان و دنیا جای مصیبت و محنت است تا چشم بر هم زنی راحت و محنت
گذشته باشد المؤلفه رحت دنیا چو زهر در نبات : محنتش مانند برق
بی ثبات : گرچه اول نیش آخر نوش است : نیش دبا نوش هم آغوش است
پس روی مبارک بسوی آسمان کرده و دستها بر داشته گفت خداوندا از هم قاتلان
فرزندان من برکات برگیر و مخذول و مقهور ابد گردان و مشتی از آن پشکلها
برگرفته در رومال بسته میان جامهای خود نهاده فرمود ای عبدالله هر گاه بعد از من
چون این پشکلها بسرخی مبدل شود چنانکه رنگ خون گیرد یقین بدانکه وقت
شهادت نور دیده حسین رسیده ابن عباس گوید آن رومال را پیش خود
نگاه میداشتم و همه وقت از آن خبردار میبودم و حضرت امیرالمؤمنین ع را
از آن زمان که در کربلا آن خواب را دیده بود علی الدوام هر در غم و الم
می افزود و در عاقبت کار حضرت امام حسین ع اندیشه مینمود و نیز زهیر بن

ارقم

ارقم روایت کند که چون ابن ملجم لعنة الله علیه و اعوانه بر امیرالمؤمنین ع شمشیر زد امیر ع
از خود رفته مستغرق جمال احدیت گشت بعد از ساعتی چون چشم بگشاد حضرت
امام حسن ع را بر سینه بی کینه خود گرفته گریان گریان میگفت المقصود دل و آرام جان
وا می یار پیغمبر آخر الزمان می بینم که دشمنان ترا خواهند کشت و با تو بی مهری
و بیوفائی خواهند نمود گفتم یا امیرالمؤمنین آخر کدام کس را زهره و یارای
آن باشد که بر فرزند دلبند حبیب خدا احمد مصطفی ص این نوع ظلمی کند
فرمود این ارقم این کار کنند که بدترین امت و رانده غضب حضرت
رب العزت خدای تعالی یکی و چند ها داورا و مرگ او را در آن حالت
کناد که خمر خورده باشد زهیر گوید چون این کلمات از حضرت امیرالمؤمنین ع
شنیدم همچنانکه برگ کاه از تند باد در حرکت آید بر خود لرزیدم و مرا در آن
حالت گریه فرو گرفت فرمود ای زهیر گریستن سودی ندارد چون حکم
ربانی چنین رفته قضای آسمانی برین نازل گشت **منقبت** هم در کتاب
مذکور مسطور است که چون ابو موسی اشعری بعد از فتح فارس و کرمان
نامه بعمر بن الخطاب نوشت عمر در جواب نوشت که مکتوب تو رسید
و مضمون معلوم گردید فتح و نصرتها که بعون عنایت ربانی ترا میسر آمد
و ولایت فارس و کرمان مسلم شد یک بیک بوضوح پیوست بار یتعالی را
بحصول آن نعمت و دولت شکرها گذارده شد و آنکه مرقوم بود و این نامه را

اگر حضرت ما را به خراسان بگویم زینهار هرگز آنجا نروی در شهری که بعد از آن بر دست تو فتح شده مجرد
خصال پسندیده و افعال نیک کنی و در بصره آمده مقیم باشی و دست از ملک خراسان بداری
که ما را با خراسان و خراسان را با ما کاری نیست که تا میان ما و خراسان کوهها بود چون
سخن اینجا رسید در این اثنا امیرالمؤمنین کرم الله وجهه تشریف آورد و گفت یا ابا حفص چه اینجا نشسته گفت
حکایت خراسان و ولایت آن بلاد از نور و شر و در و دریای آن مجمل و مشافهه فرمود اگرچه دولت
لیکن ولایت خراسان را خصایص و مآثر بسیار است و آنچه بر ضمیر من اشراف شده آن است که در آن
ملک شهری است هرات که آن را ذوالقرنین بنا نموده و عزیر پیغمبر علیه السلام آنجا نماز کرده و زمین
صالح و آبهای روان دارد و بر هر دروازه اش فرشته ایستاده و تیغ کشیده بلاها را باز رانند
و هرگز کسی پیش از این آن شهر را نگرفته و نیز در خراسان شهری است خوارزم و در آنجا ثغری
از ثغرهای اسلام هر که آنجا مقام کند او را چندان ثواب باشد که کسی در راه خدا جهاد کند جنگ
اگر در آنجا مسکن گیرد و در آن سرزمین رکوع و سجود کند نزد خراسان شهری است بخارا در روی آن
باشند که از بسیاری رحمت غلبه عنصر خود را هیچ ادیم مالند و یکی باد بر اهل سمرقند که آن
زمین جای عبادت و پرستش باری تعالی است ولیکن در آخرالزمان هلاک اینان بر دست
ترکان باشد و در حق اهل نسف و فرغانه حق تعالی را تقدیر آن است که در آن
دو موضع یک رکعت چند نماز بگزارد و در خراسان شهری است سنجاب خوش کسی که آنجا بمیرد
چه هر کس که آنجا بمیرد شهید باشد اما شهر بلخ یک نوبت خراب شده اگر نوبت دیگر خراب شود
آبادان نگردد و ویلی باد اهل طالقان را که آنجا حق سبحانه و تعالی را گنجهاست

نه از زر و سیم

نه از زر و سیم بلکه مردانی باشند که خدای تعالی را چنان که سزاوار شناخت شناخته اند و چون فرزندم مهدی بیاید
ایشان از اصحاب او باشند و ویلی باد بر اهل ترمذ که در آنجا مؤمنان باشند که بجز رضای خداوند تعالی و مصطفی و امر
بی چیزی دیگر بر دل ایشان عبور نکند اما هلاک ایشان از طاعون خواهد بود و اما بر شهر اسفجر
در آخرالزمان دشمنی غالب آید و جمله آن شهر را بغضب آرد و در سرخس زلزله عظیم افتد و مردم آن شهر
بیشتر از خوف هلاک شوند و در سمنان جماعتی باشند که قرآن خوانند و از حلق ایشان نگذرد یعنی
بدل اثر نکند و از دین اسلام چنان بیرون شوند که تیر از کمان و در آخرالزمان چنان
ریگ بر آن که اهل شهر در زیر ریگ هلاک شوند اما سبزوار را که از آنجا سی دجال بیرون آیند
و هر دجالی یکی بر آن صفت باشد که اگر ایشان را بشناسند کافر خدا را بشناسند و اهل نیشابور
از رعد و برق هلاک شوند و آن شهر بعد از آبادانی و کثرت ساکن چنان خراب شود که دیگر
آبادان نگردد و در گرگان مردمان باشند که دلهای ایشان سخت باشد و فاسقان بسیار باشند
اما بادغیس را که آنجا یک مردان باشند و آن سرزمین از مصلحان هرگز خالی نبود
اما در دامغان چون کثرت خلایق بسیار شود آن شهر خراب گردد و اهل سمنان تا ظهور
مهدی آخرالزمان پیوسته از تنگی معیشت پریشان باشند و در طبرستان مردم صالح
کم باشند و خانه بسیار از کوه و هامون آن شهر را منفعت رسد اما در شهر ری مردم فاسق
بیشتر باشند و پیوسته از آنجا فتنه خیزد و در آخرالزمان بر دست دیلمیان خراب شود
بر دروازه که متصل کوه است چندان خلق کشته شود که عدد ایشان را کس نداند بجز خدای تعالی
و بر دروازه مذکور رحمت نگزارد الا بر بنی هاشم نماز کنند از ایشان دعوی فلان

کنند و مرد بیزید کرا که هم نام بهمین باشد چهل شبانه روز مجوس و بجلد ایشان شوند
و بزرگان ولایت صفاهان و از اهل او از زخم قحط و باریج بسیار رسد چون حضرت
امیرالمؤمنین کرم الله وجهه این نوع سخنان فرمود و از احوال شهرهای خراسان بیان نمود
عمر گفت یا ابا الحسن مرا در تسخیر مملکت خراسان عزیمت خیر فرمودی یا ابا حفص آنچه مرا بمکاشفه
معلوم شده بود با تو گفتم و در آنچه تقریر کردم شکی و شبهه نیست اما بهتر آن است
که ترک خراسان گوئی و روی بولایت دیگر آوری که این نیز معلوم شده که فتح خراسان
اول بنی امیه را باشد و آخر بنی هاشم را منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که چون
طلحه و زبیر شکستن عهد و مخالف حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه را اصلاح کار دنیا
و آخرت خود دانسته قرار دادند که بمکه معظمه در آنچه مصلحت باشد اقدام نمایند نزد
حضرت امیرالمؤمنین آمده گفتند عزم آن داریم که جهت عمره بمکه رویم اگر اجازت
فرمائی فرمود که به عمره نمیروید میدانم که در خاطر اندیشه دارید من در اول کار شما
مکرر گفتم که مرا در خلافت صوری رغبتی نیست چنانچه بر خلفای ثلاثه تجویز کردم بر شما
تجویز میکنم قبول نکردید و شما خود دیدید که ترک نفاق کرده موافق باشیم و بر عهد
و قول خود ثبات نمائیم امروز اندیشه دیگر کرده مکر و غدر پیش آورده‌اید حق سبحانه
و تعالی ضمیر شما را نیکو میداند بهر جا خواهید بروید فردا در حضرت تعالی را جواب باید داد
ایشان سر در پیش افکنده از مجلس بیرون آمده بطرف مکه روان شدند و بمکه رسیده ام
المؤمنین عایشه را با خود متفق ساخته لشکر جمع کرده متوجه بصره شدند چون لشکر

ایشان

ایشان با لشکر ظفر اثر حضرت امیرالمؤمنین ع مقابل شد دست حق پرست برداشته گفت خداوندا
طلحه بطوع و رغبت خود با من بیعت کرد عهد شکست او را از یاد ده از این جهت مده و مرا
از کید ایشان برهان و زبیر حق صحبت رحم منظور نداشته میان من و اهل اسلام
جنگ انگیخت و میداند ظلم میکند و پشیمان نمیشود شر او را از من کفایت کن تیر
دعای حضرت امیرالمؤمنین ع بهدف اجابت رسیده و در همان دو روز طلحه و زبیر کشته شدند
منقبت در کتاب مذکور و روضة الاحباب و حبیب السیر مسطور است که چون لشکر ایشان
طلحه و زبیر بر صف رزم صف کشیدند مردم امیرالمؤمنین ع را رخصت فرمود کسی
که این مصحف را از جانب من پیش این قوم باغی برده با وامر و نواهی و نهی قرآن
مجید دعوت کند مسلم نام جوانی از بنی مجاشع پیش آمده گفت یا امیرالمؤمنین
من بدین کار قیام نمایم فرمود ای جوان ایشان تعظیم کتاب الله نگاه نداشته
ترا هلاک میکنند روا میداری گفت آری فرمود اول دستهای ترا بشمشیر
قطع کنند پس ترا زخم زده هلاک سازند مؤلف بار سر نز تن و پا بره عشق نهان
که درین راه کسی با سر و سامان نرود جوان گفت چون رضا و خوشنودی
خدا مرا حاصل خواهد بود باک ندارم از هر گونه بلائی که پیش آید بیت عاشق
آنست که در راه تمنای وصال گر رود سر ز سرش خواهش جانان نرود
حضرت امیرالمؤمنین ع او را دعای خیر کرد جوان قرآن از دست مبارک آن
گرفته بمضمون این بیت تکلم نمود بیت بهمین رهبری عشق میروم برای

که زبر پای بحجز نیست بر نمی آید ؛ جوان پس از بغی بگه گفت امیر دو مان حضرت
امیر المؤمنین که وصیّ و پسر عم و داماد محمّد مصطفی است صلّی الله علیه و آله کلام الله را
که عزیز داشتنش شان ایمانی است و نسخه خود را معزول کهه می گوید من باشد کلام حق
کار میکنم با من مخالفت می کنید و محاربت پیش می آیید و از ناخوشنودی حق تعالی
اندیشه کنید و خود را بدست خود در هلاک ابدی رسید از بر چون جوان این نصیحت
رنگین گفت یکی از متابعان ایشان شمشیری حواله کهه هر دو دستش را قطع نموده
او قران را با زور بازو بر سینه با کینه خود نگاه داشت آخر از هر طرف درآمده
بدرجه شهادت رسانیدند مؤلف گوید مقصود از تحریر این نوع منقولات معاذ الله
شکست اصحاب نیست بلکه جهت اظهار کشف حضرت امیر المؤمنین ع است و ذکر در این
محل معرض اعراض کنند بر اعثم کوفی که او نیز یکی از اصحاب است گه باشد زیرا که
راوی است حضرت خود ناقلی پیش نیست منقبت هم در کتاب مذکور و روضة الاحباب
مسطور است که حضرت امیر المؤمنین ع بعد از فتح حرب جمل روزی چند در بصره اقامت
نموده چون بجانب کوفه عزم رفتن کرد فرمود تا منبری در معسکر نصب کهند
پس بر منبر بر آمده بعد از حمد و ثنای باری تعالی و درود بر محمّد مصطفی
صلّی الله علیه و آله یاد کهه از امیر المؤمنین ع قوم و معاندان خود منذر بن جارود
عبدی در آن مجمع حاضر بود برخاسته چند سؤال کرد از رفتن و عزم امیر المؤمنین
اجازت نموده او را از واقعهٔ عجیبه و غریبه لرزه کوزان خطبه تا قیام قیامت اخبار

که در انها

که دور هر شهری چه فتنه ای خواهد شد و چگونه خراب کرده و مقصدی تخریب آن که باشد و چند واقعه دیگر
و برکت واقع شد و از مشرق تا مغرب مؤلف کتاب فتوح گوید با آن خطبهٔ طویله را
جهت ملال مستمعان و مطالعان ترک کهیم بعد از آن جناب ولایت مآب علیه
گفت بدانید و آگاه باشید ایّها الناس که قیامت قایم نگردد الا بر اشرار خلایق و بد
ترین مردم و این در روز جمعه باشد غرّه شهر محرّم الحرام باید که این خبر را حاضران
بغایبان رسانند باب ششم در بیان خوارق عادات و ظهور کرامات منسوبه حضرت امیر المؤمنین علی
کرّم الله وجهه و ما یتعلّق بها در شواهد النبوة مسطور است و بروایات صحیحه ثبوت پیوسته
که چون حضرت امیر المؤمنین ع پای مبارک بر رکاب نهادی افتتاح تلاوت
قرآن مجید کهی تا پای دیگر بر کاب دوم رسیدن ختم نمودی و بروایتی منقول است
تا ایستاده شدن شتر تمام کهی منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که حق سبحانه و تعالی
بمناجات امیر المؤمنین ع دو مرتبه جمشید خورشید مدار الملک مغرب شتافته را بازگرداند
یک مرتبه در عهد حیات آن سرور ع در سال هفتم از هجرت بعد از فتح خیبر در منزل صهبا
و مرتبه دویم بعد از وفات آن سرور ص ام سلمه و ابنت ... اسماء بنت عمیس و جابر
بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری رضی الله عنهم روایت کهه اند که در منزل مذکور
امیر المؤمنین ع پیش سیّد المرسلین ص بود که آثار وحی بر آن سرور ص ظاهر شد
و از گرانی وحی سر مبارک در کنار متبرک نهاد و زمان نزول وحی بمرتبه امتداد یافت
که آفتاب غروب کهه و امیر المؤمنین ع نماز عصر را نشسته باشارت ادا نمود چون فتح

منکشف گشت آن سرور ص پرسید که ای برادر نماز عصر تو گذشته فوت شد گفت یا رسول الله باشاره ادا نمودم
فرمود دعا کن یا اخی خدای تعالی به برکت تو آفتاب را بر گرداند تو نماز عصر را بوقتش
گذاری امیر المؤمنین ع بر پای خواسته دعا کرد آفتاب فرو رفته باز آمد چنانچه
شعاع آن بر کوه و هامون تافت و خلایق روی زمین برای العین مشاهده
نمودند و تعجب بر تعجب افزودند و اسماء بنت عمیس گوید که از آفتاب در وقت
غروب آوازی می آمد مانند آواز اره و خارق مذکور در کتاب طحاوی و شفا و صواعق
محرقه نیز مسطور است و آنچه بعد از غروب آفتاب سیّد اصطفا بالمغرب عقبر روی نمود
آنست در زمانی که اختراع متوجّه کوفه شد خاست از فرات بگذرد و وقت
نماز عصر رسید با طایفه از اصحاب خود با دای صلوة عصر قیام نمود و سایر اصحاب
بچون گذرانیدن چهار پایان مشغول بودند نماز عصر از ایشان فوت شد
و دران باب بعضی از متابعان سخنان بر زبان آوردند چون حضرت
امیر المؤمنین ع آن مقالات را استماع فرمود از قادر مختار مسئلت نمود که آفتاب را
باز گرداند حق سبحانه و تعالی التماس حضرت امیر المؤمنین ع اجابت کرده آفتاب
فرو رفته را بلند گردانید تا اصحاب نماز را ادا کهند هنگام غروب چنان آواز
هولناک مسموع میشد که مردم را استیلاء خوف بر تسبیح و تهلیل ملک جلیل
اشتغال نمودند و چندی از اکابر سلف در اشعار خود نیز از این معنی خبر میدهد بیت
گوید قوت حرستش بهر نماز ؛ داشته چرخ را ز گشتن باز ؛ تا دگر بار بر زند ز برین

خسرو

خسرو چرخ را تهاش زمین ؛ و مترجم جمال ازلی شاه نور الدین نعمت الله و اکثر هم و اسطه
از جانب والد و یکپشت و اسطه از طرف والده غفر الله ذنوبها جبهٔ مؤلف میشود دیوان برهان
خود گوید نظم باس احمد علی مرتضی است ؛ جانشین احمد امام انبیاست ؛ آفتاب از حکم حیدر
بازگشت ؛ مهر و مه ازای بحکم مرتضی است ؛ سیّد شیخ حاج انسی قدّس سرّه گوید
تا کنی در وقت ادایش آنچه ایزد فرض کرد ؛ باز گردید از سوی مغرب مکرّر آفتاب
شیخ سعدی شیرازی گوید آفتاب از ره مغرب بازگشت ای ترسان ؛ تا کجا آورد
امر خالق بکتا حلی ؛ بابا فغانی گوید امام اوست که قرص خوران اشارت او ؛ بجای خویش بین
باز گردد از ره شام ملا حسن بلیغی گوید اگه گشت از برای او رجع ؛ مهر دوّار مرتضی علی
ملا قاسم گوید بحکم اوست گردون زان جهت بهر نماز او ؛ بجای خویش آمد باز دیگر خسرو
خاور ؛ هاتفی گوید از بهر تو دو کرّت برگشت خور ز خاور ؛ چون معجز نبی کو زد ماه
بر فلک شق ؛ منقبت هم در کتاب شواهد النبوّة مسطور است که اهل کوفه گفتند یا امیر المؤمنین
آب فرات امسال طغیان کرده بهر کشت زار ضایع ساخته چه باشد اگر از خدای تعالی
درخواست کنی که آب کم شود چه شود برخاسته بمنزل خود رفت زل خود درآمد و خلایق
در دو رش منتظر بودند بعد از ساعتی خرقهٔ متبرّکه رسول ص را در بر کرده با رو چون
ماه تابان برون آمده اسب طلبیده سوار شد و حضرت امیر المؤمنین امام حسن و امام
الثّقلین امیر المؤمنین حسین علیهما التحیّة والصّلوة والسّلام با وی و همه مردمان در رکاب
مستطاب ایشان چون بنصرت و فیروزی بکنار فرات رسید فرود آمد

ده رکعت نماز گذارد آنگاه برخاست عصا بدست حق پرست گرفته بجانب آب اشارت کرد یک گز کم شد پرسید این قدر بس است گفتند هنوز کمتر میخواهیم باز اشارت کرد دیگر یک گز کم شد دیگر بار اشاره کرد یک گز دیگر کم شد درین مرتبه مردم آواز بلند کرده گفتند یا امیرالمؤمنین همین قدر بسنده است **منقبت** هم در شواهد النبوة میآرد که حضرت امیرالمؤمنین ع روزی چند بر بالای منبر فرمود منم عبدالله و برادر رسول الله و وارث مصطفی و ناکح سیدة النساء و سید اوصیا هر که غیر از من این دعوی کند خدای تعالی او را بعقوبات خود گرفتار کند مردی برخاست گفت کیست که او را خوش نیاید که گوید انا عبدالله و انا اخ رسول الله بمجرد گفتن جنونی در دماغش پیدا شد چنانکه پایش گرفته از مسجد بیرون کشیدند چون از قوم او پرسیدند که هیچ گاهی او را این عارضه بهم رسیده گفتند نی **منقبت** هم در شواهد النبوة مسطور است که حضرت امیرالمؤمنین ع کرم الله وجهه اهل کوفه را بفرستادن محمد بن ابی بکر بحرب معاویه اجابت ننمودند گفتند بار خدایا کسی را بر ین طایفه مسلط گردان که هرگز برایشان رحم نکند و بروایتی گفت غلامی از ثقیف برایشان گمار یعنی حجاج در طائف متولد شد و با اهل کوفه رسید از وی آنچه رسید **منقبت** هم در شواهد النبوة مسطور است که یکی از صالحین گفت شبی در خواب مشاهده کردم که قیامت قایم شده و خلایق در حساب گاه حشر کرده آمده از صراط گذشته دیدم رسول ص بر کنار حوض کوثر نشسته و امامین علیهما الصلوة والسلام مردمان را آب میدهند پیش رسیده گفتم مرا آب دهید ندادند بخدمت رسول ص رفتم گفتم یا رسول الله اینان را بگو که مرا آب دهند رسول ص فرمود ترا آب نخواهند

نخواهند داد زیرا که در میان امت تو جماعتی هست که ترا نفرین میکنند و تو او را منع نمیکنی گفتم یا رسول الله آن شخص عاجز است از منع او و ترا ام نکو رسول ص کاردی بمن داده فرمود برو و او را بکش من او را در خواب کشتم پیش رسول ص آمدم آن سرور ص فرمود حسن این شخص را آب ده امام علیه السلام مرا آب داد و من کاسه از وی گرفتم نمیدانم خوردم یا نه بهول تمام بیدار گشته اند بیدار شده وضو ساختم بنماز مشغول شدم ناگاه آواز برآمد که فلان کس را در جامه خواب کشته اند بعد از لحظه محتسبان حاکم آمده اهل بقال را گرفتند من پیش حاکم رفته گفتم این خوابیست که من دیده ام و حق تعالی آن را راست کرده و خواب را با وی حکایت کردم گفت جزاک الله خیراً برخیز و برو که تو بیگناهی و مردم دیگر را نیز خلاص کرد **منقبت** هم در شواهد النبوة مسطور است که مردی بنده شخصی نسبت با امیرالمؤمنین ع کرم الله وجهه سخنان ناشایسته میگفت و بعمل بالک ویرا دعا بد کرد اتفاق افتاد روزی شتر خود را بیرون گذاشته بمسجد در آمده میان جمعی نشسته بود که شتر از جای خود جسته بمسجد در آمد و او را در زیر سینه گرفته بر زمین میمالید تا بکشت **منقبت** هم در شواهد النبوة از حضرت امام حسن علیه الصلوة والسلام منقول است که ابراهیم هشام المخزومی والی مدینه بود هر روز جمعه مرا نزدیک بمنبر نشانده در اثنای خطبه امیرالمؤمنین ع زبان کشیده ناسزا میگفت روزی در یکی از جمعها که جمعی کثیر بمسجد مجتمع بودند من بالای منبر از تفکر بخواب شدم دیدم که قبر رسول ص بشکافت و از آنجا مردی بلباس سفید پوشیده بیرون آمده مرا گفت یا ابا عبدالله ترا اندوهگین می سازند ترا آنچه این شخص میگوید گفتم بلی فرمود چشم بگشا و ببین

آب بخواهند

مولف

که خدای تعالی با وی چه میکند چون چشم گشادم دیدم از منبر بیفتاد و بمرد **مولف** گوید مطابق نقل مذکور واقعه مشعر بر کرامت حضرت امیرالمؤمنین ع است در سنه هزار و بیست و چهار در بلده متبرکه اجمیر بظهور پیوست صورت واقعه آنکه سعید نام شقی بار رکاب که نام خادمش عثمان بود چون از روی تعصب بشرارت جرئت بسر میزد گفته و میش میگفت چه کنم مرا ادب نام عثمان مانع است و اگرنه ترا تادیب میکردم روزی آن شقی ملاهی از جهت بزرگ در آمده گفت من آن کنم ناش علی کن و گوشش بگش اتفاقاً آن شقی بی ایمان بعد از سه روز با چندی از مصاحبان برای تیراندازی سوار شد چون در میدان ضلالت تاخت ناگاه محاذی یکی ارسادات نجف آمده چنان ضربت خورد که بر در افتاد و چهره گوشش شکسته سینه بشگافت و خون از بینی و دیده که بیش روان گردید و همان لحظه روحش از بدن مفارقت گزیده بدرکات اسفل السافلین رفت چون اکثر و دو کی از ابنای ملوک بود خویشانش در روضه قدوة العارفین خواجه معین الدین چشتی نور مضجعه مدفون ساختند بعد از چهار روز واقعه مذکوره خلافت پناه ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه مد الله تعالی ظله از برای طواف مرقد مقدس خواجه قدس سره آمد چون قبر تازه بنظر کیمیا اثر آن در دومان سلطنت در آمد از حضار استفسار نمود که این قبر کیست که از مقربان نام آن شقی و حقیقت گستاخی او بعرض رسانیدند خلافت پناه از روی غضب بر سر اعراض و اعتراض آمده گفتند که عقیده این شقی چنین بود پس لایق است که درین مکان شریف مدفون نباشد القصه حسب الحکم

جس

منقب

جسد پر حسدش را کنده در مزبله کندها افکندند و سگان گرگین کنده کنده خوردند **منقبت** زهی عداوت او چه ره دار ما تجوزی بی زن تیغ لفظ بن زخم عادمن ع واه **منقبت** هم در شواهد النبوة مسطور است که حضرت امیرالمؤمنین ع را یکی گفت تو اخبار لشکر ما را بمعاویه میرسانی او انکار کرد امیر فرمود که کند بچوری او بگوید خورد فرمود اگر درین قسم تو کاذب باشی خدای تعالی ترا کور گرداند راوی گوید آن جاسوس بعد از هفت روز نابینا شد چنانکه عصای ویرا گرفته میکشیدند **منقبت** در شواهد النبوة و حبیب السیر مسطور است که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع حضار مجلس را قسم داد که هر کس از رسول ص شنیده باشد که من کنت مولاه فعلی مولاه ادای شهادت نماید جز از ده تن از انصار برخاسته گواهی دادند مگر یکی که این حدیث را از رسول ص استماع داشت و کتمان شهادت مینمود شاه ولایت پناه ص او را معاتب کرده گفت ای فلان تو چرا گواهی نداری با آنکه تو هم شنیده بودی گفت پیر گشته ام نسیان بر من غالب گشته حضرت امیرالمؤمنین ع روی بسوی قبله کرده گفت الهی اگر این شخص دروغ میگوید سفیدی بر بشره اش ظاهر گردان یعنی علت برص بر موضعی که عمامه اش نپوشد راوی گوید والله آن شخص را دیدم که بیاضی میان دو چشم او پیدا آمده بود و از زید بن ارقم مرویست که گفت من نیز در همان مجلس حاضر بودم و کتمان شهادت کردم بنا برین اثر خدای تعالی العدل البصیر روشنائی چشم مرا ازایل کرده وی پیوسته زید استغفار از کتمان شهادت و اظهار ندامت میکرد و از حضرت اکرم الاکرمین جل جلاله طلب آمرزش مینمود و در کتاب اعلام از جابر انصاری

چنین روایت است که روزی امیر المؤمنین ع بر منبر برآمده خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنای
باری تعالی و نعت محمد مصطفی ص در غایت فصاحت و نهایت بلاغت پس خطاب
باشعث بن قیس و خالد بن یزید و براء بن عازب و انس بن مالک کرده
فرمود ای اشعث اگر تو حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه از آنحضرت ص استماع
نموده باشی و ادای شهادت نکنی بمیراند ترا خدای تعالی تا بمیرد روشنی هر دو چشم ترا ای خالد
اگر تو شنیده باشی از رسول ص و گواهی ندهی بمیراند ترا خدای تعالی مگر انجا که تو هجرت کرده
و ای انس اگر تو شنیده باشی و گواهی ندهی بمیراند خدای تعالی ترا مبتلا گرداند به برصی که او را
عمامه نتواند پوشید انس گفت یا امیر المؤمنین بر من از کبر سن نسیان غالب شده
و بالفعل این حدیث یاد ندارم و آن سه صحابی دیگر عذری معروض داشته کتمان
شهادت نمودند جابر انصاری گوید والله دیدم اشعث را که هر دو چشمش کور شده بود
و میگفت که الحمد لله امیر المؤمنین ع دعا کرد بر من بعذاب دنیا و دعا نکرد بعذاب آخرت
و خالد مرد و اهل او در منزلش دفن کردند چون مردم قبیله اش شنیدند در خانه اش
اسب و شتر پی کردند و این رسم و قاعده جاهلیت بود و ابن عازب را معاویه
والی یمن کرده بود او در آنجا مرد و از آنجا هجرت کرده بود و انس بن مالک را
دیدم که مبتلا شد به برص چنانکه می پوشید بعمامه آنرا و پوشیده نمیشد المقصود
آنچه بر زبان معجز بیان امیر مؤمنان و پیشوای صدیقان جاری شده بود همچنان شد
نقبت هم در شواهد النبوة و دلایل النبوة مسطور است که روزی امیر المؤمنین ع در رحبه کوفه با

سوال کرد

مصعب

کرد او خلاف واقع بعرض رسانید گفت چرا دروغ میگوئی او گفت حاشا که دروغ گویم فرمود
بر تو دعای بد خواهم کرد که اگر دروغ گفته باشی خدای تعالی ترا کور گرداند گفت بکن امیر ع دعا کرد
راوی گوید والله آن کذاب بیرون نرفت از رحبه مگر نابینا نقبت در دلایل النبوة
مسطور است فراس بن عمر را در زمان حیات رسول ص صداعی عارض شده بود آنسرور
بدست مبارک پوست دو چشم وی را بگرفت موئی بر پیشانی او برست چون موی
خارشت و آن درد از سر او برفت و در آن زمان که خوارج بر حضرت امیر المؤمنین ع
خروج کردند فراس با ایشان نیز موافقت کرد آن موی از پیشانی او بریخت فراس را از آن
حرج عظیم پیدا شد وی را گفتند سببی این نیست الا آنکه برابر امیر المؤمنین ع خروج کرد
قبول این معنی نموده تائب شد گویند باز آن موی بر پیشانی او پدید آمد و آن درد
از وی برطرف شد راوی گوید پیش از آنکه موی از پیشانی او بریخته بود دیده بودم
و چون بریخت هم دیدم و چون رست باز دیدم نقبت در مصابیح القلوب مسطور است
که خارجی بصورت پیش امیر المؤمنین ع کرم الله وجهه آمده باواز بلند سخنی گفت امیر ع
بانک بروی زد او بصورت سگی شد یکی گفت یا امیر المؤمنین بانکی بر این مرد
زدی سگ شد ترا چه مانع است در دفع معاویه گفت اگر من خواهمی معاویه را بخیز
جنازه پیش من آورند و هیچ توقف نرفتی ولیکن ما خازنان خداییم عز
از انچه در آن سری بود اعتراض نکنیم چنانچه حق تعالی فرموده بل هم عباد مکرمون
لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون بعد از وفات آیه کریمه فرموده این و

آخرت سخت تر است از عقوبت دنیا نقبت هم در مصابیح القلوب از حضرت امام
حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که چون امیر المؤمنین ع بجنگ صفین میرفت
و در صحرائی فرود آمده بود خواست که برای طهارت رود جمعی از منافقان گفتند بباید
تا رفته در عورتش نگریم امیر المؤمنین ع از صفای بطون بر ما فی الضمیر ایشان مطلع شده
و در آن مقام دو درخت بهم بود و یکی سنگ از یکدیگر دور بقنبر فرموده اند رو
آواز ده که وصی محمد مصطفی ص میگوید بیکدیگر نزدیک شوید قنبر آواز داد درختان
چون مشتاقان بهجر روی بیکدیگر آورده هم آغوش نمودند پس بقنبر فرمود
مرا بپوشش درختان احتیاج نیست بجای خود بروید درختان بتعجیل تمام بجای خود قرار
گرفتند حضرت امیر المؤمنین ع در صحرا بنشست هر گاه منافقان میخواستند که بجانب
او بنگرند کور می شدند و چون میگردانیدند چشم ایشان روشن می شد
تا وقتی که امیر المؤمنین ع فارغ شد نقبت هم در مصابیح القلوب از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که مردی مار ماهی بگرفت حضرت امیر المؤمنین
فرمود بنگرید بزرا ماهی را گرفته او انکار کرد فرمود بعد از پنج روز دودی
از سر دماغ این مرد برآید و بمیرد چون پنج روز بگذشت دود از سر دماغش
چندان برآمد که بمرد پس از دفن هنوز خلایق بر قبرش حاضر بودند که حضرت
امیر المؤمنین ع آمده پای بر گورش چنان زد که شکافته آمرد برخاسته
گفت هر که سخن حضرت علی ابن ابی طالب ع را رد کند از خدا و رسول

رد که

مولد کرد

رد کرده باشد پس بامر امیر ع بقبر فرو شد و قبر برو راست شد نقبت هم در مصابیح
القلوب مسطور است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع در رحبه نشسته میگفت منم عبد الله
و برادر رسول الله بجز من دعوی برادری رسول ص نتواند کرد مگر کذابی مردی برخاسته
گفت من دعوی این معنی میکنم راوی گوید که آن مدعی چنان گرفته شد
که در لحظه مرغ روحش از قفس قالبش پرواز کرده در مجمره جهنم آشیان ساخت مؤلف
گوید مطابق نقل مذکور واقعه که مشعر بر خوارق امیر المؤمنین ع است در حضور فقیر
روی داده و آن است که روزی پیش والد فقیر یکی آمده گفت یا حضرت در باب
معاویه چه میفرمائید گفتند ما صوفی ایم بحکم الصوفی لا مذهب له صلح
کل مشرب داریم سائل گفت اگرچه احوال خجسته مآل مطابق مقال است اما بحکم
و اما الآن فلا ... طالبان علامت بکمال است متبسم گشته فرمودند ظاهرا از وی
تقصیر عظیم صادر شده که هیچ یک از مومنان پسر خود را موسوم بمعاویه نمیکردانند
یکی از حضار عبد الله نام رفته به پدر خود که موسوم بحاجی صالح بود گفت امروز بر من
ظاهر شد که میر عبد الله مسکین قلم کوشه تشیع دارد و نقل مجلس من و عن بیان
کرد پدرش گفت همین لحظه از جانب من رفته بگو که حاجی صالح میگوید اگر در خانه
من پسر متولد شود نامش معاویه کنم آنچه پدرش گفته بود در وقتی که قبله گاهی ام
بکتابت مشغول بودند آمده گفت از انسکه صاحب مجلس حوصله نور
دریای عذر خواهی شده از روی شفقت و مرحمت که جبلی ذات فایض البرکات گفتند

فلانی این شیوه لایق شان مردم ادمی نیست بعضی صحبتی درویش کی کنند آنست که ترک این وضع نمائی المقصود در اثنای نصیحت و موعظه آنا تغیر وجه بهاء الدین ظاهر شد کم کم تا بجدی رسید که با آن مجلس بهشتی آنقدر اثر کرد که حاضرین از رقت عظیم دست داد پس قلم از دست حق پرست افکنده پرسیدند که فرزند در چند ماه متولد میشود گفتند اکثر مدت حمل نه ماه است و اقل شش فرموده ند رفته به پدر خود بگو اگر تا شش ماه در دنیا زنده کان نگنی ما کلاه فقر بر سر تنها ده باشیم و دم از صحبت حقیقی امیر بر حق و امام مطلق نزده باشیم بعزت الله تعالی که در مدت چهار ماه مرغ روح از قفس قالب آن منقصب پرواز کنه پاکشتای که برایش معین بود در رفت بعد از استماع خبر فوت او متاسف و متالم گشتند بمرتبه که اشک از دیده حق بین روان کهید و در اثنای این حال فرمودند این نه طریقه فقر و درویشی است که از من بظهور آمد بایستی در حق وی دعای نیک میکرد که از یکی محبان ائمه معصومین میشد اما آنچه مقدر شده مبدل نمیشود این بیت هر زبان حارق بیان راندند **بیت** در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم **منقبت** در مصابیح القلوب مسطور است که روزی حضرت امیر المومنین ع نزدیک بدرخت اناری خشک نشسته بود و جمعی از متابعان در صحبت نشسته حاضر بودند فرمود امروز بشارت دهم بهاء یحیی بن موسی برمکی اسرائیل حضار مجلس فردوس آیین گفتند نعم یا امیر المومنین فرمود برین درخت بنگرید چون دیدند آن درخت فرخنده بخت در ساعت از

آمده

آمده سبز شده چنان بار آورده که هیچ آدمیزاده مثل آن ندیده بود پس فرمود ها انار مؤمنان یکیک برخواسته بسم الله گفته انار را از آن شاخ جدا کنید بفرموده قیام نمودند بعضی از ایشان دست دراز کرده انار بچیدند و بعضی چند دست دراز کرده هیچ شاخ تنبالا میرفت گفتند یا امیر المومنین چرا دست بعضی میرسد و دست بعضی نه گفت که تا که مجبتان شناخته دست ایشان میرسد و آنانکه دشمنانند دست ایشان نمیرسد و فردای قیامت نیز چنین خواهد بود دوستان ما در بهشت بر سریرهای مرصع تکیه زده نشسته باشند چون میوه خواهند درخت سر فرو دارد و دوستان میوه ها برگیرند کما قال الله تعالی و ذللت قطوفها تذلیلا و دشمنان در دوزخ با اهل بهشت گویند افیضوا علینا من الماء و مما رزقکم الله ایشان در جواب گویند ان الله حرمهما علی الکافرین **یعنی** بدرستی که الله تعالی نعمت بهشت را بر کفار حرام گردانیده **منقبت** هم در مصابیح القلوب مسطور است که روزی امام حسن صلواة الله علیه از امیر المومنین علیه الصلوه و السلام انار طلب نمود در وقتی که آن حضرت کرم الله وجهه در مسجد نشسته بود دست بسوی ستون مسجد دراز کرده شاخی سبز از طاق ظاهر شد چهار انار را از و چیده با امام حسن ع فرمود که از بهشت گفت تو بران قادری فرمود آری من قسیم نعیم و جحیم **منقبت** هم در مصابیح القلوب از هبیره بن عبد الرحمن منقول است که روزی در کوفه بخدمت امیر المومنین رفتم روی بمن کرده فرمود دلت مائل اهل و عیال است که در مدینه اند گفتم بلی فرمود بعد از ادای نماز عشا بر بام سرای من بیا چون رفتم فرمود چشم برهم نه

فرمود بگشا چون گشادم خود را در خدمت امیر ع بر بام سرای خود در مدینه دیدم فرمود پیش اهل خود در رفته عهد تازه کن من ایشان را دیده بخدمت امیر ع باز آمدم فرمود چشم برهم نه نهادم فرمود بگشا چون گشادم خود را بر بام سرای امیر المومنین ع در کوفه یافتم گفتم ای هبیره مرده دعوی میکنند که زن حره در یک شب از عراق عرب بهند برود و او با وجود کفر بران قادر باشد با ایمان چرا قادر نباشم ملائکه نزد آصف برخیا یک اسم اعظم بود از کتاب خدا و تخت بلقیس را از شهر سبا که یکماهه راه بود در طرفة العین پیش سلیمان علیه السلام آورد که وصی خیر المرسلین آدم و علم هر چهار کتاب بهمه قادر نباشم بر آنچه خواهم **منقبت** هم در مصابیح القلوب از امام حسن رضی الله عنهما منقول است که گفت روزی سه نفر از مشرکان عرب آمده گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که من از ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام فاضل ترم و حال آنکه ابراهیم خلیل الله بود و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و تو نیستی آنحضرت ص فرمود اگر ابراهیم خلیل الله است من حبیب الله ام و حبیب بهتر است از خلیل و اگر موسی بر طور با حق سبحانه و تعالی مکالمه کرد من در لیلة المعراج در عرش اعظم با حق تعالی سخن گفتم و نود هزار سخن از اسرار شریعت و طریقت و حقیقت آموختم پس دستهای مبارک برهم زده بزبان معجز بیان فرمود یا علی در باب حضرت امیر المومنین ع فی الفور حاضر گشته آنحضرت ص به بشاشت تمام و سرور مالا کلام بر هیئت نیت بوسه داده پرسید کجا بودی یا اخی گفت در فلان نخلستان فرمود همراهی مرا پوشیده با این سه نفر بر گور یوسف بن کعب رفته دعا کن تا بمرحمت

دعای تو

دعای تو حق سبحانه و تعالی او را زنده کند امیر المومنین ع بموجب سید المرسلین ص ردا پوشیده با آن سه نفر بیرون رفت ام سلمه گوید من نیز با جماعت آنحضرت ص رفتم دیدم که امیر ع بر سر گور رمد روس مطموس یوسف بن کعب ایستاده گفت ای صاحب قبر برخیز باذن الله تعالی گور در جنبش آمده بشکافت و پیری از آنجا برخواسته گفت السلام علیک یا وصی خیر النبیین امیر ع فرمود تو کیستی گفت من یوسف بن کعب صاحب الاخدود ام سیصد سال است که از دنیا رحلت نموده ام در این ساعت آوازی بگوشم رسید که شخصی میگوید ای یوسف برخیز از برای تصدیق خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آن مشرکان بیکدیگر نگریسته گفتند مبادا در ویش بدانند که بسبب خواهش ما محمد را چنین معجز ظاهر شد پس گفتند یا علی بگو تا بمقام خود رود امیر ع گفت ای یوسف بخواب که قیامت نزدیک است او بقبر فرو رفت و گور بروی خود راست شد **منقبت** در جلد هفتم روضة الصفا مسطور است که در حدود بابل نهری که حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه جهت رعایا از آنجا چیزی مقرر ساخته که در هر سالی براه خدا بر مذاکر وجه مقرری داد و ند آب بدو جو یهای ایشان میرود و الا انقطاع می یابد **منقبت** در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوة الله علیه مسطور است که روزی رسول صلی الله علیه و آله روبسوی اصحاب نمود فرمود کدام یک از شما دوش هزار و هفتصد درم قرض مومنی ادا نموده اید امیر المومنین ع گفت یا رسول الله من ادا نموده ام فرمود از نیمی خبر جبرئیل ع مرا خبر داده

که چون هر زوجی هزار و هفتصد عدد را ضرب کنند عدد آن را انداخته کشتی بحق خدای تعالی
موافق بران عدد کوکبها و منقوطها در بهشت و اضعاف آن خدم و عبید لعلی بن
ابی طالب ع حق سبحانه و تعالی کرامت کند نقلست هم در تفسیر مذکور مسطور است که حضرت
امیر المومنین ع در مسجد کوفه با اصحاب مستطاب خود نشسته بود یکی آمده گفت تعجب میکنم
از آنکه دنیا نزد دیگران است و در دست شما نیست فرمود تو پنداری ما دنیا
میخواهیم ما را میباید پس دست دراز کرده مشتی سنگ ریزه برگرفت فی الحال
در دست حق پرستش گوهرهای قیمتی شد الفاظ فرمود اگر خواهیم چنان کنیم پس از دست
فرو ریخت بدستور باقی سنگریزه شد نقلست در راحت القلوب ملفوظ شیخ فرید
گنج شکر قدس سره مسطور است که روزی جهودی حیله از روی تمسخر گدائی را پیش
حضرت امیر المومنین ع فرستاده گفتند شاه مردان و شیر یزدان می آید رفته از وی
چیزی سوال کن چون آن درویش در پیش آمده اظهار فقر و فاقه نمود امیر المومنین ع
هر چند تفحص کرد چیزی نیافت از صفای باطن دریافت که منصوبه جهودان است گشته
دست سائل را بدست خود گرفته ده مرتبه درود خوانده دمید و گفت مشت
بر بند آن درویش قبول نموده قیام نموده در پیش جهودان رفت پرسیدند
که شاه مردان چه توجه داد گفت هیچ نداد اما درود بر کف دستم خوانده
بدمید و گفت مشت بربند جهودان خنده شده گفتند مشت وا کن چون
درویش دست بگشاد ده دینار سرخ در مشت او بود بعد از آن همه این قوم
فارق

این نوع خارق غریب چندان جهود اسلام آوردند که در حساب نیاید الحمد لله علی ذلک نقلست در
عیون الرضا از حضرت امام علی موسی رضی صلوات الله علیه منقول است که در بحث نصاری
جمعی از قریش نزد آن سرور ص آمده مسئلت نمودند که مردهای ایشان را زنده کند آن سرور
با امیر المومنین علی ع گفت یا اخی با این قوم بر مقابر ایشان رفته ندا کن بنام جماعتی
که ایشان التماس زنده کردن آنها دارند و با آواز بلند بگو ای فلان و فلان میگوید
مر شما را رسول خدا که برخیزید باذن الله تعالی چون امیر ع آمده ندا کرد همه مردهای
از خاک برخواسته زبان بمدح و منقبت سید المرسلین ص و امیر المومنین ع گشودند
مدح عبد الرحمن جامی گوید ای جناب مسجد گاه عرش اعظم آمده ؛ آستانت برتر از
فیروزه طارم آمده ؛ تا که در باب تو نازل شد علی باب بها ؛ در کعبه در باب دین
باب معظم آمده ؛ در که عالیست کو با فتح باب کبریاست ؛ گر ز غرف بالاتر از
ایوان اعظم آمده ؛ بر امید آنکه یابد بار در ایوان تو ؛ بر چرخ صدره بر درت
با قامت خم آمده ؛ بهر احیای ممات انفاس جان افزای تو ؛ روح پرور چون
دم عیسی مریم آمده نقلست در زبدة الریاض و کفایة المومنین مسطور است که غلامی
بملازمت شاه مردان ع آمده گفت یا امیر المومنین روزی از استیلای هوای نفس از ملک
غیر چیزی دزدیده ام میخواهم بر من اجرای حکم شرع کنی و مرا ازین عصیان تطهیر
جهان پاک سازی فرمود آنچه دران تصرف نموده باید از مال نصاب کم باشد
گفت بقدر نصاب میرسد چون سه نوبت اقرار نمود آنحضرت بقطع یدش شاره

فرمود آنچه دران تصرف نموده باید از مال نصاب کم باشد گفت بقدر نصاب میرسد چون سه نوبت اقرار نمود آنحضرت بقطع یدش
اشاره فرمود یکی از خدام دست راستش را برید آن غلام دست بریده را بدست چپ برداشته از مجلس بیرون رفت و
خون از دستش میچکید در بین حین عبد الله بن عباس رضی الله عنهما با او در راه ملاقات شد پرسید که دست ترا کی قطع نمود
گفت حضرت امیر المومنین و وصی سید المرسلین پیشوای سفید رویان و مولای جمیع انس و جان غالب کل غالب علی بن
ابی طالب ابن عباس گفت آنحضرت دست ترا بریده و تو مدح و ثنای او میگوئی آن غلام گفت چرا مدح و ثنای او
و منقبتش نگویم که محبت او بگوشت و پوست من آمیخته و دست مرا بحق قطع نموده ابن عباس پیش
حضرت امیر المومنین رسیده آنچه از او استماع نموده بود بر سبیل تفصیل بعز عرض رسانید بر زبان گوهر فشان گذرانید
ای برادر بعضی از دوستان ما باشند که اگر در وادی محبت ما ایشان را بتیغ پاره پاره سازند غیر از محبت ما
خطره دیگر بر دل ایشان عبور نکند و دشمنان داریم که اگر عسل تمام عمر در گلوی ایشان بریزیم جز عداوت ما بر خاطر
ایشان خطور نکند آنگاه روی بسوی حضرت امام حسن علیه الصلوة و السلام کرده فرمود برو و آن غلام را باز آر امام علیه السلام حاضر نموده
او را نزد والد بزرگوار آورد فرمود دست ترا بریدیم و تو مدح و ثنای ما میگوئی غلام از روی عجز و نیاز گفت لم لا اقول من کی باشم که ثنای تو
نگویم ؛ که خدا و رسول گفته ثنات ؛ آنحضرت دست بریده آن محب حق پرست گرفته بر موضعی که قطع شده بود بنهاد
و ردای مبارک خود بر بالایش افکنده سوره فاتحه خوانده دم روح افزا بر دمید آن قدرت دستش درست شد
چنانکه گوئی هرگز نبریده بود و قدوة الابرار شیخ عطار در منطق الطیر ازین معنی خبر رسید بیت از دم عیسی کسی زنده شده
جوانست او بدم دست بریده کو درست ؛ و محب صمیمی ملا حسین کاشفی رحمة الله علیه در دیوان خود این قصه را
بر سبیل حکایت منظوم ساخته نقلست در زهرة الریاض و جنس الکبار از میثم تمار روایت که روزی در بلده کوفه بملازمت
سامی امیر المومنین حاضر بودم و جمعی از اصحاب کبار نیز بودند که مردی بر خر نشسته و عمامه زرد بر سر بسته و شمشیر حمایل کرده
و گفت کدام

کدام یک از ایشان که در رزمگاه شجاعت بهمه خود روی بفراز و عمامه بر سر بسته و ولادتش در بیت الله شده و در خلق جمیع
بمقام محمد رسیده و محمد مصطفی ص را در جمیع غزوات نصرت کرده عمرو و عنتر را از پای فکنده و در خیبر را بیک حمله کنده حضرت امیر المومنین ع
کرم الله وجهه فرمود یا سعید بن فضل بن الربیع منم آنکس که پرسی آنچه میخواهی منم ملجا و ماب ابدال و انسان و ایمان
و مرهم خسته دلان و پیران منم که بلاهای عظیم بر من آید و تحمل ان الله یحب الصابرین تحمل و شکیبائی کنم منم که در تورات
و انجیل و زبور و فرقان وصف من کرده است منم قاف و القرآن المجید منم صراط المستقیم اعرابی چون این سخن شنید
گفت که تو وصی رسول خدا و مقتدای اولیائی حکم آسمان و زمین بعد از سید المرسلین ص ترا باشد فرمود سوال کن
آنچه در دل داری اعرابی گفت من رسول ام از جانب شصت هزار مرد که ایشان عقیم خوانند و کشته آورده ام
که در کشتن وی اختلاف است اگر وی را زنده گردانی تحقیق دانیم که تو وصی رسول خدائی و در دعوی خود براستی
میثم گوید امیر المومنین ع مرا فرمود بر اشتر بنشین و در کوچه و محلهای کوفه ندا کن که هر کس خواهد مشاهده کند
آنچه حق سبحانه و تعالی بعلی ابن ابی طالب کرامت کرده فردا بنجف حاضر آیند قبول نموده قیام نمودم روز دیگر
نماز بامداد گذارده رو بصحرا نهاد و اهل کوفه در رکاب سعادت انتسابش چون بموضعی که شتر گشته بود رسید فرمود
کلان اعرابی و جنازه را حاضر آرید چون آوردند سر جنازه را برداشتند جوانی از کثرت زخم
تیغ پاره پاره گشته نشان پای و پاپوش کهای سرش پرسید که چند روز است که این را کشته اند اعرابی گفت
مدت چهل و یک روز است فرمود طلب خون که میکنند گفت پنجاه کس اند از قوم ایمرد او نموده عمش کشته
نامش حویرث بن حساب که دختر خود را باین داده بود چون دخترش را رها کرد و خواستگاری
زن دیگر نمود بنا برین او را کشتند اعرابی گفت یا امیر المومنین صورت واقعه قریب بچنین است

که میفرمائی اما بدین امر نتوانم تا او را زنده نکنی آنگاه رو بسوی آن کوه کرد که فرمود ای آن گوفته گفت فرمود ای اهل
کوفه بقره ای از بنی اسرائیل بزرگتر نیست نزد الله تعالی از وصی خاتم الانبیا چنانکه جمعی از بنی اسرائیل عضوی از آن
بقره را بر کشته زدند که اعضای وی زنده شد و کشنده او را گفت نزد حق سبحانه و تعالی و او زنده شد و گفت
من نیز از اعضای خود برین مرده زنم که فاضل تر است از آنچه بنی اسرائیل بر آن کشته زدند پس پای
راست خود بر کشته زده فرمود قم باذن الله یا مدرکة بن حنظلة بن غسان بقدرت الله و الحق آن
زنده شده گفت لبیک لبیک حجة الله فی الایام و المنصور بالفضل فی الایام بعد رسول الله علیه السلام
امیر المؤمنین ع فرمود کدام کس کشته است گفت عم من حریث بن حسان چون این واقعه
غریبه را مشاهده شد با آواز بلند زبان به مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین ع گشودند پس فرمود
ای اعراب و جوان بروید قوم خود را خبر کنید از آنچه بچشم خود دیدید گفتند یا امیر المؤمنین عهد کردیم
که تا زنده باشیم از ملازمت تو جدا نشویم هر دو نفر در خدمت آنحضرت کسب فیوض مینمودند
تا در حرب صفین بدرجه شهادت رسیدند مؤلف گوید از هر دو تن در خدمت حضرت
امیر المؤمنین ع سر افتاد و جمعا زبود مضمون این غزل که از زواردات فیض آیات قدوة
المحققین شاه طیب قدس سره که از جانب والده بچهار واسطه جد فقیر است بزبان
نیاز و طیسان ایجاز اظهار اخلاص و اعتقاد می نمودند غزل یا علی حبت دوا در دل ما
غیر از این هیچ نیست حاصل ما حق تعالی چو خلق ما میکرد تخم مهر تو کاشت در دل ما جاودان
خاک آستانه تست مسکن و مستقر و منزل ما دست از دامنت رها نکنیم مل نگردد

زغبر

ز جبر مشکل ما مهر خواهی گور نیز جسد دشمن جاهی مجادل ما گرچه ما نا قصیم یا حیدر لطف تو کامل و مکمل ما
مغرب زنسل آل علی کی بود در خبیث قابل ما منقبت هم در احسن الکبار از انس بن مالک روایت
است و روایت دمشق دیده بودیم فانم از ارکان جل برای رسول ص آورده بود سرور ص مر ابا طالب عمر و عثمان
و ابو بکر و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن فرستاد چون صحابه مرکور حاضر آمدند آن بساط را گسترانیده بود مر علی
علی علیه الصلوة و السلام فرمود بنشین و مرا و دیگران را امر نموده و با امیر المؤمنین ع گفت یا علی
بیا و بگو که این بساط را بردار و بفرمود ه امیر المؤمنین ع باد بساط را برداشته بلند برد پس گفت فرو
فرو نهاد و فرمود یاران میدانید این کدام موضع است گفتند نه فرمود بر در غار اصحاب کهف آمده ایم
که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس گفت و سلام
کنید مکیک برخاسته بر اصحاب کهف سلام کردند هیچ یک جواب سلام نداد چون امیر المؤمنین ع
بر خواست تقدیم کرد گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و خیر الوصیین و امام المتقین صحابه گفتند
یا ابا الحسن ما سلام کردیم از بهر چه جواب نداد امیر المؤمنین ع فرمود ای اصحاب کهف
اصحاب رسول سلام کردند چرا ایشان را جواب سلام ندادید و لیکن در سلام سبقت نمودید
گفتند ما سلام نمیکنیم و سلام ندهیم مگر به پیغمبر یا وصی و تو وصی محمدی و تو و فاطمه و حسنین
آل طه و یسین اید و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید میفرماید سلام علی طه و یسین و ما بنده کان
او نیم ما را فرمان وی کی باید آورد و اطاعت بر ثقلین واجب است بحکم خدا و رسول
از بهر آن بتو کلام و سلام کردیم اصحاب تلک میکند به نگاه کنند خاموش گشتند بعد از آن
امیر المؤمنین ع بیاد فرمود بساط بردار بر داشته در هوا برد بعد از ساعتی نزول نموده امیر ع

برجزئید

برزمین نهاد امیر المؤمنین ع فرود آمده پا بر زمین زد چشمه آب شیرین ظاهر شد و وضو ساخته اصحاب را
نیز فرمود وضو بگیرید که با رسول ص الله نماز صبح بگذاریم آنگاه باد بموجب اشارت
بالبشارت امیر ع بساط را برداشته در هوا برد بعد از زمانی گفت فرو نه چون فرو نهاد در مسجد
رسول خود را یافتیم در حالی که از نماز صبح یک رکعت گذارده بود در رکعت دیگر با رسول ص گذاردیم چون
از نماز فارغ شدیم فرمود انس تو ما خبر میدهی یا من خبر دهم گفتم یا سید المرسلین سخن از لفظ
مبارک تو خوشتر آید پس قصه گذشته را چنان بیان نمود که گویا با ما بود و از اصحاب بساط
منقولست که ما که باد بساط را بر میداشت آنقدر بلند میبرد که آواز ملائکه را می شنیدیم که
میکردند بر دشمنان اللهم زد و لا تنقص نظم کاه گوید صبا راحت نزول جناب اصحاب
کهف آمد بلی همچون سلیمان بود او را باد فرمان بر منقبت هم در کتاب مذکور از حضرت
امام رضا صلوة الله علیه روایت که روزی در مدینه ابو صمصام عبسی بر ناقه سواره پیش
حضرت رسول ص آمده گفت کدام کس از شما دعوی نبوت میکند سلمان فارسی گفت ای اعرابی
نمی بینی صاحب وجه الانوار را که همچو ماه شب چهارده میتابد و مولا و مقتدای ماست
اعرابی رو بسوی آنسرور ص کرده گفت اگر تو پیغمبری بگو قیامت کی خواهد شد و باران کی خواهد آمد
و چه در شکم ناقه منست و فردا چه کسب میکنم و کجا میمیرم حضرت ص ما ینطق عن الهوی خاموش
گشت فی الحال جبرئیل ع این آیه آورد قوله تعالی و عنده علم الساعة و ینزل الغیث
و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ما ذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله
علیم خبیر ابو صمصام گفت دست دراز کن که با تو بیعت اسلام کنم و تحقیق جزیره

خدای نیز

خدای نیست و تو رسول اویی آنسرور ص فرمود ای ابو صمصام شتر ناقه پشت سرخ شکم سفید سیاه چشم پر از طرایف
یمن و نقد حجاز از تو برذمه منست و با امیر المؤمنین ع فرمود یا اخی بنویس تمسکی باین مضمون انا نحو نبت
بسم الله الرحمن الرحیم مقر و معترف شد رسول خدا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
در صحت نفس و کمال عقل و جواز امور که بر ذمه منست از برای ابو صمصام بن عیسی شتر ناقه پشت سرخ شکم
سفید سیاه چشم پر از طرایف یمن و نقد حجاز و جمعی از اصحاب را بر خود گواه گرفت ابو
صمصام حجت را گرفته نزد قبیله خود رفت و قبیله اش نیز ایمان آوردند چون بعد از چند
گاه از برای طلب قرض بمدینه مراجعت نمود در آنوقت بجوار حق شتافته بود گفت وصی پیغمبر کیست
که دین پیغمبر ص ادا کند زیرا که بر وصی واجب است ادای دین مردم ابو بکر را نشان دادند
پیش او رفته وجه دین را طلب نمود و تمسکی که بخط حضرت امیر المؤمنین ع با خود داشت
ظاهر کرد ابو بکر گفت دعوی چیزی میکنی که در عقل نمیگنجد و الله که رسول ص وفات یافت
نه زر گذاشت و نه سیم الا دلدل و دراعه که آنرا علی بن ابی طالب متصرف شد
ابو صمصام گفت رسول ص مرا خبر داده که وصی من این دین ادا خواهد کرد سلمان دست
ابی صمصام گرفته بر در حجره امیر المؤمنین ع آورده در برزد فرمود ای سلمان با تو ابو صمصام
است ابو صمصام گفت این کیست که مرا و ترا از عقب در بنام میخواند سلمان گفت
این وصی نبی است ص بحکم نصوص قرآنی و احادیث حبیب سبحانی این آنست که رسول ص
گفت انا مدینة العلم و علی بابها و انت منی بمنزلة هارون من موسی و علی خیر
البشر من ابی فقد کفر و این آنست که آفتاب فرو رفته از برای او و اپس آوردند که نماز

وقت نشود این است که در صحن مسجد سید ابرار بحضور مهاجر و کبار صحابه جون افتاب بعث مرتبه بر وی
سلام کرد این است که بدو قبله با رسول صلعم نماز کذارده و دو بیعت با رسول کرده است یکی بیعت
عقبه و یکی بیعت شجره و در هیچ بیعت تخلف نکرد این است که معدن جواهر آل رسول است و زوج بتول
این است که رسول صلعم فرمود اگر علی نبودی فاطمه را کفوی نبودی این است که خدای تعالی در حق وی فرموده
افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون و نیز در شان او فرموده اجعلتم
سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله
و نیز فرموده لهم لسان صدق علیا این است که خدای تعالی روز غدیر خم در حق او این آیه
کریمه فرستاده که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و نیز در روز مباهله
نفس حبیب خود فرموده که انفسنا و انفسکم این است که حق تعالی در حق او فرموده لا یستوی اصحاب
النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون و نیز در شان او و اهل او فرموده انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس الایه این است که در وقت رکوع انگشتری بسائل داد و این
آیه در شان او نازل شد که انما ولیکم الله و رسوله الایه و همچنین سلمان مناقب و فضائل
بیان مینمود تا آنکه بر حضرت شاه اولیا بیرون حجره و در آمد ابو صمصام بعد از سلام
طلب دین کرد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در مدینه منادی کنند هر که میخواهد که ادای
دین رسول صلعم را ببیند علی الصباح در بیرون مدینه حاضر شود روز دیگر امیر المؤمنین
با فرزندان و احباب خود از شهر بر آمده کلمه بکس حضرت امام حسن صلوات الله علیه گفت
والسلام برفت و خلق نظاره میکردند منافقان بیکدیگر اشاره که از طل ریک صاص
خواهد شد

خواهد شد چون بانجا رسیدند حضرت امام حسن علیه السلام دو رکعت نماز کذارده کلمه چند گفت عصای رسول را بر سنگ زد
سنگ بشکافت و سنگ سفید از ان ظاهر شد که در وی سطر از نور مسطور بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله
سطر دوم علی ولی الله پس حضرت امام حسن علیه السلام عصا بران سنگ زد بشکافت مهار ناقه پدید آمد
امام فرمود بکیر ابو صمصام مهار ناقه را بکشید تا شتر و ناقه بان کیفیت که مذکور شد بیرون آمد
آن ناقه را کشیده پیش حضرت امیر المؤمنین آورد امیر علیه السلام فرمود دین رسول صلعم ادا شد
گفت بلی یا امیر خط از وی گرفته با امام علیه السلام سپرده و صک که چون مرا وفات رسید
در کفن من بنه و گفت ایها القوم بدانید و آگاه باشید که رسول خدا مرا خبر داده بود که حق تعالی این ناقه را
دو هزار سال پیش از ناقه صالح درین سنگ آفریده مدح حسن بلعمی کوید کرد بمعجز ادا قرض رسول خدا
قرض رسول خدا که بمعجز ادا : عهد نبی را وفا غیر علی کس نمود : غیر علی کس نکرد عهد نبی را وفا
منقبت نقلست هم در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایتست که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را خال چند بود از بنی مخذوم بعضی با جهار ابی طالب جانی از ایشان
وفات یافت برادرش آمده گفت یا امیر المؤمنین برادرم از دنیا رحلت نمود و من
از مفارقتش سخت محزونم فرمود میخواهی که او را ببینی گفت بلی فرمود قبرش کجاست چون
نشان داد بر سر قبرش رسیده پا بر کور زد آوازی بر آمد بر زبان کرد امیر علیه السلام فرمود
منقبت ای فلان تو از عرب بودی چرا بکردی حرف میزنی گفت بلی اسطا اکنه بر طریق سنت بعت شیع
نبودم ازین جهت بعد از فوت تغیر در زبان من رفته نقلست هم در کتاب مذکور از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت

جهودرا ببازار کوفه میگذشت جهودی را دید که دست بر سر زده میگوید مسلمانان بر طریق جاهلیت
عمل میکنید و شیوه اسلام مرعی نمیدارید یا امیر علیه السلام گفت ترا ای جهود چه محنت پیش آمده گفت من
مرد بازرگانم و هر شصت دراز گوش بار از امتعه و اقمشه چون از رس با طمعای این کذشتم
قطاع الطریق بردند امیر علیه السلام فرمود خاطر جمع دار که مال تو بتو خواهد رسید و قنبر امر نمود که دلدل
زین کنند چون سوار شده قنبر و اصبغ بن نباته را گفت جهود را بیش من برید
میرفتند تا بموضعی که مال گم شده بود دلیل شب بعریه خطی کشیده بایشان فرمود میان
این خط در اشید و بیرون نیاید که جن شما را میربایند پس دلدل را بجولان در آورده
گفت والله ای جنیان اگر دراز گوشان این جهود را نه امید عهدی که در میان من و شما است
شکسته شود و شما را بذوالفقار پاره پاره سازم جنیان بیکبار آواز بر آوردند
که یا وصی سید المرسلین ما فرمان بردار خدا و رسول و مطیع تو ایم از تقصیر
ما در گذر و شصت دراز گوش بهمان بار بلا کم و نقصان پیدا شد امیر المؤمنین علیه السلام
به جهود حواله نموده گفت مال تو همه بر جاست جهود گفت بلی پس آن جهود گفت آیه
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض نمود که نام رسول و نام تو و پسران تو در توراة ثبت فرموده
نام رسول در توراة طاب طاب است و نام تو ایلیا و نام پسران تو شبر و شبیر
جهود تصدیق نموده گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد انک
وصی رسول الله نقلست هم در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که روزی بعد از وفات سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات

التحیات و التسلیمات سلمان فارسی بخدمت سیدة النساء علیها التحیة و الثنا از مدینه بر آمد
بقیع رفت سیدة النساء علیها السلام پرسید که اهل مدینه را بعد از وفات پدرم چون دیدی گفت رو داد و سید
و خویش فرزند مشغول شدند و مرد از آن دلی که بزوج من دارند بر سم گفت ... را افکار محجب
و مودت میکنند ملاحظه ایشان را خدا و پدر و دیگو دانند گفت ای سلمان آیا من خدای
که او دنیا را از خاک و باد و آب و آتش آفرید و از زوانه بکشاف ... و کسی را بپدید آورد و کسی را آفریده
نمیر و که دشمنان ما را در عالم آخرت با قبیح و نجس ببیند و سمیح نکی از دوستان ما مرده
که او را اخلق اولین و آخرین با حسن صورت ببیند ای سلمان از تو امروز نشنیدی که فرموده
هر که دعوی دوستی ما کند باید که جلباب فقر تازه کند سلمان گوید ما درین سخن بودیم که تمام
المشارق و المغارب آمد و هرچه میان من و سیدة النساء علیها السلام مذکور شده بود لفظا
بالفظ بیان نموده فرمود ای سلمان همراه من بیا روان شدم چون از مدینه بیرون
بیرون شده از خندق بکذشتم ردای مبارک خود بر روی من افکنده فرمود چشم بر هم نه
و با من بیا بفرموده قیام نمودم بعد از زمانی ردا از روی من برگرفت و فرمود چشم
چشم بگشا چون گشادم صفی دیدم بنظر در آمد و قطار اشتران بجای ظاهر شده نزد وی شده
سلام کرد او در جواب گفت علیک السلام یا امیر المؤمنین با رضا گرد و گفت علیک السلام
یا وصی خیر المرسلین پس فرمود برادر جهود کنی و بیا الله مسکن جنه که انی بنهایت
هر دانه قطان بزبان فصیح گفت یا علی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد
ان علیا ولی الله کما جون ... بر دشمنان تو لعنت کنم ...

پس حضرت امیرالمؤمنین ع وضو ساخته بمکان مراجعت فرمود آنجماعت نیز بدیار خود مراجعت نمودند
آنچه که رفته بودیم بمدینه بازآمدیم **منقبت** هم در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه مرویست که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع در زمین بابل کله دید افتاده پرسید از جمجمه
تو کیستی گفت من فلان بن فلان ملک فلان ولایت بودم امیر ع فرمود من علی
مرتضی ام وصی که مصطفی با من تکلم کن آنچه در حیات دیدی و بعد از آن در گور از سختی آمده
احوال خود از اول تا آخر عمر آنچه از خیر و شر گذشته بود هم یک بیک عرض نمود و در این
که کله با امیرالمؤمنین ع مکالمه کرد مسجدی ساخته مسمی بمسجد جمجمه گردانیده اند و در این سرزمین
آن قدر اشتهار یافته که خلق الله نماز میکنند و از قاضی الحاجات حاجت میطلبند
منقبت هم در کتاب مذکور از عثمان سجزی منقولست که جماعتی از اهل خراسان نقل کردند
که امیر داود پدر سلطان الب ارسلان بر سید ابو علی بن عبیدالله بن علی بن
عبدالله العلوی تهمتی نهاده او را محبوس ساخته هزار دینار گرفته او را در شکنجه میداشت داود
حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دید که شیشه پر از کافور بید و داده گفت
ابو علی را رها کن که فرزند منست آنچه از وی گرفته واپس ده چون بیدار شد واقعه
مذکوره فراموش گشت شب دیگر در خواب دید که حضرت امیر ع برابرش نشسته شمشیر
کشیده میگوید تو گفته بودم که سید ابو علی فرزند منست او را رها کن و چاره کن و طلب
سید ابو علی کن و از سراز تن او جدا کنم با شمشیر جدا کرد طپانچه بروی داود زد که تا سر زیرش
او افتاد و نمیش گرفت چون بیدار شد سید ابو علی را رها کرد مالش را بوی داد

و فرزندان موکلان را خوانده حال پدران ایشان پرسید گفتند در خانه که سید ابو علی محبوس بود
امشب کسی سر ایشان را از تن جدا کرد داود گفت این خوابی است که من دیده ام آن
واقعست شده و خواب را شرح کرد **منقبت** هم در کتاب مذکور از ابطال القرى بر منقولست
که از جابر بن عبدالله انصاری پرسیدم که از حضرت امیرالمؤمنین ع هیچ خارق عادت
داری گفت روزی چندی از صحابه در خدمتش میرفتیم فرمود شما بروید که من در زیر
این درخت کناره دو رکعت نماز میگذارم چون روان شدیم او بنماز مشغول شد
والله دیدیم درخت را که همراهی کو با وی در رکوع و سجود و ما در تعجب ماندیم
ایستادیم تا فارغ شد گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد شاخهای درخت نیز درود میخواندند
پس گفت اللهم العن مبغض محمد و آل محمد شاخها نیز و ارحم شیعة محمد و آل محمد شاخها نیز گفتند
آمین آمین **منقبت** هم در کتاب مذکور از حارث اعور همدانی منقولست که با امیر
المؤمنین ع کرم الله وجهه بعاقور میرفتیم بدرختی رسیدیم که خشک بود امیر ع دست بآن درخت
زده گفت سبز شو چنانکه ثمر بر تو باشد والله آن درخت سبز شده امرود بار آورد
من از آن خوردم و هر قدر که خواستیم چیدیم چون روز دیگر آن درخت را دیدیم
همان طور سبز بود و میوه داشت **منقبت** هم در کتاب مذکور از حارث منقولست
که روزی امیرالمؤمنین ع کرم الله وجهه بر منبر کوفه خطبه میخواند ناگاه نظرش بزاویه
افتاد قنبر را گفت برو و آنچه درین زاویه است پیش من آر قنبر نزدیک زاویه
رفت ماری دید بغایت کلان و مهیب بار از وحشت جسته بر منبر بر آمد

دهن بر گوش آنحضرت نهاده حرفی گفته بازگشته غائب شد امیرالمؤمنین ع ساعتی صبر کرد که مردم
تعجب کردند فرمود عجب میدارید ای مردمان گفتند چون عجب نداریم که اینچنین واقعه
غریبه مشاهده کردیم فرمود این مار بار رسول ص بیعت کرده بود با نقیاد و طاعت و چون
من وصی رسولم از او در طاعت و منقاد منست افسوس که شما آدمیان بعضی از میان
اطاعت میکنید و بعضی نه شرم بدارید که برابر ماری نمیتوانید شد **منقبت** هم در کتاب
مذکور از حارث منقولست که روز جمعه حضرت امیرالمؤمنین ع بر منبر کوفه خطبه میخواند
ناگاه ثعبانی که سرش چون سر شتر بود از در مسجد در آمده روان شده بر پایه
منبر رفته خود را دراز کرده بگوش امیرالمؤمنین ع حرفی چند گفت امیر علی ع بلغتش
جواب داد پس غائب شد جمعی یقین بر خارق کردند و بعضی منسوب بسحر
امیر ع فرمودند که رسول الله ص مبعوث بر جن و انس بود این اژدرها قاضی
قوم جن بود خصومتی میان ایشان بهم رسیده چنانکه خونریزی بسیار شد
و نمیدانستند که حکم چیست من تفهیم حق باو کردم **مؤلف** گوید از آن روز باب را
باب الثعبان نام شد در عهد بنی امیه برغم حضرت امیرالمؤمنین ع در آنجا فیل بسته
باب الفیل نام کردند اما مردم همان باب الثعبان میگفتند **منقبت** هم در کتاب مذکور
از حارث منقولست که روزی امیرالمؤمنین ع در گورستان بقیع بر اسپی ایستاده بود
بود ناگاه شیری بطرفش آمد حضار از هیبتش متوهم شدند امیر ع از اسپ پیاده نمود
شیر آمده سر بپای امیر ع نهاده تضرع و زاری آغاز کرد امیر ع دست به پشتش گردانده

نمود بازگرد و بفرمان خدای تعالی او نیز بیا این سخن را از من بجمیع سباع برسان شیر الحاح نموده
بازگردید **منقبت** هم در کتاب مذکور از موسی بن محمد العابد منقولست که برادرم در ایام طفولیت روزی
پدر بر دوش برداشته جهت طواف مرقد منور حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام میبرد در اثنای
راه دیدیم شیری را که دستش مجروح بود و نیز متوجه آن مقام است ظاهراً ملهم شده باشد که دست خود را
بتربت امیر ع رساند پس شیر دست مجروح را بمرقد مبارک مالید و شفا یافته بازگردید **منقبت** هم در کتاب
مذکور از اسلاف لواب منقولست که خالد بن عبدالملک والی که عامل شام بود مرا نوشت
طلبید که بسب امیر کنم من برین معنی اطلاع یافته گریختم و ابن صفوان که از فرزندان ابی
بن جم جمی را زمین طلب بر کسب نمود که پیش خالد رفته امیر ع را ناسزا گوید بداد هم بر
سیل پیاده بمدینه رفت و بموافقت خالد بر منبر برآمده رو بقبله کرده شروع در سب علی ع کرده
گفت خداوندا مقصود من از برای محبت تو و رسول تو و از برای طلب خون عثمان سب میکنم و رسول
علی را امید است مکرفوین راوی گوید مردی در مسجد نشسته بود خواب بر وی غلبه کرد دید
که قبر رسول ص از هم باز رفته کفی از آنجا بیرون آمده گفت اگر دروغ گوئی لعنت خدای بر تو
باد و خدا ترا کور گرداند ابن صفوان نابینا از منبر فرود آمده به پسر خود گفت بر خیز بجوز
مده تا تکیه بر آن کنم پسرش چون او را از مسجد بیرون آورد از پسر پرسید که بلاء بمردم
رسیده یا نه گفت این جزای تست که بر منبر رسول ص دروغ گفتی و اهانت کردی
که دوستی او بحکم خدا و رسول بر همه مؤمنان فرض است واو تا آخر عمر کور بود چنانکه هیچ نمیدید
منقبت هم در کتاب مذکور از حسین بن عبدالرحیم تمار منقولست که روزی امیر

غلامش یکی از فقها پیش سلمان نشاند دکانی که نشیند رفتیم سلمان گفت از کجا می‌آیید گفتیم از مجلس فلان فقیه
گفت چه مذکور بود گفتیم بعضی از مناقب حضرت امیرالمؤمنین ع گفت والله بتو بیان کنم
فضیلتی از فضائل امیر ع که از قریش شنیدم که میگفت در زمان عمر بن الخطاب گورستان
بقیع در جنبش آمده بود اهل مدینه بفریاد آمدند عمر از مدینه بیرون آمد و خلق را دعا کنند
باشند که خدای تعالی قبور را از جنبش ساکن کند هر روز زیاده تر شد تا نزدیک دیوارهای
شهر رسید اهل مدینه از روی اضطرار و اضطراب مقرر نمودند که از مواطن خود برآیند
پس عمر با جماعه از اصحاب پیش حضرت امیرالمؤمنین ع آمده گفت یا ابو الحسن زلزله پیدا
شده بنابرین شهر ویران میشود مصراع یک توجه از تو در کار است و صد عالم مراد
حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود صد کس از اصحاب رسول ص حاضر شوند حاضر آمدند امیر ع از آن
صد کس ده نفر مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و مقداد و غیره را برگزیده با خود
داشت و اهل مدینه نیز موافقت نمودند چون بمیان بقیع رسید پای بر زمین زده سه بار گفت
مالک مالک چه بوده است ترا زلزله ساکن شد و مردم از دغدغه خلاص و طعن فارغ شده دعا
کردند پس فرمود تحقیق برادرم محمد مصطفی ص مرا ازین جمعیت و استغاثه مردم و زلزله
خبر داده بود از حضرات ائمه معصومین علیهم الصلوات والسلام منقول است که سوره اذا
زلزلت تا بحسب و این شعر برین قضیه است قوله تعالی وقال الانسان مالها ان عبارت
از حضرت علی ابن ابی طالب است که چون زلزله پیدا شود امثال بر زمین
کوبید مالک مالک منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان

خلافت

عمر بن الخطاب ابو عبدالله انصاری وفات یافت مبلغ هشتاد و هزار دینار از او ترکه ماند و پسری داشت که
بتکلیفات عقلی و شرعی اطلاع یافت روزی دید که مادرش پاره درم بدان شوهر میبرد گفت
لا یستحیی من الله منقبت شرم نمیداری از خدای تعالی که مال ابی را بغیری میدهی عورت چون داشت عشق
بر و منعقد خواهد شد به پسر گفت تو از صلب عبدالله و از بطن من نیستی که غلام درم خریده که ابی
عبدالله ترا از فرزندان محمد ص خریده بود نزدیک تا رسیده بود و پسر ما چرا نزد خلیفه زمان برد
عورت از مستغاثی شدن پسر خبر یافت گفت گواه کاذب بجهت ثبوت دعوی خود
بهفتصد درم بهم رسانیده حاضر داشت چون کودک بمنزلت گرامی خلیفه نای حقیقت حال را عرض نمود
خلیفه اقلح را بطلب عورت فرستاد چون آمد گفت ای عورت چرا مال این کودک را صرف
میکنی گفت که این تست است یک ان مال بکر و تتمه به پسر واگذار گفت این کودک غلام درم خریده
ابی عبدالله است خلیفه طلب گواهان نمود عورت آن هفت شاهد کاذب را در دار الشرع حاضر آورد
و ایشان مطابق قول او ادای شهادت نمودند خلیفه قبول نمود و کودک را بزندان فرستاد چون
مدت دو ماه و بروایتی چهار ماه در قید مانده بود چنان زار و نزار شد که قریب بهلاک رسید
روزی از گرسنگی تمام بیکی از اهل زندان گفت ای خواجه از من نفسی بیش نمانده در کتب و تا نصیحتی بر من ورزد
یکی از اهل زندان بر حالش ترحم نموده در گوش کودک سر برانو نهاده نشسته بود که ناگاه ابو شحمه بن
عمر بن الخطاب آمد و او را دید غلی در گردن گفت چه گناهی کرده که بدین کودکی مستوجب عقوبت شده گفت ای نازی
نگهه ام تا پدر تو مال پدرم بچه یمال کرده مرا با تیمال داشته ابو شحمه گفت پیش امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه السلام
که توسل باش نیست یا بی گفت میکنند از نزد ابو شحمه ص منشده او را خلاص کو چون نزدیک

بحجره حضرت امیرالمؤمنین ع رسید با پیش از ناتوانی لغزیده بر دو در افتاد امیر ع او را از زمین برداشته
بانواع تلطف و مهربانی استفسار حالش نمود گفت من پسر ابی عبدالله انصاری ام و تتمه احوال را استفسار بیان
نمود امیر ع از استماع نام ابی عبدالله گریسته فرمود پدرت را اعتقاد ختم قرآن در خدمت رسول ص که او بود پس پسر فرزند
از سرای یتیم بنشین و ورکن و غسل داده جبابی سفید ملبس کرد آن قنبر بنوده قیام نمود پس دست
او را بدست حق پرست خود گرفته در دار الشرع آمده گفت یا ابا حفص چرا مال این یتیم را بغیر
دادی عمر حقیقت حال را بیان نمود امیر ع متبسم شده فرمود آن عورت را حاضر آرند چون حاضر
آوردند فرمود ای عورت چرا با فرزند حقیقی خود دشمنی شده او بر قول خود مقر و مصر بود امیر ع طلب شهود
عدول نمود عورت شاهدان مذکور را حاضر ساخت امیر ع پرسید چه گواهی میدهید آنچه در حضور خلیفه زمانی
گفته بودند تکرار نمودند خلیفه گفت یا ابا الحسن من کسی را با وجه نمیر نجم امیر ع متبسم نموده فرمود
فصاد را حاضر کنند و طشتی ابجار بیاید چون آوردند فرمود دست کودک و دست چپ عورت را
رگ زدند خون هر دو را در طشت ریختند پس ردای مبارک بر آن طشت انداخته یا از اسماء حسنی خوانده
دمید زمزمه از طشت بر آمد با آواز بلند که یا امیرالمؤمنین و وصی خیر المرسلین من مادر حقیقی این فرزندم
بنابر عداوتی که به پسر نمود ام حضار از مشاهده این واقعه غریبه متعجب و متحیر شدند پس عمر بوسه امیرالمؤمنین
کرم الله وجهه آن عورت و گواهان کاذب را تعزیر نموده ترکه ابا عبدالله به پسرش حواله کرد منقبت
هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه در زمان اقتداء اصحاب عمر بن الخطاب
بمسجد مدینه در آمده گفت آنسرور ص امشب در واقعه بمن فرمود که یا علی سلمان برحمت پیوسته برو
بتجهیز و تکفینش قیام نموده بر او نماز کن بنابر وصیت آنسرور ص بمداین میروم تا بوظایف

تجهیزش

تجهیزش قیام نمایم بعضی از اصحاب تصدیق کردند و برخی انکار نمودند یکی از ایشان از روی استهزا
و استخفاف گفت یا علی کفنش از بیت المال بگیر حضرت امیرالمؤمنین ع بیک بار از انظار
ایشان مختفی شده پیش از نماز ظهر بمسجد مدینه حاضر شده فرمود سلمان مرحوم را در مداین ع
تا مکتوبی باین مضمون آمد که سلمان در فلان تاریخ و فلان روز متوفی شده
و مردی از جانب صحرا پیدا شده تکفین نموده و نماز جنازه گذارده مدفون
ساخته از نظر غایب شد مؤلف گوید در زمان فوت سلمان رضی الله عنه میان
ارباب السیر و اصحاب خبر اختلاف است چنانچه در شواهد النبوة مسطور است که در
اوایل خلافت عثمان بن عفان در مداین وفات یافت و صاحب حبیب
السیر بروایت امام یافعی رحمة الله علیه میآرد که در سنه ست و ثلثین از هجرت در ایام
خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع کرم الله وجهه بهشت عنبر سرشت شتافت
والله اعلم بحقایق الامور منقبت هم در کتاب مذکور از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
علیه مرویست که چون آنسرور ص متوجه غزوه تبوک شد و امیرالمؤمنین علیه
السلم را در مدینه قایم مقام و نایب مناب خود ساخت منافقان فرصت
غنیمت دانسته گفتند الحال چون بردن برادر از هم مفارقت
گزیده اند افنای ایشان بسهولت میسر است پس چندی از شوربختان
در راه چاهی عمیق کنده بخس و خاشاک پوشیدند و جمعی از ارباب
نفاق که در رکاب آنسرور ص بودند چهارده نفر را بپلاس سیاه

[illegible]

ملبوس ساخته بر سر عقبه با دبه‌های پر از سنگ بر زنند که ناگاه
خبر که آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم را بر مانند جبرئیل علیه السلام
خبر عقبات و چاه با آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم
بر سبیل تفصیل بیان نمود و چون امیر علیه السلام
با جمعی از مؤمنان باستقبال رسول صلی الله
علیه وآله وسلم بر سر آن چاه رسیده دلدل
روی بسوی امیر علیه السلام کرد بلغت خود گفت
آگاه باش یا امیر المؤمنین که بر سر راه
تو چاهی کنده بروی خاک گسترده اند امیر علیه
السلام فرمود تو روان شو که چاه با زمین برابر خواهد شد
پا بر سر خاکی نهاده بگذشت اعدا که در کمین بودند متعجب ماندند امیر علیه السلام
رکاب فرمود راه از خاشاک پاک کنند که پیغمبر خدا می‌آید چون خاک را
بر گرفتند چاه عمیق ظاهر شد آنحضرت از دلدل پرسید که این چاه که
کنده و که فرموده دلدل [illegible] نشان داد که باتفاق اهل نفاق [illegible] از حضرت
عرض نمودند که این قضیه را با آن سرور ص معلوم کن امیر ع گفت حق تعالی [illegible] وحی
و آن سرور ص نیز با صحاب رکاب خود گفت که جبرئیل ع مرا خبر داد [illegible] ارباب
نفاق که در مدینه بعلی ابن ابی طالب کرده بودند والله تعالی او را محفوظ و مصون
داشت

داشت محافظان او در [illegible] نشسته پنهان شدند که خبر فوت علی رسیده و از جانب ان میکنند در این اثنا امیر ع با جمعی از اصحاب
عقبه رسید سلمان ناقه میراند و حذیفه بن الیمان زمام میکشید [illegible]
برفت و چهارده نفر از آن طایفه ضال که بر بالای عقبه بودند دبه‌های پر از سنگ را غلطانیدند
ناقه‌ها اصلا نرمیدند آن سرور ص بحذیفه اشاره کرد که بر بالای عقبه رفته عصا بر شتران
ایشان زند [illegible] بعمار یاسر فرمود بعد از زدن عصا شتران منافقان را
بر زمین انداختند چنانکه اعضای ایشان مجروح شد و تا در قید حیات بودند زخم ایشان
به نشد تا مخفی [illegible] که این علامات کید عقبه است **منقبت** هم در کتاب مذکور مسطور است
که در زمان ابی بکر ام فروه نام عورتی بود عابده و صالحه و معتقد اهل بیت رسول
او را با یکی از اغنیای ارباب نفاق مناظره و مباحثه روی داد چون فضائل و مناقب
و توصیف و تعریف اهل بیت رسول علیهم بسیار کرد آن منافق تهمت شیعی بر وی
نهاده چندانش زد که هلاک شد [illegible] بعد از استغاثه و استغاثه مدفون ساخته بمنزل خود
نازل امیر ع آمد چون امیر ع آن روز با دو قری تشریف فرموده بود [illegible] روان
گردید در اثنای راه جبرئیل خبر رسانیده بعد از گریه و زاری و الحاح بیشمار صورت
واقعه بعرض رسانید امیر المؤمنین ع بر سر قبرش رفته دو رکعت نماز گذارده گفت اللهم
یا محیی النفوس بعد الموت و یا منشئ العظام الدارسات بعد الموت احی لنا ام فروة
واجعلها عبرة لمن عصاک **یعنی** ای زنده کننده نفسها بعد از مردن و ای برانگیزنده
استخوانها از هم ریخته زنده گردان ام فروه را [illegible] و بگردان او را تنبیه از برای

المحسن که حامل شده است [illegible] از آن گناه بقبر [illegible] در قبرش دید که [illegible] برون
میرفت و بیرون نیامد دو شراره [illegible] ام فروه چادر [illegible] سر برگرفته
بیرون آمد که امیر المؤمنین ع سلام کرد گفت ای مولای مؤمنان میخواهند نور ولایت آن [illegible]
اما نتوانستند قال الله تعالی یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
بعد از آن ام فروه چندان زنده ماند که فرزندان ازو متولد شدند و بحکم السعید من سعد فی بطن
امه در [illegible] رحمت امام المتقین امیر المؤمنین حسین صلوات الله علیه بسعادت شهادت
فائز گردیدند **مؤلف** گوید در کفایة المؤمنین که ترجمه خرائج الجرائح است [illegible]
قضیه ام فروه را بعرض مقدس امیر ع رسانیدم بر سر قبرش آمده دیدم بر اطراف قبرش چهار [illegible] سفید که منقار
ایشان سرخ بود هر کدام یکدانه انار یا قوت در منقار داشتند و در قبرش میرفتند
و می‌آمدند چون شاه ولایت صحرا را دیدند بلغات خود بار با تفاق آواز بر داشته سخن
چند عرض کردند که ما نفهمیدیم امیر ع فرمود لافعلن کذا یعنی چنین کنم ان شاء الله و در [illegible]
قبر ام فروه ایستاده دست بدعا برداشت و گفت یا محیی النفوس [illegible] بعد از فراغ دعا
نفس آواز [illegible] گفت یا امیر المؤمنین [illegible] مبارکت خواهد آمد [illegible]
پس بقبر ام فروه اشاره کرد قبر منشق گردیده ام فروه بحالی مذکور بیرون آمد
منقبت هم در کفایة المؤمنین از شیخ عبد الواحد بن زید قدس سره
مرویست که گفت وقتی بحج رفته بودم در اثنای طواف بیت الحرام
دو دختر دیدم که طواف میکردند و یکی با دیگری بر طبق عادت خود گفتگو میکردند
وحق

وحق المنتخب للوصیة [illegible]
یعنی قسم [illegible]
قضیه وجهت فاطمه زکیه مرضیه من [illegible]
امیر مؤمنان [illegible]
[illegible] چون شنیدم [illegible]
شهادت فاطمه علیها [illegible]
گفت [illegible] امیر المؤمنین ع [illegible]
چشم راست خواهر [illegible]
[illegible] **عربیه**
ت والدهم من کان یکفلهم فی الناشئات وفی الاسفار
دست مبارکش بر جبهه [illegible]
[illegible] **منقبت** هم در کتاب مذکور مسطور است که [illegible] اصحاب کبار
رحمهم الله چنانچه آورده اند که چون مکث لشکر ظفر اثر حضرت امیر المؤمنین در
صفین به تطویل انجامید و مردم از بسیاری جوع و کمی زاد و علیق [illegible]
برسید شکایت گفتند یا امیر المؤمنین ما را قوت [illegible] و جهت مراکب علیق
یک شبه نمانده بنا بر این کمال اضطراب داشتیم روز دیگر بعد از نماز صبح
آن آفتاب اوج ولایت بر خلق بر آمده دست نیاز بدرگاه کریم کارساز برداشته

جمع [illegible] قوت [illegible]

[illegible]

بعد از آن شیخ احمدی را معلوم شد که چه جاعت [illegible] و از کجا آمده [illegible]

منقبت هم [illegible] که [illegible] حتی مؤمنی [illegible] حضرت امیر المؤ[منین]

آمد چون حقیقت [illegible] ظاهر شد بمقتضای شریف [illegible]

خارجی [illegible] از روی [illegible] حکم [illegible]

[illegible] بصورت [illegible] شد [illegible]

این نوع خارق [illegible] مشاهده [illegible]

[illegible] دعا کرد [illegible] بصورت

اصلی [illegible] حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علیه الصلوة والسلام

کف آصف برخیا که دعوی [illegible] قدرت داشت بر نقل تخت بلقیس

که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید از آن خبر داده قوله تعالی قال

الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد

الیک طرفک آیا سلیمان افضل است کف [illegible] باشد اگر از وصی [illegible]

[illegible]

[illegible]

منقبت [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] از [illegible]

رجال و [illegible] کردی بسیاری از اطفال

[illegible] چون نظر کردم [illegible]

[illegible] بصورت اصلی باز

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] توبه کردی [illegible]

[illegible] این نوع معجزات قدرت داده

[illegible]

عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره

یعملون یعنی [illegible]

[illegible] خلاف رضای خدا [illegible]

[illegible] تو را

[illegible] عذاب و عقاب [illegible] منقبت هم در کتاب [illegible] روایت [illegible]

[illegible]

منقبت هم [illegible] از سلمان فارسی [illegible] حضرت

امیر [illegible] الصلوة والسلام آمده [illegible]

هر جا که [illegible]

امیر المؤمنین [illegible] روان شد [illegible]

امیر [illegible] گفت من شنیدم [illegible]

حکم [illegible] امیر [illegible] فرمود [illegible]

بزرگتر شده دهن باز [illegible]

یا امیر المؤمنین توبه کردم که دیگر [illegible] امیر [illegible] دست [illegible]

کمان کما کان بصورت اصلی باز آمده منقبت مؤلف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سنگ

[illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible]

امیر المؤمنین علی مرتضی [illegible] داخل حصار

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] ذو الفقار [illegible]

[illegible] بیت [illegible] چون مرده

[illegible] منقبت

[illegible] در اصحاب امیر [illegible] مشغول است کرد [illegible] یکی از معتقدان
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] موسی [illegible] معجزات
[illegible] ابصاری از [illegible] خارق عادات و کرامات مشاهده کرد
اگر [illegible] کرامتی [illegible] موجب اطمینان قلب [illegible] کنند تا امیر علیه السلام کشف
[illegible] رؤیت معجزات باهره [illegible] مشاهده امور عجیبه و غریبه [illegible] چون
[illegible] بسیار [illegible] نمودند با جمعی از صحابه جانب [illegible] روان
[illegible] آهسته خوانده فرمود [illegible]
[illegible] کار [illegible] و آنچه [illegible] داری آشکار [illegible]
[illegible] مضمون دلگشای جنات تجری من تحتها الانهار
[illegible] درختان میوه دار و جویهای آب [illegible] روان شده
[illegible] نشسته و [illegible] حوران [illegible] بنظاره [illegible] از اصحاب [illegible]
[illegible] جانب [illegible] و التقوا النار التی وقودها الناس و الحجارة
بمسامع رسیده و عقارب [illegible] جانستان [illegible] مشاهده کردند
احوال اصحاب شمال [illegible] چون اصحاب شمال [illegible] دیدند جمعی که
این [illegible] چون [illegible] رسیده که [illegible] سحر نامیدند و برخی که صاحب
یقین بودند بر یقین افزوده گفتند [illegible] رسول ایزد متعال
شاهد است که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران

منقبت

منقبت [illegible] علیه الرحمه [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] با جمعی از اصحاب متوجه مقابر [illegible]
[illegible] خط کشیده و هر مرتبه دیناری بر آمد پس [illegible]
[illegible] کاری بر داشته [illegible]
[illegible] چند آن کشیدند که [illegible] اثری از ان [illegible] ظاهر [illegible] چون
[illegible] مبارکش رسید فرمود متصرف آن [illegible] محمد مهدی [illegible]
کشف [illegible] از فرزندان من که [illegible]
[illegible] که در زمان خلفای عباسیه [illegible]
[illegible] و فی العقد و الاتصال وصف [illegible]
در مسجدی که صغیر و کبیر و وضیع و شریف حاضر بودند [illegible]
در مدح شاه ولایت و نور هدایت اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب [illegible]
منقبت [illegible] از [illegible] شاه ولایت [illegible]
طلب [illegible] از ان جمع [illegible] که [illegible]
[illegible] و محبت [illegible] خانه [illegible] برده
بغلام فرموده [illegible] خود [illegible] فرمایم
[illegible] تا [illegible] از زمان خود [illegible]

[illegible] منقبت [illegible]
[illegible] چون [illegible] من [illegible]
[illegible] پس [illegible] چون مداح [illegible]
که آن خارجی اعضای او را [illegible] راه [illegible]
چون [illegible] شاه ولایت [illegible] چون [illegible] راه [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] مداح چون [illegible]
زبان [illegible] اعضای [illegible]
[illegible] بر روی [illegible]
حیرت [illegible] کردان [illegible] این [illegible]
[illegible] این [illegible]
کردیم چون شب [illegible] بخواب رفتم حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
که از روی [illegible] مداح کردی [illegible]
که در دنیا [illegible] کردی [illegible] چون [illegible] این [illegible]
کردم [illegible] خرس سیاه [illegible]
[illegible] خرس [illegible]
[illegible] شاه ولایت [illegible] چون مداح
چون مداح [illegible] خانه روان [illegible] خرس سیاهی [illegible] بر زمین [illegible]

[illegible] ام [illegible]
هر [illegible] پای [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] غلام [illegible] عمل [illegible] چون غلام [illegible] لباس [illegible] رسیده و چون
[illegible] سیاه کرده [illegible] غلام فرمود که [illegible] گورستان [illegible] مداح
[illegible] برده [illegible] در [illegible] غلام [illegible]
داده [illegible] را در آن وقت خضر علیه السلام بطوف روضه مقدسه مطهره
حضرت امیرالمؤمنین آمده [illegible] شنید که [illegible]
[illegible] آن مداح [illegible] در گورستان افتاده و [illegible]
[illegible] بر روی او [illegible] عضو بریده مداح اسمی از اسماء الاعظم [illegible]
فرمود [illegible] بر اعضای مقطوعه او [illegible] از برکت [illegible]
اعضایش صحیح و سالم گردد [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
و بهان [illegible] مداح [illegible] سوال [illegible]
[illegible] خانه [illegible] احسان بکند [illegible] برای [illegible] و چون
دران خانه [illegible] از عجائبات [illegible] خضر علیه السلام [illegible] گورستان
[illegible] رسید و آن مظلوم را [illegible] خوانده [illegible] اعضای مقطوعه اش
درست کردید [illegible] و زبان [illegible] گردید [illegible]

[illegible]

برفاک [illegible] آستانش کرده و در آن [illegible] برق

اللهی [illegible] کنیز کرشید آن جوان چون پدر را به آن

[illegible]

[illegible] منقبت [illegible]

[illegible]

در هستی [illegible]

ان دختر [illegible] حاجت بود [illegible]

[illegible] ده [illegible] ان کرم

در جشن [illegible] کشید و [illegible] ستم زنان جابه رسید

مردم او را در [illegible] کشوده خویش و بوش

روی در تو [illegible] کرده هر چند کوهر

پاک در نمی [illegible] شود بالاخره چون

این مضمون به پدرش رسید [illegible] و گفت در میان عرب [illegible]

کردیم [illegible] که الله حق بریزد و جبه

پاکش [illegible] رسیان [illegible] بیرون آورد و مردم [illegible]

از هر طرف روی به تماشا میکردند ان [illegible] روی نیاز بسوی آسمان کرده

[illegible]

بلندی [illegible] کنگاهی که از

من کار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] است از [illegible]

بار بیده [illegible] حال مشکل [illegible]

پس روی بسوی کوه آورد [illegible]

مرا و تعجیل کن **بیت** [illegible] در مسند ان [illegible] در زمان [illegible]

در ان زمان حضرت امیر [illegible] اب [illegible] در سجده کوه

بصیقل [illegible] هاتف غیب از عالم

لاریب نداد [illegible] حال ان [illegible] تاکید فرمود امیر

کف ای [illegible] مشکل [illegible] و [illegible] حل ان مشکل

محال [illegible] بدینه توجه [illegible] چون از انجام [illegible]

ان کرایم قنبر رضی الله عنه [illegible] راضی شده فرمود [illegible]

که وقت [illegible] پشت پای من [illegible] و چشم [illegible]

[illegible] بود **منقبت** [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] منقبت [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] چون [illegible] مثل [illegible] سایه [illegible]

در برف [illegible] منقبت [illegible]

[illegible]

[illegible] با [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

[illegible] مشهور [illegible]

در بر [illegible] فرمود [illegible]

نموده [illegible] از [illegible] پاک [illegible]

صحبت [illegible] که گرمی [illegible] در جشن [illegible] کرده و روی [illegible]

انگاه [illegible] فرمود از آب برف باران بر پا نمود که شعر [illegible] فصل باران

موجود است [illegible] برف امیر علیه السلام [illegible] در زمان نمود در حال [illegible]

ابر سیاه از امر الله پدیدار شده در ظاهر گردیده فرو بارید [illegible]

آب باران پر گردانید پس [illegible] برف پدیدار شده و باب باران [illegible] کرده

و بار [illegible] پوشیده با آب برف [illegible] فرمود [illegible] در صحرا [illegible] کنند و دختر را هم

در روی باران [illegible] در [illegible]

توجه [illegible] چون [illegible] عمل نمودند کرم [illegible] دختر [illegible] شده

[illegible]

[illegible] منقبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] چون [illegible] پاک [illegible]

[illegible] آب [illegible] برق روی [illegible]

چون از معراج [illegible] آب [illegible] کرم [illegible]

در آن مجلس چون این خبر بشنود [illegible] رفت [illegible]

در آورد [illegible] روی [illegible] کردن [illegible] آب را [illegible] سیار [illegible] کوزه

دید [illegible] آب [illegible] که خمیر کنم بسوی چشمه [illegible] و کوزه آب [illegible]

بر داشته متوجه چشمه گردید و کوزه را پر آب کرده [illegible] غوطه زد [illegible]

چشمه [illegible] را کوزه [illegible] و آب [illegible] کننده

سنگی مانده و در آب غوطه خورد چون سر بر آورد خود را [illegible] دختر

برهنه در کنار دریا [illegible] نه [illegible] و در [illegible]

[illegible] راند و در کار خود حیران ماند [illegible] بر خواسته روان گردید [illegible]

[illegible] ابر آنچه دیده‌اند [illegible] رحم [illegible] باد و آ[illegible]
[illegible] عوض [illegible] و از [illegible] جمال [illegible] را [illegible]
روی [illegible] هر که [illegible] نظر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] خود [illegible]
[illegible] شوهر [illegible] روزی [illegible]
[illegible] بود [illegible]
بود که [illegible] کردیده [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] زن را دید چنان [illegible] در ضمیر [illegible]
بود [illegible] کوزه [illegible] مسجد [illegible] دوروی [illegible] دید که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] از آن رضای حضرت پروردگار
[illegible] تصدیق معراج بود [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین التماس کرد که طریق اسلام عرض نمای
و کفر [illegible] که [illegible] کفر و کافر [illegible] اسلام از روی [illegible]
پوشیدم امیر المؤمنین [illegible] تصدیق [illegible]
پس او اسلام عرض نمود و زنگ کفر از آینه جانش بزدود [illegible]
این [illegible] نیز منظوم [illegible] در کتاب [illegible] از سید علی واعظ
رحمة الله علیه مرویست که روزی امیر المؤمنین کرم الله وجهه

بود از [illegible] فی [illegible]
و با [illegible] هر [illegible]
[illegible] روی [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible]
ظاهر [illegible] روشن [illegible]
که هر [illegible] من است و راز [illegible] سینه [illegible]
و مطلع [illegible] حال [illegible]
دریا [illegible] بود [illegible] اطلاع [illegible]
اهل [illegible]
[illegible] مجمع بود که [illegible]
حال [illegible] کلام [illegible]
[illegible] از مسجد بیرون شد [illegible] چون [illegible]
خود [illegible] امیر المؤمنین
از [illegible] بر روی [illegible] برای [illegible]
[illegible] چون [illegible] روی [illegible] و چوب
[illegible] بود [illegible] در مضجع خود

بر [illegible] چون دید که [illegible]
[illegible] رفته [illegible] و [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
روی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون آن [illegible]
[illegible] هر چند [illegible]
که [illegible] رسید
و [illegible]
روزگار [illegible] حسن و جمال [illegible]
آن پری [illegible] شوهر [illegible]
آب حیات [illegible]
عورات روی [illegible] کردند و
گفت [illegible] چرا [illegible] هر موی
تو در هر [illegible] شوهری [illegible] چون [illegible] عورات
طول و محرون

طول و محزون [illegible] رسیده [illegible] عرض [illegible]
که [illegible] روی [illegible] مشکلات
[illegible] فرمود که [illegible] مشکل خود [illegible]
[illegible] روزی [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام فرمود [illegible]
در [illegible] طعام را بردار و [illegible]
[illegible]
[illegible] شده
در آمد شوهر خود را [illegible]
[illegible]
[illegible] رسید [illegible] ضعف قوت نبود
[illegible] بیهوش کردید بعد از آن
[illegible]
[illegible] ضعف [illegible] از خوردنش
محروم [illegible] خود جام [illegible]
نهاد چون [illegible] جام [illegible] زن متحیر مانده [illegible]
ای خالق ارض و [illegible] نمیدانم این چه حالتست [illegible]

لکن که بسوی هر مجنون [illegible] که تو هر خود را ببینی و کل مراد از [illegible] ارش
بر جنی و من بقبر بوده [illegible] کرد بحر اگر [illegible] سنگ [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] گوهر
[illegible] هر خود را بر بینی و از دیدار
ادرآه [illegible]
[illegible] باران راه نود دیدم در دشتی
[illegible] ای نشان گوهر تو اما ل سنگ بود
[illegible] صحرا [illegible] در باد حضرت هو شدی زن چون
[illegible] دریای [illegible] از لطف تو بر داری و فعل [illegible]
[illegible] ای خیال سر ایمنی را ایمان [illegible]
[illegible] گوهر تو مشرک بود و سجده او مصطفی و شمعی نمود
[illegible] قمر سنگ [illegible] کرد [illegible] بحاره چون این
بشنید از روی بجر [illegible]
[illegible]
و بد [illegible] جمهور [illegible] ولایت [illegible]
بمن [illegible]
ان سنگ کرده [illegible] حاضر کردان زن [illegible]
خود بسوی [illegible] ریسمان در گردن سنگ کرده [illegible]
چون سنگ حاضر کرد دید سنگ [illegible] از چشم [illegible] تمام [illegible]
امیر المؤمنین

امیر المؤمنین [illegible] قاضی الحاجات بر آورد [illegible]
در [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
امیر [illegible] چون [illegible] هوای [illegible] در دل [illegible]
منقبت
و [illegible] او فرمود [illegible]
[illegible] که حضرت امیر المؤمنین علی [illegible]
[illegible] بار [illegible]
[illegible] با لشکر ظفر [illegible] راه [illegible] آب [illegible]
[illegible] هوا از [illegible] گرمی بود و عطش [illegible]
حرارت [illegible] خشک [illegible]
[illegible]
[illegible] چون شعله [illegible]
[illegible] جداگانه [illegible] امیر [illegible]
[illegible] هر کرد [illegible]
[illegible] فرمود که در آنجا در آید و [illegible] معلوم
کرده [illegible] رضی الله عنه [illegible] فرموده حمل کرده عرض نمود که [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
بقبر [illegible] فرمود [illegible] کرده چون [illegible]
حوض [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بر آور [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منقبت
[illegible] چون
[illegible] نصیر [illegible] اصحاب
از بغداد [illegible] فرات [illegible] نصیر [illegible]
کذر [illegible] که فرات [illegible]
شاه ولایت [illegible]
فرات [illegible]
[illegible] طلب [illegible]
کذر [illegible] فرات را [illegible] چون نصیر بر کنار دریا [illegible]
[illegible] جمجمه را [illegible] جواب [illegible] در فرات

جمجمه نام [illegible] کدام جمجمه مقصود [illegible] نصیر گفت چون [illegible]
ولایت پناه [illegible] عرض نمود فرمود جمجمه بن کرکره [illegible] نصیر [illegible] آواز بر آورده
جمجمه بن کرکره را طلب کرد از فرات [illegible] کرکره [illegible] کدام
کرکره مقصود [illegible] نصیر [illegible] شنید [illegible] عرض [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
مراد از کرکره بن مره [illegible] چون نصیر جمجمه بن کرکره بن مره را طلبید [illegible]
او [illegible] علام [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] فرات [illegible] خلق [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که [illegible] فرات [illegible]
[illegible] ای نصیر [illegible]
سالت که [illegible] در [illegible] نصیر چون [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] جمجمه بن کرکره بن مره [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] قاضی الحاجات بر آورده [illegible] جمجمه [illegible]
هنوز دعا تمام نشده بود که جمجمه زنده [illegible] از فرات بر آمده [illegible]
امیر [illegible] چون نصیر [illegible]
[illegible] تو خدای [illegible] امیر [illegible] نظر [illegible]
او کرده [illegible] سر [illegible] زنده [illegible] راوی [illegible]

که یش دو بار امیر المؤمنین ع الیصیر را کشت و زنده کرد دیگر بار ... کلاهی گوید
بیت اصیر از لطف و قهر او بمرده و زنده شد بصیره ره ... همچنان اعجاز مسیحی کار
او دیگر بار [illegible] درباب فضایل در شرح کلام ... امیر المؤمنین
از خطبة البیان چنین نقل کرده شد که امیر ع فرمود که انا الذی اقتل مرتین
واحیی مرتین یعنی منم آنکس که ... کشته شوم دو بار و زنده میکنم ... دو بار ... و ...
مرتبه ... امیر از زنده ... جمجمه مذکور از حضرت امیر ع
این نوع خارق العاده بظهور آمده بود بنابرین فرموده باشد و اگر مراد همین
جمجمه باشد ... قول ... کلام معجز نظام ایشان بجای باشد والله
اعلم بحقایق الامور القصه حضرت امیر المؤمنین ع که ... جمجمه ... بود
مراجعت نمود راهی گوید جمجمه مصاحب ... دیگر زنده ... آن ... آخرت نمود
بیت آمدی باز از جراحت تا ... بار دیگر زنده ... کشتی
دیده ... نقلست هم در کتاب ... از سلیمان فارسی منقولست ... روزی ... سلام
صلوات الله علیه بحضرت امیر المؤمنین ع کرم الله وجهه ... گفت ...
... ازان حدیث مملکت سلیمان علیه السلام میخوانند ...
آن سرور فرمود علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ... بحکم نصوص و احادیث
اعلم علما و افضل اولیا این امت حضرت ... سلیمان ع ملک عظیم عطا ...
بتوجه کرامت ... حضرت امیر ع ... دست ... در ...
مانند

مانند ... در ... امیر ع ... کرامت و ...
بشارت علیه عالیه او ... چون ... در حق ...
کرد امیر ع با امام حسن علیه السلام فرمود ... در حق ... با ...
بکشای امام ع ... در حق ... شاهزاده
عالمیان در ... مقام ... عبادت ... و ...
تازه بود ... رسول خدا ... رحلت فرموده ... کرده
و ازان مقام ... حال ... حضرت امیر ع
حال من ... زبان مبارک ... و از ... امام ع
چون حقیقت ... مناجات بدرگاه ...
وحی ... آن درخت ... در زیر ...
جاری ... دیگر ... کنار منزل ...
... شکسته و ... در کنار ... امیر المؤمنین
با امام حسن علیه السلام ... شکسته بال سبب ... تحقیق ...
زبان ... امام ع ... حال ...
... حضرت امیر المؤمنین ع در ... داشتم ...
عابد ... اخبیا محمد مصطفی ص عالم ...
... در ... از ... افتاده ام و از ... حضرت

... بالم شکسته ... امیر المؤمنین ...
... امام ... شرح حال ...
... امیر المؤمنین ع لب مبارک ...
... پس حضرت امیر المؤمنین ع ...
...
... امیر ع فرمود ...
...
...
... لا اله الا الله ...
... چون محمد رسول الله بر زبان جاری کردانید ...
... و اگر نام مبارک ترا بر زبان آرند ...
...
مبارک ترا ... استغفار ...
همواره ...
...
... شهر ...
... این شهر
ازان

...
...
...
...
... نقلست در ...
... حضرت امیر المؤمنین ...
...
...
...
... عرض کرد ...
...
...
...
...
...
... عورت ...

[illegible] گفته‌اند که از انواع [illegible]
کار است چون تفحص کردند زره به [illegible] پس گفت [illegible]
است که شبی [illegible] دزدی [illegible]
[illegible] آن عورت پس خلیفه [illegible] و دست [illegible] خلیفه حکم [illegible]
[illegible] آن روز در [illegible] غوغای عظیم پدید آمد چون این خبر [illegible]
حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه رسید [illegible]
گفت تا آمدن من [illegible] بعد گفت [illegible]
بتفحص [illegible] رجم و قتل [illegible] طلب [illegible] نیز حضرت امام حسن [illegible]
پرسید که [illegible] طلبیده گفته امیرالمؤمنین علی مرتضی [illegible]
[illegible] رسید چون [illegible] امیر [illegible] گفت برای [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] گفت
از ثابت [illegible] دزدی بر وی ثابت شده [illegible]
که بر قول خود [illegible] امام حسن [illegible] کرده فرمود [illegible]
سرور سینه مرتضی [illegible] نیم عصای [illegible]
در پیش عورت گذاشته باز [illegible] مبالغه [illegible] تمام فرمود [illegible]
[illegible] نیم عصا [illegible]
حق است بگو [illegible] حکم [illegible] گفت [illegible] تمام

[illegible] فرمود [illegible] نبی [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] **المقصود** [illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] بودم که [illegible]
از روی لطف و ترحم نظری بسوی [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
امیرالمؤمنین [illegible]
آن سرور [illegible] **مؤلف گوید**
سبحان الله [illegible] چنین است که [illegible]
[illegible] امت محمدی [illegible]
[illegible]
[illegible] **باب [illegible] در بیان زهد و ورع حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه**

در فصل [illegible] اولیا
[illegible] امام [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
حقیقت [illegible]
[illegible] علی المرتضی علی کرم [illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible] طریقت [illegible]
[illegible] طریقت [illegible]
[illegible] فرمود ولا تجعلن اکثر شغلک لاهلک وولدک فان یکن
اهلک وولدک من اولیاء الله فان الله لا یضیع اولیاءه وان کان
اهلک وولدک من اعداء الله فما همک وشغلک لاعداء الله **یعنی**
[illegible] از دوستان خدای [illegible]
دوستان [illegible] از دشمنان خدای [illegible]
نظم [illegible]
[illegible] **[illegible]**
مذکور از کشف المحجوب می‌آرد که روزی [illegible] از حضرت امیرالمؤمنین [illegible] پرسید که [illegible]
[illegible] فرمود غناء القلب بالله سبحانه **یعنی** [illegible]
[illegible] دنیا و ما فیها [illegible]
رباعی [illegible]

[illegible] **تنبیه** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث نبوی [illegible]
[illegible] کانک غریب او کعابر سبیل **یعنی** [illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
مثنوی [illegible]
[illegible] سیم و زر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ازواج چشمی [illegible] فقر و فاقه : که دنیا بود دشمنش سه طلاقه : مؤلف گوید که در کتاب [illegible]
این حدیث [illegible] در مذمت دنیا گوید که حب الدنیا رأس کل خطیئة : و ترک
الدنیا رأس کل عبادة هر کس برایه [illegible] دنیاست جنس [illegible] موصیت [illegible] : مؤلف هر که
از دل [illegible] دنیا [illegible] : جای در فردوس اعلی گرفته است : هیچ مردی دل [illegible]
هیچ نامردی [illegible] بهره نرفت : جمله مردان [illegible] گفته اند : لیک نامردان [illegible]
هر که نامرد است [illegible] : هیچ کس [illegible] : انکه نامرد است در دام [illegible]
[illegible] جانش سر بسر رام [illegible] : چیست دنیا ساحر مکاره : در پی [illegible] جهان اواره
چیست دنیا [illegible] : شمع [illegible] دود [illegible] : چیست دنیا [illegible]
[illegible] : طالبانش [illegible] : چیست دنیا منزل ویرانه : [illegible]
چیست دنیا [illegible] : [illegible] : چیست دنیا [illegible] : [illegible]
[illegible] : چیست دنیا [illegible] خواب خیال : حاصل دنیا و بال آمد و بال : حاصل دنیا بود [illegible]
عاقلانش غرق بحر غفلت : منقبت در تفسیر حافظی و فخر رازی و ترجمه [illegible]
[illegible] السعدا و ذخیرة الملوک مسطور است که امیر المؤمنین علی علیه السلام روز جمعه بر منبر
خطبه میفرمود و در [illegible] بر دوش مبارک [illegible] نظیف
[illegible] عبد الله بن عباس رضی الله عنه [illegible] که این نمایب حال [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] برادر [illegible] بزبان معجز بیان فرمود
لقد رقعت مدرعتی حتی استحییت من راقعها ما للعلی و زینة
الدنیا

الدنیا کیف افرح بلذة تفنی و نعیم لا یبقی و کیف اشبع و حول
الحجاز بطون غرثی و کیف ارضی بان اسمی امیر المؤمنین
و لا اشارکهم فی خشونة العیش و شدائد الدهر یعنی
تعجبی چندان رقعه بر قبه دوختم [illegible] بر وصله [illegible] که از [illegible]
[illegible] دیدم علی را با زینت دنیا چه کار که کلش خار است [illegible]
و چگونه شاد باشم بلذتی که [illegible] و [illegible] عوض [illegible]
خورم که در ولایت [illegible] گرسنه باشد و از غایت جوع [illegible]
با چگونه راضی شوم [illegible] امیر خوانند و [illegible] خود [illegible]
[illegible] در دشواریها با ایشان شریک [illegible]
[illegible] راوی گوید بعد از استماع این کلمات حاضران [illegible]
[illegible] گریستند منقبت در [illegible] که [illegible]
حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه [illegible] زیرا
که از [illegible] که چیزی بر آن اضافه [illegible]
تا بفراغت [illegible] امیر [illegible] داده حضرت امیر
[illegible] بضیافت طلبید و در [illegible] گفت [illegible]
خود نموده التماس کرد که چیزی بر وظیفه او [illegible]
پرسید که وجه این دعوت را از کی [illegible] که هر روز

[illegible] خرج کرده [illegible] را جمع کرده با [illegible] این طعام صرف نمودم امام
المتقین [illegible] فرمود [illegible] بر وجه معاش [illegible] کفایت [illegible] چرا [illegible]
[illegible] عقیل [illegible] دیگر در طلب مبالغه نمود حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] داغ کرده ناگاه بر [illegible] دست [illegible] مضطرب شده گفت
ای برادر [illegible] فرمود چون تو [illegible] این [illegible] نمی آری
چگونه روا میداری که من از حقوق اهل اسلام زیاده [illegible] حصه تو می شود
چیزی [illegible] بالله [illegible] عقیل گرفتار گردم
عقیل ترک این سخن ناکرده از حضرت امیر المؤمنین [illegible] رنجیده بدمشق
شتافت امیر المؤمنین ع از نیمعنی بسیار ملول شده و در ترجمه [illegible] می آرد
که بعد از وصول عقیل بدمشق معاویه در تعظیم آن بسیار کوشیده روزی تکلیف
[illegible] نمود که بر منبر بر آید [illegible] امیر المؤمنین [illegible] علیهم الصلوة والسلام را
ناسزا گوید عقیل [illegible] و نموده [illegible] باز [illegible]
حضرت امیر المؤمنین ع کرم الله وجهه رفته تایب شد منقبت در جلد ثانی
[illegible] که در [illegible] امیر المؤمنین ع
کرم الله وجهه [illegible] سیر نخورده و در اکثر
اوقات نان جو [illegible] تکلیف [illegible] نمودن طعام
میکرد [illegible] بزبان خارق بیان میفرمود یحسبنی الطعام ما اقیم ظهری
یعنی

یعنی بسنده است از طعام آن مقدار که پشت مرا بر پا دارد [illegible] عادت
[illegible] کار [illegible] نیاید منقبت هم در کتاب مذکور از [illegible]
مرویست که روزی طبقی پالوده نزد سلطان اولیا امیر المؤمنین [illegible] آوردم
[illegible] نفرمود و گفت دوست ندارم خوردن چیزی [illegible]
[illegible] تا نزد خاطر ملول نموده باشد منقبت هم در کتاب مذکور [illegible]
مرویست که روزی حضرت امیر المؤمنین ع [illegible] اشاع نموده قنبر [illegible]
مخیر گردانید که هر کدام خواهی [illegible] قنبر [illegible] از آن دو [illegible] اختیار کرد [illegible]
در پوشید و [illegible] دیده [illegible] را دیده بود [illegible] منقبت
در بیان روزه ایام بیض از جانب حق سبحانه و تعالی با امیر المؤمنین کرم الله وجهه
امر شده [illegible] در عمدة [illegible] امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه روایت [illegible] رسول [illegible] آمدم و آن روز [illegible] کرده
فرمود یا اخی [illegible] فرمان چنان است که در
هر ماهی سه روز روزه بدارد که در روز اول ثواب ده هزار سال [illegible]
و در دویم ثواب سی هزار سال و در سیم ثواب صد هزار سال [illegible]
این ثواب مخصوص [illegible] کس این سه روز روزه بدارد او را هم این
ثواب باشد رسول ص فرمود هر کس بنیت [illegible] این سه روز روزه بدارد او را
هم چنین ثواب باشد گفتم یا رسول الله آن سه روز روزه کدام است فرمود ایام بیض

منقبت در روضة [illegible] جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه مرویست که گفت والله
وحی [illegible] که [illegible] محمد صلی الله علیه وآله وسلم در زیر فلک کبود تا هرگز
از حضرت [illegible] ندیدم که مطلقا دیده همت از متاع فانی دنیای دون فرو
بسته و بر سریر [illegible] قصد شهود کوچ ترانی نشسته منقبت هم در کتاب مذکور
مسطور است که در زمان خلافت [illegible] امیر المؤمنین علی از بصره تا کوفه [illegible] در تحت
قبضه تصرف بود روزگاری متواضع بود که در بازار کوفه پیاده راه می‌رفت چنانکه
هر جا که [illegible] مشغول [illegible] خود واقف گشتندی چون بر وی
انبوه کردندی شفقت تمام فرمودی ای مؤمنان علی را راه دهید چون آواز [illegible]
استماع می‌نمودند راه می‌دادند منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که با سند صحیح و به
روایات صحاح [illegible] گشته که روزی حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه بعضی از حوائج
لابد خریده خود برداشته می‌برد [illegible] آمده گفت این بار را به من
بده تا بردارم جواب [illegible] فرمود ابو العیال احق ان یحمل یعنی صاحب
عیال سزاوارتر است به بردن بار ایشان خادم گفت یا امیر المؤمنین و یا وصی خیر
المرسلین تو خلیفه برحق رسول خدایی و بتحقیق مؤمنان را امام و پیشوای این صورت با حال
خجسته مآل تو نسبتی ندارد در جواب فرمود لا ینقص الرجل من کماله ما یحمل الی
عیاله ازکمال مرد هیچ کم نمی‌شود از باری که برای عیال می‌کشد منقبت در ذخیرة الملوک
میر سید علی همدانی قدس سره مسطور است از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که چون

حضرت امیر الحوش

حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه بخلافت [illegible] امیر المؤمنین خود جدا
کرد هر آن [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام [illegible] خلق بود [illegible] صورت
با نزد حضرت او را در [illegible] دشمن او را تردد کردی منقبت هم در کتاب مذکور از ابن
عباس رضی الله عنه منقولست که گفت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
کردی و سر [illegible] نمودی [illegible] افطار کردی [illegible]
آورد قناعت نمودی [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
گفت از برای آنکه مبادا حسنین [illegible] روزی یکی از ایشان عیب
بزیارت حضرت امام حسن [illegible] بمسجد آمد در وقتی که نماز مغرب ادا نموده
متفرق شده بودند امیر المؤمنین کرم الله وجهه نشسته بود دید و پیش خود [illegible] افطار
میکرد چون آن کس از نماز فارغ شد حضرت امیر المؤمنین با وی مشتی از آن آرد داد
و او آرد را در گوشه دستار [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام آمد چون [illegible]
طعام آورد آن شخص [illegible] از آن [illegible] آرد جو
بخورد مرا بروی رحم آمده [illegible] این جامه [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام
برگریست گفت آن درویش که تو دیدی [illegible] دین و دنیا [illegible] از اختیار کرده
منقبت هم در کتاب مذکور از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که روزی گفتم یا امیر المؤمنین
چه شود که جامه نو بپوشی گفت [illegible] فرمود امیران اهل اسلام را که خوردن
و پوشیدن خود را مانند خورش و پوشش فروترین رعیت کنند تا فقیران در زندگانی

اقتدا به ایشان کنند و ضعفان از سبب فقر و فاقه اندوهگین و متأسف نشوند منقبت
هم در کتاب مذکور مسطور است که حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه در ایام خلافت خود
روزی به بازار رفته بود پیراهنی به سه درم خریده آستینش را از آنچه از سر دست
[illegible] بود ببرید گفتند چرا چنین کردی فرمود لطافت دامن [illegible]
لایق تر و به تقوای نزدیک تر سزاوارتر منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که سببی
پیکان از پای امیر المؤمنین علی را چون وقت نماز در آمدی مضطرب گشتی و
[illegible] متغیر شدی گفتند یا امیر المؤمنین چه رسیده ترا گفت وقت امانتی در
آمد که آسمان و زمین طاقت آن نداشت منقبت [illegible] حسینی مسطور است که علی و کیش
برهنه بود که [illegible] امیر المؤمنین [illegible] در نماز برهنه بود که
در جنگ احد چون تیر مخالف در پای مبارکش خلید و پیکان چنان محکم شد که بر
آوردنش صعوبت بیشتر نمود در امیر المؤمنین [illegible] نتوانست
قرار داد که آنرا از اندرون نماز بکشند آخر آنسرور [illegible] فرمود که چون [illegible] استغفار
ایستاده شود در آن وقت از اندرون بیرون کشند در روایتی خود گفت المقصود چون [illegible]
نماز پیکان از پای مبارکش بیرون کشیدند مصلا تمام پرخون شد و امیر علیه السلام را اطلاع نبود
[illegible] بیت چنان شد در نماز او محو سبحان که از پایش برون کشند پیکان و محقق
نامی ملا عبد الرحمن جامی در تحفة الابرار این واقعه را منظوم ساخته مثنوی شیر خدا
شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی روز احد چون صفت هیجا گرفت تیر مخالف
بنشست

بنشست جا گرفت غنچه پیکان بگل آن نهفت صد گل راحت ز گل او شکفت روی
عبادت سوی محراب کرد پشت بدرد سر اصحاب کرد خنجر الماس چو بفراختند
چاک بتن چون گل [illegible] غنچه نگار کون [illegible]
گل [illegible] فارغ زنماز [illegible] بی سخت
گل از [illegible] صورت حالش [illegible]
گر [illegible] طایر [illegible]
جای از [illegible] پاک شو در قدم پاک دلان خاک شو [illegible]
[illegible] منقبت منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امام المتقین علیه الصلوة
والسلام در وقت [illegible] خندق [illegible] فوت نبی
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام در خیبر را بکن [illegible] و [illegible]
کنده [illegible] ضعف [illegible] آن قوت از برای حق
بود و این ضعف از برای نفس منقبت ایضا منقولست که شبی امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت
خود کتابت [illegible] بیت المال [illegible] طلحه و زبیر آمده [illegible] صحبت ایشان
نازل گو چراغ دیگر طلب فرموده [illegible] ایشان صحبت [illegible] حضرت سبب کشتن چراغ و طلب
نمودن چراغ دیگر را استفسار نمودند فرمود آن چراغ از بیت المال بود روا نباشد که در روشنی
آن بشما صحبت دارم باب هشتم در بیان سخاوت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله
الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و ما یتعلق بها در امالی ابن بابویه المحققین شیخ

شهید رحمة الله علیه باسناد خود روایت از خالد بن ربعی که گفت روزی امیرالمؤمنین علیه السلام کرم الله وجهه

در مکه بخانه کعبه درآمد اعرابی را دید در پرده کعبه آویخته میگوید یا صاحب البیت البیت

بیتک والضیف ضیفک ولکل ضیف من مضیفه قری فاجعل قرای منک فی هذه اللیلة

المغفرة یعنی ای صاحب خانه خانه خانه تست و مهمان مهمان تو و هر مهمانی را از میزبان مهمانی در هم کرده

[illegible] مهمانی مرا در این شب مغفرت و امیرالمؤمنین با اصحاب خود فرمود که آیا شنیده

[illegible] اعرابی [illegible] فرمود میگوید خدای تعالی اکرم از آنست که مهمان خود را [illegible] شب دیگر در

آنجا امیرالمؤمنین او را دید [illegible] میگوید یا عزیزا فی عزک فلا اعز منک فی عزک

اعزنی بعز عزک فی عز لا یعلم احد کیف هو اتوجه الیک واتوسل بمحمد وآل محمد علیک

ان تعطینی ما لا یعطینی احد غیرک واصرف عنی ما لا یصرفه احد غیرک یعنی ای عزیز در عزت

خود تو عزیزتری [illegible] در جنب عزت [illegible] عزت خود در عالم عزت

[illegible] هیچکس [illegible] محمد و آل محمد بر

[illegible] عطا کنی [illegible] که [illegible]

[illegible] امیر [illegible] این اسم اکبرست بلفظ سریانی و از بعض خبر داده مرا حبیب

من رسول الله صلی الله علیه و آله سبحان الله [illegible] بهشت [illegible] و سوال [illegible] نمود از

[illegible] امیرالمؤمنین او را دید [illegible] میگفت

یا من لا یحویه مکان ولا یخلو منه مکان بلا کیفیة کان ارزق الاعرابی اربعة

الاف درهم یعنی ای کسی که او را [illegible] مکان و خالی نیست از وی هیچ مکانی [illegible] اعرابی را چهار

هزار

وهزار روزی کن اعرابی را چهار هزار درهم امیر علیه السلام پیش رفته گفت ای اعرابی [illegible]

کردی تو را و سوال [illegible] کردی [illegible] و سوال [illegible] از [illegible] اکرم [illegible]

[illegible] چهار هزار درهم سوال [illegible] اعرابی گفت [illegible] گفت [illegible] ابن ابیطالبم [illegible]

که [illegible] امیر علیه السلام گفت [illegible] چهار هزار درهم

[illegible] هزار درهم [illegible] هزار درهم [illegible]

برای [illegible] که هر وقت [illegible] روی [illegible] اعرابی

در [illegible] هزار [illegible]

حضرت امام حسین علیه السلام [illegible] امیر علیه السلام [illegible] فاطمه علیها السلام را فرمود [illegible]

[illegible] اعرابی [illegible] سلمان فارسی [illegible] فرمود [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] سلمان [illegible] چهار هزار درهم [illegible] اعرابی داد [illegible]

[illegible] فاطمه علیها السلام فرمود [illegible]

برای [illegible] فاطمه علیها السلام فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] درهم [illegible]

که [illegible] رسول [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

مرا آمده بود که بوی [illegible] گفت [illegible] درهم را [illegible] گفت بسم الله [illegible] بحکم [illegible] از رزق الله

و به امام حسن علیه السلام [illegible] درهم [illegible] یعنی که قرض میدهد

[illegible] امیر علیه السلام فرمود که ای امام حسن [illegible] درهم را [illegible] امام علیه السلام قبول نمود و امیر علیه السلام دراهم را

باو داد و فرمود [illegible] اعرابی [illegible]

ملاقات کرد گفت ای علی بخر این ناقه را از من امیر علیه السلام گفت [illegible] دراهم گفت بنسیه میدهم

امیر علیه السلام [illegible] امام حسن علیه السلام فرمود بگیر ناقه را امام علیه السلام [illegible] اعرابی دیگر ملاقات

کرده گفت ای علی این ناقه را میفروشی فرمود آری گفت [illegible] گفت [illegible] درهم اعرابی

صد [illegible] درهم داد امام حسن علیه السلام ناقه را باشاره امیر علیه السلام تسلیم اعرابی نمود پس امیر علیه السلام [illegible] طلب

اعرابی ناقه فروش روانه شد رسول صلی الله علیه و آله در جایی نشسته دید [illegible]

نظر [illegible] بر امیر علیه السلام افتاد تبسم نموده یا اخی طلب اعرابی که تو ناقه فروخته بودی

گفت آری فرمود یا ابا الحسن آنکه تو ناقه فروخته جبرئیل علیه السلام بود [illegible]

[illegible] بهشت بود و تو [illegible] دراهم در راه حق [illegible] نفقه کن [illegible]

و مترس از [illegible] یعنی از کمی رزق [illegible] بیع و شرای ناقه مذکوره روایات

مختلف در کتب سلف ایراد یافته [illegible] مذکور گردید و چنانکه در زهرة الریاض

مسطور است که چون سه روز در خانه حضرت امیرالمؤمنین و سیدة النساء [illegible] نفقه یافت

نشد [illegible] حسین علیهما السلام [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام او را [illegible]

شش درهم فروخته بمستحق داده پس اعرابی دید که [illegible] ناقه [illegible] گرفته

آمده گفت یا امیرالمؤمنین میخری این ناقه را امیر علیه السلام فرمود بهای ناقه ندارم

گفت بصد درهم به نسیه میفروشم امیر علیه السلام [illegible] بیع ناقه را گرفته روان شد

در راه مردی دیگر پیش آمده گفت میفروشی این ناقه را بصد [illegible]

چون مشتری [illegible] بیع نموده [illegible] ناقه را [illegible]

ناقه را به نسیه فروخته بود آمده طلب ثمن نمود امیر علی [illegible] ادای دین نموده [illegible]

دراهم را پیش سیده النساء علیها السلام آورده صورت واقعه مذکوره را بیان نموده چون [illegible]

بسمع مبارک [illegible] رسید فرمود یا اخی فروشنده ناقه جبرئیل بود و مشتری میکائیل

و آن ناقه مرکب فاطمه است که روز قیامت بروی سوار خواهد شد و در ارشاد [illegible]

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه چنین مرویست که گفت روزی سلمان فارسی

[illegible] سیده النساء علیها السلام شش درهم آورد و در آنجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیش سید

المرسلین علیه السلام آمده طلب طعام نمود سیده النساء علیها السلام گفت هیچ چیزی نزد من حاضر

شش درهم که سلمان آورده میخواهم برای حسنین طعام مهیا سازم پس امیر علیه السلام دراهم

گرفته بجهة طعام بیرون رفت ناگاه بمردی رسید که میگفت من یقرض الملی

الوفی امیر علیه السلام دراهم را باو داده مراجعت نمود و بفاطمه زهرا علیها السلام [illegible]

حقیقت حال را بیان نمود فاطمه علیها السلام گفت هر آینه به تحقیق وفا خواهد کرد امیرالمؤمنین

علیه السلام بخدمت خیرالمرسلین صلی الله علیه و آله روانه شد و در راه اعرابی ناقه با خود داشت

ملاقی شده گفت یا ابا الحسن میخری این ناقه را گفت بهایش با من نیست گفت به نسیه

بجز امیر علیه السلام ناقه را بصد درهم خریده روان شد اعرابی دیگر ملاقات کرد گفت
یا امیر المؤمنین این ناقه را بفروش گفت بچند فرمود بسیصد درهم پس اعرابی سیصد درهم
داده ببرد امیر علیه السلام بخانه خود آمده صورت واقعه را بسیده النساء علیها السلام بیان نمود
بملازمت سرور انبیا علیه السلام رفت آن سرور فرمود یا اخی من خبر دهم ترا یا تو خبر میدهی
مرا امیر علیه السلام گفت یا رسول الله سخن از زبان تو خوشتر است آن سرور فرمود می
شناسی آن مرد اعرابی که گفت رسول خدا [illegible] فرمود [illegible] الله
الحسن اعطیت [illegible] اعطاک الله ثلثمائة درهم یعنی [illegible]
الحسن دادی [illegible] درهم عطا [illegible] سیصد درهم عوض آن
و بایع جبرئیل و مشتری میکائیل بود و بروایتی اسرافیل علیه السلام منقبت در فتوحات
العرب مسطور است که سلطان الاولیا امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه ارادهٔ
[illegible] توجه به [illegible] شهری از حبشه بود در موضع [illegible]
[illegible] نظری انداخت روزی در ان موضع نشسته بود [illegible] و فی میدان [illegible]
جوانی [illegible] چون بکنار رسید جوان از زرد فرود آمده بخدمت امیر علیه السلام
رسیده رسم تحیت و سلام بجا آورد چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آن جوان
بسوی منزل خود [illegible] و ابواب میهمان نوازی بر روی او گشود و از احوال او استفسار
نمود [illegible] من از [illegible] ایران [illegible] در این شهر [illegible] کیست گفت از یمن [illegible]
در یمن [illegible] مؤمن [illegible] از مؤمن [illegible]

دیده

و من با [illegible] درین شهر [illegible] و در دکان من بر درگاه پادشاه کافر [illegible]
و او را دختریست در غایت حسن و جمال و زیبائی بود و غایت خوبی و رعنائی روزی با
زینت تمام متوجه حمام شد چون مرا در دکان دید برقع برانداخت و مرا بعشق
خود ساخته گفت ای جوان هر روز برای ما طبق سبزی بیاور [illegible] بهیچ وجه معاف [illegible]
چون ماه [illegible] دیوانه [illegible] واه [illegible] بستیم و گفتم لمؤلفه
با [illegible] سنه [illegible] زدرد جان و جان از درد [illegible] کرده
[illegible]
[illegible]
حال مرا [illegible] منع [illegible]
[illegible] یکی از محرمان [illegible] این خبر بپادشاه [illegible] دختر [illegible]
عاشق گردیده [illegible] چون در عشق او
اختیار از دست [illegible] بر بارگاه پادشاه نهادم و زبان مطالبت گشودم و [illegible]
استغفار دختر نمودم پادشاه چون سخن من بشنود غضبناک گردیده به کشتن
من حکم فرمود جلادان مرا پای دار بردند [illegible] و از [illegible] جانم طلب [illegible]
در پای دار [illegible] بر زبان نهادم و زبان [illegible] بدرگاه کریم کارساز گشودم
[illegible] کریم کارساز [illegible] رحیم [illegible] محروم [illegible] و از [illegible]
وصال بهره بگیرم مقارن این حال [illegible] سبز پوشی در [illegible]

ترا طلبیده ریسمان از گردنم برآوردند و کشان کشان پیش پادشاه بردند پادشاه را
وزیری بود پر تدبیر خوش تقریر عرض نمود که روی در کشتن آر و از کشتن این
مرد درگذر [illegible] نمائیم و کاری فرمائیم که [illegible]
برافرازم [illegible] وسیله [illegible] خاموش سازم پس بمن گفت اگر آرزوی
مصاهرت پادشاه داری [illegible] توجه بجنگ علی بن ابیطالب
نما [illegible] از برای ما بیار تا ترا [illegible] سرافراز سازیم [illegible]
[illegible] من بدین جهت روی بتو نهاده ام و بدین دیار آمده ام [illegible]
داده ام اما [illegible] را ندیده ام و [illegible] نمی توانم اگر مرا [illegible]
کار من [illegible] تمام [illegible] و لطف [illegible] شاه ولایت پناه [illegible] فرمود ای [illegible]
عقده ترا [illegible] نمایم اگر [illegible] آرزو [illegible]
[illegible] نمودی ترا [illegible] عقده ترا [illegible] پس با جوان [illegible]
[illegible] نهاده [illegible] ذوالفقار [illegible] گفت منم علی بن ابیطالب
سر مرا بردار [illegible] جوان دست برآورد که تیغ براند [illegible]
[illegible] با تیغ در هوا [illegible] خون از دیده [illegible] امیر علیه السلام گفت
سر مرا چرا [illegible] گفت [illegible] و از حرکت [illegible] امیر علیه السلام [illegible]
خوانده [illegible] جوان چون این خارق [illegible] تیغ از دست
نهاده در پای امیر علیه السلام افتاده گفت [illegible] جان فدای تو باد اکنون

از غم

از عشق تو جان نخواهم برد و از دست نه تو روی بجانب دیگر نخواهم آورد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روی در ولایت یمن نهاده و دست ولایت بجانب یمن ذوالفقار
رانده و بدین مضمون نامه نوشت بپادشاه مؤمن که امروز تیغ راندم و آن پادشاه
کافر را [illegible] این جوان [illegible] اطاعت [illegible]
و کشور و دختر آن پادشاه کافر را [illegible] همه را [illegible] جوان داد [illegible]
همان لحظه [illegible] چون نامه را بپادشاه مؤمن رسانید [illegible]
[illegible] پادشاه کافر حقیقت حال [illegible]
در [illegible] پادشاه بر تخت دولت نشسته بود ناگاه تیغی چون برق درخشان
جلوه [illegible] چون پادشاه مؤمن را حقیقت حال معلوم [illegible]
در حال روی براه اطاعت شاه ولایت پناه [illegible] دختر [illegible] پادشاه کافر را
[illegible] همه مسلمان گردیدند منقبت [illegible]
[illegible] که در فرمان او بودند [illegible]
مذکور مسطور است که در زمان حیات [illegible] افضل الصلوات و اکمل
التحیات شاه ولایت [illegible] ذوالفقار [illegible]
بسوی [illegible] روان گردید چون زمانی راه [illegible] ناگاه غباری پیدا شده سواری
[illegible] چون [illegible] بر [illegible]
زین [illegible] نهاده چون [illegible] مانند [illegible]
[illegible] غضب گفت

تو کیستی و از کجائی نام و نسب خود بگو پیش از آنکه راه عدم بپیمائی شاه ولایت پناه ع
فرمود تندی مکن و از راه غرور درگذر و روی به راه اسلام آور که ناجی
دو سرا باشی و تخم نکوئی در مزرعهٔ رفیع درجات بکاری آن کافر در تاخت و نیزه
حواله امیرالمؤمنین نمود آن حضرت به یک ضرب نیزه اش را از او ربوده بهوا انداخت
کافر شمشیر از میان برکشید حضرت ذوالفقار جان ربا به شمشیرش زده دو نیم کرد پس گرز
بر آهخته خواست که بر سر حیدر حواله کند حضرت امیرالمؤمنین ع به دستی گرز و به دستی
کمربند او را گرفته از خانهٔ زینش در ربود و بر سر دست نگاه داشته فرمود که ای ولد
[illegible] نام و دیاری و چه پیشه و چه نام داری آن کافر [illegible] چون ابر بهار گریست و فرمود
شیر مردان [illegible] به توجه گفت ای دلاور [illegible]
جان [illegible] اما [illegible] غم [illegible] وصال یار [illegible] نام من [illegible]
و از بلاد [illegible] و سر آمد دلاوران [illegible] پادشاهی که در بلاد [illegible] است
قدرش رفیع ذاتش حارث بن ربیع و من برادر زادهٔ اویم و به راه فرمان او درآمدم
[illegible] او را پسری نیست که جانشین او گردد اما دختری دارد که از فرق تا قدم خورشید
[illegible] ذرهٔ [illegible] من روزی بشکار رفته بودم و در طلب صید ترددی می نمودم و
دخترش را در شکارگاه دیده عاشق گردیدم و بیچاره از برای صید [illegible] شدم اما ندانستم که آن
نازنین تیر غمزه خواهد انداخت [illegible] چون بمنزل رفتم طاقتم طاق شد
و جان حزین مشتاق نزدیک عم خود رفته زبان طلب گشودم و خواستگاری دختر نمودم

درجواب

در جواب گفت اگر میخواهی دختر را بتو دهم و تاج اقبال بر سرت نهم تنها بسوی مکه
رو و سر علی بن ابیطالب را بیاور و اگر این کار نکنی دست از این سخن بدار من
بهوای وصال مطلوب سلاح پوشیده راه سفر کرده متوجه جنگ علی شدم و یکماه است
که شب و روز راه می پیمایم و در آرزوی یار [illegible] حضرت [illegible] چون [illegible]
گفتم [illegible] علی [illegible] ندانستم تا او را [illegible]
و عقدهٔ جانم [illegible] اما ندانستم که [illegible]
حضرت از دیده [illegible] آفرین بر تو باد ای دلاور [illegible] تیغ [illegible]
از [illegible] و سلاح همچو منی را زبون [illegible] چون شاه دلدل سوار آن سخنان بشنید
پیاده گردیده گفت علی منم دستهای مرا ببند و شمشیر [illegible] و سرم را برداشته
من در راه رضای حق پوشیده ام [illegible] سر [illegible] بخشیده ام جان ترا
[illegible] من [illegible] روی حق [illegible] و عقدهٔ جان [illegible] بر روی [illegible]
و مراد تو دادم کافر چون این حالات را مشاهده نمود زبان به تحسین گشوده
گفت آفرین بر همت تو که هرگز هیچ کس چنین کاری نکند [illegible] روی
به راه اسلام آورده مسلمان گردید و بر دست و پای شیر خدا را بوسید امیر گفت [illegible]
[illegible] روی [illegible] که مطلوب ترا [illegible] و او را [illegible] و قرین تو
[illegible] بیا [illegible] بلاد [illegible] رویم [illegible]
پس دلدل سوار [illegible] فی الحین [illegible] رسیده [illegible] دختر شاه [illegible]

حضرت رسالت پناه ص را در خواب دیده و از دلالت او در به راه اسلام گردیده و
[illegible] که فردا علی بن ابیطالب ع را استقبال نما [illegible] ایمان تازه گردان
[illegible] کلمهٔ شهادت [illegible] چون بیدار گردید علی الصباح از شهر بیرون رفته
جانب [illegible] قضا را شاه ولایت پناه هم رسید چون [illegible] گفت السلام
علیک ای ابن عم رسول و زوج بتول [illegible] گفت [illegible] حضرت محمد مصطفی را
در خواب دیدم که [illegible] می نمود [illegible] که تخم مهر و محبت ترا
در زمین دل بکار [illegible] به راه اسلام آر [illegible] حال [illegible]
سر [illegible] احوال تو گرد [illegible] از کفر توبه کردم [illegible] ایمان آوردم [illegible]
که فردا برادر من علی بن ابیطالب ع می آید و ترا بسوی حق راه می نماید اسلام
تازه نمای و به راه حق درآی بعد از تشریح این بیان روی به راه اسلام آورد و اسلام
تازه کرد و در آن حال گرد و غباری [illegible] لشکر [illegible] پیدا شد مانند
خیل کواکب بر فلک [illegible] دختر بعرض امیر ع رسانید که این [illegible]
بر فلک [illegible] پدر من است که [illegible] می آید چون شاه ولایت پناه ص [illegible]
اطلاع یافت بسوی او شتافت و فرمود که منم علی بن ابیطالب ابن عم رسول خدا
اگر میخواهی از آتش دوزخ امان یابی و بسوی بهشت [illegible] از راه کفر
و ضلالت درگذر و روی به راه اسلام آور او روی [illegible] نهاده
به لشکریان گفت ای دلیران [illegible] را [illegible]

روی شاه

روی شاه ولایت پناه ص آوردند و تیغ و سنان و گرز گران حمله کردند
حضرت امیر ع چون رعد نعرهٔ از جگر برآورد و از آن نعره تمام لشکر را
[illegible] بیهوش گردیده بر زمین افتادند و روی بخاک
راه نهادند [illegible] از روی [illegible]
او گفت الامان ای شاه مردان و شیر یزدان پس او را بر زمین نهاد و [illegible]
[illegible] و از صدق تمام با جمیع سپاه مسلمان گردیدند [illegible] راه ایمان [illegible]
امیرالمؤمنین ع [illegible] دختر پادشاه [illegible] طلبید [illegible] وداع
کرده راه [illegible] راوی گوید این کار [illegible] ولایت پناه
بظهور رسید [illegible] امام [illegible]
[illegible] منقبت [illegible] در کتاب [illegible] مسطور است روزی حضرت امیرالمؤمنین
کرم الله وجهه در مسجد کوفه نشسته بود اعرابی آمده [illegible] تحیت و ثنا
گفت ای پیشوای اتقیا و مقتدای اصفیا [illegible] عیال [illegible] دارم
[illegible] قرض خواهان بجان آمده ام [illegible] در عالم [illegible] حضرت
امیرالمؤمنین ع [illegible] روان گردید [illegible] احمد کوفی [illegible] قدم
[illegible] چون [illegible] امیر ع [illegible]
گفت یا وصی خیر المرسلین روزی چند [illegible] خانه [illegible] منزل [illegible]
برادران گفت [illegible] کای برادران [illegible]

دولت زکی ؛ هر کدا سایه افکند هما ؛ بر سر موری سلیمانی رسید ؛ بر تن جان
داده جانی رسید ؛ غرق بحر حیرتم زین واقعه ؛ یا که من بینم بخواب این واقعه ؛
دولت خفته بیدار شد ؛ بخت خواب آلود من بیدار شد ؛ مکرمت کهف فقیران جهان
شفقت ای جان نخ ؛ امیر ع روزی واپسی در مسجد نشسته بود که جبرئیل آمد گفت یا امیر
این خانه گفت ای برادر این خانه را بپنج هزار دینار فروختم باین مبلغ خانه زر نقد از تو
میخواهم و در بهشت دار القرار پر از حور و کل حض را احمد گفت من این خانه را
خریدارم و رقم منت بر صفحه جان میکشم امیر ع دست مبارک بدست بیعت نهاد بیع فرمود احمد زنخ
زوجه خود را آگاه ساخته هزار دینار طلبید زنش گفت من نیز شریکم در این بیع با فرزندان
که با هم باشیم در خانه جاودان احمد ملتمس زن را قبول نمود و زر را در خدمت امیر ع آورد
آن شیر خدا و سخیان و رهبر اتقیا علی عطا کرد احمد گفت یا امیر المؤمنین از برای این بیع
حجتی در کار است کی بیع با حجت استوار است امیر ع تبسم نموده دوات و قلم طلبید
حجتی مرقوم کرد مضمونش آنکه من که علی بن ابی طالبم فروختم خانه با احمد کوفی
در بهشت جاودان مشتمل بر چهار حد حد اول متصل بخانه رسول آخر زمان حد دوم متصل
بخانه من حد سوم متصل بخانه حسن مجتبی حد چهارم پیوسته بمنزل حسین سبطی رسول الثقلین
پر از حور و غلمان و چهار جوی از شهد و شیر در وی روان و حواله احمد کرد
احمد آن را بزوجه خود سپرد و وصیت نمود که اگر من پیش از تو بمیرم این حجت را با من
در قبر در آر قضا را بعد از چند گاه احمد از دار فنا بدار بقا انتقال کرد چون خبر و تکفین

بامیر ع رسید

بامیر ع رسید از برای تجهیز و تکفین او حاضر آمده بر وی نماز گذارد و زوجه اش را گفت آن نوشته
آورد چون او را بمقبره دفن کردند کبوتری کاغذ در منقار گرفته آمد و در پیش شاه
ولایت ع افکنده بسوی چرخ بلند پرواز نمود چون امیر ع نامه را گشود در روی آن
سطر مرقوم بود که این نامه ایست از جانب حی لا یموت تعالی بسوی امیر المؤمنین
که بیع تو بیع من است ؛ منقبت ؛ در هرات السعدا مسطور است که روزی درویشی
سائلی پیش امیر ع آمده مالی طلب کرد قنبر را فرمود که باین درویش شتر بده گفت یا امیر
مال بسیار است فرمود با شترها گفت شتر در قطار است فرمود با همچنان بار
مال بسیار است قنبر را دیگر بار گفت حضرت امیر المؤمنین
بده قنبر ع در ساعت از جهار زار و داشته کناره گرفت حضرت امیر المؤمنین
از وی پرسید که چرا کناره گرفتی گفت ای بحر سخاوت کان عطا با جود و داد شدم که مبادا
هر ایم بخشی و از دولت خدمت و سعادت ملازمت تو محروم مانم ؛ بیت ؛ شعر
شاهی کو بهر بار و قطار داد بسائل که خواست ؛ نی ؛ لنگکند همتش بسوی بار و قطار
نظم ؛ ولایت و سکها بادشاها ؛ گفت ابر و دلت دریا مثال است
شود دگر نه فلک پر گوهر و زر ؛ ز خیمت کمتر از سنگ و سفال است ؛ منقبت ؛ در در حره
الملوک از ابو هریره مرویست که گفت روز عیدی ضعیفان و مساکین بر در خانه
حضرت امیر المؤمنین ع جمع شدند امیر ع بیرون آمده ابو موسی را فرمود که در بیت
المال رفته بیست و سه هزار درم بفقرا نفقه نماید چون ابو موسی بفقرا قسمت نموده قیام نموده
بعیدگاه رفته با امیر ع نماز گذارده مراجعت نمود با او بخانه رفتیم چند نان جوین و روغن

خبر آورد گفتم یا امیر المؤمنین اگر میفرمودی از این مال یکدرم روغن می خریدم چه
می شد فرمود ای ابا هریره میخواهی که در مجمع قیامت مرا شرمنده گردانی و دواع
خیانت بر ما ضیق من الشی و الله که از هیچ نعمتی از آن بزرگتر نیست که در موقف
قیامت از خجالت و رسوای خیانت ایمن باشد ؛ نظم ؛ آن ز حق از قول نبی
آن بنا هشت بهشت و بهوتی ؛ آن جهان علم را در حجر ؛ آن شهان ملک یکتایی را ابتر
آن جهان معرفت را آفتاب ؛ آن ز رد دشمن شاه جهان کامیاب ؛ معدن حلم
و حیا صدق و صفا ؛ مخزن علم و عمل خلق و صفا ؛ از سخاوتش گشته مفلس کان زر
گوهر دریا بی از از در اثر ؛ قبله ارباب عرفان ذات او ؛ مصحف اصحاب
عشق آیات او ؛ ز روولایت را برج شرف ؛ و ز فیوضش مکه ثانی نجف
شمع بزم جنت آمد روی او ؛ عطر افشان جهان گیسوی او ؛ آفتاب آسمان
هرا تی ؛ تاجدار انما و لا فتی ؛ بود زیبنده بفرقش تاج دین ؛ زانکه بیک نور
امیر المؤمنین ؛ خاکپایش فخر عرش برین ؛ سایه اش انوار بخش شمس دین ؛ گرفته
نور ضمیرش جهان ؛ همچو خور یکسر نمود کون و مکان ؛ در صفی به چون درانجم آفتاب
کیده گاه هردو کون او را جناب ؛ سر افرازان خاک درگاه او ؛ چون خس
و خاشاکی اندر راه او ؛ بر سرش زیبنده تاج سروری ؛ روشن است از وی چراغ رهبری
شاه اقلیم ولایت ذات او ؛ ماه گردان هدایت ذات او ؛ سایه او آفتاب
و جهان ؛ روشنی بخش ضمیر انس و جان ؛ مظهر عرفان حق اندیشه اش ؛ بوقت تکمیدن

اندیشه اش

آمد پیشه اش ؛ برق تیغش شمع بزم دین بود ؛ پرتو او راظهر آیین بود ؛ گشت
پشت دین قوی از تیغ او ؛ هم شریعت بر رواج از برق ؛ هر که رو گردانید از وی گمراه
خویش را تا جهنم رهبر است ؛ چونکه حاکم بود آن شه بر دوام ؛ نان جو بودی
غذا ایش وقت شام بیکم ... بر علا ؛ من فدای او گویم صبح و شام ؛ جان من
مصطفی یعنی علی ؛ مجتبی و مرتضی یعنی علی ؛ ای خوش آنامی کز دل گشت او
عیسی او خضر پاینده گشت ؛ هم فداحون ... از حال ؛ بیت دیگر
و هم شرح مقال ؛ باب نهم در بیان قوت و شجاعت حضرت امیر المؤمنین
و امام للاخوین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و ما
یتعلق بها در روضه الاحباب و روضه الصفا و معارج النبوة و حبیب السیر
مسطور است که اگرچه دلاوران میدان سیر و شیر دل مجتهدان معرکه خبر آمده اند
که در سال دوم از وصول خیر البریه علیه الصلواة و السلام بمدینه طیبه نسخ فرمان
لکم دینکم ولی دین ؛ اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا تبدیل یافت
و فایض کلمه انا نبی السیف ظفر اثر اقتلوا المشرکین در بیان است غازیان
عزیمت بحرب کفار یافت ؛ مثنوی ؛ بامر دویم ابتدای عبادت سرافراز خیل ایات
غزو و جهاد ؛ کمر بست بر قتل اعدای دین ؛ چو گفتش خدا اقتلوا المشرکین ؛ و باصطلاح
اهل سیر و حدیث در لشکری که خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود
تشریف داشته آنرا غزوات و غزوه خوانند و در عسکری که خود حاضر نبوده

اما سریه گویند و بروایتی جمیع غزوات سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات نوزده بود و بقولی بیست و یک و بعقیده زمره بیست و هفت و باعتقاد
فرقه بیست و شش و سرایای خیر البرایا از پنجاه متجاوز است و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در نه غزوه با اصحاب ضلال و نفاق جدال فرمود در بدر و احد و احزاب
و بنی قریظه و مریسیع و خیبر و وادی القری و فتح مکه و حنین اهل اسلام را نصرت
و ظفر دست داد مؤلف گوید اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
در جمیع غزوات شرف رفاقت نموده مؤید و ناصر بوده مگر در غزوه تبوک که آن
سرور صلعم از بیم خوف هجوم اعادی قایم مقام خود کرده بود فرمود یا اخی
الله تعالی بمن وعده نموده که تبوک بی حرب مفتوح خواهد شد تو با اهل من
باش که از کید دشمنان معاون و مامون باشند امیر ع گفت یا رسول الله مرا در
زنان و صبیان بگذاری آن سرور صلعم فرمود اما ترضی ان تکون
منی بمنزلة هارون من موسی علیه السلام الا انه لا نبی بعدی خاتمه
حدیث مذکور در صحیح مسلم و بخاری بروایت سعد وقاص و در مسند احمد بن حنبل و مسند
بزار بروایت ابو سعید خدری و در اوسط طبرانی و صواعق محرقه بروایت ام سلمه
و ابن عباس رض مسطور است المقصود هم درین سال غزوه بدر کبری که آنرا بدر
قتال نیز گویند بوقوع پیوست و بمقتضای آیه کریمه لقد نصرکم الله ببدر
و انتم اذلة اعلام اسلام ارتفاع یافته رایات کفر و ظلام نگون گردید سبب

ای غزوه

این غزوه بسمع شریف خیر الانام علیه الصلوة والسلام رسید که ابوسفیان با قریش
و اموال فراوان از شام بازگشته متوجه مکه معظمه است بنابر آن با سیصد و
سیزده نفر اصحاب که از آن جمله هشتاد و کسی از مهاجر و باقی انصار بودند و هفتاد شتر
و دو سر یا سه سر اسب و شش زره و هشت شمشیر داشتند بعزیمت رزم آن سرور
بر کاروان در دوازدهم ماه رمضان یا هشتم شوال ... آن از مدینه طیبه روان
شد ابوسفیان ازین واقعه آگاهی یافته ضمضم غفاری را بمکه فرستاده از قریش
استمداد نمود و در اکثر سیر مسطور است که قبل از وصول ضمضم غفاری بحریم
حرم عاتکه بنت عبد المطلب خوابی دید که از مهابت آن بترسید و صباح به عباس
گفت دوش خوابی دیدم که دلالت بر آن میکند که عنقریب قریش ببلیه گرفتار شوند
و من آن خواب را بتو میگویم مشروط بآنکه هیچ کس را برین سر اطلاع ندهی عباس
اخفای آن راز را قبول نمود عاتکه گفت در خواب مشاهده کردم که شتر سواری
آمده در ابطح بایستاد و سه نوبت باواز بلند گفت ای قریش بشتابید بقتلگاه
خود بعد از آن بمسجد الحرام رفت و مردم از عقبش پس آن سوار بر بام کعبه رفت و
سه بار دیگر همان کلام را بر زبان آورد و بار او را بر سر کوه ابوقبیس دیدم
که همان سخن اعاده می نمود آنگاه از سر کوه سنگی غلطانید و آن سنگ پاره پاره
شد و هیچ خانه در مکه نماند که قطعه از آن سنگ نیفتاده باشد مگر خانهای بنی هاشم
و بنی زهره عباس چون از خانه بیرون رفت از وصیت خواهر غافل شده آن خواب را

بولید بن عتبه که دوست او بود در میان نهاد و همان روز این سخن اشتهار یافته بگوش ابوجهل
رسید روز دیگر در وقت طواف خانه کعبه عباس را گفت یا ابا الفضل چند روز است که این
عورت بمرتبه نبوت رسیده عباس گفت کدام عورت گفت خواهر تو عاتکه که چنین واقعه
دیده عباس منکر شد ابوجهل آغاز سفاهت کرده گفت شما مردان قانع نیستید که مردان
شما دعوای نبوت میکنند اکنون زنان شما نیز دعوی پیغمبری می نمایند تا سه روز
صبر میکنیم اگر اثری ازین خواب ظاهر نشود مکاتیب باین مضمون باطراف قبایل عرب
مینویسیم که دروغگوترین قبایل بنی هاشم اند القصه چون روز سیم ازین واقعه ضمضم
غفاری بحریم حرم رسید و پیغام ابوسفیان را بقوم رسانید اکثر اکابر و اصاغر قریش تهیه
اسباب کرده نهصد و پنجاه نفر از مشرکان متوجه حرب حضرت پیغمبر صلعم گشتند و در میان
ایشان هفتصد شتر و سیصد اسب بود و جمیع سواران و بعضی از پیادگان زره داشتند و هر
روز یکی از بزرگان قوم سپاه را طعام میداد و باتفاق اکثر ثقات عباس بن عبد المطلب
و عتبه بن ربیعه و امیه بن خلف و حکم بن هشام و نبیه و منبه پسران حجاج از جمله
مطعمات جنود شقاوت نمود بودند و در ... بثبوت پیوسته که چون ابوسفیان ببدر رسید
و خبر توجه سپاه اسلام نزد او بتحقیق انجامید راه را گردانیده قافله را بمکه رسانید
و قیس بن امراء القیس را نزد قوم ارسال داشته پیغام داد که سبب بیرون آمدن
شما حمایت کاروان بود و اکنون ما در زمان عافیت بحریم حرم رسیدیم مناسب است
که شما نیز مراجعت نمایید قیس بجهت ... قریش ملاقات نموده ادای رسالت پرداخت

ابوجهل

ابوجهل لعین گفت والله باز نگردیم تا ببدر نرسیم و در آنجا شراب نخوریم و عشرت
ننماییم و چون چنین کنیم آوازه شوکت و حشمت ما در اطراف دیار عرب منتشر شود و قوم
بالضروره بیمن اجلال لعین عمل نموده بجانب سپاه اسلام حرکت کردند اما اخنس با هواخواهان
اخنس بن شریق که حلیف بنی زهره بود مراجعت نموده و از آنجا باز گشتند چون حضرت خیر الانام
علیه الصلوة والسلام بوادی صفرا فرمود کیفیت توجه صنادید قریش را بجهت حمایت کاروان
استماع نموده ... با اعیان صحابه طریق مشورت مسلوک داشت
چون آنکه ... مهاجر و انصار ... اظهار اخلاص و اتحاد نمودند و عن صمیم القلب
در امر محاربت موافقت فرمودند بر زبان وحی بیان گذرانید که بشارت باد
شما را که ایزد تعالی مرا بر یکی ازین دو طایفه یعنی قافله یا جمعی که بجهت حمایت آن
از مکه بیرون آمده اند ظفر و نصرت وعده کرد و واقدی روایت کرده که حضرت رسول صلعم
در شانزدهم ماه مبارک رمضان بوادی بدر رسیده آمده امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
با جمعی از صحابه بخبر گیری نامزد فرمود اشارت بموضعی کرده گفت امیدوارم که در
بچاهی که آنجاست خبر یابید چون حضرت امیر المؤمنین ع با تابعان بدان مکان رسید
با جمعی از سقایان قریش دو چار شدند دو غلام را که یکی عریض و دویم اسلم نام داشتند
گرفته بحضرت رسالت صلعم آورده ... بنظر همایون رسید که قریش کجا اند گفتند در پس
این تل نمایان اند آنگاه از عدد سرداران آن لشکر پرسید چون گفتند حال
بوضوح پیوست روی بسوی ... کرده گفت مکه جگر گوشهای خود را بجانب شما افکنده

ازان آب [illegible] کرده و بر سر چاه [illegible] بدر فرود آمده اصحاب را فرمود که نزدیک آن چاه
حوض کنند و پر آب [illegible] بود در روز حرب جمعی از مشرکان قصد خوردن آن آب
کردند مسلمانان در صدد ممانعت شدند فرمود بگذارید که آب بنوشند هر کس از
کفار ازان آب [illegible] در آن معرکه بدر جان بدر نبردند مگر حکیم بن حزام
القصه [illegible] کفار [illegible] در برابر عسکر همایون فرود آمدند [illegible]
[illegible] چون [illegible] والله یعصمک من الناس بتوبه کفوف سیاه
طغیان قیام نمود و صنادید قریش با لجاج حدت و طیش صف قتال آراسته به میدان
شتافتند و نخست کسی که از مشرکان به معرکه طلاوت قدم نهاد عتبة بن ربیعه بود
با برادر خود شیبه و پسرش ولید و از سپاه اسلام نیز معاذ و معوذ و عوف ابنای حارث
به مبارزت ایشان مبادرت نمودند چون ایشان نزدیک مشرکان رسیدند عتبه [illegible]
که شما کیستید گفتند فلان فلان از انصار گفتند ما را با شما کاری نیست ما طالب
بنی اعمام خود دیم چون باز گشتند عتبه و شیبه بآواز بلند گفتند یا محمد اکفای ما را
به میدان فرست آنحضرت حمزة بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب و عبیدة بن الحارث را به مدد
فرستاد عتبه در برابر حمزه آمد و شیبه متوجه ابو عبیده شد و ولید که خال معاویه بود [illegible]
به مبارزت حضرت شاه ولایت امیر المؤمنین علی مبادرت نمود امیر علی در رعایت [illegible] ولید را
به دوزخ روان کرد و حمزه به شمشیر خونریز جگر عتبه را ریزریز کرد و شیبه تیغی قوی
بپای ابو عبیده زد چنانچه در میدان افتاد و مغز استخوان ساقش تیر تیغ گشت
و شکسته

و شیر بیشه هیجا امیر المؤمنین علیه السلام بمدد ابو عبیده شتافته شیبه را [illegible]
نایره قتال اشتعال یافته شمشیر آبدار حیدر کرار حرمن حیات کفار را باد
فنا میداد و بهر طرفی که حمله می آورد فوج مشرکان جوار روی [illegible]
نظم
امیر لشکر دین شوای اهل یقین که هادی ره اسلام خوانده پیمبر او [illegible]
خوش قدم بقلعه گردان زندگی وراو دلاوری که چو تیغ دو سر کشیده [illegible] نمود دو نیم
دل خصم در برابر او بکوه قاف چو خنجر کشیده روز مصاف نمود [illegible]
خنجر او امام صفدر غالب که بود دولت دین همیشه در کنف [illegible] او [illegible]
اهل اسلام نیز بجایت شاه ولایت کشش و کوشش بجا آوردند و هم [illegible] ایشان [illegible]
بی تاب [illegible] میفرستادند در آن حال رسول ایزد متعال [illegible] درگاه قاضی الحاجات
بر آورده به نماز تمام ظفر و نصرت لهل اسلام مسئلت نمود و نماسی بر دیده [illegible]
چشم گشاده بشارت نزول افواج ملائکه بتنزیل امداد جنود مسلمانان [illegible]
و داخ عنایت سیهزم الجمع و یولون الدبر بر زبان وحی بیان گذرانیده و قبضه ریگ گرفته و
شاهت الوجوه بوی مشرکان انداخت و جنود اسلام را مژده فتح داده بحرب اهل کفر
و اصحاب ظلام دلیر ساخت [illegible] شاه امیر المؤمنین علی مرویست که گفت در روز بدر سه نوبت [illegible]
باد تند وزید دفعه اول جبرئیل علی بود با هزار فرشته و دوم میکائیل علی بود با هزار فرشته
و سیم اسرافیل علی بود با هزار فرشته و در آن روز ملائکه دستارهای سرخ و زرد از نور [illegible]
داشتند و بر اسپان ابلق سوار بودند القصه چون آثار غلبه [illegible] الهی

گفته

و درین حال سید المرسلین علی شد اهل ظلام روی به انهزام آوردند و مجموع هفتاد نفر
از ایشان کشته شدند و هفتاد نفر باسیری افتادند از جمله مقتولان سی و شش نفر بزخم
تیغ خونریز شیر یزدان شاه مردان علیه التحیة و الغفران بقعر جهنم پیوستند ازان جمله
عاص بن سعید و حنظله بن ابو سفیان برادر معاویه و طعیمه بن عدی و نوفل بن خالد
و زمعه بن الاسود و عمر بن عثمان عم طلحه بن عبید الله و عثمان و مالک برادران طلحه
و منبه بن الحجاج السهمی و ابو جهل علیه اللعنه بزخم تیغ معاذ و معوذ پسران عفرا
از پای در افتاده و عبد الله بن مسعود [illegible] سر آن لعین را بحضرت
رسول آورد و از جمله اسیران عباس و عقیل و ابو العاص و ابو عزیز و عمرو [illegible]
و سهیل و عقبه بن معیط و نضر بن الحارث بود عباس و عقیل رضی الله عنهما در سلک اهل اسلام
سمت مقام انتظام یافتند و عقبه و نضر بن الحارث بتیغ بیدریغ اسد الله الغالب علی بن
ابی طالب [illegible] اسفل السافلین شتافتند و باقی اسیران فدیه داده خلاص شدند و از اصحاب
توحید چهارده کس شربت شهادت چشیدند شش نفر از مهاجر و هشت نفر از انصار
و ابو عبیده الحارث بن عبد المطلب در سلک شهدای مهاجرین انتظام دارد
منقولست
که چون عبیده رضی الله عنه از ضربت شیبه از پای در آمد او را برداشته پیش
حضرت خاتم النبیین بردند گفت یا سید المرسلین من شهید باشم آنحضرت [illegible]
در دیده گوارنده فرمود بلی تو شهیدی مرغ روح ابو عبیده بهنگام مراجعت بعالم
قدس پرواز نمود و مدت عمرش بقول صاحب مقصد اقصی شصت و سه سال بود و [illegible]
[illegible]

از وقوع این فتح [illegible] و القصه [illegible] کفار خوار [illegible] برسید سرور رسل صلی الله علیه و آله و سلم
با جمعی از اصحاب بر سر آن چاه آمد [illegible] کشتگان را که در آن چاه انداخته
بودند [illegible] فرمود هل وجدتم ما وعد ربکم حقا فانی قد وجدت ما وعدنی ربی حقا
عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله با اجساد بی ارواح سخن میگوئی فرمود شما [illegible] از
ایشان [illegible] لطف [illegible] نمود [illegible] بر [illegible]
رافضیت فرمود [illegible] ابو جهل [illegible] قصاص [illegible] للاصحاب [illegible]
که شمشیر [illegible] که موسوم بذو الفقار بود بامیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام کرم [illegible]
و جهه عطا نمود [illegible] شیخ [illegible] بنظر در آمد [illegible]
[illegible] حکیم سنائی در حق [illegible] بیت ذو الفقار [illegible]
[illegible] لا فتی الا علی [illegible] صلی الله [illegible]
بقرینه [illegible] و باتفاق [illegible] سرور [illegible]
[illegible] ابو لبابه عبد المنذر [illegible] المنذر
و عاصم بن عدی و حارث بن [illegible] و خباب بن [illegible] و حارث
در مدینه خلیفه بود و عاصم بن عدی [illegible] عثمان [illegible] غنایم فرمود و حصه
بن [illegible] سعد [illegible] زبیر و طلحه بن عبید الله و عثمان [illegible] غنایم [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] کتاب [illegible] که در [illegible]
از هجرت [illegible] ابو سفیان با [illegible] لشکر [illegible]
که [illegible] سوار [illegible] هزار [illegible]
مدینه توجه نمود [illegible] از مکه معظمه [illegible] ازین واقعه [illegible] سرور [illegible] فرستاد

سید المرسلین صلوات کفار مدینه متحصن گشته بمدافعه کفره قیام نماید الا بود اسعد الحاج دمیالی بعضی
از جوانان جنگی کراهیت نمودند از نماز جمعه چهاردهم ماه شوال عزیمت بجنگ نمودند در مدینه مسلح
گردیده با هزار نفر ابطال روانه شد صلعم کس از ان ان رزمگاه بهفت منزل حرب
امیر صلعم المعبر و عبد الله ابن سلول در راه از انهای راه با سیصد نفر از منافقان بازگشت
هفتصد کس از اصحاب اسلام بعلم که علم حامله سید المرسلین صلعم ... مبارک نام الاحقی
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ... جهت سعد بن عباده ... حباب بن المنذر
ابو القاسم ... [illegible] ... الباب
[illegible] ... عبد الله ... [illegible]
را بجنگ ... ابو عبیده و سعد ... [illegible] نموده
و عبد الله بن جبیر را در ساقه ... عبد الله بن جبیر را با پنجاه نفر تیرانداز
... در جنب راه ... مامور ساخت و وصیت کرد
که هیچ حال ازان موضع حرکت نکنند و ابو سفیان ... لشکر طلحت
از قیام ... خالد بن ولید ... عکرمه ابن ابی جهل را ... کرد و شید
و عبد الله بن ... نفر تیر انداز ... طلحه بن ابی طلحه که از جمله
مبارزان نامی ... [illegible] ... لحول
... [illegible] ... قدم نهاکه ... علیه
... [illegible] ... صلعم ... [illegible]

رو به لوحه ذو الفقار

در ذو الفقار ... نام ساخت ... [illegible] ... برادر
... [illegible] ... عاصم بن ثابت ... [illegible]
و برادر دیگر ... عثمان ... حمزه ...
... [illegible] ... عبد الله ... [illegible]
... [illegible] ... ذو الفقار ... [illegible]
... [illegible] ... صادق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... اسلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... غنیمت ... عثمان ... [illegible]
... [illegible] ... عبد الله ... [illegible]
... [illegible] ... سپاه اسلام ... [illegible]
... [illegible] ... اسلام ... شهادت رسیده
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... علی
... [illegible] ... عبد الرحمن بن عوف ... [illegible]

طلحه عبید الله ابو عبیده جراح حباب بن المنذر ابو دجانه عاصم بن ثابت
حارث بن صمه سهل بن حنیف سعد بن عباده محمد بن مسلمه و اکثر ...
عزیز چون حرب سخت تر شد شش کس روی بفرار آوردند و هشت
کس قرار مردانه رخود داده بکرم عهد بستند که در خدمت آنسرور صلعم بسعادت
شهادت رسند اسامی ایشان اینست حضرت امیر المومنین علی بن
ابیطالب ع طلحه و زبیر و ابو دجانه و حارث و حباب و عاصم و سهل
و ایشان در مقابله و مقاتله مشرکان آثار شجاعت و مردانگی بظهور آوردند
و با وجود کثرت اعدا آسیبی بهیچ کدام ایشان نرسید بالآخره از هجوم
جنود ظلام ازان هشت نفر اصحابه کرام که برگشته شدن قرار داده باهم
عهد بسته بودند که فرار ننمایند کسی نماند بجز شاه عالمیان علیه الصلوة
و السلام کرم الله وجهه در اینحال چون خیر الانام علیه الصلوة و السلام بچپ و
چپ دراست نظر فرمود غیر از سلطان الاولیا امیر المومنین علی مرتضی
کسی را ندید و بزبان معجز بیان فرمود یا اخی تو چرا از رفتن با اهل فرار
ملحق نگشتی امیر گفت یا رسول الله اکفر بعد الایمان ان
لی بک اسوة یعنی ای رسول خدا کافر شوم بعد الایمان بدرستیکه مرا با تو
موافقت بجا است که ازین موضع قدم فراتر ننهم یا کشته شوم یا آنکه
حق سبحانه و تعالی نصرت و فتح قرین حال تو گرداند درین حالت طایفه

عظیمه کثیره از کفار متعاقب یکدیگر متوجه خیر البشر شدند ...
بر حضرت ذو الفقار ... ایشان را ... منهزم ...
... [illegible] ... منهزم ...
بن ... [illegible] ... شمشیر
... [illegible] ...
... [illegible] ...
جنگ ... [illegible] ...
... [illegible] ...
لا سیف الا ذو الفقار از استماع این ...
الا شجعان ... اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب ...
... [illegible] ... رسول الله ...
می ... [illegible] ... در محبت ...
... [illegible] ... انه منی و انا منه یعنی ...
... [illegible] ... انا منکما یعنی ...
... [illegible] ... خیر البشر ...
... [illegible] ... شمر ...
... [illegible]

و روایتی صحیح آنست که آن حجر را نیز ابوسفیان عتبه برادر سعد وقاص بوده و در روضة
الصفا مسطور است که در روز احد عبدالله بن قمیه و عتبة بن ابی وقاص
و عبدالله بن شهاب زهری و ابی بن خلف بر قتل رسول صلعم عهد بسته بودند
و در [illegible] نیز داخل آن چهار کس گردانیده اند و ابن قمیه
و عتبه علیهما اللعنه چندان سنگ جانب آن سرور صلعم انداختند که ماه رخسار
آفتاب انوارش مجروح شده حلقهای خود در جبین مبین نشست و بروایتی
در ضرب شمشیر آن ملعونان در گودی افتاد از چشم مردم آن چشم آفرینش
نهان گشت ابلیس لعین فریاد برآورد که محمد کشته شد و این خبر باعث شد
بر حزن و تفرق اهل اسلام و سبب تفریح خاطر [illegible] کفر و ظلام گردید
و اول کسی که آن سرور صلعم را در آن گودی شناخت کعب بن مالک انصاری بود
آواز برآورد که ایها المسلمین بشارت که رسول خدا زنده است چون مسلمانان از اطراف
و جوانب بجانب [illegible] شتافتند اول حضرت امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام [illegible]
طلحه بن طلحه در آن گودی درآمده پشت خم کرده آن سرور صلعم پای مبارک بر پشتش
نهاد و امام المتقین علی دست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را گرفته از گودی
برآورد و بصحت پیوسته که آن سرور صلعم در شأن آن شیخ لعین که بر قتلش عهد بسته بودند
دعای بد فرمود بعضی از ایشان در همان معرکه کشته شدند و بقیة السیف را
سال نگذشته که بقعر جهنم نگون رفتند و در مقصد اقصی مسطور است که ابی بن خلف لعنه الله آن
سرور را [illegible]

سرور صلعم حمله کرد و مصعب بن عمیر رضی الله عنه بمدافعه آن لعین رفته زخم بر آن
شقی زده شهید شد و آن سرور صلعم [illegible] حربه از دست سهل بن حنیف گرفته بر گردن
ابی لعین زد ابی فغان کنان فرار کرد [illegible] الم آن زخم [illegible]
[illegible] بانگ میکرد تا وقتی که روی بدوزخ آورد و در بعضی از روایات [illegible]
که نوبتی زید بن وهب از عبدالله بن مسعود پرسید که چنین شنیده ام که [illegible]
بغیر از امیرالمؤمنین کرم الله وجهه و ابودجانه و سهل بن حنیف رضی الله عنهم در خدمت
حضرت رسالت پناه صلعم هیچکس نمانده بود این خبر مطابق واقع است یا نه گفت در اوایل
حال که سپاه اسلام روی بوادی انهزام نهادند بجز امیرالمؤمنین علی مرتضی [illegible]
فرد آن حضرت نماند و بعد از ساعتی عاصم بن ثابت و ابودجانه و سهل بن حنیف
و طلحه بن عبیدالله بملازمت خیر البشر شتافتند [illegible] زید پرسید
که ابوبکر و عمر کجا بودند گفت ایشان بگوشه رفته بودند چون از احوال عثمان بن عفان
استفسار نمود گفت او نیز در روز سیم از جنگ گریخته پیدا شد جابر که [illegible]
منزل [illegible] بود رسول صلعم فرمود [illegible] از حضرت امیرالمؤمنین علی
منقولست که گفت در آن روز هولناک من و ابودجانه و سعد وقاص هر یک بتیغ [illegible]
طایفه از مشرکان مشغول بودیم تا آن زمان که خدای تعالی فتح روزی کرد چنانچه
در اکثر کتب سیر مسطور است که در روز احد جمعی دیگر از صحابه مثل ابوعبیده
بن الجراح و طلحه بن عبیدالله و ابوطلحه انصاری نیز لوازم شجاعت [illegible]

تقدیم رسانیده و دو انگشت طلحه بزخم تیغ ابن قمیه به اصابت تیر مالک بن زهیر
جشمی از کار بازماند **لطیفه** چون قتال اهل ضلال بنهایت انجامید حضرت خیر
الانام صلی الله علیه و آله وسلم والتحیه با جمعی از صحابه بکوه مجتمع گشته بودند شعب احد
در آمده هند زوجه ابوسفیان که مادر معاویه بود با سایر نسوان قریش فضای
میدان را از [illegible] شمشیر زنان خالی دیده بر سر شهیدان شتافتند و بغیر از حنظله بن
ابی عامر راهب که ملقب بغسیل الملائکه است تمامی شهیدان را مثله ساختند و هند جگر
[illegible] حمزه را [illegible] او را [illegible] دمی گفته
[illegible] از این قضایا ابوسفیان [illegible] رجوع [illegible] پیدا شد ابو
سفیان نزدیک شعب احد آمده فریاد برآورد که محمد در میان قوم هست یا نه حضرت
رسالت پناه صلعم اصحاب ساکت بودند ابوسفیان باز آواز برآورد که آیا پسر
خطاب و پسر ابوقحافه زنده هستند یا نه هیچکس جواب آن سخن نداد و بروایت
مقصد اقصی [illegible] گفت کذبت که محمد صلی الله علیه و آله وسلم زنده است
و سخن ترا می شنود آنگاه ابوسفیان علیه اللعنه آغاز نوازش بتان نموده گفت اعل
هبل اعل هبل اصحاب رسالت پناه جواب دادند که الله اعلی و اجل باز
ابوسفیان گفت لنا العزی ولا عزی لکم مسلمانان جواب دادند الله مولانا ولا
مولا لکم ابوسفیان گفت وعده [illegible] میان ما و شما سال آینده در منزل بدر است
امام المتقین [illegible] سید المرسلین صلعم زبان بقبول گشاد و ابوسفیان
بطرف مکه

بطرف مکه روان شد و بروایت اکثر اهل سیر در واقعه احد [illegible] نفر از مشرکان
بقتل رسیدند از آن جمله بقول محمد بن اسحق دوازده نفر بضرب تیغ امیرالمؤمنین
و ضرب ذوالفقار حیدر کرار کشته شدند اسامی ایشان اینست طلحه بن ابی
طلحه و پسرش ابوسعید و برادرش [illegible] و ابوعبدالله بن جمیل و ابوالحکم بن الاخنس [illegible]
بن حذیفه و برادرش امیه و عمرو بن عبدالله جمحی بشر بن مالک [illegible]
و بروایت روضة الاحباب از مسلمانان هفتاد [illegible]
شهادت استسعاد یافتند [illegible]
از شهدای [illegible] حمزه [illegible]
قاتل آن جناب [illegible] که گفت من غلام جبیر بن مطعم بن عدی بودم و در روز
عم خواجه بن طعیمه بن عدی بر دست حمزه کشته بود بنابر آن جبیر در وقت
توجه بجانب احد بمن گفت اگر تو حمزه را بقتل رسانی آزاد باشی و در اثنای راه گاهی
هند نیز بجهت انتقام کشته شدن پدر خویش مرا بدان امر تحریص کردی و گفتی اگر این
کار بدست تو تمشیت پذیرد [illegible] روز احد در وقتی
که نایره قتال اشتعال یافت من بمعرکه رفته حمزه را دیدم که مانند شتر [illegible]
بمیدان درآمده صفوف مشرکان را برهم زده و در آن اثنا سباع بن عبدالعزی
خزاعی که مادرش [illegible] ختان نسوان قیام نمودی در برابر مسلمانان شتافته
مبارز طلبید و حمزه سر راه بر سباع گرفته نخست او را [illegible] مادرش [illegible]

الغرض بضرب تیغ جندان ملعون را بر خاک فکنده طعمهٔ سباع گردانید دیدم پس
پس سنگی پنهان نشسته بودم تا حمزه نزدیک بآنجا رسید پس حربه بطرف وی انداختم
و آن تیغ بر ناف وی آمده از جانب دیگر سر بدر کرد و او متوجه من شد [illegible] لحظه
[illegible] او در آمد بعد از آن هند بر وقت حمزه رسید گوش او را بریده جگرش را برون
آورده [illegible] نقل است که بعد از رجعت اهل ضلالت [illegible] در وقتی که ارباب
[illegible] بتفحص حال شهدا اقدام می نمودند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود حال حمزه
که را اطلاعی هست حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه بجستجوی عم خود مشغول شده ناگاه
جسد مبارک [illegible] را دید [illegible] و [illegible] گوش و بینی بریده دید [illegible] حضرت [illegible] جناب سید
المرسلین را از صورت واقعه آگاه گردانید حضرت رسالت پناه بنفس نفیس خود بر بالای نعش
چون عم خویش را مثله کرده یافت بغایت محزون گشت و گفت قسم بخدا که چون
بر قریش دست یابم هفتاد کس را مثله کنم آنگاه این آیه نازل شد قال الله تعالی و ان
عاقبتم بمثل ما عوقبتم ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین آنحضرت صلعم بموجب فرمان
واجب الاذعان آیهٔ مذکوره از سر آن عزیمت درگذشته کفارهٔ سوگند داد و حمزه
رضی الله عنه از آنحضرت صلعم دو سال اسن بود مؤلف اعمار الاعیان مدت عمرش [illegible]
گفته و کنیتش ابو یعلی و بعضی ابو عماره گفته اند و از جمله شهدای مهاجرین عبد الله
جحش پسر عمهٔ آنحضرت صلعم بود منقولست که در روز حرب احد عبد الله گفت خداوندا امروز
جنگ شخصی را که بشدت باس و قوت موصوف باشد غنیمت گردان و اگر بر من

ظفر

ظفر یابد گوش و بینی مرا ببرد و چون در وقت سؤال که ملاقات نمود که سؤال کنی
که گوش و بینی ترا چرا بریدند گویم از برای محبت تو و رسول تو پس سخن او را تصدیق
فرمای و گوی صدق گوش و بینی بریده های از سعد مرویست که عبد الله در وقت صبح
این آرزو کرد آخر روز دیدم که کفار خوار گوش و بینی او را بجریده بودند و در ریسمانی او را
با حمزه را در یک قبر دفن نمودند و مدت عمرش زیاده از چهل سال نبوده بود و دیگر
مصعب بن عمیر است که کلام بسیاری از اهل مدینه باهتمام او به اسلام مهتدی گردیده بودند
مقصد اقصی [illegible] است در وقتی که مسلمانان از معرکهٔ احد فرار نمودند مصعب
مهاجرین در دست [illegible] فرار [illegible] خاطر او نمی گذشت و ابن قمیه
[illegible] دست راستش [illegible] علم [illegible] دست چپ گرفته و گفت و ما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل [illegible] ابن قمیه علیه اللعنه بزخم دیگر دست چپ او را نیز قلم کرد مصعب رضی الله عنه
بار دیگر این آیه را خواند و علم را بزور هر دو بازو بسینهٔ خود منضم گردانیده و ابن
قمیه علیه اللعنه نیزه بوی رسانید تا کارش به آخر انجامید گویند تجرد مصعب از امتعهٔ
دنیویه بمرتبه بود که چون شهید شد از وی پوست پاره ماند که هرگاه سرش را به آن می پوشیدند
پاهایش مکشوف میگشت و چون بر پایش ستر میکردند روش باز می ماند بیت غلام
همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است للمؤلفه مثنوی
بر خانقاه و خانه و باغ و سرا مغرور که این نقشی است بر آبی که رو سوی عدم دارد
بتجرید آشنا باش ای الدین نقطه چو لطف بگذر که چون ماهی شود غرق آنکه با خود زر دارد

و از جمله شهدای انصار یکی ذکوان بن قیس است و او در زمان اقامت آنحضرت صلعم
در شان او فرموده هر کس خواهد ببیند مردی را که بر سبزهٔ بهشت راه میرود باید
که نظر کند بسوی ذکوان و در روضة الشهداء مسطور است که چون [illegible] احد
کشتند ذکوان فرزندان و اهل خود را وداع کرد [illegible] گفته که دولت
دیدار [illegible] خواهد داد گفت روز قیامت دیدار خالق و فرق میان [illegible]
[illegible] شهادت رسیده و در اواخر جنگ سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود هیچ کس از حال ذکوان خبری دارد امام المتقین کرم الله
وجهه گفت یا رسول الله من دیدم سواری در پی کشتن او بود میگفت مرا
نجات مباد اگر تو نجات یابی آنگاه شمشیر بر دوش او فرود آورد و من آن
سوار را از پشت زین بر زمین افکنده بقتل آوردم چون نظر کردم ابو الحکم بن
اخنس بود و دیگری از شهدا حنظله است از واقدی مرویست که او قریب بواقعهٔ
احد جمیله بی له خود در عقد بود و در شب روز حرب باجازت آنحضرت صلعم در مدینه
توقف نموده با منکوحهٔ خود زفاف کرده متوجه جنگگاه شد چون به معرکه رسید بعشق
بقتال پرداخته شهید شد آنحضرت صلعم فرمود می بینم که ملائکه او را غسل میدهند چون
بمدینه مراجعت آورده حال او از زوجه اش پرسیده گفت یا رسول الله از غایت شوق
جهاد به لشکر و غسل جنابت نکرده سلاح بسته بمعرکه شتافت بنابر ثبوت این قضیه
آنحضرت صلعم حنظله را غسیل الملائکه لقب داد و دیگر عمرو بن الجموح است که چهار پسر او

بخدمت

بخدمت آنحضرت صلعم قیام می نمودند و خود چون لنگ بود در معرکه نمی توانست
رسید در این مرتبه مستعد جهاد شده روان گردید هر چند مردم گفتند لیس علی
الاعرج حرج [illegible] و بخدمت آنحضرت صلعم آمده گفت ای نبی الله این پای
لنگ عرصات [illegible] سید عالم فرمود لا جهاد علیک عمرو دیگر بار
التماس نموده رخصت یافت و با پسر و برادران خود شهید گشت [illegible]
مرویست که در روز احد چون اخبار موحش بمدینه رسید عورات
حالات متوجه معسکر شدند و ام المؤمنین عایشه نیز روان گشت در اثنای راه
زوجهٔ عمرو را دید که شوهر و برادر و پسر خود را بر شتر بار کرده بمدینه می آورد
پرسید خبر چیست گفت الحمد لله ذات فایض البرکات سید کاینات افضل
الصلوات و اکمل التحیات و التسلیمات مقرون الصحت و سلامت است و دیگر هر مصیبتی
که باشد سهل است در اثنای حمل از ثقل حمل ها از رفتار مانده بر زانو در آمد
هر چند بزجر میراند قدم پیش نمی نهاد بخدمت آنحضرت صلعم رسید صورت حال معروض
داشت بزبان معجز بیان فرمود ان الجمل مامور ابو اراران پرسید عمرو
در وقت توجه چه گفته بود زنش گفت اللهم لا تردنی الی اهلی گفته
روان شده بود آنحضرت صلعم فرمود بنابرین شتر بجانب مدینه نمیرود و دیگر بشارت
داد که شوهر و برادر و پسر تو بمرافقت یکدیگر در بهشت بسر می برند دیگر انس
بن نضر است نقلست که انس در آن روز عمر بن الخطاب را دید با طایفه از اهل

السلام در مقام تحیر و تفکر بگوشه نشسته تاسف رجال نمود گفتند رسول صلعم بمرتبه
شهادت رسید گفت حیات ما بچه کاری می‌آید بر خیزید و با اعدا مقاتله نمایید
تا کشته شویم چون این سخن هیچ یکی موافقت ننمودند شمشیر از نیام بر آورده متوجه میدان
شد چندان محاربه نمود که شهید شد گویند زیاده بر هشتاد زخم بر بدنش زده
بودند رحمة الله علیه از جمله هفت نفر خارجة بن زید و سعد بن ربیع و نبان بن جبل که
او را اسلام ندانسته کشتند و عبدالله بن جبیر و جمعی که با او در محافظت شکاف
عینین ثبات قدم می‌نمودند بدرجه شهادت رسیدند و جنازه هر یک از شهدا که می
آوردند آنحضرت صلعم در پهلوی سید الشهدا حمزه نهاده باداى صلوة قیام می‌نمود
چنانچه هفتاد کرت بر حمزه نماز گذارده و قول آنکه آنحضرت صلعم بر شهدا نماز نگذارده
و مجتهدان مذهب شافعی بر صحیح روایت کرده اند باتفاق ارباب اخبار ربی آنکه
بشوئید در همان موضع دفن کردند و در آخر همان روز چون آنحضرت بمدینه مراجعت
فرمود در اثنای راه بهر قبیله که می‌رسید ذکور و اناث بر سر راه آمده بر صحت
ذات اعجاز صفاتش شکر الهی بتقدیم رسانیده میگفتند هر مصیبتی که سوای تست سهل
و آسان است حال آنکه اکثر از آن جماعت مصیبت زده بودند و به ثبوت پیوسته
که در روز دویم از واقعه احد خبر رسید که ابوسفیان با تمامی اعوان از مراجعت پشیمان
شده باز بجدال و قتال عزیمت مدینه نموده بنابرین سرور انبیا لوای ظفر انتما را
بشیر حیدر امیرالمومنین علی مرتضی علیه التحیة و الثنا داد و با همان جماعت که در احد همراه
بود

موکب همایون بودند بعزم مقاتله اعدا توجه فرموده تا منزل حمراء الاسد تشریف
برد و ارباب ظلام از استماع این خبر با اهل اسلام روی بفرار آورده بمکه روان
شدند و آنحضرت صلعم بار دیگر مراجعت نموده بمدینه سکینه نزول اجلال فرمود منقبت
هم در کتاب مذکور مسطور است که در سال چهارم از هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
هفتاد تن از زمره صحابه را بهدایت اهل نجد مامور گردانیده منذر بن
عمرو بن عدی را امارت تعیین کرد چون بعد از قطع منازل و طی مراحل به
بئر معونه که نام موضعی است رسیدند عامر که امیر قوم و جمعی کثیر فراهم آورده
که موسوم بعمرو امیه بود همه صحابه را شهید ساخت چون عمرو بمدینه رسیده کیفیت
واقعه را بعرض رسانید آنحضرت صلعم بر فوت اصحاب هدایت انتساب تاسف خورده
عامر را دعای بد کرد همان روز آن لعین از پشت زین با علت طاعون
بنار رفت آنگاه عمرو گفت یا رسول الله من نیز وقت رجعت دو نفر از قبیله
عامر را در خواب یافته بقتل آوردم آنحضرت پیشتر متاسف شده عمرو را بخطا
و سهو منسوب داشته فرمود آن هر دو تن مومن بودند فی الحال ادای دیت
ایشان واجب است و هم در آن زمان بخانه یهود بنی النضیر که حلیف اهل
اسلام بودند تشریف برده در باب دیت آن دو شخص استعانت جست جهودان
اول قبول نمودند آخر غدر بخاطر گذرانیدند جبرئیل آنحضرت صلعم را از
خیال ایشان آگاه گردانیده بنابرین متوجه مدینه آمده محمد بن مسلمه پیغام

اخراج نزد بنی النضیر فرستاده ایشان را از خیال فاسد آگاهی بخشیده
فرمود بعد از انقضای ده روز از این تاریخ هر کرا از شما در این دیار یابند
بقتل آورده گردن خواهند زد و آن قوم ضال الله بعد از آنکه مضطر شدند بتهیه تدارک
اسباب سفر پرداختند در آخر باغوای عبدالله بن ابی توقف قرار دادند
آنحضرت صلعم ابن ام مکتوم را در مدینه با جمعی گذاشته رایت هدایت آیات
ولایت آیات را از آنجا متوجه بنی النضیر شده نماز عصر در نواحی قلعه
ایشان ادا نمود و مدت یازده روز زمان محاصره امتداد یافت و در وقت
محاصره یکی از تیراندازان که موسوم بغورور بود تیری بجانب خیمه سید المرسلین
انداخت چون شب شد اسدالله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام از معسکر ظفر اثر غایب
شد بعضی از صحابه غیبت شاه ولایت مآب را بعرض سید کاینات علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات صلعم رسانیدند فرمود می‌بینم که جهت کفایت بعضی از مهمات
بیرون رفته مقارن این حال شاه شجاعت خصال سر پر غرور غورور را
در پای مبارک آنحضرت صلعم انداخته گفت این سر آن ملعونست که تیری بجانب
خیمه مبارک تو انداخته بود آنحضرت صلعم از کیفیت واقعه تفتیش فرمود امام الانس و الجان
کرم الله وجهه گفت من این ملعون را بصفت شجاعت متصف دیده بخاطر آوردم
که شاید او را جرأت آن دارد که شب از قلعه بیرون آید و هر کرا غافل
یابد ضرر رساند بنابرین در کمینگاه نشستم ناگاه شمشیر برهنه در دست گرفته با نه کس
دیگر از حصار

دیگر از حصار بیرون آمد من بر وی حمله کرده سرش از تن برداشتم و دیگر رفقای
او اینک باز نزدیکند اگر رخصت فرمایی امیدوارم که بر ایشان نیز ظفر یابم آنحضرت صلعم
ابو دجانه و سهل بن حنیف را با هشت نفر دیگر مصحوب امام الانس و الجان گردانید اسدالله
الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام با رفقای خود رفقای غورور را ملاقی شده همه را بقتل
رسانیده سرهای نامبارک ایشان را نزد سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
آوردند پس بفرموده آنحضرت صلعم آن سرها را بر در سرای بنی خطمه آویختند چون کار
بنی النضیر در تنگنای حصار دشوار شد کس پیش سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار
فرستادند که ما را بگذار از این دیار بیرون رویم فرمود امروز این التماس در درجه
قبول نمی‌یابد مگر آنکه اسلحه خود را بگذارید و از اموال آنقدر که مواشی شما بر تواند
برداشت ببرید و بقیه را بگذارید یهودان از اضطرار بهمین راضی شدند و
جلای وطن اختیار کرده بعضی بقلاع خیبر و برخی در اطراف آفاق پراکنده شدند
منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که در سال پنجم از هجرت بسمع مبارک آنحضرت صلعم
رسید که پیشوای بنی المصطلق حارث بن ضرار لشکری فراهم آورده با اهل اسلام
داعیه محاربه دارد لاجرم آنحضرت صلعم کارسازی سپاه نصرت پناه نموده
رایت ظفر آیت مهاجرین را با امام الانس و الجان علی مرتضی علیه السلام داده علم انصار را
بسعد بن عباده تفویض فرمود و عمر بن الخطاب را در مقدمه تعیین کرد و بر میمنه زید
بن حارثه را گماشت و بر میسره عکاشه بن محصن را باز داشت و باین ترتیب

توجه دفع اعدای کشت و در آن غزوه بسیاری از منافقان بطمع اخذ غنیمت
همراه شدند و در میان سپاه اسلام سی و شش اسب بود و از امهات مؤمنین ام سلمه
و عایشه درین غزوه بشرف صحبت سرور انبیا صلی الله علیه و آله مشرف بودند چون
حارث بن ضرار از توجه سید ابرار خبر یافت لوای مقاومت برافراشته صفوف
ماهی داده پای در میدان مقابله و مقاتله نهاده و نیران قتال اشتعال یافت
چون حیدر کرار یکی از شجعان کفار را که مالک نام داشت با پسرش بضرب ذو
الفقار از پای درآورد و ابو قتاده را که صاحب رایت مشرکان بود دو پاره
کرد از بیم هیبت این شجاعت خوف تمام بر ضمایر اهل ظلام استیلا یافت و سپاه
مسلمانان بفتح و نصرت مخصوص شده ده نفر از مشرکان را بقتل آوردند و بقیه آن قوم باسیری
افتاده و اموال ایشان غنیمت گشت چنانچه در کشف الغمه مسطور است که امام الاولیاء علی کرم الله
وجهه جویریه بنت حارث ابی ضرار را برده گرفته بنظر انور خیر البشر در آورده و آن حضرت
او را جویریه نام نهاده در سلک ازواج مطهرات انتظام بخشید منقبت اهم در کتب
مذکوره مسطور است که هم درین سال غزوه خندق که آن را احزاب نیز گویند
واقع شد ارباب سیر گفته اند که چون سرور کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
یهود بنی نضیر را جلای وطن کرده متفرق گردانیدند هر قومی بگوشه منزل گرفتند
بعضی بنواحی خیبر متوطن شدند آنگاه جماعتی از اشراف ایشان مثل حیی بن اخطب
و کنانه و ابو عامر و غیر ایشان و قبیله [illegible] بمکه رفتند تا ابوسفیان و منافقان او را

بحرب

بحرب سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات تحریص نموده سلسله مودت
دینی همه را استحکام دادند ابوسفیان با جمعی از ابطال مکه در آمده [illegible]
که تا زنده باشیم دست از حرب محمد باز نداریم و هم چنین قبایل دیگر توجه
نموده همین عمل بجای آوردند پس ابوسفیان لشکر شیطان را جمع کرده با چهار
هزار نفر و هزار و پانصد شتر و سیصد اسب بیرون آمد و جمعی از قبایل دیگر
در [illegible] بایشان ملحق شده مجموع ده هزار نفر روی بمدینه نهادند چون
این خبر بسمع مبارک خیر البشر رسید بعد از تقدیم مشورت بصواب سلمان فارسی
رضی الله عنه خاطر انور بر کندن خندق قرار یافته با شش هزار نفر از مهاجر
و انصار بدامن کوه سلع که متصل بمدینه است رفته حفر خندق را اساس نهاد
رای جهان آرا ساخته اهل اسلام بجهد تمام کمر جد و اجتهاد بر میان
بسته در عرض شش روز با تمام رسانیدند و بصحت پیوسته که سلمان فارسی
برابر ده مرد کار میکرد روزی قیس [illegible] رسانید مجروح شده از کار
باز ماند آنسرور صلعم فرمود از آب وضوی قیس سلمان را بشویند و آن آب را
پس پشت وی بر گردان نهید چون بفرموده قیام نمودند سلمان صحت یافت مؤلف
مناقب مرتضوی گوید در ایام حفر خندق معجزات غریبه از سید کاینات علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات بظهور آمده [illegible] در کتاب اعجاز مصطفوی که بر انام [illegible]
[illegible] در [illegible] بر رواه نموده القصه چون عساکر مشرکان بقصد اهل اسلام

در اطراف مدینه اسلام مجتمع گشتند و مؤمنان را محاصره نمودند جماعتی از دلیران
لشکر و سپه سالاران گروه مشرک مثل عمرو عبدود که بوفور شجاعت و کمال جرات
و استعمال آلات حرب و کمال ادوات طعن و ضرب در میان قبایل عرب
شهرت تمام داشت و مبارزان عرب او را در مقابل هزار مرد مقابل داشتند
چنانکه عمر بن الخطاب گفت روزی برفاقت طایفه از قریش که عمرو عبدود در میان
ایشان بود برسم تجارت بجانب شام عزیمت کرده بودیم ناگاه قریب هزار
کس از قطاع الطریق سر راه گرفتند و اهل کاروان از بیم جان دل بر کندند درین اثنا
عمرو عبدود شمشیر از نیام برکشیده مثل شیر ژیان و پیل دمان بر قطاعان حمله آورد
الحاصل بمجرد توجه او رو بهزیمت آورده راه فرار پیش گرفتند و اهل قافله بسلامت
گذشتند عمرو عبدود روز بدر زخمی کاری خورده از جنگ گریخته بود و در جنگ احد
جهت ماندگی حاضر نتوانست شد و درین جنگ احزاب تلافی ما فات میخواست تا بار
و آوازه پهلوانی و شجاعت در میان قبایل عرب منتشر گرداند لاجرم با چند سرهنگ
مثل عکرمه بن ابوجهل و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبدالله و ضرار بن خطاب
و مرداس از بنی محارب بکنار خندق آمده جای مضیقی پیدا ساخته تازیانه بر
مراکب زده بهمه چابکی خود را سواره بر آن جانب خندق انداختند و خالد بن ولید
و ابوسفیان با کفار بر لب خندق صف بر کشیدند عمرو عبدود گفت با ما چرا در عبور
موافقت نمی نمایید گفتند اگر احتیاج بگذشتن شود ما نیز بگذریم القصه عمرو عبدود

قدم

[illegible] و پرده نهاده جولان نموده مبارز طلبید چون اهل اسلام بر پهلوانی و
[illegible] آن ملعون را می دانستند چنان خوف [illegible]
[illegible] ایشان نماند و سرها در پیش افکنده خشک فرو ماندند [illegible]
[illegible]
هیچ کس [illegible]
کند سلطان [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
اسد الله الغالب حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام [illegible] رسول الله
رخصت نیافت بار دیگر عمرو مبارز خواست امام المتقین [illegible] اذن طلبید ماذون نگشت
بار سیوم عمرو گفت در میان شما هیچ مردی نیست که در میدان در آید باز حضرت علی اسد الله
الغالب گفت یا رسول الله [illegible] فرمای [illegible] آن [illegible] برداشت شمشیر خود
ذو الفقار [illegible] درین جنگ امیر [illegible] خاص خود [illegible]
بر سر او نهاده فرمود اللهم [illegible] خدایا یاری ده علی را بر عمرو عبدود [illegible] از آن دست
مناجات [illegible] عبیده [illegible] روز بدر [illegible]
این علی است برادر و پسر عم من [illegible] پس امام المتقین پیاده روان
شده سر راه بروی گرفته گفت ای عمرو شنیده ام که تو گفته هیچ کس مرا نخواند [illegible] سه چیز
که آن را قبول کنم گفت آری امیر گفت می خوانم ترا با آنکه گواهی دهی که خدای تعالی یکی است
و محمد مصطفی رسول او و منقاد شوی پروردگاری را که آفریدگار همه عالمیان است عمرو گفت
از من این توقع مدار امیر گفت امری دیگر اختیار کن گفت آن کدام است فرمود ترک

تمامی که بد بازگرد زیرا که اگر کار محمد نظام و انتظام گرفت [illegible]
در حضور [illegible] اسلحه و امداد او وی بسیار آورده باشی و اگر کار [illegible]
[illegible] می پیوندد آن ملعون گفت زنانی قریش [illegible]
چنین [illegible] قدرت او شد بر بند [illegible] ورزی که
قرار گرفت [illegible] آن بود که تا اشعام [illegible] چون فلان هر دو امرا
[illegible] وگفت ای حضرت است که کمان
[illegible] که چنین التماس از من تواند نمود باز گرد که در حداثت سنی
در هنوز تو را وقت آن نیست که با مردان مرد در میدان نبرد در آیی و حال آنکه میان من
و پدر تو دوستی بود نمی خواهم که خون تو بر دست من ریخته شود امیر ع فرمود اگر تو دوست نمی داری که خون
من از دست تو ریخته شود من می خواهم که خون ترا بریزم عمرو لعین ازین سخن بغایت برآشفته
از مرکب فرود آمده اسب خود را پی کرد شمشیر از نیام برکشیده از خشم و غضب بر امیر ع حمله آورد
حضرت امیر المؤمنین و امام الاشجعین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب ع سپر جهت دفع
ضرر در سر کشیده آن مقهور [illegible] تیغ آتشناک بر سر امیر ع فرود آورد که اگر [illegible]
بر کوه فارا زدی از پا در آمدی [illegible] که تیغ قبه سپر را چنان بشکافت که اثرش بفرق
همایون امیر ع رسید آنگاه حیدر کرار به یک ضرب ذوالفقار بدن آن ملعون را بکار
از بار سر سبک برگردانید و با آواز بلند تکبیر گفت چون رسول ص آواز تکبیر شنید دانست
که آن لعین مقتول گشت از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه مرویست که چون
حضرت

[illegible] عمرو را [illegible] کشته [illegible] چنان گرد و غبار بر [illegible] ایشان را
[illegible] نشنیدیم و دانستیم که امیر ع وی را کشته القصه بعد از قتل عمرو
[illegible] حمله بر امیر ع کردند امیر ع [illegible] چشم
ضرار که بر حیدر کرار [illegible] فرار اختیار کرد و چون از وی [illegible]
بدین سرعت [illegible] در وقت صورت مرگ را مشاهده [illegible]
شجاعتی در مقابله [illegible] اختیار و عاقبت [illegible]
و نوفل بن عبدالله مخزومی از صف قتال انهزام نموده [illegible]
بگذارش سنگ [illegible] فرار بر آورد که به ازین می توان گشت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و
السلام در خندق رفته به یک ضرب شمشیر او را از میان به دو نیم ساخت عکرمه و هبیره
و مرداس و ضرار از معرکه فرار نموده خبر قتل عمرو عبدود و نوفل به سپاه خود تقریر نمودند و کفار [illegible] فغان
رو به انهزام نهادند تا منزل عفیف [illegible] جا توقف نکردند چون اسد الله الغالب علی
بن ابی طالب علیه السلام عمرو را بقتل رسانید زره و جامه و سلاح او
ملتفت نشد چون خواهر عمرو بر وقت برادر رسید و حالش بدین منوال دید گفت ما
قتله الا کفو کریم یعنی نکشته است او را مگر همسر گرامی چون دانست که برادرش
بضرب ذوالفقار حیدر کرار کشته گشته این چند ابیات در سلک نظم کشید شعر لو کان
قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه آخر الابد لکن قاتله من لا
یعاب به من کان یدعی قدیما بیضة البلد القصه چون حضرت

[illegible] علی علیه الصلوة و السلام ضربتی زند که داغ اهل ظلام [illegible]
[illegible] رخسار فایض الانوار آسمان شمع فلک افروز [illegible] حضرت
[illegible] سر عمرو را در پای عرش مآب آن حضرت انداخت چند گفت که [illegible]
آن ابیات است عربیه عبد الحجارة من سفاهة رأسه و
عبدت رب محمد بصواب لا تحسبن الله
خاذل دینه و نبیه یا معشر الاحزاب حضرت رسالت
مآب [illegible] ولایت مآب را [illegible] سرافراز و ممتاز ساخته
فرمود حدیث لمبارزة علی یوم الخندق افضل من اعمال امتی
الی یوم القیمه یعنی حرب علی با کفار روز خندق بهتر و فاضل تر است
از اعمال امت من تا روز قیامت نظم ز تیغ علی عمرو چون کشته گشت فلک
نامه دولتش در نوشت رسول خدا گفت از یک دلی که در روز خندق
مصاف علی بر از هر عمل کاندرین روزگار کنند اهل دین تا بروز شمار
در کشف الغمة و حبیب السیر و معارج النبوة مسطور است که ابوبکر و عمر در مجلس همایون رسول
بعد تقبیل سر مبارک امام الاشجعین علیه السلام قیام نمودند و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آیه کریمه و کفی
الله المؤمنین القتال بعلی و کان الله قویا عزیزا که در آن روز نازل شده
بود قرائت نمود نظم ز ضرب ذوالفقارش روز هیجا هزار [illegible] سر ز هر سو پایمال است اگر زخم
کشور تیغ [illegible] بمیدان وغا کمتر زوال است چه جای [illegible] نیر افلاک بدست [illegible]
از غزال [illegible]

[illegible] غزوات [illegible] که قریش [illegible] چند آمده بد افعال [illegible] کردند
با آن سرور ص فرمود ما را [illegible] خبیث آن احتیاج نیست [illegible] غزوه [illegible]
[illegible] در [illegible] از سورة احزاب نیز منقول است [illegible]
درین روز غزای بنی قریظه واقع شد از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست چون جنود احزاب
انهزام یافته حضرت خیر البشر منصور و مظفر از آن کوه سلع به مدینه رجعت [illegible]
البتول فاطمه زهرا علیها التحیة و الثنا در آمده [illegible] را [illegible] کرد و غبار [illegible] تا
قیام نمود و درین اثنا جبرئیل امین با دستاری سفید بر سر بسته [illegible] نشسته آمده گفت
یا سید المرسلین خدای تعالی از تو عفو کناد که سلاح از خود [illegible] و هنوز [illegible]
سلیح و مکمل [illegible] چنان است همین لحظه بجنگ بنی قریظه [illegible] و الکمولی [illegible]
که زلزله در حصار ایشان اندازم [illegible] آن بلال با شارت حضرت رسالت [illegible] مدینه
ندا کرد که هر کس مطیع امر خدا و رسول مطیع است نماز عصر در نواحی حصار بنی قریظه ادا نماید
لشکر اسلام و اصحاب عظام در ملازمت اسد الله الغالب که صاحب رایت خیر الانام علیه الصلوة و السلام بود
روان شدند و در آن غزوه مجموع سه هزار نفر ملازم بودند اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع
مرویست که چون [illegible] سیدم [illegible] قد جاء کم قاتل عمرو که
تحقیق آمده قاتل عمرو [illegible] الحمد لله الذی اظهر الاسلام وقمع
الشرک و [illegible] فتح [illegible] کفار را از بالای حصار زبان
وشتم سید عالم علیه الصلوة و السلام [illegible] بنابرین الوقت [illegible]

منصور را مامور گردانیده با استقبال رسول اهل قتال شتافت گفتم یا سید المرسلین نزدیک حصار
یهود مرو که می ترسم حق سبحانه و تعالی عنقریب ایشان را رسوا کند فرمود ظاهرا ایشان چیزی ناخوش
نموده که باعث ایذای تو باشد گفتم آری فرمود چون مرا ببینند امثال این سخنان نگویند
و نزدیک آن قلعه تشریف برده گفت یا اخوة القردة والخنازیر فرود آید
... رسول کفار گفتند یا ابا القاسم ما کنت جهولا ولا فحاشا
یعنی نبودی تو جاهل و دشنام دهنده نبودی مر ترا امروز چه امر روی نمود سر آن
... از استماع این سخن حیا مرتبه غلبه کرد که ردا از دوش و نیم نیزه در دوش بود بیفتاد
... می چسپید بازپس رفت المقصود مدت بیست و پنج روز بنی قریظه در محاصره بودند و سلطان
الاولیاء امیر المؤمنین علی مرتضی علیه التحیة والثنا با جمعی از اهل اسلام هر روز
در اطراف و جوانب حصار بسنگ و تیر با کفار جنگ می کرد تا آنکه حق سبحانه ترس و رعب در دل
ایشان انداخته دست از جنگ باز داشته از حصار بیرون آمدن خواستند مشروط بانکه سعد
معاذ در حق ایشان حکم شود آن سرور بر همین راضی شده سعد را از مدینه طلبیده حکم ساخت
سعد گفت حکم میکنم که مردان بنی قریظه را تمام بکشند و نسوان و صبیان را مسلمانان اسیر
گیرند و اموال و اسباب ایشان قسمت نمایند آن سرور صلی الله فرمود ای سعد حکمی کردی که
حق سبحانه و تعالی در بالای هفت آسمان کرده بود نقلست که چون یهود بنی قریظه
از قلعه فرود آمدند محمد بن مسلمه دست و گردن رجال ایشان که بروایتی نهصد و بقولی
هفتصد کس بودند بسته بمدینه برد و عبد الله بن سلام بضبط نسوان و صبیان و اموال
واسلحه

واسلحه و امتعه ایشان متعین شده در آن حصار هزار و پانصد شمشیر و سیصد زره و دو هزار
و پانصد سپر دستیاب شد و اوانی و اغنام و جمال و دواب و مواشی بسیار بدست
آمد چون آن سرور بمدینه تشریف برد فرمود تا خندقی بیرون شهر بکنند و زبیر و ...
بکشتن آن قوم مامور گردانید که فوج فوج ایشان را در حضور حضرت امیر المؤمنین
بکنار خندق آورده گردن میزدند و از آن جماعت که بقتل رسیدند ...
بن اسود بود و دیگری حی بن اخطب منقبت در روضة الاحباب ...
که در سال ششم از هجرت سید کاینات علیه افضل الصلوة واکمل التحیه
را خبر رسید که بنی سعد لشکری فراهم آورده داعیه امداد یهود خیبر دارند و
می خواهند باتفاق ایشان قصد مدینه کنند بنابرین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت علی
بن ابی طالب ع را با صد نفر بموضع فدک فرستاد شاه ولایت پناه شب سیر مینمود و
و روز مخفی می بود تا بموضعی رسید در آنجا بشخصی ملاقی شد احوال اعادی
تفتیش نمود او گفت یا امیر المؤمنین ترا بر سر ایشان میبرم بشرطیکه مسلمانان مرا
امیر ع قبول این معنی نمود او مسلمانان را بر سر آن جماعت بی خبر برد و ...
اهل اسلام دست بغارت دراز کردند و بنو سعد هزیمت دادند و غنیمت بسیار
که پانصد شتر و دو هزار گوسفند بدست اصحاب افتاد از آنجمله حضرت امیر المؤمنین
ع چند شتر از آنجهه آن سرور ص جدا ساخت و باقی اموال را بجهت اهل سریه قسمت فرموده
بفتح و فیروزی بمدینه مراجعت نمود منقبت در دستور الحقایق و سعید ...

و صاحب الفتوح و شروح لامیه و تولد النبوة و روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر
و معارج النبوة مسطور است که جمهور مفسرین و مورخین متفق اند برین که در سال هفتم از
هجرت شفیع روز محشر بمقتضای وعده صادقه حق اکبر حیث قال عز وعلا
وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه
بعزیمت فتح خیبر با هزار و چهارصد نفر از شجعان و دلاوران از مدینه نهضت فرمود و چون از
طی مسافت در منزلی که آنرا منزله می گفتند نزول فرمود یهودان خیبر از توجه خیر البشر
خبر یافته بودند شبی ده جمعی مسلح گشته بجهة استخبار از حصار بیرون آمده شرایط تفحص تقدیم
باز میگشتند اما در آن شب که آن سرور بدانجا رسید ایزد تعالی خواب غفلت بر ایشان
بر ایشان گماشت که تا طلوع آفتاب صبح بیدار نشدند صباح دهقانان خیبر
بیلها و زنبیلها برداشته از قلعه بیرون آمده متوجه مزارع خود گشتند ناگاه چشم ایشان بر
سپاه نصرت پناه افتاد بازگشته بقلاع خود در آمدند چون آن سرور ص یهود را سر بر
بزوال دید فرمود خربت خیبر الله اکبر چه یهودان قلاع خود را مضبوط ساخته
دست بانداختن تیر و سنگ گشادند و دلاوران معرکه غزا و جهاد در محاصره سعی بلیغ نموده
هر روز داد شجاعت و مردانگی میدادند با اندک زمانی حصار نطاة و حصن شق و قلعه
صعب مفتوح گشت بصحت پیوسته که در وقت محاصره قلعه قموص چون درد شقیقه عارض آن
سرور ص شده بود بنفس نفیس قدم در معارک رنجه نمی فرمود هر روز رایت نصرت آیت را
بیکی از اعیان مهاجر و انصار داده بحرب اهل حصار میفرستاد و در احادیث صحیح ثبت
پیوسته

پیوسته که روزی ابو بکر لوا برداشته بپای قلعه رفته کوششی بتقدیم رسانید و روز دیگر
عمر بن الخطاب با طایفه از شجعان اسلام با محصوران محاربت نموده مراد بدست
نا آورده مراجعت نمود چون شب بنگاه شامیانه عباسی شام بر سر این حجره آبنوسی
فام بر کشیدند خواجه کاینات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات فرمود لاعطین
الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله ورسوله
یفتح الله علی یدیه و حضرت امیر المؤمنین علیه کرم الله وجهه در مبدا
حال این غزوه بجهه رمدی که بدیده مبارکش عارض شده در مدینه توقف فرموده بود
در این ایام مفارقت آنحضرت بر ضمیر منیرش صعب می نمود و الم مفارقت آن نور
دیده بر وجع دیده مبارک افزوده با وجود الم متوجه ملازمت سید عالم صلوات الله علیه
و آله و سلم شد از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه مرویست که در آن شب که سرور ص
این کلمه بر زبان معجز بیان گذرانید غلغله در میان صحابه مستطاب افتاد که آیا رایت سعادت
بکدام یک از ما خواهد داد بریدة بن الحصیب گوید که هر کرا با حضرت نسبت تقربی
داشت امیدوار بود که صاحب علم او باشد و جمعی از قریش با یکدیگر می گفتند مقرر است
که مراد ازین ترمز حضرت علی بن ابی طالب است زیرا که چشم وی بمرتبه
درد مند است که در موضع قدم خود نمی تواند دید و چون سخن معجز اثر آن سرور ص بگوش
مبارک حضرت امیر المؤمنین ع رسید فرمود اللهم لا معطی لما منعت
ولا مانع لما اعطیت یعنی خداوندا هیچ کس منع نتواند

شهسوار چرخ چرخی را که از عطا فرمای علی الصباح که خروس زرین بال صبح خانه خاج
انوار با فر ظهور بر بام جهان شام این قصر لاجوردی فام گسترانید سعادت مندان فیروز جنگ
که در بیشه وغا چنگ در کمر پلنگ زوندی و در بحر اسپ کام در کام نهنگ نهادندی سر در خیمه
سلطان لی مع الله و در سراپرده بارگاه دین پناه محمد رسول صلعم جمع گشتند هر یک از سپه
سالاران شکر اولئک حزب الله را منتظر آن بود که شاید بالش سعادت عظمی
و منقبت کبری فایض گردد سعد وقاص گوید در برابر چشم حضرت رسول صلعم برانو در آمده بر
خاستم تا مرا بیند که صاحب رایت منم هاشم از فاروق اعظم منقول است که لعنه الله هرگز امارت
دوست نداشتم مگر در آن روز چون آن سرور از خیمه منوره بیرون آمد فرمود علی بن ابی طالب
کجاست گفتم [illegible] آورده که چشم او چنان درد می کند که پیش پای خود
نمی بیند فرمود او را بیارید در این اثنا حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ظاهری ما حضر شد آن
سرور صلعم سر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام بر ران مبارک خود نهاد و آب دهان با برهان خود
در چشم مبارکش کشید در حال رمدش زایل گردید چشمان نرگسینش از آنچه بود تر و تازه و بهتر
از حالت اول شد بعد از آن در باره او این دعا فرمود اللهم اذهب عنه
الحر و البرد حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه گوید ببرکت دعای رسول
صلوات الله علیه و آله و سلم دیگر هرگز سرما و گرما متاذیم نگشتم و راوی این حدیث مروی است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در گرمای تموز جامه پنبه دار پوشیدی و از آن باک نداشت
و در سرمای عظیم جامه تنک در برکردی و از برد متضرر نبودی و دیگر در مدت حیات

در سر

در دو سر و چشم بر آن قرة العیون اولیا عارض نشد و شان نزول حدیث لاعطین الرایة
الی آخره تا آخر بدستوری که مذکور شد در اکثری از کتب معتبره احادیث بتخصیص در صحیح مسلم
و بخاری و در اوسط طبرانی و صواعق محرقه ابن حجر مسطور است القصه چون آن در چشم جلالی
با ف حضرت رسالت پناه صلعم رایت فتح آیت بدو داده و زره خود را در پوشانیده و ذوالفقار
بر میان بسته فرمود با اهل خیبر محاربه کن تا آن زمان که خدای تعالی حصن خیبر را بر تو مفتوح گرداند
و بدانکه اگر یک کس را خدای تعالی بواسطه تو هدایت کرامت فرماید ترا بهتر
از هزار اشتر سرخ موی که در راه حق جل علا تصدق نمائی بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
رب العالمین و بفرموده سید المرسلین صلعم قدم در راه نهاد چون نزدیک حصن قموص رسید علم را بر زد
از سنگ زیره که قریب بدان حصار بود پس رسید که ای صاحب علم تو کیستی و نام تو چیست حیدر
کرار علیه السلام جواب داد که منم علی بن ابی طالب یهودی با قوم خود خطاب کرد غلبتم
و ما انزل علی موسی یعنی مغلوب شدید بحق آنکه نازل شده است بر موسی و گویند اول
کسیکه از حصار با قوم خویش بجنگ بیرون آمد حارث یهودی برادر مرحب بود و در آغاز
کرد او و نفر از مسلمانان را شهید گردانید الغا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متوجه او شده
بیک ضرب تیغ او را بدوزخ فرستاد مرحب چون برقتل برادر واقف گشت در زمره از
شجعان خیبری اسلحه پوشیده بکمین تمام در صدد انتقام بیرون آمد و وی مبارزی بود
بغایت دلاور بلند بالا و تنومند و سنانش سه من وزن داشت و در شجاعت و مبارزت
بی نظیر بود شمشیر بر دوش حمائل کرده و عمامه بر سر بسته و خود بر بالای آن نهاده بمیانی میدان

در آمده این رجز آغاز کرد عربیه قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح
بطل المغامر یعنی چندانکه اظهار جلادت نمود هیچ کس از اهل اسلام را طاقت
مقاومت او نبود که با او بمیدان قتال درآید لاجرم شاه مردان و شیر یزدان بجانب
او روان شد و این رجز بر زبان مبارک راند عربیه انا الذی سمتنی امی
حیدره ضرغام آجام ولیث قسوره و مرحب در خواب دیده بود که شیری
وی را می کشد چون امیر علیه السلام مصراع اول مبنی بود از تسمیه شیر بر وی خواند تغیر
در احوال آن ملعون راه یافت اما نغیر تقادیر الهی نتوانست کرد در میدان در آمده تیغ خواست بر امیر
العرب بزند بر سپر آن ملعون غدار فرود آورد چنانکه از سر و خود آن
[illegible] پیش اهل اسلام بامداد شاه مردان علیه السلام در آمده دست تقدیر دراز
[illegible] ابطال خیبر بضرب تیغ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند
[illegible] رو بقلعه آوردند و شاه مردان علیه السلام در عقب ایشان روان شد در این اثنا
[illegible] بر دست امیر علیه السلام زد چنانکه سپر از دستش بیفتاد و دیگری سپر را از بوده از وی
بگریزاندند شاه مردان علیه السلام از این واقعه بغایت خشمناک گشته خود را بیک جستن از خندق
قلعه قموص رسانید و بیخ پولادی که بحلقه در زده در آهنین را برکنده سپر خود ساخت و
سپر و ربان قتال و جدال ساخت شعر بفکر از دست شاه رجال بر انگشت از آن شاه علی اثر
در قلعه کند و کرد ش سپر و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله منقول است که امیر المؤمنین علیه السلام
در حصار را اگر فته جنبانید تا بکند و تمام حصار چنان لرزید که صفیه دختر حی بن

اخلب

اخطب از تخت بیفتاد و رویش مجروح شد بیت کف کان آن شاه جوان مردان علیه التحیه
دکرنه کی توانند او می کند ان در از خیبر را و در خیبر بعقیده بعضی از روات هشتصد من وزن
داشت و بعضی گفته اند سه هزار من وزن داشت و در صواعق محرقه مسطور است که هفتاد
کس نتوانستند آن در را برداشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خیبر را بر پشت خود نهاده تا در آمدند مسلمانان
درون قلعه پس سپر خود ساخته فرمود تا الحاقه فتح شد پس از احتمالی دست حیدری بر خواستند
آن در را آمدند چهل نفر و در کشف الغمه مسطور است که هفتاد کس از برداشتن او عاجز شدند مثنوی
به نیروی آن دست با اقتدار که گوید زوزن در آن خیبری که کرد دست یزدانی
سپهر سپهر کش سپر نقوی و قبه چهر یهود آن خیبر از دست او
با ایوان کیوان رسانیدند و شاه مردان علیه السلام بعد از
دلیر ورا بمقدار هشتاد ارش از پس پشت خود انداخت
تا بدو انگشت در خیبر کنده بر آمد از پی اسلام صد هزار انگشت و گویند
نحر البشر صلعم رسید بغایت مسرور شد و در وقت ملاقات
فرمود قد بلغنی نبأک المشکور وصنیعک المشکور وقد
رضی الله عنک ورضیناه عنک امیر المؤمنین علیه السلام از رقت
روی نمود چنانکه قطرات اشک بر رخسار چهار او روان شد رسول صلعم پرسید
که یا علی این گریه شادی است یا غم گفت گریه فرح است یا رسول الله و چه گونه فرح
نباشم که الله تعالی و تو از من راضی هستید بعد از فتح که امیر المؤمنین علیه السلام در خیبر را از بدان آنکه شرط

امان داد که هر یک از ایشان یک شتر بار غله بردارند از آن دیار بیرون روند و سایر
اموال را به مسلمانان گذارند و اگر چیزی پنهان دارند خون ایشان هدر باشد کنانه
ابن ابی الحقیق یک نوبت شتر از زر و زیور مملوک پنهان کرد چون خیانت او ظاهر
شد بنابر شرط مذکور خون یهودان مباح گشت و خاتم انبیا علیه شرف التحایا کنانه
را بمحمد بن مسلمه فرمود که بعوض خون برادر خود در آن جنگ شهید شده بود بقتل آورد
و بعد از کشتن باقی یهود درگذشت و همه اهل اسلام از قلاع خیبر اموال موفور و
اجناس غیر محصور و چیزهای بسیار و مواشی بیشمار غنیمت گرفتند از آنجمله درحصن قموص
صد جوشن و چهار صد شمشیر و هزار نیزه و پانصد کمان یافتند و از آن غنایم خمس
بحضرت مقصد خمس نبوی اختصاص پذیرفته تتمه میان مسلمانان تقسیم یافت و صفیه دختر حیی
بن اخطب که بعد از قتل شوهرش در سهم دحیه کلبی افتاده بود رسول عوض او چیزی بدحیه عنایت کرده
صفیه را بعد از انقضای مدت در حباله نکاح خود در آورده بوقت مراجعت از خیبر در منزل
صهبا با وی زفاف نمود و بر روایت روضة الاحباب آن سرور بدحیه کلبی وعده نموده
بود که جاریه از سبایای خیبر بدو دهد چون بدین آمده گفت وقت آن است که ایفای
وعده فرمایی حضرت فرمود هر کدام را که خواهی بگیر دحیه صفیه را اختیار کرد بعرض
رسانیدند که صفیه از نسل هارون برادر موسی است سزاوار دیگری نیست غیر از تو آن
سرور صلعم او را طلب نمود دحیه را عوض رحمت فرمود و بر روایتی دختر عم صفیه را بجای او بدحیه
داد و او را آزاد کرد و عتق وی را صداق وی ساخت و صبر فرمود تا استبرا صفیه

مقصد

مقصد شد از منزل مذکور با او زفاف نمود و در روز فتح خیبر جعفر بن
ابی طالب و زوجه او اسماء بنت عمیس رضی الله عنهم و
شش نفر از اشعریین که ابو موسی اشعری از آنجمله بود از جانب
حبشه که بجهة تجارت رفته بودند بملازمت خیر البشر رسیدند
آن سرور جعفر را دیده منبسط گشته فرمود نمی دانم بوقوع کدام یک
از این دو امر شادمان تر باشم بقدوم جعفر یا بفتح خیبر و جعفر و رفقای
او از غنایم خیبر حصه ارزانی داشت نقل است که چون آن سرور
بنواحی خیبر رسید محیصة بن مسعود را بجانب اهل فدک فرستاد
که اهل آن موضع را باسلام دعوت کند اهل فدک در قبول اجابت
درنگ کردند بعد از استماع فتح قلاع خیبر بلرزیدند و بجهت
برای مصالحه فرستاده مقرر نمودند که نصف اراضی ایشان ملک
رسول صلعم متعلق باشد و در مقصد اقصی مسطور است که اراضی فدک
امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد و مصالحه بدست امیر علیه السلام واقع شد
پس جبرئیل گفت حق سبحانه و تعالی می فرماید حق آن
فدک را انچه در وحی الله و حق الرسول است بفاطمه و حسنین
علیهم الصلوة والسلام بده حضرت سرور انبیا سیدة
النساء فاطمه زهرا علیها التحیه والثنا را طلب نموده حجتی نوشته

داد و آن وثیقه را بعد از وفات حضرت سید المرسلین علیه السلام پیش ابو بکر
آورده گفت این حجتی است که رسول خدا از برای من و حسنین علیهم السلام
نوشته بود **منقبت** در مقصد اقصی و روضة الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر
و معارج النبوة مسطور است که راویان اخبار خیر البشر صلی الله علیه و آله در کتب
معتبره غزوه حنین را چنین مرقوم خامه صحت اثر گردانیده اند که در
سال هشتم از هجرت چون خبر فتح مکه در اطراف دیار عرب انتشار
یافت اکثر قبایل عرب بر خط متابعت سید کاینات علیه الصلوة
والتحیات نهادند مگر مهی هوازن و ثقیف که برخی لفت اتفاق
نموده مالک بن عوف نصری را بامارت مقرر گردانیدند و بقول صاحب مقصد
اقصی سی هزار مرد و بروایتی که در روضة الاحباب مذکور گشته
چهار هزار کس فراهم آورده با عیال و اطفال و اموال متوجه وادی
حنین شد و در بید جشمی که حیثیش از حلیه بینایی عاطل بود و صد
و بیست سال از عمرش گذشته باصابت رای و تدبیر اتصاف داشت
همراه گردانیده چون باوطاس رسید دریده چشم آواز اطفال و فغان
زنان شنیده پرسید این چه اصوات است جواب دادند که لشکریان
بموجب فرمان مالک بن عوف نصری اهل و عیال و امتعه و اموال خود را
مصحوب گردانیده اند تا در جنگ سستی نکنند و دریده این رای را نپسندیده

با مالک

با مالک گفت آوردن مال و عیال مناسب حال ابطال
رجال نیست زیرا که زمانه مقتضی گریز باشد مردم و حرم را
هیچ چیز باعث بر ستیز نشود لایق آنکه نسوان و کودکان را
باز گردانی تا اگر شکستی روی نماید بدست مخالفان اسیر نگردند
مالک التفات باین سخن نکرده روی براه آورد و دریده
در خشم شده از همراهی باز ایستاد و القصه چون خبر تفاق
هوازن و ثقیف بسمع شریف حضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله
رسید عتاب بن اسید را در مکه بخلافت تعین نموده با
دو هزار سوار سپاه خاصه و دو هزار از طلقاء مکه و بروایتی
با شانزده هزار مرد تیغ گذار در عشره اول شوال بجانب
کفار نهضت فرمود و در آن لشکر میان مهاجر رایت علم بود
شاه مردان مرتضی علی علیه السلام و عمر بن الخطاب و سعد وقاص
محافظت آن اعلام ظفر انجام مینمودند و انصار دو علم
داشتند و بقولی در آن سفر هر بطن و قبیله رایتی علیحده برافراشته
بود نقل است چون آن جنود ظفر ورود از مکه بیرون رفت نظر
خجسته اثر صدیق اکبر رضی الله عنه بر آن کثرت و شوکت افتاد
بر زبان مبارکش گذشت که ما امروز بسبب قلت سپاه مغلوب

نواهیم شد و بواسطهٔ صدور این سخن در حنین اول لشکر
سید الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم شکست خورد و آیهٔ لقد
نَصَرَکُمُ اللهُ فی مَواطِنَ کَثیرَةٍ وَیَوْمَ
حُنَیْنٍ اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ الآیة در آن باب
نازل گشت القصه چون سپاه اسلام بوادی مذکور رسید بجهة
تنگی طرق متفرق گشتند فرق فرق شده از بنی ثقیف در آمده
مالک با رفقای خود که تیر غدر بکمان مکر پیوسته در کمین نشسته
بود برایشان حمله آورده تیرباران کرد رعبی تمام بحال جنود
اسلام راه یافته طریق انهزام پیش گرفتند اول طایفه که منهزم
شد بنی سلیم بود چنین خالد بن الولید دیگر بزرگ لشکر در آن روز بمرتبه
رسید که بروایت صاحب کشف الغمه زیاده از ده کس که نه نفر از آن
هاشمی بودند کس دیگر نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماند و اسامی ایشان
اینست حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
علیه السلام و عباس بن عبد المطلب و فضل بن العباس و ابوسفیان بن الحارث
و نوفل بن الحارث و ربیعه بن الحارث و عبدالله بن الزبیر بن عبد المطلب
و عتبه و معتب پسران ابی لهب و عاشر این جماعت ایمن بن ام
ایمن بود و بقولی در آن روز غیر از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام
ابجای

و عباس رضی الله عنه و ابوسفیان و عبدالله مسعود هیچ کس در ملازمت
آن حضرت ثبات قدم ننمود چون سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم انهزام
اهل اسلام مشاهده فرمود باواز بلند ایشان را بنصرت و ثبات
دلالت نموده میگفت اَنَا النَّبِیُّ لا کَذِبْ اَنَا ابْنُ عَبْدِ المُطَّلِبْ
اما از غایت وحشت هیچ کس استماع قول مخبر صادق نمی نمود آنحضرت
در آن روز بر استر بیضا سوار بود و ابوسفیان عنان استر گرفته
و عباس و عبدالمطلب از جانب راست و دست در رکاب فلک فرسای
آنحضرت زده مانع می آمدند درین اثنا مالک متوجه رسول صلعم شد
ایمن سر راه باوی محاربه نموده روی بریاض جنت آورد بعد از آن
مالک سعی نمود که خود را بی تم اخبار رساند آتش همه شعلهٔ جنگ
التهاب بود و در وقت فرار اصحاب سید ابرار ابوسفیان بنی
امیه و جمعی که بر سبیل کراهیت زبان بکلمهٔ توحید گویا کرده بودند
آغاز شماتت کرده بهذیان متلفظند بخلاف صفوان بن امیه
با آنکه هنوز مسلمان نشده بود مغموم گشته گفت اگر مردی از قریش
والی ما باشد نزد من دوست تر است از آنکه شخصی از هوازن
حاکم شود محمود بن اسحاق از شیبه بن عثمان ابی طلحه روایت کند
که گفت چون سید الثقلین متوجه حنین شد من بعزیمت آنکه فرصت

یافته انتقام پدر و برادر خود که در احد کشته شده بودند بکشم مرتکب
آن شغل گشتم و در وقت انهزام اهل اسلام شمشیر از نیام کشیده قصد
آن سرور صلعم نمودم چون دست راستش را عباس و دست چپش را ابوسفیان
هاشمی محافظت می نمودند از عقب در آمده خواستم تیغ تیز را کار فرمایم
ناگاه شعلهٔ آتش چنان لمعان شد که نزدیک بود مرا بسوزد از کار وا مانده
چشم برهم نهادم در این اثنا خاتم انبیا جانب من فرمود اُدْنُ مِنّی
بنزد او نزدیک رفتم دست بر سینهٔ من فرود آورده گفت اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ
عَنْهُ الشَّیْطان ابو جعفر گوید که در آن ساعت آن سرور صلعم مرا دوستتر بود از جان خود
آنگاه باشارت حضرت رسالت صلعم با کفار آغاز محاربه کردم و بصحت پیوسته
که در صباح روز جنگ حنین بعد از فراغ نماز عباس بفرمودهٔ آن
سرور صلعم آواز بلند برداشته مسلمانان را ندا کرده گفت یا مَعْشَرَ الْاَنْصار
یا اَصْحابَ الشَّجَرَة یا اَصْحابَ سُورَةِ الْبَقَرَة اهل اسلام از استماع آواز عباس [illegible]
از اطراف و جوانب قریب صد نفر از انصار و غیره بخدمت آن سرور صلعم جمع شده
بر مشرکان حمله آوردند آن سرور صلی الله علیه و آله مشتی سنگریزه بدست
مبارک خود گرفته بجانب کفار و جنود بدکردار انداخت هیچ چشمی نماند
که قدری از آن ریگ در آن نیفتاده باشد پس مشرکان
روی بوادی گریز و هزیمت نهادند و در کشف الغمه و بعضی از
کتب

نسخ علمای دیگر مسطور است که در آن معرکه کافری بود مشهور ابوجرول نام حمله نموده روی بمیدان
جدال نهاده و رجز خوانده مبارز طلبید هیچ یک از دلاوران سپاه اسلام از هیبت و طول
قامت و عظمت جثهٔ او بمبارزتش رغبت نمی نمود ناگاه شاه ولایت پناه بطرف آن
مدبر شتافته بضرب تیغ آبدار دمار از روزگارش بر آورد و این استظهار سپاه سید ابرار
و موجب انکسار کفار خاکسار گشت نقلست که در آن جنگ چهار صد نفر از مسلمانان بعز
شهادت فایز شدند و هفتاد کس از مخالفان کشته گشتند و بروایت کشف الغمه از جملهٔ هفتاد نفر
چهل کس بضرب تیغ امام الاشجعین بدوزخ شتافتند آورده اند که منهزمان معرکهٔ
حنین سه قسم شده طایفه با مالک بحصار طایف و گروهی ببطن نخله و فرقه باوطاس گریختند سید کاینات
ابوعامر اشعری را با جماعتی که برادرزادهٔ او ابوموسی و زبیر بن العوام از آن جمله بودند در عقب
مشرکان که مقر ایشان اوطاس بود روان فرمود ابوعامر بدرجهٔ شهادت رسید و ابوموسی
قایم مقام او شده طریق سعی و اهتمام مسلوک داشت و از کفار سیصد نفر کشته اوطاس را فتح نمود
و در آن معرکه شش هزار برده و بیست و چهار هزار گوسفند غنیمت مسلمانان شد آن سرور
با عباد بن بشر انصاری فرمود که در منزل جعرانه ضبط و محافظت اموال نماید و خود رایات
ظفر آیات بقصد حصار طایف بر افراخت و علم خاصه بامیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام داده
ابوعبیده جراح را با هزار مرد مقدمهٔ لشکر ساخت بعد از وصول بطایف کفار حصار را پناه کرده
آغاز انداختن تیر و سنگ نمودند و مسلمانان نیز بنیاد حرب و پیکار نهاده جمعی کثیر را مجروح کردند
و در ایام محاصره دوازده نفر از اصحاب شربت شهادت چشیدند عبدالله بن ابی بکر و عبدالله بن ابی امیه

برادرام اسلمه از الجمله بودند نقلست که در ایام محاصرهٔ طایف حضرت رسالت‌پناه جناب ولایت انتساب را
با جمعی نامزد فرمود که در اطراف آن دیار سیر نموده هر جا بتی یابید در هم شکند در اثنای راه از
دلاوران قبیلهٔ خثعم سر راه ابن عم سید عالم گرفتند شهاب نامی که بمزید شهامت از امثال و
اقران ممتاز بود از میان قوم برآمده مبارز طلبید حضرت امیرالمومنین علی آهنگ جنگ او
کرده بیک ضربت ذوالفقار بدار البوار فرستاد و بقیهٔ لعار هزیمت غنیمت شمرده
راه فرار پیش گرفتند و شاه مردان شیر یزدان بتان آن نواحی را شکسته بخدمت رسول
مراجعت نمود آن سرور او را بخلوت طلبیده مدتی با او راز گفت اینمعنی موجب تعجب
اصحاب گشته عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله بحضور ما با ابن عم خلوت گزیدی و
راز دراز گفتی فرمود یا عمر ما انتجیته ولکن الله انتجاه یعنی ای عمر من باقتضای
خود با او راز نگفتم بلکه بیت بفرمان دارای راز نهان ٭ گشادم این راز با او زبان ٭
القصه چون مدت هجده روز بر محاصرهٔ طایف گذشت و بخیر البشر روشن شد که فتح قلعهٔ مذکور
بتیسیر نیست از آنجا بمنزل جعرانه تشریف برده غنایم حنین را تقسیم نمود و عطایا وافر بجمعی از
اهل مکه که نومسلم بودند جهت تالیف قلوب شان از عطایای بی انتهای خویش گران بار گردید و از
مهاجر و انصار را ابار فور وثوق و اعتمادی که بر جانب ایشان داشت چیزی کمتر عنایت کرد
انصار از این معنی در خشم شده گفتند همه قریش و سایر قبایل عرب با عنایات خود مفتخر ساخت
و ما را دستور ایشان نداد و حال آنکه ما پیوسته مرتکب امور شاقه میشویم و هنوز خون مشرکان
از شمشیرهای ما میچکد چون این سخن بسمع همایون رسید فرمان داد که انصار در خیمه مجتمع گردند

و غیر ایشان کسی دیگر در آن مکان نباشد آنگاه بموافقت شاه ولایت پناه بدانجا تشریف برده بخاطر جوئی
ایشان زبان معجز بیان بگشاد و قلوب ایشان را بانعام و عنایت نشان تسلی داد و گفت آیا شما
راضی نیستید که مردم با شتر و گوسفند بمنازل خود باز گردند و شما با رسول خدا بجانب خانهای خویش
روید و فرمود که انصار خاصه و صاحب سر من اند اگر تمام مردم براهی روند و انصار براهی
من سلوک طریق انصار اختیار نمایم خدایا ایشان را بیامرز انصار از استماع این
مژده چندان بگریستند که محاسن ایشان تر شد منقبت هم در کتب مذکوره مسطور است
که هم در سال هشتم حیدر کرار بموجب فرمودهٔ سید ابرار با صد و پنجاه سوار جهت
تخریب بتخانهٔ فلس بمیان قبیلهٔ طی شتافت و آن بتخانه را ویران کرده عدی ولد حاتم از
تیغ ابن عم خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بشام گریخت و خواهرش با برده بسیار و اموال بیشمار
بدست افتاد آنجناب بتقسیم غنایم پرداخت اما دختر حاتم را داخل سبایا نگردانید همراه
خود بمدینه برد رسول خدا آن ضعیفه را بموجب دلخواه بموطن مالوف باز فرستاد چون
دختر حاتم با برادر ملاقات کرد و او را از احوال سید کاینات علیه افضل الصلوة آگاه گردانید بجانب مدینه
روانه ساخت و عدی در سال دهم از هجرت آمده مسلمان شد منقبت در کشف الغمه و حبیب السیر
مسطور است که در سال هشتم از هجرت بعد از غزوهٔ تبوک اعرابی بمدینه آمده بعرض آن سرور رسانید
که قومی از عرب در وادی الرمل مجتمع گشته داعیه دارند که شبیخون بر سر اهل یثرب آرند بنابر آن
نبی آخر الزمان لوای ابوبکر عنایت کرده سردار جمعی از اصحاب صفه و غیره گردانیده بدفع شر
ایشان نامزد فرموده حال آنکه ایشان در وادی کثیرة الحجارة والاشجار که الحذر از آن شوار

بود منزل داشتند ابابکر آنجا رسید چون یکبار کفار از اطراف و جوانب حمله آوردند سپاه اسلام
انهزام یافتند آن سرور رایت دیگر بعمر بن الخطاب ارزانی داشتند آنجناب را با طایفهٔ
از مسلمانان جهت تدارک آن مهم ارسال فرمود فاروق نیز بطریق صدیق باز آمد پس عمرو
عاص متکفل سرانجام آن امر گشت او نیز بی آنکه مهم از پیش برد بمدینه باز گردید بعد از آن
آن سرور جهت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام عقد فرموده سردار طایفهٔ آن سپاه ظفر پناه گردانید و فرمان داد
که شیخین و عمرو عاص در آن لشکر مرافقت نمایند و از اصحاب شاه ولایت پناه تجاوز جایز ندارند
و خود تا مسجد احزاب مشایعت فرموده در شان شاه مردان و شیر یزدان علیه السلام بیت دعاهای که ارباب بکارند
فقیر گاه بجنبانها شنیده ٭ بر زبان آن سالار آن جانب وادی الرمل رخصت فرمود حضرت امیرالمومنین علیه السلام
شب طی مسافت مینمود و روز از راه یکطرف استراحت میفرمود و چون نزدیک مساکن مشرکان رسید
از طریقی که منتهی بفم وادی میشد آهسته روان شد و بنفس نفیس پیش پیش لشکر میرفت
عمرو عاص از حرکات و سکنات شاه عالیمقام استشمام شمایم فتح و فیروزی
نموده خواست آن مهم را برهم زند بنابرین با شیخین گفت درین راه از وحوش
موذیات خطرهاست مصلحت آن است از جانب اعلای وادی بر سر اعدای دین شبیخون
بریم شیخین این سخن را با امیرالمومنین کرم الله وجهه در میان نهادند سمع قبول راه نیافت
ابوبکر و عمر متابعت حضرت امیرالمومنین کرده گوش بسخن عمرو عاص نکردند و او مضطرب
شده زبان بتخویف لشکریان گشود و از متابعت شاه ولایت ایشان را نهی مینمود
لیکن کسی ملتفت بقول او نشد امیرالمومنین ع بمقتضای رای صواب نمای خود طی مسافت نموده

و صبحی که بحقیقت مقارن شام خذلان مشرکان بود ناگاه بسر ایشان رسید صمصام انتقام در ارباب
کفر و ظلام نهاد و آن جماعت تاب انوار ذوالفقار حیدر کرار نیاورده مانند خفاش
از پرتو آفتاب فرار نمودند و خورشید نصرت و ظفر از افق عنایت ملک دادگر طالع
گشت سورهٔ والعادیات در آن باب نازل شد و حضرت رسالت ماب اصحاب را بفتح بشارت
داد چون حضرت امیرالمومنین مهام اعدای دین بر طبق دلخواه ساخته اعلام مراجعت بر افراخت
و بحوالی مدینهٔ طیبه رسید سرور پیغمبران یاران را باستقبال شاه مردان مامور گردانید و خود
نیز پیش ایشان روانه شد در آن وقت چشم حضرت امیرالمومنین چون بر سید المرسلین افتاد
از اسب پیاده گشت آن سرور فرمود که یا اخی سوار شو که خدا و رسول از تو راضی اند حضرت
امیرالمومنین از غایت خوشدلی گریان شد رسول فرمود یا اخی لولا انی اشفق ان یقول
فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح عیسی ابن مریم لقلت
فیک الیوم مقالا لا تمر بملاء من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدمیک
مثنوی چنین گفت آن بهترین الانام ٭ که اندیشه دارم ز بعضی عوام ٭ وگرنه حدیثی ز قدر علی
همی گفتم از غایت یکدلی ٭ که بر هر که کردی نهادی گذر ٭ نهادی بجای قدمهاش سر ٭ ز خاک قدمهاش
بر داشتی ٭ از آن آبروی کرد افراشتی منقبت در مقصد اقصی و روضة الاحباب و روضة الصفا
و حبیب و معارج النبوة مسطور است که در سال دهم از هجرت سید کاینات علیه افضل الصلوات
حضرت امیرالمومنین کرم الله وجهه را مامور نمود که بجانب یمن رود و بمیمن کلام هدایت انجام و ضرب
حسام بهرام انتقام ساکنان آن مقام را از بادیهٔ ضلال بشارع اسلام آورد پس سید المرسلین

لوائی عقد کرده بدان جناب داد و بدست مبارک خود عمامه سیاه بر سرش بسته دو علاقه
گذاشت یکی از جانب پیش و دیگری بطرف قفا و گوش و هوش آن شیر بیشهٔ وفا
بغرر درر نصایح گران بار گردانیده اجازت فرمود حضرت امیر المؤمنین ع با سیصد کس
از اهل اسلام بصوب مقصد توجه نمود چون قدوم نصرت لزومش در اراضی یمن نهاد
جمعی کثیر از مشرکان بمقابله پیش آمدند شاه ولایت پناه آنجماعت را بقبول ملت بیضا
دعوت فرمود چون آنجماعه اوامر امیر را بسمع رضا اصغا نمودند لاجرم صف قتال آراسته
از جانبین طلبکاران نام و ننگ بمیدان جنگ شتافتند و از کفار قریب بیست نفر کشته شدند
بقیة السیف رو بانهزام نهادند امام الاشجعین ع بر تبه دیگر پیش رفته باسلام دعوت نمود
ایشان بکلمهٔ توحید گردانیده از اموال خویش حق الله جدا کرد و در روضة
الاحباب بروایت براء بن عازب مسطور است که گفت من در آن لشکر نیز ملازم رکاب
جناب ولایت مآب بودم چون در یمن اعدای دین امیر المؤمنین ع را استقبال کرده قدم در میدان
قتال نهادند امیر ع بعد از آرایش سپاه بمیدان معرکه رفته کتاب رسالت پناه را بر ایشان
خوانده بایمان دعوت نمود قبیلهٔ همدان بیکبار مسلمان شدند شاه مردان ع رقعه به پیغمبر
آخر الزمان ص در قلم آورد آنسرور ص بعد از وقوف بر مضمون آن مکتوب فرحناک شده
سجدهٔ شکر الهی بتقدیم رسانیده فرمود السلام علی همدان و حضرت امیر المؤمنین ع در یمن
بود که سید المرسلین ص احرام حجة الوداع بسته خبر بامیر فرستاد تا در راه آمده بآنسرور ص ملحق شد
مثنوی
کمر بسته در خدمت مصطفی ✿ شد از سالکان طریق وفا ✿ باوصاف اشراف موصوف شد ✿

بر دو سر کونین مکشوف شده ✿ در اسلام کارش بجائی رسید ✿ که چشم فلک مثل او کس ندید ✿
و در مواقف کامله و معارک فاضله در ملازمت حضرت رسالت پناه ص شرایط شجاعت
و جهاد و مراسم هدایت و اجتهاد مرعی داشت و باصناف الطاف الهی و انواع اعطاف نامتناهی
مفتخر و مباهی گشته رایت ولایت و کرامت در اقطار و اکناف بر افراخت ✿ مثنوی ✿ زهی آسمان اساس
شریعت متین ✿ دلش مهبط نور علم الیقین ✿ ضمیرش منور بانوار وحی ✿ کلامش مفسر بانوار وحی ✿ و دین
سال در موضع غدیر خم آنسرور ص امیر را بحکم الهی خلیفه نایب مناب خود ساخت بعد از هشتاد و چهار روز
از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود چنانچه بیان این واقعه مجملی در باب آیات و احادیث مذکور شده اما در باب
خلافت بر سبیل تفصیل مرقوم خواهد شد حالیا بیائیم بر سر غزوات که حضرت امیر المؤمنین و امام
الاشجعین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب ع بعد از سرور کائنات و مفخر موجودات علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات روداده در حبیب السیر و در بحر المناقب مسطور است که شاه ولایت پناه را در ایام خلافت با سه طایفه مقابله
افتاد ناکثین و قاسطین و مارقین ناکثین عبارت است از طلحه و زبیر و جماعتی که معاونت او نمودند در مقابله نقض
بیعت جرأت نمودند و آن محاربه را مورخان حرب جمل گویند زیرا که عایشه در آن مخالفت با طلحه و
زبیر موافقت نموده در آن روز بر جمل سوار بود در آنروز نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم حضرت
امیر المؤمنین حیدر کرار وزید بسیار کس از مخالفان کشته گردید اما قاسطین کنایت است از معاویه و
جماعتی که معاونت او نمودند در مقابله حضرت امیر المؤمنین ع و قاسطین در صحرای صفین اتفاق افتاد
بعد از کشتن و کوشش فراوان مهم بمصالحه انجامید و قضیه شنیعه تحکیم واقع گردید و مارقین خوارج نهروان اند و
گویند که سردار ایشان عبد الله بن وهب الراسبی بود در آن جنگ نیز صورت فتح امیر المؤمنین علی روی نمود

و ذو الثدیه با اکثر ناکثین در کنار رود نهروان بصوب دوزخ روان شدند جمهور مورخین را
اتفاق است درین که وقت معرکهٔ حرب جمل چون سپاه کوفه در ظل رایت ظفر آیت شاه
ولایت مجتمع گشتند آنحضرت بطرف بصره نهضت فرمود قعقاع بن عمرو را جهت گذاردن پیغام
نزد عایشه و طلحه و زبیر فرستاد و ایشانرا از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر کرده بسلوک طریق مصالحت و موافقت
دلالت نمود و قعقاع بعد از وصول بمجلس سخنان معقول بمسامع ایشان رسانیده همه را بصلح و صفا
مایل گردانید و از آنجانب نیز عاصم بن کلیب با قریب صد کس بسم رسالت نزد شاه ولایت آمده آنحضرت
گوش ایشان را بدرر الفاظ هدایت آثار گران بار گردانید آن صد نفر از بادیهٔ غوایت بسرچشمهٔ هدایت رسیدند
و با امیر المؤمنین ع بیعت کرده دعاگو و ثنا خوان ببصره مراجعت نمودند و آنحضرت بعد از طی منازل
بنواحی بصره رسیده زاویه را مضرب خیام عساکر نصرت عصبه کرد که بقول صاحب کشف الغمه
بیست هزار نفر بودند گردانید و عایشه و طلحه و زبیر بیرون خرامیده باسی هزار کس در موضع خریبه
منزل گزیدند و کرت دیگر از جانبین ارباب صلاح و تقوی جهت تمشیت امر مصالحه در حرکت
آمده مقرر بر آن شد که قتلهٔ عثمان از معسکر نصرت نشان بیرون روند تا قضیه مصالحت انفصال یابد
و آن جماعت بیش از پانصد کس بودند و اکثر در سلک صنادید قبایل عرب انتظام داشتند مانند
مالک اشتر و عتبة بن القرم و عدی بن حاتم و شریح بن اوفی و خالد بن ملجم و غیرهم
چون این خبر از لشکرگاه شاه ولایت پناه خارج گشته بگوش ایشان نزول نمود بایکدیگر گفتند که اگر
مصالحه علی و طلحه و زبیر مبنی بر قتل ماست اکنون تدبیر باید اندیشید که ازین مهلکه نجات یابیم
و بعد از قیل و قال بر آن قرار دادند که حیله پیش آرند که مصالحه بمقاتله قرار یابد سحری که فتنه

فایض الانوار

فایض الانوار القصد شبخون متوجه گشته علم زرنگار بر افراخته مجموع آن طایفه بر اسپان
بادرفتار سوار شده بجانب معسکر عایشه تاختند و دست بانداختن تیر برآوردند
ازین جهت شورشی عظیم در آن لشکر افتاد و همگنان تصور کردند که امیر المؤمنین
برسم شبخون متوجه ایشان است لاجرم طلحه و زبیر بتعبیه سپاه اقدام نموده قدم
در معرکه جنگ نهادند و قتلهٔ عثمان چون دیدند که تدبیر ایشان بهدف مقصود
رسید باز گشته خود در معسکر همایون اثر رسانیدند و چون فوجی از لشکریان
عایشه ایشان را تعاقب نمودند آوازه در انداختند که اینک طلحه و زبیر شبیخون
آوردند لاجرم حضرت امیر المؤمنین ع نیز بآراستن سپاه صف شکن اشتغال نمود
القصه صباحی که خدمتگذاران قضا و قدر هودج زراندود خورشید را بر جمل سپهر
کبود بار کردند و نظارگیان آسمان پرده ازرق فام بر کشیده روی تماشا
آوردند طلحه و زبیر هودج عایشه در زره گرفته و بر جمل نهاده در پیش صف لشکریان
باز داشتند و میمنه و میسره را ترتیب داده رایت قتال و جدال بر افراشتند
و حضرت امیر المؤمنین ع نیز چنانچه باید و شاید تسویه صفوف جنود ظفر ورود
پرداخته بر استر بیضاء سرور انبیا ص سوار شده فرمود هیچکس در امر محاربه
تعجیل ننماید آنگاه بمیان هر دو صف شتافته زبان الهام بیان بنصیحت
بگشاد و عایشه را بر بیرون آمدن از حریم حرمت و رفقای او را بر شکستن
بیعت ملامت نمود و بروایتی طلحه و زبیر را پیش طلبیده ایشان و عزم انتقام خود در حرکت
آمده بمرتبه نزدیک امیر رفتند که گردنهای اسپان ایشان از یکدیگر گذشت و امام المسلمین
بعد از ادای عقد ما هدایت آیین از ایشان پرسید که سبب چیست که با من علم قتال افراخته

خون مرا حلال پنداشته بید گفتند چون تو اهل فتنه را از اطراف طلبیده بر قتل خلیفه مظلوم
ترغیب نمودی بنابراین مسلمانان را واجبست که در خلع تو مراسم اهتمام بجا آرند فرمود شما قصاص
عثمان از من میطلبید و حال آنکه خون از شمشیر شما میچکد بیایید مباهله نمائیم که رضای حق در
بقتل عثمان با شما بعد از آن منتقم حقیقی جبار گرفتار کرده چون ایشان از مباهله اعراض نمودند حضرت امیر المؤمنین
با زبیر گفت بخاطر داری که روزی من و تو در خدمت آن سرور صلعم بجائی میرفتیم و دست من در
دست تو بود حضرت فرمود ای زبیر برادر مرا دوست میداری تو گفتی بلی یا رسول الله فرمود زود باشد
که با او در مقام مقاتله و محاربه آئی و در آن حال تو ظالم باشی مورخان این واقعه را بروایات
مختلفه ایراد کرده اند چون حاصل جمیع روایات یعنی زبیر است کلک سخن گذار تکرار او مبادرت ننمود
القصه زبیر بعد از استماع این سخن امیر المؤمنین ع را گفت یا ابو الحسن حکایتی یاد من دادی
که اگر پیش از این بخاطر میداشتم هرگز تو را بمخالفت نمی افراشتم اکنون بخدا سوگند با تو حرب
نمایم پس زبیر پیش عایشه رفته حدیث مذکور را در میان نهاد و قصد نمود که از آن معرکه بیرون رود
اما پسرش عبد الله زبان ملامت گشاده گفت از دهشت شمشیر علی ترسیدی بنابرین میگریزی زبیر
خشمناک شده سه نوبت بر لشکر امیر حمله کرده بی آنکه کسی را مجروح سازد باز گشته گفت ای
پسر کسیکه چنین ابتلا یافته باشد چگونه دلیری تواند نمود پسرش چون در امر محاربت بار مبالغت
کرد زبیر گفت من سوگند خورده ام که هرگز با وی حرب نکنم پسر گفت بکفارت سوگند غلامی
آزاد کن زبیر این معنی را قبول نموده غلامی مکحول نام را آزاد کرده بدستور سابق بصف خود
از برای محاربه ایستاد حضرت امیر المؤمنین ع چون دید که صلح تاثیری نیست و مسلم نام جوانی قرآن
مجید نزد ایشان فرستاد مسلم رفته گفت ای اهل بغی امیر المؤمنین ع شما را بقرآن مجید دعوت نموده
آن مقهور دست راستش را بضرب تیغ بیفکند او مصحف بدست چپ گرفت دیگری آن نیز مقطوع

ساخت آن مظلوم مصحف را بهر دو بازو نگاه داشته بزخمی دیگر از پای در افتاد چنانچه در باب علم این وقعه
بتعلیل تفصیل نوشته شد المقصود آنگاه نایره قتال اشتعال یافته از جانبین مردان مرد و دلیران
معرکه نبرد در میدان تاختند و بزخم شمشیر بران و سنان شعله سان خاک بیابان را بخون یکدیگر
گل ساختند تیغ یمانی یلان تشنه بخون آغاز سرافشانی کرد و تیر تیز پرواز دلاوران پرخاش جوی
شرط جانستانی بجای آورد مثنوی نمود آغاز شمشیر یمانی ❁ ز دست پهلوانان سرفشانی ❁ سنان چون شعله
آتش برافروخت ❁ بچشم پردلان جان سوخت ❁ کمان و تیر چون پیوست با هم ❁
جدا شد جسم و جان از هم بیکدم ❁ و در آن روز هولناک از اول صباح تا وقتی که هنگام خورشید
از بختی افلاک بجانب کره خاک متمایل شد آتش قتال مشتعل بود بالآخره آفتاب فتح و ظفر
از مطلع اقبال امیر صفدر سر بر زد و اکثر فحول گمراهان روی بوادی فرار نهادند اما جمعی از جمله جهله بصره
شتر عایشه را احاطه نموده دست از جنگ باز نمیداشتند بنابراین شاه مردان و شیر یزدان
محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و جمعی از دلیران را فرمود که آن شتر را پی کنند و ایشان بر اهل بصره
حملات متواتره نموده خود را بشتر رسانیدند و مالک اشتر بدو ضرب یکی از دو پای جمل را پی کرد و باوجود
آن حال شتر از پای در نیامد و مالک متحیر شده مقارن وقوع آن صورت شاه ولایت
بدانجا رسید فرمود ای مالک یکپای دیگر جمل را قلم زن که او را جن نگهداشته چون مالک آن
موجب عمل نمود شتر بیفتاد و بروایت ابو حنیفه دینوری آن جمل را اعین بن صبیعه
کوفی پی کرد بهر تقدیر چون هودج متمایل شد عایشه فریاد برکشید آنحضرت کرم الله وجهه
محمد بن ابی بکر گفت خواهر خود را دریاب محمد نزدیک رفته دست بهودج در آورد
تا معلوم نماید که از زخم تیر آسیبی بدو رسیده یا نه چون دستش بدست عایشه خورد ام
المؤمنین فریاد برکشید و زبان بنفرین گشاده گفت تو کیستی که دست تو بدبختی بر

که بغیر از دست رسول خدا دست احدی نرسیده و محمد بن ابی بکر گفت من از همه نزدیکتر و دشمن ترم تو خون
برادر خود شناخت خاطرش آرام گرفت و مردان را فرمان داد که هیچکس بجنگ او اقدام ننماید و زخم خورده
بلند و عایشه را بخانه عبدالله بن خلف که در سلک اعیان بصره انتظام داشت ببردند و در آن معرکه زخم
ذوالفقار بدار القرار شتافته بودند و در کشف الغمه مسطور است که در جنگ جمل شانزده هزار کس از لشکر عایشه
بقتل رسیدند و از سپاه شاه ولایت هزار و هفتاد کس شربت شهادت چشیدند و در تاریخ گزیده مسطور است
که در آن معرکه هفده هزار کس کشته شدند و از آن جمله هزار کس از سپاه حضرت امیرالمؤمنین ع و باقی از
جیش عایشه و در روضة الصفا مذکور است که در آن معرکه قرب هفده هزار کس از جنود عایشه
بقتل رسیدند و نزدیک سه هزار نفر از اتباع حضرت امیرالمؤمنین ع و بعقیده صاحب حبیب السیر شهدای لشکر
آنحضرت از پانصد زیاده بودند و بقول بعضی از مورخان در آن معرکه دویست و هفتاد نفر از قبیله بنی ضبه
که مهار شتر عایشه را بنوبت میگرفتند بقتل رسیدند و از جمله مقتولان لشکر عایشه یکی زبیر است و در روضة
الاحباب و روضة الصفا و حبیب السیر مسطور است که چون زبیر در جنگ جمل عمار یاسر را در سلک انصار
حیدر کرار دید و میدانست که رسول فرموده الحق مع عمار یقین کرد ببطلان خود بعد از ارتفاع غبار معرکه کارزار
منقطع شده متوجه حرم پروردگار شد بحسب اتفاق او را گذار بر وادی السباع افتاد احنف بن قیس
با شش هزار کس از مردم قبیله و توابع خود در آن مکان نشسته انتظار میکشید که هر یک از فریقین غالب شوند
بر ایشان پیوندد احنف از دور زبیر را شناخته گفت کیست از زبیر خبری معلوم کرده بما رساند که
از حاضران عمرو بن جرموز نام آن خدمت را قبول نموده نزد زبیر رفته از مهم دو سپاه پرسید گفت
فریقین با یکدیگر بجنگ اشتغال داشتند که من بدینجانب شتافتم عمرو گفت سبب تخلف تو چه شد زبیر
عذری گفته همراه افتاد او روان شد بعد از لمحه بعمرو گفت میخواهم بادای نماز پیشین قیام نمایم
ایا من از تو و تو از من ایمن هستیم با عمرو گفت آمن جانبست پس زبیر بنماز مشغول شد عمرو ببلک ضرب

سر او را قطع رسانید و در تاریخ اعثم کوفی و کشف الغمه چنان مستفاد میگردد که چون زبیر از معرکه بیرون رفت
و در قوم بنی تمیم فرود آمد عمرو بن جرموز او را ضیافت برد و چون زبیر بخواب رفت او را بقتل رسانید و بروایت
اکثر اهل اخبار عمرو بعد از جسارت بر آن امر سر زبیر و شمشیر او را برگرفته نزد حضرت امیرالمؤمنین ع رفته
کیفیت حال باز گفت آنحضرت کرم الله وجهه فرمود بشارت باد ترا ای کشنده زبیر باتش دوزخ عمرو از
استماع مژده در خشم شده گفت ای ازبرای کشند بشارت بدوزخ میشنوند و اگر از تو کشند قسم کفر بر صفحه
حال خود کشند و از غایت غصه سر شمشیر بر شکم نهاده زور کرد تا از پشتش بیرون آمد و دیگری از قتیلان معظم طلحه بن
عبیدالله است که چون زبیر از معرکه بیرون رفت طلحه نیز قصد فرار نمود مروان حکم بسبب سعی طلحه در قتل عثمان
کینه در سینه داشت بهر حین دو شست اطلاع یافته با انداختن تیر زهر آلود پای طلحه را در رکاب دوخت چون خون ازان در سیلان
آمد غلام خود را گفت مرا ببصره رسان غلام ردیف خواجه گشته از معرکه بیرون آمد غلام خود را گفت مرا
بجایی از آب و ورود آور در همان مکان از عالم انتقال کرد و در بعضی از کتب اهل سیر آمده که قبل از مفارقت
روح سواری در گذار آمد طلحه از وی پرسید از کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع طلحه
گفت دست پیش آر تا بدست تو بیعت امیرالمؤمنین ع تازه کنم و خود در اثنای این حال بی اندازه سوار
مضمون این دو بیت تکلم نمود نظم سر موئی لطف اسیفی نشد * هیچ مو بر تنت سیاه نماند * ای زهی توبه
کردی که ترا وقت گناه نماند * پس سوال طلحه را ابتدا کرد بعد از سوار از روش از مرکب تن پیاده گشت
در زمان بجهان جاودان رو آورد و آن سوار بملازمت شاه ولایت رسیده کیفیت حال بعرض رسانید فرمود
حق سبحانه تعالی بجهت طلحه را در حال اصرار بر نقض بیعت به بهشت فایز گرداند الله ولی التوفیق و منه التوفیق
و بیده ازمة التحقیق و هو کاشف الکروب و در روضة الصفا از شعبی مرویست که در روز
جمل چون مروان حکم و عمرو بن عثمان عفان و سعید برادرش و عمرو بن سعید بن العاص و غیره را نظر فریش
وصی خیر البشر آوردند عمار یاسر گفت یا امیرالمؤمنین این جماعه منافق را باید کشت فرمود اسیران اهل قبله

بعد از آن که با این شوند می گشتیم **بیت** آنها که بجان من بدی ها کردند * گر دست دهد بجز نکویی نکنیم
گویند چون چشم حضرت امیر المؤمنین بر مروان که طرید رسول خدا بود افتاد فرمود اگر خلع بیعت سکون اتفاق
نمایند زیادتی با خون مروان نتوانند گرفت و گفت امیر مروان را اولاد تو اشتر را آنقدر ها خواهد رسید و
این سخن مشعر بحکومت اولاد آن بد خصیل عنا بود و صحبت بپیوسته که در محاربه جمل در جمادی الآخر سنه
ست و ثلثین دست داد و حضرت امیر المؤمنین بعد از حصول فتح و ظفر فرمود که مردم لشکر نصرت اثر
از غنایم و اسلحه و دواب تصرف نموده امتعه و اقمشه قلیلا از ورثه ایشان رسانیدند آنگاه به بصره درآمد جناح
مرحمت بر مفارق اهالی آن بلده مبسوط ساخت و مصحوب ابن عباس و مالک اشتر نزد عایشه پیغام فرستاد که عزم حرم
طلب مراجعت نمایند ام المؤمنین قبول ننمود پس خود رفته نصایح نمود راضی نشد آنگاه مصحوب حضرت امام حسن
پیغام فرستاد باین مضمون که اگر همی روی ترا از ازواج پیغمبر بیرون می آرم و حقیقت این
واقعه تو نیکو میدانی پس عایشه بلا اهمال متوجه مدینه گردید تا بود با استغفار اشتغال می نمود
مؤلف گوید قصه تشریف بردن امیر و فرستادن حضرت امام حسن عایشه را بسبیل تفصیل در
فضایل مسطور گشته هر که خواهد بکماهی واقف شود در باب مذکور ملاحظه نماید **منقبت**
در حلیت السیر مسطور است که مجاهدان معارک اخبار و محافظان عجایب آثار بزبان بیان و قلم
بیان خجسته رقم ذکر طغیان معاویه بن ابی سفیان چنین تقریر نموده و تحریر فرموده اند که در آن اوان که عثمان
بن عفان جهت دفع مخالفان عمال خود را طلبیده بود روزی در یکی از کوچه های مدینه معاویه
با کعب الاحبار ملاقی شده گفت میترسیم که اهل خلاف هجوم نموده عثمان را بقتل رسانند کعب گفت
وقوع این حادثه بحسب تقدیر امری است ناگزیر معاویه گفت اگر بدانم که بعد از او خلافت بر که
قرار یابد نسبت با او شرایط اخلاص مرعی دارم کعب گفت بعد از عثمان این منصب بر تو
مقرر خواهد شد اما پس از خونریزی بسیار لاجرم این سخن او را در طمع امارت حریص گردانید چون عثمان

کشته

کشته شد فوجی از عظمای بنی امیه که از ابن خیر البریه کینه دیرینه در سینه داشتند بوی پیوسته بر قتال
شاه ولایت ترغیب نمودند او همت بر طلب ریاست گماشته عقاید شامیان را
نسبت بامیر المؤمنین خواست فاسد گرداند بنابرین فرمود که در ایام جمعه پیراهن
خون آلوده عثمان را بمسجد جامع دمشق برده بمردم چنان ظاهر میکردند که قتل
عثمان بفرموده حضرت علی ابن ابیطالب وقوع یافته و درین باب آنقدر مبالغه نمود
که مبارزان شام سوگند خوردند که آب سرد نیاشامند و بر بستر نرم نخوابند تا انتقام نکشند
در خلال آن احوال عمرو بن العاص که در فن مکر و تدویر بی نظیر بود از فلسطین بدمشق رسید و محمد ال فتنه
گردید بطمع حکومت مصر با معاویه بیعت کرده بین الجانبین قواعد اتحاد مؤکد گردانید مقارن این
عبدالله بن عمر خطاب که از حضرت امیر المؤمنین بسبب قتل توهم داشت نزد معاویه علیه اللعنه رفت و جهت
متابعت این دو کس کار بکار معاویه رونقی تمام یافت پس بجمیع شامیان بتجهیز لشکر رسته در امر
قتال با وصی رسول رب متعال اتفاق نمودند معاویه بجد تمام و سعی مالا کلام در مقام تهیه
ترتیب اسباب مقاتله و مقابله شد و باندک زمانی اسباب بسیار فراهم آورد چون بسمع اشرف حضرت
امیر المؤمنین رسید که معاویه در طریق عصیان سلوک می نماید و ابواب ضلالت بر روی خود میگشاید
چندین مکتوب سلطان سخن گذار بدمشق فرستاد که بنوک کلک گوهر بار مواعظ دلپسند و نصایح
سودمند بر صحایف اوراق مرقوم گردانیده ارسال داشت اما در آن شقیه عجوزه جاه و مال آن کلمات
هدایت نشان اصلا اثر نکرد و همچنان در مقام عناد و بغی بوده شرایط اطاعت بجا نیاورد و هر نوبت
در جواب مکتوب یعسوب المسلمین و امام الاجمعین بکلک بی حیائی سخنان درشت نوشته نخستین خون عثمان را
بخدام حضرت امیر المؤمنین نسبت می نمود قاصدان امیر را آزرده رخصت میفرمود چون بر رای
جهان آرای سلطان الاولیا امیر المؤمنین علی مرتضی علیه التحیة والثنا ظاهر گشت که انقطاع آتش فتنه

نزاع معاویه بجز تحریک تیغ آبدار صورت پذیر نیست و قطع مادهٔ عداوت ظلمهٔ شام میسر جز باستعمال
سیف و سنان میسر نی بنابرین باطراف و جوانب ممالک فرمان فرستاد که دلیران رزم
آزمای و شجاعان آهن قبا بستهٔ سینهٔ امامت و عتبهٔ علیهٔ کرامت شتابند باندک زمانی
در بلدهٔ کوفه لشکری جمع گشت که دیدهٔ گردون نظیر آن ندیده بود و بهرام خونآشام از کمال
شجاعت ایشان انگشت حیرت بدندان گرفته تعجب می‌نمود آنگاه شاه ولایت روزی
که سرداران قبائل و صدرنشینان محافل در مسجد کوفه مجتمع بودند بر منبر برآمده بعد از حمد و
ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان فصاحت بیان راند که ایها
الناس همت عالیه بر دفع شر اشرار شام و قلع صحاح ظلام دمشق مصروف دارید و محاربهٔ اهل
بغی اهتمام تمام بجای آرید که دشمنان دین و قاتلان مسلمین اند آنگاه مالک اشتر برخواسته گفت
یا امیر المؤمنین تا جان در بدن داریم دست ارادت از دامن متابعت تو کوتاه نگردانیم و در امر قتال و جدال
با اعدای نکبت مآل تأخیر و تقصیر جائز نداریم باید که بخاطر جمع بمحاربه توجه فرمائی
و در مقاتلهٔ ظلمهٔ شام اهمال ننمائی پس جمعی از اعیان آن مجلس مثل عمار یاسر و سهل بن حنیف
و قیس بن سعد بن عباده و عدی بن حاتم طائی و غیرهم بتقویت مالک اشتر کلمات پسندیده
بر زبان آورده بمحاربهٔ اهل ضلالت اظهار رغبت نمودند چون خاطر اکابر و اصاغر بر امضای آن
عزیمت قرار یافت حضرت امیر المؤمنین ابو مسعود انصاری را بنیابت خویش تعین نموده رایت
نصرت آیت برافراخته در آخر شهر شوال سنه ست و ثلثین نهضت فرمود روزی چند در نخیله
لشکرگاه ساخت و در آن مکان نود هزار مرد که از آن جمله هشتاد نفر از اهل بدر و سیصد

کس اصحاب بیعت الرضوان بودند در ظل حمایت شاه ولایت جمع آمدند پس
کوچ کرده بصوب شام روان شد و از تاریخ اعثم کوفی چنان معلوم میشود که در آن
اوان که شاه مردان و شیر یزدان ع در راه شام قطع منازل میفرمود نوبتی دیگر
میان آن حضرت و معاویه ارسال رسل و رسایل سمت وقوع پذیرفت و در وقتی که موکب
رفعت لشکر امیر المؤمنین ع بود از جانب معاویه مکتوبی رسول آورد بر مضمون آنکه الحمد
ایزد تبارک و تعالی از میان کافهٔ برایا مصطفی را برگزیده مهبط وحی خویش گردانید
و او بلوازم امر رسالت قیام نمود و او را از مهاجر و انصار وزیران شایسته و ظهیران
بایسته عنایت فرمود که در ملازمتش مراسم اخلاص و جانسپاری بجای آوردند و در تمهید
اساس شریعت مساعی جمیله مبذول کردند و فاضلترین اصحاب و کاملترین احباب
ابوبکر صدیق بود بعد از فوت آن سرور ص بسرانجام مهام خلافت قیام نمود پس از وی
عمر بن الخطاب بعد از آن عثمان بن عفان و تو همیشه ابوبکر و عمر را حاسد میبودی و در طریق
عداوت سلوک مینمودی و چون آن بزرگواران بدار القرار نقل نمودند با عثمان که
با تو قرابت قریبه داشت قواعد مخالفت مؤکد گردانیدی و قطع صلهٔ رحم جایز داشته
محاسن افعال او را در نظر برایا بلباس مقابح اعمال پوشانیدی و از اطراف ولایات
سوار و پیاده بسیار بحریم محترم سید ابرار صلی الله علیه و آله الاخیار طلبیدی تا قاصد
قتل او گشتند و خود در خانه نشسته ابواب امداد مسدود ساختی تا آن خلیفهٔ مظلوم بی
تا خونش ریخته شد و سوگند میخورم بعظمت و جلال کریم لایزال که اگر تو بمعاونت عثمان

بیناستی و بانگ بر اهل غوغا برزدی و زبان فصاحت بگشادی از اشارت تو در نمی
گذشتند و ترک فضولی کرده آنجناب را بکشتند و دلیل بر آن که تو بقتل آن خلیفه مرحوم
راضی بودی آنست که امروز تمامی کشندگان او را عزیز و مکرم میداری و نسبت بایشان
انواع انعام و احسان بجا می آوری اگر رضای تو بکشتن عثمان مقرون نبوده بایستی که
قاتلان او را گرفته پیش من فرستی تا قصاص نمایم آنگاه که دست تو نشناخته ابواب نفقت
گشایم و الا ترا و یاران ترا نیست نزدیک من مگر شمشیر والسلم چون این نامه بنظر انور وصی
خیر البشر رسید برین موجب جواب نوشت اما بعد مکتوب بوصول پیوست آنچه در باب
اصطفای محمد مصطفی علیه التحیه بتبلیغ رسالت و هدایت ارباب ضلالت نوشته بودی بوضوح
پیوست ولله الحمد والمنه که حضرت عزت آن سید ستوده را بمزید لطف و احسان از سایر
پیغمبران ممتاز و مستثنا گردانید و بتواتر اختصاص داده مواعید همه باوی کرده بود
بوفا رسید و بر اعدای دین ظفر و نصرت کرامت فرمود و ذکر جمیلش در شرق و غرب
عالم مشهور ساخت و تو ما را چو ما در تنها بعاش بیغفود و مرا از تو عجب می آید که اینمعنی را
در قلم می آری و نعمتی که حق سبحانه و تعالی ما را بدان مخصوص ساخته بر ما می شماری مثل تو
درین صورت مثل آنکس است که خرما بهجر و زیره بکرمان فرستد این سخن بان بچه
مصلحت میگوی و درین تکرار و تذکار چه میجوئی مگر می پنداری که این احوال بر خاطر
من فراموش گشته یا آنکه علو شان و سمو مکان حضرت مصطفوی را نشناخته ام سبحان الله
به عم ابن ابیطالب چگونه توان گفت که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر بزرگ بود

اما آنچه نوشته بودی که فاضلترین اصحاب ابوبکر بود و بعد از و عمر و عثمان ثالث
ایشان بود ترا باین سخن چه مهم است اگر ابوبکر و عمر نیکوکار بودند ترا چه سود
و اگر بدفعال بودند ترا چه زیان ابوبکر اگر صدیق بود صدیقی با بود زیرا که شرف
و حقیقت صدق و جهالت بطلان اعدا را تصدیق میکرد و برین قیاس عمر نیز فاروق بایست
زیرا که برای ما حق از باطل جدا می نمود و عثمان اگر حمیده افعال جزای خویشتن یابد و اگر نا
ستوده اعمال بود شر از شر برد بدرستی که ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم مرا حجت
ده ای پسر هند که تو بر چه کاری و سخن گذشتگان را چرا در قلم می آری آیا نمیدانی که طلقا
و اولاد طلقا و احزاب و ذریات احزاب را در اعمال و فضول مهاجر و انصار مجال دخل نیست
نشاید که حد خود نگاه داری و سخنی که زیاده از تو خود است بر زبان نیاری نعمت
الله تعالی را هم چنین که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فاضلترین تمامی انبیاست ما را بر جمله
مهاجر و انصار تفضل است نمی بینی که هر کس از ما بسعادت شهادت رسید بشرف مخصوص
گردید که غیر او را آن مرتبه حاصل نیست عم من حمزه را سید الشهدا گویند و برادرم جعفر
الطیار فی الجنة خوانند مسلمانان ما در اسلام بر مسلمانان شما راجح است و کافر ما بر کافر
شما فایق اگر ایزد تعالی اهل ایمان را از تزکیه نفس نهی نمیفرمود درین مکتوب شمه
از مناقب و فضائل اهل بیت خود در قلم می آوردم بر وجهی که هر مسلمانی که بشنود بدان
اعتراف می نمود دگر با مآثر مشهوره و مفاخر موفوره من ترا فراموش گشته و فضلی از آن
بیاد تو دهم ای پسر هند دست ازین کار و باز دار و مرا از آن بیاد که کلمه الحق ابو

کویم با زمره که از همه جهت بر تو تقدیم یافته دعوی مساوات مکن و بدانکه ما از بدایع
صنایع آفریدگاریم حکم سایر خلایق نداریم و کمال حلم ما غایت آنست که با مردم
می‌لسند طریق اختلاط و سلوک می‌نماییم مشکوة هدایت از ماست و شجره ملعونه
از شما هاشم بن عبد مناف از ماست و عبد شمس بد اخلاق یعنی امیه از شما و شیبة الحمد
عبدالمطلب از ماست و کذاب مکذب ابوسفیان از شما و طیار بهشت از ماست و طرید پیغمبر
خدا از شما و حمزه سید الشهدا از ماست و دشمن سنت سید الابرار از شما و سیده نساء
العالمین از ما و ام جمیل حمالة الحطب از شما و فصلی که در باب قتله عثمان نوشته بودی
ترا نمی‌رسد که طلب خون عثمان کنی و از من پسندیده نیاید که جماعت ایشان بتو
فرستم و دیگر فرزندان عثمان که ان پدر خود را طلبند محقق باشند و اگر تو دعوی
می‌نمایی که من از اولاد عثمان قوت بیشتر و تیغ بیشتر دارم لایق آنکه در امری
که اکابر مهاجر و انصار اتفاق نموده‌اند موافقت کنی آنگاه کشندگان عثمان را
کنار من آورده زبان دعوی بگشای و حجتی که در آن باب داری فرا نمای تا
آن قضیه بموجب حکم کتاب الهی و سنت رسالت پناهی فیصل یابد و دیگر آنچه در آخر
نامه نوشته بودی که ترا و یاران ترا هیبت نزدیک من مگر شمشیر از من بشمن فجات
تعجب گشتم یا ابن آکلة الاکباد تو از که شنیدی و که دیدی که اولاد عبدالمطلب
از شمشیر ترسیده و در جنگ پشت از دشمن گردانیده‌اند ببعید مکن و چندان توقف
کن که من بتو رسم با شمشیرها بینی که دستهای آن هنوز در خون برادر و خال و جد تو

دعم‌ها در

دعم‌ها در تو و اسلاف تست اگر در آن معرکه منهزم گردی عزایم اصحاب یقین
و ارباب یقین مشاهده تو گردد و اگر نصرت ترا باشد حقیقت ما را زیان ندارد
انا الی ربنا لمنقلبون والسلام علی عباد الله الصالحین چون این مکتوب بجواب
بمعاویه رسید متردد و متحیر گشته بر خود پیچید و ندانست چه کند و چه گوید و چگونه در تلقی
جواب آن حضرت پوید آخر الامر این بیت بقلم آورده نزد حضرت امیرالمؤمنین
کرم الله وجهه روان کرد شعر لیس بینی و بینک قیاس عتاب غیر طعن الکلی و ضرب الرقاب
و شاه ولایت علیه السلام این آیه در جواب او نوشت انک لا تهدی من احببت و لکن الله
یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین القصه چون حضرت امیرالمؤمنین علی از ناحیه رقه کوچ
فرموده از آب فرات بگذشت زیاد بن نصر و شریح بن هانی را با فوجی از سپاه منظفر لوا
مقدمه لشکر گردانید و معاویه خود قریب بوصول آنحضرت را شنیده با اجتماع جنود شام
فرمان فرمود بروایت اکثر مورخان با صد و بیست هزار کس از دمشق در حرکت آمده
ابوالاعور سلمی را با جمعی کثیر از مردان کار در مقدمه ارسال داشت چون زیاد بنزدیک
ابوالاعور رسید سپاه او را از اتباع خود زیاده دید کیفیت حال را بامیرالمؤمنین عرضه
داشت امام علیه السلام برای تمام آن مهم بعهده مالک اشتر گردانید چون مالک
برابر سپاه او و ابوالاعور حرب صعب اتفاق افتاد و ابوالاعور از آن سپهدار نصرت
انتساب یعنی قتال بدی بلکه شام شد و ابوالاعور از بیم تیغ مالک فرار نموده بمعاویه
ملحق شد و ابن ابوسفیان بطرف صفین متوجه گشته ابوالاعور را بمحافظت آب فرات

کرد و نبید و از ای نبسه الکلب آن منزل رسیده در برابر عسکر معاویه فرود آمد
چون از منع آب خبر یافت صعصعه بن صوحان را برسم رسالت نزد معاویه فرستاد
و پیام داد که فیصل قضیه با تیغها از برای آن آب داده ایم از محافظت آب قلم رات
باید اشارت کنی تا لشکریان را از آب کشی منع نکنند و صعصعه مجلس معاویه رفته ادای
رسالت نمود جمعی معاویه درین مهم با اصحاب خود مشورت کرد عمرو عاص گفت ای معاویه
تو گمان آنکه ساقی کوثر بر کنار آب فرات تشنه بمیرد و حال آنکه داعیه حصول ظفر
عراق در قبضه اقتدار او باشد **مصرع** زهی تصور باطل زهی خیال محال ❁ ولید بن عقبه
گفت اکثر این مردم قتله عثمان اند که ایشان چند روز آب از عثمان باز گرفتند تحسین
آنکه باشیر ایشان را به تشنگی عذاب نمائیم معاویه سخن ولید میل نمود صعصعه را بی نیل مقصود
باز گردانید ضعیفان لشکر امیر ع بواسطه فقدان آب بی تاب شده در معسکر
نصرت اثر بهای یک مشک به سه درم رسید لاجرم مالک اشتر و اشعث بن قیس
علامت حضرت امیر المؤمنین ع استشفاعه حدیث تفحص آب معروض داشته گفتند اگر
از موقف خلافت رخصت یابیم همین لحظه بضرب تیغ آبدار دمار از رمی لعان نابکار
برآورده صحرای صفین را از خون ایشان نمونه جیحون گردانیم شاه ولایت اجازت
فرمود مالک و اشعث با ده هزار مرد جرار مانند بحر در خروش آمدند و بسان برق
و باد روی برابو الاعور نهاده بر کنار آب آتش قتال التهاب دادند لشکر
شام طریق انهزام پیش گرفتند سپاه نصرت مآب کنار آب فرات را
مضرب خیام سعادت انجام ساختند معاویه در لجه اضطراب افتاده بعمرو عاص
گفت ظن تو درباره علی ع چنانست که آب بند نماید یا نه عمرو عاص گفت او هرگز آب بر تو

مردت

مردت نورزد و مانند تو از کردن آب منع نفرماید معاویه علیه اللعنه در غایت
خجالت مرا از ده کس را از ارکان حضرت مثل مقاتل بن زبید و او بکری نزد ولت
آن مهر سپهر دین پروری فرستاده التماس آب نماید حضرت امیر ع اکرم
وجه بر مضمون رسالت ایشان مطلع گشته زبان فصاحت بیان بادای شأنی
الهی در دو رسالت نباید بگشاد و شمه از مفاخر خمس میمن کلماتیه فرمود
ما کسی را از ذکر آب منع نخواهیم شد مقاتل بن زبید و او بکری که در شاهی
سخن مواعظ آمیز سپه دار گشته دست در دامن توبه ولا بت زده در
خدمتش توقف نمودند و سایر شامیان سوم بار گشته خبر عدم مضایقه آب
بمعاویه علیه اللعنه رسانیدند بخبوت پیوسته که بعد از واقعه مذکور چند کرت
جهة الزام حجت شاه ولایت منقبت رسل و رسایل نزد معاویه فرستاده او را
بجاده قدیم و صراط مستقیم دلالت نمود معاویه برستور سابق بر ضلالت
ثابت قدم بود چون فایده بر آن مترتب نشد لاجرم تعبیه سپاه نمود
اتباع خود را بر بعض قسم منقسم گردانید و بر هر قسمی شخصی را امیر کرد و بر بیرق
معاویه نیز چنین نمود شیعیان در هر روز بعضی لشکر که بر هر کسی شخصی اندیش
روش جنگ **مثنوی** مورخ تاریخ عالم نهاد ❁ ز اخبار صفین چنین کرد یاد
که چون گشت لومید حیدر عراق ❁ ز ارشاد اصحاب ظلم و شقاق ❁ صباحی
که خورشید عالی مکان ❁ برافراخت اعلام نصرت نشان ❁ علم کرد تیغ ظفر انتقام

برزم سپاه سیه روز شام ⁂ امیر نجف شاه ملک عرب علی
قرشی باسم و لقب به لقب از نطق فرات کرد ⁂ با رایت
از تاج تا مید سر ⁂ برافراخت رایات دشمن شکن ⁂ ز درع توکل
بپوشید تن ⁂ سپر کرد از حفظ پروردگار ⁂ بزد دست و قبضهٔ ذوالفقار ⁂
در آورد پای ظفر از رکاب ⁂ برآمد بشبدیز کردان شتاب ⁂ بی
نصرتش حمله جیش عراق ⁂ که بود زعاری زعیب نفاق ⁂ بصحرای
صفین کشیدند صف ⁂ گرفته همه گرز و خنجر بکف ⁂ و از آن جانب
معاویه نیز تیغ بی شرعی بر میان بسته و زره بی آزرمی پوشیده
و سپر وقاحت بر دوش افکنده و سنان قباحت در دست
گرفته و بر مرکب عناد و خذلان سوار گشته و با سایر اهل بغی و ظلام
بملازمتش مسلح و مکمل شده از حد مدارا و صواب درگذشته متوجه
حرب و پیکار شدند و از هر دو طرف شیران بیشه دغا در هیجا و شکستگان
مثنوی درفش درخشان برافراشتند ⁂ از آن پس بمیدان کمین
تاختند ⁂ سنان تیز کرده ز هر دو صف ⁂ کشیدند تیغ جدال از غلاف ⁂
سهیل سواران برآمد بلند ⁂ تزلزل در ارکان عالم فکند ⁂ در روضة
الصفا مسطور است که چون در آن روز فرقهٔ ناجیه و طایفهٔ باغیه
در سایه اعلام خود قرار گرفته از سپاه ظفر مآل شخصی موسوم به حجاب
ن اثال

بن اثال قدم جرأت بمیدان نهاده مبارز طلبید و از لشکر شام
اثال نامی دانسته در برابر آمد پدر و پسر درهم آمیخته از پشت
زین بر روی زمین افتاده یکدیگر را شناخته هر یک لباس خود
پوشیدند پس از هر طرف جمع کثیر و جم غفیر کشته گشته خاک معرکه را
بخون یکدیگر گل ساختند روز دیگر عبدالله بن عمر خطاب بمیدان
آمده شاهزاده محمد حنفیه رضی الله عنه را مبارز خواست محمد حنفیه
چون عزم رفتن بمیدان نمود اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام
فرزند ارجمند خود را تسکین داده خود متوجه عبدالله گردید او تاب
انوار ذوالفقار حیدر کرار نیاورد چون خفاش فرار اختیار کرد
روز سیم حریث که غلام او بود باشاره عمرو عاص بمیدان در
آمده طلب حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علیه السلام نمود حیدر کرار
بجانب او توجه فرموده بیک ضرب ذوالفقار او را بدار البوار فرستاد
معاویه از قتل آن ملول گشته عبیدالله بن سعدة الفزاری را بمواعید
مرغوبه فریب داده تا جامهای او را در بر کرده بمقابله شاه مردان دین
بروان شتافت چون حیدر کرار ذوالفقار را از نیام برکشید که
بر فرقش زند ابن سعدة فریاد برآورد که یا امیرالمؤمنین من معاویه
نیستم او بمکر کسوت خود را بمن پوشانیده بمحاربه تو فرستاد آن حضرت

دستار او باز داشتن آن پای سعادت دست سعی دراز نموده به نزد معاویه رفت
ابن هند آغاز عتاب و خطاب کرد او گفت ای معاویه همین که تو جان
خود را دوست میداری من نیز حیات خویش را میخواهم و در روضة الصفا
مسطور است که روز چهارم عمرو بن ... را با مریه شاه مردان و شیر یزدان
فرستاد امیر علیه السلام بمقتضای شفقت علی خلق الله که داشت تحت عمرو را
بجهة طریق هدایت نمود چون آن خون گرفته قبول نکرده کلمه
لا حول ولا قوة الا بالله گفت او را بسر نیزه برداشته بود که با عمرو
نظر کن عمرو ... بر آورده گفت والله نار جهنم را دیده پشیمان گردیدم
پس جان داده بر زمین افتاد بیت نهال کلابن فتح است نخل نیزه اش
کورا ظفر شاخ است و نصرت برگ دولت گل سعادت بار روز ششم مغیره
بن خالد که سردار قبیله ربیع بود بنا بر مالی که در شام داشت با قوم خود
از لشکر ظفر اثر حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه السلام برآمده بجانب معاویه رفت
و بعضی از اقربای او بخدمت امیر علیه السلام آمده صورت حال را معروض داشتند
اسد الله الغالب علی بن ابیطالب بیک حمله صفوف شامیان را شکافته خود را
بمغیره رسانیده او را در ربوده بجوشن ملحق گردانید و گفت ای سگ
رئیس شاه الکفرن مرا نصرت او حاجت نیست اگر خواهد در طلب رایات
ما توقف کند و اگر خاطرش بیدی صحبت اهل شقاوت شده مضایقه نداریم

و در روضة الصفا

و در روضة الصفا مسطور است که روزی احمر غلام ابوسفیان که در ابواب
عصیان بمزید بطالت ابطال دنیا زده است بمیدان آمده شیر یزدان
بمبارزت خواند صعصعه بن صوحان بانگ بروی زده گفت مصرع لعنت
ایزدی بر آن کس باد که چون تو کسی را بمقابله شیر خدا فرستد و درین اثنا
سواران مولای خاتم الانبیا بقتال احمر شتافته بشرف شهادت رسید احمر
مغرور تمام بار دیگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بمیدان طلبید مردم گفتند
ای سگ تو کفو او نیستی او گفت والله برنگردم تا علی را بکشم امیر المؤمنین علی
عنان عزیمت بطرف میدان انعطاف داده بازو او را گرفته بر داشته
چنان بر زمین زد که جمیع اعضا و استخوانش در هم شکست پس کریب ابرهه
که بمهابت و قوت متصف بود بمیدان آمده امام الکونین علیه السلام را بمحاربه دعوت
کرد و بن نفیع و حارث ... یکدیگر بمقابله آن بد اختر قیام نموده شربت
شهادت چشیدند آنگاه شاه ولایت پناه علیه السلام متوجه کریب شد درین اثنا
عبد الله عدی گفت امیدوارم که مرا دستوری دهی تا بجنگ آن لعین اقدام
نمایم پس اجازت یافته ساعتی نبرد کرده شهید شد و از مشاهده این حال
امیر المؤمنین علیه السلام متأثر گشته کریب را از کردار سخت آخرت تخویف نموده
نصیحت کرد آن لعین گفت این شمشیری که در دست دارم مانند تو بسیار
کس را کشته ام و شمشیر حواله اسد الله الغالب کرد آن حضرت به سپر دفع فرموده

ذو الفقار بر فرقش زد که تا قربوس زین دو پاره شد از مشاهدهٔ این
حال غلغلهٔ عظیم در سپاه ضلالت آگاه افتاده دوست و دشمن بران دست
و بازوی دشمن شکن تحسین و آفرین کردند حضرت امیرالمؤمنین ع بصف خود
بازگشته محمد حنیفه رض را بجای خود گذاشت یکی از ابنای اعمام کریب بمقابله
محمد حنیفه آمده گفت سواری که ابن عم مرا کشت کجاست محمد حنیفه گفت اینک
من [illegible] ایستاده ام پس بر محمد حنیفه حمله کرد و محمد حنیفه رضی الله عنه به یک
ضرب شمشیر او را بخاک هلاک آورده هم چنین یک یک تن از اقربای کریب بمقابله
محمد حنیفه رض می شتافتند [illegible] بضرب تیغش عنان بجانب جهنم می تافتند
و بروایت کشف الغمه بعد از قتل کریب سه کس از اتباع معاویه بمبارزت
شاه ولایت مبارزت نموده متعاقب کشته آنگاه حضرت امیرالمؤمنین و امام
المتقین گفت کجاست معاویه که مدتهای طولانی می گذاشت در میان خلافت
لوای شجاعت می افراشت مردم بمعاویه گفتند که حضرت علی مرتضی ع ترا
بمبارزت میخواند گفت بگوئید که از من این توقع مکن که مرا جنگ تو
حاجت نیست اما عروة بن داود که از جمله اتباعش بود با قتال حیدر
کرار غیر فرار شتافته بضرب ذو الفقار دو پاره گردید حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود انطلق الی النار و بجبیر گفته بصف خود بپیوست پس از ان
عبد الرحمن بن خالد بمیدان آمده مبارز خواست مالک اشتر شمشیری
برمغفرش

برمغفرش زد که شکسته سرش را مجروح گردانید پس از معرکه فرار نموده
بمعاویه گفت دیگر ما را تاب طلب خون عثمان نماند معاویه گفت از
محاربه رو در ملول شدی و ازین قدر جراحت که وقت ملاعبه با اطفال
میرسد نالان گشتی عبد الرحمن گفت تو بفراغ بال نشسته نظاره می نمائی
و ما بطعن نیزه و ضرب شمشیر گرفتاریم چرا یکبار تو هم بکارزار اشتغال
نمی نمائی معاویه خندان شده روی بصف آن حضرت نهاده از قبیله
همدان مبارز طلبیده سعید همدانی مقابل او شده حمله کرد معاویه
مانند گنجشک از بیم چنگال عقاب فرار نموده خود را بلشکر خود رسانید
از غایت خشیت با هیچ کس سخن نگفت درین اثنا مالک اشتر رضی الله عنه
بمیدان جولان نموده مبارز طلبید عبد الله بن عمرو عاص عنان عزیمت
بمبارزت او تافت چون از نام و لقبش پرسید مالک نام خود بر زبان
آورد گفت ای عم اگر میدانستم که تو بمیدان آمده بجنگ تو نمی آمدم
اکنون باز میگردم مالک گفت از عار فرار نمی اندیشی گفت از تو نه
چون برگشته بمنزل شتافت معاویه باعراض تمام گفت چرا این همه
ترسیدی میان تو و مالک اشتر چه فرقست عبد الله گفت تو چرا بجنگ او
نمیروی معاویه گفت من بمقابله کسی رفتم که در شجاعت کم از مالک اشتر
نیست عبد الله گفت این سخن راستست اما چون سعید نزدیک تو رسید

مانند روباه گریختی معاویه گفت که اگر با حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه
در میدان باشم عیب فرار بر خود نه پسندم درین اثنا آواز مبارک
امیرالمؤمنین علیه السلام بگوش او و عبدالله رسید که میفرمود یا ابن آکلة الاکباد
دست از خون ریزی مسلمانان کوتاه کرده قدم بمیدان نه که با یکدیگر
نبرد آزمائی کنیم اگر تو غالب آئی دنیا را برپای و اگر جناب رب
العزت مرا نصرت دهد این مردم از زحمت نجات یابند معاویه
خاموش شده عبدالله گفت گفتار موافق کردار باید اینک حیدر
کرار بهرام انتقام [illegible] اگر پسر ابوسفیانی قدم بمیدان بگذار تا دست
برد ترا ملاحظه کنیم چون حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام و آله
دانست که معاویه بمیدان مبادرت نخواهد کرد متوجه صفوف
اعدا گردیده میمنه و میسره ایشان را برهم زده بازگشت عبدالله
از پیش [illegible] معاویه را مضطرب و متغیر دیده گفت
از پیش عبدالله گریختی و از دیدن امیر علیه السلام در لرزه افتادی
این همه از بیم [illegible] چگونه ثابت خواهد بود رفت معاویه در خشم
شده به عمرو عاص گفت می‌بینی عبدالله بمن چه میگوید عمرو گفت
هرچه عبدالله میگوید راست میگوید مناسب نیست که یکی بمیدان آمده
ترا بمبارزت خواند تو قدم کوتاه داشته پیش نه نهی معاویه گفت
مگر اکس

مگر اگر کس خلافت و سرداری که مرا بقتال و جنگ علی ترغیب می
نمائی والله هیچ کس را ندیدم که با او مقابل شده جان بسلامت
برده باشد مقارن این حال حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه
علیه الصلوة والسلام لباس خود را تغییر داده مبارز طلبید عمرو عاص
نشناخته کامی چند پیش نهاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر وی پیش
نرفت تا او دلیر شده بمیدان درآمد عمرو عاص این معنی را
بر جبن حمل نموده قدمی چند پیشتر آمده گفت ای کشندگان
عثمان اعضای شما را به تیغ تیز ریز ریز خواهم کرد [illegible]
شما علی باشد پس بمجرد توجه حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام
رو بگریز نهاده امیر علیه السلام سر راه او را گرفته نیزه بر دامن
زره او رسید چون عمرو عاص دانست که امیر علیه السلام است خود را
از اسب به قفا انداخته هر دو پای خود را علم نمود [illegible]
گذاشت عورتش نمودار شد امیر علیه السلام چشم پوشیده دست
از قتلش باز داشته تبسم نموده گفت برو که تو آزاد کرده عورت
خود شدی اگر این فعل را نمیکردی جان بسلامت نمی بردی پس عمرو
با خجالت تمام نزد معاویه رفت معاویه زبان طعن و لعن گشاده
مدتی استهزاء و سخریه میکرد در کشف الغمه مسطور است که حضرت امیر

المؤمنین ع در یکی از ایام صفین معاویه را بمبارزت دعوت میفرمود بسر
بن ارطاة که بشجاعت مشهور بود جهت قتال حضرت امیر المؤمنین ع بمیدان
شتافت چون امیر المؤمنین ع برو حمله کرد از وهم خود را بر قفا
انداخت چون عمرو عاص عورت خود را برهنه کرد لاجرم امیر ع از او پیچیدن
گذاشته باز گشت و بسر باضطراب تمام روی بگریز نهاد مردم او را شناخته آواز
بر او زد که یا امیر المؤمنین ع این ابن بسر ارطاست در عداوت تو
غلوی تمام دارد فرمود بگذار به لعنت خدای بر هر باد معاویه در خنده
شد بسر را گفت لا باس علیک فقد انزل بعمرو مثلها روز دیگر
غدار نام پهلوانی بمیدان آمده عباس را بمبارزت خواند عباس ملتمس
او را قبول نمود پس هر دو از اسب پیاده گشته مدتی در هم آویختند بالاخره
عباس بیک ضرب تیغ غدار را بدر آورد در این اثنا فوجی مواجید
معاویه لعنه الله دلهینه شده جهت طلب خون غدار بمیدان آمده عباس
را طلبیدند حضرت امیر المؤمنین ع کرم الله وجهه بر اسب عباس سوار
شده بمیدان خرامید یکی از آن در خون کشته را از میان دو نیم کرد
و آن همه دیگر گریزند بضرب ذو الفقار از پای در آورده بجهنم فرستاد
و در روضة الصفا مسطور است روزی از مبارزان شام عثمان
نام مردی شجاعت ترد اهل روزگار برابر صد سوار نام دار بود
بمیدان

بمیدان آمده بر تیغ عباس مقتول گشت پس حمزه برادر او آهنگ
جنگ نمود حضرت امیر المؤمنین ع سلاح عباس پوشیده بجانب
حمزه رفته بذو الفقار سر او را برداشت الگاه عمرو بن قیس بتصور
آنکه قاتل حمزه عباس است بر امیر ع حمله کرد و آنحضرت او را چنان
دو نیم ساخت که نصف بالای جسد آن معلول بر زمین افتاد و نیمه پائین
آن بر زین ماند چون آنحضرت بر این منوال مشاهده خلق شد عمرو عاص گفت
غیر از علی کسی این نوع شمشیر نتواند زد آنگاه معاویه علیه اللعنه الکار گفت
عمرو گفت تمامی سپاه را بگو که یکبار حمله کنند اگر این سوار حیدر کرار
باشد هر کدام بخواهد معاویه بر آن موجب عمل نمود حضرت امیر المؤمنین ع
از موضعی که ایستاده بود قدم پیشتر نهاده بسپاه نصرت دستگاه اشارت
نمود که بمبارزت مبادرت نمایند در آن روز سی و سه نفر از شامیان شوم
بضرب ذو الفقار بدار البوار شتافتند روز دیگر از لشکر معاویه مخارق بن
عبد الرحمن بمیدان مبارز خواست از سپاه امیر المؤمنین ع مؤمن عبد
المرادی با او محاربه نموده شهید شد و مسعود بر او رفته شهید شد و مسلمان
دیگر را بعز شهادت رسانیده باز مبارز طلبید الگاه شاه ولایت پناه ع
بیک ضرب ذو الفقار نصف بدن او را طولا از پشت زین بر روی زمین انداخت
و از اسب فرود آمده معتن مبارز لام جهته تفرق آمده بجهد تحریک ذو الفقار

ایشان را از کمر دو پاره ساخت دیگر کسی از خوف قدم بمیدان نه
نهاد و معاویه هر چند دلیران شام را تحریص نمود هیچکس زبان بقبول
آن امر نگشود و در مقصد اقصی مسطور است که در روز بیست و ششم از ایام محاربه
صفین عمار یاسر عزم رزم مصمم کرده رسیده بر مخالفان حمله کرد و حارث
نام لعینی به برابرش آمده او را بقتل رسانید چون در تمنای محاربه عطش
بر عمار غالب شد آب طلبید کاسه شیری بنظرش آوردند عمار یاسر
تکبیر گفته مقداری از آن آشامیده گفت رسول صلعم مرا خبر داده که
ای عمار قاتل تو جهنمی باشد و متعلق تو مابین جبرئیل و میکائیل خواهد
بود و علامت آن باشد که چون آب خواهی قدحی شیر پیش تو آرند اکنون
مرا یقین شد که وقت شهادت من امروز است و باز آغاز قتال
کرد مدبری ابو الغادیه نام نیزه بر تهیگاهش زد که بیتاب شده از اسب
در افتاد و جمعی از اصحاب ولایت مآب حمله کرده قاتلش را مقتول
ساختند و در مستقصی از ابن عوف مرویست که بعد از اطلاع بر شهادت
عمار یاسر رضی الله عنه معاویه گفت هر کس سر او را بیاورد انعامی بر
وی ده هزار درهم بدهم پس از لحظه ولید بن عقبه که برادر مادر
عثمان بود و ابن الحور السکونی سر عمار پیش معاویه آورده هر یک
دعوی قتل کردند معاویه دعوای ایشان را به عبدالله بن عمرو عاص

رجوع

رجوع کردند تا در میان ایشان حکم نماید عبدالله از ولید پرسید
که عمار را چگونه کشتی گفت بر وی حمله کرده او را به قتل آوردم عبدالله
گفت تو کشنده عمار نیستی آنگاه از سکونی کیفیت حال نمود او گفت
در زمانی که بر او حمله کردیم طعن من بروی کارگر آمد از مرکب جدا
شده گفت کجایت مانا به آنکه حضرت او که بر جبرئیل و میکائیل بود این
سخن میگفت و در میان دلیر نظر میکرد که من سر او را از بدنش جدا
کردم عبدالله گفت خذ الجوائز وابشر بالعذاب سکونی از آن در راه امر
مقال عبدالله را استماع معاویه رنجید معاویه بغایت آشفته شده
عبدالله را از اظهار اینگونه امثال و سخنان مذکور منع نمود عبدالله گفت
تو بدین قدر راضی نیستی که ما با تو در محاربت موافقت میکنیم و اکنون ما را
از اظهار حرف حق که از حضرت سید المرسلین صلعم شنیده ایم منع می نمایی
گفت چه شنیده عبدالله گفت من و جمعی کثیر از جناب پیغمبر صلعم شنیده ایم فرمود
یا عمار تقتلك الفئة الباغية معاویه گفت قاتل عمار کسی است که
او را بجنگ آورد عبدالله گفت بر این تقدیر حمزه را مصطفی صلعم کشته باشد
نه وحشی معاویه در خشم شده سه روز با عبدالله سخن نگفت و حضرت امیر
المؤمنین ع از مصیبت عمار بغایت متألم شده فرمود هر که از وفات
عمار متغیر نشود از اسلام او را نصیبی نباشد خدا بر عمار رحمت کناد

در روز حشر و در آن ساعت که از هیبت و بد سؤال کنند و فرمود
هر وقت که در حضرت رسول صلعم سه کس دیدم چهارم عمار بود و نه
بخوت عمار را بهشت واجب شده بلکه بارها حق با او بود و او با حق
چنانچه رسول صلعم در شان او فرموده یدور الحق مع عمار حیث دار و حضرت
امیر المؤمنین ع بر او نماز گزارده بدست خود او را بی کفن سپرد و عمر عمار
بقول اصح نود و یک سال بود اما صاحب جامع الحکایات بر آن است که عمرش
از صد متجاوز بود و قتلش بر دست مروان حکم علیه اللعنه واقع شد چنانکه
مثنوی روز صفین چو حرب در پیوست ∴ گرم شد کارزار دست بدست ∴
رود عمار یاسر آمد پیش ∴ که فدا کرد خواهم این سر خویش ∴ آنست
دست از حرب پیش آرید ∴ گر نشوم کشته زنده دگر آرید ∴ سال او در آنزمان بود
از صد و پنج ∴ تیغ را برکشید رفت برنج ∴ در مصاف آمد و بگفت نسب
که منم شیخ دین و پیر عرب ∴ گرد جولان و گفت تکبیری ∴ سفله مروان
ورا بزد تیری ∴ همچو از اسب سرنگون افتاد ∴ در زمان جان بدرد
و رنج بداد ∴ چون بدیدند شیخ را ز جبان ∴ رود بر خواست از میان
افغان ∴ که شنیدیم ما ز قول رسول ∴ که بگفت این سخن نبوی رسول ∴ وانکه عمار
بس ما یوان است ∴ قاتل او بد آنکه ملعون است ∴ این زمان کشته شد چه چاره
کنیم ∴ دل از این درد و رنج پاره کنیم ∴ همه تیغ و سپر بیفکندند ∴ خود و مغفر ز

سر بفکندند

سر بفکندند ∴ این سخن چون معاویه بشنید ∴ بجز از مکر هیچ چاره ندید ∴
گفت ظن شما خطاست چنین ∴ این همه گفتگو چراست چنین ∴
آنکه صدمه او را بجنگ آرد ∴ پیش تیغ و شمشیر کشته بگذارد ∴
پس علی هست قاتل عمار ∴ هست بر من ملامت و گفتار ∴ جمله
راضی شدند و بشنیدند ∴ رونق کار خود در آن دیدند ∴ هر که را
مکر برین نمط باشد ∴ هر چه خوانی ورا غلط باشد ∴ با چنین کس
ع با ستیزد ∴ شاید از عقل از او بپرهیزد ∴ در مقصد الاقصی
مسطور و مذکور است که ابوالهیثم که در سلک نقباء انصار انتظام
داشت از جمله شهداء حرب صفین است و بروایت صاحب
مستقصی و امام یافعی سید التابعین اویس قرنی که از قصد
او شرح و بیان مستغنی است در آن معرکه بر دست من تیغ
معاویه کشته شد و در حبیب السیر مسطور است که روزی
اویس قرنی بر کنار آب فرات وضو می ساخت ناگاه آواز
طبل بگوشش او رسید پرسید که این چه صدا است گفتند حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین و مقتدای مسلمین علیه الصلوة والسلام بحرب معاویه
میرود گفت هیچ عبادت نزد من بهتر از متابعت حضرت مرتضی
ع علیه السلام نیست آنگاه متوجه لشکر سعادت و ظفر اثر امیر شد

و به بحارت مبارکش سرافراز و ممتاز گشته غاشیه متابعتش
بر دوش انداخت تا شربت شهادت چشید رحمة الله علیه
بر ضمیر مهر تنویر طالبان اخبار سلف پوشیده نماند که چون زمان محاربه
صفین امتداد یافت بسیاری از نامداران عراق و
شام کشته گشتند و همیشه پرتو انوار فتح و ظفر بر جبهه
علم شاه ولایت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میتافت
و معاویه آثار عجز و فرار بر ناصیه احوال اتباع
خود مشاهده می نمود آغاز حیله و تلبیس کرده
نامه باین مضمون نوشته نزد حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام فرستاد که اگر ما و تو میدانستیم که مهم
محاربه باین مرتبه خواهد انجامید درین امر
شروع نمی نمودیم مضی ما مضی اکنون صلاح در آنست که طریق مصالحه
درمیان آریم و چنانچه بالبقاء خود امید داریم تو نیز امید داری و چنانکه
ما از موت خایفیم تو نیز بیم و هراس داری و بر تو پوشیده
نیست که اخیار و رؤسای درین نهضت بقتل رسیدند [?]
و اگر باب جنگ مفتوح گردد بقیة السیف نیز نمانند باید که امارت
شام بمن مسلم داشته مرا تکلیف متابعت خود ننمائی زیرا که ما هم از عبد مناف ایم و هیچ یک را

از ما بر دیگری تفضل و رجحان نیست والسلام چون این نامه
به حضرت امیر المؤمنین و وصی سید الثقلین علیه السلام رسید در جواب
نوشت اما بعد ای معاویه مضمون مکتوب بر سوال تو بوضوح
انجامید و بغی و عناد و ظلم و تعدی تو بتجدید هویدا و روشن بود بر
نوشته بودی که اگر من و تو میدانستیم که تمام جنگ به اینجا منجر خواهد شد
هرگز بدین کار اقدام و شروع نمیکردیم مخفی نماناد که من امروز
بر کار زار تو از تو مایل ترم و لو ما فی گمان بر این معنی سمت ازدیاد
خواهد پذیرفت و مرقوم نموده بودی که میان ما و شما در خوف
و رجا مساوات چنین نیست بجهة آنکه شما اهل شرک و نفاق
و ظلمید و ما ارباب ثبات و تقوی هستیم و التماس حکومت شام و دمشق
به متابعت من قبول نیست پیش ازین مشقت نموده بودی با جابت
مقرون نشد اکنون کدام حق بر ذمه من ثابت گردی که بجای
عنب مستحق آن عطیه گشتی و آنکه نوشته بودی و گفته بودی که
ما هر دو پسران عبد منافیم اگر تو بتحقیق پسر ابوسفیان باشی این
سخن درست راست است و آن غلط که هیچ یک را بر دیگری تفضل
نیست زیرا که عبد الشمس چون هاشم و حرب چون عبد المطلب و
ابوسفیان چون ابوطالب نبود و ترا با من مقابله نمی توان کرد

از آنکه طلیق بن طلیق با رونده و سالک طریق توفیق دم مساوات
نمی تواند زد و ترا نه سابقتی در اسلام و نه موافقتی در هجرت
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پس با من که ابن عم و برادر
و وارث علم اولین و آخرین و خلیفه او هستم بچه فضیلت با من دعوا
و معارضه و جدال می نمای نسبت من با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نسبت هرون است با موسی علیه السلام و اگر باب پیغمبری به مهر
نبوت خاتم الانبیاء و شفیع روز جزا افضل التحیات و التسلیمات صلی الله علیه و آله
مختوم نگشتی هر آینه چنانکه من بولایت خاص جناب مصطفوی صلی الله علیه
اختصاص دارم به نبوت عام نیز موسوم می بودم جناب واهب
العطیات و عالم السر و الخفیات مرا بتشریف آیات با برکات
مشرف ساخته و رایات عنایات بی غایات بر سر من افراشته
اولاد کرام و احفاد عظام مرا با ابنای لیام تو برابر نمی توان
کرد و بر خاطر فاتر خبائث اثر تو خطور نکند که مرا از قتال
و جدال ملال و کلالی روی نموده اگر زهره عرب را سعادت
موافقت مرافقت من مساعدت نمی نمودی به بلائی مبتلا شدندی
که واقعه از آن بدتر نبودی وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
والسلام چون این مکتوب فصاحت اسلوب بمعاویه رسید و بر مضمون صدق

مقرون

مقرون آن مطلع گردید از مصالحه مایوس گشته مجدداً بترتیب اسباب کارزار
قیام و اقدام نمود و بورش نمود که خورشید انور در فضای سپهر اخضر اعلام انوار ضیا گستر
برافراخت و افق اعلام سپاه ظلمت را آکام آثار وجه همت عالی نهمت ساخت حضرت
امیر المومنین علی مو دستار سیمت آثار نبوی بر سر بسته و درع فرخنده آثار مصطفوی در بر
افکنده و شمشیر التحجیر بسته شمائل حایل کرده و تازیانه آنحضرت ممشوق نام بر دست گرفته و
بر مرکب تایید ربانی سوار گردیده بمیدان رو صف آرا گردید و خطبه فصیح بلیغ بر زبان الهام بیان
راند و اصحاب هدایت شعار را بصبر و ثبات وصیت کرده از صلاح سود مند نمود و در مقاتله
و مجادله ارباب عناد و شقاق ترغیب و تحریص فرمود و سرداران سپاه حجاز و عراق بقدوم
وفا و وفاق پیش آمدند که ده هزار سوار کار دیده با تیغهای کشیده بموافقت شاه ولایت پناه
بجانب اهل غوایت عنان انعطاف دادند چون بصفوف مخالفان نزدیک رسیدند جمله
یکلخت بر دشمنان حمله کردند بسان شیر ژیان و پیل دمان بمیان شامیان در آمده
چندان خون ریختند که اظهر شد که دست و پای مراکب را بخون رنگین ساختند از این دست برد
های شیران معرکه معاویه از جای رفته دست و پا زد و روی ایشان از حرکت بازایستاد و معاویه
روی بعمرو عاص آورده گفت امروز دست و عده اوراق تنگی شکیبائی بدرید تا فردا مفاخرت
نتوان کرد عمرو گفت آری امروز مرگ حق است و حیات باطل اگر حضرت علی مرتضی با سپاه مظفر لوا
بر این حمله یک حمله دیگر کند از لشکر ما اثر نماند و غنیمت شمرد که اسدالله الغالب مثنوی بهر جو
دلدل برانگیختی ٭ بسی سر ز تن فرق کس ریختی ٭ زدی بر سر هر که شمشیر کین ٭ دو نیمش ... مرکب زین ٭

زخون سپه روزگار لعل فام ٭ زمین و زمان گشت چون لعل فام ٭ زبان سنان با اجل گرم کین ٭ بگفتی بهم با اجل دمبدم
و در آن روز آتش قتال از تند باد حملهٔ ابطال رجال باعث بیشتر مشتعل شد و بهادران لشکر از زبانهٔ تیغ و
سنان آتش در کرمان (?) رسیده جوی خون چون رود جیحون در فرار تیغ کوه و هامون روان
گردید و هرگاه مبارزان شام طریق انهزام پیش میگرفتند حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه
دست از کشش و کوشش کوتاه کرده اتباع خود را باز میداشتند اصبغ بن نباته و بعضی دیگر
از خواص گفتند یا امیرالمؤمنین ما را چه کوه (?) فتح میسر شود که در وقت هزیمت اعدا از تعاقب
منع میفرمایی و حال آنکه اگر مردم ما روی بگریز آرند اتباع معاویه در شمشیر میافزایند گفت
معاویه بمضمون کتاب الهی و سنت رسالت پناهی عمل نمیکند و من از آن نمیتوانم که او کند
اگر او را علم و عمل بودی با من محاربت ننمودی القصه تمام روز جنگ قایم بود و زبان زبانهٔ صوبوش (?)
میافزود تا آنکه خورشید خنجر گذار از مهابت آن کارزار اندیشیده رخت از منتهای خانه
مغرب کشید و رخسار زمانه مانند دل عاصیان شام تاریک گردید دلاوران از سپاه دست از
قتال یکدیگر باز داشتند و الضرب تیغ و خنجر (?) رستاخیز ان جان شستن دست برانهدام بنای حیات
بهم گذاشتند و زمرهٔ از ثقات رواة آورده اند که در آن شب که موسوم بلیلة الهریر بود هر گاه
که حیدر کرار از ضرب ذوالفقار از پای در آوردی تکبیر گفتی یکی از محرمان که آن تکبیرات نگاه
میداشت روایت کرد که چون روز شد عدد تکبیرات به پانصد و سی رسیده بود بیت هر عدو را
که او فکنده زپای ٭ نام بردی و زننده خدای ٭ و در مستقصی از ابو سعید سمعانی مرویست که معاویه دست او
گفت در لیلة الهریر حضرت امیرالمؤمنین مرتضی علی به دست خود زیاده از نهصد کس بقتل رسانید و در تاریخ

اعثم کوفی

اعثم کوفی و در روضة الصفا مسطور است که در لیلة الهریر در اثنای تکبیر و دار و گیر دلیران شام نوحه و
بیقراری آغاز کرده زبان تضرع و زاری بگشادند ای مسلمانان از خدا بترسید و بر این چند معدودی
که از چندین هزار کس باقی مانده اند رحم نمایید و بر عیال و اطفال ما ببخشایید و دست از قتال
کوتاه فرمایید هیچ فایده بر این سخنان مترتب نمیگردید و همچنان حرب قایم بود تا آفتاب رایات
نور فشان برافراشته عالم را روشن گردانید و در مناهج السالکین مسطور است که در آن شب
سی و سه هزار نفر از طرفین بقتل آمدند و در تاریخ اعثم کوفی و کشف الغمه مذکور است که سی و شش هزار کس
مقتول شدند مثنوی روایت کنند اهل غزو و جهاد ٭ که چون یافت امر قتال امتداد ٭ عیان گشت
آثار فتح و ظفر ٭ بر اعلام شاه شجاعت اثر ٭ بترسید فرمانده ملک شام ٭ ز تیغ شهنشاه عالی مقام ٭
با عمرو عاص گفت امروز وقت است که حیله کنی تا این مردم جان بسلامت برند و الا
این جنگ اگر برین منوال باشد ما را ازین مردم برآید و هیچ یکی از ما زنده برنیاید عمرو
گفت هیچ تدبیری بهتر ازین نیست که بفرمایی تا هر کس مصحفی دارد بیرون آرد و بر سر نیزه‌ها
ببندد و نیزه‌ها را بدست گرفته بالا دارد و آواز برآرد که ای مسلمانان اگر مسلمانید
بنگرید درین مصاحف که بر سر نیزه‌هاست که بسبب جنگ و ستم (?) دست بخون بسته ایم و پناه بدان
برده تا تأمل کنید که کلام خداست و ما بدان ایمان داریم و باشد بدان کار میکنیم شما نیز
اگر مسلمانید و خدا را میشناسید و بقرآن ایمان دارید با قرآن کار کنید و دیگر
در خون مسلمانان سعی منمایید امر معاویه اگر این حیلت کرد شاید این کار را رواجی
پدید آید و این واقعه و منازعه بقطع رسد معاویه این رای را پسندیده در ساعت فرمود

در خیمه هر کس مصحفی داشته باشد بیارد و بر سر نیزه‌ها بربسته دست بالا دارد و بموجب فرموده او
مردم چنان کردند و مصحفی بود بخط عثمان و حجم عظیم داشت آنرا بلندتر از همه نیزه بربسته
در برابر حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه بداشتند و گفتند ای امیر و ای اهل حجاز و عراق
این کتاب خداست جل و علا و وحی منزل که ما و شما بدان ایمان داریم و باحکام که
درین کتاب است و که او امر و نواهی که این کتاب مشتمل بر آنست ما راضی ایم باشد بدان کار کنیم
و فرایض و سنن و شرایط را بدان بر امام خویش میداریم شما نیز اگر اهل ایمانید و بقرآن
اقرار دارید با ما بدان کار کنید و دیگر از خونریزی و مردم کشی دست باز دارید و بر همه فرزندان
و ضعیفان رحم کنید و از خدای تعالی که بازگشت همه با اوست بترسید و از کلام حق سبحانه و تعالی
روی بگردانید چون آن قوم این مکر و شعبده را کار فرمودند و یکبار چندین هزار کس آواز
عجز و زاری برداشته الامان گفتند اشعث بن قیس که از جملهٔ معارف و امرای حضرت امیر
المؤمنین کرم الله وجهه و از زمرهٔ سرداران اهل عراق بود و نزد حضرت امیرالمؤمنین
اعتبار و اختیار تمام داشت از جای خود حرکت نموده بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمده
امیر را در عین گرمی و چستی دید که هر لحظه حمله میکرد و تکبیر میگفت و هر دم انداخته هم یاران
خود را بکشتن دادند امی اهل بغی تحریص و ترغیب میفرمود یاران و فرزندان او نیز هم
از هر جانب مانند شیران خشم آلوده حمله‌ها میکردند و از خون مخالفان دست و شمشیر را
رنگین میداشتند و غبار معرکه از هر سو بر آسمان رسیده و گرد و غبار روی خورشید را
پوشیده بود از پس پنجه و سر از بدن هر کس که خود (?) شتی افتاده بود و کسی باکسی نمی آمیخت

ای علی

پس اشعث گفت چندین تعجیل مکن ای امیرالمؤمنین دست از خونریزی باز دار و سخن من بشنو
آنچه امکان قدرت بود درین کار کوشیدی و اهل بغی را آنچه سزا بود فرمودی و همه روز میگفتی
با ایشان چندان خواهم کوشید که از سر این راه راست آیند و بکتاب خدا و سنت مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم کار کنند اینک ایشان از خصومت و منازعت بیزار شدند و رجوع
بکتاب الله کردند برین جمله که می‌شنوی زاری و عاجزی می‌کنند دیگر درباره ایشان ترحم نمای
و بر ضعیف چند که باقی مانده اند ببخشای و بیش از این خونریزی و مردم کشی مکوش و اگر سخن
من نشنوی بخدا که از گروه عراق هیچ کس اندرین حرب تیر بر تو نیندازد و
شمشیر از نیام بیرون نیارد حضرت امیرالمؤمنین در عین دار و گیر او را جواب داد که
ای اشعث تو خود میدانی که غرض ایشان جز این نیست که از جهالت و ضلالت رجوع کرده
و رجوع بسعادت و شهادت کنند اما این جماعت آن قوم اند که تو کلان صبری چندین مدت
که ما و شما نصیحتها کردیم و بکتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خواندیم در ایشان
اثر نکرد این ساعت چون مغلوب و مخذول گشته دانسته اند که نصرت و ظفر بجانب اهل عراق است
بااین حیله میخواهند ما را از سر خود دفع کنند و بدین مکر و شعبده جان بسلامت برند زنهار
بدین مکر فریفته نشوی و این حالت سراسر حیله و محض خدیعه است تا بسر قرار بر سر کار باشی و آنچه
امکان و قدرت باشد درین کار بکوشی که آثار فتح ظاهر است و نسیم ظفر از مهب الطاف باری
سبحانه و تعالی در وزیدن یکساعت ساکت باش و این سخن مگو که بر زبان چون تو سرداری
اگر ازین جنس حرف رود دیگران فریفته شوند و خلل درین کار افتد اشعث گفت معاذ الله

ای امیر المؤمنین هرگز بدان تن در ندهیم که جماعتی ما را بکتاب خدا و سنت مصطفی صلعم خوانند
و ما اجابت نکنیم و صریحا در روی ایشان شمشیر بکشیم و اگر درین کار تردد داری مرا اجازه ده
تا معاویه را به بینم و از کیفیت حال استکشاف کنم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود اکنه مرا از
ضعف و مکر این جماعت معلوم بود با تو گفتم بعد ازان اگر تو معاویه را نه بینی و باز کسی را که خواهی
تو دانی القصه بمبالغه اشعث حضرت امیر المؤمنین ع دست از جنگ باز داشت و بعد از آنکه و شنید
پس الفریقین بحکمین قرار دادند و در بین اثنا عبید الله بن حارث طایی که از کثرت عبادت
مدت بیست سال بوضوی صلوة عشا نماز بامداد ادا نموده در لیلة الهریر شانزده زخم قوی خورده
خود را بخیمه حضرت امیر المؤمنین ع رسانید امیر او را احترام نموده فرمود چگونه می یابی خود را
گفت یا وصی خیر المرسلین ع از عمر گذشته از روزی مانده امیر ع آب در چشم مبارک آورده مژده داد
دلخوش دار که بعد از ساعت جسم عطار در اصل سکونی در بهشت تو بشهدا ارکبار خواهد بود عبید الله گفت
یا امیر المؤمنین شنیدم که اصحاب تو در مقام خلاف اند ترا بران میدارند که با معاویه مصالحه نمائی
زنهار که بقول ایشان عمل ننمائی و دست از محاربه این گروه عاصی کوتاه نکنی فرمود ای عبید الله
باستظهار کدام نصرت و معین با قاسطین مقاتله نمایم و تو میدانسته که رسول ص با آنکه پیغمبر
داشت مدت سی سال بر سیدی شهرت و اعلان هیچ کس انقبول اسلام و ایمان دعوت نفرمود
و بعد از آنکه اظهار نبوت نمود مدت ده سال بقتال اقبال نکرد اما چون اعوان و انصار دست
در داغ متابعت بر دند بجنگ و جدال مامور شد اکنون اگر مرا نیز هوادارانی چند آیند با دشمنان
دین و باغیان لعین حرب کنیم و الا صبر و سکوت نمایم چنانکه انبیا و اوصیا نموده اند القصه

مرا رسول خدا از قضایای که واقع شده و خواهد شد خبر داده و من شکایت قوم را ببارگاه احدیت
عرض خواهم کرد که بدان سبب از دایره امامت بیرون ایم عبید الله گفت گواهی میدهم که امام
بحق و خلیفه مطلق و علم منصوب میان خدا وند و عباد بعد از رسول ص جز تو دیگری نیست زهی
سعادت آنکه انقیاد و مطاوعت تو ورزد و زهی خسران بان بدبخت رسد که متابعت تو نکند
بیت کسی که دست هواهای حیدر و اکش نزده لب که بدندان کنند فکار انگشت المقصود
چون امر مصالحه بتعیین حکمین قرار گرفت معاویه پیغام داد که من از قبل خود عمرو عاص الحکومت
مقرر ساختم و حضرت امیر المؤمنین ع کرم الله وجهه فرمود از جانب من عبد الله بن عباس باشد
معاویه علیه اللعنه قبول این معنی ننموده گفت بجز ابو موسی اشعری دیگری را باین کار قبول ندارم
بعد از قیل و قال بسیار ابو موسی را که در کنج انزوا بای در دامن خمول کشیده بود طلب داشتند
و چون امر خلافت بر حکم حکمین قرار داد حضرت امیر المؤمنین ع با اشراف عراق و معاویه
با معارف شام در میان هر دو عسکر مجمعی ساخته اشاره نمودند که دران باب وثیقه در قلم
آورند کاتب بسید الله الغالب علی بن ابی طالب ع عبید الله بن ابی رافع آغاز کتابت کرده
چون نوشت هٰذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
معاویه باعث گفت من مردی بد باشم که علی را امیر مؤمنان دانسته با او مقاتله و محاربه
نمایم لفظ امیر المؤمنین محو کن نام او و پدرش را بایدنوشت امیر ع فرمود الله اکبر صدق رسول الله
نظر این قضیه بر دست من جریان یافته هم در روز حدیبیه که صلحنامه مینوشتم در قلم آوردم
این صلحی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله میکند با سهیل بن عمرو و کافر ابو عمرو گفت لفظ

رسول الله محو ساز بنویس محمد بن عبد الله که اگر ما او را رسول خدا میدانستیم ایمان باو می آوردیم
آن سرور ص فرمود یا علی محو کن فَإِنَّ لَكَ يَوْمًا كَيَوْمِي هٰذَا و امروز اثر و دلالت اکنون
ای عبید الله چنانچه معاویه میگوید بنویس عبید الله نوشت هٰذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ وَمُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ تا آخر بدین مضمون و تفصیل آنکه فریقین قبول
نمودند که بحکم الهی قیام نمایند و از مضمون آیات در نگذرند چون نامه نوشته شد و حضار
طرفین گواهی خود بران ثبت نمودند بجز مالک اشتر رضی الله عنه و میان او و معاویه سخنان
خشونت آمیز گذشت حضرت امیر المؤمنین ع مالک اشتر را تسکین داده فرمود ای محب یک روح چنین
مقدر شده بود که ازین طایفه باهل بیت مصطفی ص ضرر رسد و ایشان بدان سبب ابد الآباد
در جهنم بعذاب عظیم و عقاب الیم گرفتار باشند المقصود بعد از قرار حکمین و تحریر نامه حضرت امیر ع
بصوب کوفه متوجه شد و معاویه بدمشق رفت و مقرر بران شد که ابو موسی با طایفه از اعیان حجاز
و عمرو عاص با معارف شام بدومة الجندل که منزلی است میان عراق و عرب و دیار شام مجتمع گشته
باتفاق یکدیگر در امر خلافت حکم کنند چون بمقام مذکور رسیدند مردم از فریقین جمع گشته منبری
نصب کردند پس ابو موسی با عمرو گفت صعود نمای و مدتی که بران متفق شده ایم بیان فرمای عمرو
گذارد گفت معاذ الله که من بر تو تقدیم نمایم زیرا که تو از من اسن و افضلی پس ابو موسی بر منبر
بر آمد و بعد از ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی ص گفت ایها الناس ترفیه حال رعایا و برایا
متعلق بانست که حضرت امیر المؤمنین ع و معاویه را از تکفل مهم خلافت معاف داریم و این کار
بشوری حواله نمائیم تا اهل اسلام هر کس را شایسته این منصب دانند اختیار فرمایند و انگشتری

بیرون آورده گفت من علی و معاویه را از خلافت بر آوردم چنانچه انگشتری را از انگشت خود
و از منبر فرود آمد پس عمرو عاص بر منبر رفته گفت ایها الناس ابو موسی صاحب خود را از خلافت
خلع کرد چنانچه مجموع استماع فرمودید اکنون من صاحب خود معاویه را بخلافت مقرر ساختم زیرا که او ولی
عثمان و طالب خون اوست ابو موسی فریاد بر آورد که میان ما و عمرو عاص این شرط نبوده
و عمرو را لعن کرد او نیز زبان بشتم ابو موسی گشاد که چرا خلاف واقع میگوید و در مردم غلغله عظیم
پدید آمده و اکثری از محبان حضرت امیر بخروش آمدند ابو موسی و عمرو را بکشند و یکی تازیانه
بر ابو موسی زد و کار بجایی رسید که میان شامیان و اهل حجاز صحبت بمقاتله برپا شود اما عبید الله
بن عباس و عدی بن حاتم طایی مانع شده گفتند مقاتله بی رخصت امام جایز نیست و در ترجمه
مستقصی مسطور است که بعد از وقوع این قضیه شنیعه مذکوره مردم متفرق بچهار فرقه شدند زمره
گفتند لا حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ و ایشان را محکمه خوانند و گروهی گفتند ما کار این هر دو را بخدا باز گذاشتیم
آن فرقه را مرجیه نام نهادند و جمعی اظهار کردند که این تحکیم خطا بود و اللّٰه ما هیچ کس را با امامت
و خلافت بعد از حضرت رسالت پناه ص احق و اولی بجز امیر المؤمنین علی و آل او نشناسیم و تبرا
میکنیم از هر کس که غیر ایشان باشد این جماعت بروافض مشهور شدند شیخ ابن حجر الذریاب
این جماعت گفته بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است و طایفه
گفتند بر ما واجب است که کتاب رب الارباب را متابعت نمائیم و این فرقه را معتزله نام نهادند
القصه چون عمرو عاص با سایر معاندان بدمشق رفته بر معاویه بخلافت سلام کرد عبید الله بن عباس
با اصحاب بهدایت شتافت بکوفه آمد کیفیت حادثه معروض داشت بروایت مستقصی بعد از استماع

واقعه نکرد حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه فرمود که بر رؤس منابر خطبا زبان طعن معاویه و اتباع او
کشایند چون این خبر بمعاویه رسید امر نمود که حضرت امیر المؤمنین و سبطین و ابن عباس و مالک اشتر
و سایر اصحاب امیر را دشنام گویند **منقبت** در بیان خوارج و کشته شدن اکثر ایشان که شریر
شریر زادان بودند در صحیحین بروایت ابو سعید خدری مرویست که روزی حضرت مصطفی صلعم زر زرد
که علی رضی الله عنه از غنایم یمن فرستاده بود در میان اقرع بن حابس و عیینه بن حصین فزاری و علقمه بن علاثه
عامری و زید بن الخیل قسمت میفرمود حرقوص بن زهیر تمیمی که ملقب است بذو الخویصره در آن مجلس
حاضر بود در آن تقسیم روی بآن سرور صلعم آورده گفت اتق الله یا محمد آن سرور صلعم اصحاب را
مخاطب ساخته فرمود بدرستی که از نسل این لعین قومی پیدا شوند که قرآن قراءت کنند و قرآن
از حناجر ایشان تجاوز ننماید و بکشند اهل اسلام را و بگذارند عبده اصنام را و بیرون روند
از دین چنانکه تیر از کمان اگر زمان خروج ایشان را دریابم بکشم ایشان را مانند قوم عاد
و استیصال کردانم چون حرقوص بن زهیر که بروایت اکثر ذو الثدیه عبارت از وست
در سلک عظمای خوارج نهروان انتظام داشت و حدیث مذکور بران طایفه باغیه صادق آمد
و مورخان ایشان را مارقین گویند و کیفیت خروج آن ملاعین چنان بود که در آن اوان ابو موسی
بجانب دومة الجندل میرفت حرقوص بن زهیر و زرعه بن مالک بعرض حضرت امیر المؤمنین کرم الله
وجهه رسانیدند که زمام حکم خداوند را بدست ابو موسی مده و از حکم اجتناب نموده باجتماع عساکر
فرمان فرمای تا باتفاق حرب اهل غدر و شقاق را وجهه همت سازیم آنحضرت گفت بمقتضای
آیات بینات کلام ربانی وفا بعهد و پیمان از شرایط ایمان است و شیوه غدر و نقض میثاق

بر

سبب ناخوشنودی مهیمن منان و مع هذا هرگز شکستن عهد و وفا روا ندارم و نقش
امر قوم را بر لوح خاطر نگذرانم عبد الله بن الکوا و بعضی دیگر از اشقیا چون
این کلمات را استماع نمودند آواز برآوردند که لا حکم الا لله
ارسال ابو موسی بدومة الجندل گناه است از این فعل توبه کن حضرت
ولایت مآب جواب داد که این امر گناه نیست بلکه منشا آن ضعف و سستی
رای شما است زیرا که در آن روز که شامیان مصاحف بر رؤس
رماح بستند شما دست از حرب باز داشتید هرچند گفتم این حیله است
که معاویه و عمرو عاص علیهما اللعنة جهت مخلص خود اندیشیده اند قبول ننمودید
تا هم الصلح الصلح میزدید و زرعه گفت اگر ابو موسی را از رفتن منع نکنی و دست از [illegible]
باز ندارى ما با تو قتال نماییم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
بنیزه [illegible] کشته خواهی شد جواب داد که مقصود من همین است
حرقوص گفت بگو که گناه شد توبه کردم حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام فرمود از وی گناهی صادر نیافته بلکه شما گناه کردید درین
اثنا شخصی معروض داشت که یا امیر المؤمنین علیه السلام این طبقه
بسیار شده اند و داعیه دارند که اگر از فرستادن ابو موسی
تبرا ننمایی با تو حرب کنند آنحضرت فرمود که من هم با ایشان جنگ کنم
در کشف الغمه مسطور است که قبل از انقضای مدتی که در صلح نامه [illegible]

مکتوب بود دوازده هزار کس از خوارج در قریه که آنرا حرورا گویند
جمع آمدند و عبد الله بن الکوا را بر خود امیر ساخته بمخالفت شاه ولایت
مبادرت نمودند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نخست
عبد الله بن عباس رضی را نزد آن قوم فرستاده ایشان را براه
راست دلالت فرمود چون فایده بر ارسال ابن عباس رضی
مترتب نشد بنابر التماس ایشان بنفس نفیس بدانجا شتافت
و عبد الله بن الکوا با ده کس از خواص خود بخدمت حضرت امیر المؤمنین
آمده نصایح سودمند و سخنان دلپسند شنود و دانست که حضرت
امیر المؤمنین بعد از انقضای مدت موعود لمحاربه قاسطین توجه خواهد فرمود
با آن ده کس از مذهب خوارج رجوع نموده بموکب همایون پیوست
بقیه خارجیان متفق شدند **القصه** چون خبر حکم حکمین بر نهج مسطور بکوفه
رسید ضلالت خوارج بیشتر از بیشتر شد عبد الله بن وهب را بریاست
برگزیدند پس از تقدیم مشورت یک یک و تمام از کوفه بنهروان شتافتند
و نامه بخوارج بصره نوشته عبد الله بن سعید عبسی را بدانجانب فرستادند تا ایشان را
بصوب نهروان روان کرد و بعد از وصول عبد الله ببصره جمعی کثیر از آن ولایت
در حرکت آمده بعبد الله بن وهب ملحق گشتند و چون اجتماع آن طایفه
بسمع اشرف حضرت امیر المؤمنین رسید نامه در قلم آورده نزد ایشان

روان

روان گردانید و صورت آن مکتوب این است بسم الله الرحمن
الرحیم من عبد الله علی امیر المؤمنین الی عبد الله بن
وهب و یزید بن الحصین و من تبعهما سلام علیکم
فان الرجلین الذین ارتضینا للحکومة خالفا کتاب الله و
اتبعا اهواءهما بغیر هدی من الله فلما لم یعمل بالسنة ولم
یحکما بالقرآن تبرأنا من حکمهما ونحن علی
امرنا الاول فاقبلوا رحمکم الله فاقدموا الینا
فانا سائرون الی الله عدونا وعدوکم لنعودوا فعودوا
لمحاربتهم حتی یحکم الله بیننا وهو خیر الحاکمین
چون این مکتوب هدایت اسلوب بخوارج رسید در جواب نوشتند
که تو در آن وقت بتحکیم رضا دادی و راضی شدی اگر تایب گشته رعایت
شرایط ایمان ننمایی ما در آنچه مسئول تست نظر کنیم و اگر بر جریمه خویش
اصرار فرمایی ترا السلوک طریق مستقیم دعوت نماییم و هیچ شک نیست که
ایزد تعالی خاینان را دوست نمیدارد چون این جواب محال انتساب
بعرض حضرت ولایت مآب رسید از اطاعت این جماعت مایوس گشته
و مهم ایشان را سهل پنداشته بلکه فرض داشته نخیله را لشکرگاه ساخت
و بعزم رزم شامیان لوای ظفر انتما افراخته باجتماع عساکر نصرت مآثر

فرمان داد زیاده از شصت هزار مرد مقاتل مجتمع گشتند قبل از توجه بصوب دمشق
خبر متواتر شد که خوارج در سواد عراق دست بفتنه و فساد برآوردند و هر کس
با ایشان در مذهب موافق نیست کافر میخوانند و عبدالله بن خباب بن الارت
و منکوحهٔ او را بجرم آنکه گفتند نصب حکمین مخالف سید الثقلین نبوده بقتل رسانیدند
و ام سنان صیداویه را نیز بهمین بهانه بعالم آخرت روانه کردند و الحال هذه
بغارت و خونریزی مشغول اند حیدر کرار بعد از استماع این اخبار بنابر التماس
اصحاب کبار دفع خوارج را اهم و اولی دانسته با عساکر نصرت شعار بصوب نهروان
روان شد و بعد از آنکه بمعسکر مارقین رسید نوبتی بنفس نفیس و کرتی بتوسط
عبدالله بن عباس با آن طایفه معارضه نموده اعتراضات موجه ایشان را
جوابهای مسکت ملزم گفت و بر قضیهٔ رضا بمصالحه و معاویه نصب حکمین بقضیه صلح حدیبیه
و کلمه یحکم به ذوا عدل منکم و آیه کریمه فابعثوا حکما من اهله
و حکما من اهلها تمسک جست اما هیچ فایده بران سخنان بهدایت ایشان
مرتب نگشت پس حضرت مقدس امیر بتعبیه لشکر ظفر قرین پرداخته میمنه را بتقدیم
حجر بن الکندی زیب و زینت داد و در میسره شبث بن ربعی را بگماشت و بجمیع
ابو ایوب انصاری را سرور گردانید و فرمود تا مر پیادگان در فرمان ابو قتاده
باشند و از آنجانب خوارج نیز بتسویه صفوف قیام نموده در میمنه یزید بن حصین رایت
جنگ افراشت و میسره را شریح بن ابی اوفی العبسی بوجود شوم خود ملوث ساخت

دودنی

حرقوص بن زهیر ریاست سواران قبول کرده و بروایتی عبدالله بن
الکوا مراسم سرداری پیادگان قبول کرد چون هر دو لشکر در برابر یکدیگر
صف آرا گشتند بفرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رایتی
در موضع معین نصب کردند و هزار کس بمحافظت آن علم مامور شدند
و فرمان داد تا ندا کردند که هر کس از مخالفان بسوی آن رایت شتابد
امان یابد و هر کس بجانب کوفه رود نیز ایمن ماند درین اثنا فروة بن نوفل
اشجعی که از رؤسای خوارج بود با اتباع خود گفت نمیدانم که بچه جهت با علی
که ولی خدا و وصی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است چرا قتال باید کرد
با پانصد کس از مارقین جدا گشته بطرف دسکره رفت و طایفهٔ دیگر از آن قوم
بکوفه شتافتند و جمعی در ظل رایت مذکور قرار گرفتند در تاریخ ابو حنیفه دینوری
مسطور است که واستأمن الی الرایة منهم الف رجل فلم یبق مع
عبدالله بن وهب الا اقل من اربعة آلاف رجل و در ترجمه
مستقصی مذکور است که با عبدالله بن وهب چهار هزار و ششصد کس باقی ماند و
آن ملاعین زبان بکلمه لا حکم الا لله و لو کره المشرکون گشاده
یکبار بر سپاه نصرت شعار حمله کردند و غبار معرکه هیجا بالا گرفت
و آتش قتال اشتعال پذیرفته در اثنای گیر و دار عبدالله بن وهب از
غایت شقاوت شاه ولایت علیه السلام را بمبارزت خواند و بحضرت

ذو الفقار آبدار ابو الولد بدست سپاه ظفر پناه بر سر خوارج تاختند
و مهم اکثر ایشان بموجب دلخواه ساختند چنانچه از آن طبقه زیاده
از نه نفر جان بیرون نبردند و از لشکر نصرت قرین هشت نه کس
شهید شدند و در ترجمه مستقصی مسطور است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام پیش از خروج خوارج فرموده بود که قومی از دین بگریزند چنانچه
تیر از کمان بگریزد اگرچه قران خوانند قران از حلق ایشان نگذرد و دل
ایشان را اشارت بر احکام قران نباشد بحق آن خدایی که دانه
بشکافت و آدمی را از فواید کرم خویش لباس وجود پوشانید که رسول
صلی الله علیه و آله با من قرار داده بود و در اخبار فرموده که تو با ایشان
محاربه خواهی کرد و ایشان از بادیه غوایت بمنهج هدایت باز نیایند
و علامت این جماعت آنکه در میان ایشان مردی باشد که یکی یکدست
در منکب او گوشت پاره بود با آن پستان زنان که بر سر آن مویها باشد چون
سبلت گربه و ایضا شاه ولایت پناه علیه السلام قبل از خروج خوارج
فرموده بود که درین معرکه عدد شهدای سپاه ما از درجه آحاد بمرتبه
عشرات نرسد و از مخالفان زیاده از نه نفر جان بیرون نبرند از عبیده
سلمانی مرویست که گفت چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدیث
ذو الثدیه را بیان فرمود من سه مرتبه آنحضرت را سوگند دادم که تو این سخن را

از رسول

از رسول صلعم شنیدی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هر نوبت قسم
یاد کرد که شنیدم چون خوارج کشته شدند فرمود ذو الثدیه را
از میان کشتگان طلب کنید جمعی هر چند او را جستند نیافتند
بعرض رسانیدند که شخصی بدین صفت در میان مقتولان نیست
امیر گفت بخدا سوگند که ذو الثدیه در میان ایشان است بار دیگر
جمعی طلب برخاسته او را در زیر چهل قتیل یافتند هم بدان صفت
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته آنحضرت سجده
شکر بجا آورده اصحاب را گفت که اگر سبب اعتماد شما
نگشتی خبر میدادم که رسول خدا این طایفه را چه وعدها فرموده
القصه بعد از آنکه خاطر عاطر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از مهم خوارج فراغت یافت زبان باداء ثنای الهی و
درود بر مرقد معطر جناب رسالت پناهی برگشاده فرمود
چون حضرت ملک منان ابواب لطف و احسان
بر روی روزگار ما مفتوح گردانید و اعدای
دین را مغلوب و مقتول ساخت لایق آنکه متوجه
قتال گمراهان شام شوید و قضیه قاسطین را مانند
واقعه مارقین بفیصل رسانید اشعث بن قیس باتفاق

جمعی از معارف سپاه عرض کرد که یا امیر المؤمنین
علیه السلام سهام ما با تمام رسید و شمشیرهای ما کند گشت
و نیزه‌ها بشکست ما را بکوفه رسان تا تجدید اسلحه خود بر داریم
و از سر استظهار تمام استیصال ظلمه شام را در پیش نهاد همت
سازیم این ملتمس بدرجه قبول یافته شاه مردان
عنان عزیمت بجانب کوفه انعطاف داد بعد از
وصول بنواحی آن بلده نخیله را لشکرگاه ساخته فرمود
هر کس مهمی داشته باشد بشهر رود و دیگر روز توقف ننموده
مراجعت نماید تا زودتر عزیمت سفر شام با مضا رسد
روز دیگر بعد از انقضای چند روز علی اختلاف الاقوال
اندکی از اهل تعب در ملازمت امام الثقلین مانده
سایر سپاه لشکرگاه را خالی گذاشتند و در رخت
نفس ابرار ارتکاب کارزار اختیار کردند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام پس از مشاهده این حالت
بکوفه در آمد و کوفیان بتمهید معذرت قیام نمودند اما
قبول نیفتاد انگاه هرگاه شاه مردان و شیر یزدان علیه
السلام خطبه خواندی مردم آن خطبه را توبیخ و سرزنش
نمودندی

نمودندی و چون اظهار نخش آنحضرت بکرر رسید جمعی از اعیان آن ولایت
بخدمت مبادرت جسته گفتند یا امیر المؤمنین علیه السلام
تو بهر جانب که توجه نمایی ما از ملازمت رکاب هدایت
انتساب تکلف نخواهیم کرد و این سخن بقبول مزاج همایون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افتاده فرمود تا حارث
همدانی ندا کرد که هر کس بصدق نیت و صفای طویت
موصوف است باید که فردا در فلان موضع که شایسته
اجتماع سپاه است حاضر گردند روز دیگر چون حضرت
امیر المؤمنین حیدر بمعسکر خود آمده دید که زیاده
از سیصد کس جمع نشده اند فرمود که اگر عدد آن جماعت
بهزار میرسید در باره ایشان فکری می اندیشیدم
و در آن منزل ده روز در غایت حزن و اندیشه بسر برده
بکوفه مراجعت کرد و بروایت اکثر مورخین واقعه خوارج نهروان
لعین در سنه ثمان و ثلثین روی نمود **منقبت** در فتوحات القدس
از ابو عبد الله عنوی مرویست که در روز جنگ جمل نزدیک حضرت امیر
نشسته بودم ناگاه جماعتی از ملازمان رسیده گفتند یا امیر تیر لشکر مخالف با
میرسد و مجروح میسازد ما را رخصت حرب کن حضرت امیر سکوت فرمود جماعت

دیگر از روی خوف هراس ابدا گفتند یا امیر المؤمنین نزدیکست که دشمن
بر ما غلبه کند و تو ما را رخصت حرب نمیکنی فرمود ای قوم عجله نه حرب کنم حال
انگه منتظر نزول ملائکه ام که رسول ص مرا از این معنی خبر داده تا ملائکه نازل
نشوند ابتدا بحرب نمیکنم راوی گوید بعد از اندک زمانی نسیمی وزید خوشبوتر
از عبیر و عنبر و شمیمی بهتر از مشک اذفر چون آثار و علامات ظاهر گردید حضرت
امیر ع زره از بدن مبارک دور افکنده متوجه بحرب گشت و الله که من
بسیار معارک محاربه و جدال بشمار و صف قتال ابطال رجال
دیده و شنیده ام اما هیچ حربی از آن بفتح نزدیکتر و هیچ جنگی مانند آن
قرین ظفر نبوده **منقبت** هم در کتاب مذکور از سرایت
منقولست که روزی با مولی مرا طلبید و گفت میخواهم قصه عفاریت
از تو بشنوم گفتم از محمد بن عبد الله شنیدم که او روایت میکند از
ام سلمه رضی الله عنها که گفت روزی رسول ص عزم صحرا نموده بمن فرمود چون
برادرم بیاید بگو مشک کوچکی از آب کرده میان دو کوه پیش ما آرد چون حضرت
امیر آمد پیغام رسول ص رسانیدم فی الحال ذو الفقار حمایل کرده و مشک آب نموده در عقب
آن سرور ص رفت از حضرت امیر ع مرویست که چون بمیان دو کوه رسیدم پیری دیدم شبانی میکرد
گفتم ای پیر مدینه که رسول خدا کجا رفت گفت رسول خدا اینست گفتم محمد بن عبد الله پیر گفت خداوند او را
نمیدانم آن قدر سواره و پیاده در میان آن دو کوه جمع شدند که در شمار نیاید تیغ گرد ایشان تیز ذو الفقار براوردم
زنی

[illegible]

تو پس دو قدم بعد از حب و راست بلشکم تا انگه هزیمت خورده گریختند پیش رفته زنی دیدم سیاه زرد
تا رقد تشبیها مثل مناری و از چشمهایش آتش بیرون می آید و از سوراخ بینیش دود مرا دیده دست
بر زمین زد صد عفریت پیدا شده بر من حمله کردند من نیز حمله کرده یک عفریت را دو پاره ساختم
پس آن زن آه بر آورده گفت گرم بگشت عفریت دیگر را کشتم باقی گریختند آن زن بر من حمله کرد او را
نیز دو نیم نمودم آنگاه دود و غبار و تاریکی عجب در میان آن دو کوه پیدا شد بقدر ایستادم تا آن دود برطرف
شد بعد از آن پیش رسول ص رفته مشک آب گذاشتم سخت تشنه بود آب خورده میان هر دو ابروی مرا بو
داده فرمود ای برادر چه او دیر کردی صورت واقعه را بعرض رسانیدم فرمود آن پیر شبان ابلیس بود دیدی خود را
بر تو جمع کرد و آن زن زن یغوث بود که اهل جاهلیت چون طواف خانه کردندی یاری از او خواستندی
بر پرستی که از کشتن تو او را ملائکه آسمان و کروبیان در تعجب شدند و اهل بهشت مسرور شده گفتند سبحان الله
نعمی امروز جاعطا کردی که تا حال مثل آن نرسیده بود از آنکه ولی تو آن زن را کشت بو بهشت گفت مرا
این شرف بس است که مسکن علی بن ابی طالب بس رسول ص دست بر دوش من زده فرمود اگر تو هم آن بودی که
جماعت از امت من آن گویند در حق تو که نصاری در حق عیسی گفتند خبری در حق تو گفتمی که خاک پای ترا
توتیای دیده میساختند بعضی از ارباب نفاق چون این سخن شنیدند گفتند همه فضایل که در حق ابن عم خود
میگوید بس نیست که اکنون او را بعیسی شبیه میکند پس خدای تعالی در تکذیب ایشان این آیه
فرستاد وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ **منقبت** هم در کتاب
مذکور مسطور است که روزی امیر ع بصحرا رفته بود خالد با لشکری میرفت چون امیر ع را
دید عمودی آهنین که در دست داشت بر آورد تا بر امیر علیه السلام زند حضرت

امیرالمؤمنین ع دست دراز کرده عمود از وی گرفته تاب داده در گردنش چون قلاده کرد خالد جمله لشکر را
جمع کرد که علاج کنند لشکران گفتند تا این آهن را در آتش ننهند بیرون نتوان کرد و چون در آتش نهند
تو هلاک شوی علاج این را همان کس تواند کرد که قلاده در گردن تو کرده بنابرین خالد جمعی از اصحاب
واسطه ساخت که در پیش حضرت امیرالمؤمنین ع شفاعت کنند صاحب خالد را پیش حضرت امیرالمؤمنین ع برده بروح
کاینات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات قسم دادند که بر خالد رحم کن و تضرع و زاری بیشمار کرد بعد حضرت
امیرالمؤمنین ع عمود از گردنش وا کرد ولایت نما در اخلاص فرمود **منقبت** در عیون الرضا از حضرت امیرالمؤمنین کرم الله
وجهه مرویست که گفت روزی پیری آمده بقامت خمیده و ابروها فرو افتاده بر چشمهای او از شدت پیری و در دست
او عصائی و در سرش کلاه سرخ دراز و بر دوش اطلسی ردائی از ابریشم بخدمت رسول ص آمد در حالی که روی مبارک
بجانب کعبه نهاده بود گفت ای رسول خدا دعا کن جهت من باز گشت آنسرور ص فرمود زهی نومیدی و خسران سعی تو
ای پیر و مکر ای و ضلالت عمل و کار تو چون پیر از پیش پیغمبر ص باز گردید فرمود یا علی شناختی او را گفتم رسول خدا
بهتر شناسد فرمود ابلیس بود من از عقب او روان شدم تا رسیده او را بر زمین زدم و بر سینه اش نشسته
دستهای خود را بر حلق او نهادم که خفه کنم او گفت چنین مکن ای ابوالحسن بدرستی که من از مهلت داده گانم
تا روز قیامت گفت والله ای امیرالمؤمنین بدرستی که من ترا دوست میدارم از روی حقد و دشمن نمیدارد ترا
احدی مگر آنکه من با پدر او شریکم در مادر او من از نطفه او سبقت گشته او را ولد الزنا ساختم

بیت محبت شه مردان مجو ز بی‌پدری ◦ که دست غیر گرفته است پای مادر او ◦

منقبت در اربعین بسند طویل از حضرت امام علی زین العابدین صلواة الله علیه مرویست
که گفت روزی رسول ص بعد از نماز بامداد گفت ای گروه مردمان کدام کسی از شما

مرده

پیر در دلسوزی شفقتی که سوگند خورد بلات و عزی بجهت کشتن من چون هیچ یکی جواب ندادند آنسرور ص
فرمود گمان میبرم که علی بن ابی طالب در میان شما نیست درین اثنا عاص بن قتاده گفت یا رسول الله
امیرالمؤمنین علی ع ضعف دارد اگر فرمائی او را خبر کنم فرمود بطلب چون رفته خبر کردم بسرعت تمام پیش رسول ص
آمده گفت یا سید المرسلین چه میفرمائی آنسرور ص فرمود جبرئیل مرا خبر داده از قصد شصت نفر از ترکان که متوجه
قتل منند حضرت امیر ع فرمود من جهة دفع ایشان متوجه شوم تنها بسنده ام آنسرور ص زره و جامه و قبای خود را در
امیرالمؤمنین ع پوشانیده و عمامه مبارک بر سر امیر ع بسته و شمشیر خود حمایل کرده بر اسب خاصه خود سوار ساخته فرمود
روان شو ترا بخدای تعالی امانت سپردم حضرت امیرالمؤمنین ع بیرون رفت تا سه روز چون پیدا نشد
سیدة النساء علیها التحیة والثنا حسنین علیهما الصلوة والسلام را گرفته پیش آنسرور ص آمد و از بشره اش اثر ملال ظاهر بود آنسرور
فرمود ای دختر غم مخور که خدای تعالی با علی است هر جا که برود و آب در دیده گردانیده بزبان معجز بیان فرمود
ایها الناس هر که از شما خبر برادر و حبیب من بیارد من او را مژده بهشت دهم مردم متفرق شده در طلب حضرت
امیر ع بیرون شتافتند درین اثنا جبرئیل ع آمده از احوال امیر ع بتفصیل بیان نمود بعد از ساعتی حضرت امیرالمؤمنین ع
دو نفر را اسیر کرده و یکی را سر بریده و در یک دست او گرفته و چهار شتر در یکدست گرفته پیش رسول ص آمده
آن دو مرد اسیر گفت بگوئید لا اله الا الله محمد رسول الله یکی از آن دو مرد گفت از من این
توقع مدار و بزودی مرا ملحق کن بآن یار امیر ع ابا فرموده آنسرور ص خواست او را بقتل آرد درین
اثنا جبرئیل ع آمده گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید زنهار این مرد را مکش
که در قوم خود بصفت خلق و سخاوت موصوفست آنسرور صلی الله علیه و آله با امیر علیه السلام گفت

یا علی دست از کشتن این مرد نگاه دار که حق سبحانه و تعالی چنین میفرماید که این مرد از آن جماعت است
که بگشتند حسن خلق و سخاوت ایشان را بهشت عنبر سرشت چون این معجزه از رسول ص مشاهده آن مرد
یهودی شد ایمان آورده گفت اشهد انک رسول الله و آن دو یمین چون اقرار برسالت ننمود حضرت
امیر ع او را بقتل آورد **منقبت** در شواهد النبوة از عبدالله بن عباس رض مرویست که گفت در زمانی که خاتم
انبیا علیه التحیة والثنا از مدینه بمکه معظمه متوجه شد چون در جحفه فرود آمد آنجا آب نبود مسلمانان از
استیلای تشنگی مضطرب گشته زبان بعرض حال گشودند آنسرور ص فرمود ای مؤمنان از شما کسی
هست که با جمعی از مسلمانان بفلان چاه مشکها را برده آب بیارد که رسول خدا ضامن میشود ویرا بخلود بهشت
صحابی و بروایتی ابوبکر برخواسته قبول این معنی نمود آنسرور ص او را با جمعی از سقایان روان کرد راوی
از سلمه بن الاکوع نقل میکند که او گفت من نیز با آن جماعت رفیق بودم چون قریب بآنچاه رسیدیم
اشجار درختان بود که از شاخ و برگ ایشان صداهای غریب شنیدیم و حرکات عجیب دیدیم و فرم
ترا که آتش از هر طرف فروخته بود بی آنکه هیمه باشد چون این نوع غرایب هول انگیز معاینه کردیم
خوف بسیار بر ما مستولی گشت چنانکه مقدور آن نشد که بر درختان برسیم لاجرم رجعت بخدمت آنسرور نموده
صورت حال معروض داشتیم تبسم نموده فرمود آن جماعت از جن بودند که شما را ترسانیدند اگر میرفتید آسیبی
بشما ملحق نمیشد چون دیگری این مژده استماع نمود گفت یا رسول الله اگر اجازت شود من این خدمت قیام نمایم آنسرور
بدستور سابق جماعت سقایان را با وی همراه کرد چون بموضع موعود رسید او نیز بهمان حال پیش آمد برگشته
صورت واقعه معروض داشت چون آفتاب غروب شدن گرفت و اصحاب از تشنگی نزدیک

بهلاک

بهلاکت رسیدند سید المرسلین ص با امیرالمؤمنین ع کرم الله وجهه فرمود یا اخی با این جماعت سقایان برو
و از آن چاه آب بیار سلمة بن الاکوع گوید بیرون آمدیم بخدمت امیر ع مشکها بر دوش گرفته و شمشیرها
حمایل کرده و حضرت امیرالمؤمنین ع چون خضر علیه السلام پیش میرفت و با جماعت آن سخنان ادریس تشنه ساقی
کوثر روان رجز بر زبان در ربار میراند **عربیه** اعوذ بالرحمن ان امیلا ◦ عن حوف جن
اظهرت تغویلا ◦ وقدت نیرانها تغویلا ◦ وقرعت مع عزفها الطبولا ◦ تا رسیدیم
بر آن محلی که آوازها و حرکتها پیدا آمد از بس که بر ما آن هول مستولی شده بود ما خواستیم که حضرت
امیرالمؤمنین کرم الله وجهه بر ما بیهوش اند و کس باز خواهد گشت درین اثنا روی بما کرده گفت قدم بر قدم من
نهید و ازین طلسمات که می بینید مترسید انشاء الله گزندی بشما نخواهد رسید چون در میان آن درختان
رسیدیم بدستور سابق آتشهای عظیم فروختن گرفت و سرهای بریده نمودار گشت و آوازهای هولناک مسموع شد
چنانکه هوش از ما برفت امیر ع بر آن سرها التفات نمیکرد و ما میگفت بی ملاحظه در عقب من بیائید و بهیچ
طرف نگرید که هیچ باکی نیست همه پی او رفتیم تا بآن چاه رسیدیم و انس ابن مالک دلوی بود با ما
دو دلو چون در چاه انداختیم ریسمانش گسست و از درون چاه آواز خنده و قهقه برآمد امیر ع فرمود کسی بلشکرگاه
از لشکر دلوی آرد اصحاب عرض نمودند که بی پیروی تو از درختان گذشته باینجا رسیده ایم محال که اینجا
آنکه تنها تواند بلشکر رفت که دلو آرد امیر ع ریسمان بر میان خود بست در چاه فرود آمد آواز قهقه بیشتر
شد چون قریب باب رسید پای مبارکش بلغزید و بغیاد و لولو و غلغله عظیم از آن چاه
برآمد و آوازی چنانکه کسی اختناق کرده باشند ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد کرد

الله اکبر الله اکبر انا عبد الله وانا اخو رسول الله شکها طلب نموده پر آب کرده یک یک
بالا داد بعد از ان خود بر آمده دو مشک بر داشت و هر کدام یکی که در قفه لشکر روان شدیم چون با آن در
رسیدیم آنچه دیده و شنیده بودیم اثری از آن ظاهر نشد و چون از درختان بر آمدیم آوازی سهمگین شنیدیم
که هاتفی در نعت سید المرسلین صلعم و منقبت حضرت امیر المؤمنین علیهما الصلوة والسلم ابیات میخواند و آن
بدستور سابق چون نزد وی آمدیم ان دلیل بود در عرض گفت بملازمت رسول صلعم رسیدیم آنحضرت فرمود آن هاتف
عبد الله ام جنی بود که شیطان اصنام شعرا در کوه صبا بساط کشت **منقبت** در انس الکبار مسطور است که
در شب بدر شب هزار فضیلت با امیر المؤمنین کرم الله وجهه حاصل شد از آنجمله یکی آنست که چون آنحضرت صلعم با سیصد و
پنج نفر از صحابه فرود آمد و کفار قریش نیز فرود آمدند که مصاف کنند چون شب در آمد آب در عسکر رسول صلعم
نبود اصحاب رکاب محتاج آب شدند آنحضرت سه مرتبه فرمود مردی باشد که آب بیارد هر مرتبه بجز حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام کسی جواب نداد آخر الامر بعد از حصول اجازت رسول صلعم مشک برگرفت و دران عدو در چاهی
بود که از غایت بُعد و تاریکی در روز روشن آب گرفتن محال مینمود پس از ان چاه در آمده مشک پر کرده
چون بالا آورد باد تند پدید شده آب ریخت مرتبه دیگر آب آورد باز باد تند آمده ریخت و این
امر سه مرتبه بوقوع آمد مرتبه چهارم آب گرفته بیرون آمد و بنمود چون پیش رسول صلعم آمده
قصه باز گفت فرمود یا اخی باد اول جبرئیل علیه السلام بود که با هزار فرشته ترا سلام کرد و بار دویم
میکائیل علیه السلام بود که با هزار ملک ترا سلام کرد و مرتبه سیوم اسرافیل علیه السلام بود که با هزار ملک
سلام کرد و ترا سه هزار منقبت گفتند و آب را بجهت آن سه بار ریختند که ترا آزمایند

که

از شجاعت بسیار نجوم غایت **مؤلف گوید** این قصه را ابو سفیان ثوری علیه الرحمة نیز باسانید صحیحه **منقبت**
هم در کتاب مذکور باسانید طویل از عبد الله بن ابی لیلی رحمة الله علیه مرویست که گفت روزی یک جنی بخدمت
حضرت رسول صلعم آمده عرض نمود که یا رسول الله یکی از اصحاب خود را بقوم ما فرست که ما را قرآن تعلیم کند سید المرسلین صلعم
حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه را فرمود که برو و شیخین و عثمان و ابوذر غفاری رضی الله عنهم را بگفت امیر صلعم
امر نمود و فرمود که باید که سخن نکنید که زبان دارد چون امام انس و جن با صحابه رسول ذو المنن روان شدند
بجای رسیدند که خار و خاک بمرتبه بود که گنجشک را در راه رفتن ممکن نبود پس اول ابوبکر بعد از آن عثمان
و ابوذر غفاری رضی و عمر بن الخطاب نفر نموده امیر صلعم پیش رفت سلام کرد در جواب سلام شنیدند چون امیر صلعم
پیش رفته سلام کرد یکبار از هر طرف عَلَیْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ بر آمد و خار و خاشاک نیز دور شده
تختی پدید آمد حضرت امیر المؤمنین صلعم بران تخت نشسته از نظر ما غایب شد صحابه مضطرب از کثرت مجتبی که امیر صلعم
دا نشسته متألم شده گفتند ای وای جنیان بردند علی را درین حین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قوم اجنا
برایشان تعلیم کرده بیرون آمده بخدمت رسول صلعم با صحابه کرام شتافت آنحضرت فرمود تکلم نمودید اگر
شما را منع کرده بودم گفتند یا رسول الله چون علی از چشم ما غایب شد و از مفارقت وی مکدر شده اندیشه
کردیم فرمود حق با اوست هر جا که باشد و او بغیر از خدا و رسول از هیچ کسی ترسی و هراسی نیست **منقبت**
هم در کتاب مذکور باسناد طویل از حضرت امام جعفر صادق صلوة الله علیه منقولست که روزی در
ایام محاربه صفین مالک اشتر در دل خود این اندیشه نموده که زهی که آیا قوت من بیشتر
باشد یا از امیر المؤمنین امیر صلعم بر ما فی الضمیر مالک مطلع شده دلدل در جولان آورده

بجانب ذی الکلاع حمیری که یکی از دشمنان رسول صلعم بود حمله کرده او را از زمین در ربود و بهوا انداخت
و بعد از فرود آمدن بذو الفقار دو نیمش ساخت چون مالک این نوع کشف و قوت و شجاعت معاینه کرد دربای
دلدل سر نهاده عذر خواست و توبه کرد که بعد ازین اینچنین اراده بخاطر نگذراند **منقبت** در حکایات خبری مکتوبست
نعره امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلم چون نعره شیر بود و حمله او چون حمله شیر و قوت وی زیاده از شیر کسی که
در خیبر از بنیاد کنده هر آینه اسد الله باشد منقولست که روزی گرگ را پای گرفته انداخت و شاخ او را از
پای دا شسته ذبح کرد اصحاب از رسول صلعم پرسیدند که حضرت امیر المؤمنین علی صلعم گرگ را ذبح کرده بخوریم یا نه
فرمود چه حاجت پرسیدنست آنچه علی ذبح کند حلال باشد **منقبت** در زهرة الریاض از عبد الله بن مسعود
مرویست که گفت روزی جبرئیل علیه السلام ذو الفقار را از بهشت نزد رسول صلعم آورده گفت حق تعالی ترا سلام میرساند
میگوید ای محمد برستی که یکی از بنی آدم را می بینم که مستحق و سزاوار است بنگاه داشتن ذو الفقار از جهت
ممارست جنگها و قطع حیات کافران که معاند اند و از دین بیرون شدگان آنحضرت صلعم گفت کیست آن حضرت امام
گفت کسی که متکفل قتل دختر ابلیس شود و دختر ابلیس در فلان وادیست رسول صلعم با اصحاب خود بدان وادی
رفته دختر ابلیس را دیدو در نهایت حسن و صورت و در پیش او آبی تیره رنگ در غایت سرعت و تیزی این سمر صلعم
شمشیر با بکر داده فرمود برو و این دختر را بکش ابوبکر روان شده چون با و رسید و دختر فریادی کرد که ابوبکر
از کثرت بیم باز گشت پس حضرت امیر المؤمنین صلعم با رسید المرسلین صلعم متوجه شده چون بنزدیک او رسید دختر
ابلیس علیهما اللعنه بدستور سابق فریاد و تلبیس بر آورد امیر صلعم او را مهیب داده سر از تنش بر داشته پیش آنحضرت صلعم
آورد پس حضرت مصطفی صلعم ذو الفقار را بحضرت مرتضی علیه السلام انعام فرمود چون امیر المؤمنین علیه السلام

ذوالفقار

ذو الفقار از خون پاک کرد چهار جابر هر قوم بود لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار آنحضرت صلعم بعد از ان هره مسطور
منتهج شده فرمود صاحب ذو الفقار علی بن ابی طالب است **غزل** ای گزیده مر خدا است یا امیر المؤمنین ٥
خواجه نفس مصطفی یا امیر المؤمنین ٥ گردنان دهر را آورده سرها زیر حکم ٥ بازوی زور آزمایت یا امیر المؤمنین ٥
تا زمان کان دریا سیها پرد در جوش سند ٥ روز بازار سخایت یا امیر المؤمنین ٥ از نسیم با نور فرزین شاید کرد با ٥
پیش خلق جانفزایت یا امیر المؤمنین ٥ مدح را شایسته ذات تو باید گفت و بس ٥ کیست کو مدح ثنایت یا امیر المؤمنین ٥
خاطر همچون تو در پیره خاطر کی کند ٥ وصف قدر کبریایت یا امیر المؤمنین ٥ ای همه بالاتبی عقل کل ابر راه ٥
زیر شادروان رایت یا امیر المؤمنین ٥ کر بدی بالاتر از عرش برین جای دگر ٥ کفتمی آنجاست جایت یا
امیر المؤمنین ٥ آنچه تو شایسته آنی زر روی عز و جاه ٥ کس نه اندر خور خدایت یا امیر المؤمنین ٥ ما همه بر در گه
لطفت گدائی میکنیم ٥ ای همه شاهان گدایت یا امیر المؤمنین ٥ آنچه عیسی مرده زنده کرد رمزی هم دو بس ٥
از لب معجز نمایت یا امیر المؤمنین **باب دهم در بیان فراست و کیاست حضرت
امیر المؤمنین و امام الاجمعین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام کرم الله وجهه وما یتعلق بها** در ملفوظات قدوة محققان مخدوم
جهانیان قدس سره مسطور است که در زمان با برهان خلفاء ثلاثه چهل چند مسئله است که حل آن جز بذات حضرت
امیر المؤمنین کرم الله وجهه صورت نیست بنابرین جز مؤلف اهتمام تمام نموده از جمله اعداد مذکوره چند مسئله از معتبر
انتخاب نموده درین مجموعه محموده ثبت گردانید از آنجمله چندی در باب خوارق مسطور گشت و تتمه درین
باب تحریر نموده می آید **منقبت** در ملفوظ مخدوم جهانیان مسطور است که با سانید صحیحه

ثبوت پیوسته که در زمان عمر بن الخطاب در دار الشرع دو نفر آمده دعوی میراث کرده هر یکی بدیگری میگفت
تو زاده پدر من نیستی و هیچ کدام را شاهدی بوجود نه عمر گفت در شرع شریف این معامله بی شاهد تنقیح نپذیرد آن
هر دو نفر گفتند ای عمر چون تو خلیفه زمانی پس هیچ بار در بارگاه آنجناب مستطاب تو پناه کجا بریم و درد
بکه آوریم خلیفه بعد از استماع این عرض بر سبیل تحیر سر بگریبان تفکر فرو برده مدت مدید مراقب بوده پس
بر آورده بعمار یاسر گفت ای عمار آنچه در شریعت بین دو جوان خطاب کردم هر کدام بر حق باشید
دو گواه پیدا کنید عمار رضی الله عنه گفت یا ابا حفص در چنین مسایل مشکل رجوع بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام باید
نمود زیرا که آنسرور صلعم اکثر خطاب بصحابه مستطاب خود کرده فرمودی اقضاکم علی والقضاء یحتاج
الی جمیع العلوم عمر گفت جزاک الله خیرا یا عمار آنچه مرا فراموش شده بود نیکو یاد من دادی باید که
این هر دو نفر را بملازمت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام برده صورت واقعه بعرض رسانی عمار گوید چون
نزدیک باب مدینه علم رسیدم پیش از آنکه مرا ببیند از درون خانه باواز بلند گفت یا عمار هر دو نفر را از دار
الشرع بیرگه من بیرسیم بعد از ساعتی آمده گفت کجایند آن هر دو جوان چون حاضر آوردند پس هر کدام را
جدا طلب نموده گفت راست بگوید پدر صلبی آن مرد که دعوی وراثت او میکنید از شما کیست هر دو
تن بر قول خود مصر و مقر بودند فرمود تربت پدر شما در کدام موضع است نشان دادند بعلی امر نمود که تربت او
بشگافته استخوانی بیار آورد پس حجام طلب نموده هر دو را فصد نمود خون هر یکی را در آوندی جدا گرفته استخوان را دو حصه
کرده در آوندها افکند و سر آوندها را فرمود تا بپوشند چون بعد از ساعتی کشودند خلایق بعین عیان معاینه
کردند که یک استخوان تمام خون را جذب کرده جزو عین گل شده بود و با استخوان دیگر

اصلا خون نکشید پس بجوان متقی گفت که تو فرزند صلبی او بودی البته خون ترا استخوانش جذب میکرد و
آنکه خونش را استخوان جذب نمود او هرگز در میراث با او شریک نیست حاضران چون این نوع واقعه غریب مشاهده کردند همه
بیکبار زبان بمدح و منقبت حضرت امیر المومنین حیدر علیه الصلوة والسلام کرم الله وجهه کشودند عمر هر دو دست مبارک
امیر را بوسیده و از فرط اخلاص آب در دیده گردانیده گفت یا ابا الحسن خدای تعالی عمر را بی تو در دنیا مداراد منقبت
هم در کتاب مذکور مسطور است که شخصی پیش اصحاب شکوه زن خود نموده گفت زن حامله شده عمر گفت گواه داری
گفت نه اما از اینجا میدانم که من همیشه از راه دبر جماع میکردم حالا بی شک البته او زنا کرده عمر حکم برجم زن فرمود
چون از دار الشرع برای کشتن بیرون آوردند در بین راه امیر المومنین کرم الله وجهه در راه بوی ملاقی شد
عورت فریاد بر آورده گفت یا امیر المومنین فریاد من رس که مرا بیگناه سنگسار میکنند حضرت امیر المومنین با ویش
امر کرده در دار الشرع آمده گفت یا ابا حفص در قضایا چرا بر سبیل تعجیل حکم میکنی تحقیق در باب قتل و رجم عمر گفت
یا ابا الحسن مدخول دبر زن حامله چون شود امیر علیه السلام گفت هر دو راه بیک مکان منتهی میشود و شاید قطره رحم افتاده
افتاده باشد اما باید آن مرد را که بزبان خود مدخل دبر اقرار نموده حد زنند تا عقوبت بقدر معاوضه بگردد
چرا که براه راست نرفته عمر گفت یا ابا الحسن بر این مرد چرا حد میزنی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام تبسم نموده
گفت که این احادیث از آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم نشنیده که گفت من دخل امرأته
فی الدبر اکبه الله فی النار یعنی هر که نزدیکی کند با زن خود از راه دبر
پس خدای تعالی او را نگون سار در آتش دوزخ افکند و نیز فرموده من دخل امرأته
فی الدبر لعنه الله یوم القیامة وهو انتن من الجیفة یعنی هر که با زن خود

دخول کند در راه پس او لعنه الله است رو اورا حق سبحانه و تعالی روز قیامت و او گندیده تر از مردار باشد چون خلیفه زمان
اینچنین موعظه از حضرت امیر المومنین علیه السلام استماع نمود گفت صدقت یا ابا الحسن خدای تعالی عمر را لحظه
بی تو در دنیا ندارد بعد از بیان این قضیه مخدوم جهانیان گفت از اینجا لازم نیاید که دبر هم حرث باشد حرث
همان قبل است مثلا اگر دانه بر کوهی یا بر زمین خراب بیفکند تخم فنا شود و برومند نباشد لیکن از آنست
نام کنند بنابرین قول حضرت امیر المومنین علیه السلام مناقض قرآن مجید نباشد که فاتوا حرثکم انی شئتم منقبت
در لطایف الطوایف مسطور است که در صحاح اخبار بتواتر ایراد یافته که روزی سید کاینات علیه افضل
الصلوة واکمل التحیات با صحاب مستطاب خود خرما تناول میفرمود و بر سبیل مطایبه هستهای خرما را در حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام میگذاشت و بموجب اشارت آنسرور صلعم صحابه نیز متابعت می نمودند بعد از فراغ تناول روی
بسوی صحابه کرده پرسید در میان ما خرما اکثر که خورده گفتند یا سید المرسلین من کثر نواته فهو
اکول یعنی هر کسی که استه بسیار بود او بسیار خورده است حضرت امیر المومنین در جواب من اکل
مع النواة فهو اکول یعنی نه چنین است بلکه هر کس هسته خورده بیشتر خورده انگاه آنسرور صلعم فرموده
از برادر من سخن را پیش بردن زیرا که من مدینه علمم داود در آن مدینه منقبت هم در کتاب مذکور
از کشف الغمه منقولست که روزی ابو بکر و عمر بن الخطاب و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بر منوال سیر همراه
میرفتند چون شخص طویل بود در میان ایشان امیر گفتند علی انت بیننا کالنون فی لنا یعنی
ای علی تو در میان ما مانند نونی در لنا امیر المومنین علیه السلام در جواب گفت لولا انا بینکما لکنتما لا
یعنی اگر من در میان شما نباشم هر دو لا باشید منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی

ده منافق بر سبیل امتحان پیش حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده یکی از آنها گفت یا امیر المومنین این شخص امانت
رساینده زیرا که میگوید شب بمادرت محتلم شده ام در شرع حکم تقریر او چیست فرمود او را در آفتاب استاده
کن و بر سایه او دره بزن منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی جهودی بر سبیل تعرض حضرت
امیر المومنین علیه السلام را گفت هنوز پیغمبر شما را دفن نکرده بودند که در میان شما اختلاف پیدا شد امیر علیه السلام گفت اختلافی که
میان ما پیدا شد در یک مسئله بود اما هنوز پایهای شما از نیل خشک نشده که بپیغمبر خود را گفتند اجعل لنا الها کما
لهم آلهة یعنی برای ما خدای پیدا کن همچنانکه بت پرستان را خدایانند جهود منفعل شده از تعرض
خود پشیمان گشت منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که روزی حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه
باصحاب خود فرمود من هرگز در حق هیچ کس نه نیکی کرده ام و نه بدی گفتند یا امیر المومنین بگفته این
کلمه نبیسیم رحمت نموده بیان کن فرمود هر که در حق کسی نیکی میکند جزای آن نیکی هم بوی باز میگردد
پس تحقیق در حق خود نیکی کرده باشد و هر که در حق کسی بدی کند سزای آن بدی هم بوی باز میگردد
پس تحقیق در حق خود بدی کرده باشد کما قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره منقبت در صدوق حاکم و صواعق محرقه بروایت ابو بکر مسطور است
که در زمان سید کاینات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات گاوی خری را کشت صاحب خر و گاو
بخدمت رسول صلعم آمده صورت واقعه معروض داشتند آنسرور صلعم روی بسوی اصحاب کرده
فرمود حکم کنید درین قضیه صحابه بی اختلاف گفتند یا رسول الله بر صاحب خر تکلیف است
بر بهایم اگر بهیمه بهیمه را کشته باشد در شرع جبری بر وی لازم نیاید پس روی

بسوی امیر علیه السلام کرده فرمود یا اخی تو چه حکم میکنی درین واقعه امیر علیه السلام گفت هر دو گشاده بودند یا یکی
گشاده و دیگری بسته هر دو نفر گفتند خر بسته بود و گاو گشاده و صاحبش همراه امیر علیه السلام گفت تاوان
خر بر صاحب گاو است پس قبول کرد رسول صلعم حکم حضرت علی ع را مداری کردند شنیدی قضای او را
مولف گوید در حسن الکبار چنین می آرد که بعد از ان آنسرور صلعم دست بجانب آسمان بر
آورده گفت الحمد لله شخصی را وصی من کردی که عقل کامل دارد در طریقی که انبیا در مرافعات شرعیه
حکم کرده اند میکند **حکایت** هم در حسن الکبار مسطور است که در زمان عمر الخطاب جوانی میگفت
خداوندا عدالت میان من و مادر من که در حق من ظلم میکند چون عمر بشنید گفت ای جوان
چرا در حق مادر خود دعای بدی میکنی گفت ای عمر نه ماه در شکم داشته و دو سال شیر داده
اکنون میگوید تو فرزند من نیستی گفت در چه جاست گفت در فلان محله کس بطلبش فرستاد
عورت با چهار برادر و چهل گواه حاضر آمد عمر گفت ای عورت این جوان میگوید تو مادر حقیقی
او ئی و بنابر غرضی نفی فرزندیش میکنی گفت بخدا دروغ میگوید من اصلا او را نمی شناسم او میخواهد
برادر قبیله من رسوا کند زیرا که من هرگز نزاییده ام و قیمت شوهرم مرده و من بر سبیل تجارت
درین شهر آمده ام خلیفه گفت گواهی داری گفت این مردم که همراه من اند گواه اند چهل کس گواهی دادند
که این عورت راست میگوید خلیفه بر سر غضب آمده گفت این جوان مفتری را بزندان برید اتفاقاً حضرت امیر المومنین
علی ع در راه ملاقی شد جوان فریاد بر آورد که ای حلال مشکلات بفریاد من رس که در حق من ستم میشود و قصه را
بر سبیل التفصیل بیان نمود حضرت امیر المومنین فرمود این جوان را بر گردانید بدار الشرع برید که من نیز
میرسم بعد از ساعتی آمده گفت یا ابا حفص رخصت هست که در بارهٔ این جوان و عورت حکمی
کنم

کنم که رضای خدای تعالی در آن باشد عمر گفت چون رخصت نباشد یا ابا الحسن که من بارها از رسول صلعم
شنیده ام که میفرمود اعلم و اقضای شما علی بن ابی طالب است پس گفت ای عورت تو مادر این جوان
نیستی گفت نه فرمود مرا والی خود میکنی گفت کردم آنگاه بقنبر رض گفت چهارصد درهم بیار که در صداق
و مهر این عورت داده باین جوان عقد میکنم چون مبلغ مذکور آمد گفت زر در من جوان بریز که من این عورت را
بمهر چهارصد درهم باو عقد کردم حضار مجلس گواه باشید یا جوان گفت دست عورت را گرفته در درون خانه رو
وقتی بیرون بیا که آثار رجاع از تو ظاهر شود جوان باضطراب تمام گفت یا امیر المومنین از من این کار
نیاید امیر ع فرمود آنچه من بگویم بکن جوان دست عورت گرفته بدرون خانه شد عورت فریاد بر آورد
گفت واویلاه یا امیر المومنین مرا در پیش خدا و خلق فضیحت مکن که این جوان فرزند حقیقی منست چگونه شوهر
خود سازم لیکن برادران من مرا برین آورده باعث بودند که او را از پیش خود دور کن و اگر نه دعوی
میراث پدر خواهد کرد اکنون توبه کردم پس امیر ع گواهان را فرمود حد زدند دست پسر را گرفته بدست مادر داده
بسیار گریه کرد و بجانب خود برد پس عمر از روی انصاف گفت لولا علی لهلک عمر **حکایت** هم در کتاب مذکور مسطور است که
مردی پیش عمر بن الخطاب آمده گفت از حق بیزارم و فتنه را دوست میدارم و نادیده گواهی میدهم مرده را امام
میسازم و مرغ بسمل نخورم عمر بحکم نحن نحکم بالظاهر گفت شخصی که باین گونه از ایم موصوف باشد درستی
که او واجب القتل است باتفاق صحابه امر بقتلش نمود چون این خبر بسمع حضرت امیر المومنین حیدر رسید فرمود
تا آمدن من نگاه دارید پس از آن بدار الشرع شریف آمده گفت یا ابا حفص این مرد صادق القول است چون بکشتن او امر کرده
اگر گفت از حق بیزارم آن مرد است الموت حق و اگر گفته فتنه را دوست میدارم فرزند

و مال را دوست میدارد و این هر دو بحکم نص قطعی فتنه اند کما قال الله تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة
و اگر گفته نادیده گواهی میدهم ذات حق سبحانه و تعالی را هیچ کس بچشم سر ندیده و همه بوحدانیت او گواهی میدهند
و قرآن مجید امام کاینات است و ذی حیات نیست و مرغ بسمل میت است و همه میخورند بعد از استماع این مقالات
عمر از راه انصاف بر پای خود ایستاده باواز بلند گفت ای مسلمانان گواه باشید لولا علی لهلک عمر اگر حضرت علی مرتضی
ع نبودی هر آینه عمر هلاک میشد **حکایت** هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب خواجه بازرگانی
بود و نعمت و مال را بحکم کل نفس ذائقة الموت آن خواجه در پیش متوفی شد سه وارث از ان پسری
ماند بس ربک غلامی سفید پوست و چهار غلام دیگر و کنیزان و ضیاع و عقار بسیار ماند بعد از چند روز میان پسر
خواجه و غلام سفید پوست مناقشه نفس است پس غلام بزدن گرفت غلام بدار الشرع رفته گفت یا عمر من پسر حقیقی
فلان خواجه ام که بجهت حق پیوسته و بقدری از وی گذشته غلامی دارم که دست بر من دراز کرده با پدر
من رسیده عمر گفت شاهد و گواه غلام را حاضر کن گفت پدر من برسم تجارت درین شهر آمده بود و با من رفیقی ندارم
اگر امر شود چند غلامی که با پدر همراه بودند بادای شهادت بیارم خلیفه گفت خوش باشد پس آمده بغلامان گفت
اگر شما گواهی دهید که من مخدوم زاده شما ام همه شما را آزاد کنم از چهار غلام مذکور دو نفر قبول این معنی نموده
بدار الشرع آمده گواهی دادند خلیفه فرمود آن پسر را حاضر کنند افلح غلام خلیفه او را حاضر آورد خلیفه فرمود ای
غلام تو مملوک فلان خواجه بازرگانی گفت لا بلکه فرزند صلبی اویم و غیر ازین غلام مدعی چهار غلام دیگر شاهد دارم اگر
امر شود که حاضر سازم چون رفته غلامان مشورت کردند گفتند ما گواهی میدهیم که تو مخدوم زاده مائی و مدعی تو
زر خرید پدر تست پس هر چهار غلام پیش خلیفه آمده و دو غلامی که قبل ازین گواهی دروغ داده
بودند

بودند بر عهد لا خیر فی العبید واثق شده مردود و غلام مدال بانگ گفتند این کودک مخدوم زاده ماست و این
سه غلام که یکی مدعی است و دو شاهد او کاذب و حرام نمک اند در حقیقت حال این جماعه هیچ یکی از مهاجر و انصار اطلاع
نداشت چون از هر دو طرف گواهان گذشتند عمر بن الخطاب روی بسوی حاضرین کرده گفت ای مسلمانان
کسی درین قضیه حکم فرماید و این عقده مشکل را چگونه بگشاید گاهی که بشکافد بر سد ترک خلافت کنم ازین تهمت که این
امر لیست بوقت حضور درین اثنا سلمان فارسی گفت یا ابا حفص درین طور وقت مشکل بحضرت امیر المومنین علی ع
رجوع باید نمود که بمضمون برهان معجز بیان فرموده که حق سبحانه و تعالی حکمت را بده جزو قسمت کرده نه جزو بعلی
بن ابی طالب ع داده و یک جزو باقی بر خلایق پس ابن عباس رض گفت والله او در جزو دهم هم با ما شریک و از همه فایق
عمر بن الخطاب گفت جزاک الله خیرا راست گفتید که من آنچه از فضایل و مناقب ابو الحسن از آنسرور ع شنیده ام اگر
در معرض تقریر آرم مردم او را پرستند چنانچه نصاری عیسی را پس گفت ای سلمان برو حضرت علی بن ابی طالب
را بموجب التماس من حاضر ساز که حل این قضیه نماید سلمان رض بدر حجرهٔ منورهٔ حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب شادان در آمد امیر ع گفت ای سلمان از تو عجب است که بعد از فوت رسول ص
شادانی سلمان بسیار گریسته گفت یا امیر المومنین خوش وقتی من از مشاهدهٔ لقای روح افزای تست
بخدا که هر گاه ترا می بینم گویا آنسرور ع را ملازمت میکنم امیر ع فرمود موجب آمدن تو چه شد گفت چنین
واقعه در میان آمده و از حل مشکل آن بعجز و قصور معترف شدند اگر این نوع دقایق حل نشود
اهل کتاب زبان طعن بر اهل اسلام گشایند حضرت امیر المومنین ع در دار الشرع آمده فرمود که حاضر کنید
آن دو کس که با هم مناقشه دارند چون حاضر آوردند بقنبر فرمود این هر دو نفر را برده در آن را

از دریچه مسجد بیرون کرده نشان قبر رضی الله عنه بفرموده قیام نمود پس بیست قبر شمشیر داده فرمود بزدن
گردن غلام را بمجرد علم کردن شمشیر غلام سر خود عقب کشید و پس برگشته نزد بیست برحضار یقین شد که غلام
کیست و آن غلام نیز بکذب خود اعتراف نموده به شدت خلیفه زبان بمدح و منقبت حضرت امیرالمؤمنین ع
کشوده گفت لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ منقبت هم در کتاب مذکور از سلمان فارسی و عمار یاسر رضی الله
عنهما روایت کرده در زمان عمر بن الخطاب خواجه بود صاحب جاه و در رایت غلام و در شبستان داد مرض موت چنین
وصیت کرد که یک غلام دختر با عقد و جنس ضیاع و عقار حواله کنند و یکی هزار دینار داده آزاد کنند و یکی را گردن
زنند چون خواجه فوت کرد هر سه غلام باهم در قضا دعوی دختر و مال بکنند و معلوم نمی شد که کدام
یکی را دختر باید داد و کدام را آزاد باید کرد و کدام واجب القتل است بنابرین دختر خواجه متوفی هر سه
غلام بدار الشرع آمده صورت حال بخلیفه زمان بیان نمود خلیفه با جمله اصحاب در فیصل این واقعه فکرها
کردند آنچه موافق شرع شریف باشد بر خاطر هیچ کدام عبور نکرد لاجرم قرار بدان دادند
که نزد رضی لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا و قایل سَلُونِي مَا دُونَ الْعَرْش
رفته التماس حل این قضیه نمایند پس خلیفه با جمعی از صحابه عظام کرام پیش حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه
آمده صورت حال بیان نمودند امیر ع بدار الشرع حاضر شده فرمود تا آن سه غلام را آوردند پس کاردی بدست یک غلام
داده فرمود در سر قبر خواجه خود رفته قبر نبش اختلاف کرده سر او بریده بیار در آن غلام خیر انجام بی تامل گفت ای امیر
حاشا که از من این نوع بی ادبی شود پس روی به غلام دیگر نمود و کارد بدست دیگری داد همان فرمود او
نیز چند قدمی رفته راه با خود اندیشه کرد که چگونه روا باشد که قبر ولی نعمت و مخدوم خود را نبش کنم
برگشته آمد عذری که غلام اول کرده بود نمود پس کارد بغلام سیوم داده فرمود چون او کارد گرفته بی اراده رفت حضرت

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین کرم الله وجهه یکی را فرمود تا او برود از عقب او اگر بنبش شروع در کندن قبر کند بگذارد که کندن
قبر ضرورت نیست چون غلام حرام نمک اکثر کار فرموده بکندن قبر مقید شد شخصی که همراه بود مانع آمده
بدار الشرع آورده حقیقت و قصه معروض داشت حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود غلامی که رعایت حقوق خواجه را منظور
نظر داشته کارد بدست نگرفت دختر را با مال به او دهند و آنکه از راه برگشته آمد هزار دینار با او داده آزاد کنند و آنکه
بنابش قبر جرات نمود بموجب وصیت خواجه واجب القتل است چون مقرر شد که غلام حرام نمک است امیر ع
فرمود خواجه متوفی را درین دو غلام هر دو ان کرد اما بحکم شرع قتل این غلام مرا ان تجویز نمود او ولی آنکه
در خدمت غلامی که عقد دختر با و مقرر شده بوده باشد که این نیز قایم مقام قتل است الغرض موده خلیفه زمان همچنان مقرر
داشته در میان دو ابروی حضرت امیر ع بوسه داده گفت یا ابا الحسن حق تعالی عمر را بی تو در دنیا مگذارد و خلا تو چون این
نوع فراست معاینه کرد زمره جمل بمدح و منقبت حضرت امیر ع زبان کشوده گفتند صدق رسول الله آنچه در شأن حضرت
امیرالمؤمنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع فرموده منقبت هم در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه مرویست که فرمود یکی را در زمان ابوبکر آوردند که خمر خورده بود و ابوبکر از وی پرسید او اقرار نموده
گفت حرمت خمر موجب نص بر من ظاهر نشده بود و اکنون ای خلیفه زمان مثل تو بادیه نشینم که دین بکتب
نتوم حاضرین گفتند عذر است که میگوید سزاوار تنبیه است و مقرر شد که آنچه حد خمر بود بر وی اجرا کنند
پس آن شخص نزد حضرت امیرالمؤمنین علی ع رفته گفت یا امیرالمؤمنین من اصلا ازین معنی خبر نداشتم
که خمر حرام است و نمیخواهند حد خمر بر من زنند حضرت امیرالمؤمنین ع بخلیفه عهد گفته فرستاد
که همراه این مرد یکی را ببینید که در میان مهاجر و انصار گردانیده بگویند که از کسی آیه تحریم

خمر استماع نموده ار شنیده باشد بدرستی که حد خمر برین مرد بزنند و اگر نه هیچ لازم نیاید چون او را گردانیدند
هیچ یکی گفت که آیه تحریم خمر بر او خوانده باشد پس مقرر شد که بر او هیچ لازم نیاید منقبت هم در کتاب مذکور مسطور
است که در زمان عمر بن الخطاب طفلی متولد شد که دو بطن و دو سر و دو بینی و دو دهن و چهار چشم و چهار
دست داشت اما در اعضا اسفلی یکی و زیادتی نداشته بود و بعد از چندی روز از تولدش پدر او که از تجاران
بود فوت شد پس از دفن و عزا در میان وارثان اختلاف شد در این که این طفل را حصه میرسد یا یک حصه
بعد از گفتگوی بسیار بدار الشرع آمده صورت حال بخدمت خلیفه عمر معروض داشتند خلیفه تامل
یکی از اصحاب گفت این مجمع را بدین بحث بلا زحمت حضرت علی بن ابی طالب ع برده مشکل حل این مسئله
غریب کن چون بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمده صورت حال معروض داشتند امیر ع بی تفکر
و تامل فرموده وقتی که این طفل خواب کند ملاحظه این معنی کنید اگر یکی در خواب است و یکی بیدار است هر دو
در خواب اند و یا یکی خاموش است و یکی در گریه یا هر دو بیک دیگر بیند اگر چنانچه در آن و حد بخواب و بگریند
پس تحقیق بدانید یک شخص است که باین صورت جلوه گر شده و اگر یکی در خواب و یکی بیدار و یکی در گریه و یکی
خاموش بود پس بدانید که دو کس اند چون ملاحظه نمودند ثبوت پیوست که یک شخص بود منقبت هم در کتاب
مذکور از قاضی شریح رضا که در زمان خلافت صورت حضرت امیر ع منصب قضا داشت منقولست که
گفت روزی در کوفه نشسته بودم که یک طفل آمده گفت ای قاضی مسلمانان من آلت مردی و زنی دارم
چنانکه این طفل پسر من و این شوهر من است کنون شهوت مردی بر من غالب شده میخواهم زنی کنم
درین باب چه میفرمائی راوی گوید من چون درین مسئله فرو ماندم او را بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع بردم

۱۹۱

او اموال خود عرض کرده امیر قصاب را طلب نموده فرمود استخوانهای پهلوی وی بشمار چون شمرد جانب راستش
هشت عدد بود و جانب چپ هفت فرمود ای شخص تو مردی نه زن هر یک عدد چادر بر سر بکیر و در میان زنان
مرو که محرمی منقبت هم در کتاب مذکور مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب دو مرد متاهل هم خانه مسافر شدند
و زنان ایشان در یک خانه میبودند زن یکی حامله بود و زن دیگری فرزند بکمال رسیده قضای خدا
بکماهه فوت شد و چون زن حامله را وضع حمل شد آن زن پسر مرده نزایی که زاییده بود از راه حسد
گفت اگر پسر خود را بمن بسپاری هم موجب اطمینان خاطر من شود و تو هم از محنت شیر دادن خلاصی یابی
چون هر دو عورت را میان یکدیگر محبت بود والده پسر گفت خوش باشد بعد از چندی چون پسر او انس گرفت
بمقتضای بشریت روزی میان آن دو زن نزاع شده در پسر از وی طلب نمود داد او گفت پسر شده
را طلب میکنی و اگر فرزند تو میبود من چرا شیر میدادم و شیر تو چون خشک میشد در پسر گفت
لَا تَسْتَحْيِي مِنَ اللّٰهِ یعنی شرم نداری از خدای او نیز بجادر پسر لَا تَسْتَحْيِي مِنَ اللّٰهِ میگفت تا مآل
الکه بعد از گفتگوی بسیار این قضیه پیش عمر بن الخطاب آوردند عمر بعد از استماع و اطلاع گفت حلال
این نوع مشکل حضرت امیرالمؤمنین مرتضی علی است پس مکتوبی باین مضمون بیمون نوشته که اگر
جناب امیرالمؤمنین بدار الشرع حاضر آید تشریف قدوم فرموده گردش موجب مشرف شدن بر فامیت
است شتافتن را حضرت امیرالمؤمنین ع بعد از مطالعه مکتوب چون نسیم
بهشت یک جانب مسجد عمر بن الخطاب روان شد چون بر در مسجد رسید خلیفه
زمان با جمعی که در آن مکان حاضر بودند باستقبال متوجه شده حضرت امیرالمؤمنین ع

را بسجد در آورد و امیر علیه السلام دو کاسه را از آب نموده بقنبر فرمود کاردی حاضر ساز قنبر امتثال نموده قیام نمود امیر علیه السلام فرمود که
این پسر را دو پاره کرده نصفی با این زن میدهم و نصفی با آن تا این خرخشه برطرف شود زنی که والده
رضاعی پسر بود با همنفسی ضادار و عورتی که والده حقیقی پسر بود خاک بر سر افکنده گریه و الحاح آغاز نمود گفت
یا امیرالمؤمنین من گواهی میدهم که این پسر از آن عورت است اما دو پاره مکنید هر جا باشد زنده باشد امیر علیه السلام
فرمود ای عورت این طفل بحقیقت پسر تست بگیر و برو و عمر بن خطاب گفت یا اباالحسن چگونه توان بیقین دانستن
نمود که بالفعل او با خود دو گواه عادل دارد یکی شیر دوم طفل با وی راست امیر علیه السلام فرمود یا اباحفص این
در کمال ظهور است که مهر مادری نمیگذارد که راضی بدو پاره کردن شود و آنکه فرزند او نیست او را از آن
طفل چه غم است پس عمر آفرین بر فراست حضرت امیر علیه السلام کرده گفت بدرستی که راست گفتی ای ابوالحسن الله تعالی
با تو هست هر جا که باشی و نیز آن زن که بکذب دعوی فرزند میکرد چون این نوع فراست مشاهده کرد معترف
بکذب خود شده گفت راست فرمودی ای شیر یزدان و امیر مومنان پس امیر علیه السلام در میان آن دو زن
صلح فرمود و هر دو بمدح و منقبت شاه اولیا و سرور اصفیا علیه التحیة والثنا گفته بمنزل خود رفتند و تا آن مادر
پسر در قید حیات بود شکرگذاری احسان امیر علیه السلام مینمود و میگفت این پسر غلام علی است مولف گوید
نقل مذکور مجملی در کتاب لطایف الطوایف نیز مسطور است منقبت در کتاب مستطاب لطایف الطوایف
مسطور است که در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه دو مرد مسلمان بهم نشسته یکی پنج نان
از جیب خود بیرون آورد و دیگری سه نان چون خواستند تناول نمایند درین حین شخصی آمده با ایشان شریک شد
بعد از فراغ اکل آن مرد هشت درهم در میان نهاده رفت در تقسیم آن دراهم هر دو در منازعه شدند صاحب پنج نان
میگفت

میگفت پنج نان را پنج درهم از آن منست و سه درهم از آن تو و صاحب سه نان میگفت چون این
دراهم از غیب رسیده در تقسیم برابریم المقصود بحث کنان پیش قاضی شریح
آمده صورت حال باز نمودند قاضی بصاحب سه نان گفت آنچه صاحب پنج نان
میگوید قریب الفهم است باید که بدان عمل کنی او گفت پیش حضرت امیرالمؤمنین
روم تسلی من نمی شود پس بخدمت امیر علیه السلام آمده صورت واقعه معروض داشتند
امیر علیه السلام صاحب پنج نان را گفت تو با این مرد برضای خود سه درهم میدهی گفت بلی
پس بصاحب سه نان گفت درین باب زیاده برین مبالغه مکن بگیر و برو
او گفت یا امیرالمؤمنین عدل کن امیر علیه السلام فرمود چون معامله بنهایت قلیل بود
و او از حق خود بتو چیزی میداد خوشت نیامد که درین معامله عود کنیم اما چون
تو خود با عنی عدل آنست که یک درهم از آن تست و هفت درهم از آن صاحب
پنج نان زیرا که هر گاه تقسیم کرد که میان این سه نفر کدام کسی بیشتر
خورده او گفت در خوردن ما هر سه مساوی بودیم پس فرمود هشت نان را
که سه پاره کنیم بیست و چهار پاره میشود بنابرین یک پاره از سه نان تو خورده
هفت پاره از صاحب پنج نان باید که هفت درهم ازین مرد بشد و یک درهم
از تو حضار مجلس فردوس آئین گفتند صدقت یا امیرالمؤمنین و او نیز معترف
بنادانی خود گشته یک درهم قبول نمود آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود الحمد لله

که در زمان علی علیه السلام حق سبحانه و تعالی روا نداشت که یک ذره ظلم بر کسی شود

باب یازدهم در بیان خلافت صوری و معنوی امام علی الاطلاق و خلیفه باستحقاق اسد الله الغالب حضرت امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام کرم الله وجهه و ما یتعلق بها

بر ارباب دانش و اصحاب بینش مبین و مبرهن است که میان اهل تشیع و تسنن
در خلافت طریقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بموجب خرقه معراج از سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم رسیده اتفاق است چنانچه در خطبه کتاب شرح این واقعه بتفصیل
مسطور گشته و در زمان خلافت شریعت اختلاف است علمای امامیه بحکم نص قطعی
بر آنند که از اوان نزول آیه کریمه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
بلاواسطه قایم مقام و نایب مناب سید المرسلین است چنانچه هارون در حین
حیات موسی علیه السلام و چون شان نزول آیه مذکوره در باب آیات مرقوم گشته بنابرین
حاجت تکرار نیست و نیز بموجب حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه که آنسرور صلی الله
علیه و آله و سلم در سال دهم هجرت هنگام مراجعت حجة الوداع بمقتضی فرمان واجب
الاذعان یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در موضع غدیر خم
بتاریخ

بتاریخ هژدهم شهر ذی الحجه الحرام بر منبر برآمده در حضور صد و بیست و چهار هزار کس
بزبان معجز بیان فرموده امیر را پادشاه اسلام و خلیفه و جانشین خیر الانام
علیهما الصلوة والسلام و سبب ورود حدیث مذکور علی سبیل الاجمال والتفصیل
و اکثری از کتب معتبره مثل صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی و ابن
ماجه و ابن کواکه این شش صحیح را علمای فریقین صحاح سته خوانند و مشکوة
و مصابیح و مسند احمد ابن حنبل و صحیح واقدی و بیهقی و کشاف زمخشری
و اسباب نزول واحدی و نزل الابرار و وسیلة المتعبدین و اعلام
الوری و حلیة الاولیا و فردوس الاخبار و معانی الاخبار و کفایة الطالب و صواعق
محرقه و موازات و دستور الحقایق و هدایة السعدا و مقصد اقصی و ترجمه مستقصی
و کشف الغمه و مناقب خطیب خوارزم و مناقب حافظ ابن مردویه و سفینه کامل و
ربیع الابرار و در اکثری از تفاسیر مثل تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
و تفسیر ثعلبی و قطبی و فخر رازی و در نسخ معتبره تواریخ مثل تاریخ طبری و
روضة الاحباب و روضة الصفا و تاریخ حافظ ابرو و گزیده و معارج النبوة
و حبیب السیر و غیره چنین مرقوم گشته که چون سید کاینات علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات عزم ادای مناسک حج جزم کرد بقبایل عرب پیغام فرستاد که هر کس
داعیه حج دارد همراه بیاید و چون خلق بسیار از اطراف و اکناف بلاد مجتمع گشتند

روز دوشنبه بیست و پنجم ذی قعده غسل نموده فرق همایون را شانه کرده و روغن
مشکبوی مالیده بدن مبارک را از اثواب محیط مجرد کرده ازاره پوشیده و تطیب ساخته
در مسجد مدینه نماز ظهر گذارده بذو الحلیفه تشریف برده نماز عصر در آن منزل قصر کرده
و شتران هدی را اشعار و تقلید نموده بناجیة بن جندب اسلمی سپرد و در آن
سفر سیدة النسا فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا و تمامی امهات مومنین
همراه بودند و بروایتی صد و چهارده هزار و بقولی صد و بیست و چهار هزار کس در
رکاب حضرت رسالت مآب استسعاد یافته زبان تلبیه گشودند بعد از
قطع منازل و طی مراحل شب یکشنبه چهارم ذی الحجه ذی طوی از فر
نزول سرور انبیا غیرت سپهر خضرا گشت و آن سرور صلی الله علیه وسلم صبح
روز یکشنبه در آن منزل فیوض نازل بادای نماز پیشین قیام نموده
از طرف اعلی مکه در آمده بمسجد الحرام تشریف برده شرایط زیارت
رکن و مقام بجای آورد و استلام حجر الاسود نموده در میان صفا
و مروه بسبیل معهود سعی فرمود آنگاه فرمان داد که هر کس هدی همراه
ندارد از احرام بیرون آمده حلال گردد و در روز ترویه در حین توجه
بمنا احرام حج بندد و هر کس هدی همراه داشته باشد تا روز نحر بر
بر احرام خود ثابت باشد سیدة النسا و امهات مومنین رضی الله عنهن
چون

چون هدی همراه نیاورده بودند از احرام بیرون آمدند درین اثنا
حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلم از یمن رسیده شتری
چند که بنیت هدی حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوة
همراه داشت بنظر انور گذرانید آنسرور صلعم پرسید یا اخی چون احرام
بستی چه نیت کردی جواب داد که گفتم بار خدایا بهمان نیت
احرام بستم که رسول تو بسته خیر الانام فرمود من احرام حج بسته ام
و هدی با خود آورده تو نیز بر احرام خود ثابت باش و در هدی شریک
من شو و در صحاح اخبار بتواتر ایراد یافته که سید المرسلین صلعم
روز یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و شب پنجشنبه
در مکه توقف نموده روز پنجشنبه هشتم ذی الحجه با طوایف برایا
بمنا تشریف برد و شب در آن مقام بوده روز دیگر بعد از
ادای نماز بامداد قبل از طلوع متوجه عرفات گشت
و پس از وصول بعرفات و زوال آفتاب از وسط آسمان بر راحله
خود نشسته ببطن وادی رفت و همچنان سواره خطبه
در غایت فصاحت و بلاغت مشتمل بر بعضی از احکام شریعت

و محتوی بر اصناف موعظه و نصیحت از زبان وحی بیان جاری
گردانید و نماز ظهر و عصر بیک اذان و دو اقامت بگذارد آنگاه رو بقبله
دعا آورده در آن باب مبالغه فرمود چون آفتاب میل بمنزل
غروب نموده آن مهر سپهر نبوت از عرفات بمزدلفه شتافته
نماز مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت ادا فرمود و آن شب در آن
مقام بود و نماز بامداد اول وقت گذارد و روان شد چون بجمرة
العقبه رسید هفت سنگ ریزه بینداخت و درین روز نیز در
منا خطبهٔ بلیغه خواند و آنچه در روز عرفه از احکام فرموده
بود اعاده نمود و پس بقربانگاه شتافته از جمله شتران قربانی
با آنچه حضرت امیر المومنین ع از یمن آورده بود بصد میرسید شصت
و سه راس بدست مبارک خود قربان کرد و بقیه را بحضرت امیر ع فرمود
آنگاه سر مبارک تراشیده موی همایون میان اصحاب قسمت
فرمود و گفت از هر شتری قطعهٔ گوشت در یک دیگ پخته بیارند
چون پخته آوردند از آن گوشت و شوربا باتفاق حضرت امیر المومنین
تناول فرمود و بعد از آن سوار شده بمکه تشریف برده طواف
خانه

خانه کرد و بر سر چاه زمزم رفته آب طلبیده بیاشامید پس روز
شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه در منا اقامت فرمود
آخر روز سه شنبه بموضع ابطح تشریف برد و سحر چهارشنبه
بمکه رفت و پیش از طلوع طواف وداع نموده متوجه مدینه
گشته طی مسافت میفرمود تا بمنزل غدیر خم که در نواحی
جحفه است رسید و در کشف الغمه مسطور است که با وجود
قلت آب و علف در آن منزل از برای آن نزول فرمود
که قبل ازین بحسب وحی سماوی مامور شده بود که حضرت
امیر المومنین ع را بخلافت خویش نصب فرماید و اظهار
این صورت را جهت دریافت وقتی که از اختلافها مامون
باشد در تاخیر و تعویق انداخته بود چون دانست که ازینجا و ز
آن مکان طوایف انسان از موکب همایون جدا شده
بمنازل خود خواهند رفت و ارادهٔ ازلی مقتضی آن بود
که تمامی آن مردم از امامت شاه ولایت وقوف یابند

این آیه کریمه نازل که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس یعنی ای رسول برسان چیزی
که نازل شد بسوی تو از پروردگار تو واگر چنین نکنی پس
نرسانده باشی رسالت او را و حال آنکه خدای تعالی
نگاه میدارد ترا از شر مردمان المقصود چون بنابر
مدلول آیه مذکوره وجوب نصب حضرت امیر المومنین ع
بخلافت تحقق انجامید آنسرور صلعم دران موضع منزل گزیده
فرمودند تا سایه بعضی از درختان را صف داده پالان های
شتران را جمع کرده بر یکدیگر نهادند و بلال حسب الفرموده
ندا کرد چون خلایق مجتمع گشتند سید کاینات
علیه افضل الصلوة بر پالانها برآمد و حضرت
علی مرتضی علیه التحیة والثنا نیز حسب الفرموده بالا رفته
بریمین

بریمین سید المرسلین صلعم ایستاده و آن سرور صلعم بعد از
ادای حمد و ثنای باری تعالی از انتقال خود
بعالم بقا مردم را آگاه گردانید و فرمود من در میان
شما دو چیز میگذارم که یکی از دیگری بزرگتر است
اگر دست دران زنند هرگز گمراه نشوید آن دو ذکر
گران، یکی قرآن و اهل بیت من اند و این هر دو از
یکدیگر مفارقت نخواهند گزید تا بر لب حوض کوثر بمن
رسند آنگاه روی بسوی اصحاب و سایر مومنان
آورده باواز بلند فرمود ایها الناس الست اولی
بالمومنین من انفسکم یعنی آیا نیستم اولی بمومنان
از نفسهای ایشان از اطراف جواب آواز برآمد که بلی
یا رسول الله تو ازو بجمیع وجوه اولای آنگاه دست حضرت
امیر المومنین علی المرتضی ع گرفته فرمود

من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله وادر الحق معه حیث
کان آنگاه بموجب فرموده سید المرسلین صلوات الله
علیه امیر المومنین ع در خیمه نشست تا طوایف خلایق
بملازمتش رفته لوازم تهنیت بتقدیم رسانیدند و قدوه
اصحاب عمر بن الخطاب جناب ولایت مآب را گفت
بخ بخ یا ابن ابی طالب اصبحت مولای
ومولی کل مومن ومومنة یعنی خوشحال تو
ای پسر ابو طالب که بامداد کردی در وقتی که مولای
من و مولای هر مومن و مومنه شدی بعد از ان امهات
مومنین

مومنین بر حسب اشاره سید المرسلین صلعم بخیمه
امام المسلمین ع رفته شرط تهنیت بجا آوردند و بروایت
علمای مذهب امامیه آیه کریمه الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم
الاسلام دینا درین روز نزول شد پس آنسرور صلعم
فرمود الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ور
ضاء الله برسالتی وبولایة علی بن ابی طالب
المقصود بعد از فراغ قصه مذکوره آنسرور صلعم از موضع
غدیر خم کوچ فرموده بمدینه شتافت و باتفاق علمای
فریقین بعد از هشتاد و چهار روز از عالم فنا بعالم
بقا انتقال فرمود و متون کتب جمهور اهل سیر مشحون است
باین خبر که چون آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم

از حجة الوداع مراجعت نموده خطهٔ یثرب را از شعاع انوار
جبین آفتاب قرین روشن ساخت پهلوی همایون بر
بستر بیماری نهاده روزی چند صاحب فراش بود و چون
این عارضه که عین مرض موت آن حضرت است در اطراف و جوانب
دیار عرب منتشر گشت سه مرد و یک زن را داعیه سروری
پیدا شده بدعوی نبوت زبان گشادند از جمله مردان یکی
مسیلمه بن ثمامه حنفی بود و دیگری طلحه بن خویلد اسدی سیوم
اسود بن کعب عنسی و آن زن سجاح تمیمیه بود دختر حارث
بن سوید و جمعی از اهل ضلالت بایشان ایمان آورده بودند
از آن جمله مسیلمه بآنسرور صلعم نامه نوشته بود باین عبارت که من
مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فانی
قد اشرکت فی الامر معک وان لنا نصف الارض
ولقریش

ولقریش نصفها ولکن قریشا قوم یعتدون یعنی این نامه از مسیلمه که رسول
خداست بسوی محمد که رسول خداست اما بعد بدرستی که من شریکم در امر
نبوت با تو و مراست نصفی از زمین و قریش را نصفی ولیکن قریش
گروهی اند غدار و این نوشته را مصحوب دو کس بمدینه فرستاد و چون فرستاد
گان او نامه رسانیدند بآنسرور صلعم پرسید که شما درباره
مسیلمه چه میگوئید گفتند او در نبوت با تو شریک است آنسرور صلعم تبسم نموده گفت اگر
کشتن رسل ممنوع نبودی شما را گردن میزدم پس جواب مکتوب مسیلمه باین
عبارت نوشت من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب سلام علی من اتبع
الهدی قد بلغنی کتابک الکذب والافک والافترا علی الله
فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده الصالحین والعاقبة
للمتقین القصه بعد از فرستادن این نامه در سال یازدهم از هجرت بتاریخ
بیست و ششم ماه صفر شیخین و عثمان و اکثر اعیان صحابه را تهیه اسباب سفر فرموده
اسامة بن زید را بر ایشان امیر گردانید و فرمان داد که غزو روم را پیش نهاد همت ساخته
تا نواحی ابنی که موضع شهادت جعفر طیار و زید است بروید و شرایط کشیدن انتقام
بتقدیم رسانیده مراجعت نمایند و گوش و هوش اسامه را بدرر نصایح گرانبها آراسته رخصت
فرمود و اسامه موضع جرف را لشکرگاه کرده بنیت آنکه پس از اجتماع مردم روی براه آرد

بعد از تعیین جیش اسامه بدو سه روز آنسرور صلعم را مرضی عارض شد و در آن ایام سمع همایون
ایشان رسید که امارت اسامه بر اجلهٔ اصحاب گران آمده میگویند پیغمبر آخر الزمان
غلامی را بر مهاجرین اولین امیر گردانید ازین جهت غضبناک شده با وجود ظهور تب و وفور
صداع بمسجد تشریف برد و بر منبر برآمده بعد از حمد و ثنای باری تعالی فرمود ایها
الناس این چه سخن است که در باب امارت اسامه از شما بمن رسیده اگر شما امروز
طعن در امارت اسامه میکنید پیش ازین در امارت پدر وی طعن کرده باشید در غزوه موته
بخدا که زید قابل امارت بود و پسرش نیز صلاحیت این امر دارد و صحبت برادران وی
قبول نموده با وی رفیق باشید که او از جمله خیار شماست آنگاه از منبر فرود آمده بحجره
همایون شتافت و در روضة الاحباب مسطور است که این امر در روز شنبه دهم
ربیع الاول واقع شد و صحابه که همراه اسامه تعیین شده بودند یک یک آمده آنسرور صلعم را
وداع کرده بلشکرگاه میرفتند و آنسرور صلعم در ثقل مرض مبالغه و تاکید میفرمود جیش اسامه
روان کنید القصه بنابر وقوع اخبار غدیر خم و بعضی آیات مثل آیهٔ مباهله که حق سبحانه
وتعالی حضرت امیر المؤمنین را نفس سید المرسلین صلعم فرمود و کثیر احادیث مثل انت بمنزلة منی
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و روانه کردن جیش اسامه بدستوری که مذکور
شد عقیده مجتهدین مذهب امامیه بر این است که بعد از سید المرسلین صلعم حضرت امیر المؤمنین
بحکم الخلافة بعدی ثلثون سنة سی سال امام و غوث اعظم و قطب دایرهٔ بنی آدم
و عالم

و عالم پناه و خلیفة الله و قایم مقام رسول الله صلعم بود اگر چه خلفای ثلاثه برسم حکومت و اسم خلافت
مشهور و معروف بودند اما فی الحقیقه حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی ع بکمال خلافت صوری
و معنوی مبعوث و منعوت و موصوف بود و لهذا در جمیع مشکلات بفرمان وی راه [illegible]
و کرات و مرات یا مفرج الکرب و گاهی لولا علی لهلک عمر میگفتند و از جمله این سی سال
بیست و چهار سال و چند ماه ممنوع بود از تصرف در احکام نبوت همچنین حضرت امیر المؤمنین
بنابر وصیت خیر المتقین صلعم بصبر و مدارا در کار ملی میفرمود و بعد از آن پنج سال و چند ماه
بجهاد ناکثین و قاسطین و مارقین ممتحن بود چنانچه در باب شجاعت مذکور شد
و نیز گویند از روایاتی که باسانید صحیحه بما رسیده چنان مستفاد میشود که حضرت امیر المؤمنین
ع غیر از سید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بهیچ احدی بیعت نکرده
و لهذا ذکر توقف وی در بیعت نمودن بخلفای ثلاثه که در کتب معتبره اهل تسنن تواتر دارد
بغایت مشهور است بمعنی که خلافت حق حضرت امیر المؤمنین ع بود چه اگر حق با وی نبودی توقف
نمیکرد زیرا که بحکم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا از صغایر و کبایر معصوم و محفوظ است چنانچه در تفسیر ثعلبی و روضة الاحباب
می آرد که جمعی از اهل سیر بر آنند که چون از مهم بیعت فراغت حاصل شد ابوبکر از وجوه مهاجر
و انصار مجمعی ساخته حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه التحیة والثنا را بان طلبید امیر ع اجابت نموده
در محلی لایق خود نشست و از موجب طلب حرف در پرسید عمر بن الخطاب گفت میخواهیم چنانچه

[illegible] ... سال [illegible]

سایر اصحاب با ابوبکر بیعت کردند تو هم بیعت کنی امیر ع گفت سخنی که شما بر انصار حجت
گرفته این منصب گرفته اید من بر شما حجت میگردانم راست گویید رسید کائنات
علیه افضل الصلوات اقرب و بحکم اُولُوا الاَرحَامِ بَعضُهُم بِبَعضٍ فِي
كِتَابِ اللهِ مستحق خلافت کیست عمر بن الخطاب گفت ترا نگذارم تا
بیعت نکنی امیر ع فرمود اول سخن مرا جواب با صواب گویید بعد از آن از
من بیعت جویید ابوعبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در
اسلام و فضل قرابت قریبه با سید الانام علیه الصلوة والسلام سزاوار خلافتی
لیکن چون صحابه بر ابوبکر اجماع نموده اند مناسب آنست که تو نیز قدم در
دایره وفاق درآری امیر ع فرمود ای ابوعبیده تو امین امتی بقول رسول
مختار ص موهبتی که حق سبحانه و تعالی به خاندان نبوت کرامت
کرده در بند آن مباشید که بجای دیگر نقل کنید مهبط قرآن
و وحی و مورد امر و نهی و معدن فضل و علم و منبع عقل و حلم ما هم
بواسطه این امور خلافت را شایسته و امارت را سزاواریم بشیر بن
سعد انصاری گفت ای ابو الحسن ع این که تو امروز اظهار میکنی
اگر پیش ازین معلوم شدی هر آینه هیچکس با تو مضایقت و منازعت
نکردی

نکردی و جمله با تو بیعت مینمودند لیکن چون در خانه نشستی و در اختلاط
با مردم بستی خلق را نظر آن شدی که از خلافت کناره میکنی
اکنون جمعی از مسلمانان که دیگری را برگزیده اند بپیشوائی از پی در
آسایی و خود را طرز دیگر نمیشماسی امیر ع فرمود ای بشیر روا
میداری که من جسد اطهر و قالب انور خیر البشر ص را غسل ناداده
و تجهیز و تکفین وی ننموده و از دفن وی فراغت حاصل ناکرده دم
از طلب خلافت و حکومت زدمی و با مردم در منازعت و خصومت
شدمی ابوبکر چون دید که کلمات امیر المومنین جمله محکم و استوار
و هر یکی از آن مقابل صد هزار است از راه رفق و مدارا
درآمده گفت ای ابو الحسن مرا گمان این بود که ترا با من درین
امر مضایقه نباشد و اگر میدانستم در بیعت با من تکلف خواهی
کرد هرگز آنرا قبول نمیکردم اکنون که مردم با من اتفاق نموده اند
اگر تو نیز با ایشان موافقت نمائی طرق مرا مطابق واقع ساخته باشی
و اگر حالا توقف کنی و خواهی درین امر تأمل و تفکر نمائی حرجی بر تو نیست

پس امیر ع از مجلس برخاسته متوجه خانه خود گشت درین
اثنا ابو سفیان نزد حضرت امیر المومنین ع آمده گفت روا باشد
که فروترین اهل قریش بر شما غالب گشتند دست خود بگشای
تا با تو بیعت کنم والله اگر خواهی مدینه را از سواره و پیاده
پر سازم حضرت امیر المومنین ع وی را زجر کرده فرمود تو ازین
سخن جز فتنه اراده نکرده و همیشه دشمن اسلام و مسلمانان
بوده اما الحمد لله که هیچ ضرر با ایشان نتوانستی رسانید بدرستی
که ما ابوبکر را سزاوار امارت میدانیم و هواداری ترا نمیخواهیم
و هم در روضة الاحباب مسطور است که بثبوت پیوسته که حضرت
امیر المومنین ع تا زمانی که سیدة النساء فاطمه زهرا
علیها التحیة والثناء زنده بود بیعت نکرد و اکثر بنی هاشم و جمعی از قریش
مثل زبیر و طلحه و خالد بن سعید بن العاص و گروهی از انصار با امیر المومنین ع
اتفاق نموده با ابوبکر بیعت نکردند و سعد بن عباده تا زنده بود از روی تعصب و حمیت بیعت نکرد و در روایت
ضعیف

ضعیف است که آخر الامر بکره بیعت کرده بود نوبت خلیفه دوم مشهور و معروف
است که چون عهد نامه خلافت سر بمهر در میان گذاشته گفتند خلیفه رسول خدا
شخصی را بجای خود نصب کرده و این عهد نامه بنام او نوشته هر کس از مومنان
امر خلیفه قبول دارد اطراف حال خود نماید چون بر این منوال پیش حضرت امیر
آوردند از فراست تا ارزان کشف نمود بایعت لمن فيها ان کان عمر یعنی
بیعت کردم هر کسی را در آن نامه است اگرچه عمر باشد و عهد نامه مذکور در شرح
عقاید بدین عبارت مسطور است هذا ما عهد ابو بكر بن ابي قحافة في
اخر عهده في الدنيا خارجا الى استخلف عمر ابن الخطاب فان عدل فذلك
ظني به ورائي فيه وان جار فلكل امرئ ما اكتسب و راقم این عهد نامه عثمان
بن عفان بود عثمانی نامه نوشته عجب است که عمر بن الخطاب در مقام تحریر این
عهد نامه حسبنا كتاب الله ان هذا الرجل قد اشتد نگفت چه که
در وقت طلب دوات و قلم آن سرور صلعم گفته بود و ما در جواب گوئیم مصراع
خطاهای بزرگان گرفتن خطاست ه در نوبت خلیفه سیوم هم در روضة الاحباب
مسطور است که بعد از قضیه مجلس شوری چون بتجویز عبد الرحمن عوف مردم
با عثمان بن عفان بیعت کردند حضرت امیر المومنین ع علیه الصلوة والسلام
در آن مجمع تأمل و تعلل در بیعت فرمود گفت نمیدانم شما را راست گوئید در میان
اصحاب رسول ص هیچ احدی سبقت آن سرور صلعم در گفته مسلسله عقده

موافقت میان یاران خویش را استحکام میداد با او عقد اخوت بسته فرموده که
انت اخی فی الدنیا و الآخرة غیر از من حضار مجلس جمله گفتند بلی ازان فرمود
هیچ کس در میان شما هست که آنحضرت در شان او فرموده باشد که من کنت
مولاه فهذا علی مولاه غیر از من همه گفتند بلی اللهم فرمود هیچ کسی در میان
شما هست غیر از من که آنحضرت در حق او فرموده باشد انت منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی جمیع حضار از کبار و صغار گفتند نی فرمود در میان
شما کسی هست که امین وحی و مهبط امر و نهی او را بر رسول برائت مومنین دانسته عامل
کرده باشد باین کلمه کافیه وافیه لا یودی عنی الا انا او رجل منی غیر از من
زمره حضار با جمعهم گفتند نه دیگر فرمود آیا کسی دانید که رسول الله شفیع روز
محشر بر جمیع مهاجرین و انصار امیر القوم فرموده بر رسم سرایا بجانب دشمن
فرستاده و رایت او را بصحبت بقتال و متابعت او مهر جیش نموده و هرگز کسی را امیر او کرده
باشد خاصه حاضرین با جمعهم گفتند که هم چنین بوده رسول الله دیگر فرمود که آیا کسی میدانید
معلم معتمد علیم او کیست که خویش اصلای علم خود فرموده منزلت او اعلام کرده بدین
طریقه که انا مدینة العلم و علی بابها و انا دار الحکمة و علی بابها گفتند آری میدانیم
دیگر فرمود آیا میدانید که اصحاب رسول مکرر هر بار در مقام مخاطره با عدا
گذاشته در معرکه حرب از کفار فرار نموده و من هرگز در هیچ
موطن بخوف از ایشان در تخلف ننموده خویشتن را وقایه نفس
النبی

تخلف ننموده خویشتن را وقایه نفس النبی و جنة او کرده ام گفتند بلی
هم چنین است باز فرمود که میدانید اول کسی که بر قدم در دایره اسلام در آورده
منم همه گفتند بلی اللهم کدام یک از ما اقرب نسبت برسول صلی الله علیه واله وسلم
از روی نسب و حسب جمله گفتند مرتبه اقربیت ترا ثابت و مسلم و قدم خویش تو
در راه قربت و قرابت با آنسرور بغایت راسخ و محکم است دریں حال عبد
الرحمن گفت یا ابا الحسن همه این فضایل شمردی چنین است و در حقیقت تا این
آوردی و جمیع اصحاب بدین امور اقرار داشته و اعتراف دارند لکن اکثر
اکثر مردم بعثمان بیعت کرده متوقع آنجناب آنکه با ایشان موافقت نمائی بعدم
قبول و اقبال بیش از ایشان عرصه ولایت ما فرمود بخدا که شما میدانید احق
بخلافت کیست و معنی لکن بمعرض علم خود عمل نمینمائید بنا بر رعایت اغراض و
مصالح دنیوی خود لیکن میدانم سلامت مسلمان درین تنزل و تسلیم است درین
تسلیم حیف بر خاصه منت نه بر اسلام و مسلمان بنا برین ترک منازعه کردم طلبا
للاجر الجزیل و این ابیات ابرار از کلام گهر بار و جواهر لولو درر بار حضرت کرم الله
وجهه مناسب این مقام و گفتار بر صحیفه روزگار مانده قد یعلم الناس ان
خیرهم نسبا و اکرمهم بنیانا اذا فخروا و رهط النبی و هم ماوی کرامته
و ناصر الدین و المنصور حین نصروا و الارض تعلم لا خیر سکنها کما به تشهد
البطحاء و المطر و البیت ذی الستر و الله کان لو انصفوا نادی بذلک رکن

البیت و الحجر معنی بیت اول تحقیق میدانند مردم بدرستیکه بهتران ایشان
از نسب ماییم و نیز کثر ایشان ماییم از روی بنیان چون افتخار نمایند معنی بیت
دوم و میدانند گروه بنی هاشم که ازان جای کرامت ماییم و ناصرم
من و منصور کسی که نصرت او داده سبب ایشان معنی بیت سیم و زمین میداند
بهترین ساکنان اویم چنانچه بر بهتری من گواهی میدهد بطحی و مطر معنی بیت
چهارم و میدانند خانه اسرار و صاحب اسرار و ارکان یعنی مکه اگر رسول
گشته اند اگر که یعنی گواهی دهند با انصاف من رکن بیت و حجر اگر قایل گوید
جناب ولایت مآب در قضیه معاویه با این همه زور عمل ننمود چه سلامت
مسلمانان نیز درین واقعه در منزل و تسلیم بود جواب گوییم فرق میان الصورتین
در غایت وضوح است چرا که عثمان با شایسته خلافت نمی دانستند که او خود احق
میدانست و سبب حصول مصلحت اسلام و مسلمانان از حق خود گذشت لا معاویه
را شایسته خلافت و سزاوار حکومت و امارت عامه مسلمانان نمیدانست چه غیر
از حضرت امیر و جمعی دیگر از میان صحابه بخلافت احق از معاویه بودند با وجود
شرف خود بان جمیع اکراه بخلافت معاویه و والی شدن خلق و استقلال در اسلام اشتوی
و التزام مداهنه در امر دین نموده بودی بالضرورة تا بمحاربه اهل بغی مشغول شد
دفعا للحیف علی الاسلام و المسلمین و هر آن کلام که درین قضیه فرموده لکن
حیفا الا علی خاصه تی با هم معروف و الحاصل چون در آنحضرت امری حق
دعوی

و بعضی از مهاجر و انصار بیعت بحضرت امیر علیه السلام اجتماع و اتفاق نموده بودند به حکم
حدیث صحیح که اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما او قتل بیعت
کرده شود به دو خلیفه پس قتل کنید دیگری را از آن هر دو معاویه مستحق قتل و محاربه
گشته بود درین صورت چون اهل حق و عقد بر خلافت عثمان مبایعت نموده بودند
رعایة السلامة المسلمین مخالفت ننمود و الحمد لله الملک المعبود اکنون باییم
در زمان خلافت او باتفاق خواص و عوام فریقین در سنه خمس و ثلثین از هجرت
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بمسند خلافت وقوع نیز رسیده هر دو در روضة الاحباب مسطور است
و ارباب سیر و التواریخ رحمهم الله آورده اند که چون واقعه قتل عثمان بن عفان
بوقوع پیوست جناب ولایت مآب در سایر انتساب حضرت امیر المومنین علیه السلام
کرم الله وجهه در خانه خود نشسته از اختلاط با مردم من کل الوجوه دوری
نمود و علمای عصر العتبة العلیة سده سنیه علویه آوردند تا همه بیعت
هر دو استحکام دهند آن روز اجابت نفرمود و بر دوایتی آنکه بعد از پنج روز
از واقعه عثمان مصریان با اهالی مدینه گفتند نزد حضرت مرتضی علیه السلام رفته
التماس قبول منصب خلافت باید نمود پس باتفاق با ایشان را استان
خلیفه معتمد او ثق و تمهید اینهم در روزگار تو باین کار احق و اولایی در جواب
فرمود مرا با ینکار میلی نیست بر هر که شما اتفاق میکنید من با شما وفاق نموده
متابعت و متابعت میکنم ایشان مضمون این منظوم بعرض رسانیدند بیت

[illegible]

مرتضی اند زیرا که اکثر جویدا امیر ع اصحاب الغدر سما ولکن اکثر جنبه سها
یعنی تا تو در میان ایشان نبودی که ما ای مردم تو ان از این مقام بارای آن بود
مرتبه منصب خلافت و پادشاهی خاص و عام کند گفتند اگر چنانکه متمن این
گفتار درجه قبول یابد هیچ خلاف لولا السلطان لاکل الناس
بعضهم بعضا گفتی و امور مردم بغایت پریشان و مختل شود حضرت امیر المؤمنین ع
در جواب آن طالبان صواب فرمود شما با این مرتبه بنیت منصب نصب
امام شوید این کار برای تعلق دریت اهل بدر که ارباب حل و عقد و اصحاب
رتق و فتق اند و آنچه مرجوی ایشان بخلافت و ولایت قبول نمایند
خلیفه او خواهد بود این کلام مبین متین امیر ع را باین شرح و بسط بآن طایفه
جلیل القدر بهی البدر باز نمودند جمهور ایشان که در مدینه بودند بدر سرای
حضرت امیر المؤمنین ع آمده استدعای متابعت نمودند چون هجوم و الحاح
جماعت انصار بدین مثابه دید از خانه کبیر بیرون آمده متوجه مسجد نبوی
شده بمنبر رسول صلعم در آمده خطبه فصیحه بلیغه خواند مشتمل بر حمد و ثنای
خدا تعالی و درود بر محمد مصطفی و آله و فرمود ای گروه مؤمنان اصل تنبه
من امیر شما باشم همه گفتند آری و اول شخصی که بر خواسته بیعت کرد
طلحه بن عبید الله بود و حال آنکه دست او شل عارض بود از زخمی که در حرب احد
باو رسیده بود حضرت امیر المؤمنین ع چون اضطراب نمود در خاطرش خطور کرد

این

این دست شل شده نیز ادا نقض و نکث بیعت است و با خود گفت ید شلاء و امر
لا یتم و در روایتی آنکه حبیب بن ذویب گفت اول کسی که بحضرت امیر ع بیعت
کرد صاحب ید شل است هرگز این بیعت با تمام نرسد ید شلاء و بیعة لا یتم
بعد از آن زبیر بیعت نمود پس اعیان بقیه مهاجر و انصار و سایر مردم بشرف بیعت
مشرف شدند و بعضی از کتب بنظر در آمده که این بیعت در روز جمعه که عثمان
کشته بود تحقیق یافته و اقرب بصواب آنست که گویند بیعت حضرت امیر المؤمنین
بعد از قتل عثمان بیک هفته اتفاق افتاد و در مستقصی چنین مسطور است که اهل
مدینه بسعد بن ابی وقاص گفتند دست بگشا تا با تو بیعت کنیم چون امتناع
نمود بر سعد بن زبیر و عبد الله بن عمر عرض کردند ایشان نیز قبول ننمودند و
حضرت امیر ع چون از این امر کشیده میداشت زبیر از احنف قیس بار
از شاه همی کو تا روز پنجشنبه از قتل عثمان در آمد و او در روز جمعه
کشته بود این جماعه در صدد و قصدی تعیین خلیفه بودند که یکی
از اصحاب طواف نموده می گفتند علی مرتضی ع در میان اهل مدینه حاضر
است هر چند خود مستقیم محرک سلسله بیعت با و نتوانیم قبول کرد و فردا جمعه است
و مردم امامی نیست که باین فرض مؤکده قیام نماید رای شما در غیاب چیست
همه گفتند ما حق و اولی از وی نیستیم آن جماعه گفتند با ما موافقت نمائید تا باو
متابعت نموده بخلافت بر داریم اهل بدر سوی امیر علیه السلام رفتند برای

اقرار امر بیعت مجتمع گشتند الا طلحه و زبیر حضرت امیر المؤمنین ع فرمود طلحه
و زبیر کجا اند گفتند ایشان چنین و چنین میگویند فرمود در این حط جبیل
رحمه الله در کار است پس مالک اشتر و حکیم بن جبله نزد هر دو رفته گفتند
منصب خلافت را بر هر یکی از شما عرض کردیم شما ابا نموده اقبال نکردید
اکنون مسلمانان دیگری را شایسته اینکار است اختیار کرده اند موافقت میکنند
پس شما نیز خلاف اهل اسلام نمی باید با بیعت نمائید یا بکسر مسلمانان را
اتفاق کرده اند مانند این چون شما صلح و صلاح و بغی شما مستحق عقاب و
نکال شده شایسته عذاب و بابت آن شیخ چون هر دو اگر اقرار بر امتناع کنند
ملجی نعمان بن عقال خواهش هر دو نزد حضرت امیر المؤمنین ع آمده بایشان فرمود
مرا رغبت بدین امر نیست هر کدام از شما رغبت داشته پیش دست بگشا تا با وی
بیعت کنم هر دو گفتند تو باین امر اولی و انسب و احق از ما پس اول طلحه بعد از آن
زبیر بیعت کرد و از بعضی ثقات چنین مسموع شده که این بیعت در روز پنجشنبه
بیست و سیم ماه ذی الحجه یعنی آفتاب برج حمل تحویل بود که ماه فلک ولایت در منزل
خلافت استوار یافت چون روز دیگر شد عامه مردم بیعت نمودند پس
امیر المؤمنین ع خطبه در غایت بلاغت و فصاحت خواند و با جماعت صحابه
نماز گذارده فرمود تا مروان و چند نفر دیگر که از بنی معیط طلب نمایند بعد از
تفتیش و تفحص تمام از آن جماعه خبری و اثری نیافته گفتند جناب ولایت مآب از

از وجه

از وجه عثمان بن عفان پرسید که قاتل عثمان که بود او در جواب گفت که مرد در سرا
در آمدند و محمد بن ابی بکر با ایشان بود آن مرد در یکی بعضی آورده بدرجه شهادت
رسانیدند رو بهای آن که دیدم اما نشناختم حضرت امیر المؤمنین ع محمد بن ابی
بکر را طلبیده فرمود واقعه استفسار نمود او گفت آنها راست گفتند و الله در سرای عثمان
در آمدم و قصد قتل می داشتم چون پدرم را بیاد گفت از الحاح او متاثر شده دست
از قتلش باز داشتم و حال آنکه از آن کار پشیمانم و تا بهم توبه کنند بخدا که من
نکشته ام و بکری نیز مبالغ نامدم زوجه عثمان وی را آوردند جمیع سخنان او تصدیق نمود
در بعضی از کتب سیر و تواریخ مسطور است که چون این سخن حضرت امیر المؤمنین ع
را که دار امر خلافت و حکومت عامه مسلمانان تعلق بخشید اهل بدر و ارباب سبق السابقین
رسانیدند و طلحه و زبیر با جمعی از وجوه مهاجر و اعیان انصار نزد حضرت امیر المؤمنین
آمده گفتند مسلمانان را از امامی و خلیفه چاره نیست و هیچ احدی از تو باین کار
انسب نیست حضرت امیر ع در جواب فرمود لا حاجة لی فی امرکم فمن اخترتم رضیت به ان
گفتند اختیار ما بر آنست و مکرر مبالغه نموده ایشان را گفت الحذر
خلافت بر گردن کسی جز تو جست که از تو خلاصه قوم قریش
و مقدم طایفه هاشمیه دانشمند و اکمل خلائق و ولد
یعنی رسول حضرت لو امیر ع فرمود
باشم و هر که شما والی سازید وزارت به از امارت

است ایشان در التماس و درستی عالی الحال پیش بیعت نمودند چون مبالغه از حد گذشت
حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود اگر با من بیعت نمائید من از حد شرع تجاوز میکنه
نخواهم کرد و میل و محابا از من واقع نخواهد شد و فیصل امور بمشاورت
جمهور خواهد بود و یک درهم از بیت المال برای خود تصرف نمی کنم و میان
شما ترجیح ننهم بلکه همه را بنظر رحمت و عطوفت ملاحظه نمایم و احکام بین العباد
بموجب کتاب الله و مقتضی حدیث و سنت رسول الله جاری کنم آنگاه فرمود به مسجد در
آیید این امر بخفیه منقطع نتوان ساخت پس به مسجد رفتند و اول کسی که با او بیعت
کرد طلحه بود بعد از آن زبیر آنگاه اهل مصر بیعت کردند بعد از آن مهاجر و انصار
و اهل مدینه گرده گرده آمده بیعت با آنحضرت نمودند پس روز جمعه بر
منبر رسول صلعم برآمده خطبه در غایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود و اول
آن خطبه این بود الحمد لله علی احساننا فقد رجع الحق الی مکانه
بعد از فراغ خطبه خزیمه بن ثابت انصاری که از نزد حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم به ذو الشهادتین ملقب بود برخواسته در مقابل منبر ایستاده
این ابیات خوانده که از جمله ابیات حسان انصار اظهر بود ما منه حسان
بر منصه بیان جلوه داد شعر اذا نحن بایعنا علیا فحسبنا ابو حسن
مما نخاف من الفتن وجدناه اولی الناس بالناس انه اطب قریش
بالکتاب والسنن وما فی قریش من یشق غباره اذا ما جری یوما
ی الضمر

من الضمر الالوجن فانت الذی فیهم من الخیر کله وما فیهم بعض الذی فیه
من حسن واقرب من یلی من الناس واحدا سوی خیر النسوان والله ذو المنن
وصاحب حسن العوم فی کل وقعه یکون بها نفس الحسان الی الرقن فذاک الذی
یثنی الحنا خیر بسمه امام لنا حتی نغیب فی الکفن نقلست که طلحه و زبیر بعد از امر بیعت
با جمعی از اصحاب نزد حضرت امیرالمؤمنین ع رفته گفتند قاتلان عثمان را چگونه قصاص
نمی نمایی فرمود جمعی کثیر با این امر متهم اند همه را گواهی و بینه نتوان گذشت
و اگر یکی را بقصاص میرسانی این کرده حق در قصاص حسن چون عثمان با شما
منفق بود کسی نتیجه با صاحب قصاص هست و بعد از آن منفق دعوی کند و شما دا گواهی و بینه
من حکم قصاص هم کرده لازم لشکری بنی امیه از مدینه فرار اختیار کرد بعضی بطرف مکه
و بعضی بجانب شام نزد معاویه رفتند و گویند نعمان بن بشیر انصاری با این جمع طرف
بریده نائله زوجه عثمان را با پیراهن خون آلوده نزد معاویه رفته وقتیله هم در مدینه
مخفی گشتند حالیکه و بعد از آن در هنگام فرصت خون را در مکه بعایشه رسانیدند و جمیع
احدی از بنی امیه با دو ارکان سعادت بیعت حضرت امیرالمؤمنین ع موفق نگشت مصراع
این کار دولت است کنون تا کرا رسد والله الموفق والملهم الی الشکر نقلست که روز دوم
از بیعت خلافت و ولایت آنحضرت امر فرمود تا در خزانه بیت المال گشودند و اموالی که
در خزانه مضبوط بود بیرون آورده بر عموم قسمت نمود و صاحب مستقر آورده
و حضرت امیرالمؤمنین ع امر کرد تا درهای عثمان مسلاح و از شتران فرا گرفته

بودند همه بیت المال ضبط کند و اموال عثمان را فرمود تا در میان ورثه او قسمت
نمودند منقولست که روز دوم از دار خلافت بر حضرت امیرالمؤمنین ع مغیره
بن شعبه که در میان عرب بکمال عقل و دها مشهور بود بمسجد بمنبر آمده
گفت چون خدای تعالی ترا بر امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم والی گردانید
به دولت مبالغت لوازم سیاست لابد و ضرور است که هوداری دلجوئی ایشان نمائیم
رسانیم اگر حضرت خلافت آنچه در خاطر میرسد بمودت اظهار نمایم حضرت
امیرالمؤمنین ع او را دستوری سخن گفتن داد مغیره گفت که از بعضی جرائم در امر
خلافت توقف فهم میکنم باید که عمال عثمان را بر اعمال که دارند اصل مقرر
دگری تا ایشان در امر خلافت بلا خلاف مستقر گردی و مکتوبی بمعاویه نویسی و حکومت
مملکت شام را چنانچه بطالعه و اهادر استمرار باشد بر وی مسلم داری و او را
مکتوب بشرف او و بزرگان او سطوت سازی و اعلام فرمائی که نسبت با او از عمر
و عثمان بهتر سلوک خواهی کرد و عمرو عاص را بتفویض مملکت مصر بنوازی و
استمالت نامه با ولید بن عتبه بنویس که دلگرم شده و لطف تمام او بر آگاه و اقران او جه
مشخص است در مدینه با هم نامه و لعنت مکرر با خرابیت و طالب حکومت است
حمی از اختلاف این هر دو بسیار میترسم حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود این کار از
من هرگز نیاید و معاویه و عمرو عاص و سایر عمال عثمان را نیست حجه یک لحظه
حکومت و ایالت تجویز نکنم که پیوسته من لیلا و نهارا و سرا و جهرا عمال عثمان نهی
میکردم

میکردم از کفر ایشان عمال ضلال که سخن حرا در منابر شنیده باشند و
آنچه رسیده دیدم آنچه نبایستی دید اکنون چگونه آن قوم ضلال مضل را بمسلمانان
مسلط سازم وما کنت متخذ المضلین عضدا روز دیگر باز مغیره آمده
گفت یا امیرالمؤمنین ع دیروز سخنی در باب عمال عثمان نموده گفتم اکنون اندیشه
کردم امروز الحال بر گشتم و دانستم که نسب ارسته که ایشان را از مقام
حکومت عزل کنی تا موافق و منافق ظاهر و هویدا گردد این گفت و چون
عزم ملازمت معاویه مقرر کرده از مجلس بیرون رفت مصراع به پای خود آن
که بهر بیوی و باله پیوستی اتفاقا درین روز عبدالله بن عباس رض از سفر
حج مراجعت نموده متوجه ملازمت حضرت امیر ع بود بر سر دروازه بمغیره
ملاقی شد چون بمسجد حضرت امیر ع در آمد بعد از گفتیم مراسم تحیت و سلام پرسید
که مغیره اینجا برای چه آمده بود حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود دیروز جهة مصلحت
چیزی نمود امروز مخالف آن گفت و سخن اول ذکر او را بیان نمود ابن عباس
گفت سخن اول بصیحت و نیکخواهی بود و سخن آخر خدیعت و نیرنگ حضرت
امیرالمؤمنین ع فرمود میدانم که مصلحت دنیوی من در اینست که شما میگوئید لیکن
نظر اصلاح من بر مصلحت دینست هرگز دین بدنیای ایشان نه دین دهم و نه دنیا
لمؤلفه دین بدنیا فروختن نه نیکو کردن که لطف دین نخواهی از دنیا کرد
در دانی است که فرمود ای ابن عباس هرگاه در صلاح جهات با تو مشورت نمایم و تخنه

بی خطرست سیر من یکمی اگر در بعضی از آنها خلاف فیما بو عمل کنیم ... موافقت
واطلاع ... این عباس کعبش از جمیع کارفرمایان برداری لو تید من
آستانست **مؤلف گوید** واقعاتی که در عهد خلافت حضرت امیر المؤمنین روی
نموده هر چه از جنس کرامت و خوارق و کشف و قضایای بود در باب فضایل و خوارق
و علم قلمی نموده شد و آنچه از قسم محاربت با عدای دین بود در باب شجاعت
مسطور گشت و تتمه در کتب تواریخ سلف مذکور است چون مطلب این فقیر
در عیناب اعتقاد و یقین در تعیین زمان خلافت صوری حضرت امیر المؤمنین علی
بود زیاده براین اطناب نرفت **باب دوازدهم در بیان انتقال حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین علی مرتضی علیه التحیة و الثنا از عالم فنا
بعالم بقا و بیمن حصول درجه شهادت و اصل شدن بذات حق
جل و علا و متعلقات بها** بر رای معرفت آرای ارباب دانش روزگار و اصحاب
فطنت و صفا ظاهر و باهر است که سنت سنیه ایزد متعال مقتضی ولی بحق
لسنة الله تبدیلا بر همین منوال استمرار پذیرفته که هر کس از ازل محبت و اخلاص
بدرم نیاز و اختصاص ساحت بارگاه احدیت بیمایه و بیت از لو زینه ابواب منت
درگاه الوهیت بر روی روزگار خود گشاید بانواع عموم و بلایا از غمام محن بر
فرق او ریزان شود و انوار ابتهاج در راحت و لیال از فراح و بهجت از صفحات
احوال او گریزان مروی است صحیح ان الله اذا احب قوما ابتلاهم بنابراین دعوی

وظلم

وکلمه رضیه البلاء للولاء کاللهب للذهب موکد است یعنی **بیت** که سیر چون زر بلا
چون آتش است ❊ زر خالص در میان آتش خوش است ❊ و لهذا اشرف نوایب بر اکابر
انبیا و محرمان حریم کبریا نازل شده از سایر برایا جاری بوده و حلول مصایب بر اعاظم
اولیا و مقربان عالم بالا زیاده اکثر از جمیع خلایق رخ می نموده بکدام نبی است
که از محنه شعله بعت او نسبت و بر کدام ولی که از شست سهام کرب او بنی علیه...
بلای او در هزار بلا به هزار هزار صد کتاب تست و از خون دل ابتلای او در هزار زاویه هزار
هزار مدره بر آب **دیگر** اندر همه دشت جاوه ای ان منشینیست ❊ گر خون دل
دیده بر او زنی نیست ❊ در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست ❊ کز دست غمش نشسته
دل ریشی نیست ❊ و مصداق این سبق نزد علمای آفاق از نامی ترین در وقایع
درمیان حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه و معاویه بن ابی سفیان و شامیان واقع شده بر وجهی که شمه از آن
سبق ذکر یافته کالشمس فی وسط النهار هر ذی شعور را معلوم گردید زیرا که بالوجه آنکه
باتفاق جمیع طوایف امت که آن مهر سپهر امامت خلیفه بحق و امام مطلق بود و
پیش از تمامی اهل اسلام بمتابعت نبی علیه الصلوة و السلام اقدام فرموده و معاونت
نبی و خصوصیت جمیع بار شمشیر با گمراه و چهرو جانسپاری داشت و پیوسته در ملازمت
آنحضرت رایت غزا و جهاد و لوای علم و اجتهاد می افراشت و ... اشتهار اسمی
و فرزانگی از مجموع مهاجران او وارفقی مسابقت می ربود و در ادای ... و

وفرزانگی بر جمیع گرامیان اعصار بی دقایق بود و اکثر آنکه بر مهاجر و
الانصار معاشیه مبایعتش بر روش گرفته بودند و پیشتر اشراف بلاد و امصار حلقه
متابعت درگوش آنحضرت بر طبق هر خواه برمعاویه بن ابی سفیان ... شام
دمشق طبق بن طلیق بود و در سلک مؤلفة قلوب انتظار داشت ... استیلا
میسر گردید و از این جهت مدت میدیدی روزگار فرخنده او را بانواع غمم و غصه
و اصناف محن و الم گذرانیده بالاخره بدرجه رفیعه شهادت رسید
منقولست که روزی یکی از مخصوصان سده سنیه امامت و منتسبان عتبه
علیه کرامت پرسید یا امیر المؤمنین با وجود الواح فضایل صوری و معنوی
واوصاف کمالات دینی و اخروی که ذات فایض البرکات ترا حاصلست بسبب
چه بود که این منصب معلوب بسوانت ساخت فرمود که سبب بر دو قاسم است
یکی حق هو دیگری باطل من اراده کردم که به یکیه قائم گردم میسر نشد طرفه
حالیست دلیلان هرا ... لو اسطه خفایی و بیابی بیوت هموار در رهایی پایین ... مال
می نشینند و سالکان مسالک عزیزت از حرکت فلک بیوفا پیوسته در الم و محن
آمال و آمانی ایشان روز ... و کار ایشان می ... مقربان بارگاه سبحانی بسبب
حصول سعادت جاودانی از ... عالم فانی مهجور و خرد ... و این درگاه
یزدانی لو ... و فرط لشتو ... کفش نیز با جوار ... ابیر جهان معزور
مثنوی فلک بر جمع یکجان ... آبستاست ❊ هر آنکه ... رو از نا ... است ❊

السنه

ربنا هر که ... لحظه راحت ❊ گذرد بی نو بلش جراحت ❊ بهر اختر
کز روش جراحت است ❊ نهاده بر دلها ازاده و احبت ❊ بر ان آن را واقع است
حرحم نه ❊ وزان بی مرهمی یحیس حرمته ❊ عرض از این نسبت و مقصود از این
ترتیب آنکه واقعه مصیبت اثر افزای شاه اولیا و قدوه اصفیا در سنه
اربعین از هجرت خاتم الانبیا روداده بر آنجمله کوکب ... احوال اقبال
از اوج عزت بحضیض مذلت افتاد **نظم** مه ایزد اسلام ازان غم شکسته شد ❊
چرخ جارم تمام نشسته رخوه ❊ قیصر ازان الم صیب جان جای کرد ❊ زحل جامه در غم
زد ❊ در سینه زنسوز درد ان پیرلسو جهت ❊ عطارد در قیاس ... لسوجهت ❊ مستحفظان
اخبار و مستخبران آثار اکثر الفاق دارند که شهادت شاه ولایت بدست
عبد الرحمن ملجم المرادی بوقوع انجامیده در کیفیت حال تعیین و شقاوت
حال دو جهت وقوع این امر شنیع اختلاف بسیار واقع است روایتی آنکه ابن
ملجم در اصل از مصر بود و در وقت خروج مصریان بجهت قتل عثمان با ایشان همراه
نمود و بر آن ... اصناده در ملازمت حضرت ولایت منقبت بسر میبرد و تو
آنکه پس از واقعه شهادت ... همدلان بمحمد بن ابی بکر گذشت چند کس
در سال مصر بیعت زدایه ... محمد رضی الله عنه بموجب فرموده لسبت الحق از
شعلان ... ارسال امیر شت که از محمد ابن ملجم بود و چون نظر حضرت امیر
جبین ... ان لعین ... فرمود **عجب** است ... الملک الموت قال

فان الموت لاقیکا ✤ ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا ✤ یعنی
میان را سخت ببند از برای مرگ که مرگ با تو ملاقات خواهد کرد و جزع مکن
از مرگ چون بوادی تو فرود آید در روضة الشهدا مسطور است که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه در وقت خروج نهروان رسولان باطراف بلدان در
هر طلبید از یمن ده تن بمولازمت آمدند ابن ملجم داخل ایشان بود و هر یک
از آن ده نفر تحفه بوی آورده بودند قبول فرمود مگر تحفه ابن ملجم که شمشیر بود بغایت
آن لعین از این جهت غمگین شده گفت یا امیر المومنین بسبب چیست که از من
هدیه قبول ننمودی و شمشیر مرا در عیب [illegible] فرمود که این تیغ چگونه
از تو بستانم حال آنکه مرا از تو زخم بدین شمشیر حاصل خواهد شد ابن ملجم از شنیدن
این خبر دهشت اثر اظهار جزع کرده بر زمین افتاد و گفت یا امیر المومنین هیهات
هیهات هرگز مباد که این صورت در خیال من گذرد و این فکر محال در خاطر خطور
کند من بعشق ملازمت این آستان مهر از وطن برداشته و نقش مهر و محبت خدام
این خاندان بر صحیفه ضمیر نگاشته امیر فرمود این اعراب که بودند و صورتهای مهر
نمودند تو عاقبت از صادقه وفاق بباد یه نفاق خواهی کرد و حالت بهم رسید
شقاوت [illegible] خواهی ریخت **بیت** ای آیین مهر و رسم وفا علامت کو نیست
در چنین عهد و شرط که باز بشکنی ✤ ابن ملجم گفت یا امیر المومنین اینک سر در پیش
تو داشته ام فرمای تا دستهای مرا قطع نمایند و اگر تحقیق این امر از من ظاهر

خواهم

خواهد شد مرا بقصاص بستان امیر فرمود چون از تو فعلی صادر نشده ✤ که
مستحق عقوبت باشی چگونه ترا قصاص کنم اما مخبر صادق مرا از این کار خبر کرده
و میدانم که قول او بصدق مقرون است و روایت است که ابن ملجم در سلک خوارج نهروان انتظام
داشت اما از کوفه محل قرار نداشت و در معسکر حضرت امیر المومنین علیه السلام حاضر شد
تا دشمنی مهم قوم او در نفس پنهان بود و بعضی از روایات آمده که چون حضرت
امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه از نهروان بجانب کوفه روان شد ابن
ملجم رخصت طلبیده پیشتر بکوفه شتافت تا مژده فتح و فیروزی بمردم رساند
از موقف امیر اجازت یافته چون بکوفه در آمد گرد محلات می گشت و به آواز
بلند خبر ظفر میگفت در این اثنا چشمش بر جمیله قطامه دختر اشجع تمیمی افتاد
از دیدار جمال بیت او [illegible] **بیت** درة کاندر همه
ارض و سموات ✤ [illegible] ✤ شیفته حسن و جمال او گشته
گفت ای [illegible] جواب داد که [illegible]
[illegible] و جمعی کثیر از ایشان در نهروان کشته شده بودند
ابن ملجم پرسید [illegible] آنگاه ابن ملجم بر [illegible]
نمود قطامه گفت [illegible] سه هزار دینار و کنیزی مغنیه و [illegible] بن ابی طالب
ابن ملجم گفت زر و کنیزک را قبول دارم اما کشتن حیدر [illegible]
ای قطامه [illegible] کشتن آن شهسوار مشرق و مغرب را [illegible]

عزلت دیت چو او برکشید ذوالفقار را از غلاف ؛ از هیبت تیغ لرزه در کوه قاف ؛
قطامه گفت من مال و کنیزک بتو بخشیدم لکن از قتل علی ع گذشته نیستم و برادر
من ... که زنم چون شعلهٔ مشهود در کانون سینه‌ام ... دود و دخان
سر بر کشید از برق غضب سوخته گفت والله سخن امیر را آسان نیست و ...
بود اینک اثر آن پدید آمد ای قطامه بدین عزیمت راسخ دم ... دگر قتل امیر ...
اگر ... ضربتی ... زهر آلود ... این ... از غایت ...
... خواهم ... آن حضرت ع را بدرجه شهادت رسانید راقم حروف گوید
این روایت در نظر مولف ... ضعیف می‌نماید زیرا که باتفاق مورخین
واقعهٔ نهروان در سنه ثمان و ثلثین بوقوع پیوسته و شهادت ...
در سنه اربعین واقع شده و در روایتی آنکه جمعی از مورخان دال بر آن بقلم ...
نموده اند اینست که بعد از واقعهٔ نهروان بعضی از خوارج زنده مانده بودند
در اطراف بلاد متفرق گشتند عبدالرحمن بن ملجم المرادی و برک بن عبدالله التمیمی
و عمرو بن بکر التمیمی در مکه مجتمع گشته روزی از کشتگان نهروان یاد کرده
بر قتل آن مردمان تاسف خورده گفتند اگر علی ابن ابی طالب و معاویه ...
و عمرو بن عاص کشته شوند فتنه‌ها ساکن و خاطرها مطمئن گردد ابن ملجم
گفت من بر قتل علی اقدام می‌نمایم و برک گفت من ... معاویه ...
عمرو گفت من بر قتل عمرو بن عاص بر دارم و ...
دنموده

و مقرر نمودند که در صبح هفدهم شهر رمضان المبارک هر یک از ایشان یکی را
که تعهد و متکفل شده اند سرانجام نمایند شمشیرهای خود را بزهر آب داده
هر یک متوجه مقصد گشتند و بروایت یافعی رحمة الله علیه شخصی که کشتن معاویه
قبول نموده بود حجاج بن عبدالله الصریمی نام داشت و متعهد کشتن
عمرو عاص برادویه العنبری بود القصه شخصی که داعیه خونریزی معاویه
داشت بدمشق رسید در سحر روز موعود کمین کرده بود در وقتی که معاویه
بیرون آمد ضربتی بر وی زده گفت کشتم ترا ای دشمن خدای فی الحال
اعوان معاویه او را گرفته پیش آوردند و معاویه بقتل او امر کرد آن
شخص گفت اگر ترا مژده دهم که از استماع او شاد شوی مرا هیچ
نفعی کند معاویه علیه اللعنه پرسید آن کدام است گفت امشب اخی
عبدالرحمن علی را بقتل رسانید معاویه گفت شاید که کشتن من دست نداد
شاید او را هم میسر نشده باشد و بروایت اصح او را کشت و طبیبی
طلبیده استعلاج زخم سرین خود نمود و آن جراحت التیام پذیرفت
و شخصی که اراده قتل عمرو عاص نموده بود بمصر رفت اما بر وی دست
نیافت چون عمرو از تهنیت مطلع شد فرمود تا او را کشتند و ابن ملجم
لعین چون بکوفه رسید چنانچه در صدر سطور گذشت و قطامه که در عرب بکمال
حسن و جمال ضرب المثل بود طالب وصال او گردید و قطامه بعون او تزویج

توان شنود و نه غصه که از نگاهداشتن آن ایمن توان بود بیت از فراق تلخ میگوی سخن
هرچه خواهی کن ولیکن این مکن ؛ حضرت امیر ع فرمود ای فرزند ارجمند دوش سید کاینات
علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات در عالم رؤیا مشاهده نمودم که بدست مبارک خود
غبار از روی من می‌فشاند و میگفت یا اخی بجانب من بیا که آنچه بر تو واجب
بود ادا نمودی و در روایتی آنکه امیر ع ... خواب را بحضرت امام حسن ع بیان
فرمود و امام متاثر گشته شروع در گریه و زاری نمود و در روضة الشهدا مذکور است
که در آن شب حضرت ولایت پناه مطلق خواب نفرمود و تا سحر بطاعت مشغول بود
و در عقب ساعتی در صحن سرا آمده در آسمان می‌نگریستی و گفتی صدق رسول الله
و فرمودی چه بار می‌دارد یار ... مرا از کشتن من و بهمین منوال می
گذرانید تا وقت آن آمد که بمسجد رود آنگاه تجدید وضو کرده در میان همون
بسته بمضمون این دو بیت که هم از مولفات ... فرمود بیت للمؤلفه بعد از این
تا بقیامت سر ما و در تو ؛ که شد از خاک در تو دیده دل نورانی ؛ هر کس شد به عید
و من بیدل مجروح عید آمدم که ذبیح تو شوم قربانی ؛ چون از خانه بیرون آمد به
صحن سرا رسید چند بط آبی بودند در روی مبارک امیر ع بانگ کردند و بقولی
دامنش گرفتند یکی از خادمان چوب بر آن مرغان زد حضرت فرمود که دست
از ایشان باز دار بدرستیکه ناله کنند ... پس بمسجد شتافته بر سبیل معهود بانگ
نماز گفت و ابن ملجم و شبیب و وردان در آن شب نزد قطامه بشرب خمر اقدام
نموده

نموده بودند چون آواز اذان بگوش آن ملعونه رسید آن ملاعین را از خواب
بر انگیخته گفت اینک علی بانگ نماز میگوید برخیزید و مهم او را کفایت کنید
آن سه مرتد بمسجد رسیده در صف اول در مسجد نشستند و ابن ملجم در روان در آمد چون
حضرت امیرالمؤمنین ع از ادای اذان فارغ شده قدم در مسجد نهاد شبیب لعین
شمشیری انداخت اما بر طاق مسجد آمد و وردان هم تیغی حمله کرد بر دیوار خورد
ملعون ثالث تیغ بر فرق همایون حضرت امیر ع زده گفت الحکومة لله لا لك
و لاصحابك و در روایتی آنکه ابن ملجم صبر کرد تا امیر ع احرام بست و سجده اول
بجا آورد چون سر از سجده برداشت آن شقی شمشیر فرود آورد و باتفاق مورخان
آن تیغ بر همان موضع آمد که روز حرب خندق عمرو بن عبدود زخم زده بود و سر
سرور شکافته شده بود حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود فزت برب الکعبه
یعنی سوگند به پروردگار کعبه که بمطلوب فایز شدم و حضرت امام حسن ع را فرمود
که شرایط امامت بجا آورده با مردم نماز گذارد و در مستقصی مذکور است که بعد از آن
حادثه عظمی وردان بخانه خود رفت و شخصی از حالش وقوف یافته او را ...
فرستاد و شبیب جان بتک پا بیرون برد چون مردم جمع آمده از حضرت امیرالمؤمنین
پرسیدند ضارب این زخم کیست فرمود خدای تعالی او را ظاهر گرداند و لطف
راست مسجد اشارت کرد که همین ساعت از در در آید و ابن ملجم لعین در آن
شمشیری خون آلود بر دست گرفته در کوچه‌های کوفه میدوید و مردی از بنی عبد قیس

بقتل حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوٰة والسلام تعلل نمود ابن ملجم لعین گفت
من خود جهة این کار بکوفه آمده ام پس قطامه چندی از خویشان خود را ممد کار آن
نابکار ساخت و ابن ملجم شبیث بن بجره را نیز با خود متفق گردانیده قرار بر قتل امیر علیه السلام
داد و موت پیوسته در آن اوان که زمان شهادت شاه ولایت علیه السلام نزدیک رسید
چندین کرت بکنایه و صریح از این معنی خبر نمود بلکه پیش از آن اکثر اوقات بکنایه تعریض
میشد اظهار این واقعه مینمود چنانچه در باب گذشته مسطور گشت وقتی که معاویه معلوم کند
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از مرگ او خواهد بود پس از او خواهد مرد یا او پیشتر بفوت خود
خواهد رسید پس سه نفر را متواتر از عقب یکدیگر خبر مرگ خود بکوفه فرستاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بر مکر و فریب او مطلع شده فرمود معاویه نمیرد تا محاسن مرا بخون رنگین نبیند و در
روضة الصفا مسطور است که در شبی که ابن ملجم مفقود گشت داوکنه حضرت
امیرالمؤمنین ع آمده اسبی توقع کرد امیر ع ملتمس او را مبذول داشته فرمود ارید
حیاتک ویرید قتلی مصراع من حیات خواهم و او قتل من نظمت که در
ماه رمضان المبارک سنه اربعین روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بمسجد کوفه
بنصایح خلایق اشتغال مینمود بسوی حضرت امام حسن صلوات الله علیه نظر کرده
فرمود ای نور دیده ازین ماه چند روز گذشته فرمود سیزده روز پس رو بسوی
حضرت امام حسین علیه الصلوٰة والسلام کرده فرمود ای سرور سینه من ازماه چند
روز باقی مانده فرمود هفده روز پس دست بمحاسن برده فرمود که در همین ماه
ولعن ای

بدبخت ترین مردم لحیه مرا از خون سر من خضاب کند و بیتی چند بر زبان
الهام بیان گذرانید بمضمون آنکه قتل من میخواهد نامردی از قبیله مراد و من
بوی نیکوئی میخواهم چون حضرت امیرالمؤمنین ع از منبر فرود آمد ابن ملجم
لعین باضطراب تمام آمده گفت یا امیرالمؤمنین پناه میبرم بحضرت رب العالمین
از آنچه نسبت بمن گمان میبری و از تو در میخواهم که اشاره فرمائی تا مرا بکشند
و دستهای مرا ببرند امیر ع فرمود پیش از قتل قصاص نباشد لیکن مخبر صادق مرا خبر
داده که کشنده تو از قبیله مراد خواهد بود ابن ملجم همچنان در مقام استبعاد و انکار
بود امیر ع فرمود ترا بخدا سوگند میدهم راست بگو که در ایام طفولیت تو دایه تو
یهودیه و ترا میگفت ای بدبخت تر از عاقر ناقه صالح گفت بلی آنگاه ساکت شده
روی از وی گردانیدند و صحیح پیوسته که در ماه مذکور شبی در خانه حضرت امام حسن علیه السلام
و شبی در خانه حضرت امام حسین علیه السلام افطار مینمود و زیاده از سه لقمه تناول
نمی فرمود و میگفت شبی چند مهمان شمایم و در ترجمه مستقصی از ام موسی سریه
امیرالمؤمنین ع مرویست در آن سحر که شهادت امیر ع مقدر بود ام کلثوم را گفت
ای دختر من چنان می بینم که این مصحف روح پرور در میان ما غیبت منقضی
گردد و طایر نفس نفیس از قالب شکسته بر فوق متوطنان ملأ اعلی میپیوندد ام
کلثوم قطرات اشک از سحاب دیده فرو بارید گفت ای پدر این چه خبر
وحشت اثر است و این چه حکایت پرشور و شر است این نه قصه ایست که بگوش توان

پیش آمده گفت تو کیستی گفت منم عبد الرحمن ابن ملجم گفت ای لعین حضرت امیر المؤمنین را
تو زخم زده با شمشیر خواست تا او را بکشد نماید خدای تعالی در زبانش آورد که آری
ان شخص فریاد برآورد که مردم را خبر کرد تا او را گرفتند پیش حضرت امیر المؤمنین عم بردند
و بروایتی که در روضة الشهدا مسطور است ابن ملجم بعد از آنکه حضرت را زخم زد بسرعت
ابن عم خود رفت سلاح از تن باز کرد و درین حال آن حجت سرا در آمده او را
شوریده دید گفت مگر قاتل حضرت امیر عم توی آن لعین بجای لا نعم گفت
و آن شخص گریبان او را گرفته بنظر حضرت امیر عم رسانید چون چشم آن حضرت
بروی افتاد گفت یا اخی المرادی مگر من بد امیری بودم شما را گفت معاذ الله
یا امیر المؤمنین فرمود ترا چه برین داشت که فرزندان مرا یتیم ساختی و در خانه
در قصر حیاتم انداختی نه من با تو نیکوی کرده بودم گفت بلی اما واقع شد آنچه مراقع
شد و کان امر الله قدرا مقدورا انگاه فرمود این بدبخت را بزندان
برید و اکل و شرب از وی باز مدارید اگر من زنده مانم بمقتضی رای خود با او عمل نمایم
و اگر رحلت کنم پیش از یک ضربت شمشیر بروی مزنید که او مرا یک زده از یک زخم نزده
انگاه حضرت امیر المؤمنین عم را بگلیمی خوابانیده بخانه بردند اولاد امجاد و
بنات مکرمات و زوجات طاهرات چون آن حضرت را بدان حالت مشاهده
کردند فریاد و زاری و ناله و بیقراری باوج فلک رسانیدند و جیب ملابس بدست
اضطراب چاک زده ماتم این مقال ورد زبان کردیدند رباعی این چه دردست
گرو خون

گرو خون جگر میریزد ورغم فرقت تو جمله جهان میسوزد وین چه سوزیست که رو
کون دل کان میسوزد شعله آتش هجران تو جان میسوزد و ضعف آن حضرت
ساعت بساعت سمت تزاید میگرفت و الم ان زخم لحظه بلحظه ضعف تضاعف
می پذیرفت چون زمان رحلت نزدیک رسید امامین علیهما الصلوة و السلام را نصیحت
نمودند تقدیم رسانید و در باره شیعیان دعوات احادیث بر زبان الهام بیان
گذرانید و مکرر از کلمه طیبه توحید مواظبت می نمود تا مرغ روح پر فتوحش بعالم بالا
پرواز نمود و از دار فنا بروضه بقا شتافت و از مقتدای مومنین حضرت امام حسن ع
مرویست که بعد از رحلت شاه ولایت منقبت شنیدم هاتفی میگفت ازین خانه
بیرون روید و این ولی خدا و وصی مصطفی را بما گذارید چون از خانه بیرون آمدیم
اوازی بگوش ما رسید که حضرت سید المرسلین صلعم در گذشت و وصی او علی مرتضی ع
شهید شد بعد ازین حق قطب دین و لنگر اهالی امت خیر النبیین که تو انذار کرد و دیگر
گفت هر که سیرت ایشان ورزد و متابعت ایشان کند چون آواز تسکین یافت
بخانه در آمده حضرت امام المتقین را شسته و در کفن پیچیده یافتیم و در روایتی دیگر آنکه
در وقت ارتحال وصیت نمود که چون من ازین عالم نقل نمایم از زوایه خانه
لوحی پدید آید مرا بر آن خوابانید و غسل دهید و از گوشه خانه کفن حنوط ظاهر
شود مرا بدان تکفین کنید در تابوت نهید و تابوت در میان خانه وضع نموده
فرزندان مرا بخوانید تا وداع پدر کنند و دیگر حسن بر من نماز گذارد و دیگر بار

حسین چون پیش تابوت من از زمین برخیزد شما پس تابوت را بردارید و هر جا
در سر تابوت بر زمین آید مرا آنجا بگذارید و قبر حفر کنید و از آنجا که تابوت از
ساج پدید آید مرا در همانجا دفن نمائید مؤلف گوید در فصول الخطاب چنین
مسطور است که حضرت امیر المؤمنین عم کافوری که از بهشت سید المرسلین صم باقی مانده
بود با خود داشت و در وقت رحلت فرمود آنرا بر بدن من بمالید و در روضة الشهدا
و حبیب السیر و کشف الغمه مسطور است که جبرئیل ع شصت مثقال کافور آورده بود آنچه بود
و اسر ورثه مثقال را برای خود نگاه داشته و چهل مثقال بسیدة النساء فاطمه زهرا
و حضرت علی مرتضی علیهما التحیة و الثنا مرحمت کرده وصیت فرموده که هنگام اجل بر بدن
خود خواهید مالید المقصود اولاد عظام بموجب فرموده عمل نموده هم در آن شب بکوفه برف
بهمان موضعی که حالا مسطوف طواف خلایق اطراف و اکناف عالم است جسد مطهرش
مدفون گردانیدند و بموجب وصیت موضع قبر را با زمین هموار ساختند که اعدا از آن
اطلاع نیابند و تا زمان هارون الرشید غیر از ائمه معصومین هیچکس واقف نبود
و سبب بیرون مردم بدان مرقد عطرسا و مشهد جنت آسا آن شد که روزی
هارون در آن سرزمین بشکار رفته بود آهوی چند از بیم جان بموضعی که مدفن حضرت
امیر المؤمنین عم بود پناه بردند هر چند چرغ و سگان را بر ایشان سر دادند رو
بدان جانب نیاوردند هارون از مشاهده این صورت متعجب آمده از حصار شهر
سر آهنین نمود بعد از تقدیم مراسم تفتیش وی گفت از پدران ما چنین رسیده که
جسد مطهر

جسد مطهر حضرت امیر المؤمنین حیدر درین مقام مدفون است انجرم هارون
ترک شکار آنجا کرده لوازم طواف بجا آورد از قابض الارواح بجای آورد و در
زهرة الریاض چنین مسطور است که حق سبحانه و تعالی نوح علیه السلام وحی کرد
که کشتی بساز در نوح ع کشتی ساخت از الواحی که مامور بود چون ساخته شد
لوح باقی ماند نوح ع گفت خداوندا چه کنم این لوح را وحی آمد که ای
نوح علی نام وصی است مرا که در آخر الزمان موجود خواهد شد این لوح را
بفلان موضع حفر کرده در وی نه و بدرستی که من امر کنم ملائکه را بزیارت
این قبر پس بحکم وصیت در همان موضع که حالا بنجف اشتهار یافته بعالم
قاعده که فرموده بود دفن کرد و سر قبر مبارک او را مستور ساختند
و در فتوحات القدس از حبیب بن عمرو مرویست که گفت در آمدم بحجره
امیر المؤمنین ع در مرض موت وی پرسیدم از جراحتها فرمود ای حبیب بخدا
که من این ساعت مفارقت میکنم از شما درین اثنا آواز گریه ام کلثوم بگوش
حضرت امیر ع رسید فرمود ای دختر بخدا قسم که گریه نکنی اگر ببینی آنچه پدر
تو می بیند راوی گوید من گفتم چه می بینی یا امیر المؤمنین گفت می بینم فرشتهای
آسمان و پیغمبران که بعضی در عقب بعضی ایستاده اند و مرا بتهنیت شهادت میدهند
اینک برادر من محمد مصطفی صم که نشسته است نزد من و میفرماید اقدام فان
اما ما هو خیر لک مما انت فیه یعنی قدم نه براه آخرت
قسم

بدرستی که پیش تو بهتر است از آنچه تو در ادای نقلست که بعد از انتقال حضرت
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه حضرت امام حسن علیه الصلواة والسلام ابن ملجم لعین را طلبیده
فرمود تو ای که حضرت امیر المؤمنین ع را کشته گفت بلی امام امام عم ضرب
شمشیر بروی زد و عبدالله بن جعفر طیار رضی الله عنه میل در چشمش کشید و بازوی
دست و پایش قطع کرده زبانش میبرید و گروهی از شیعه جسد شوم آن مشوم
در بوریائی پیچیده بسوختند مولف گوید اگرچه در حبیب السیر و از روضة الشهدا چنین
منقولست که ابن ملجم لعین را بقتل حضرت امیر المؤمنین ع قطامه ملعونه باعث
شد لیکن قدوة المحققین حکیم سنائی چنین تحقیق نموده که بموجب گفته معاویه
ابن ملجم حضرت امیر المؤمنین ع را بدرجه شهادت رسانید چنانچه این مضمون را در حدیقه
الحقیقه منظوم ساخته مثنوی پسر ملجم آن سگ بی دین ۞ آن سزاوار لعنت و نفرین
بر زنی گشت عاشق آن مشوم ۞ آن نگونسارتر ز راهب روم ۞ سودکش چون گشت
عاشق او ۞ کفو شد در میانه عاشق او ۞ بود آن زن ز آل بوسفیان ۞ منعم
و مالدار خوب و جوان ۞ گشت زین سر معاویه آگاه ۞ که برو گشت کار زن چو تباه
گفت کار تو با کمال شود ۞ همچنین زن تراحلال شود ۞ گر تو در کار خویش مرد دلی
هست کابین جز خون علی ۞ گر تو فارغ کنی دلم زین کار ۞ بنوازم بزر و سیم بسیار
زن ترا باهزار زینت و زیب ۞ زن نه کس ترا آیب ۞ اسب دهم ترا الی ان
بز ئی در جوار بس آن ۞ مرد بی مغز زبهر عشق زنی ۞ اندر افکند در جهان محنی
آنجنان

انچنان امین بد لئیم دنی ۞ چیره کیاره بقتل چون علی ۞ آنچنان خاک زمین تقدار
رفت بر کوفه از پی این کار ۞ این خبر چه با علی گفتند ۞ آنچنان فتنه ایچ نه نهفتند
لیکن بد افعال را امیر و کیش ۞ وانشان لیس چاره مرد کیش ۞ گوی مردیک نعلقش فانی خویش
کس نکرد است سعی از وی بیش ۞ انچنان بی خلل ز رحمه ۞ شب آدینه رفت در مسجد
میر حیدر سحر ز بهر نماز ۞ رفت در پایش خفته بالفراز ۞ مرد را خفته دید گفت ای کار
کار روز است بد ازین ره بر ۞ مشغله از خواب گشت آن غدار ۞ مترصد نشست از پی کار
آن سر افراز مرد جفت بتول ۞ چونکه اندر نماز شد مشغول ۞ رفت تیغی زدش بگیر بر سر
که بران زخم سخت مرد گشت ۞ خلقی از هر طرف فراز رسید ۞ برده مرد و بدکنش بدرید
بر گرفتند لعین را در حال ۞ کرد از و میر زخم خورده سوال ۞ که که فرمود مر ترا این کار
کرد بر لفظ خویشتن اقرار ۞ که مرا این را معاویه فرمود ۞ کار کدام کنون ندارد سود
مثله کردند لعین را بس از آن ۞ رفت او را سوی جهنم جان ۞ وانکه فرمود شاد ازو برفت
این چه ظلم است یا رب این خود جست ۞ و نیز حکیم سنائی علیه الرحمه در کتاب مذکور
شهادت یافتن حضرت امام حسن صلوات الله علیه نظم کرده که حاصلش اینست
که بمبالغه و تاکید معاویه جعده بنت اشعث که زوجه حضرت امام حسن ع بود
زهر داد چنانکه جگر مبارکش صد و هفتاد پاره شده از دهن برآمد مولف
اختیار اختصار چند بیتی از آن ابیات مرقوم میگرداند تا رفع شبهه ارباب
شک شده باشد مثنوی حق بگویم من از که اندیشم ۞ آنچه گویم لیقین شده خویشم

جعده بنت اشعث آن بدزن ۞ که ورا زهر صرف داد و لعن ۞ صد و هفتاد و انه
پاره جگر ۞ بدرافتاد زان لب چو شکر ۞ بر زبان نهان بسوی بر لب جوی
مر ورا داد مژده بر گفت ۞ زر و گوهر در هیبت جای و دف ۞ مر پسر هفت لان دم
مألوف ۞ لولوی چند و هم هر دانه ۞ که زمیر انتهای صنه رسید ۞ لیکن تو عهد مر ترا
دادم ۞ بتو بخشیدم و فرستادم ۞ گر تو این شغل را تمام کنی ۞ خویشتن را
تو نیکنام کنی ۞ به پسر مر ترا دهم بزنی ۞ حورا دختری و جان وطنی ۞ رهت
با خوف برد به نامی ۞ چه شد در جهان ز شغل کامی ۞ لیکه دانی همی معاویه داشت
وانکه در ما دیه است و دیه داشت ۞ صد هزار از این بار خدا ۞ بچنین باد تا بروز
جزا ۞ جان بداد اندرین غم و حسرت ۞ باد بر خصم جان او لعنت و نیز
محقق ثانی ملا عبدالرحمن جامی در شواهد النبوة مرقوم نموده که مشهور
آنست که زوجه حضرت امام حسن علیه الصلوة والسلام بغرموده معاویه آن امام
همام علیه السلام را زهر داد و در دفتر سیوم روضة الصفا مسطور است که معاویه
علیه اللعنه را خاطر بر آن قرار گرفت که یزید پلید را ولی عهد خود گرداند
مشاهیر و معارف آفاق را به بیعت او خوانده و بتحقیق میدانست که این قضیه
با وجود حضرت امیر المؤمنین حسن ع متمشی نخواهد شد لاجرم در فکر
دفع امام همام شبها بروز آورده و تدبیری اندیشید حردلان بنت الحکم
که در خطبه حضرت رسول خدا و شیخین بود بمدینه فرستاد و منادی زهر
آلود

آلود مصحوب او کرد انیه گفت ابن منادیل اک سازی و او لعالم آخرت شغال
کند معاویه پنجاه هزار درم بتو داده ترا در سلک ازواج یزید کشیده مروان
نفر نمود و او بمدینه رفته جعده را بفریفت تا بموجب مذکور عمل نموده چون زهر تمام
و اعضای امام سرایت کرد شاه زرحش نفر ادیس خیال خبر ابیه چون این وقت
بالله روی نمود معاویه علیه اللعنه پنجاه درم بجعده فرستاده با او دیده خود یزید پلید را گفت
ای فرزند دلبند بحکم الکریم اذا وعد وفا میباید بنت اشعث را در قید
نکاح آوری یزید گفت جعده با فلق رسول خدا وفا نکرد از وی چه خیر و نکوی
توقع داری دگر ارغبت مواصلت و مصاحبت وی باشد و صاحب حبیب السیر در
مجلد اول از تاریخ حافظ ابرو و ربیع الابرار زمخشری و کامل اللغه نقل میکند
که در مشهور سنه ست و خمسین چون معاویه بن ابوسفیان جهت بیعت
یزید پلید بمدینه رفت و حضرت حسین بن علی المرتضی علیهما الصلواة والسلام
و عبدالله ابن عمر و عبدالرحمن ابن ابی بکر و عبدالله ابن زبیر را ارسی بند
عائشه زبان ملامت و اعتراض بروی گشاد و پس معاویه در خانه خویش
چاهی کنده سر از انجا شاک پوشید و کرسی آبنوس بر زبر آن نهاده
عائشه را جهت ضیافت طلب نموده بر آن کرسی نشاند و ام المؤمنین یکبار
در چاه افتاد معاویه سر چاه را با آهک مضبوط کرده از مدینه رفت چنانکه حکیم
سنائی ازین واقعه هایله خبر میدهد مثنوی عاقبت هم بدست آن باغی

شد شهید و بکشتنش آن طاغی اگه با جفت مصطفی زنیان بکند مرو را
تو مرد مخوان **مؤلف** بنا بر وقوع مقدمات مسطوره گوید آفرد و در که دل
ام المؤمنین بمعاویه رسید بجلی که برای او معین بود فرستاد چنانچه
در اواخر تاریخ اعثم کوفی رضی الله عنه مسطور است که معاویه بقضای
حاجت بیرون آمد و در آنجا چاهی بود دید آنچاه فرو نگریست بخار آب
بر رویش برد موهای او برخواست و او را علت لقوه افتاد
و سخت خراب و رنجور شد چنانکه بهر از حیله بجوالگاه خود آمده بیهوش
افتاده دیگر روز مردمان خبر یافته فوج فوج بعیادتش می آمدند
و دعاها کرده میرفتند چون معاویه از آن مرض دلتنگ شده بگریست
مردمان در آمده او را گفتند چرا می گریی گفت برای آنکه حق بر من کرم از گرامی
بود که بر آن قادر بودم و از شومی نفس مقهور نکردم مرا احوال ندامت تامل
تحقه میکردم و حسرت می خورم و دیگر آنکه علت بر عضوی از من ظاهر شده
که پیوسته گشاده باید داشت و این همه بلا بر من بسبب حق علی بن
ابیطالب است که از و دیده و دانسته بغصب و ظلم گرفتم و حجر بن عدی که بر
اصحاب او را کشتم بنابرین بلا بر من حق سبحانه و تعالی نازل گردانید
و مرا بعقوبت حال مبتلا و ملاقی کرد من این همه از وحی نور دیده یزید پلید
می بینم اگر نه هوای او مرا بعقوبت من براه راست میرفتم اما هوای یزید مرا بر این کار داشت
وحکایات

می بایست داشت لاجرم امروز دشمن بر من خندید و دوست بگریست
و آن علت بر و مستولی شده بود و هر شب خوابهای پریشان و
شوریده میدید و از آن هر لحظه می ترسید و اکثر هذیان و لاطائل می
گفت بیتاب شده آب طلب مینمود و پیش از بیش میخورد و تشنگی
تسکین نمییافت و وقت وقت او را غشی می آمد چنانکه یکروز
و دو روز مغشی میماند چون بهوش آمدی با آواز بلند گفتی آه چرا با تو
خلاف کردم ای علی بن ابیطالب و مرا با تو ای حجر بن عدی
چه افتاده بود و ای عمرو بن الحمق چرا ترا ناحق کشتم برین شکل
مضطرب بود المقصود این نقل بنابرین نوشته شد که این نیز
یکی از خوارق عادات حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه و حضرت
امام حسن علیه الصلوة والسلام و عایشه است که هر دوی ایشان
باین سبیل از عالم رفته و مخفی نماند که تاریخ مذکور بهمین نقل تمام شده
چنانچه بیشتر می نویسد که چون معاویه علیه اللعنه بهوش آمد یزید پلید را
طلب نمود و مردمان را جمیع کرده اول خود بیعت نمود و خطاب آن
ملعون را امیر المؤمنین کرد و همه مردم را امر نمود تا با و بیعت کنند چون
مفصل بود و نیز خوش نیامد که از احوال چیزی زیاده برین درین
مجموعه محموده ثبت شود بناء علیه بهمین چند کلمه اختصار نمود اگر کسی

در مقالات مسطوره خلجانی طرز رسد کتب مذکوره بدست آورده
متعمدا مطالعه نماید و بحکم آیه کریمه وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا فَجَزَاؤُهُ
جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ
وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا و بمقتضی این دو حدیث نبوی
که حدیث اول بروایت ابودردا و صحیح نسائی مسطور است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فرمود كُلُّ ذَنْبٍ
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفِرَهُ إِلَّا مَنْ مَاتَ مُشْرِكًا وَمَنْ
يَقْتُلُ مُتَعَمِّدًا و در حدیث دویم در صحیح ابن ماجه از ابو
هریره مرویست که گفت رسول صلعم مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِ مُؤْمِنٍ
شَطْرَ كَلِمَةٍ لَقِيَ اللَّهَ مَكْتُوبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ
مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ کشنده اهل بیت و ذریه مطهره رسول صلی الله
علیه و اله و سلم را از دایره اهل اسلام بیرون شمارد و مشرک انگارد
بیت هر که او روی به بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت
و در فتوحات القدس از ابوالقاسم حسن ابن محمد مشهور
بابن الوفای کوفی منقولست که روزی در مسجد کوفه نشسته بودم
که کثرت عجیب و جمعیت غریب مشاهده کردم نزدیک بمقام
ابراهیم چون رفته دیدم راهبی جبه و صوف پوشیده و لعابیت
حکی قادره

خویش می آورد و قوی هیکل در برابر مقام مذکور نشسته حکایت میکند
که در صومعه خود نشسته بودم و در آمد شد بر روی خلق بسته ناگاه
دیدم مرغی بزرگی بصورت عقابی از هوا فرود آمده در کنار دریا
بسنگی نشسته ربع بدن انسانی قی کرده پرواز نمود و باز آمد ربع
بدن انسانی قی کرده پرواز کرد تا تمام بدن انسانی را بر آن سنگ
گذاشته طیران کرد ناگاه آنچهار جزو التیام گرفته پیکر انسانی
درست شد مردی کریه المنظر برخواسته در خود نگاه میکرد که آن
مرغ در رسید بمنقار ربعی از بدنش جدا کرده طیران کرد و
همچنین بچهار دفع ربع ربع از بدنش می ربود و باقی بدن
اضطرابات تمام می نمود تا تمام بدنش را فرو برده پرواز کرده برد
من ازین معاینه بغایت متعجب مانده و ازین واقعه بی نهایت
متفکر شدم و تاسف بسیار خوردم که کاش وقتی که آن شخص
زنده بود و اعضایش درست گشته ازو سوال میکردم که وی کیست
و این عذاب الیم و عقاب عظیم چیست ناگاه دیدم که همان مرغ بدستور
مذکور انسان مذکور را قی کرده و التیام پذیرفته و بهم چسپید من
استعجال و شتاب کرده از احوال مذهبش تا آتش پرسیدم گفت
عبدالرحمن ابن ملجم ام بدترین اولاد آدم که وصی رسول را

الزمان از شهید جشم ام از از نور خدای تعالی این مرغ را میں کاشته
ودین عذا است که مرا مبتلی گرفتار داشته هر روز چند دفعه مرا از یک بر
جدا کرده قی کنه وچون زنده میشوم باز مرا بدین خواری میکشد
مؤلف گوید بر ضمیر خورشید تنویر والقبال اسرار و مصنفان
روزگار پوشیده نماند که انچه از فضایل و مناقب و کمالات
و کرامات وصی سید کاینات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات
درین مجموعه محموده مرقوم قلم شکسته رقم گردید لمعه ایست
از انوار بی پایان و رشحه از بحر بیکران و تعین جمله اوصاف و کمال
آن برگزیده ایزد متعال معتد و بلغای فصاحت و منشور فصحای
بلاغت شان نه شمایل و فضایل وی از آن بیشتر است که بتقریر زبان
و یا بتحریر بیان استقصا آن توان کرد بنابرین بر همین مقدار
که خامه بدیع نگار اظهار نمود اختصار افتاد بیت هرچه گفتیم در
اوصاف امیر البرره همچنان بیش نگفتیم که صد چند آن است لیکن
لایق حال موتمان است که از مطالعه این کتاب که تاریخ اغازش
مصرع جهدی آخر الزمان آمد و انجامش را نامی خلق مرقوم گشته
عداوت خلفای ثلاثه در دل جا ندهند و ترتیبی که علمای اهل سنت ۱۲۴ ۱۴۷
قرار داده اند تخلف و تجاوز ننورزند بلکه در اکرام و احترام جمیع

صحابه عظام کرام دقیقه نامرعی نگذارند چنانچه در روضه الاحباب
مسطور است که صحابه را خصوصیتی است که سایر امت ندارد و
آن خصوصیت آنست که بحث از عدالت ایشان نکنند بلکه جمله را
بلابحث عدل شمرند مگر کسی که فسق و خلاف مروت بر و شرعاً
ثابت شده باشد که برکت صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم از اسباب فسق و خوارق   بقول
الملک الوهاب باب مدینة العلوم المصطفوی المسمی بمناقب مرتضوی
انتساب افصح فصحای زمان ابلغ بلغای دوران املح الشعراء
المالح میر محمد صالح المتخلص بکشفی سلمه الله تعالی و ابقاه علی مفارق
المحبین والمریدین الی یوم الدین ابن حضرت قدوة الموحدین و المحققین
سید السادات رفیع الدرجات عارف بالله امیر عبدالله المشتهر
بمشکین قلم الحسینی الترمذی قدس سره و نور مرقده

[illegible]

التحيات لله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
اللهم صل على محمد وعلى ال محمد السلام عليكم ورحمة الله السلام
عليكم ورحمة الله وبركاته

[illegible]

